سلام الله علیها
نورفاطمه زهرا
کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

بیان

در علوم و مسائل کلی قرآن

نویسنده: استاد الفقهاء و المجتهدین
حضرت آیت الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی (ره)

ترجمهٔ: محمد صادق نجمی، هاشم هاشم‌زاده هریسی

www.noorfatemah.org

www.noorfatemah.org

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن

نویسنده:

ابوالقاسم خوئی

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

www.noorfatemah.org

فهرست

فهرست ----- ۵
بیان در علوم و مسائل کلی قرآن ----- ۲۷
مشخصات کتاب ----- ۲۷
[خطبه کتاب ----- ۲۷
پیشگفتار ----- ۲۷
اشاره ----- ۲۷
سخن ناشر ----- ۲۷
گفتار مترجمان ----- ۲۸
فرهنگ ما ----- ۲۸
وظیفه ما ----- ۲۹
یک هدف عالی و اساسی ----- ۳۰
کتاب حاضر ----- ۳۰
اما عظمت کتاب ----- ۳۰
و اما عظمت مؤلف ----- ۳۱
گفتار مؤلف (ره) ----- ۳۳
بخش ۱ در پیشگاه عظمت قرآن ----- ۳۴
اشاره ----- ۳۴
قرآن از دیدگاه قرآن و حدیث ----- ۳۵
فضیلت قرائت قرآن و آداب آن ----- ۴۰
احادیث قرائت قرآن ----- ۴۰
اشاره ----- ۴۰
۱- قرائت از روی قرآن ----- ۴۱
۲- قرائت قرآن در خانه ----- ۴۱

احادیث جعلی در فضیلت قرائت قرآن ----- ۴۲
دقت و تدّبر در معانی قرآن ----- ۴۳
بخش ۲ اعجاز قرآن ----- ۴۴
اشاره ----- ۴۴
شناخت معجزه ----- ۴۴
معنای معجزه ----- ۴۴
شرایط معجزه ----- ۴۴
معجزه پشتوانه نبوت است ----- ۴۵
لزوم معجزه ----- ۴۶
نقش اعجاز در اثبات نبوت ----- ۴۶
سخنی با اشاعره ----- ۴۷
تناسب در اعجاز ----- ۴۸
قرآن معجزه الهی است ----- ۵۰
اشاره ----- ۵۰
یک اشکال و سه پاسخ ----- ۵۱
قرآن معجزه جاودان ----- ۵۲
اعجاز قرآن از نظر معارف عقلی و فلسفی ----- ۵۴
قرآن و پیامبر امّی ----- ۵۴
توحید در قرآن ----- ۵۴
نبوت در قرآن ----- ۵۶
تطبیق و مقایسه قرآن با تورات و انجیل ----- ۵۷
توحید و نبوت در تورات و انجیل ----- ۵۷
نتیجه مباحث ----- ۶۰
اعجاز در هماهنگی قرآن ----- ۶۱

اعجاز قرآن در تشریع و قانون گذاری ----- ۶۳
دوران قبل از قرآن ----- ۶۳
عصر قرآن ----- ۶۳
اعتدال در قرآن ----- ۶۴
اشاره ----- ۶۴
۱- اعتدال در بخشش ----- ۶۴
۲- اعتدال در عفو و انتقام ----- ۶۵
۳- اعتدال در جنبه‌های مادی و معنوی ----- ۶۵
۴- اعتدال در اقتصاد ----- ۶۶
۵- اعتدال در انتخاب همسر ----- ۶۶
۶- اعتدال در معاشرت ----- ۶۶
قانون نظارت عمومی در قرآن ----- ۶۷
قانون برابری و ملاک برتری در قرآن ----- ۶۷
نتیجه ----- ۶۸
حقایق ثابت و خلل ناپذیر در قرآن ----- ۶۹
اخبار غیبی در قرآن ----- ۶۹
اشاره ----- ۶۹
۱- پیشگویی درباره جنگ بدر ----- ۷۰
۲- پیشگویی در سرنوشت دشمنان پیامبر ----- ۷۰
۳- پیشگویی درباره پیروزی اسلام بر تمام ادیان دیگر ----- ۷۰
۴- پیشگویی درباره جنگ ایران و روم ----- ۷۱
۵- پیشگویی در هزیمت دشمن نیرومند ----- ۷۱
۶- پیشگویی در سرنوشت ابولهب ----- ۷۱
اسرار آفرینش در قرآن ----- ۷۱

اشاره ----- ۷۱
۱- قانون توازن در قرآن ----- ۷۲
۲- قانون تلقیح در قرآن ----- ۷۲
۳- قانون زوجیت در قرآن ----- ۷۳
۴- حرکت زمین در قرآن ----- ۷۳
۵- قاره‌های ناشناخته در قرآن ----- ۷۳
۶- کرویت زمین در قرآن ----- ۷۴
اشاره ----- ۷۴
روایاتی مربوط به کرویت زمین ----- ۷۵
نتیجه مباحث ----- ۷۶
بخش ۳ پندارهایی درباره اعجاز قرآن و پاسخ آن‌ها ----- ۷۶
اشاره ----- ۷۶
اشکال ادبی در قرآن ----- ۷۷
اشاره ----- ۷۷
اشکال ۱: ----- ۷۷
پاسخ: ----- ۷۷
آیا فهم اعجاز قرآن همگانی است؟ ----- ۷۸
آیا قرآن قابل معارضه است؟ ----- ۷۸
آیا قرآن با کتب آسمانی پیشین مخالفت دارد؟ ----- ۷۹
عدم تناقض در قرآن ----- ۷۹
آیا اعجاز قرآن قابل نقض است؟ ----- ۸۲
علل انصراف از معارضه با قرآن ----- ۸۳
تناسب تدوین قرآن با اعجاز آن ----- ۸۴
تفاوت روش بیان قرآن با روش سخن سرایان ----- ۸۵

معارضه با قرآن ----- ۸۶
اشاره ----- ۸۶
معارضه با سوره فاتحه ----- ۸۶
معارضه با سوره کوثر ----- ۸۸
بخش ۴ معجزات دیگر پیامبر اسلام (ص) و معجزات پیامبران گذشته ----- ۸۹
اشاره ----- ۹۰
بررسی نخستین آیه نفی اعجاز ----- ۹۰
امتیازات پیامبر اسلام بر معجزات دیگر پیامبران ----- ۹۰
یک پندار غلط ----- ۹۰
۱- اما آیات درخواست عذاب ----- ۹۳
۲- و اما آیات درخواست معجزات اقتراحی ----- ۹۳
۳- و اما آیات نزول عذاب در موقع تکذیب معجزات درخواستی ----- ۹۳
بررسی دومین آیه نفی اعجاز ----- ۹۴
بررسی سومین آیه نفی اعجاز ----- ۹۶
نبوت محمد (ص) در تورات و انجیل ----- ۹۸
خلاصه مطالب ----- ۹۹
بخش ۵ قاریان هفت‌گانه قرآن ----- ۱۰۰
اشاره ----- ۱۰۰
قرآن و قرائت‌های هفت‌گانه ----- ۱۰۰
[هفت قاری مشهور] ----- ۱۰۱
عبد اللّه بن عامر دمشقی ----- ۱۰۱
راویان ابن عامر ----- ۱۰۱
ابن کثیر مکی ----- ۱۰۲
راویان ابن کثیر ----- ۱۰۲

عاصم بن بهدله کوفی ----- ۱۰۳
راویان عاصم ----- ۱۰۳
ابو عمر بصری ----- ۱۰۴
راویان ابو عمر ----- ۱۰۵
حمزه کوفی ----- ۱۰۵
راویان حمزه ----- ۱۰۶
نافع مدنی ----- ۱۰۷
راویان نافع ----- ۱۰۷
کسائی کوفی ----- ۱۰۸
راویان کسائی ----- ۱۰۸
سه قاری دیگر ----- ۱۰۸
خلف بن هشام ----- ۱۰۸
یعقوب بن اسحاق ----- ۱۰۹
یزید بن قعقاع ----- ۱۰۹
بخش ۶ قرائت‌های هفت‌گانه قرآن ----- ۱۱۰
اشاره ----- ۱۱۰
عدم تواتر قرائت‌های هفت‌گانه ----- ۱۱۰
دلایل عدم تواتر قرائت‌ها ----- ۱۱۰
تصریح دانشمندان بر عدم تواتر قرائت‌ها ----- ۱۱۱
نتیجه ----- ۱۱۳
بررسی نظریه تواتر قرائت‌های هفت‌گانه ----- ۱۱۳
دلایل تواتر قرائت‌ها ----- ۱۱۳
نتیجه ----- ۱۱۴
تحقیق و دنباله بحث ----- ۱۱۵

قرائت‌های هفت‌گانه غیر از حروف هفت‌گانه است ----- ۱۱۵
در پیرامون حجیت قرائت‌های هفت‌گانه ----- ۱۱۷
آیا می‌توان با قرائت‌های هفت‌گانه در احکام شرعی استدلال نمود؟ ----- ۱۱۷
آیا می‌توان با هر یک از قرائت‌های هفت گانه نماز خواند؟ ----- ۱۱۹
بخش ۷ حروف هفت‌گانه قرآن ----- ۱۲۰
اشاره ----- ۱۲۰
بررسی روایت‌های حروف هفت‌گانه قرآن ----- ۱۲۰
متن روایات ----- ۱۲۰
نقاط ضعف روایت‌ها ----- ۱۲۲
معانی و تأویلات حروف هفت‌گانه قرآن ----- ۱۲۳
اشاره ----- ۱۲۳
اول: کلمات مترادف ----- ۱۲۳
دوم: فصول هفت‌گانه ----- ۱۲۶
سوم: فصول هفت‌گانه به عناوین دیگر ----- ۱۲۷
چهارم: لغت‌های فصیح ----- ۱۲۷
پنجم: لغات مضر ----- ۱۲۸
ششم: اختلاف در قرائات ----- ۱۲۸
هفتم: اختلاف در قرآن به شکل دیگر ----- ۱۲۹
هشتم: کثرت در مرتبه آحاد ----- ۱۳۰
نهم: قرائت‌های هفت‌گانه ----- ۱۳۰
دهم: لهجه‌های مختلف ----- ۱۳۱
خلاصه و نتیجه ----- ۱۳۲
بخش ۸ بحثی درباره مسئله تحریف قرآن ----- ۱۳۲
اشاره ----- ۱۳۲

معانی و اقسام تحریف ----- ۱۳۲
اشاره ----- ۱۳۲
تحریف چیست؟ ----- ۱۳۲
عقیده مسلمانان در مسئله تحریف قرآن ----- ۱۳۴
نسخ تلاوت در قرآن ----- ۱۳۵
اشاره ----- ۱۳۵
اما روایات نسخ تلاوت ----- ۱۳۵
دلایل عدم تحریف قرآن ----- ۱۳۸
۱- تحریف از نظر قرآن ----- ۱۳۸
آیات دالّ بر عدم تحریف قرآن ----- ۱۳۸
۲- تحریف از نظر سنت و احادیث روایات ثقلین و تحریف قرآن ----- ۱۴۱
اشاره ----- ۱۴۱
پنداری و پاسخی ----- ۱۴۴
۳- قرائت سوره‌های قرآن در نماز ----- ۱۴۴
اشاره ----- ۱۴۴
اشکال دیگر: ----- ۱۴۵
پاسخ: ----- ۱۴۵
اشکال سوم: ----- ۱۴۵
پاسخ: ----- ۱۴۵
خلاصه گفتار ----- ۱۴۵
۴- عدم تحریف قرآن به وسیله خلفا ----- ۱۴۶
اشاره ----- ۱۴۶
عدم تحریف قرآن به وسیله شیخین ----- ۱۴۶
اشاره ----- ۱۴۶

یک: تحریف غیر عمدی ----- ۱۴۶
دو: تحریف عمدی در آیات غیر سیاسی قرآن ----- ۱۴۷
سه: تحریف در آیات سیاسی قرآن ----- ۱۴۸
۵- عدم تحریف قرآن در دوران عثمان ----- ۱۴۸
۶- عدم تحریف قرآن در دوران‌های بعد از خلفا ----- ۱۴۹
دلایل طرفداران تحریف قرآن و پاسخ آن ----- ۱۵۰
اشاره ----- ۱۵۰
۱- تحریف تورات و انجیل ----- ۱۵۰
۲- قرآن امیر مؤمنان (ع) ----- ۱۵۱
اشاره ----- ۱۵۱
در پاسخ باید گفت: ----- ۱۵۲
خلاصه گفتار ----- ۱۵۳
۳- روایات تحریف ----- ۱۵۳
۴- قرآن چگونه جمع آوری شد؟ ----- ۱۵۴
بخش ۹ جمع آوری و تدوین قرآن ----- ۱۵۴
اشاره ----- ۱۵۴
روایات تدوین قرآن ----- ۱۵۴
سوء استفاده از روایات تدوین قرآن ----- ۱۵۴
متن روایات ----- ۱۵۵
پاسخ روایات تدوین قرآن ----- ۱۵۹
پاسخ ۱- تناقض در روایات تدوین قرآن ----- ۱۵۹
اشاره ----- ۱۵۹
جمع‌آوری قرآن در چه زمانی صورت گرفته است؟ ----- ۱۵۹
در دوران ابو بکر چه کسی متصدی جمع آوری قرآن بود؟ ----- ۱۶۰

آیا جمع آوری قرآن به زید بن ثابت محول شده بود؟ ۱۶۰
آیا قسمتی از آیات قرآن تا دوران عثمان نوشته شده بود؟ ۱۶۰
آیا عثمان از آن چه قبل از وی نوشته شده بود، چیزی کم کرد؟ ۱۶۰
عثمان، مصحف خویش را از کدام مأخذ جمع آوری کرد؟ ۱۶۰
چه کسی از ابو بکر تقاضای جمع آوری قرآن را کرد؟ ۱۶۱
چه کسی قرآن اصلی (مرجع) را جمع آوری کرد و نسخه‌های چندی از آن را به شهرها فرستاد؟ ۱۶۱
این دو آیه در چه زمانی به آخر سوره برائت ملحق شد؟ ۱۶۱
همان دو آیه را چه کسی آورد و به نویسندگان قرآن ارائه کرد؟ ۱۶۱
قرآن بودن این دو آیه چگونه و از چه راهی ثابت شد؟ ۱۶۱
عثمان چه کسی را برای املا و نوشتن قرآن معین کرد؟ ۱۶۱
پاسخ ۲- تعارض در روایات تدوین قرآن قرآن به وسیله خود پیامبر جمع آوری شده است ۱۶۲
اشاره ۱۶۲
اشکال و پاسخ: ۱۶۳
نتیجه گفتار ۱۶۳
پاسخ ۳ و ۴- روایات جمع‌آوری قرآن از نظر قرآن و عقل روایت‌های تدوین قرآن از نظر قرآن ۱۶۴
اشاره ۱۶۴
روایت‌های جمع‌آوری قرآن از نظر عقل ۱۶۴
بلاغت قرآن ۱۶۵
پاسخ ۵ و ۶- روایات جمع‌آوری قرآن و اجماع مسلمانان اجماع مسلمانان به عدم ثبوت قرآن با غیر تواتر ۱۶۶
اشاره ۱۶۶
اجماع مسلمانان به عدم زیادت در قرآن ۱۶۷
اشکالی و پاسخی: ۱۶۷
نظریه صحیح در تدوین قرآن ۱۶۸
بخش ۱۰ حجیت ظواهر قرآن ۱۶۹

اشاره ----- ۱۶۹
دلایل حجیت ظواهر قرآن ----- ۱۶۹
معنای حجیت ظواهر قرآن ----- ۱۶۹
اشاره ----- ۱۶۹
۱- قرآن کتاب مردم است ----- ۱۶۹
۲- قرآن دلیل نبوت است ----- ۱۷۰
۳- قرآن بزرگ‌ترین مرجع مسلمانهاست ----- ۱۷۰
۴- قرآن معیار شناخت روایات است ----- ۱۷۰
۵- ائمه (ع) با ظواهر قرآن استدلال می‌کردند ----- ۱۷۱
دلایل عدم حجیت ظواهر قرآن ----- ۱۷۲
اشاره ----- ۱۷۲
۱- آیا فهمیدن قرآن انحصاری است؟ ----- ۱۷۲
۲- تفسیر دلبخواهی ممنوع است ----- ۱۷۳
۳- معانی آیات قرآن عمیق و ریشه‌دار است ----- ۱۷۴
۴- آیا معانی ظاهری قرآن مقصود نیست؟ ----- ۱۷۴
۵- پیروی از آیات متشابه ممنوع است ----- ۱۷۵
۶- تأثیر تحریف قرآن در حجیت ظواهر آن ----- ۱۷۶
نتیجه بحث ----- ۱۷۶
بخش ۱۱ مسئله نسخ در قرآن ----- ۱۷۶
اشاره ----- ۱۷۶
معنای نسخ ----- ۱۷۶
اشاره ----- ۱۷۶
نسخ در لغت ----- ۱۷۷
نسخ در اصطلاح ----- ۱۷۷

اشاره ----- ۱۷۷
۱- مرحله ثبوت حکم در واقع ----- ۱۷۷
۲- مرحله ثبوت حکم در ظاهر ----- ۱۷۸
نسخ در احکام ----- ۱۷۸
اشاره ----- ۱۷۸
دلیل محال بودن نسخ ----- ۱۷۸
نسخ در تورات و انجیل ----- ۱۸۰
نسخ در اسلام و قرآن ----- ۱۸۲
اقسام نسخ ----- ۱۸۲
اشاره ----- ۱۸۲
۱- نسخ در تلاوت نه در حکم ----- ۱۸۲
۲- نسخ در تلاوت و حکم ----- ۱۸۳
۳- نسخ در حکم، نه در تلاوت ----- ۱۸۳
کیفیت نسخ ----- ۱۸۳
بررسی آیات ناسخ و منسوخ ----- ۱۸۴
اشاره ----- ۱۸۴
نسخ در آیه عفو اهل کتاب ----- ۱۸۴
نسخ در آیه قبله ----- ۱۸۶
نسخ در آیه قصاص ----- ۱۸۷
اشارهٔ ----- ۱۸۷
توجیه نسخ ----- ۱۸۷
اشاره ----- ۱۸۷
۱- کشتن آزاد به انتقام برده ----- ۱۸۸
۲- قصاص مرد در برابر زن ----- ۱۸۹

نسخ در آیه وصیت ----- ۱۹۰
اشاره ----- ۱۹۰
توضیح نسخ ----- ۱۹۰
اشاره ----- ۱۹۱
۱- نسخ با آیه ارث ----- ۱۹۱
۲- نسخ با گفتار پیامبر (ص) ----- ۱۹۱
نسخ در آیه صوم ----- ۱۹۲
نسخ در آیه فدیه ----- ۱۹۳
اشاره ----- ۱۹۳
خلاصه ----- ۱۹۴
نتیجه ----- ۱۹۴
نسخ در آیه جهاد ----- ۱۹۴
نسخ در آیه تحریم جنگ در ماه‌های حرام ----- ۱۹۵
نسخ در آیه ازدواج با زنان اهل کتاب ----- ۱۹۶
اشاره ----- ۱۹۶
اشکالی و پاسخی ----- ۱۹۷
نسخ در آیه آزادی در عقیده ----- ۱۹۷
نسخ در آیه اتیان فاحشه ----- ۱۹۹
نسخ در آیه حلیت زنان ----- ۲۰۱
نسخ در آیه متعه ----- ۲۰۲
اشاره ----- ۲۰۲
گفتار طرفداران نسخ: ----- ۲۰۲
پاسخ طرفداران نسخ ----- ۲۰۲
اشاره ----- ۲۰۲

اما مطلب اول ---- ۲۰۳
اما مطلب دوم ---- ۲۰۳
اشاره ---- ۲۰۳
۱- نسخ آیه متعه با آیه طلاق ---- ۲۰۴
۲- نسخ آیه متعه با آیه ارث ---- ۲۰۴
۳- نسخ آیه متعه با گفتار رسول خدا (ص) ---- ۲۰۵
اشاره ---- ۲۰۵
بررسی روایات تحریم متعه ---- ۲۰۶
۴- نسخ آیه متعه با اجماع علما ---- ۲۰۹
سنگساری در متعه: ---- ۲۱۰
پندارهای بی‌اساس درباره متعه ---- ۲۱۱
آخرین نتیجه: ---- ۲۱۳
نسخ در آیه ارث ---- ۲۱۴
نسخ در آیه سکر ---- ۲۱۶
اشاره ---- ۲۱۶
۱- اما نسخ آیه سکر با آیه تحریم خمر: ---- ۲۱۶
۲- و اما نسخ آیه سکر با آیه وضو: ---- ۲۱۷
پنداری و پاسخی ---- ۲۱۷
نسخ در آیه مصونیت کفار ---- ۲۱۸
نسخ در آیه قضا ---- ۲۲۰
نسخ در آیه شهادت ---- ۲۲۱
اشاره ---- ۲۲۱
عدم نسخ و دلایل آن ---- ۲۲۲
دلایل قائلین به نسخ ---- ۲۲۲

نتیجه ----- ۲۲۳
نسخ در آیه حصاد ----- ۲۲۳
اشاره ----- ۲۲۴
پاسخ یک اشکال ----- ۲۲۵
نتیجه ----- ۲۲۵
نسخ در آیه لحوم ----- ۲۲۶
اشاره ----- ۲۲۶
خلاصه: ----- ۲۲۷
نسخ در آیه تحریم فرار از جهاد ----- ۲۲۷
نسخ در آیه صلح ----- ۲۲۹
نسخ در آیه استقامت در جنگ ----- ۲۲۹
نسخ در آیه تهدید ----- ۲۳۱
اشاره ----- ۲۳۱
ادعای یک نسخ دیگر ----- ۲۳۱
نسخ در آیه استیذان ----- ۲۳۲
نسخ در آیه تخلف از جنگ ----- ۲۳۳
نسخ در آیه صبر و شکیبایی ----- ۲۳۳
نسخ در آیه صفح ----- ۲۳۴
نسخ در آیه اباحه خمر ----- ۲۳۴
نسخ در آیه ازدواج زن و مرد زناکار ----- ۲۳۶
نسخ در آیه اغماض ----- ۲۳۷
نسخ در آیه اسیران جنگی ----- ۲۳۸
اشاره ----- ۲۳۸
احکام کافر حربی ----- ۲۳۸

پیام اصلی آیه شریفه ----- ۲۳۹
نتیجه بحث: ----- ۲۴۰
تصحیح یک اشتباه ----- ۲۴۰
نظریات دیگری در آیه شریفه ----- ۲۴۱
نسخ در آیه حق سائل ----- ۲۴۳
اشاره ----- ۲۴۳
توجیه نسخ ----- ۲۴۳
نتیجه ----- ۲۴۵
نسخ در آیه نجوا ----- ۲۴۵
اشاره ----- ۲۴۵
احادیث عمل به آیه نجوا ----- ۲۴۵
فلسفه این حکم ----- ۲۴۶
اشکالی و پاسخی: ----- ۲۴۷
تعصب و غرض ورزی آشکار ----- ۲۴۸
نسخ در آیه فیء ----- ۲۵۰
اشاره ----- ۲۵۰
توجیه نسخ ----- ۲۵۰
بخش ۱۲ مسئله بدا در آفرینش ----- ۲۵۱
اشاره ----- ۲۵۱
رابطه تقدیر و اراده خداوند ----- ۲۵۱
چرا از بدا بحث می‌کنیم؟ ----- ۲۵۱
مقدمه بحث ----- ۲۵۲
حقیقت بدا ----- ۲۵۲
قدرت خداوند از نظر یهود ----- ۲۵۲

بدا از نظر شیعه ----- ۲۵۳
اقسام قضا و موارد بدا: ----- ۲۵۳
۱- علم مکنون یا اختصاصی ----- ۲۵۳
۲- قضای حتمی ----- ۲۵۴
۳- قضای غیر حتمی ----- ۲۵۴
دلایل بدا ----- ۲۵۴
آن جا که بدا راه ندارد ----- ۲۵۵
آثار عقیده به بدا ----- ۲۵۶
معنای بدا از نظر شیعه ----- ۲۵۸
اشاره ----- ۲۵۸
بدا در پیشگوییها ----- ۲۵۸
بخش ۱۳ قواعد کلّی در تفسیر قرآن ----- ۲۵۹
اشاره ----- ۲۵۹
معنای تفسیر ----- ۲۵۹
منابع تفسیر ----- ۲۶۰
تفسیر قرآن با خبر واحد ----- ۲۶۰
تخصیص قرآن با خبر واحد ----- ۲۶۱
اشکالها و پاسخها ----- ۲۶۲
بخش ۱۴ مسئله حدوث و قدم قرآن ----- ۲۶۴
اشاره ----- ۲۶۴
پیدایش عقیده به کلام نفسی و قدم قرآن ----- ۲۶۴
تأثیر فلسفه یونان در زندگی مسلمانان ----- ۲۶۴
صفات ذاتی و صفات فعلی خداوند ----- ۲۶۵
کلام نفسی چیست؟ ----- ۲۶۵

تحقیق در کلام نفسی ----- ۲۶۶
اشاره ----- ۲۶۶
آیا طلب، کلام نفسی است؟ ----- ۲۶۸
بررسی دلایل اشاعره به وجود کلام نفسی ----- ۲۶۹
بخش ۱۵ تفسیر سوره حمد ----- ۲۷۰
اشاره ----- ۲۷۰
مسائل کلی در پیرامون سوره حمد ----- ۲۷۱
محل نزول ----- ۲۷۱
فضیلت سوره حمد ----- ۲۷۱
تعداد آیات سوره حمد ----- ۲۷۲
هدف سوره حمد ----- ۲۷۲
خلاصه ----- ۲۷۴
تفسیر آیه بسمله ----- ۲۷۵
توضیح لغات و مفردات آیه ----- ۲۷۵
اشکال ۱ ----- ۲۷۶
پاسخ: ----- ۲۷۶
اشکال ۲ ----- ۲۷۷
پاسخ ----- ۲۷۷
یک توضیح ادبی ----- ۲۸۰
آغاز سوره‌های قرآن با بسم اللّه ----- ۲۸۰
نکاتی در پیرامون آیه بسمله ----- ۲۸۲
قرآن کتاب رحمت است ----- ۲۸۲
ذکر رحیم بعد از رحمان نکته‌ای دارد ----- ۲۸۲
آیا «بسم اللّه» از قرآن است؟ ----- ۲۸۳

اشاره ----- ۲۸۳
نظریه صحیح و دلایل آن ----- ۲۸۴
اشاره ----- ۲۸۴
۱- روایات اهل بیت ----- ۲۸۴
۲- روایات اهل سنت ----- ۲۸۵
اشاره ----- ۲۸۵
روایات معارض ----- ۲۸۶
۳- سیره مسلمانان ----- ۲۸۷
۴- وجود «بسم اللّه» در تمام مصاحف ----- ۲۸۷
دلایل مخالفین ----- ۲۸۸
اشاره ----- ۲۸۸
پاسخ: ----- ۲۸۸
تفسیر بخش اول سوره حمد ----- ۲۸۹
اشاره ----- ۲۸۹
نحوه قرائت ----- ۲۹۰
کدام یک از آن دو قرائت بهتر است؟ ----- ۲۹۰
پاسخ دیگران: ----- ۲۹۱
پاسخ ما ----- ۲۹۱
لغات و مفردات ----- ۲۹۲
سپاس مخصوص خداست ----- ۲۹۳
تفسیر بخش دوم سوره حمد ----- ۲۹۵
اشاره ----- ۲۹۵
لغات و مفردات: ----- ۲۹۵
یک نکته ادبی ----- ۲۹۶

تفسیر ----- ۲۹۶
مسئله عبادت و اطاعت ----- ۲۹۷
توحید در عبادت ----- ۲۹۷
نتیجه: ----- ۲۹۹
حکم اطاعت در اسلام ----- ۳۰۰
فرق پرستش و خضوع ----- ۳۰۰
سجده برای غیر خدا ----- ۳۰۳
افترا و تهمت ----- ۳۰۳
تربت حسینی ----- ۳۰۴
نظریاتی درباره سجده آدم (ع) ----- ۳۰۵
پاسخ: ----- ۳۰۵
نتیجه ----- ۳۰۶
شرک چگونه محقق می‌گردد؟ ----- ۳۰۶
انگیزه‌های پرستش ----- ۳۰۷
خلاصه: ----- ۳۰۸
مسئله استعانت و شفاعت ----- ۳۰۹
استعانت منحصر به خداست ----- ۳۰۹
شفاعت ----- ۳۱۰
روایات شفاعت به طریق شیعه ----- ۳۱۱
روایات شفاعت به طریق اهل سنت ----- ۳۱۱
تفسیر آخرین بخش سوره حمد ----- ۳۱۲
اشاره ----- ۳۱۲
نحوه قرائت ----- ۳۱۲
مفردات و ترکیبات ----- ۳۱۲

اعراب و حرکات ----- ۳۱۴
تفسیر ----- ۳۱۵
بحثی پیرامون مسئله هدایت ----- ۳۱۶
اشاره ----- ۳۱۶
اقسام و مراحل هدایت ----- ۳۱۷
نتیجه ----- ۳۱۸
بخش ۱۶ تعلیقات و پاورقی‌ها ----- ۳۱۸
اشاره ----- ۳۱۸
مصادر حدیث ثقلین ----- ۳۱۹
شرح حال حارث همدانی ----- ۳۱۹
مصادر حدیث «لترکبنّ سنن من قبلکم» ----- ۳۲۲
گفت و گوی مؤلف با یک دانشمند یهودی ----- ۳۲۲
ترجمه قرآن و شرایط آن ----- ۳۲۳
مجادله قریش با رسول خدا (ص) ----- ۳۲۳
تحریف حدیث متعه ----- ۳۲۷
نظریه محمد عبده درباره مسئله سه طلاق ----- ۳۲۸
افترای رازی بر شیعه ----- ۳۲۸
احادیث اراده خدا در آفرینش ----- ۳۲۹
احادیث تأثیر دعا در سرنوشت انسان ----- ۳۲۹
اهمیت آیه «بسم اللّه» ----- ۳۲۹
احادیث آغاز آفرینش ----- ۳۳۰
احادیث جزء قرآن بودن بسمله ----- ۳۳۰
معاویه «بسم اللّه» را در نماز فراموش کرد ----- ۳۳۱
احادیث تلاوت «بسم اللّه» در نماز ----- ۳۳۱

احادیث زیارت قبور ---- ۳۳۲
تهمت آلوسی بر شیعه «۱» ---- ۳۳۴
مناظره مؤلف با یک دانشمند حجازی ---- ۳۳۵
فضیلت خاک قبر امام حسین (ع) ---- ۳۳۵
تأویل آیه سجده ---- ۳۳۶
گفتوگوی ابلیس با خدا ---- ۳۳۶
اسلام با شهادتین است ---- ۳۳۶
انگیزههای عبادت و اقسام آن ---- ۳۳۷
مسئله الامر بین الامرین ---- ۳۳۷
مصادر حدیث شفاعت ---- ۳۳۸
نمایه ---- ۳۳۸
فهرست آیات ---- ۳۴۵

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه : خوئی ابوالقاسم ۱۲۷۸-۱۳۷۱. عنوان قراردادی : البیان فی تفسیرالقرآن .فارسی عنوان و نام پدیدآور : بیان در علوم و مسایل کلی قرآن Exposition in the science and general issues of the Quran/ نویسنده ابوالقاسم خویی مترجمان محمدصادق نجمی هاشم هاشم‌زاده‌هریسی . مشخصات نشر : تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری : ۷۲۸ص. فروست : دین =Religion شابک : ۵۶۵۰۰ریال ۹۶۴-۴۲۲-۵۷۸-۳: ؛ ۷۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم) یادداشت : چاپ دوم : بهار ۱۳۸۵ . یادداشت : چاپ سوم: بهار ۱۳۸۸. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس یادداشت : نمایه. موضوع : قرآن -- علوم قرآنی موضوع : قرآن -- تحقیق شناسه افزوده : نجمی، محمدصادق، ۱۳۱۵ - مترجم شناسه افزوده : هاشم‌زاده هریسی هاشم ۱۳۱۷ -، مترجم شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات رده بندی کنگره : BP۶۹/۵/خ۹ب۹۰۴۱ ۱۳۸۲ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵ شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۳۴۴۰۵

[خطبه کتاب

[خطبه کتاب بسم اللّه الرحمن الرحیم ألحمد للّه الّذی أنزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا قیّما لینذر بأسا شدیدا من لدنه و یبشّر المؤمنین الّذین یعملون الصّالحات أنّ لهم أجرا حسنا ماکثین فیه أبدا. کتاب أحکمت آیاته ثمّ فصّلت من لدن حکیم خبیر. لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید. ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتّقین نزّله روح القدس من ربّک بالحقّ لیثبّت الّذین آمنوا و هدی و بشری للمسلمین. ما کان حدیثا یفتری و لکن تصدیق الّذی بین یدیه و تفصیل کلّ شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون. و إنّه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون. «و أفضل صلوات اللّه و أکمل تسلیماته علی رسوله» الّذی أرسله بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون ... النّبیّ الأمیّ الّذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التّوراة و الإنجیل یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر. «و علی آله» المصطفین الاء خیار. الّذین آمنوا به و عزّروه و نصروه و اتّبعوا النّور الّذی أنزل معه. أولئک هم الصّدّیقون و الشّهداء عند ربّهم لهم أجرهم رضی اللّه عنهم و رضوا عنه أولئک حزب اللّه ألا- إنّ حزب اللّه هم المفلحون. «و اللّعنة الدّائمة علی أعدائهم» ألّذین اشتروا الضّلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین. یوم یخرجون من الأجداث سراعا کأنّهم إلی نصب یوفضون. خاشعة أبصارهم ترهقهم ذلّة ذلک الیوم الّذی کانوا یوعدون. یوم لا ینفع الظّالمین معذرتهم و لهم اللّعنة و لهم سوء الدّار. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۵

پیشگفتار

اشاره

پیشگفتار سخن ناشر گفتار مترجمان گفتار مؤلف (ره) بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۶

سخن ناشر

سخن ناشر قرآن کریم صحیفه جاویدان رحمت الهی است که به اراده خداوند متعال، از لوح محفوظ بر قلب محفوظ رسول امین فرود آمد و در قالب کلمات و آیات صورتی مکتوب یافت. آموزه‌ها و اشارات این کتاب مقدس آسمانی جامعیت و شمولی چند

گسترده و عمیق دارد که از همان آغاز نزول، خرد و انـدیشه انسانی را به جولان انداخت و در طول اعصار، علما، فقها و پژوهندگان بسیاری به تعمق و تـدبر در جنبه‌هـای لا یزال معرفت آن همت گماشـتند تا گوشه‌هایی از غنای علمی و محتوایی این اقیانوس دانش الهی را بنمایانند. با این همه، تا رسـیدن به درک حقیقی اسـرار قرآن کریم و اجرای واقعی احکام و دسـتورات آن راهی طولانی در پیش است. در میـان پژوهش‌هـای گونـاگونی که درباره ابعاد گسترده علوم قرآنی صورت گرفته است، البیان تفسـیری خاص و مهم است که به خامه فقیه و مرجع عالی قدر جهان اسلام، حضرت آیت اللّه العظمی سیّد ابو القاسم خویی (ره)، به زبان عربی تقریر یافته است. درباره اهمیت موضوع و عظمت نویسـنده کتاب در مقدمه مبسوط مترجمان به کفایت سخن رفته است. از سوی دیگر، ترجمه حاضـر نیز به اعتراف کارشـناسان و استادان این حوزه، یکی از اصیل‌ترین و دقیق‌ترین ترجمه‌هایی است که از متن یک کتاب علمی صورت گرفته است و انتخـاب این ترجمه از سوی دفتر مؤلف (ره) نیز گواه این مـدعاست. ترجمه حاضـر ماننـد متن عربی آن بارها چاپ شـده است اما آن چه این ناشـر را برانگیخت تا بار دیگر به طبع این اثر ارزشـمند همت گمارد، دو دلیل مهم است: نخست آن که این اثر اکنون یکی از کتاب‌های تخصصـی و مرجع در زمینه علوم قرآنی به شمار می‌آید که نه تنها مورد استفاده بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۷ دانشـجویان دانشـکده‌های علوم قرآنی است، بلکه به سبب سادگی بیان اثر، عموم علاقه‌مندان به فرهنگ قرآنی نیز قادرند از آن بهره ببرند؛ و دوم آن که با گسترش و تعمیق فرهنگ قرآنی در میان قشـرهای مختلف جامعه، شـمار مشتاقان مطـالعه این گونه کتاب‌هـا هر روز افزون‌تر می‌شود، به گونه‌ای که اکنون کتـاب حاضـر تقریبـا در بـازار نایاب است. بنابراین، انتشار مجدد این کتاب در جامه‌ای نو و کیفیتی مناسب، اقدامی شایسـته بلکه ضـروری به نظر رسـید. در پایان، سازمان چاپ و انتشارات بر خود می‌دانـد سپاس‌گزار خـدمت سترگ فرهنگی مؤلف جلیـل القـدر (رحمـة اللّه علیه) و مترجمان ارجمنـد در به ثمر رسـیدن این کتاب ارزشمند باشد و همچنین تشکر ویژه خود را به دفتر مؤلف (ره) و حفید بزرگوار ایشان که اجازه انتشار این ترجمه را داده‌اند، تقـدیم می‌کنـد. امید که این تلاش فرهنگی مورد پذیرش پروردگار بزرگ و رضایت خوانندگان گرامی قرار گیرد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۸

گفتار مترجمان

فرهنگ ما

فرهنگ ما مسئله تخصص در علوم و فنون و مراجعه به متخصص مسئله‌ای است غیر قابل انکار و تردید، امری است وجدانی و فطری که در تمام مسائل و موضوعات، سریان و جریان دارد و باید هر فنی را از متخصـص آن فن فرا گرفت و در هر علمی به استاد همان علم مراجعه نمود. قرآن مجیـد برای تأمین همان نیاز فطری و درخواست درونی بشـر، خاندان وحی و رسالت و اهل بیت پیامبر (ص) را متخصـص و اسـتاد علوم قرآن معرفی نموده است. «۱» رسول اکرم (ص) نیز آنان را قرین و پشـتوانه تزلزل ناپـذیر قرآن شـناسانده اسـت و مسـلمانان را در فراگرفتـن تفسـیر، علـوم و احکـام قرآن و عقایـد اسـلامی به آنـان ارجـاع داده، اهـل بیت و قرآن را دو یـار همیشگی و غیر قابل انفکاک معرفی کرده است. «۲» خانـدان پیامبر نیز همیشه از قرآن پشتیبانی کرده و با محدودیت‌های فراوان و با محرومیت از آزادی که بر آنان حکومت داشت در علوم مختلف، مخصوصا در تفسیر قرآن مجیـد شاگردان برجسته و بلنـد پایه‌ای تربیـت نمـوده و بـه جـامعه اسـلامی تحویـل داده‌انـد و از هر فرصت منـاسب برای ایفـای وظیفه و مسـئولیت بزرگ خـویش اسـتفاده نموده‌انـــد. در محیـــط و شـــرایطی کـــه نقـــل حـــدیث ممنـــوع اعلاـــم گردیـــده بـــود و حـــدیث‌های موجـــود سوزانـــده

(_____ ۱) آل عمران/ ۷. (۲) حدیث ثقلین.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۹ می‌شد. «۱» در محیطی که از طرف حکومت وقت به استانداران و فرمانداران دستور اکید

صادر شده بود که در محل مأموریت خویش از نقل حدیث خودداری کنند و تنها به خواندن الفاظ قرآن قناعت ورزند. «۲» در شرایطی که از طرف خلفا عده‌ای به جرم نقل حدیث زندانی گردیده و عده دیگر به محیطهای دور از اجتماع تبعید می‌گردیدند. «۳» آری در چنین محیطها و شرایطی است که خاندان عصمت به جمع‌آوری و نوشتن احادیث و نقل آن‌ها می‌پردازند و به فرزندان و یارانشان دستور می‌دهند که احادیث را ضبط و یادداشت کنند و به عنوان بزرگ‌ترین ارمغان به مسلمانان آینده تحویل دهند. در شرایطی که دیگران معارف قرآن را از بیگانگان فرا می‌گرفتند و در تفسیر آیات توحید و معاد و تاریخ پیامبران به دهان دیگران چشم دوخته، خرافات و اسرائیلیات را به نام تفسیر قرآن دهن به دهن نقل می‌نمودند و از جعلیات و بافته‌های جاعلان حدیث با اشتیاق استفاده می‌کردند، پیشوایان ما درس توحید و عقاید اصیل اسلامی و تفسیر درست و صحیح یاد می‌دادند و معارف اسلامی را گاهی به صورت تفسیر آیات و گاهی در قالب خطبه و دعا به پیروانشان می‌آموختند و بدین گونه یک بنای صحیح و تزلزل ناپذیری در عقاید، فقه و تفسیر پی ریزی نموده و در اختیار شیعه قرار دادند. شیعه و پیروان خاندان عصمت نیز از افکار آنان پیروی نموده، در تمام موارد با راهنمایی‌های آنان پیش رفته است و عقاید و افکار خویش را از این مصادر و مآخذ اصیل و صحیح فرا گرفته و برای آیندگان نقل نموده‌اند. این حقیقت مسلم که از مدارک و متون اصلی استفاده می‌گردد؛ «۴» نشان‌دهنده این است که شیعه از نظر فرهنگ، عقاید، تفسیر و حدیث بسیار غنی و مستحکم بوده و از گنجینه‌ها و ذخایر سرشار علمی برخوردار است و هر چه در این زمینه دارد به خاندان وحی و رسالت اتصال و ارتباط داشته، از وحی و منبع غیبی سرچشمه می‌گیرد و این ارتباط و اتصال و حلقات نقل احادیث در هیچ دورانی قطع نگردیده است، از دوران وحی شروع شده تا به امروز کشش و ادامه پیدا نموده است و نه تنها در هر دوران شخصیت‌های بارز علمی فراوانی به یادگار گذاشته‌اند بلکه مؤسس و

(_____ ۱) تذکرة الحفّاظ، ۱/ ۳- ۵؛ جامع بیان العلم و فضله، ۲/ ۱۴۷. (۲) سنن ابن ماجه، ۱/ باب ۳؛ طبقات ابن اسعد، ۶/ ۲؛ تذکرة الحفّاظ، ۱/ ۳. (۳) تذکرة الحفّاظ، ۱/ ۷؛ مجمع الزوائد، ۱/ ۱۴۹. (۴) برای آگاهی کامل درباره این مطالب- خواننده عزیز را به مطالعه کتاب سیری در صحیحین از محمد صادق نجمی دعوت می‌نماییم. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۰ بنیان گذار اکثر علوم اسلامی، علما و دانشمندان شیعه بوده‌اند «۱». خوشبختانه، امروزه نیز شخصیت‌های بارز و برجسته‌ای که آثار علمی و فکری آنان مورد غبطه دیگران می‌باشد؛ فراوان وجود دارد و افرادی را از رجال علمی شیعه می‌شناسیم که آثار و کتاب‌های آنان بلافاصله پس از انتشار، به زبان‌های متعدد ترجمه و منتشر گردیده است.

وظیفه ما

وظیفه ما ما نباید با داشتن چنین فرهنگ پرمایه و غنی و با داشتن چنین منابع اطمینان بخش و اصیل حدیث و تفسیر که از طریق خاندان وحی و رجال معروف که بدون هیچ گونه فاصله زمانی و فترت، سند آن‌ها به پیامبر اکرم (ص) و سرچشمه وحی منتهی می‌گردد چشم به میراث فکری دیگران بدوزیم و دست نیاز به فرهنگ بیگانگان بگشاییم و با چشم عظمت و بزرگی به آنان بنگریم و با ولع شدید به ترجمه آثار آنان بپردازیم و با آب و تاب آن‌ها را منتشر سازیم و یا در نوشته‌ها و تألیفاتمان مدارک آنان را یگانه تکیه‌گاه خویش قرار دهیم ولی از فرهنگ عالی و پرمایه خویش کاملا غفلت نموده، آن را نادیده انگاریم. به مدارک و منابع خویش بی‌اعتنا باشیم و در اثر احساس حقارت، سرمایه‌های علمی خویش را به دست فراموشی بسپاریم. اشتباه نشود! منظور این نیست که ما نباید برای افکار دیگران ارزش قائل نشویم و از آنان به طور کلی جدا و بی‌اطلاع بمانیم بلکه منظور این است که به سرمایه‌ها و منابع غنی و اساسی خویش نیز نظری بیفکنیم و خود را در افکار دیگران محو و نابود نسازیم. قبل از شناختن و شناساندن خویش بلندگوی افکار دیگران نباشیم. ما باید با داشتن فرهنگ عالی، تاریخ و حدیث اطمینان بخش، کتاب‌های وزین و

سودمند، مصادر و منابع فکری فراوان، علما و دانشمندان برجسته، این چنین ثروت معنوی را حفظ کنیم و آن چه را که گذشتگان با زحمت‌های طاقت فرسا به این جا رسانده و این امانت سنگین را به دست ما سپرده‌اند گسترش دهیم. دانشمندان خویش را بهتر بشناسیم و افکار و نظریات آنان را انتشار دهیم.

(_____۱) ر. ک: تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، سیّد حسن صدر. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۱

یک هدف عالی و اساسی

یک هدف عالی و اساسی به همین منظور و برای گسیل دادن افکار به فرهنگ اصیل و استوار شیعه و مبارزه با احساس حقارت و روح گرایش به دیگران، برنامه‌ای پی‌ریزی گردیده است که کتاب‌های وزین و سودمند علمی و مآخذ و مصادر اصیل شیعه که با قلم توانا و محققانه دانشمندان شیعه نگارش یافته است؛ یکی پس از دیگری به سبک ساده و روان ترجمه گردیده، در دسترس عموم مسلمانان فارسی زبان قرار بگیرد تا آنان نیز با آشنایی بیش‌تر با فرهنگ پرمایه و علما و دانشمندان خود بهره‌مند گردند. کتاب حاضر که به قلم توانای بزرگ مرجع شیعه حضرت آیت اللّه العظمی «خویی» (ره) نگارش یافته است؛ نخستین کتاب از این سلسله انتشارات می‌باشد که به عنوان اولین قدم در این مسیر با سبک خاصی به فارسی ترجمه گردیده در اختیار مسلمانان فارسی زبان قرار می گیرد. زیرا این کتاب مسائل مهمی را درباره قرآن در بر دارد که هر فرد مسلمان و پیرو قرآن باید با این گونه مسائل کاملا آشنا باشد بلکه بسیار به جا است که مطالب این کتاب به صورت تلخیص و کلاسه شده در آمده، در کلاس‌های مذهبی برای فرزندان قرآن و جوانان مسلمان به عنوان درس، تعلیم و تدریس گردد. «۱»

کتاب حاضر

کتاب حاضر آری چنان که گفته شد؛ کتاب حاضر یکی از شماره‌های این سلسله انتشارات و نخستین آن می‌باشد. این کتاب بدان جهت از شماره‌های دیگر این سلسله انتشارات مقدم گردید که هم خود کتاب از امتیاز و عظمت خاصی برخوردار است و هم مؤلف عالی قدر آن.

اما عظمت کتاب

اما عظمت کتاب ارزش و عظمت کتاب حاضر مخصوصا در این است که به قرآن بزرگ اختصاص و وابستگی دارد،

(_____۱) ما به خواست خدا این مسائل و مسائل دیگری را در این زمینه از این کتاب و کتاب‌های دیگر استخراج نموده، به طور فشرده و ساده و به صورت کتاب درسی تنظیم خواهیم نمود تا مطالب آن در سلسله برنامه‌های درسی قرآن در تحت عنوان علوم قرآن برای جوانان مسلمان تعلیم و تدریس گردد. بعد از چاپ اول این کتاب، کتاب دیگری در علوم قرآنی تحت عنوان «شناخت قرآن» به وسیله مترجمان همین کتاب به طور فشرده و ساده تنظیم، چاپ و منتشر شده است. امیدواریم در آموزش علوم قرآنی مورد استفاده قرار گیرد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۲ مباحث مهم و حساسی را درباره آن کتاب آسمانی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. این کتاب، عظمت و اعجاز قرآن را از ابعاد مختلف بخصوص از جنبه‌های علمی و معارف آن، به دقت تجزیه و تحلیل می‌نماید و به وضوح نشان می‌دهد که قرآن کتابی است زنده و سازنده. معجزه‌ای است جاودانی و همیشگی که افراد بشر را تا ابد به راه راست‌تر و استوارتری هدایت و رهبری می‌نماید و در این رهبری نیز بر اساس و پایه عقل و فطرت انسانی پیش می‌رود و کاروان بشری را به سوی

کمالات نهایی حرکت می‌دهد و پیش می‌برد و به اوج تمدن و انسانیت رهنمون می‌شود. در این جاست که قرآن از دیگر معجزات پیامبر و از معجزات تمام پیامبران دیگر ممتاز و برتر می‌نماید و عظمت آن بیش‌تر روشن و نمایان می‌گردد. باز این کتاب، با بررسی مسئله نسخ قسمت معظمی از آیات قرآن را از قید نسخ واهی و دایره زمان آزاد نموده، روح جاودانگی به آن‌ها می‌بخشد و بدین گونه ثروت کلان و سرمایه‌های بزرگی از قوانین اسلام را که طرفداران نسخ، آن را تعطیل کرده‌اند؛ زنده ساخته و در مسیر احکام و تشریع به جریانش می‌اندازد که ما باید از این سرمایه‌های سرشار الهی و فیوضات ربانی حداکثر استفاده را ببریم و از چشمه‌های صاف و زلال آن سیراب شویم. این کتاب یک روش اصیل و نویی را در تفسیر قرآن ارائه می‌کند که با در پیش گرفتن آن روش از هر گونه تفسیرهای دلبخواهی و تطبیقی و تأویلات خلاف ظاهر و استناد به آرا و نظرات شخصی جلوگیری می‌شود. این همان روش «تفسیر قرآن با قرآن» است. از همه مهم‌تر این که کتاب حاضر، از یک طرف با مخالفین و دشمنان اسلام و قرآن مبارزه می‌کند و افتراهایی را که به قرآن بسته‌اند از دامن پاک آن می‌زداید و از طرف دیگر پاره‌ای از مباحث قرآنی که در میان مسلمانان مورد اختلاف می‌باشد با دقت علمی بررسی می‌کند و حقیقت را به آنان نشان داده، پایه و اساس اختلافات داخلی را- که از این گونه مسائل مورد اختلاف سرچشمه می‌گیرد- درهم می‌ریزد و بدین وسیله مسلمانان را از نظر فکر و عقیده به هم نزدیک و نزدیک‌تر می‌سازد و در میان اتباع و پیروان قرآن، وحدت و یگانگی بر پایه علم و عقیده که روح اسلام و هدف اساسی قرآن همان است، به وجود می‌آورد. آری، چون گروهی قرآن را وسیله اختلافات و میدان منازعات و کشمکش‌های خویش قرار داده‌اند؛ این کتاب می‌خواهد با تحلیل این گونه مسائل اختلافی و نمایاندن چهره‌های اصیل و واقعی حقایق- که بهترین راه ایجاد اتحاد و هماهنگی است- به قسمتی از اختلافات مسلمانان در بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۳ مسائل قرآنی و مبانی مذهبی پایان دهد و مسلمانان را به وحدت فکری و عملی و همکاری و همگامی دعوت و رهبری نماید و در همه این مسیر هم با دلیل و برهان پیش می‌رود. این است هدف اساسی کتاب حاضر که شیخ باقوری دانشمند معروف مصری بدان توجه نموده، طی نامه‌ای برای مؤلف چنین می‌نگارد: آرزومندم که خدای منان وجود شما را برای مسلمانان وسیله خیر و بهره‌برداری بیش‌تر قرار دهد و در رفع اختلافات مسلمانان و در روشن ساختن مسیر اتحاد آنان توفیق کامل برای شما عنایت فرماید تا هر چه زودتر در زیر سایه اتحاد و برادری گرد هم آیند و رسالت جهانی خود را در رهبری انسان‌ها با هماهنگی و همگامی از سر بگیرند و به آن وعده مسرت بخش قرآنی، جامه عمل بپوشانند که می‌فرماید: تو را برای جهانیان وسیله رحمت و سعادت فرستادیم. «۱» در تمام فصول و مباحث کتاب این هدف و حقیقت نمایان است مخصوصا در بخش «عدم تحریف قرآن» زیرا در این بخش آمده است که پیشوایان ما همین قرآن را که در میان مسلمانان معمول و متداول است؛ امضا و تأیید نموده، در اصول و احکام اسلامی به همین قرآن استناد کرده‌اند و باز آنان در فرایض و نمازهای واجب خواندن سوره‌های آن را فرض و واجب دانسته‌اند و از این طریق صحّت و اصالت آن را تحکیم و تثبیت نموده‌اند. مؤلف محترم با آوردن این گونه مطالب در کتاب خود قسمت مهمی از اختلافات مسلمانان را از میان برداشته است. این بود قسمتی از امتیازات کتاب حاضر که به طور خلاصه برای خواننده عزیز بازگو گردید.

و اما عظمت مؤلف

و اما عظمت مؤلف و اما سخن از عظمت و موقعیت مؤلف به طوری که مناسب با شخصیت وی و مطابق با واقع گردد، چون از عهده ما بیرون است چه بهتر که این قسمت را به عهده دانشمندان پرمایه و متفکر معروف و نویسنده شهیر عرب شیخ محمد جواد مغنیه محول نماییم و قلم را به دست توانای وی بسپاریم که او در شخصیت و عظمت مؤلف عالی‌قدر کتاب چنین می‌نگارد: ... او آفتابی است که اشعه روشنگر آن در هر زمان و به هر نقطه پرتوافکنی می‌کند. او استاد من و استاد بزرگان علم و دانشمندان نجف است. او همانند محوری است که علوم اسلامی به

(_____ ۱) وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ

انبیاء/ ۱۰۷. بیـان در علـوم و مسائـل کلی قرآن، ص: ۲۴ دور آن می‌چرخـد. او کسـی اسـت که حـوزه نجـف مرهـون زحمـات و فعالیت‌های علمی وی می‌باشد و باید همیشه از وی ممنون و سپاس گزار بوده، از کوشش‌های وسیع و دامنه‌دار او قدردانی نماید که اگر او و عـده معـدودی از اهل تحقیق و کاوش نبودنـد؛ دوران طلایی حوزه علمیه نجف سپری می گردیـد و آفتاب علم و دانش در آن مرکز علمی به غروب و افول می گرایید و از دانشگاه بزرگ نجف به جز یک مشت ظواهر و الفاظ چیزی باقی نمی‌ماند و دوران شیخ انصاری و محقق خراسانی و مانند آنان در بوته فراموشی قرار می گرفت. خواننده عزیز حالا این شخصیت عظیم و بزرگ علمی را شـناختی او همـان آیت اللّه عظمای خویی است. او مردی است که علم و دانش با گوشت و خون وی در آمیخته است: او به یک رشته و یـا رشـته‌های چنـدی از علوم و دانش‌هـا قنـاعت نکرده است بلکه در تمام علوم اسـلامی به مرحله عالی اجتهاد رسـیده و در بهترین آن‌ها احاطه کامل داشـته، یکی از بزرگ‌ترین علما و پیشوایان شاخص و نمونه مـذهبی به شـمار می‌رود. او نزدیک به هفتاد سال است که به بحث و بررسـی‌های علمی مشـغول گردیده و کتاب‌ها می‌نویسد، فارغ‌التحصـیلان فراوانی به جامعه اسـلامی تحویل می‌دهد و پاسخ گوی دانشمندان و دانش‌پژوهان است. اما روش وی در بحث و مناظرات علمی همان روش سقراط است که در برابر طرف بحث و گفت‌وگوی خود به ظاهر تسلیم گردیده، گفتار و رأی وی را می‌پذیرد سپس مانند یک نفر شاگرد که در مقام دانش طلبی و اسـتفاده از اسـتاد دانشـمند خـود باشـد؛ اشـکالات و مطـالبی را بـه عنـوان سؤالاـت علمی پیش می کشـد و از طرف بحث و گفت‌وگوی خود می‌پرسـد و او نیز بـدون توجه و از روی سـادگی به سؤالاـت وی پاسـخ می‌دهـد و در آن میان حقایقی را بر زبان می‌آورد که بـدون توجه، گفتار سابقش را کاملا نقض می کنـد و بـدین گونه او را در تناقض گویی و بن‌بست عجیبی قرار داده، راه فراری برای وی باقی نمی گـذارد جز این که به جهل و اشـتباه خویش اعتراف کنـد. اما تلامیـذ و شاگردانی که به وسـیله وی تربیت گردیـده و از حوزه درس او فارغ التحصـیل شده‌انـد، تعداد آنان را به جز خدای دانا کسـی نمی‌داند و به طور حتم از صدها متجاوز بوده، یک دانشـگاه بزرگ و پر جمعیت علمی را تشـکیل می‌دهد که در این دانشـگاه هر یک از آنان مسـئولیتی را به عهده دارند و هر روز هم روبه فزونی و ازدیـاد است به طوری که امروز در جلسه درس او صـدها دانشـجوی دینی شـرکت می‌جوینـد که در میـان آنان همه گونه افراد پیر و جوان، استاد و دانشجو به چشم می‌خورد که همه آنان با دقت و اشتیاق فراوان از آرا و افکار بیان در علوم و مسائـــل کلی قرآن، ص: ۲۵ اسـتادشان اسـتقبال می‌نماینـد و بـا عشـق و علاـقه خاصـی مطـالب او را درک نمـوده، در مغزشـان می‌پرورانـد. و امـا روش گفتـار و بیان وی، واقعا اعجاب انگیز است. به نکات و دقایق ادب عربی تسـلط کامل و احاطه شامل دارد. لغات، واژه‌ها، کلمات و عبارات ادبی در اختیار و فرمان او است، به طوری که آن‌ها را به هر کجا که بکشـد؛ مطیع وی بوده، بـدون زحمت به دعوت او جواب مثبت می‌دهند. بنابراین جای تعجب نیست که بیان وی وافی و رسا و گفتارش شیرین و شیوا باشد. الفاظ و گفتار او با خواسـته‌ها و مقاصـدش سازگار آیـد. و اما کتاب او اگر در مباحث و موضوعات خود بی‌نظیر و منحصـر به فرد نباشـد؛ کم نظیر و درخور اهمیت است زیرا از یـک طرف، رأی و نظر مؤلف عـالی قـدر را در این گونه مسائل و موضوعات برای خواننـده عزیز نشـان می‌دهـد و مسـلم است که آشـنایی با افکار چنین شخصـیت بزرگ علمی به جای خود لازم و حائز اهمیت می‌باشـد و از طرف دیگر، این کتاب در خواننده خود به طور خود آگاه یا ناخود آگاه این عقیده را به وجود می‌آورد که حقیقت و طبیعت اسلام از علم و عقـل منفک و جـدا نیست. آیینی است که بنای آن بر اساس و پایه علم و تحقیق پی ریزی و اسـتوار گردیـده است. در این جاست که ارزش علمی و عملی کتاب معلوم می‌شود و اهمیت و موقعیت آن برای خواننده آشکار می گردد. این بود سخنی چند در نقش، هـدف و موقعیت کتاب حاضـر و در شخصـیت و عظمت مؤلف آن و این بود هـدفی که در پیش است و طرحی که در نظر و انگیزه‌ای که هر انسان متعهـدی را بدان بر می‌انگیزد. و اللّه ولیّ التّوفیق و هو یهدی السّبیل. ربیع الاول ۱۳۹۵ ه. ق- قم محمد صادق نجمی- هاشم هریسی بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۶

گفتار مؤلف (ره)

گفتار مؤلف (ره) از دوران کودکی و طفولیت به خواندن قرآن و حل مشکلات و به دست آوردن حقایق و رموز علمی آن کتاب بزرگ آسمانی علاقه فراوان داشتم. هر مسلمان واقعی بلکه هر انسان دانش طلب و حقیقت‌جو لازم است که نسبت به فهمیدن قرآن، کشف اسرار و رموز آن عنایت خاص مبذول دارد و خود را آماده پذیرش نور و روشنایی آن کند زیرا قرآن تنها کتابی است که ضامن سعادت انسان‌ها، کفیل اصلاح اجتماع بشری است. کتابی است محکم و روشن و نفع آن عمومی و همگانی. قرآن کتابی است که برای «لغت شناسان» بزرگ‌ترین مرجع، برای «دانشمندان علم نحو» روشن‌ترین راهنما، برای «فقیه» و دانشمند دینی بهترین مدرک و سند علمی، برای هر «ادیب» زنده‌ترین شاهد و برهان، گمشده هر «فیلسوف»، الهام بخش هر «خطیب» توانا و واعظ گویا، مقصد و مقصود علمای «علم اخلاق» و بالأخره برای هر دانشمندی در رشته تخصصی وی پشتوانه استوار و راهنمای روشنی است. علوم اجتماعی و سیاسی، آیین زندگی و اداره شئون جوامع بشری با بهترین و ساده‌ترین وجه از همان قرآن استفاده می‌شود و رشته‌های مختلف علوم دینی بر پایه آن پی‌ریزی و استوار گردیده است. همان قرآن است که از اسرار و قوانین دقیق جهان خلقت و رموز شگفت انگیز جهان آفرینش پرده برداشته است. قرآن، معجزه جاویدی است برای یک آیین زنده و جاودان و برنامه عالی و منظمی است برای یک دین آسمانی عالی‌تر. این بود که من از دوران طفولیت به تلاوت قرآن اشتیاق داشتم و برای به دست آوردن حقایق و بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۷ (۱)- مفاهیم آن و در راه آشنایی با اهداف و مقاصدش سخت می‌کوشیدم و هر وقت یکی از رموز و اسرار قرآن را کشف می‌نمودم و یا مشکلی از مشکلات آن را حل می‌کردم؛ این علاقه و اشتیاق بیش‌تر و عمیق‌تر می‌شد. همان عشق و علاقه سبب می‌شد که به کتب تفسیر مراجعه کرده، آن‌ها را عمیقا بررسی کنم. این جا بود که در برابر یک مطلب حیرت آور و شگفت‌انگیزی قرار گرفتم (۲)-: در برابر عظمت قرآن و فرستنده‌اش، علم و تفکر انسانی را کوچک‌تر و در سطحی بس پایین‌تر مشاهده نمودم. انسان را در برابر کبریایی و عظمت حق هر چه هم خود را کوچک بشمارد، باز هم ناقص‌تر و کوچک‌تر از آن یافتم. مقام قرآن در نظرم هر چه بزرگ و بزرگ‌تر و این کتاب‌ها و تفاسیر در برابر آن کوچک و کوچک‌تر می‌نمود. با مراجعه به کتب تفسیر این حقیقت را دریافتم که عده‌ای با کوشش فراوان پاره‌ای از اسرار قرآن را به دست آورده، تنها به قسمت‌های مختصری از حقایق و علوم قرآن دسترسی پیدا نموده‌اند و آن را در کتابی جمع آوری کرده، نام تفسیر بر آن نهاده‌اند، تفسیری که می‌تواند مشکلات و غوامض قرآن را حل و هر گونه نکات و حقایق آن را روشن سازد! تفسیری که می‌تواند پرده از تمام اسرار و دقایق قرآن بردارد! اما عقلا- انجام چنین عملی محال می‌نماید زیرا چگونه ممکن و متصور است که یک موجود ناقص و محدود همچون انسان، بتواند بر موجود نامحدود و کاملی که از طرف خدای نامتناهی و نامحدود فرود آمده است، احاطه پیدا کند و به همه نکات و دقایق آن دست یابد؟ ولی با این حال، کوشش و زحمات این علما و مفسرین شایسته هرگونه تقدیر و سپاس‌گزاری بوده، در این فعالیت و جهاد علمی مأجور و مثاب خواهند بود. زیرا کتاب خدا پرتوی از نور خود را در دل آنان افکنده و روزنه‌ای از راهنمایی و هدایتش را به رویشان گشوده است و نباید از هر کسی گرچه به هر مرتبه‌ای از دانش و بینش رسیده باشد، انتظار داشت که معانی و مفاهیم قرآن را به طور کلی و همه جانبه درک نماید. تنها اشکال و ایرادی که بر این مفسرین متوجه می‌گردد این است که آنان به پاره‌ای از مباحث و علوم قرآن پرداخته، از قسمت اعظم آن که می‌تواند عظمت و واقعیت قرآن را نشان دهد، غفلت ورزیده‌اند؛ مثلا، بعضی از مفسرین، قرآن را تنها از نظر قواعد ادبی و از ناحیه لفظ و اعراب تفسیر بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۸ نموده‌اند و بعضی دیگر قرآن را با دید فلسفی مورد بررسی قرار داده‌اند، گروه سومی نیز قرآن را با علوم جدید تفسیر می‌نمایند و در عین حال همه این مفسرین چنین می‌پندارند که قرآن با همین دید نازل گردیده است که آنان می‌بینند. گروهی نیز تفسیر می‌نویسند ولی در کتابشان مباحث تفسیری کم‌تر به چشم می‌خورد و عده دیگر هم قرآن را با

افکار خود یا با افکار کسانی که گفتارشان از طرف خداوند تأیید نشده، حجیت و اعتبار ندارد، تفسیر نموده‌اند. به نظر ما هیچ یک از این تفسیرها خالی از اشکال و ایراد نمی‌باشد زیرا آن چه بر مفسر لازم است، این است که از آرا و عقاید شخصی خود صرف‌نظر کند، تنها مفهوم آیات را بدون رنگ‌آمیزی با محتویات مغزی و گرایش‌های فکری و تخصّصی خویش مدنظر بگیرد و طبق رهنمود و فرمان آن، قدم بردارد؛ به عبارت ساده‌تر، آیات قرآن را با خود قرآن و دلالت ظاهر آن، معنی و تفسیر کند نه با آرا و عقاید شخصی و گرایش‌های فکری و سلیقه‌ای خود. مفسر به معنای واقعی کسی است که در مباحث فلسفی قرآن، یک حکیم و فیلسوف مطلع و در مسائل اخلاقی آن، یک دانشمند توانای اخلاقی باشد و در مسائل فقهی قرآن با دید یک محقق و در مسائل اجتماعی آن با دید یک جامعه‌شناس ورزیده، قرآن را مورد مطالعه و تفسیر قرار دهد (۱)- و همین طور در هر علمی از علوم قرآن با دید و اقتضای همان علم، قرآن را تفسیر نماید. آری، مفسر باید در هر رشته‌ای از علوم و فنون قرآن، اطلاعات وسیعی داشته، بتواند از دریچه همان علم و فن قرآن را تفسیر نموده، پیش برود و ده‌ها جلد کتاب در این باره بنگارد که در این صورت، یک دوره دایرة المعارف بزرگی در تفسیر قرآن تشکیل خواهد شد. این بود که بر خود لازم دانستم، کتابی در تفسیر قرآن بنویسم که نکات و مزایای لازم یک تفسیر جامع و واقف را دارا باشد و از خداوند بزرگ مسئلت دارم که مرا در این اندیشه بلند و هدف مقدس موفق بدارد و به این آرزوی بزرگ نائلم بگرداند و در این راه مدد و یاری‌ام دهد و از قصور و اشتباهات مصونم دارد و از لغزش‌هایم صرف‌نظر کند. ما در این تفسیر به مباحث و موضوعاتی که مربوط به معانی قرآن است، خواهیم پرداخت و از مباحثی که مربوط به الفاظ و اعراب قرآن و علوم ادبی آن است صرف‌نظر خواهیم نمود زیرا علما و مفسرین این گونه مباحث را در کتاب‌های متعددی آورده‌اند که نیازی به کتاب دیگر نیست شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان و زمخشری در کشاف و ما نیز تنها در صورت بعضی از نکات ادبی که مفسرین از آن غفلت ورزیده‌اند و یا به علت اهمیت موضوع و ارتباط بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۹ خاصی که با اصل بحث دارد، خواهیم پرداخت. در این جا توجه خوانندگان عزیز را به دو نکته ذیل جلب می‌کنیم: الف- تکیه‌گاه و سند ما در این تفسیر عبارت است از: ۱- ظواهر آیات قرآن مجید. ۲- محکمات و آیات صریح و روشن قرآن. ۳- روایاتی که در اثر تواتر و کثرت نقل، صحت آن‌ها ثابت گردیده است. ۴- احادیثی که از خاندان عترت با سند صحیح به دست آمده است. ۵- عقل فطری که از انحرافات و رنگ‌آمیزی‌های نادرست، سالم باشد زیرا عقل حجت باطنی و درونی است. همان طور که پیامبر (ص) و خاندان گرامیش حجت و برهان ظاهری می‌باشند. ب- ما معمولاـ در تفسیر یک آیه از مفهوم آیه دیگر استفاده می‌کنیم و خود قرآن را وسیله درک معانی قرآن قرار می‌دهیم و در فهم و درک قرآن از خود قرآن یاری و راهنمایی می‌طلبیم و احادیث وارده را بر این روش و بر آن چه از ظاهر آیات قرآن فهمیده‌ایم، شاهد و مؤید می‌آوریم. در «مقدمه تفسیر» مباحث مهمی وجود دارد که با اصل مباحث تفسیری کاملا مربوط است و می‌تواند روشنی‌بخش زوایای تاریک علم تفسیر بوده، روشنگر افکار مفسر در کشف رموز تفسیری باشد. ما این گونه مباحث را قبل از شروع به اصل تفسیر بررسی می‌کنیم و آن را مقدمه و «مدخل تفسیر قرآن» قرار می‌دهیم. (۱)- مقدمه‌ای که یک سلسله مباحث علمی و کلی را در پیرامون قرآن بررسی کند مانند عظمت، اعجاز، مصونیت از تحریف، عدم تناقض و عدم نسخ در احکام قرآن و امثال این مباحث که اساس و شالوده یک تفسیر صحیح و اصیل علمی را تشکیل می‌دهد و از خدای بزرگ مسئلت دارم که در این راه، توفیق بیش‌تری عنایت فرماید و این عمل و خدمت به قرآن را از ما بپذیرد. «انّه حمید مجید» بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۱

بخش ۱ در پیشگاه عظمت قرآن

اشاره

بخش ۱ در پیشگاه عظمت قرآن (۲)- قرآن از دیدگاه قرآن و حدیث فضیلت قرائت قرآن و آداب آن احادیث جعلی در فضیلت قرائت قرآن دقت و تدبّر در معانی قرآن بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۲ (۱)-

قرآن از دیدگاه قرآن و حدیث

قرآن از دیدگاه قرآن و حدیث آن جا که سخن به فضیلت قرآن رسد چه بهتر که انسان مکث و توقف کند و خود را در برابر قرآن، کوچک ببیند و به عجز و زبونی خویش اعتراف نماید چون اعتراف بر عجز و نارسایی، در بیان عظمت قرآن شاید شایسته‌تر و رساتر از گفتار و یا قلم‌فرسایی در مدح و ثنای آن باشد؟! انسان آن موجود ممکن و محدود، چگونه می‌تواند حقیقت و واقعیت گفتار خدای بزرگ و نامتناهی را درک نموده و آن ذات بی‌نهایت را در مغز کوچک خود بگنجاند و با کدام نیرو می‌تواند موقعیت و ارزش واقعی قرآن را در مغز نارسای خود ترسیم و بیان کند؟! یک نویسنده- هر چند هم توانا باشد- در این باره چه می‌تواند بنویسد و یا یک خطیب گویا هر چند هم گویاتر باشد چه بر زبان آرد که شایسته آن باشد؟! آیا موجود محدود می‌تواند به جز یک موجود محدودی را توصیف و تعریف کند؟ در عظمت قرآن همان بس، که گفتار و کلام پروردگار بزرگ است و در مقام و منزلت آن همان بس که معجزه پیامبر خاتم و آیاتش متکفل هدایت بشر و ضامن سعادت انسان‌هاست. افراد بشر را در تمام شئون زندگی و در همه قرون و اعصار رهبری می‌کند. مجد، سیادت و سعادت همیشگی آنان را تضمین و تأمین می‌نماید. این حقیقت را از خود قرآن بشنویم آن جا که می‌گوید: إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ. «۱» این قرآن انسان را به استوارترین راه‌ها هدایت می‌کند (_____. ۱) بنی اسرائیل/ ۹.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۳ کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلی صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ. «۱» (این) کتابی است که بر تو نازل نمودیم تا مردم را به فرمان پروردگارشان از تاریکی‌ها به روشنایی (ایمان، عدل و آگاهی) ببری. هذا بَیانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ. «۲» این قرآن، گفتار روشنی است برای عموم مردم، هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران. و از رسول خدا (ص) نیز در این باره چنین آمده است که: (۱)- فضیلت و برتری گفتار خدا بر سایر گفتارها به مانند برتری خود پروردگار است بر مخلوقاتش. «۳» در این جا رمز حقیقتی که در ابتدای سخن بدان اعتراف نمودیم، روشن می‌شود و آن این که: شایسته است انسان از سخن گفتن در عظمت و فضیلت قرآن لب فرو بندد و آن را به ناظران قرآن، راسخین و متخصصین در علوم آن موکول کند. زیرا آنان به حقیقت و عظمت قرآن از همه آشناترند و آنانند که انسان را به ارزش و واقعیت قرآن رهبری می‌کنند و آنانند که در فضیلت، قرین و همدوش قرآنند و در هدایت و رهبری سهیم و یاران آن. چنان که جد بزرگوارشان رسول اکرم (ص)، همان کسی که او قرآن را برای بشر عرضه داشته، انسان را به سوی احکام آن دعوت می‌کند، همان کسی که ناشر حقایق و تعالیم قرآن می‌باشد، در این باره چنین می‌گوید که: من در میان شما دو امانت بزرگ و گران‌بها می‌گذارم: قرآن و عترت (خاندانم) این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در واپسین روز در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند. «۴» از این حدیث چنین استفاده می‌شود که خاندان پیامبر (ص) قرین و همدوش قرآن و راهنمایان مردم به سوی آن و آشناترین افراد به احکام قرآن می‌باشند. پس چه بهتر که در توصیف و

(_____ ۱) ابراهیم/ ۱. (۲) آل عمران/ ۳. (۳) «فضل کلام اللّه علی سایر الکلام کفضل اللّه علی خلقه»: بحار الأنوار، ۹/ ۱۶؛ صحیح ترمذی به شرح ابن عربی، ۱۱/ ۴۷، ابواب فضائل قرآن (ش ۱). (۴) «انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی و اهل بیتی و انّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»: صحیح ترمذی، ۱۳/ ۲۰۰- ۲۰۱؛ مناقب اهل بیت در شرح سند حدیث به بخش تعلیقات مراجعه شود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۴ شناسایی قرآن به گفتار آنان اکتفا کنیم. از افکار و راهنمایی‌های سودمندشان رهنمون و الهام بگیریم. آری در فضیلت

قرآن احادیث فراوانی از آنان نقل گردیده، علامه مجلسی آن‌ها را در جلد ۱۹ بحار الانوار «۱» جمع‌آوری نموده است که ما قسمتی از آن احادیث را در این جا می‌آوریم: حدیث اول حارث همدانی می‌گوید: وارد مسجد شدم، گروهی را دیدم که دور هم نشسته در پاره‌ای از احادیث به بحث، مجادله و گفت و گوهای بی‌فایده پرداخته‌اند. سپس به حضور امیر مؤمنان (ع) بار یافتم و جریان را به سمع وی رسانیدم و آن حضرت فرمود: واقعا چنین روشی را اتخاذ نموده‌اند؟ گفتم: آری. آن گاه علی (ع) گفت: حارث! من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: دیری نپاید که فتنه‌ها بر پا گردد. عرضه داشتم یا رسول اللّه! راه رهایی از این فتنه‌ها چیست؟ فرمود: قرآن کتاب (۱)- خدا، کتابی که راه حل اختلافات و کشمکش‌های شما در آن است، کتابی که می‌تواند حق و باطل را به آسانی از هم جدا و روشن سازد، حقیقتی که هزل و شوخی به آن راه ندارد، کتابی که هر جبار و ستمگری آن را به دور اندازد؛ خداوند کمر او را می‌شکند و بر خاک مذلت و هلاکتش می‌نشاند و هر کس هدایت را در غیر آن بجوید به ضلالت و گمراهی می‌افتد. آن همان ریسمان محکم الهی است که ارتباط انسان با خدایش بدان بسته است و آن همان کتاب حکمت آمیز و راه مستقیم است و آن همان کتابی است که امیال و هوس‌های بشری و دست اهریمنان، نمی‌تواند او را تغییر دهد. در اثر همان کتاب است که زبان‌ها از اشتباه مصون مانده، گفت و گوهای باطل و بی‌فایده پایان می‌پذیرد. دانشمندان از خواندن و تفکر در آن سیر نمی‌شوند. با گذشت اعصار و قرون، کهنه و فرسوده نخواهد شد، کتابی که عجایب و مزایای آن بی‌پایان است. این قرآن همان گفتار است که وقتی جنیان آن را شنیدند دلباخته آن گردیدند و بی‌اختیار گفتند: «إِنَّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً، يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ»؛ یعنی ما قرآن اعجاب انگیزی می‌شنویم که به سوی سعادت رهبری می‌کند. هر کس با قرآن سخن بگوید گفتارش درست خواهد بود و هر کس طبق آن حکومت و قضاوت کند، به عدالت قضاوت نموده است و هر کس عمل خود را با آن تطبیق کند به اجر و پاداش نیک (_____ ۱) طبع قدیم مطابق جلدهای ۸۹، ۹۰ طبع جدید. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۵ خواهد رسید، هر کس مردم را به سوی آن دعوت نماید، به راه راست و مستقیمی هدایت نموده است. آن گاه علی (ع) خطاب به حارث همدانی فرمود: «خذها یا أعور»؛ یعنی، ای اعور این حدیث را از من به یادگار بگیر! «۱» توضیح حدیث این حدیث از نکات جالبی برخوردار است که مهم‌ترین آن‌ها را در این‌جا توضیح می‌دهیم: ۱- در این حدیث، این جمله آمده است: «قرآن، اخبار گذشته و آینده را در بردارد.» که در این جمله، چند احتمال به نظر می‌رسد: الف- ممکن است منظور از اخبار آینده حوادثی باشد که در جهان آخرت به وقوع خواهد پیوست، زیرا قرآن انسان را به عالم برزخ و حساب، روز بازپسین و روزی که نتیجه و پاداش اعمالش را از نیک و بد خواهد دید؛ متوجه می‌سازد و از چنین عوالم و حوادثی خبر می‌دهد و شاید این احتمال قوی‌تر از احتمالات بعدی باشد. مؤید و گواه این مطلب جمله‌ای است که علی (ع) در ضمن خطبه‌ای می‌فرماید: «این قرآن خبر گذشتگان و آیندگان شما را در بردارد. این قرآن حکم اختلافات و منازعات شما را روشن می‌سازد. این قرآن اخبار روز بازپسین و معاد شما را نیز بازگو می‌کند.» ب- ممکن است، آینده اشاره به پیشگویی‌های قرآن باشد زیرا قرآن از حوادثی اخبار داده است که این حوادث سال‌ها بعد از نزول قرآن تدریجا به وقوع پیوسته و خواهد پیوست. ج- احتمال سوم این است که منظور از اخبار آینده قرآن همان اخبار ملل و اقوام گذشته باشد که قرآن از وقوع آن‌ها و این که آن‌ها بدون کم و کاست در میان آیندگان نیز جریان پیدا خواهد نمود، خبر می‌دهد. (۱)- بنابراین احتمال، جمله مذکور اشاره به معنای این آیه شریفه می‌باشد که می‌گوید: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ «۲» شما نیز روش اقوام گذشته را مو به مو اجرا خواهید نمود و مسیر آنان را در انحراف از (_____ ۱) «کتاب اللّه فیه نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم و هو الفصل و لیس بالهزل ...»: سنن دارمی، ۲/ ۴۳۵؛ صحیح ترمذی، ۱۱/ ۳۰ با مختصر تفاوت در الفاظ؛ بحار الانوار، ۹/ ۷ نقل از تفسیر عیاشی. (۲) انشقاق/ ۱۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۶ حق و تکذیب انبیا، در

بهانه‌جویی و طغیان که نتیجه آن بدبختی و هلاکت حتمی است، خواهید پیمود. و باز این جمله اشاره به حدیثی است که رسول اکرم (ص) فرموده است: «شما نیز سنت‌ها و روش‌های ناپسند و پوسیده گذشتگان را احیا نموده، از همان سنت‌ها پیروی خواهید نمود.» «۱» ۲- اما گفتار آن حضرت: «هر جبار و ستمگری، قرآن را به پشت سر اندازد، خداوند کمر او را می‌شکند.» رسول اکرم (ص) با این جمله، مصونیت قرآن را از تحریف، تضمین می‌کند و این نوید را می‌دهد که این کتاب آسمانی از دستبرد ستمگران و تحریف بدعت گذاران محفوظ خواهد ماند و خداوند آنان را از این عمل ناشایست جلوگیری خواهد نمود. آنان هرگز نمی‌توانند، قرآن را بازیچه و ملعبه خویش قرار دهند، احکام آن را از میان بردارند و یا تحریفش کنند همان طور که با کتب ادیان گذشته این گونه رفتار کردند «۲» و متن آن‌ها را تغییر داده، تحریفش نمودند. این جمله در واقع همان حقیقت را می‌رساند که جمله دیگر حدیث آن را بدین صورت بیان نموده است: «لا تزیغ به الأهواء»، یعنی هوی و هوس‌ها و خواسته‌های نامشروع نمی‌تواند آن را تغییر دهد و حقیقت آن را دگرگون سازد. چون ما می‌دانیم که هوس‌های بشری گاهی در معانی قرآن راه یافته، آیات آن طبق آراء و عقاید شخصی معنا گردیده است ولی واقعیت، حقایق، احکام و الفاظ قرآن همان است که از روز اول بود و در طی قرون و اعصار خواهد بود و تا آخرین روز نیز تغییر نخواهد پذیرفت. ۳- نکته سومی که از این حدیث استفاده می‌گردد، این است که اگر مسلمانان در خصومات و منازعاتشان به قرآن برگردند؛ کشمکش‌ها و اختلافات فکری و عملی‌شان را به قرآن ارائه کنند، قرآن راه‌حل روشن و عادلانه‌ای برای مسلمانان در اختلافشان نشان می‌دهد و به راستی و عدالت در میانشان حکومت و قضاوت می‌کند، حق و باطل را به روشنی از هم جدا و مجزا می‌سازد. آری اگر مسلمانان قوانین قرآن را به مورد اجرا می‌گذاشتند؛ حدود و جوانب آن را رعایت می‌کردند و طبق دستور و فرمان آن کتاب بزرگ قدم برمی‌داشتند؛ حق را کاملا می‌شناختند و با

(_____ ۱) «لترکبنّ سنن من قبلکم»: کنز العمال ۶/ ۴۰ و مدارک دیگر این حدیث را در بخش تعلیقات بخوانید. (۲) الهدی الی دین المصطفی، ۱/ ۳۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۷ مقام و موقعیت خاندان پیامبر (ص) آشنا می‌گردیدند، خاندانی که رسول خدا (ص) آنان را همدوش و قرین قرآن معرفی نموده است و همانند قرآن خلیفه و جانشین خود قرار داده است. واقعا اگر مسلمانان قرآن را در پیشاپیش خود قرار می‌دادند و از روشنایی آن کسب نور می‌نمودند، از عذاب دائمی و انحطاطی که دامنگیرشان شده است، در امان بودند و در پرتگاه بدبختی و ذلت سقوط نمی‌کردند، نکبت‌ها و تاریکی‌های ضلالت و گمراهی آنان را بدین گونه فرا نمی‌گرفت، هیچ حکمی از احکام خدا از هدف عالی خود منحرف نمی‌شد و هیچ قدمی از مسیر صحیح و راه راست لغزش نمی‌کرد. ولی مسلمانان قرآن را به پشت سر انداخته، به دوران جاهلیت برگشتند و از امیال و خواسته‌های نامشروع‌شان پیروی نموده، در زیر پرچم باطل پناهنده گردیدند و به تدریج اختلافاتی در میانشان پدیدار شد. این اختلافات روز به روز شدیدتر گردید تا به صورت گروه‌های مختلف درآمد: (۱)- گروهی گروه دیگر را تفسیق و یا تکفیر نموده، ریختن خونشان و به غارت بردن اموالشان را تجویز کردند، توهین و تاختن بر یکدیگر را عبادت و وسیله تقرب به پیشگاه خداوند پنداشتند و همان اختلاف و تشتت گواه آشکاری است بر این که مسلمانان از قرآن فاصله گرفته، از اسلام فرسخ‌ها دوری جسته‌اند. حدیث دوم امیر مؤمنان علی (ع)، در توصیف و تعریف قرآن چنین می‌گوید: «قرآن آن نور مطلق است که غروب و افول بر آن راه ندارد، چراغ روشنی است که به خموشی نمی‌گراید، آن دریای ژرف و پهناوری است که عمق آن پیدا نیست، آن راه راست و مستقیمی است که رهروانش را گمراه نمی‌سازد، پرتو تابانی است که ظلمت و تاریکی به آن راه ندارد، فیصل دهنده‌ای است که دلایل آن سست نخواهد بود، بیان واضح و روشنگری است که اصول و دلایل آن خلل ناپذیر، داروی شفابخشی است که با داشتن آن از امراض و بیماری‌ها ترسی نیست، مایه عزت و سربلندی است که یاران آن خوار و مغلوب نخواهند گردید، و حقیقتی است که طرفدارانش بی‌یار و یاور نخواهند بود. قرآن گنجینه ایمان و مرکز آن است، دریای علوم و سرچشمه دانش، گلستان و بوستان عدالت و دادگستری است. قرآن اساس و زیربنای اسلام و

وادی‌های حق و دشت‌های پهناور آن است، قرآن دریایی بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۸ است که آبکشان نتوانند آب آن را تمام کنند و چشمه‌ای است که آبش تیره و آلوده نخواهد بود و آبشخوارش در اثر تراکم و کثرت واردین تنگ نخواهد گردید منزلی است که راه‌های آن صاف و هموار و مسافرینش هرگز گمراه نخواهند شد. قرآن نشانه‌ها و علائم روشنی است که عابرین از آن غفلت نورزند و تل‌های بلندی است که قصدکنندگانش نتوانند از آن بگذرند. قرآن کتابی است که خداوند آن را سیراب کننده تشنگان علم و بهار دل‌های فقها و دانشمندان و آخرین مقصد نیکان و صالحان قرار داده است. قرآن دوایی است که با بودن آن دردی نیست، نور و روشنایی‌ای است که هرگز به ظلمت و تاریکی نگراید، ریسمانی است که دستگیره آن، محکم و ناگسستنی و پناهگاه محکم و بلندی است که دست یغما و چپاول به آن راه ندارد، برای دوستدارانش عزت و بر واردینش ایمنی بخش است و برای پیروانش وسیله هدایت و رستگاری و برای تمسک کنندگانش وسیله عذر خواهی است. قرآن دلیل محکم و استواری است برای استدلال کنندگان، گواه حق و زنده‌ای است برای کسی که در خصومت‌ها به آن استشهاد کند و وسیله پیروزی است برای اجتماع کنندگانش، حاملانش را به سوی سعادت می‌برد و عاملانش را به مقام عالی و بلندی، پرواز و اوج می‌دهد. قرآن علائم و راهنمایی‌هایی است برای متفکرین، سپری است برای طالبان سلاح، علم و دانشی است برای کسی که آن را در مغز خود جای دهد و حدیث درستی است برای کسی که آن را نقل کند، قضاوت حق و عادلانه‌ای است برای کسی که در میان مردم با آن، حکومت و قضاوت نماید.» «۱» (۱)- این خطبه نیز مانند خطبه پیش به نکات قابل توجه و مهمی مشتمل است که اینک پاره‌ای از آن‌ها را در این‌جا می‌آوریم: توضیح حدیث ۱- «چراغ روشنی است که نور آن به خموشی نگراید.» «۲» هدف آن حضرت از این جمله و جملات دیگر مشابه آن که در این خطبه به کار رفته، این است که دوران حقایق و مفاهیم آیات قرآن محدود

(_____ ۱) «ثمّ انزل علیه الکتاب نورا لا تطفؤ مصابیحه و سراجا لا یخبوا توقّده ...»: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸. (۲) و سراجا لا یخبوا توقّده. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۹ و موقت نیست، آیات آن جاودانی و احکامش همیشه نو و زنده می‌باشد. مثلا- بعضی آیات قرآن در مورد خاص یا درباره شخص و جمعیت مشخصی نازل شده ولی در عین حال مفهوم این گونه آیات، عمومیت داشته و تا روز قیامت به همگان و تمام موارد مشابه شامل می‌شود و به مورد نزول اختصاص ندارد. در این مورد عیاشی از امام باقر (ع) چنین آورده است که آن حضرت در تفسیر آیه وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ «۱»؛ یعنی که: هر قومی را راهنمایی هست، فرمود: منظور از این راهنما علی بن ابی طالب (ع) است و این راهنما در هر زمان از ما خاندان رسالت خواهد بود. راوی می گوید: جانم به قربانت پس تو نیز مشمول و مصداق این آیه هستی و از همان هادیان و راهنمایان که در آیه آمده است، می‌باشی؟ فرمود: آری، من نیز مشمول این آیه بوده، یکی از مصادیق و معانی آن می‌باشم زیرا آیات قرآن همیشه زنده می‌باشد، زوال و فنا هرگز در آن راه ندارد و اگر آیه‌ای که درباره ملت معینی نازل گردیده است با از بین رفتن آن ملت، دورانش سپری می‌شد: دوران تمام آیات قرآن تا به امروز به پایان می‌رسید ولی چنین نیست بلکه همان آیه برای آیندگان نیز همان طور شامل است که برای گذشتگان صادق بود. «۲» امام صادق (ع) نیز در این باره می‌فرماید: «قرآن زنده و جاوید است و هرگز از بین نمی‌رود و مانند پیدایش و جریان شب و روز در همه ادوار و ازمنه جریان و سریان دارد و به مانند حرکت و سیر آفتاب سیر می کند و همان طور که به مسلمانان دوران اول روشنایی می‌بخشید، به آیندگان نیز نورافکن و روشنی بخش خواهد بود.» «۳» در کافی چنین آمده است که: عمر بن یزید معنای آیه وَ الَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ «۴» (۱)- را از امام صادق (ع) سؤال نمود. امام در پاسخ وی چنین فرمود: «این آیه درباره خاندان پیغمبر نازل گردیده است که مؤمنین باید نسبت به آن خاندان محبت ورزیده، ارتباطشان را با آنان محکم

(_____ ۱) رعد/ ۷. (۲) انّ القرآن حیّ لا یموت و الآیة حیّة لا- تموت فلو کانت الآیة اذا نزلت فی الاقوام و ماتوا ماتت الآیة لمات القرآن و لکنّ هی جاریة فی الباقین کما

جرت فی الماضین. (۳) انّ القرآن حیّ لم یمت و انّه یجری کما یجری اللّیل و النّهار و کما تجری الشّمس و القمر و یجری علی آخرنا کما یجری علی اوّلنا. (۴) «مؤمنان کسانی هستند که با کسانی که خداوند به صله و ارتباطشان فرمان داده است، ارتباط و پیوستگی دارند.» رعد/ ۲۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۰ و استوار سازند. امام (ع) به گفتار خود افزودند: در عین این که این آیه درباره خاندان پیامبر است، ممکن است درباره خویشاوندان تو نیز شامل و صادق آید. آن گاه امام فرمود: تو از کسانی مباش آیه‌ای را که در مورد خاصی نازل شده است، به همان مورد اختصاص می‌دهند.» در تفسیر فرات کوفی آمده است: اگر مفهوم آیه‌ای که درباره جمعیت و یا ملت معینی نازل گردیده است با از بین رفتن آن جمعیت از بین می‌رفت، دیگر از قرآن اثری باقی نمی‌ماند. ولی تا آسمان‌ها و زمین پابرجاست، قرآن نیز پابرجا بوده و به درازای عمر دنیا در جامعه بشری جریان خواهد داشت و درباره هر قوم و ملتی آیه‌ای در قرآن هست که سرنوشت‌شان را مشروحا برای آنان بازگو می کند، خواه به نفع‌شان باشد و یا به ضررشان. «۱» در این مورد احادیث فراوانی نقل گردیده است که ما به عنوان نمونه به همان چند حدیثی که در این جا آوردیم اکتفا می‌کنیم. ۲- «راه راست و مستقیمی است که رهروانش گمراه نگردند.» «۲» منظور آن حضرت از این جمله این است که قرآن راهی را نشان می‌دهد که هر کس آن راه را در پیش گیرد هرگز گمراه نمی‌شود و در ضلالت و هلاکت قرار نمی گیرد زیرا خداوند قرآن را برای راهنمایی و هدایت مردم و تأمین سعادت آنان فرستاده است تا بندگان فرمانبردار خود را از ضلالت و هلاکت حفظ نموده، از گمراهی و بی‌راهه رفتن نجاتشان دهد. ۳- «بیان واضح و روشنگری است که اصول و براهین آن خلل ناپذیر است.» «۳» در معنای این جمله دو احتمال به نظر می‌رسد: یکی این که: اساس و پایه‌های معارف و تعالیم قرآن و زیر بنای تمام حقایق آن فطرت بشر و قانون طبیعت است و چنان بر روی آن محکم و استوار بنیان شده است که به هیچ وجه، تزلزل و انهدام نخواهد پذیرفت. دوم این که: الفاظ و کلمات قرآن که نشان دهنده حقیقت قرآن است، تغییر پذیر نبوده، هیچ خلل، زیادت و نقصانی در آن راه ندارد. بنابراین احتمال در این جمله به مصون و محفوظ بودن قرآن از تحریف اشاره گردیده است.

(_____ ۱) «و لو انّ الآیهٔ نزلت فی قوم ثمّ مات اولئک ماتت الآیهٔ لما بقی من القرآن شیء و لکّن القرآن یجری اوّله علی آخره مادامت السّموات و الارض و لکل قوم آیهٔ یتلوها هم منها بخیر او شر»: مرآت الانوار، صص ۳، ۴. (۲) و منهاجا لا یضلّ نهجه. (۳) و تبیانا لا تهدم ارکانه. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۱ ۴- «قرآن گلستان و بوستان عدالت و دادگستری است.» «۱» منظور از این جمله این است که عدالت و دادگستری به تمام معنا و با تمام جهات و جوانبش: (۱)- عدالت در عقیده و افکار، عدالت در عمل و اخلاق، عدالت در قضا و داوری، عدالت اجتماعی و انواع عدالت‌ها در قرآن جمع گردیده، از آن جا به جوامع بشری سرازیر می گردد. پس قرآن مرکز و محور عدالت و محل تجمع و پرورش نهال و درختان عدل و داد است. ۵- «قرآن اساس و زیر بنای اسلام است.» «۲» منظور از این جمله این است که ثبات و استحکام اسلام بر پایه قرآن است، همان طور که دیگ، روی پایه‌های اجاق قرار می گیرد و محتویاتش پخته شده، برای استفاده عموم آماده می‌شود. ۶- «قرآن وادی‌های پهناور حق است.» «۳» منظور آن حضرت از این جمله این است که قرآن محل پرورش و نشو و نمای حق و حقیقت است. در این جمله قرآن به وادی‌های وسیع، هموار، بی‌خطر و اطمینان بخش و حق نیز به نباتات، گل‌ها و سبزی‌هایی که در آن وادی می‌روید تشبیه شده است. در این جمله به این نکته نیز اشاره شده است که هر کس به غیر قرآن تمسک جوید و از راه دیگر حق را پی‌جویی کند، هرگز به آن نخواهد رسید زیرا تنها قرآن است که منبت و چمنزار حق است و حق را به جز در قرآن در جای دیگر نتوان یافت. ۷- «قرآن دریایی است که آبکشان نتوانند، آب آن را تمام کنند.» «۴» معنای این جمله و جملات بعدیش این است: کسانی که می‌خواهند در فهم دقایق و معانی قرآن غور کنند نمی‌توانند به عمق آن برسند و به مفاهیم قرآن احاطه پیدا کنند زیرا رموز و اسرار قرآن پایان ناپذیر و تمام ناشدنی است. از این جمله معنای دیگر نیز استفاده می‌شود که: دقایق و اسرار قرآن با کشف آن‌ها تمام نمی‌شود و نقصانی در آن حاصل نمی گردد،

همـــان طـــور کـــه چشـــمه‌های پرآب و ریشـــه‌دار بـــا اســـتفاده از آن، آبشـــان بـــه نقصـــان و کـــاستی نمی‌گرایـــد. (_____۱) و ریاض العدل و غدرانه. (۲) و اثا فیّ الاسلام و بنیانه. (۳) و اودیهٔ الحق و غیطانه. (۴) و بحر لا- ینزفه المنتزفون. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۲ ۸- «تل‌های بلندی است که قصدکنندگانش نتوانند، از آن بگذرند.» «۱» منظور این است که محققین و کاوشگران که در فکر رسیدن به حقایق و مفاهیم قرآنند، نمی‌توانند به قلّه‌های مرتفع آن برسند و از آن جا نیز بگذرند و شاهباز بلند پرواز فکر بشر هر چه پر زند و اوج بگیرد قبل از رسیدن به قله‌های بلند لطایف و دقایق قرآن احساس خستگی نموده، در برابر آن پر می‌ریزد. از این جمله چنین استفاده می گردد که قرآن دارای بطون و معانی مختلفی است که فکر انسان از درک کامل آن‌ها عاجز است. به احتمال دیگر معنای جمله چنین است که: قصد کنندگان مفاهیم و دقایق قرآن چون به قله مرتفع آن رسیدند، در آن جا مکث و توقف می کنند و قدم از قدم بر نمی‌دارند و لب از لب بر نمی گشایند زیرا با رسیدن به آن مرحله در واقع به مقصد و آرمان نهایی خویش رسیده، به هدف عـــالی و نهـــایی خـــود نائـــل آمده‌انـــد و مقصـــد دیگری برای حرکـــت ندارنـــد. (_____۱) و آکام لا- یجوز عنه القاصدون. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۳ (۱)-

فضیلت قرائت قرآن و آداب آن

احادیث قرائت قرآن

اشاره

احادیث قرائت قرآن قرآن همان قانون خدایی و ناموس آسمانی است که اصلاح دین و دنیای مردم را به عهده گرفته، سعادت جاودانی آنان را تضمین نموده است. آیات آن سرچشمه هدایت و راهنمایی و کلماتش معدن ارشاد و رحمت است کسی که به سعادت همیشگی علاقه‌مند باشد، سعادت و خوشبختی هر دو جهان را بخواهد بر وی لازم است که روز و شب با قرآن، کتاب خدا تجدید عهد نموده ارتباطش را با آن هر چه محکم‌تر و استوارتر سازد و آیات آن را به حافظه خود بسپارد و با مغز و فکر خویش و با شیره جان و تنشان به هم درآمیزد تا در روشنایی و پرتو آن کتاب آسمانی به سوی رستگاری و سعادت ابدی گام بردارد. از پیامبر اسلام (ص) و ائمه اهل بیت (ع) در ثواب و فضیلت قرائت قرآن احادیث فراوانی به ما رسیده است که اینک قسمتی از آن‌ها را در این جا می‌آوریم: از امام باقر (ع) نقل گردیده است که رسول خدا (ص) فرمود: هر کس در هر شب ده آیه از قرآن بخواند، در آن شب از غافلان و آنان که از پروردگارشان بی‌خبرند، نوشته نمی‌شود و هر کس پنجاه آیه از قرآن بخواند در آن شب در لیست آشنایان و یادکنندگان خدا ثبت می گردد. هر کس صد آیه تلاوت نماید از عبادت کنندگان و هر کس دویست آیه بخواند نام وی در صف خاشعین و افرادی که در پیشگاه پروردگارشان اظهار بندگی و تواضع کنند، خواهد آمد و هر کس سیصد آیه از قرآن بخواند از سعادتمندان و هر کس پانصد آیه تلاوت کند از کوشش کنندگان در عبادت و پرستش خدا نوشته خواهد شد. و اگر کسی هزار آیه از قرآن بخواند به مانند کسی خواهد بود که طلای ناب بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۴ و خالص فراوان و بی‌شماری در راه خدا بذل و احسان نموده است. «۱» امام صادق (ع) فرمود: قرآن برنامه سعادت و زندگی انسان‌هاست که از طرف پروردگارشان برای آنان تنظیم شده است، مرد مسلمان کسی است که برنامه خود را مورد دقت قرار دهد و هر روز حداقل پنجاه آیه از آن تلاوت کند. «۲» (۱)- باز فرمود: چه مانعی دارد، تاجری که در بازار به داد و ستد مشغول و سرگرم است، آن گاه که به خانه‌اش بر می گردد قبل از آن که به خواب و استراحت بپردازد؛ سوره‌ای از قرآن تلاوت نماید تا در برابر هر آیه که

می‌خواند، ده حسنه و پاداش برای او نوشته شود و ده گناه از گناهانش محو گردد. «۳» باز فرمود: بر شما باد قرائت و خواندن زیرا مراتب و درجات کاخ‌های بهشتی به عدد آیات قرآن است و در روز قیامت به خوانندگان قرآن گفته می‌شود که قرآن بخوانید و به مرتبه بالاتری اوج بگیرید و قرآن خوان هر آیه‌ای را که تلاوت می‌کند به مرتبه بالاتری اوج می‌گیرد. «۴» در کتب حدیث، احادیث فضیلت و ثواب قرآن خواندن، جمع آوری گردیده و در جلد ۱۹ بحار الانوار «۵» نیز قسمت مهمی از این احادیث آمده است، علاقه مندان می‌توانند، به آن جا مراجعه کنند. از این احادیث علاوه بر ثواب و فضیلت قرآن خواندن، نکات جالب دیگری نیز استفاده می‌شود:

۱- قرائت از روی قرآن

۱- قرائت از روی قرآن گروهی از آن احادیث دلالت بر این دارد که قرائت قرآن از روی آن بر قرائت از حفظ برتری دارد و از ثواب و فضیلت بیش‌تری برخوردار است. از احادیثی که به این نکته دلالت دارد، روایت اسحاق ابن عمار است که به امام صادق (ع) عرضه داشت: جانم به قربانت، من قرآن را حفظ کرده‌ام؛ از حفظ بخوانم یا از روی آن؟ امام فرمود: از روی قرآن بخوان زیرا که قرائت از روی قرآن ثواب بیش‌تری دارد. مگر نمی‌دانی که نگاه کردن به قرآن علاوه بر خواندن آن، مستقلا عبادت است؟ (۲)- باز امام صادق (ع) فرمود: هر کس قرآن را از روی آن تلاوت کند، چشم وی نیز از قرآن بهره (_____ ۱) اصول کافی، کتاب فضیلت قرآن؛ وسائل الشیعه، چاپ جدید ۴/ ۸۳۹. (۲) همان. (۳) همان. (۴) همان. (۵) طبع جدید، ج ۸۹، ۹۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۵ می‌برد و از عذاب پدر و مادرش کاسته می‌شود، گرچه با کفر از دنیا رفته باشند. «۱» و در تشویق کردن به قرائت از روی قرآن علل و اسراری است، قابل توجه: یکی این که: قرائت از روی قرآن باعث تکثیر و ازدیاد نسخه‌های قرآن می‌گردد و از فرسوده و کهنه شدن قرآن که تدریجا منجر به از بین رفتن آن می‌گردد، پیشگیری می‌شود زیرا اگر در قرائت قرآن تنها به نیروی حافظه قناعت و اکتفا شود، مسلمانان به نسخه‌های قرآن احساس نیاز نمی‌کنند و تدریجا متروک و فراموش می‌شود و در این صورت نه تنها نسخه‌های قرآن رو به ازدیاد و فزونی نمی‌رود بلکه کم‌کم از بین رفته و یا کمیاب خواهد شد. دوم این که: قرائت از روی قرآن آثار و خواصی را در بر دارد که در این احادیث به پاره‌ای از آن‌ها تصریح شده است، از جمله این که: هر کس قرآن را از روی مصحف بخواند، چشم او از نگاه کردن به قرآن احساس لذت می‌کند و از آن بهره می‌برد و از دردها و بیماری‌ها و نابینایی سالم و محفوظ می‌ماند. سوم این که: قرائت از روی قرآن سبب می‌شود که خواننده، در قرآن بیش‌تر دقت کند. از نکات دقیق و لطایفی که در آیات آن به کار رفته، لذت و بهره بیش‌تر ببرد زیرا انسان همان طور که از تماشای مناظر و دیدنی‌های مورد علاقه‌اش لذت می‌برد و این تماشا و نگاه‌ها بر دیده و فکر او حسن اثر می‌گذارد و بر روح و روانش سرور و شادمانی می‌بخشد، خواننده قرآن نیز وقتی دیده خود را متوجه الفاظ قرآن کند و فکرش را در معانی آیات آن جولان دهد و در علوم و معارف عالی و حیات بخش و پربهایش تفکر نماید، از این دقت و تفکر قهرا احساس لذت می‌کند و در روحش سرور و شادمانی و در دلش روشنایی و نورانیت خاصی پدیدار می‌شود.

۲- قرائت قرآن در خانه

۲- قرائت قرآن در خانه نکته دیگری که در احادیث قرائت قرآن وجود دارد، این است که این احادیث مسلمانان را به تلاوت قرآن در منازلشان تشویق و بر آن تأکید می‌کند و خواص و آثار گوناگونی برای آن می‌شمارد و این نیز علل و فوایدی دارد: فایده اول این که: خواندن قرآن در منازل سبب اعلای کلمه حق و نشر حقایق اسلام و موجب انتشار احکام قرآن و توسعه قرائت آن خواهد

بـــــــــود زیرا وقـــــــــتی کـــــــــه انســـــــــان در منزل خـــــــــود قرآن بخوانـــــــــد، (_____۱) اصـول کـافی، کتـاب فضـیلت قرآن؛ وسائل الشیعه، چاپ جدید ۴/ ۸۵۳. بیـان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۶ همسر و فرزندان وی نیز طبعا در این عمل از وی پیروی نموده، به خوانـدن قرآن تشویق می‌شوند و در نتیجه، قرائت قرآن در جامعه گسترش و قاریان قرآن افزایش پیدا می‌کنند. اگر برای خوانـدن قرآن مرکز و محـل معینی اختصاص یابـد، در این صورت قرآن خوانـدن برای همه و در تمام اوقات امکان پـذیر نخواهـد بود. این است که گفتیم: قرائت قرآن در منازل یکی از راه‌های انتشار و گسترش حقایق اسـلام و قرآن می‌باشد. (۱)- فایده دیگر: قرائت قرآن در منازل و خانه‌ها، تعظیم و به پا داشتن شعائر اسلام است زیرا وقتی از خانه‌های مسلمانان هر صبح و شام صدای جانفزای قرآن بلنـد شود و از هر سوی شـهرهای اسـلامی صـدای آیات الهی گوش‌ها را بنوازد، در اعماق جان و دل شـنوندگان اثر خـاص و عمیقی می‌گـذارد، اسـلام و ایمان در دلشان بارور و شـکوفا می‌گردد. فایـده سومی که: برای قرائت قرآن در منازل مترتب است، مطلبی است که در همین احادیث به آن اشاره‌ای شـده است و آن این که تلاوت قرآن، نیایش و ذکر خدا در خانه‌ها و منازل بـاعث فزونی نعمت‌ها و ازدیاد برکت‌ها است و فرشـتگان در چنین خانه‌ها فرود آمـده، شـیاطین از آن دوری می‌گزیننـد و این گونه منازل برای اهل آسـمان نور و روشنایی می‌بخشند، همان گونه که ستارگان آسمان بر اهل زمین نورافکنی می‌کنند و خانه‌ای که در آن، قرآن تلاوت نشود و یادی از خـدا نگردد، از برکتش کاسـته می‌شود، ملائکه از آن دوری گزیـده، شیاطین به این گونه خانه‌ها راه می‌یابند. «۱ (_____» ۱) اصول کافی، ج ۲، باب فضیلت قرآن. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۷

احادیث جعلی در فضیلت قرائت قرآن

احادیث جعلی در فضـیلت قرائت قرآن احادیث درباره فضـیلت و عظمت قرآن، ثواب و پاداش قرآن خوانـدن به حـدی است که هر انسـان متفکری را به حیرت و شـگفتی وامی‌دارد. از جمله این که: رسـول خـدا (ص) فرمود: «هر کس از قرآن یـک حرف بخوانـد، برای او یک حسـنه و عمل نیک نوشته می‌شود و برای هر حسنه نیز ده برابر ثواب و پاداش داده خواهد شد. رسول خدا (ص) افزود: «من نمی‌گویم «الم» یـک حرف است بلکه الف یـک حرف و لام حرف دیگر و میم حرف سوم است.» این حـدیث را، راویان اهل سنت نیز نقـل کرده‌انـد، چنان که قرطبی در تفسیر خود «۱» از ترمـذی و او نیز از ابن مسـعود این حـدیث را نقـل نمـوده، کلینی هم حدیثی به همین مضمون از امام صادق (ع) آورده است. اگر کسی به کتب احادیث مراجعه نماید، این گونه احادیث که در فضیلت قرآن و ثواب خوانـدن آن و درباره خواص سوره‌ها و آیات نورانی‌اش نقل گردیده است، فراوان خواهد دید. (۱)- در برابر این همه احـادیث صـحیح و اصـیل یـک مشت روایـاتی نیز از راویـان دروغ‌سـاز در فضـیلت قرائت قرآن نقل گردیـده است. این دروغ‌سازان احادیثی را که درباره قرآن وارد شـده است، کم پنداشـته، از پیش خود حـدیث‌های دیگری نیز ساخته، بر آن‌ها افزوده‌انـد؛ احادیثی کـــه نـــه مضـــمون آن‌هـــا از طرف خـــداست و نـــه رســـول خـــدا از آن‌هـــا اطلاـــع دارد. ایـــن دروغ‌ســـازان عبارتنـــد از: (_____۱) تفسیر قرطبی، ۱/ ۷؛ اصول کافی، بـاب فضـیلت قرآن. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۸ ابو عصـمت فرج بن ابی مریم مروزی و محمـد بن عکـاشه کرمانی و احمـد بن عبد اللّه جویباری. اتفاقا خود ابو عصـمت به این حقیقت اعتراف نموده است، آن‌جا که از وی می‌پرسـند: چگونه توانستی درباره یکایک سوره‌های قرآن از عکرمه که با وی همزمان نبودی، حـدیث نقل کنی که او نیز از ابن عباس گرفته باشد؟! در جواب گفت: «چون دیدم، مردم از قرآن اعراض نموده و به فقه ابو حنیفه و مغازی محمد بن اسـحاق سرگرم شده‌اند، این حدیث‌ها را برای خـدا (قربـهٔ الی اللّه!) از پیش خود ساخته، در اختیار مردم گذاشـتم تا شایـد که مسـلمانان را به خوانـدن قرآن وادار و تشویق نمایم.»

عثمان بن صلاح درباره حدیث معروفی که به واسطه ابیّ بن کعب از رسول خدا (ص) درباره فضایل یکایک سوره‌های قرآن نقل شده است، چنین می‌گوید: «در این حدیث تحقیقی به عمل آمده است و نتیجه تحقیق این بوده است که راوی حدیث می‌گوید: این حدیث را من با گروه دیگری به دروغ از پیش خود ساخته و در دسترس مردم گذاشتیم.» بنابراین، واحدی و مفسرین دیگری که این حدیث را در تفاسیر خود آورده‌اند، راه اشتباه و خطا پیموده‌اند. «۱» (۱)- تعجب از این دروغ‌سازان است که با چه جرئتی به خدا و رسول او افترابسته، آن گاه این افترا را وسیله تقرب به پیشگاه پروردگار می‌شمارند. آری، چنین‌اند اسراف کنندگان در گناه که اعمال زشت آنان در نظرشان نیکو جلوه‌گر می‌شود. کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ. «۲»

(۱) تفسیر قرطبی، ۱ / ۷۸، ۷۹. (۲) یونس/ ۱۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۹

دقت و تدّبر در معانی قرآن

دقت و تدّبر در معانی قرآن در فصل آداب قرائت به دو مطلب اشاره شد یکی قرائت از روی قرآن و دومی قرائت در خانه، سومین آداب قرائت قرآن، قرائت با تدبیر است که آیات قرآن مجید و احادیث صحیح به دقت و تدبر نمودن در معانی قرآن تشویق فراوان کرده، به تفکر و تعمّق آمده در مقاصد و اهداف قرآن تأکید و ترغیب نموده است. خداوند می‌فرماید: أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها. «۱» چرا در معانی قرآن دقت و تدبر نمی‌کنند؟ آیا بر دل‌هایشان مهرها زده‌اند؟! در این آیه عدم دقت در معانی قرآن به شدت مورد توبیخ و ملامت قرار گرفته است. ابن عباس نیز از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که، آن حضرت فرمود: «قرآن را با صدای بلند و رسا بخوانید! رموز، عجایب و دقایق آن را پی جویی کنید.» «۲» ابو عبد الرحمن می‌گوید: یکی از اصحاب رسول خدا (ص) که قرآن را به ما تعلیم می‌نمود، چنین می‌گفت: «اصحاب پیامبر (ص) قرآن را ده آیه، ده آیه از وی فرا می‌گرفتند، آن حضرت آیات ده‌گانه دوم را به آنان تعلیم نمی‌داد مگر این که نکات و رموز علمی و اخلاقی آیات ده‌گانه قبلی را کاملا فراگیرند و آن‌ها را به مورد عمل و اجرا بگذارند. «۳»

(۱) محمّد/ ۲۴. (۲) «اعربوا القران و التمسوا غرائبه» (کافی، ج ۲). (۳) بحار الانوار، ۱۹/ ۲۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۰ از ابن مسعود و عثمان و أبیّ نقل شده است که: «رسول خدا (ص) ده آیه از قرآن را به اصحاب خود یاد می‌داد و آنان از این ده آیه فارغ نمی‌شدند تا این که مفاهیم و معانی آن را به مورد عمل و اجرا بگذارند و رسول خدا (ص) یاد گرفتن قرآن را توأم با عمل کردن به آن یک جا برای اصحاب خود تعلیم می‌نمود. «۱» (۱)- امیر مؤمنان (ع) روزی در میان جمعی از جابر بن عبد اللّه انصاری یاد نمود و او را به علم و معرفت توصیف کرد. مردی عرضه داشت: «یا امیر المؤمنین! با آن مقام علمی که تو داری، از دانش جابر توصیف می‌کنی؟!» آن حضرت فرمود: «آری جابر به این تعریف زیبنده است زیرا او تفسیر این آیه را می‌داند «۲» که خداوند می‌فرماید: إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. «۳» درباره تدبر و تفکر در آیات قرآن، احادیث فراوانی وارد گردیده است. مجلسی (ره) قسمت مهمی از این احادیث را در بحار الانوار آورده است. «۴» ولی در اثبات لزوم آشنایی با معانی و حقایق قرآن به تتبع اخبار و احادیث احتیاج نیست زیرا قرآن کتابی است که خداوند به عنوان برنامه زندگی برای بشر نازل نموده است و باید مردم در زندگی‌شان از آن پیروی کنند و در مسیر آخرتشان از نور و روشنایی آن بهره‌مند گردند و مسلم است که به این اهداف و نتایج نمی‌توان رسید جز از راه تدبر در قرآن و تفکر در معانی آن چنان که عقل انسانی نیز گواه و مؤیّد این حقیقت است آیات و احادیثی هم که در این زمینه وارد شده، در واقع از سنخ اوامر ارشادی می‌باشد که آدمی را به همان واقعیت عقلی و امر فطری هدایت و راهنمایی می‌کند. زهری نیز این حقیقت را از امام سجاد (ع) چنین نقل می‌کند که فرمود: «هر یک از آیات قرآن گنجینه و خزینه‌ای است که در برابر تو قرار

گرفته است و هر گنجینه که به روی تو باز گردد، لازم است بر آن چه در میان آن گنجینه قرار دارد، به دقت نگاه و وارسی کنی.» «۵ (_____» ۱) تفسیر قرطبی، ۱ / ۳۹. (۲) همان، ۱ / ۲۶. (۳) آن کس که قرآن را بر تو فرو فرستاده است به وعده گاهت باز خواهد گردانید، قصص/ ۸۵. (۴) طبع جدید، صفحات ۸۹، ۹۰. (۵) «آیات القرآن خزائن فکلّما فتحت خزینهٔ ینبغی لک ان تنظر ما فیها»: اصول کافی، ج ۲، کتاب فضیلت قرآن. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۱ (۱)-

بخش ۲ اعجاز قرآن

اشاره

بخش ۲ اعجاز قرآن (۲)- شناخت معجزه معجزه پشتوانه نبوت است تناسب در اعجاز قرآن معجزه الهی است قرآن معجزه جاودان اعجاز قرآن از نظر معارف عقلی و فلسفی تطبیق و مقایسه قرآن با تورات و انجیل اعجاز در هماهنگی قرآن اعجاز قرآن در تشریع و قانون گذاری حقایق ثابت و خلل ناپذیر در قرآن اخبار غیبی در قرآن اسرار آفرینش در قرآن بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۲

شناخت معجزه

معنای معجزه

معنای معجزه کلمه معجزه از «اعجاز» ریشه گرفته است و واژه اعجاز نیز در لغت به چند معنی آمده است: ۱- از دست رفتن چیزی، مثلا: گفته می‌شود «أعجزه الأمر الفلانی» یعنی فلان چیز از دست وی در رفت. ۲- احساس عجز و ناتوانی در دیگری، مثلا می‌گویند: «أعجزت زیدا» او را عاجز و ناتوان یافتم. ۳- ایجاد عجز و درماندگی در طرف مقابل، در این صورت اعجاز به معنای «تعجیز» می‌باشد، مانند: «أعجزت زیدا» یعنی او را عاجز و ناتوان نمودم. و اما در اصطلاح دانشمندان علم «کلام»، معنی اعجاز عبارت از این است: کسی که مقامی را از ناحیه خداوند برای خود ادعا می‌کند، باید به عنوان گواه بر صدق گفتارش عملی را انجام دهد که به ظاهر بر خلاف قوانین خلقت و خارج از مسیر عادی و طبیعی است و دیگران از انجام دادن آن عمل عاجز و ناتوان هستند، این چنین عمل خارق العاده‌ای را «معجزه» و انجام دادن آن عمل را «اعجاز» می‌نامند.

شرایط معجزه

شرایط معجزه عمل خارق العاده را در صورتی معجزه می‌نامند که شرایط ذیل را دارا باشد: ۱- کسی که از ناحیه خدا منصبی برای خود ادعا می‌کند، آن عمل را در مقام گواه بر صدق گفتار بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۳ و ادعایش انجام دهد. ۲- مقامی که این شخص ادعا می‌کند، باید از نظر عقل برای بشر امکان پذیر باشد و اگر مقامی را ادعا کند که به گواه عقل، کذب و دروغ وی در این ادعا ثابت و مسلم است، در این صورت هر عملی برای اثبات گفتارش انجام دهد، نه گواه بر صدق گفتار او خواهد بود و نه آن را می‌توان معجزه نامید، گرچه دیگران از انجام چنین عملی عاجز و ناتوان باشند. مثلا: اگر کسی ادعای الوهیت و خدایی کند، محال است که چنین شخصی در ادعای خود راستگو باشد زیرا دلایل روشن و استوار عقلی، کذب و دروغ وی را در این ادعا ثابت و آشکار می‌سازد. ۳- مقامی که این شخص ادعا می‌کند باید از نظر شرع نیز قابل قبول باشد. اگر مقامی را ادعا کند که به دلیل قطعی، مسلّم و دینی، کذب وی در ادعای چنین مقامی ثابت و مسلم شود، در این صورت عمل به ظاهر خارق

العاده‌ای که انجام می‌دهد دلیل بر صدق ادعای وی نبوده، معجزه نیز نامیده نمی‌شود. مثلا: اگر کسی بعد از پیامبر خاتم (ص) ادعای نبوت کند. در این صورت قطعا کاذب و دروغگو می‌باشد زیرا به شهادت قرآن و طبق روایات قطعی و مسلّم که از رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) به دست ما رسیده است (۱)-، موضوع نبوت با بعثت پیامبر اسلام (ص) پایان پذیرفته و بعد از وی دیگر پیامبری مبعوث نخواهد گردید. پس در صورت باطل بودن ادعا به وسیله عقل یا نقل ثابت و مسلم، دیگر گواه و شاهد به حال مدعی چنین مقام باطلی فایده و سودی نخواهد داشت و پس از آن که به حکم عقل یا به نقل مسلّم، کذب و بطلان ادعای وی روشن گردیده، دیگر بر خدا لازم نیست که عمل او را باطل و ناحق بودن وی را روشن و بر ملا سازد. ۴- شرط دیگر اعجاز این است که: عمل خارق العاده، گواه بر صدق مدعا باشد نه گواه بر کذب او و اگر کسی منصبی را از ناحیه خداوند ادعا کند و سپس عملی انجام دهد که دیگران از انجام دادن آن عمل عاجز و ناتوان باشند، در صورتی که این عمل شاهد و دلیل بر کذب و دروغ وی گردد، معجزه نامیده نمی‌شود. مثلا- نقل گردیده است «مسیلمه» که ادعای نبوت می‌نمود به عنوان اعجاز آب دهان خود را به چاه کم آبی انداخت که آب آن فزون‌تر شود ولی نتیجه معکوس مشاهده گردید و آب چاه به طور کلی خشک شد و دستش را بر سر عده‌ای از کودکان خاندان حنیفه کشید و کام عده دیگری را بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۴ برداشت، گروه اول به عارضه کچلی و گروه دوم به لکنت زبان مبتلا گردیدند. «۱» در این صورت هم که عمل شخص، دروغ و بطلان ادعای او را روشن و بر ملا می‌سازد، بر خدا لازم نیست که بطلان عمل و دروغ وی را از راه دیگر آشکار کند. ۵- پنجمین شرط اعجاز این است که باید به هیچ یک از علوم و فنون و هنرهای دقیق نظری و یا تردستی متکی نبوده، قابل تعلیم و تعلّم نباشد و اگر کسی عملی انجام دهد که به یکی از علوم و فنون متکی باشد، چنین عملی را نتوان معجزه نامید، گرچه دیگران از انجام آن عاجز و ناتوان بوده، شرایط دیگر اعجاز را دارا باشد. مثلا: اعمال خارق العاده‌ای که از جادوگران، شعبده‌بازان و از کسانی که به برخی از اسرار و رموز دقیق علمی و یا هنری و صنعتی آشنایی دارند، سر می‌زند. چنین اعمال خارق العاده، معجزه نامیده نمی‌شود و بر خداوند لازم نیست که این گونه اعمال را باطل نموده، افرادی را که برای اثبات ادعای دروغین‌شان به آن‌ها تمسک می‌جویند، رسوا و مفتضح سازد زیرا از راه علم و علائم مخصوص روشن می گردد که این گونه اعمال متکی به یک سلسله قواعد و قوانین دقیق علمی و یا هنری و اکتسابی می‌باشد که هر کس آن‌ها را فرا گیرد و با شرایط خاص و در اندازه معین به کار بندد، قهرا به چنین نتایج حتمی و آثار فیزیکی و شیمیایی دست خواهد یافت. آری چیزی که هست، این است که: آشنایی با این گونه قواعد و به کار بستن آن‌ها در میزان معین در فراخور دقت و تفکر می‌باشد و برای هر کسی ممکن و میسر نیست. و همچنین بعضی از طبابت‌های اعجاب انگیز پزشکان که متکی به آشنایی به خواص و آثار مواد شیمیایی اشیا و ترکیبات آن‌ها است، از مقوله معجزه نمی‌باشد، گرچه اکثر مردم حتی پزشکان دیگر نیز با این گونه اسرار و رموز آشنا نبوده، از انجام چنین طبابتی عاجز و ناتوان باشند. و اگر خداوند از میان مردم تنها یک نفر را با این گونه قواعد و قوانین دقیق علمی و به آثار و خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام و اشیا و رازهای پیچیده جهان آفرینش که در افق افکار عموم نمی‌باشد، آشنا سازد و در موقع سوء استفاده از این علم و اطلاع، دروغ وی را بر ملا نکند، هیچ گونه ایراد و قبحی نسبت به ساحت خداوندی محسوب نمی گردد زیرا این‌ها از مقوله معجزه نبوده، شاهد بر هیچ گونه ادعایی نمی‌توانند باشد. آری، اگر به فرض محال خداوند معجزه را با دست مرد دروغگویی انجام دهد و ادعای

(_____۱) کامل ابن اثیر، ۲/ ۱۳۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۵ دروغین وی را بدین وسیله تأیید کند، کار ناشایست و غیر عقلانی خواهد بود زیرا که این کار تصدیق دروغگو و موجب ضلالت و گمراهی مردم است و خداوند از انجام چنین عملی اجل و برتر است. «تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا» بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۶

معجزه پشتوانه نبوت است

لزوم معجزه

لزوم معجزه به دلایل استوار عقلی و براهین غیر قابل تردید فطری ثابت و روشن گردیده که خداوند باید برای عموم افراد بشر تکالیف و برنامه‌هایی مقرر بدارد و آنان را در راه تکامل و سعادت جاودانی راهنمایی کند زیرا بشر در مسیر رشد و تکاملش به تکالیف و قوانین الهی و راهنمایی‌های پروردگارش شدیدا نیازمند است و بدون این تکالیف و راهنمایی‌ها، به هیچ مرحله‌ای از کمال و سعادت نمی‌تواند فائز گردد. اگر خداوند چنین تکالیف و قوانینی را که سعادت و کمال انسانی در گرو و رهین آن‌هاست، برای بشر مقرر ندارد و علتی برای آن نخواهد بود جز این که: خداوند از احتیاج و نیاز بشر بی‌اطلاع باشد. در صورتی که خداوند از جهل و ندانستن منزه و مبراست. و یا در اثر این است که خداوند اصلا نمی‌خواهد، افراد بشر به چنین کمال و سعادتی نائل شود و این همان صفت بخل است که بر خداوند کریم و بخشایشگر محال و غیر ممکن می‌باشد. و یا این که خداوند می‌خواهد که سعادت انسان تأمین گردد ولی انجام دادن آن برای وی مقدور نیست، این هم همان عجز و ناتوانی است که به ساحت قدس خداوند توانا راهی ندارد. بنابراین، بر خداست که برای تأمین سعادت و تکامل بشر تکالیف و قوانینی مقرر بدارد و آن‌ها را به اطلاع بشر برساند. از آن چه به عنوان مقدمه اول یادآوری شد، چنین استفاده می‌شود که خداوند باید برای بشر تکالیف و قوانینی مقرر بدارد و او را در مسیر تکامل و سعادت راهنمایی کند. ولی روشن است که بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۷ این تکالیف الهی باید به وسیله یک فرد از افراد بشر برای آنان ابلاغ گردد و این فرد که پیامبر نامیده می‌شود و افراد دیگر بشر را با وظایف و تکالیفی که خداوند در راه تکامل و هدایت آنان مقرر داشته است، آشنا سازد تا حجت خدا بر آنان تمام گردد و هرکس از روی برهان و دلیل یکی از دو راه سعادت و یا هلاکت را انتخاب کند. این است معنای آن چه قرآن می‌گوید: لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ. «۱» و این هم روشن است که پیامبری و سفارت الهی مقام و منصبی است بس بزرگ و با عظمت که افراد زیادی چشم طمع بر آن دوخته و آرزوی رسیدن بر چنین مقامی را- گرچه از روی دروغ و حیله- در مغز خود می‌پرورانند. این است که باید مدعی این مقام برای اثبات ادعای خود شاهد و گواه روشنی ارائه دهد تا شیادان و مدعیان دروغگو و گمراه کننده نتوانند، از این مقام سوء استفاده نموده، در لباس مدعیان واقعی و راهنمایان حقیقی، خودنمایی کنند. این شاهد و گواه نیز نمی‌تواند از کارها و اعمال عادی باشد که دیگران هم بتوانند نظیر آن را بیاورند و ادعای دروغین‌شان را ثابت نمایند و حق جلوه دهند. بنابراین، باید این شاهد و گواه از اعمالی باشد که نوامیس و قوانین طبیعت را درهم شکند و بر خلاف مسیر عادی و طبیعی جریان یابد و دیگران را از آوردن چنین گواه و شاهدی، ناتوان سازد؛ این گونه اعمال خارق العاده را که تنها پشتوانه و شاهد پیامبری و نبوت است «معجزه» و انجام دادن آن را «اعجاز» می‌نامند.

نقش اعجاز در اثبات نبوت

نقش اعجاز در اثبات نبوت چون اعجاز شکستن قوانین طبیعت و انتخاب مسیری بر خلاف مجرای عمومی عالم آفرینش است، نمی‌تواند بدون اذن و عنایت خاص پروردگار از کسی به وقوع بپیوندد و تا قدرت و نیروی غیبی و خدایی در کار نباشد وقوع چنین عمل غیر طبیعی از هیچ کس امکان پذیر نخواهد بود. بنابراین، اگر کسی ادعای نبوت کند و خدا هم از وی پشتیبانی نموده، با سلاح معجزه مجهزش سازد، در این صورت مردم را به سوی جهل و گمراهی سوق داده، باطل را ترویج و تصدیق نموده است و این عمل نسبت به ساحت قدس خدای حکیم محال و غیر ممکن می‌نماید و هرگز از وی

(_____ ۱) انفال/ ۴۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۸ صادر نخواهد شد. (۱)- پس اگر معجزه‌ای در دست کسی ظاهر شود، دلیل بر صدق گفتار وی و کاشف از

اذن حق است و این یک حقیقت روشن و قانون کلی و مسلّمی است که خردمندان در امور مهم بر آن تکیه می‌کنند و شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهند. مثلا: اگر کسی از ناحیه سلطان و پادشاهی، ادعای منصبی کند که مربوط به امور و شئون رعیت باشد و مردم ادعای او را با شک و تردید تلقی کنند، بر او لازم است، برای اثبات ادعای خویش سند و دلیلی بیاورد و این شک و تردید را از دل مردم بزداید و موقعیت خویش را در میانشان مستحکم سازد. پس اگر همین مدعی نمایندگی در اثبات صدق گفتار و ادعایش چنین بگوید که: من همین فردا محبت و عنایت خاص پادشاه قرار خواهم گرفت و او مرا با یک تحفه خاص و شاهانه‌ای که به سایر سفرا و نمایندگان اهدا می‌کند مفتخر خواهد نمود و از طرف دیگر پادشاه هم از آن چه در میان رعیت و آن شخص واقع گردیده، کاملا- با اطلاع باشد و با این حال در همان روز معین او را با آن هدیه خاص مفتخر نماید، این عمل از آن پادشاه تصدیق و تأیید نمایندگی آن شخص می‌باشد به طوری که هیچ عاقل و دانایی نمی‌تواند او را به دروغ و خلاف‌گویی حمل نماید زیرا بر یک پادشاه عاقل و توانا که علاقه‌مند به حفظ مصالح رعیت خویش می‌باشد، بسیار قبیح و مستهجن است که مرد دروغگو و حقه بازی را با اطلاع از حقه بازی وی، تصدیق و تأیید کند و دست او را در فساد و خرابکاری باز بگذارد و در مسیر حقه‌بازی و شیادی کمک و پشتیبان او باشد. عملی که درباره بشر عاقل قابل قبول نباشد، درباره خداوند حکیم مطلق به هیچ وجه ممکن و قابل قبول نخواهد بود و در قرآن مجید نیز به همین موضوع اشاره شده است، آن جا که می‌گوید: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ. «۱» اگر او (پیغمبر) سخنی دروغ بر ما می‌بست ما او را با قدرت می‌گرفتیم. سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم. منظور آیه این است «محمد» ی که ما نبوتش را تأیید نمودیم و معجزه‌هایی در دست وی ظاهر ساختیم؛ نمی‌تواند مطالبی را از پیش خود به ما نسبت دهد و اگر به فرض محال چنین عملی از وی سر زند، با قدرت خویش رگ زندگانی‌اش را قطع می‌کنیم و دمار از روزگارش می‌آوریم. چه آن که

(_____ ۱) حاقه/ ۴۴- ۴۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۹ سکوت ما در برابر گفتارهای باطل، امضای باطل و راه دادن مطالب بی‌اساس در دین و آیین حق و هدایت است. بر ماست که شریعت و قانون خود را از دروغ‌ها و مطالب بی‌اساس حفظ کنیم و همانند مرحله حدوث و ایجاد، در مرحله بقا نیز ناظر و پشتیبان آن باشیم. (۱)-

سخنی با اشاعره

سخنی با اشاعره باید توجه داشت که معجزه در نزد کسانی می‌تواند دلیل و گواه نبوت باشد که به حسن عقلی معتقد باشند و در این مرحله، حکومت عقل را بپذیرند. ولی «اشاعره» که این حقیقت را منکرند و عقل بشر را بر حسن و قبح واقعی امور واقف نمی‌دانند، راه تشخیص و تصدیق نبوت به روی آنان بسته و مسدود می‌باشد. زیرا دلالت اعجاز بر صدق نبوت و پیامبری، از این رهگذر است که عقل انسان ظاهر نمودن معجزه را در دست شخص دروغگو که تأیید و تصدیق وی می‌باشد، بر خداوند قبیح و ناروا و یک امر محال غیر ممکن بداند و اگر عقل چنین تشخیصی را نداشته باشد و نتواند در این مورد قضاوت و داوری کند، در این صورت، تشخیص دادن دروغگو از راستگو برای احدی امکان پذیر نخواهد بود. این نظریه که: عقل از درک و تشخیص حسن و قبح و زشت و زیبایی واقعی، عاجز و ناتوان است، اشکالات و نتایج فاسد و نادرستی را در بر دارد که یکی از آن‌ها مسدود بودن راه تصدیق انبیا و تشخیص دروغگو از راستگو است. فضل بن روزبهان از این اشکال که بر اشاعره و منکرین حسن و قبح عقلی متوجه است، چنین پاسخ می‌دهد که: کار ناروا اگرچه عقلا بر خداوند ناروا و محال نیست ولی عادت و مشیت وی بر این جریان دارد که معجزه را همیشه در اختیار پیامبران راستگو قرار دهد و در دست شخص دروغگو هرگز معجزه ظاهر نمی‌گرداند بنابراین، راه تصدیق پیامبران و تشخیص دروغگو از راستگو حتی برای اشاعره نیز بسته و مسدود نخواهد بود. این بود خلاصه پاسخ ابن

روزبهان که آثار ضعف و سستی در آن از جهاتی پیداست زیرا: ۱- عادت و روشی که ابن روزبهان آن را در این مورد به خدا نسبت می‌دهد از اموری نیست که با حواس ظاهری قابل درک و حس باشد و بتوان آن را با چشم دید و با گوش شنید. تنها راهی که می‌توان آن را دریافت، راه عقل است که اشاعره این راه را به روی خود بسته‌اند. زیرا در صورتی که عقل از درک حسن و قبح امور عاجز و زبون باشد، تخلف از عادت و وعده بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۰ را نیز بر خداوند محال و ناروا نخواهد دانست. ۲- گذشته از آن، پی بردن به این عادت و روش خداوند که در دست دروغگویان معجزه ظاهر نمی‌کند، موقوف بر این است که پیامبران گذشته را که همگان دارای معجزه بودند در ادعایشان صادق و راستگو بدانیم. ولی کسانی که با چشم انکار و یا تردید به آنان می‌نگرند از هیچ راهی نمی‌توانند یقین و باور کنند که خداوند همیشه معجزه را در دست راستگویان ظاهر می‌سازد. در نتیجه به نظر آنان اعجاز یک دلیل قابل اعتبار و اطمینان بخش برای اثبات ثبوت نخواهد بود. ۳- اشکال سومی که به گفتار ابن روزبهان متوجه می‌باشد این است: وقتی که از نظر عقل انجام دادن عملی با ترک آن مساوی باشد و عقل نتواند بر حسن و یا قبح آن حکم نماید، چه مانعی دارد که خدای قادر و توانا- خدایی که در برابر اعمالش هیچ گونه مسئول و مؤاخذ نیست- روش و عادت خویش را تغییر دهد (۱)- و همان طور که معجزه را به افراد راستگو داده بود، در اختیار افراد دروغگو و حقه‌باز نیز قرار دهد. ۴- چهارمین اشکال بر پاسخ ابن روزبهان این است که: روال و عادت از امور و پدیده‌هایی است که در اثر تکرار به وجود می‌آید، تکرار عمل نیز محتاج به مرور زمان می‌باشد. بنابراین، نبوت نخستین پیامبر را که قبل از به وجود آمدن این عادت بود، به چه دلیل می‌توان اثبات کرد؟ ما در آینده به گفتار اشاعره بیش‌تر خواهیم پرداخت، ضعف و فساد گفتار آنان را به یاری خدا برملا خواهیم ساخت. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۱

تناسب در اعجاز

تناسب در اعجاز به طوری که قبلا بیان نمودیم، معجزه عملی را می‌گویند که بر خلاف قوانین عادی حاکم در جهان آفرینش انجام شود و سایر افراد بشر در انجام آن، عاجز و ناتوان باشند. ولی شناختن معجزه برای همه کس میسر و امکان پذیر نمی‌باشد، بلکه تنها کسانی می‌توانند، معجزه را از دیگر عملیات دقیق علمی و فنی تشخیص دهند که در علوم و فنون مشابه آن معجزه، مهارت و تخصص داشته باشند زیرا دانشمندان علما و متخصصان هر فن که به خصوصیات و دقایق آن فن از دیگران آشناتر و به رموز و اسرار آن داناترند فقط آنان می‌توانند، تشخیص دهند که انجام این عمل برای دیگران امکان‌پذیر است یا نه. از این جاست که افراد عالم و دانشمند، زودتر از دیگران معجزه را تصدیق می‌کنند. ولی افراد بی‌اطلاع و غیر آشنا و کسانی که در علوم مشابه معجزه، مهارت و تخصص ندارند، راه هر نوع شک و تردید برای آنان باز می‌باشد. این گونه افراد تا احتمال دهند که شخص مدعی در معجزه‌اش به یک سلسله عملیات فنی و هنری تکیه نموده که متخصصان فن می‌توانند آن را تشخیص دهند، زیر بار چنین معجزه‌ای نرفته، در حالت دیر باوری و شک و تردید به سر می‌برند. از این جاست که حکمت الهی اقتضا می‌کند، هر پیغمبر را با معجزه‌ای مفتخر سازد که مشابه با صنعت و فن رایج آن زمان و مکان بوده، در آن عصر و محیطآشنایان به آن علم، بیش‌تر وجود داشته باشند تا بتوانند حقیقت معجزه و تفاوت آن را با علم و یا فن رایج در عصرشان، تشخیص دهند و از روی علم و تخصّص اظهار نظر و داوری کنند و نظرشان برای توده مردم معتبر و بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۲ اطمینان آور باشد، در این صورت حجت و برهان الهی برای مردم محکم‌تر و روشن‌تر خواهد بود. روی همین قانون کلی و حکمت الهی بود که خداوند به موسی (ع) عصا و ید بیضا را معجزه داد زیرا در زمان وی سحر و جادوگری معمول بود و کسانی که در این فن و هنر تخصص داشتند، پیش از سایر مردم، معجزات موسی را تصدیق نمودند و به آیین وی گرویدند. زیرا وقتی که عصای موسی را دیدند که به فرمان وی به صورت اژدها درآمده همه آن چه را که آنان به عنوان جادو تهیه کرده‌اند، می‌بلعد و باز به صورت اصلی خود برمی‌گردد، فهمیدند که این

عمل از دایره سحر و جادو خارج بوده، به یک نیروی عظیم غیبی و الهی متکی می‌باشد. این بود که به معجزه بودن آن ایمان آوردند، بدون این که بر وعده و وعید فرعون وقعی نهند، در برابر او ایمانشان را اعلام و نبوت موسی را تصدیق نمودند. (۱)- در زمان حضرت عیسی (ع) هم طب یونانی به اوج عظمت خود رسیده بود و اطبا معالجه‌های حیرت انگیزی را انجام می‌دادند، مخصوصا در سوریه و فلسطین که از مستعمره‌های یونان بودند علم طب از رواج و رونق خاصی برخوردار بود. چون خداوند حکیم حضرت عیسی (ع) را در این دو منطقه به نبوت برانگیخت و او را در این محیط مأمور به تبلیغ ساخت، حکمت خداوندی اقتضا می‌نمود که اعجاز او را از اعمالی شبیه همان طب و اعمال دانشمندان آن زمان و مشابه فن رایج آن محیط قرار دهد. این بود که خداوند حکیم و توانا زنده کردن مردگان، شفا دادن به امراض علاج ناپذیر و بینا نمودن کور مادرزاد را از معجزات وی قرار داد تا مردم آن زمان بدانند که این عمل خارج از قدرت بشر بوده، از دایره علم طب بیرون است و نمی‌تواند به علوم و دانش‌های معمول روز متکی باشد، بلکه خارج از قوانین علم طب بوده، از یک منبع غیبی الهام می‌گیرد. عرب جاهلی نیز از میان انواع فنون و علوم تنها در فن فصاحت و بلاغت تخصص کامل داشتند و در میان ملل جهان آن روز با فصاحت و سخن سرایی و با فنون ادبی معروف بودند تا آن جا که مجالس مسابقه شعر و خطابه بر پا می‌کردند و با این عمل بر یکدیگر افتخار و مباهات می‌نمودند و گاهی نیز به همین منظور بازارهایی تشکیل می‌گردید و هر یک از شعرای قبایل مختلف عرب بهترین شعر و سخن خویش را در معرض نمایش قرار می‌داد و داوران مسابقه اظهار نظر نموده، بهترین آن‌ها را انتخاب می‌کردند و گوینده بهترین شعر و سخن را مورد تقدیر و تشویق قرار می‌دادند. این تقدیر و تشویق به جایی رسیده بود که از میان بهترین اشعار و قصاید آن روز «هفت بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۳ قصیده» را انتخاب نمودند و با آب طلا نوشته، به دیوار کعبه آویختند که به «معلقات سبعه» معروف گردید و از آن تاریخ هر شعر زیبا را به آن قصاید هفت گانه تشبیه نموده، آن را شعر طلایی می‌نامیدند. «۱» مرد و زن عرب به شعر و ادب اهمیت بسزایی قائل بود. به اشعار، قصاید، سخنان و خطابه‌های شیرین و شیوا عشق می‌ورزید. قضاوت و داوری نیز در این مورد به عهده «نابغه ذبیانی» بود که وی در مراسم حج به بازار عکاظ می‌آمد و برای او چادر مخصوص قرمز رنگی برپا می‌گردید، از اطراف و اکناف جزیرة العرب شعرا به دور وی گرد آمده، اشعار و قصایدشان را بر او عرضه می‌داشتند، او هم داوری می‌کرد و بهترین اشعار و قصاید را انتخاب و مدال افتخار را به سینه سراینده‌اش نصب می‌کرد. «۲» چون اوضاع محیط عربستان آن زمان این چنین بود، حکمت الهی اقتضا نمود که پیغمبر اسلام را با معجزه بیان و بلاغت خارق العاده قرآن مفتخر کند، به طوری که هر عرب فصیح در برابر فصاحت و اسلوب شیوای قرآن زانوی عجز بر زمین زند و هر شاعر سخنور و بلیغ، خود را در برابر بلاغت و حلاوت قرآن عاجز و درمانده ببیند، هر فرد مطلع و منصف در برابر قرآن بی‌اختیار سر تسلیم فرود آورد و به وحی بودن و گفتار خدا بودن آن اعتراف کند. حدیثی که از ابن سکیت نقل گردیده است، این حقیقت را روشن و مبرهن می‌سازد و آن این که: وی به حضرت رضا (ع) عرضه داشت: یابن رسول اللّه خداوند چرا موسی بن عمران را با عصا و ید بیضا ارسال نمود و عیسی را با طب و محمد را (۱)- با اعجاز کلام و خطابه برانگیخت؟ حضرت رضا (ع) در جواب او فرمود: «خداوند موقعی که موسی (ع) را فرستاد سحر و جادو در میان مردم آن عصر و دوران رایج و معمول بود و موسی (ع) نیز از سنخ همان فن معمول زمان خویش، عملی را نشان داد که انجام آن از قدرت آنان خارج بود و به این وسیله توانست عمل آنان را که بر جادوگری متکی بود، باطل و نبوت خویش را ثابت نماید و خداوند حضرت عیسی را به هنگامی مبعوث نمود که امراض و بیماری‌های گوناگونی پدید آمده بود و مردم احتیاج مبرمی به علم طب داشتند و علاقه شدید و مخصوصی نسبت به آن از خود نشان می‌دادند، به طوری که اطبا و دانشمندان ماهری در علم طب پرورش یافتند و به روی کار آمدند و این علم از رواج عجیب و

(_____ ۱) العمده، ۱ / ۷۸. (۲) شعراء النصرانیة، ۲/ ۶۴۰، طبع بیروت. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۴ بازار گرمی برخوردار گردید. در همان دوران بود که

حضرت عیسی (ع) مبعوث شد و معجزه‌ای نشان داد که مشابه علم طب و فن رایج زمان بود، در عین حال از اطبای آن زمان ساخته نبود. او به اذن خدا، مردگان را زنده می‌کرد و نابینایان مادرزاد را بینا می‌نمود و امراض علاج ناپذیر را بهبود می‌بخشید و از این راه حجت را برای مردم تمام و نبوت خویش را اثبات می‌نمود و خداوند محمد (ص) را در دورانی برانگیخت که در میان مردم آن عصر بیش از هر علم و فنی، سخن‌سرایی، شعر و شاعری رونق و رواج داشت رسول اکرم (ص) نیز از طرف خداوند آن چنان موعظه‌های شیرین و بلیغ و جملات متین و حکمت آمیزی آورد که خط بطلان به دور گفتار شیوای آنان کشید و حجت را بر آنان تمام نمود.» «۱» *** ولی باید توجه داشت که رسول اکرم (ص) غیر از قرآن، معجزات فراوان دیگری را نیز دارا بود، مانند: شق القمر و حرف زدن سوسمار و تسبیح گفتن سنگریزه‌ها به فرمان وی. اما قرآن مجید از تمام این معجزات مهم‌تر و از همه آن‌ها محکم‌تر و شگفت‌انگیزتر می‌باشد زیرا: ۱- عرب بی‌سواد آن روز که از اسرار و رموز عالم آفرینش و دقایق جهان هستی بی‌اطلاع بود، امکان داشت که در این معجزات شک کند و با چشم تردید به آن‌ها بنگرد و آن‌ها را به یک سلسله علل و عوامل طبیعی و یا تردستی‌های هنری که با آن‌ها آشنایی نداشت متکی و مستند بداند. و این معجزه را از مقوله و اقسام همان سحر و جادو که رایج و معمول بود، بشمارد ولی برای عرب آن روز در بلاغت و اعجاز قرآن جای شک و تردیدی باقی نبود، چون خود آنان سخن شناس و به فنون بلاغت آشنا و به اسرار آن وارد بودند. ۲- معجزات دیگر پیامبر (ص) موقتی و موردی بود بهره‌برداری از آن‌ها برای همیشه امکان نداشت زیرا همه آن‌ها پس از مدت کوتاهی از صحنه هستی خارج شدند و به صورت یک سلسله جریانات و حوادث تاریخی در آمدند که گذشتگان برای آیندگان نقل کنند ولی قرآن برای همیشه باقی و معجزه بودن آن جاودانی و دائمی است. ما در صفحات آینده درباره سایر معجزات رسول خدا (ص) مفصلا بحث خواهیم نمود و به حساب نویسندگان امروز که به این معجزات با چشم تردید و انکار می‌نگرند، خواهیم پرداخت.

(_____ ۱) اصول کافی، ج ۱؛ کتاب عقل و جهل، حدیث ۲۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۵ (۱)-

قرآن معجزه الهی است

اشاره

قرآن معجزه الهی است هر کس با تاریخ اسلام و قرآن آشنایی دارد، این مطلب را به یقین می‌داند و بر آن اذعان و ایمان دارد که محمد (ص) تمام ملل جهان را به سوی اسلام دعوت کرده، با قرآن بر آنان احتجاج و اتمام حجت نموده است و به وسیله اعجاز قرآن قدم به میدان مبارزه نهاده، با صدای رسا و بلند به جهانیان اعلام داشته است که همگان دست به دست هم دهند و کتابی را به مانند این قرآن عرضه کنند تا او از دعوت و ادعای خویش دست بردارد. ولی پس از مدت کمی از این مرحله تنزل و به آوردن ده سوره به مانند سوره‌های قرآن اکتفا نموده، باز هم تنزل کرد و آوردن تنها یک سوره از قرآن را پیشنهاد نمود و بدین گونه به تحدی و مبارزه خود ادامه داد تا به امروز نیز این تحدی و مبارزه‌طلبی ادامه داشته، تا دامنه رستاخیز همچنان هم ادامه خواهد داشت. اما برای عرب آن زمان که در فصاحت و بلاغت و در شعر و ادب، تخصص و بلکه یک نوع نبوغ داشت، بهترین و ساده‌ترین راه مبارزه با قرآن این بود که یکی از سوره‌های کوچک قرآن را بیاورد و جوابگوی تحدی و پیشنهاد رسول خدا (ص) گردیده با بلاغت و فصاحت قرآن مجید، معارضه و مبارزه کند و ادعای وی را که رایج‌ترین عقاید و روشن‌ترین سنن و آداب آنان را می‌کوبید، محکوم نماید و از این طریق پیروزی خود را ثابت و نام خویش را در تاریخ ماندگار سازد و بر ارزش و موقعیت خویش بیفزاید و با این معارضه و مبارزه ساده، ملت عرب را از جنگ‌های کوبنده و صرف هزینه‌های سنگین و نثار خون‌های رنگین راحت

و آسوده کند و از تحمل سختی‌ها و فشارها و ترک نمودن خانه‌ها و اوطانش، آسوده خاطر شود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۶ ولی عرب فصیح و بلیغ آن روز وقتی در برابر قرآن قرار گرفت و در فصاحت و بلاغت آیات قرآن دقت و تفکر کرد، هر چه زودتر به معجزه بودن آن اذعان نمود و به این حقیقت پی برد که مبارزه با قرآن با شکست قطعی مواجه خواهد شد و جز تسلیم و سر فرود آوردن در برابر حق و اظهار عجز و ناتوانی در برابر قرآن چاره و راه دیگر ندارد. روی همان اذعان و یقین بود که عده‌ای از آنان وحی بودن قرآن را پذیرفته، نبوت پیامبر اسلام را تصدیق نمودند و در برابر دعوت قرآن سر تسلیم فرود آورده، با تشرف به دین اسلام به سعادت ابدی نائل گردیدند ولی گروه دیگری راه عناد و لجاجت در پیش گرفته، مبارزه با شمشیر را بر مبارزه با سخن ترجیح دادند و به جای معارضه با بیان، معارضه با نیزه و سنان را انتخاب نمودند. این عجز و درماندگی، خود بزرگ‌ترین دلیل و روشن‌ترین گواه بر وحی بودن قرآن می‌باشد و ثابت می‌کند که آوردن کتابی مثل قرآن از دایره قدرت بشر بیرون و از حد امکان او خارج است.

یک اشکال و سه پاسخ

یک اشکال و سه پاسخ بعضی از مردم بی‌اطلاع ادعا نموده‌اند که عرب آن زمان، گفتاری مانند قرآن را آورده و با آن به مقام معارضه بر آمده است، منتهی در اثر مرور زمان و طول مدت، این معارضه از بین رفته و برای ما مخفی مانده است. (۱)- این گفتار از جهات مختلفی، سست و غیر قابل قبول می‌باشد زیرا: ۱- اگر چنین مبارزه و پیروزی واقعیت داشت، حتما اعراب، این جریان را در مجالس خود بازگو می‌نمودند، در هر کوچه و برزن و در مراسم رسمی شایع و اعلام می‌ساختند و دشمنان اسلام که می‌خواستند از هر فرصتی استفاده کنند، این معارضه و پیروزی را تبلیغ نموده، از وجود آن برای پیشبرد مقاصد خویش بهره‌برداری می‌کردند و به صورت یک حربه سنگین و کوبنده‌ای، محفوظ داشته، بر علیه دشمن خویش به کار می‌بردند و گذشتگان، آن را در کتاب‌های تاریخ نقل و برای همیشه ضبط می‌نمودند، در صورتی که از این معارضه در هیچ کتاب تاریخ و ادب نامی به میان نیامده، اثری از آن دیده نشده است. ۲- از طرف دیگر تحدی قرآن مجید و مبارزه خواستن آن منحصر به یک عده و یا تنها اعراب نبود، بلکه قرآن تمام جوامع بشری را در تمام اعصار و قرون به مبارزه فراخوانده، تمام انس و جن را به معارضه دعوت می‌کند. در این مقام چنین می‌گوید: بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۷ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً. «۱» بگو: اگر انسان‌ها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نتوانند آورد، هر چند یکدیگر را [در این کار] کمک کنند. و در طول تاریخ، دستگاه مسیحیت و دشمنان اسلام هزینه‌های سنگینی را متحمل شده، پول‌های گزافی را صرف کرده‌اند تا از عظمت اسلام و مسلمانان بکاهند و مقام ارجدار پیامبر اسلام و قرآن مجید را کوچک جلوه دهند و این مبارزه ادامه و استمرار داشته، به صورت یک برنامه منظم در دایره وسیع و گسترده‌ای انجام می‌پذیرد. بنابراین، اگر معارضه با بلاغت قرآن برای آنان- گرچه با آوردن یک سوره- امکان داشت، از این راه استفاده می‌کردند و با تنظیم سخنی مشابه یکی از سوره‌های کوچک قرآن با بهترین و سهل‌ترین وجهی به هدف خویش نائل می‌آمدند و خود را از صرف هزینه‌ای سنگین و زحمات فراوان در مبارزه با اسلام راحت می‌نمودند. یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ «۲» ۳- سومین پاسخ این است که اگر کسی کلام بلیغ و شیرینی را تمرین و بر آن ممارست کند به آسانی می‌تواند، کلامی مانند آن و یا لااقل مشابه آن را که در اسلوب و روش تا حدی قریب به هم باشند، بیاورد. این قانونی است، مسلّم و کلی و در تمام موارد جریان دارد. ولی قرآن مجید از این قانون کلی مستثنی است زیرا انسان هر چه بیش‌تر با قرآن آشنا گردد و هر چه بیش‌تر در آن دقت، تمرین و ممارست نماید تا آن جا که آیات آن را به مغز خود بسپارد؛ باز نمی‌تواند، کلامی را تنظیم کند که کوچک‌ترین شباهت و تناسبی با اسلوب و بلاغت آیات قرآن داشته باشد. این حقیقت ثابت می‌کند که قرآن اسلوب خاصی را

داراست که از حدود تعلیم و تعلّم خارج است و نمی‌توان با یاد دادن و یاد گرفتن، اسلوب آن را فرا گرفت و به کار برد. از این جا معلوم می‌شود که اگر قرآن، انشا و گفتار خود رسول اکرم (ص) بود، در خطبه‌ها و کلمات وی که نقل شده، یک نوع تشابه به قرآن را احساس می‌کردیم و در اسلوب، قرآن و اسلوب کلمات رسول خدا تشابه و تناسب خاصی را درک و مشاهده می‌نمودیم (۱)- و یا لااقل در لابه‌لای گفتار آن حضرت جملاتی پیدا می‌شد که از نظر سبک و اسلوب مشابه و همانند قرآن باشد و قهرا

(_____ ۱) بنی اسرائیل/ ۸۸. (۲) صف/ ۸.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۸ این جملات در کتاب‌ها تدوین و برای ما نقل می‌شد و مخصوصا دشمنان قرآن که می‌خواهند از شکوه و عظمت اسلام بکاهند، این گونه کلمات را حفظ نموده و به رخ ما می‌کشیدند. به این نکته نیز باید توجه نمود: بلاغتی که در میان مردم معمول و متعارف است و گاهی در میان اجتماع، افرادی پیدا می‌شوند که از فن بلاغت برخوردارند ولی بلاغت و سخن‌سرایی آنان معمولا محدود به یک قسمت و یا دو قسمت منحصر می‌باشد. مثلا: یکی در نثرگویی، بلاغت دارد و در شعرسرایی عاجز و زبون، آن دیگری در حماسه، شعر بلیغ می‌گوید ولی در مدیحه سرایی نه و یا در رثا و نوحه‌سرایی شعر زیبا و شیوایی می‌سراید ولی در غزلیات شعرش نازل و منحط می‌باشد. اما قرآن در موضوعات مختلف وارد گردیده، به فنون متعدد سخن گفته در تمام آن جهات و ابعاد سخن را به حد اعجاز برده، اعجاز را نیز به حد اعلا و کمالش رسانده است که دیگران از آوردن مانند آن ناتوان بوده، زانوی عجز بر زمین زده‌اند. این فصاحت و بلاغت همه جانبه، اختصاص به گفتار خدا و قرآن دارد و برای بشر هرگز امکان‌پذیر نیست. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۹

قرآن معجزه جاودان

قرآن معجزه جاودان در صفحات پیش روشن گردید که تنها راه شناخت انبیاء معجزه می‌باشد و چون نبوت پیامبران گذشته به دوران معین و محدودی اختصاص داشت، دوران معجزه آنان نیز طبعا کوتاه و محدود و تنها برای مردم آن دوران بوده است زیرا برای عده‌ای از مردم آن عصر و دوران با دیدن این معجزه‌های موقت و محدود اتمام حجت می‌گردید و برای عده دیگر نیز به وسیله نقل پیاپی و متواتر اذعان و یقین حاصل و حجت خدا بر آنان تمام می‌شد. ولی یک شریعت و نبوت جاودانی باید دارای یک معجزه جاوید نیز باشد زیرا معجزه اگر محدود و منحصر به یک زمان گردد، مردم ازمنه و اعصار آینده نمی‌توانند آن را با چشم خود درک نمایند و اخبار و نقل‌های متواتر نیز در اثر مرور زمان ممکن است، از بین برود و یا لااقل در اثر عوامل مختلف تردیدهایی به وجود آید. در این صورت برای مردم اعصار و ازمنه آینده که معجزه را نتوانسته‌اند ببینند، حجت تمام نمی‌گردد، اذعان و یقین در دل آنان حاصل نمی‌شود. اگر خداوند چنین افرادی را به تصدیق نمودن پیامبر و پذیرفتن شریعتش تکلیف کند، یک نوع تکلیف به محال محسوب می‌شود که از خداوند صادر نمی‌گردد. به همین دلیل است که گفتیم: نبوت جاودانی، معجزه جاودانی می‌خواهد که همیشه دلیل بر صدق چنین نبوت گردد و خداوند قرآن مجید را به همین منظور نازل نموده است که معجزه جاوید برای نبوت جاودانه خاتم پیامبران باشد، همان طور که حجت و دلیل بر گذشتگان بود، بر آیندگان نیز گواه روشن و وسیله اتمام حجت گردد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۰ (۱)- و از همه آن چه گفته شد، چنین به دست آمد: ۱- قرآن بر تمام معجزاتی که پیامبران گذشته و همچنین بر دیگر معجزات خود پیامبر اسلام تفوق و برتری دارد، زیرا قرآن معجزه جاودانی است که اعجاز آن در طول قرن‌ها برای تمام مردم جهان خود را نشان داده، یکه‌تاز صحنه مبارزه و مسابقه کرده تا دامنه رستاخیز نیز بی‌رقیب و یکه‌تاز خواهد ماند. ۲- دوران شرایع و قوانین گذشته به پایان رسیده است، به دلیل این که معجزات آن شرایع که شاهد و گواه صدق آن‌ها بود، منقطع و زمان آن‌ها پایان رفته است. «۱» ضمنا باید به این نکته توجه داشت که قرآن از یک خصوصیت برجسته و ممتاز دیگری نیز برخوردار است و با همان خصوصیت هم بر تمام معجزات پیامبران تفوق و برتری دارد و آن خصوصیت کفالت و

تضمین نمودن هدایت و رهبری بشر است «۲» و سوق دادن آن‌ها به نهایت کمال و انسانیت است زیرا قرآن همان کتاب آسمانی است که عرب سرکش و جنایت‌پیشه را راهنمایی نمود، آنان را از بت پرستی و مفاسد اخلاقی نجات بخشید و جنگ و خون‌ریزی و افتخارات جاهلی را در مدت خیلی کوتاه در میان آنان، پایان داد و از چنین افراد جاهل و خونخوار، ملتی به وجود آورد که از فرهنگ عالی و تاریخ درخشان و از فضایل اخلاقی و اصول انسانی کامل و نمونه برخوردار باشد. اگر کسی تاریخ پر افتخار اسلام و اصحاب رسول خدا (ص) را که در برابر او شربت شهادت نوشیدند، مطالعه کند؛ به عظمت رهبری قرآن پی‌می‌برد و اهمیت هدایت قرآن و اثر حیرت‌انگیز آن را در رهبری و هدایت جامعه عرب درک می‌کند و روشن می‌شود که این، تنها قرآن بود که توانست آنان را از زندگی منحط جاهلی به اعلاترین مرحله علم و کمال و انسانیت برساند و به آنان درس فداکاری و از خود گذشتگی و درس ایثار و فضیلت یاد دهد، به طوری که در راه دین و اهداف عالیه انسانی کوچک‌ترین اعتنایی به از دست دادن مال و جان نکرده، در مرگ فرزندان و همسران کوچک‌ترین اندوه و تأسفی بر خود راه ندهند. گفتار مقداد به رسول خدا (ص) به هنگامی که آن حضرت با مسلمانان درباره حرکت نمودن به جنگ بدر مشورت می‌نمود، می‌تواند شاهد صدق و گواه روشنی بر این حقیقت باشد، آن جا که عرضه داشت:

(_____ ۱) ر. ش: تعلیقات، ش ۴. (۲) ر. ش: تعلیقات، ش ۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۱ (۱)- یا رسول اللّه! به سوی آن چه خدایت فرمان داده است، حرکت کن، ما مسلمانان نیز تا لب مرگ در این راه با تو پیش خواهیم رفت، به خدا سوگند ما سخنی را نمی‌گوییم که بنی اسرائیل به موسی گفتند که: «تو خود برو و با پشتیبانی خدایت جنگ را آغاز کن ما در این جا به انتظار تو نشسته‌ایم» ولی ما می‌گوییم: تو به یاری خدایت حرکت کن و با دشمن بجنگ! ما نیز به دنبال تو و پشتیبان و همراه توایم و با جان و دل با دشمن تو خواهیم جنگید. به خدایی که تو را به حق فرستاده است اگر ما را از امواج خروشان و خطرناک دریا عبور داده، به سوی حبشه حرکت دهی، در این راه با تو خواهیم بود تا بدان جا که فرود آیی. رسول خدا (ص) از مقداد تشکر و بر وی دعای خیر نمود. «۱» مقداد به عنوان فردی از مسلمانان و نمونه‌ای از آنان است که عقیده و تصمیم آهنین خویش را چنین اظهار می‌کند و خود گذشتگی و فداکاری خود را در راه احیای حق و آزادی و از بین بردن شرک و بت‌پرستی این چنین اعلام می‌دارد و در میان مسلمانان این گونه افراد سراپا اخلاص و ایمان و دارای چنین عقیده پاک و استوار فراوان وجود داشت. این، قرآن بود که دل تاریک این افراد بت‌پرست و خونخوار جاهلی را این چنین روشن ساخت و از آن مردم بی‌رحم و وحشی، افرادی بیاراست که در برابر دشمنان و بت‌پرستان آن چنان سخت و خشن ولی در برابر اهل توحید و مسلمانان رئوف و مهربان بودند و به هدایت قرآن بود که مسلمانان در مدت هشتاد سال به پیروزی‌هایی نائل آمدند که دیگران در مدت هشتصد سال به چنین فتوحی نرسیدند. اگر کسی تاریخ زندگی اصحاب و یاران رسول خدا (ص) را با تاریخ اصحاب پیامبران گذشته مقایسه کند، خواهد دانست که در این پیشرفت سریع و پیروزی بی‌سابقه، سرّ الهی و حقیقت معنوی و مرموزی در میان بوده است که منبع آن همان کتاب خدا و قرآن مجید می‌باشد که دل‌ها را روشن ساخت، قلوب و ارواح را با عقیده به مبدأ و استقامت در راه دین و هدف، به هم در آمیخت. مطالعه در تاریخ یاران حضرت عیسی (ع) و اصحاب سایر پیامبران گواه روشنی است که آنان چگونه پیامبرانشان را در سختی‌ها، تنها و بی‌یاور گذاشته، در مواقع ترس و احساس خطر، آنان را در برابر دشمن رها کردند. این بود که انبیای گذشته در برابر ستمگران زمان خویش آن چنان پیشرفت و پیروزی نداشتند، غلبه و پیروزی معمولا نصیب دشمنان بود و بیش‌تر اوقات مجبور بودند، از میان اجتماع فرار کرده، در بیابان‌ها و غارها به سر برند (_____ ۱) تاریخ طبری، ۲/ ۱۴۰، چ ۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۲ این یکی دیگر از امتیازات و آثار عجیب و شگفت‌انگیز قرآن مجید است. (۱)- اینک چند نمونه دیگر از معارف قرآنی که نمودار اعجاز آن است، در فصول آینده می‌آوریم تا روشن شود

که اعجاز قرآن در بلاغت و جنبه‌های ادبی آن تمام نمی‌شود بلکه در علوم و معارف نیز به حد اعجاز رسیده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۳

اعجاز قرآن از نظر معارف عقلی و فلسفی

قرآن و پیامبر امّی

قرآن و پیامبر امّی قرآن مجید این مطلب را در آیات متعدد و به صراحت بیان می‌کند که محمد امی است و درس نخوانده است. محمد (ص) نیز این ادعا را در برابر اقوام و خویشاوندان خود که در میان آنان پرورش یافته بود، اعلام نمود و همان آیات را که بر امی و بی‌سواد بودنش دلالت دارند، برای آنان خواند و حتی یک تن از آنان این مطلب را انکار نکرد و او را تکذیب ننمود و این خود دلیل روشن بر صدق ادعای رسول خدا (ص) است. ولی با این که رسول خدا (ص) درس نخوانده، سوادی یاد نگرفته بود؛ کتابی آورد که مالامال از معارف عقلی و دقایق علمی و فلسفی است، به طوری که این کتاب افکار فلاسفه و دانشمندان را به خود جلب و متفکرین شرق و غرب عالم را مبهوت و متحیر ساخته است و این تفوق بر افکار و اندیشه‌ها تا قیامت ادامه خواهد داشت و پایان نخواهد پذیرفت و این خود از بزرگ‌ترین جنبه‌های اعجاز قرآن مجید است. *** ما اگر از این حقیقت مسلم صرف نظر کنیم و با مخالفین خود راه اغماض و مماشات پیش گیریم و فرض کنیم که رسول خدا (ص) امی و بی‌سواد نبوده است، تعلیمات و تحصیلاتی دیده و هر گونه علوم، معارف، فنون و تاریخ را از دیگران فرا گرفته است؛ در این صورت باز مخالفین ما، در یک اشکال بزرگ‌تر و بن‌بست عجیب‌تری قرار خواهند گرفت که پاسخ و راه فراری از آن نداشته باشند زیرا لازمه این سخن این است که رسول خدا (ص) معلومات خود را از دانشمندان عصر بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۴ خویش فرا گرفته و از افکار و اطلاعات آنان استفاده نموده است، در صورتی که آن چه وی برای بشر عرضه داشته، نه تنها با افکار و عقاید مردم دوران عصر خویش سنخیت و سازش ندارد بلکه درست در نقطه مقابل آن‌ها قرار گرفته است. زیرا از نظر تاریخ مسلم است، مردمی که رسول خدا (ص) با آنان معاصر و در میان آنان پرورش یافته بود، عده‌ای از آنان به بت‌پرستی و به اوهام و خرافات پای‌بند بودند و گروه دیگر نیز اهل کتاب بوده، معارف، احکام و عقایدشان را از کتب عهدین و از تورات و انجیل به دست می‌آوردند. اگر فرض کنیم که محمد (ص) تعالیم خویش را از همان دانشمندان که با آنان معاصر بود، اخذ نموده، مطالبی که در قرآن آمده، از تورات و انجیل گرفته است، آیا لازمه این ادعا چنین نخواهد بود که عقاید و افکار متداول آن روز بر گفتار و معارف وی پرتو افکنده است و در میان معارف قرآن و معارفی که در تورات و انجیل آمده است، یک نوع تشابه و تقارن وجود داشته باشد؟ اما ما می‌بینیم که قرآن با کتب عهدین تفاوت ماهوی و اصولی دارد (۱)- و قرآن با اوهام، خرافات و موهاماتی که کتب عهدین و دیگر مصادر علمی آن عصر، مالامال از آن‌ها بود، مبارزه می‌کند. حقایق علمی و اخلاقی، معارف عقلی و الهی را از این گونه اباطیل پاک و منزه می‌سازد، خرافاتی را که در جامعه آن روز حاکم بوده، از دامن توحید و خداشناسی می‌زداید. قرآن مجید مسئله توحید و خداشناسی را مطرح می‌کند و خدا را آن چنان توصیف و تعریف می‌نماید که لایق و شایسته آن بوده، مطابق با شأن خدایی و مقام ربوبیّت و الوهیّتش می‌باشد و از آن چه نقص و حدوث خدا را می‌رساند تبرئه و تنزیهش نموده، ساحت قدسی وی را از این گونه اوهام و اباطیل مبرا می‌سازد و همچنین در مسئله نبوت نیز همین روش صحیح و اصولی را در پیش می‌گیرد. اینک آیات چندی را درباره این دو مسئله: مسئله توحید و نبوت از نظر قرآن در این جا می‌آوریم:

توحید در قرآن

توحید در قرآن قرآن مجید خدا را چنین معرفی می‌کند: وَ قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قانِتُونَ. بَدِیعُ السَّماواتِ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۵ وَ الْأَرْضِ وَ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ. «۱» [یهود و نصاری و مشرکان گفتند: خداوند برای خود فرزندی اتخاذ نموده است. او از این نسبت منزّه است بلکه آن چه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست و همه در برابر او خاضعند، هستی بخش آسمان‌ها و زمین است. آن گاه که به وجود آمدن چیزی فرمان می‌دهد، می‌گوید: پدید آی! آن هم فورا پدید می‌آید. وَ إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ. «۲» معبود شما خداوند یگانه است که غیر از او معبودی شایسته پرستش نیست، زیرا که او بخشنده و مهربان است. اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ. «۳» هیچ معبودی جز خداوند یگانه نیست. او زنده و قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر قائم به او هستند. هیچ گاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی‌گیرد [و لحظه‌ای از تدبیر در جهان هستی، غافل نمی‌ماند] آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است از آن او است. إِنَّ اللَّهَ لا یَخْفی عَلَیْهِ شَیْءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ. هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. «۴» نه در آسمان‌ها و نه در زمین چیزی برای خدا مخفی و پنهان نمی‌ماند. او کسی است که شما را در رحم مادران آن چنان که می‌خواهد، تصویر می‌کند. بنابراین، معبودی جز آن خدای توانا و حکیم نیست. ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ. لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ. «۵» این است خدا و پروردگار شما که غیر از او خدایی نیست و هر چه هست او آفریده است، پس او را بستایید که اوست بر همه چیز مسلط و صاحب اختیار. دیدگان از درک او عاجز ولی او دیدگان را درک می‌کند، خدایی است غیر قابل درک و در عین حال آگاه (_____. ۱) بقره/ ۱۱۶، ۱۱۷. (۲) بقره/ ۱۶۳. (۳) بقره/ ۲۵۵. (۴) آل عمران/ ۵، ۶. (۵) انعام/ ۱۰۲، ۱۰۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۶ قُلِ اللَّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ فَأَنَّی تُؤْفَکُونَ. «۱» بگو به آنان تنها خداست که به جهان هستی، هستی می‌بخشد، سپس هستی را از آن باز می‌ستاند پس شما به کجا روی می‌گردانید. اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ الْأَمْرَ یُفَصِّلُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ. «۲» همان خداست که آسمان را بدون ستونی که قابل دیدن باشد، برافراشت، سپس به عرش پرداخت و ماه و خورشید را مطیع و فرمانبردار خود ساخت که همگان تا مدت معینی در سیر و جریانند و تدبیر همه امور در دست اوست (خداوند) بدین گونه آیات خویش را تفصیل و توضیح می‌دهد تا شما به لقای پروردگارتان یقین و باور کنید. وَ هُوَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولی وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ. «۳» اوست خدای یگانه که جز او خدایی نیست و برای اوست حمد و سپاس ابدی از نخستین روز تا واپسین روز، حکم و فرمان نیز از آن اوست و برگشت همگان هم به سوی او خواهد بود. هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ. هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ. هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. «۴» او همان خدایی است که غیر از او خدایی نیست، بر آشکار و پنهان آگاه، اوست بخشایشگر و مهربان. اوست خدایی که جز او خدایی نیست، اوست پادشاه مطلق، پاک و عاری از عیوب، او پناهگاه ایمنی بخش (۱)-، حافظ و نگهبان انسان‌ها، غالب و مقتدر به تمام معنا، محیط و مسلط به همه چیز است. بزرگوار، پاک و منزه است خداوند، از آن چه به او شرک می‌ورزند. اوست خدای آفریننده، ایجاد کننده، نقاش و صورتگر جهان آفرینش، برای اوست (_____ ۱) یونس/ ۳۴. (۲) رعد/ ۲. (۳) قصص/ ۷۰. (۴) حشر/ ۲۲- ۲۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۷ اوصاف و نام‌های نیک. آن چه در آسمان‌ها و زمین است، بر او تسبیح می‌گوید و اوست خدای توانا و حکیم. آری، قرآن خدای جهان هستی را این چنین توصیف می‌کند و در اوصاف پروردگار، همان روشی را پیش می‌گیرد که دلایل و شواهد عقلی همان را تأیید و تصدیق می‌کند و عقل صحیح و سالم

همان را می‌پذیرد. خواننده ارجمند! آیا برای یک فرد که امی و درس نخوانده باشد و در یک محیط منحط و جاهلی زندگی کند، ممکن است که این چنین معارف دقیق علمی و حقایق جالب فلسفی را در آن چنان سطح عالی درک و بیان کند؟!

نبوت در قرآن

نبوت در قرآن قرآن مجید به تاریخ زندگی پیامبران گذشته و عالم نبوت وارد شده و آنان را با بهترین و زیباترین اوصاف که بالاتر از آن متصور نیست معرفی نموده و با هر صفت نیک که لازمه عظمت و قداست پیامبر است، ستوده و از هر رذیلت و صفت زشتی که با مقام نبوت و سفارت الهی سازش ندارد، تبرئه نموده است. اینک آیات چندی را در این باره بازگو می‌کنیم: الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ. «۱» آنان که از فرستاده [خدا]، پیامبر امی پیروی کنند، پیامبری که صفات او را در پیششان می‌یابند، آنان را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد، پاکیزه‌ها را برای آنان حلال می‌شمرد، نا پاک‌ها را تحریم می‌کند. هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ. «۲» اوست که از میان امت امّیّ و بی‌سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات خدا را برایشان تلاوت کند، از رذایل و مفاسد اخلاقی پاکشان سازد، کتاب و حکمت را بر آنان (

---

۱) اعراف/ ۱۵۷. (۲) جمعه/ ۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۸ بیاموزد، گرچه آنان پیش از آن در ضلالت و گمراهی آشکار به سر می‌بردند. وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ. وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ «۱» و برای توست [ای محمد (ص)] پاداش نیک و بی‌پایان و تو دارای خلق عظیم و پسندیده‌ای هستی. إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ. «۲» خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد. وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنِی بَراءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ. إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیَهْدِینِ. «۳» و به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم به پدر [عمویش آذر] و قومش گفت: من از آن چه شما می‌پرستید بیزارم، مگر آن کس که مرا آفریده و هم او هدایتم خواهد کرد. وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ «۴» و این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین [و حکومت مطلقه خداوند] را به ابراهیم نشان دادیم [تا با آن استدلال کند] و اهل یقین شود. وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ کُلًّا هَدَیْنا وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ. وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ. وَ إِسْماعِیلَ وَ الْیَسَعَ وَ یُونُسَ وَ لُوطاً وَ کُلًّا فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ. وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَیْناهُمْ وَ هَدَیْناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ. «۵» برای وی (ابراهیم)، اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه آنان را هدایت نمودیم و پیش از آن نوح را هدایت نمودیم و از فرزندان او داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را هدایت کردیم. ما به نیکوکاران این چنین پاداش می‌دهیم و [همچنین زکریا و یحیی و عیسی (۱)- و الیاس همه از صالحان بودند و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را و برخی از پدران و فرزندان و برادران‌شان را بر جهانیان برتری دادیم و بر همگان برگزیدیم و به راه راست و مستقیم هدایت‌شان کردیم.

---

(۱) قلم/ ۳، ۴. (۲) آل عمران/ ۳۳. (۳) زخرف/ ۲۶، ۲۷. (۴) انعام/ ۷۵. (۵) انعام/ ۸۴- ۸۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۹ وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَ سُلَیْمانَ عِلْماً وَ قالا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی کَثِیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِینَ. «۱» و ما به داوود و سلیمان دانشی عظیم دادیم و آنان نیز متقابلا گفتند: سپاس از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید. وَ اذْکُرْ إِسْماعِیلَ وَ الْیَسَعَ وَ ذَا الْکِفْلِ وَ کُلٌّ مِنَ الْأَخْیارِ. «۲» اسماعیل و الیسع و ذو الکفل را یاد کن که همه آنان از نیکان بودند. أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ مِنْ ذُرِّیَّةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّیَّةِ إِبْراهِیمَ وَ إِسْرائِیلَ وَ مِمَّنْ هَدَیْنا وَ اجْتَبَیْنا إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُکِیًّا. «۳»

آنـان پیـامبرانی بودنـد که خداونـد نعمتش را بر ایشـان ارزانی داشت. از فرزنـدان آدم و از کسـانی بودنـد که بـا نـوح سوار کشـتی نمودیم. آنان از خاندان ابراهیم و اسماعیل و از هدایت شدگان و برگزیدگان بودند که هر وقت آیات خدا بر ایشان تلاوت می‌شد، گریه کنـان بر خاک مـذلت و بنـدگی می‌افتادنـد. این بود قسـمتی از آیات قرآن مجیـد که درباره توصـیف و تنزیه انبیا و عظمت و قـداست آنـان آمـده اسـت (_____. ۱) نمل/ ۱۵. (۲) ص/ ۴۸. (۳) مریم/ ۵۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۸۰

تطبیق و مقایسه قرآن با تورات و انجیل

توحید و نبوت در تورات و انجیل

توحیـد و نبـوت در تـورات و انجیـل خواننـدگان عزیز! گفتـار و نظریه قرآن را دربـاره توحیـد و صـفات خـدا و در مـورد عظمت و شخصـیت پیامبران مطالعه نمودیـد، اینک به نظریه کتب عهـدین توجه کنید و آن را با نظریات و گفتار قرآن مقایسه و تطبیق نمایید. کتـب عهـدین در ایـن دو مسـئله فراوان سـخن گفته‌انـد ولی هر مقـدار که قرآن، خداونـد را تنزیه و تقـدیس نمـوده، پیـامبران را به عالی‌ترین مقام انسانی اوج داده است، این کتاب‌ها به همان مقدار، مقام الوهیت را تنزّل داده، هرگونه اعمال ناشایستی را به پیامبران خـدا نسـبت می‌دهنـد. برای روشن شـدن این حقیقت چنـد نمـونه از تورات و انجیـل و از فصول مختلف کتب عهـدین را در این جا می‌آوریم: ۱- داسـتان آدم و حوا و خـارج شـدن آن‌ها از بهشت در تورات چنین آمـده است: خداونـد به آدم اجازه داد که از تمام میوه‌های بهشت تناول کند به جز میوه درخت معرفت، یعنی درخت شناخت خیر و شر. خداوند به آدم فرمود: آدم! اگر روزی از این میوه تناول کنی، همان روز خواهی مرد. سپس خداوند از آدم، همسرش حوا را آفرید و هر دو در بهشت لخت بودند زیرا نیک و بد را تشـخیص نمی‌دادنـد، ناگهـان مـاری آمـد و آنـان را بر آن درخت ممنوع راهنمایی کرد و به خوردن میوه آن، تشویق‌شان نمود و چنین گفت: شـما با خوردن میوه درخت نمی‌میرید بلکه چون خداوند می‌داند که اگر از این میوه بخورید چشمتان باز شده، نیک و بد را تشخیص بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۸۱ خواهید داد این است که شما را از خوردن آن نهی نموده است. چون آدم و حوا گفتار مار را باور نمودنـد و از میوه آن درخت خوردند، چشـمشان باز گردید و فهمیدند که لخت هسـتند و با لنگی خودشان را پوشانیدنـد. خداونـد که در بهشت قـدم می‌زد، آنان را دیـد و آدم و حوا خود را از خـدا مخفی نمودند. خدا، آدم را صدا زد که کجا هستی آدم؟ وی گفت: (۱)- چون صدای تو را شنیدم خود را مخفی نمودم زیرا که من عریانم. خدا گفت: چگونه فهمیدی که عریانی؟ مگر از آن میوه که نهی‌ات کرده بودم، خوردی؟ آن گاه که برای خداونـد آشـکار شد که آدم از آن شـجره خورده است، گفت: حالا دیگر آدم نیز مانند ما شده، خوب و بد و زشت و زیبا را شناخته است و ممکن است، هم اکنون دستش را دراز کند و از درخت حیـات و زنـدگی نیز بخورد و برای همیشه زنـده بمانـد و مثـل مـا باشـد، این بود که خـدا او را از بهشت رانـد و میان آدم و درخت حیـات حائلی قرار داد. «۱» و باز تورات در جای دیگر می‌گویـد: مار قدیمی همان شـیطان است و شـیطان نیز همان است که همه دنیا را به سوی ضـلالت و گمراهی سوق می‌دهد. «۲» خواننده عزیز! ملاحظه می‌کنید، کتاب‌های به اصـطلاح آسمانی، چگونه ساحت قدس الهی را متهم به کذب نموده، نسبت مکر، غدر، دروغ و ترس به او می‌دهد، بدین گونه که خداوند آدم را به دروغ از درخت معرفت ممنوع سـاخت و گفت که آن، درخت مرگ است و سـپس چون خـدا ترسـید که آدم از درخت حیـات نیز اسـتفاده کند و به زندگی جاوید و همیشگی دست یابد و در خدایی و سلطنت با او معارضه نماید، این بود که وی را از بهشت بیرون راند. و باز از این کتاب آسـمانی! اسـتفاده می‌شود که خداوند جسم است و در میان بهشت قدم می‌زند و نسبت جهل به پروردگار می‌دهد کـه وی از محـل و مخفی‌گـاه آدم بی‌اطلاع بـود. از همـه بـدتر این که، این کتـاب شـیطان را خیرخـواه‌تر از خـدا معرفی می‌کنـد و

می‌گوید که شیطان بر آدم نصیحت کرد و آدم را از تاریکی جهل و نادانی به نور دانش و معرفت راهنمایی نمود و تشخیص نیک و بد را به وی آموخت. ۲- تورات داستان ابراهیم و نمرود را چنین آورده است: (_____ ۱) تورات، سفر پیدایش، باب ۲- ۳.

(۲) تورات، سفر پیدایش، باب ۱۲، بند ۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۸۲ ابراهیم در برابر نمرود، همسر خود ساره را خواهر خویش معرفی نمود و همسر بودنش را کتمان کرد ولی ساره زن زیبایی بود، نمرود او را از دست ابراهیم گرفت و متقابلا ابراهیم را مورد محبت خویش قرار داد و کمک مالی فراوان بر وی نمود. از آن روز ابراهیم دارای گاو، گوسفند، چهارپایان فراوان و دارای غلامان و کنیزان شد و ثروت کلانی به دست آورد. آن گاه که نمرود پی برد ساره همسر ابراهیم بوده است نه خواهر او، به ابراهیم گفت: چرا واقعیت را کتمان نمودی و سبب شدی که ساره را از دست تو ربودم و همسر خویش قرار دادم؟ سپس نمرود، ساره را به ابراهیم باز پس داد. «۱» از این داستان چنین استفاده می‌شود که ابراهیم خود عامل فساد شده، موجب آن گردیده است که نمرود همسر وی ساره را از دست او گرفته، به همسری برگزیند!! حاشا که ابراهیم به چنین امر قبیح و زشتی که افراد عادی نیز مرتکب آن نمی‌شوند مرتکب گردد، در صورتی که وی از عزیزترین و گرامی‌ترین پیامبران خداست. (۱) - ۳- داستان لوط و دخترانش در تورات چنین آمده است که: شبی دختر بزرگ لوط به خواهرش گفت: اینک پدر ما پیر گشته است و روی زمین کسی نیست که با ما نزدیکی کند، بیا پدر را شراب دهیم و با وی همبستر شویم تا نسل پدر را در روی زمین زنده نگه داریم. در همان شب پدر خویش را شراب دادند و دختر بزرگ‌تر با وی همبستر شد. شب دوم نیز او را شراب دادند، دختر کوچک با وی داخل بستر شد و هر دو دختر از پدر آبستن شدند. دختر بزرگ پسری به دنیا آورد و او را «موآب» نامید که پدر «موآبیین» است و دختر کوچک نیز پسری به دنیا آورد و نام او را «بن‌عمی» گذاشت و وی پدر «بنی عمون» است که تا به امروز نسل‌شان در دنیا باقی است. «۲» این است، آن چه که تورات به حضرت لوط، آن پیغمبر بزرگ و پاک خدا و دختران وی نسبت می‌دهد، خواننده عزیز باید عقل خویش را داور قرار داده، در این مورد قضاوت کند. ۴- در تورات آمده است که: اسحاق خواست نبوت و پیامبری را به فرزند خود «عیسو» واگذار کند ولی در آن موقع فرزند دیگرش «یعقوب» اسحاق را فریب داد و بر وی چنین وانمود کرد که او همان «عیسو (_____» ۱) تورات، سفر پیدایش، باب ۱۲. (۲) تورات، سفر تکوین، باب ۱۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۸۳ است و برای پذیرش اسحاق، طعام و شراب آماده کرد و اسحاق از آن طعام و شراب تناول نمود. سپس در اثر همان حیله و نیرنگ که یعقوب برای رسیدن به پیامبری به کار برده بود، او را دعا نمود و چنین گفت: تو آقا و سرور برادرانت باش و فرزندان و مادرت بر تو تواضع و کوچکی نمایند. لعن بر آنان که بر تو لعن کنند. خوشی و مبارکی بر آنان که تو را مبارک باد گویند. وقتی عیسو آمد، فهمید که برادرش یعقوب گوی نبوت را از وی ربوده است، به پدرش گفت: پدرجان مرا نیز برکت پیامبری ده! اسحاق گفت: من او را آقا و سرور همه، تو و برادران دیگرت را غلام و بنده وی قرار داده‌ام و او را با گندم و شراب ثروتمند و نیرومند گردانیده‌ام. پسرجان دیگر درباره تو چه می‌توانم بکنم؟ این جا بود که عیسو صدای خویش را به گریه بلند نمود. «۱» راستی آیا ربودن مقام نبوت متصور و معقول است؟! آیا خداوند مقام نبوت و پیامبری را به موجب مکر و دروغ تفویض می‌نماید؟! آیا واقعا یعقوب با این دروغ فریب‌کاری و تزویر، همان‌طور که اسحاق را گول زد، خداوند را نیز گول زد و خداوند دیگر نتوانست نبوت را به اهلش باز گرداند؟! «تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا.» شاید همان مستی شراب است که افرادی را واداشته چنین خرافات را جعل کنند و نسبت شراب خوردن را به اسحاق بدهند. (۱)- ۵- باز در تورات آمده است که: «یهدا» با «ثامار» همسر فرزندش «عیر» زنا نمود و «ثامار» از وی آبستن شد و دو فرزند به نام‌های «فارص» و «زارع» به دنیا آورد. «۲» و از طرف دیگر، انجیل متی نیز در اصحاح اول، نسب «یسوع مسیح» را به تفصیل آورده، حضرت مسیح و سلیمان و پدرش داود را از نسل همان «فارص» و همان شخصی که به وسیله زنای یهودا با همسر

پسرش به وجود آمده است، معرفی می‌کند. حاشا که پیامبران خدا از زنا به وجود بیایند، آن هم زنا با محارم و همسر فرزند ولی آفریننده و (_____ ۱) تورات، سفر تکوین، باب ۲۷. (۲) تورات، سفر تکوین، باب ۳۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۸۴ سازنده تورات موجود، ارجی به گفته‌ها و نوشته‌های خود نمی‌نهد و پروایی از تهمت و افترا بستن به انبیا ندارد. ۶- باز در تورات آمده است: داود با همسر «اوریای» مجاهد و مؤمن زنا نمود و همسر اوریا از این زنا حامله شد. داود از ترس افتضاح و رسوایی، به مقام پرده پوشی بر آمد و به «اوریا» دستور داد به خانه‌اش رفته، با همسرش نزدیکی کند تا حامله بودن همسر اوریا به خود وی منتسب شود ولی «اوریا» امتناع نمود و گفت: چگونه رواست که آقا و سرور من «یوآب» و غلامان وی در میان صحرا به سر برند و من به خانه خود روم و با خوردن و آشامیدن دلخوش کنم و با همسرم همبستر شوم!؟ نه هرگز! به جان عزیزت سوگند که من هرگز این کار را انجام نمی‌دهم. چون داود از پرده پوشی ماجرا مأیوس و ناامید گردید، آن روز «اوریا» را نزد خویش نگه داشت و او را دعوت نمود که نزد وی غذا و مشروب خورد و او را مست نمود، فردای آن روز داود به امیر لشکرش «یوآب» نوشت که اوریا را در یک جنگ شدید در پیشاپیش لشکر قرار دهید، سپس او را تنها بگذارید تا کشته شود. طبق دستور داود، یوآب نیز همین کار را انجام داد، بدین گونه اوریا در جنگ کشته شد و یوآب مرگ او را به داود اطلاع داد، داود همسر اوریا را به خانه خویش برد و پس از آن که ایام عزاداری همسر اوریا نسبت به شوهرش تمام شد، داود او را رسما به همسری گرفت. «۱» و در اصحاح اول از انجیل متی نیز آمده است که سلیمان پیامبر خدا و پسر داود از همان زن به دنیا آمده است. خوانندگان عزیز! ملاحظه کنید که این دروغ‌سازان چگونه به مقام والای نبوت آن منصب عالی الهی جرئت و جسارت نموده‌اند؟! راستی چگونه می‌توان این عمل زشت را به کسی که دارای مختصر غیرت و مردانگی است، نسبت داد تا چه رسد به یکی از پیامبران بزرگ و پاک خدای یکتا؟! و در این جا، یک اشکال مهم دیگری نیز وجود دارد و آن این که: در انجیل متی در ادامه همین داستان، سلیمان به عنوان پسر داود معرفی شده، در انجیل لوقا نیز (۱)- حضرت عیسی را پسر داود معرفی کرده، می‌گوید: «مسیح در کرسی پدرش داود می‌نشست» و این دو نسبت با یکدیگر (_____ ۱) شموئیل، کتاب ۲، باب ۱۱، ۱۲.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۸۵ چگونه می‌سازد؟ آیا سلیمان پسر داود بود و یا عیسی و این دو که برادر نبودند!! ۷- در تورات چنین می‌خوانیم که: سلیمان هفتصد زن از آزادگان و سیصد زن از بردگان داشت، این زنان دل او را به سوی بت‌ها، جلب کردند. سلیمان به دنبال «عشتورت» بت و خدای «صدونیان» و «ملکوم» بت و معبود «عمونیان» رفت. خداوند از این عمل زشت و ناپسند سلیمان خشمگین گردید و گفت: من سلطنت و پادشاهی را از تو پس خواهم گرفت و به برده‌ای از بردگانت خواهم داد. «۱» باز در تورات چنین آمده است که: سلیمان برای عشتورت (بت صیدانیین) و کموش (بت موآبیین) و ملکوم (بت عمونی‌ها) بتکده‌های مجلل و بلندی ساخته بود، پادشاه «یوشیا» آن بتکده‌ها را نجس کرد، مجسمه‌ها و بت‌ها را که در آن بت‌خانه‌ها بود، بشکست و درخت‌هایش را قطع نمود و تمام آن بتکده‌ها و بتکده‌های دیگر را از بین برد. «۲» مؤلف: فرض کنیم که لازم نیست پیامبران، معصوم و بی‌گناه باشند- در صورتی که عصمت انبیا با دلایل عقلی ثابت شده است- ولی آیا عقلا درست است که پیامبری بت‌ها را پرستش کند و بت‌خانه‌های عالی و محکمی بنا سازد و از سوی دیگر مردم را به توحید و یگانه پرستی و پرستش خدای بی‌همتا دعوت نماید؟ آیا این دو عمل از نظر عقل با هم سازش دارد؟! قضاوت به عهده صاحبان عقل!! ۸- در کتاب هوشع می‌خوانیم: اولین سخن خدا به هوشع این بود که فرمود: برو برای خودت زن زناکار و فرزندان زنا انتخاب کن زیرا این زمین از خداوندگار زناکنان برگشته است. هوشع نیز رفت، «گوهر» دختر «بلایم» را گرفت و از او دو پسر و یک دختر به دنیا آورد. «۳» باز در همین کتاب می‌خوانیم که خدا به هوشع فرمود: زن زناکار و صاحب رفیق را دوست بدار، همان طور که خداوند بنی‌اسرائیل را دوست می‌دارد. «۴» عقل چگونه باور می‌کند که خداوند پیامبرش را به زنا و به محبت زن زناکار دستور دهد.

(_____ ۱) پادشاهان، کتاب ۱، باب ۱۱. (۲) همان، کتاب دوم، باب ۲۳. (۳) کتاب هوشع، باب ۱. (۴) همان، باب ۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۸۶ «تعالی اللّه عن ذلک علوا کبیرا.» جای تعجب نیست که نویسنده و سازنده این مطالب قباحت گفتار خود را درک نکند ولی شگفت و تعجب از ملل متمدن و مردان عصر فضا و از دانشمندان عصر کنونی است (۱)- که این گونه خرافات را در کتب عهدین و تورات و انجیل می‌خوانند و باز هم به چنین مطالبی و بر چنین کتاب‌هایی ایمان دارند و آن‌ها را وحی الهی و کتاب آسمانی و راهنمای انسان‌ها می‌پندارند!! آری! تقلید عادتی است تغییرناپذیر که خود را از این عادت رهانیدن، زنجیر تقلید را از هم گسستن و پی حق روان شدن عملی است بس مشکل و طاقت‌فرسا. ۹- در اناجیل چنین می‌خوانیم که: روزی مسیح برای مردم سخن می‌گفت؛ مادر و برادرانش در بیرون منتظر وی بودند کسی از آن میان گفت: این مادران و برادرانت هستند که در بیرون به انتظار تو به سر می‌برند تا سخنی با تو بگویند. مسیح گفت: مادر من کیست و برادران من کدامند؟! سپس با دست خود اشاره به شاگردانش نمود و گفت: اینان مادر و برادران من هستند زیرا هر کس به گفته من که در آسمان‌هاست گوش فرا دهد، او برادر، خواهر و مادر من است. «۱» خوانندگان عزیز! شما در سخافت این گفتار دقت کنید و قدری بیندیشید که مسیح چگونه مادر پاک خویش را از خود دور می‌کند و او را از دیدارش محروم می‌سازد و قداست و معنویت او را مورد تعریض قرار داده، شاگردانش را بر وی ترجیح می‌دهد، در صورتی که مسیح درباره شاگردانش در جای دیگر می‌گوید: آنان ایمان ندارند «۲» و باز درباره آنان می‌گوید: در دل آنان به اندازه تخم خشخاشی ایمان وجود ندارد. «۳» این شاگردان همان‌ها هستند؛ شبی که یهودیان به مسیح حمله کردند و از آنان درخواست نمود که تا صبح نخوابند و از وی محافظت کنند ولی هیچ کدام از شاگردانش به حرف او گوش ندادند و وقتی یهودی‌ها او را گرفتند، همان شاگردها او را تنها گذاشته، فرار را بر قرار ترجیح دادند. «۴» این‌ها نمونه‌هایی از کارهای ناشایستی است که درباره شاگردان مسیح در اناجیل آمده است. ۱۰- در انجیل یوحنا آمده است: (_____ ۱) متی، باب ۱۲؛ مرقس، باب ۳؛ لوقا، باب ۸. (۲) مرقس، باب ۴. (۳) متی، باب ۱۷. (۴) همان، باب ۲۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۸۷ مسیح روزی در یک جشن عروسی شرکت نمود، اتفاقا شرابشان تمام گردیده بود مسیح از راه اعجاز برای آنان شش خمره شراب درست کرد. «۱» باز در انجیل آمده است که مسیح شراب می‌خورد و در خوردن شراب زیاده‌روی می‌نمود. «۲» (۱)- حاشا از این افتراها و نسبت‌های ناروا که مقام پاک مسیح از این بهتان عظیم به دور است، گذشته از این‌ها، در کتب عهدین خوردن شراب صریحا ممنوع و تحریم شده است. چنان‌چه: در تورات چنین آمده است که خداوند به هارون گفت: تو و فرزندانت که وارد «خیمه اجتماع» گردیدید، هرگز لب به شراب و هیچ مست‌کننده‌ای نزنید تا مرگ و نیستی شما را فرا نگیرد، این یک حکم دائمی است که در تمام قرون و اعصار و در میان تمام نسل‌های آینده شما حکومت دارد تا زشت و زیبا و پاک و ناپاک را از هم تشخیص دهید. «۳» و در انجیل لوقا نیز در مدح یوحنای معمدان چنین آمده است که: وی در پیشگاه پروردگار مقام بلندی را داراست و هرگز لب به شراب و هیچ مست کننده‌ای نمی‌زند. «۴» در کتب عهدین دلایل و شواهد فراوانی بر حرمت شراب وجود دارد. با این حال چگونه در انجیل نسبت شراب خوردن به عیسای مسیح، آن پیامبر پاک و معصوم الهی داده شده است؟!

نتیجه مباحث

نتیجه مباحث این بود قسمتی از خرافات و مطالب گمراه کننده و خنده‌آوری که در کتب عهدین وجود دارد و با هیچ عقل و منطقی سازگار نیست. ما این نمونه‌ها را در اختیار خواننده عزیز قرار دادیم تا آن‌ها را با دقت مطالعه کند، آن گاه عقل و وجدان خویش را داور و قاضی قرار دهد که چگونه می‌توان ادعا نمود که محمد (ص) معارفی را که برای بشر ارائه داده است، از این کتاب‌ها اقتباس

نمـــوده، محتویـــات قرآن مجیـــد را بـــا آن ســـطح عـــالی و اســـتحکام کـــه دارد، از آن‌هـــا اتخـــاذ نمـــوده اســـت؟!

(_____ ۱) انجیل یوحنا، باب ۲. (۲) متی، باب ۱۱؛ لوقا، باب ۷. (۳) تورات، سفر لاویان، باب ۱۰. (۴) لوقا، باب ۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۸۸ باز چگونه می‌توان این کتاب‌ها را وحی آسمانی پنداشت، با این که این کتاب‌ها با نسبت‌های ناروا دامن پاک پیامبران خدا را آلوده ساخته، مقام شامخ آنان را لکه‌دار نموده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۸۹

اعجاز در هماهنگی قرآن

اعجاز در هماهنگی قرآن گفتیم که قرآن از جهات مختلفی دارای اعجاز است و اعجاز آن را از نظر معارف عقلی و فلسفی توضیح دادیم. اینک به دومین جنبه اعجاز قرآن می‌پردازیم و آن، هماهنگی کامل و نظم و انسجام حاکم در آیات قرآن است، یعنی کوچک‌ترین اختلاف و تناقضی در میان آیات و مفاهیم آن وجود ندارد. توضیح این که: هر انسان عاقل، مطلع و با تجربه به خوبی می‌داند: کسی که بر پایه دروغ و افترا، تشریع و قانون گذاری کند یا سخن گوید، قهرا در سخنان و قوانین وی تناقض‌هایی دیده می‌شود. مخصوصا اگر قانون گذاری و دروغ سازی وی در مسائل و موضوعات مهم اعتقادی و اخلاقی و در اصول دقیق زندگی و در نظامات مختلف اجتماعی گسترش داشته باشد (۱)- و سالیان درازی نیز به طول انجامد. آری! هر انسان دروغگو خواه نا خواه در تناقض‌گویی و اختلاف در گفتار قرار خواهد گرفت و هیچ گونه راه فراری از آن نخواهد داشت زیرا اقتضای طبیعت بشر این است به‌طوری که در مثل آمده است که: «دروغگو کم‌حافظه است.» ولی قرآن مجید که در تمام شئون و امور زندگی انسان‌ها به طور وسیع و دامنه‌دار وارد شده، در این موارد سخن گفته و تشریع و قانون گذاری نموده است، با این حال کوچک‌ترین اختلاف و تناقض در آن مشاهده نشده است. در موضوع خداشناسی بحث کرده، مسئله نبوت را پیش کشیده و درباره سیاست و اداره کردن مدن و اجتماعات، در مسائل اخلاقی و تمام شئون زندگی قانون گذاری نموده است و به امور دیگر بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۹۰ نیز مانند: کیهان شناسی، تاریخ و قوانین جنگ و صلح وارد شده، موجودات آسمانی و زمینی را از قبیل ملائکه و ستارگان، بادها، دریاها، نباتات، حیوانات و انسان توصیف کرده است و مثل‌های گوناگون آورده، مناظر هولناک قیامت را بازگو نموده، از هر بابی سخن رانده است ولی با این وصف کوچک‌ترین تضاد و تناقضی در میان گفتار، تشریعات و نظریات آن دیده نشده و در سرتاسر این مباحث از دایره عقل و خرد به دور نرفته است. قرآن گاهی به یک حادثه در دو مورد و یا در موارد بیش‌تر متعرض گردیده ولی در میان این موارد کوچک‌ترین اختلاف و تناقضی نمی‌توان یافت. برای نمونه داستان موسی را در قرآن مجید ملاحظه کنید که این داستان در قرآن تکرار شده و در چندین مورد آمده است ولی در هر مورد، دارای نکات و امتیازات خاصی بوده که موارد دیگر آن نکات و امتیازها را نداشته‌اند، بدون این که در اصل مطلب و ریشه داستان کوچک‌ترین اختلاف و تناقضی دیده شود. اگر بدین نکته نیز توجه شود که آیات قرآن یک دفعه نازل نگردیده بلکه در مدت بیست و سه سال تدریجا با مناسبت‌های مختلف و در حوادث گوناگون نازل شده است. این حقیقت بیش‌تر روشن خواهد گردید که قرآن از ناحیه خداوند بزرگ فرود آمده، از قدرت بشر خارج می‌باشد زیرا اقتضای طول زمان و فاصله‌های طولانی در نزول آیات قرآن و در عین حال گستردگی آن، این بود که وقتی این آیات در یک جا جمع گردید، در میان آن‌ها ناهماهنگی و اختلاف دیده شود. ولی می‌بینیم که قرآن در هر دو صورت اعجاز خود را حفظ نموده است: آن روز که قطعه قطعه نازل می‌شد، در همان متفرق بودنش معجزه بود و زمانی هم که از حالت قطعه قطعه بودن خارج و در یک جا جمع آوری شد، جنبه دیگری از اعجاز به خود گرفت. خود قرآن نیز به این خصوصیت و امتیاز اشاره می‌کند، آن جا که می‌گوید: أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً. «۱» آیا درباره قرآن نمی‌اندیشید که اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند. (۱)- این آیه شریفه انسان را

به یک موضوع فطری و وجدانی رهبری می‌کند که: هر کس در ادعا و گفتار خویش بر کذب و دروغ متکی باشد، در نظریاتش اختلاف و در بیانش تناقض، ظاهر و آشکار خواهد شد ولی این اختلاف و تناقض در کتاب آسمانی (قرآن) وجود ندارد، پس بنابراین (_____، ۱) نساء/ ۸۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۹۱ قرآن ساخته و پرداخته فکر بشر نبوده، بر پایه دروغ و افترا بنیان نشده است. پاک و عاری بودن قرآن از اختلاف و تناقض مطلبی نیست که به دلیل و برهان نیازمند باشد بلکه حقیقت روشنی است که حتی عرب آن روز نیز این حقیقت را کاملا درک نموده است و فصحا، بلغا و سخن دانان آن زمان هم بر آن اذعان داشتند. گفتار ولید بن مغیره گواه زنده آن است؛ آن‌جا که ابو جهل خواست که وی نظر خود را درباره قرآن ابراز نماید، چنین گفت: من درباره قرآن چه بگویم؟ به خدا سوگند در میان شما کسی نیست که به اندازه من با اشعار و قصاید عرب آشنا باشد، در شناخت رموز فصاحت و بلاغت و فنون شعر و رجز کسی به پای من نمی‌رسد، من به هر گونه شعر، حتی به اشعار جنیان نیز آگاهم ولی به خدا سوگند! این که محمد می‌گوید به هیچ یک از این‌ها که گفتم شباهت ندارد، آری به خدا قسم! گفتار محمد دارای حلاوت خاصی است که هر سخن بلیغ و شیرینی را درهم می‌شکند و بر تمام گفتارها برتری دارد و برتر از آن سخنی متصور نیست. ابو جهل گفت: به خدا سوگند! اقوام و عشیره تو، از تو راضی نخواهند گردید مگر بر ضد آن چیزی بگویی. ولید گفت: پس صبر کن تا در این باره فکر کنم، پس از فکر و تأمل زیاد چنین گفت: قرآن سحری است که محمد آن را از ساحران گرفته است. «۱» و بنابر بعضی نقل‌ها ولید چنین گفت: به خدا سوگند! از محمد سخنی شنیدم که نه انس را چنین سخنی است و نه جن را. کلام او دارای حلاوت و شیرینی فوق العاده‌ای است. سخن تازه، ریشه‌دار، پر ثمر و بی‌سابقه‌ای است برجسته‌ترین سخن است که برجسته‌تر از آن سخنی نیست و بشر از گفتن آن عاجز و زبون است. و إنّ له لحلاوة و إنّ علیه لطلاوة و إنّ أعلاه لمثمر و إنّ أسفله لمغدق و إنّه لیعلو و لا یعلی علیه و ما یقول هذا بشر «۲» (۱)- اگر شما کتب عهدین را که آسمانی قلمداد می‌شود، کاملا بررسی نمایید، این حقیقت برایتان روشن‌تر خواهد شد و حق و باطل خود را نمایان‌تر خواهد ساخت. اینک قسمتی از تناقضات (_____۱) تفسیر طبری، ۲۹/ ۹۸. (۲) تفسیر قرطبی، ۱۹/ ۷۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۹۲ انجیل را بررسی می‌کنیم: ۱- در انجیل لوقا آمده که مسیح گفت: هر کس با من نباشد مخالف من است. «۱» ولی در جای دیگر از همان انجیل، نقیض آن را می‌خوانیم که مسیح گفت: هر کس مخالف ما نباشد، او با ما است. «۲» ۲- در اناجیل می‌خوانیم که وقتی مسیح را معلم صالح خطاب نمودند، گفت: چرا صالح؟ به جز خدا صالحی وجود ندارد. «۳» ولی در جای دیگر اناجیل، درست عکس آن را می‌خوانیم که مسیح گفت: «منم نگهبان صالح» و باز گفت: اما من همان نگهبان صالحم. «۴» ۳- در انجیل متی آمده است: آن دو نفر دزد که با مسیح به دار آویخته شدند، هر دو مسیح را سرزنش می‌نمودند و نیش زبان می‌زدند. «۵» و در انجیل دیگر درست ضد آن گفتار آمده است که: یکی از آن دو مجرم به مسیح گفت: «تو اگر مسیح هستی، هم خود و هم ما را از چوبه دار برهان.» و مجرم دوم گفت: «تو از خدا و مجازات وی نمی‌ترسی که مسیح را سرزنش می‌کنی.» «۶» ۴- در انجیل یوحنا چنین آمده است که: اگر من به نفع خودم شهادت دهم، شهادتم درست نخواهد بود. «۷» ولی در همین انجیل آمده است که: عیسی گفت: اگر من به نفع خودم شهادت دهم شهادتم درست است. «۸» (_____۱) متی، فصل ۱۲؛ لوقا، فصل ۱۱. (۲) مرقس و لوقا، فصل ۹. (۳) متی، فصل ۱۹؛ مرقس، فصل ۱۰؛ لوقا، فصل ۱۸. (۴) یوحنا، فصل ۱۰. (۵) متی، فصل ۲۷. (۶) لوقا، فصل ۵. (۷) یوحنا، فصل ۵. (۸) همان، فصل ۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۹۳ این‌ها نمونه‌های مختصری از اختلافات و (۱)- تناقض‌هایی است که در اناجیل با آن حجم کوچکی که دارد، مشاهده می‌شود و همین نمونه‌ها می‌تواند برای افراد حقیقت‌جو و دور از تعصب و عناد، یک دلیل و راهنمای خوب و روشنگری باشد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۹۴

اعجاز قرآن در تشریع و قانون گذاری

دوران قبل از قرآن

دوران قبل از قرآن این یک حقیقت مسلم و تاریخی است که قبل از طلوع خورشید تابناک اسلام دورانی بود، تاریک وحشت‌زا، مردمش در جهل و نادانی، در انحطاط علمی و اخلاقی و در وحشیت و بربریت به سر می‌بردند. در آن دوران تاریک، اختلافات نژادی و طبقاتی، قانون زور، پستی، فرومایگی و هرج و مرج اجتماعی بر ملل جهان خاصه بر عرب حکومت می‌کرد. دل‌ها به سوی غارت و یغماگری متوجه بود قدم‌ها به سوی برافروختن آتش جنگ و خونریزی می‌شتافت. عرب قبل از اسلام از عقیده‌های خرافی و روش‌های وحشی‌گری، بهره فراوانی داشتند. نه دارای عقیده و مذهبی بودند که همه آن‌ها را در یک نقطه متمرکز سازد و نه دارای یک قانون و نظام اجتماعی واحد بودند که ارتباط و هماهنگی در میان آنان برقرار کند. پیروی از عادات و روش‌های نیاکان، آنان را متحیر ساخته، به هر سو سوق‌شان می‌داد. بت‌پرستی از رواج خاصی برخوردار بود و مردم عصر جاهلی دارای بت‌های متعددی بودند که آن‌ها را پرستش نموده، وسیله شفاعت به پروردگارشان می‌دانستند. در میان آنان اموال بر پایه شانس موهوم تقسیم می‌شد و قماربازی برای آنان یک عمل عادی و شایع بود، به طوری که این عمل فاسد یک نوع مایه افتخار و مباهات در اجتماع آنان محسوب می‌شد. یکی دیگر از عادات زشت آنان ازدواج با همسران پدران و زشت‌تر از آن، کشتن دختران و زنده به گور کردن آن‌ها بود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۹۵

عصر قرآن

عصر قرآن آری این‌ها قسمتی از عادات زشت عرب بود در دوران جاهلیت و قبل از اسلام و قبل از نزول قرآن ولی موقعی که نور محمد (ص) در مکه بدرخشید و آفتاب اسلام از جزیرة العرب سر زد دل‌های تاریک مردم جاهلی با معارف الهی روشن و از آلودگی‌ها پاک گردید. توحید و یگانه پرستی جایگزین بت و بت‌پرستی شد، جهل و نادانی جای خود را به علم و دانش داد. رذایل اخلاقی به اوصاف نیک، اختلاف و دشمنی به محبت و دوستی مبدل گردید. از همین مردم غارت‌گر، سست و پراکنده یک ملت متحد و منسجم و پر مهر به وجود آمد که توانست، نفوذ و حکومت خویش را در سرتاسر جهان گسترش داده و پرچم علم (۱)-، تمدن، انسانیت و تقوا را در تمام دنیا به اهتزاز در آورد. دوری یکی از وزرای فرانسه در این باره چنین می‌گوید: محمد پیامبر مسلمانان با تعالیم عالی و آسمانی خویش به آسانی توانست قبایل پراکنده عرب را متحد سازد و از آن‌ها ملت واحدی تشکیل داده، حکومت و نفوذ خویش را از اسپانیا تا شبه قاره هند گسترش دهد و در تمام جهان پرچم تمدن را به اهتزاز درآورد. آن مرد بزرگ این تحول عجیب و همه جانبه را در موقعی به وجود آورد که هنوز اروپا در ظلمت قرون وسطایی به سر می‌برد. و سپس می‌گوید: در قرون وسطی، تنها مردمی که دارای علم و دانش بودند و گوی سبقت را در این میدان از همگان ربودند، همان ملت عرب بود که ابرهای ضخیم جهالت، وحشیت و بربریت را که بر آسمان اروپا کشانده شده بود، از هم پاشیدند و آفتاب تمدن، علم و اخلاق را به آن سرزمین تاباندند. «۱» این همه پیشرفت، ترقی، تعالی و افتخارات عظیمی هم که نصیب عرب گردید، در اثر همان تعالیم عالیه قرآن مجید و کتاب آسمانی بود که بر تمام کتاب‌های آسمانی دیگر تفوق و برتری دارد، قوانینش بر پایه عقل، استوار و پی‌ریزی گردیده تعالیمش دارای یک روش خاص، جالب و استثنایی است.

(_____ ۱) صفوة العرفان، محمد فرید وجدی، ص ۱۱۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۹۶

اعتدال در قرآن

اشاره

اعتدال در قرآن یکی دیگر از ویژگی‌های قرآن و جنبه‌های اعجاز آن، اعتدال و میانه‌روی در قانون گذاری و دستورات اخلاقی است. قرآن در قانون گذاری، روش اعتدال و میانه‌روی را در پیش گرفته و از هرگونه افراط و تفریط اجتناب نموده است. قرآن تا آن جا به موضوع اعتدال توجه داشته است که آن را برای افراد انسان نیز یک امر لازم و ضروری دانسته، با زبان آنان از خداوند راه اعتدال و خالی از اعوجاج و روش دور از افراط و تفریط را می‌طلبد، آن جا که می گوید: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ. «۱» [خداوندا!] ما را به راه راست هدایت فرمای.! این جمله در عین اختصار معنای عمیق و ژرفی را در بر دارد که توضیح آن را در تفسیر سوره حمد خواهید خواند. قرآن مجید در آیات زیادی به اعتدال و میانه‌روی در تمام امور دعوت می‌نماید و به یک روش عادلانه که از افراط و تفریط به دور باشد، رهبری می کند؛ آن جا که می گوید: (۱)- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ. «۲» خداوند اکیدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان‌شان برگردانید و در هنگام داوری، راه عدالت در پیش گیرید. اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى «۳» عدالت بورزید، زیرا که آن به تقوا و پرهیزگاری نزدیک‌تر است. وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى «۴» هنگام سخن گفتن، حق و عدالت را رعایت کنید، گرچه به ضرر خویشان شما باشد. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. «۵» خداوند شما را به عدل و نیکی و به احسان برای خویشاوندان امر کرده و از فرمان می‌دهد و از

(_____ ۱) فاتحه/ ۶. (۲) نساء/ ۵۸. (۳) مائده/ ۸. (۴) انعام/ ۱۵۲. (۵) نمل/ ۹۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۹۷

کارهای زشت و از ظلم و ستم نهی‌تان می کند و بدین گونه پندتان می‌دهد، شاید که بپذیرید. قرآن در تمام ابعاد و امور زندگی راه اعتدال و میانه‌ای را در پیش پای می گذارد که ذیلا قسمتی از آن‌ها را برای شاهد گفتار، در این جا می‌آوریم.

۱- اعتدال در بخشش

۱- اعتدال در بخشش قرآن مجید انسان را به اقتصاد و میانه‌روی در به کارگیری مال و بهره‌برداری از ثروت فرمان می‌دهد، از طرفی صفت بخل را نکوهش و از طرف دیگر اسراف در زندگی را مذمت می کند. قرآن در آیات متعدد از بخل و آز، نهی نموده و عواقب زیان‌بار آن را گوشزد می کند و می گوید: وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لِلَّهِ مِيراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. «۱» آنان که خداوند از فضل و کرم خویش، نعمت و ثروت فراوان به آنان داده است، از بذل و بخشش خودداری می کنند، خیال نکنند که این عمل به سود آن‌هاست بلکه به ضرر آن‌هاست، زیرا همان اموال را به زودی همانند طوقی بر گردنشان می‌افکنند و آن چه در آسمان‌ها و زمین است، ملک خاص و ماندگار خداست و خداوند بر اعمال شما آگاه است. در برابر این گروه آیات که انسان را به بذل و بخشش تشویق می کند، آیات دیگری نیز وجود دارد که از اسراف و تبذیر نهی کرده، مردم را از مفاسد آن بر حذر می‌دارد و چنین می گوید: وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. «۲» و اسراف نکنید زیرا که خداوند مسرفان را دوست ندارد. إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ. «۳» اسراف کنندگان برادر شیاطینند. وَ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً. «۴» نه دست را بر بذل و بخشش ببند و نه آن را بیش از حد بگشای تا مورد سرزنش قرار گیری و از زندگی فرو مانی.

(_____ ۱) آل عمران/ ۱۸۰. (۲) انعام/ ۱۴۱.

(۳) اسراء/ ۲۷. (۴) اسراء/ ۲۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۹۸

۲- اعتدال در عفو و انتقام

۲- اعتدال در عفو و انتقام قرآن انسان را به تحمل، صبر و استقامت در برابر مصائب و مشکلات فرمان می‌دهد. افراد صبور را می‌ستاید و به آنان پاداش بزرگی را نوید می‌دهد و می گوید: إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ. «۱» صابران اجر و پاداش خود را بی‌حساب دریافت می کردند. وَ اللَّهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ. «۲» خداوند صبر کنندگان را دوست دارد. ولی باید توجه داشت که قرآن در برابر ظالم دست مظلوم را نبسته و او را از گرفتن حق خویش باز نداشته است، بلکه برای این که ریشه ظلم و فساد قطع شود و برای این که قانون عدالت در روی زمین حکم فرما باشد، به مظلوم اجازه و بلکه فرمان می‌دهد که در برابر ظلم و ستمگر مقاومت و ایستادگی نماید و عادلانه از وی انتقام بگیرد. قرآن در این مورد می گوید: (۱)- فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ. «۳» هر کس بر شما تعدی کند، شما نیز به اندازه تعدی وی از او انتقام بگیرید. قرآن به اولیای مقتول اجازه داده است که در صورت عمدی بودن قتل، قاتل را قصاص کنند و به تاوان مقتول او را بکشند: وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ. «۴» هر کس مظلوم کشته شود به ولیّ‌اش سلطه (حق قصاص) دادیم ولی او هم نباید در قتل اسراف ورزد.

۳- اعتدال در جنبه‌های مادی و معنوی

۳- اعتدال در جنبه‌های مادی و معنوی قرآن مجید چون بر پایه اعتدال و میانه‌روی، تشریع و قانون گذاری می کند، این است که نظام و قوانین اجتماعی این عالم را با قوانین آخرت تطبیق نموده، در میان آن‌ها نیز هماهنگی به وجود

(_____ ۱) زمر/ ۱۰. (۲) آل عمران/ ۱۴۶.

(۳) بقره/ ۱۹۴. (۴) اسراء/ ۳۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۹۹ آورده است. از یک طرف اصلاح امور این جهان را به عهده گرفته، از طرف دیگر سعادت اخروی افراد بشر را تضمین می کند. این قرآن همان قانون بزرگ و ناموس اکبری است که پیامبر بزرگ اسلام آن را آورده، تا بدان وسیله جهان بشریت را به سعادت هر دو جهان برساند. قرآن مانند تورات فعلی نیست که قانون آن اختصاص به زندگی مادی داشته و تنها مربوط به این جهان باشد و به جهان دیگر توجه نکند. آری، تورات آن چنان در چهارچوبه جهان مادی غرق شده که کوچک‌ترین توجهی به جهان آخرت ندارد و حتی پاداش اعمال نیک را نیز مال و منال دنیا و مسلط بودن بر مردم می‌شناسد، نتیجه و مجازات گناهان را از دست دادن تسلط و ثروت این جهان معرفی می کند. و همچنین قرآن مانند انجیل فعلی نیست که در تشریع و قانون گذاری تنها به جنبه‌های اخروی بپردازد و از نظام اجتماع و امور زندگی غفلت ورزد و آن را اساسا نادیده بگیرد بلکه قانون قرآن یک قانون کامل و گسترده‌ای است که هم به امور زندگی و نظامات اجتماعی این جهان نظارت دارد و هم به اصلاح شئون جهان آخرت می‌پردازد و هیچ یک از دو جنبه مادی و معنوی بشر را فرو گذار نمی کند. قرآن مجید در تعالیم خود گاهی انسان را به عالم آخرت سوق می‌دهد و گاهی به امور زندگی این جهان متوجه می کند و در مقام توجه به جهان آخرت می گوید: وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ «۱» هر کسی که از خدا و پیامبرش پیروی کند، خداوند او را به باغ‌هایی وارد می‌سازد که همواره از زیر درختانش نهرها جاری است، در آن جا همیشگی خواهند بود و این است پیروزی بزرگ و هر کس نسبت به خدا و پیامبر او عصیان ورزد و از حدودش تجاوز کند، او را به آتش دوزخ می‌افکند که جاودانه در آن

خواهد ماند و بر اوست، شکنجه دردناک و مذلت بار. فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ. وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ. «۲» هر کس به اندازه ذره‌ای کار نیک انجام دهد پاداش آن را خواهد دید و هر کس به اندازه

(_____ ۱) نساء/ ۱۳، ۱۴. (۲) زلزله/ ۷، ۸.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۰۰ ذره‌ای عمل بد انجام دهد، کیفر آن را هم خواهد چشید. وَ ابْتَغِ فِیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا «۱» در آن چه خدا [از اموال دنیا] به تو داده است، سرای آخرت را بطلب! (۱)- قرآن در آیات زیادی مردم را به فرا گرفتن علم و دانش پیروی از تقوا ترغیب و تشویق نموده، در عین حال برای آنان لذایذ زندگی و بهره‌برداری از نعمت‌های پروردگار را مباح و جایز می‌داند و این حقیقت را چنین بیان می‌کند: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ «۲» بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده است و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است. قرآن مجید، در عین توجه به امور زندگی انسان در دنیا، به امور معنوی و اخروی نیز توجه ویژه دارد و مردم را به عبادت خدا و به تفکر در آیات و آثار تشریعی و تکوینی خداوند و به تأمل در موجودات جهان هستی و در اسرار و دقایق وجود انسان، با تأکید دعوت می‌کند ولی در عین حال تنها به این که انسان را به خدا برساند و بنده را با خدا مرتبط سازد، اکتفا نمی‌کند بلکه به جنبه دیگری نیز که افراد بشر را به همدیگر مربوط می‌سازد و در میان آنان الفت و محبت ایجاد می‌کند؛ توجه خاصی مبذول می‌دارد.

۴- اعتدال در اقتصاد

۴- اعتدال در اقتصاد خرید و فروش و معاملات را تجویز، ربا و فزون‌طلبی را تحریم نموده، آن جا که می‌گوید: وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا. «۳» خداوند، خرید و فروش را حلال و ربا را حرام نموده است. قرآن به افراد بشر دستور داده است که بر عهد و پیمان‌های خود وفادار باشند: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ. «۴» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به عقود و پیمان‌های خویش وفا کنید (_____. ۱) قصص/ ۷۷. (۲) اعراف/ ۳۲. (۳) بقره/ ۲۷۵. (۴) مائده/ ۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۰۱

۵- اعتدال در انتخاب همسر

۵- اعتدال در انتخاب همسر چون بقای نوع بشر متکی به امر ازدواج است، خداوند نیز در قرآن برای تأمین همان احتیاج فطری انسان، او را به ازدواج امر نموده و چنین فرموده است: وَ أَنْکِحُوا الْأَیامی مِنْکُمْ وَ الصَّالِحِینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ إِمائِکُمْ إِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ. «۱» مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را به نکاح یکدیگر در بیاورید و اگر فقیر و تنگدست باشند، خدا آنان را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد؛ خداوند وسعت بخش و داناست. فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً. «۲» ازدواج کنید از زنانی که بر شما حلال گردیده است، دو یا سه یا چهار زن و اگر بترسید که نتوانید در میان‌شان با عدالت رفتار کنید، در این صورت تنها به یکی کفایت بورزید.

۶- اعتدال در معاشرت

۶- اعتدال در معاشرت قرآن به انسان امر می‌کند که با همسرش خوش رفتاری کند و تمام احتیاجات زندگی او را بر طرف سازد و همچنین دستور می‌دهد که انسان با تمام مسلمانان مخصوصا با پدر، مادر، اقوام و عشیره خویش با نیکی، ملایمت و خوشی رفتار

نماید بلکه از نظر قرآن نیکی و خوش رفتاری یک برنامه وسیع و همگانی است که در برابر افراد بشر خواه مسلمان و یا غیر مسلمان باید رعایت شود. قرآن در این مورد می گوید: وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ. «۳» با همسرانتان به طور شایسته رفتار کنید. وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ. «۴» و به همان مقدار که زنانتان وظایفی در قبال شما دارند، حقوقی نیز بر گردن شما دارند و از حقوق متقابل برخوردارند (_____. ۱) نور/ ۳۲. (۲) نساء/ ۳. (۳) نساء/ ۱۹. (۴) بقره/ ۲۲۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۰۲ وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالًا فَخُوراً. «۱» و خدا را پرستش کنید و چیزی را بر وی شریک قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید، همچنین به خویشاوندان، یتیمان، (۱)- مستمندان، همسایگان دور و نزدیک و دوست و همنشین، واماندگان در سفر و بردگانی که مالک آن‌ها هستید [به همه آن‌ها نیکی کنید] خداوند کسی را که متکبر و فخرفروش است [و از ادای حقوق دیگران سرباز می‌زند] دوست نمی‌دارد. وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ. «۲» نیکی کن، همان گونه که خدا به تو نیکی نموده است و هرگز در زمین در جست و جوی فساد مباش که خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد. إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ. «۳» رحمت خداوند جدا به نیکوکاران نزدیک است. وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ. «۴» و نیکی کنید، زیرا خداوند نیکوکاران را دوست دارد. این‌ها نمونه‌هایی است از تعالیم قرآن در رابطه با اعتدال و میانه‌روی در تمام ابعاد و اجتناب از افراط و تفریط در تمام امور!!

قانون نظارت عمومی در قرآن

قانون نظارت عمومی در قرآن قرآن امر به معروف و نهی از منکر را که نظارت عمومی و کنترل مردمی گسترده و در عین حال ساده و بی‌معونه اجتماعی است، بر تمام افراد امت واجب کرده، آن را به طایفه و افراد خاصی منحصر ندانسته است. قرآن با این ماده قانون، موجبات گسترش تعالیم خویش را فراهم ساخته و بر تعالیمش روح حیات و بقا دمیده و پشتوانه نیرومند تداوم و استمرار بخشیده است (_____. ۱) نساء/ ۳۶. (۲) قصص/ ۷۷. (۳) اعراف/ ۵۶. (۴) بقره/ ۱۹۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۰۳ اسلام افراد اجتماع و اعضای خانواده‌ها را بر یکدیگر ناظر و راهنما قرار داده و هر فرد را بر دیگری مراقب و هدایت‌گر نموده است و در واقع به تمام افراد مسلمان وظیفه یک فرد پلیس را داده که افراد دیگر جامعه را به سعادت و راه نیک راهنمایی کنند و از ظلم، ستم و فساد بازشان بدارند، یعنی به طور کلی همه مسلمانان به تبلیغ و اجرای قوانین اسلام و نظارت بر حسن اجرای آن، مأمور و موظف می‌باشند. خواننده عزیز! آیا می‌توان سپاهی بزرگ‌تر، نیرومندتر و مؤثرتر از این سپاه، آن هم به رایگان به وجود آورد و این چنین به سازندگی مادی و معنوی جامعه پرداخت؟! در عصر کنونی برای نظارت بر امور کشور نیروی وسیع انتظامی مهیا می‌کنند ولی با این حال نمی‌توانند، از تخلفات و قانون شکنی‌ها جلوگیری نمایند زیرا نیروی انتظامی هرچه وسیع و مجهز باشد، باز هم نمی‌تواند در همه اوقات و نقاط با تمام افراد ملت همراه بوده، بر اعمال وی نظارت کند. اما اسلام با یک طرح و برنامه عالی و با واجب نمودن «امر به معروف و نهی از منکر» یک سپاه انتظامی و نیرومند و گسترده‌ای را به وجود آورده، بسیج عمومی نموده است که با تمام سپاه و نیروهای انتظامی جهان تفاوت اصولی و ماهوی دارد که بدون بودجه و هزینه اداره می‌گردد و در همه جا و در همه زمان‌ها و مکان‌ها حضور دارد و بر همه نظارت می‌کند و ناظر و ضامن اجرای قوانین عالیه اسلام می‌باشد.

قانون برابری و ملاک برتری در قرآن

قانون برابری و ملاک برتری در قرآن از بزرگ‌ترین و عمیق‌ترین قوانین و تعالیم قرآن، قانون مساوات و برابری است که قرآن با تشریع این ماده قانون، در میان مسلمانان اتحاد، یگانگی، برابری و برادری برقرار می‌سازد و همه آنان را در صف واحد قرار می‌دهد و هرگونه امتیازات و اختلافات نژادی و طبقاتی را در میانشان لغو می‌سازد و تمام برتری‌ها و فزون طلبی‌ها را از ریشه بر می‌کند و تنها در این میان علم و تقوا را ملاک فضیلت و برتری قرار می‌دهد، آن جا که می‌گوید: إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ. «۱» گرامی‌ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شماست.

(_____ ۱) حجرات/ ۱۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۰۴ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ. «۱» و بگو آیا آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند، یکسان و برابرند؟ رسول خدا نیز می‌فرماید: «خداوند بزرگ، کسانی را که در دوران جاهلیت خوار و ذلیل بودند، در سایه اسلام، عزت بخشید و (۱)- به وسیله اسلام نخوت و تکبر دوران جاهلیت و تفاخر به اقوام و عشیره و مباهات به پدران و نیاکان و هرگونه اختلافات طبقاتی و نژادی را از بین برد، تمام مردم جهان از سپید و سیاه و از عرب و عجم همه و همه فرزندان آدمند و خداوند آدم را از خاک آفریده است و در روز رستاخیز محبوب‌ترین مردم در پیشگاه خدا پرهیزگارترین آن‌ها خواهد بود. «۲» باز می‌فرماید: «فضیلت دانشمندان نسبت به سایر مردم مانند فضیلت من است، نسبت به کم‌ترین شما.» «۳» اسلام، سلمان فارسی بیگانه را به خاطر کمال ایمانش بر دیگر مسلمانان مقدم داشت تا جایی که او را از اعضای اهل بیت خود پیامبر قرار داد. «۴» ولی ابو لهب عموی پیامبر را به علت کفر و بی‌دینی به عقب راند. تاریخ زندگانی پیامبر اسلام هم نشان می‌دهد که وی در هیچ مورد با نسب و نژاد خویش بر دیگران برتری نجسته و با ملاک‌ها و امتیازات دیگری که از آن‌ها برخوردار بوده است و معمولا مردم آن عصر و دوران به وسیله آن‌ها فخر و مباهات می‌کردند، به خود نبالیده است بلکه مردم را تنها به سوی ایمان به خدا و روز رستاخیز دعوت نموده و به اتحاد و یگانه پرستی رهنمونشان بوده است و از این راه توانست بر قلوب مردم حکومت کند و ریشه‌های عمیق تکبر و زمینه‌های افتخارات بی‌جا را از دلشان برکند و به جای آن، نهال محبت و اخوت بنشاند تا جایی که افراد ثروتمند و خاندان‌های شریف حاضر می‌گردیدند دخترانشان را به ازدواج افراد فقیر و افرادی که به نظر آنان از خاندان‌های به اصطلاح پست و عقب افتاده به شمار می‌رفتند در بیاورند و با آنان پیوند قوم و خویشی برقرار سازند. «۵»

(_____ ۱) زمر/ ۹. (۲) فروع کافی، ج ۲، باب ۲۱ «انّ المؤمن کفو المؤمنة.» (۳) الجامع الصغیر با شرح مناوی، ۴/ ۴۳۲ «فضل العالم علی سائر النّاس کفضلی علی ادناکم.» (۴) بحار الانوار، فضایل سلمان، ج ۴، باب ۷۶ «فالاسلام قدّم سلمان الفارسی لکمال ایمانه حتّی جعله من اهل البیت و اخّر ابی لهب عمّ رسول اللّه لکفره.» (۵) زیاد بن لبید که از ثروتمندان و بزرگان مدینه بود، به فرمان رسول خدا (ص) دختر زیبا و شایسته‌اش زلفا را بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۰۵

نتیجه

نتیجه این است که قانون قرآن و تعالیم اسلام، تمام مصالح فردی و اجتماعی را در نظر گرفته است و قوانینی را تشریع و تنظیم نموده است که می‌تواند پاسخگوی تمام نیازمندی‌های مختلف جوامع بشری بوده، بر تمام جنبه‌های دنیوی و زندگی مادی انسان‌ها نظارت کند و تمام جنبه‌های دنیوی و اخروی را نیز تأمین نماید. آیا با این حال در نبوت و پیامبری کسی که این همه قوانین متعالی و مترقی را آورده است، جای شک و تردید باقی می‌ماند؟! آن هم با توجه به این نکته که: (۱)- پیامبر اسلام در میان یک مشت مردم وحشی و نادان به دنیا آمده و در میان مردمی نشو و نما نموده است که کوچک‌ترین ارتباط و آشنایی با این گونه تعالیم عالی آسمانی نداشته‌اند و این تعالیم از افق فکر آنان برتر و از سطح تصورشان بالاتر بود.

هبه ازدواج یک مسلمان سیاه، کوتاه قد و بی‌چیز سودانی به نام جویبر در آورد، در صورتی که جز اصل برابری در اسلام، عامل دیگری برای این ازدواج وجود نداشت؛ فروع کافی، ج ۲، باب ۲۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۰۶

حقایق ثابت و خلل ناپذیر در قرآن

حقایق ثابت و خلل ناپذیر در قرآن قرآن مجید به موضوعات زیادی متعرض گردیده، مطالب مختلفی را مورد گفت‌وگو قرار داده است. درباره خداشناسی و معارف عقلی سخن گفته، موضوع آفرینش و رستاخیز را پیش کشیده و از ماوراء الطبیعه، از روح و فرشته و جن و شیطان سخن به میان آورده، از کره زمین و کرات دیگر سخن رانده، بر تاریخ گذشتگان و انبیای سلف و پیروانشان پرداخته، گاهی مثل زده و گاه اقامه حجت و برهان نموده، گاهی به مسائل اخلاقی وارد شده و گاهی حقوق خانواده را تشریح نموده، گاهی به آیین حکومت، زمامداری و مردم داری و نظم اجتماعی و به قوانین جنگی اشاره کرده و گاهی در عبادات و معاملات و مسائل سیاسی و اقتصادی در روابط اجتماعی و امور ازدواج، طرح عادلانه‌ای ریخته و در موضوع ارث و حدود و قصاص و در غیر این موارد قانون گذاری کرده است. در همه این مسائل، بهترین و جالب‌ترین حقایق را به بشر ارائه نموده است؛ حقایقی که خلل، فساد و بطلان هرگز بر آن راه ندارد و کوچک‌ترین اشکال و ایرادی بر آن متوجه نمی‌باشد. این چیزی است که ذاتا برای بشر امکان پذیر نیست و کسی نمی‌تواند در هر مورد جزئی و کلی قانون گذاری کند و این قانون برای همیشه و تا ابد زنده و بی‌نقص و عیب باشد، مخصوصا اگر این افراد از میان ملتی وحشی و بی‌علم و دانش برخیزد که کوچک‌ترین آشنایی با این گونه معارف و حقایق نداشته باشد. از این جاست که می‌بینیم، افرادی که درباره یکی از علوم نظری، کتابی نوشته‌اند، از تألیف آن کتاب مدت زیادی نگذشته که بطلان اکثر نظریه‌های مؤلف آن کتاب روشن می گردد زیرا علوم بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۰۷ نظری این خصوصیت را دارند که هر چه بیش‌تر درباره آن‌ها بحث شود، حقایق بیش‌تری در مورد آن‌ها به دست می‌آید و خلاف نظریات گذشتگان ثابت می‌شود و به طوری که گفته‌اند، حقیقت ثمره و نتیجه بحث و بررسی است. چه مجهولات و ناروشنی‌های علم که گذشتگان حل آن را به آیندگان محول نموده‌اند و چه کتابهای فلسفی که گذشتگان آن را نوشته‌اند و مورد انتقاد و ایراد علمای بعدی قرار گرفته است؟ تا جایی که قسمتی از مباحثی که از راه دلیل برای علمای گذشته ثابت و مسلم شده بود، بعدها پس از بررسی به صورت یک مسئله بی‌اساس در آمده، از خیالات و موهومات محسوب گردیده است. اما قرآن مجید با گذشت زمان و با کثرت جوانب و جهات مباحث و ارتفاع سطح علمی آن‌ها (۱)- هنوز مورد کوچک‌ترین اشکال و انتقادی قرار نگرفته و در مسائل و قوانین آن کم‌ترین عیب و ایرادی دیده نشده است، مگر ایرادهای بی‌جا و موهومی که از ناحیه بعضی کوته نظران انتشار یافته و ما به زودی آن‌ها را مورد بحث و گفت و گو قرار داده، بطلان‌شان را بر ملا خواهیم نمود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۰۸

اخبار غیبی در قرآن

اشاره

اخبار غیبی در قرآن قرآن مجید در قسمتی از آیاتش از امور مهمی که مربوط به آینده بود، خبر داده از حوادث و پیشامدهایی که بعدا واقع می‌شد، پیشگویی نموده است و همه آن‌ها نیز پس از مدتی به وقوع پیوسته، هیچ یک از آن‌ها مخالف با واقع نگردیده است. البته جای تردید نیست که این همه اخبار از غیب و پیشگویی است که به جز طریق وحی، راهی بر آن نیست. اینک نمونه‌ای

از پیشگویی‌های قرآن مجید:

۱- پیشگویی درباره جنگ بدر

۱- پیشگویی درباره جنگ بدر وَ إِذْ یَعِدُکُمُ اللَّهُ إِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ أَنَّها لَکُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیْرَ ذاتِ الشَّوْکَةِ تَکُونُ لَکُمْ وَ یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ یَقْطَعَ دابِرَ الْکافِرِینَ. «۱» و به یاد آرید، هنگامی را که خداوند به شما وعده داده بود که یکی از دو گروه [کاروان قریش یا لشکر مسلح آن‌ها] نصیب شما خواهد بود، شما دوست داشتید که کاروان برای شما باشد ولی خداوند می‌خواهد، حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند. مؤمنین وعده غلبه و پیروزی بر دشمن و از بین رفتن کفار را داد. با این که مسلمانان در آن روز از نظر تعداد لشکر و وسایل جنگ، ضعیف و در اقلیت بودند، تا جایی که در میان آنان تنها مقداد و

(_____ ۱) انفال/ ۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۰۹ زبیر بن عوام، سواره و بقیه همه پیاده بودند و در برابر آنان کفار در اکثریت و از نیروی بیش‌تری برخوردار بودند و به طوری که قرآن بیان می کند، کفار آن چنان دارای نیرو و قدرت بودند که مؤمنین از جنگ با آنان در ترس و وحشت به سر می‌بردند ولی خداوند در این آیه اراده خویش را به مسلمانان اطلاع داده است که او می‌خواهد حق را بر باطل پیروز گرداند و به وعده‌اش وفا نمود و مسلمانان را بر دشمنان پیروز و کفار را ریشه‌کن ساخت.

۲- پیشگویی در سرنوشت دشمنان پیامبر

۲- پیشگویی در سرنوشت دشمنان پیامبر فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ. إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ. الَّذِینَ یَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ. «۱» آن چه را که مأمور هستی، آشکارا بیان کن و از مشرکان روی گردان! ما [خطر] استهزا کنندگان را از تو رفع خواهیم نمود، همانانی که به خدا شرک می‌ورزند و آنان به زودی [از نتایج اعمال‌شان اطلاع خواهند یافت. (۱)- این آیه شریفه در مکه، در اوایل دعوت اسلامی نازل گردید و بعضی از مفسّرین مانند بزّاز و طبرانی در سبب نزول این آیه، از انس بن مالک چنین نقل نموده‌اند که روزی رسول خدا در مکه از کنار عده‌ای می گذشت و آنان پیغمبر را مسخره و استهزا می‌نمودند و چنین می گفتند که: «این همان است که خیال می کند پیامبر است و جبرئیل همراه او است.» در این هنگام این آیه شریفه نازل گردید و پیروزی رسول خدا و کمک‌های غیبی را که شامل حال وی خواهد گردید، نوید داد، خذلان و شکست سرکشان را که پیامبر را استهزا و مسخره می کردند، اعلام نمود. این آیه در هنگامی نازل گردید که کسی تصور نمی کرد روزی خواهد آمد که قریش شوکت و عزت خویش را از دست دهند و نفوذ و قدرت آنان با پیروزی رسول خدا (ص) از بین برود و این آیه شریفه چنین روز و سرنوشتی را برای قریش پیش بینی کرد و عینا به وقوع پیوست.

۳- پیشگویی درباره پیروزی اسلام بر تمام ادیان دیگر

۳- پیشگویی درباره پیروزی اسلام بر تمام ادیان دیگر هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ. «۲ (_____» ۱) حجر/ ۹۴- ۹۶.

(۲) صف/ ۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۱۰ اوست که پیامبرش را با هدایت و آیین حق به سوی مردم فرستاد تا دین وی را بر تمام دین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند. این آیه شریفه هنگامی نازل گردید که اسلام هنوز در جزیره عربستان رواج کامل پیدا نکرده بود که این آیه از پیروزی جهانی اسلام و از برتری و غلبه آن بر تمام ادیان و ملل دنیا خبر داد که بخش عظیمی از آن تحقق یافت و تحقق کامل آن با ظهور مهدی و مصلح جهان خواهد بود.

۴- پیشگویی درباره جنگ ایران و روم

۴- پیشگویی درباره جنگ ایران و روم غُلِبَتِ الرُّومُ. فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ. «۱» روم در نزدیک‌ترین سرزمین شکست خورد ولی پس از مغلوب شدن به زودی پیروز و غالب خواهد گردید. آن چه این آیه خبر داده بود، در مدت کم‌تر از ده سال واقع گردید و شاه روم بر پادشاه ایران غالب شد و سپاه روم وارد سرزمین فارس گردید.

۵- پیشگویی در هزیمت دشمن نیرومند

۵- پیشگویی در هزیمت دشمن نیرومند أَمْ یَقُولُونَ نَحْنُ جَمِیعٌ مُنْتَصِرٌ. سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ. «۲» یا می گویند: ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم ولی بدانند به زودی جمع‌شان شکست می‌خورد و پا به فرار خواهند گذاشت. این آیه از هزیمت و شکست مشرکین و از پاشیده شدن اجتماعاتشان خبر می‌دهد. این جریان نیز در جنگ بدر واقع گردید، آن‌گاه که ابو جهل اسب خویش را جلو راند و در پیشاپیش لشکر خویش قرار گرفت و گفت: ما امروز (۱)- از محمد و یارانش انتقام خواهیم گرفت ولی خداوند او را هلاک و جمعیتش را متفرق ساخت و حق را آشکار و کلمه حق را برتر گردانید. این جریان در موقعی به وقوع پیوست که مسلمانان در اقلیت بودند و کسی نمی‌توانست، باور کند که سیصد و سیزده مردی که هیچ گونه وسایل جنگ در اختیارشان نبود و به جز یک یا دو اسب و هفتاد شتر که به نوبت سوار آن‌ها می‌شدند وسیله‌ای نداشتند، بر یک لشکر انبوه و نیرومندی که از نظر تعداد (_____، ۱) روم/ ۲، ۳. (۲) قمر/ ۴۴، ۴۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۱۱ وسایل و تجهیزات جنگی برتری کامل دارند، غالب شوند، نیرو و قدرت آنان را درهم بشکنند، شوکت و عزت‌شان را به باد فنا و نیستی بسپارند.

۶- پیشگویی در سرنوشت ابولهب

۶- پیشگویی در سرنوشت ابولهب تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ. ما أَغْنی عَنْهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ. سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ. وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ... «۱» بریده باد هر دو دست ابو لهب [و مرگ بر او باد]، همان طور هم خواهد بود. آن چه از ثروت و اولاد به دست آورده است، به حال وی سودی نخواهد بخشید، به زودی وارد آتش شعله‌ور دوزخ می‌شود. [و نیز] همسرش در حالی که هیزم‌کش [دوزخ است و در گردنش طنابی است، از لیف خرما! این سوره که در حال حیات ابو لهب نازل گردیده است، از داخل شدن او و همسرش به آتش دوزخ خبر می‌دهد و از این آیه چنین استفاده می‌شود که آنان تا زنده هستند، اسلام را نخواهند پذیرفت و در عناد و لجاجت خویش باقی خواهند ماند و یک سرنوشت شوم و ذلت‌باری در انتظار آن‌هاست و همان‌طور که قرآن پیش‌بینی کرده بود، آن دو نفر در حال کفر و بی‌دینی از این جهان رخت بربسته و مستوجب عذاب ابدی گردیدند. در دنیا به ذلت و نکبت و در آخرت به عذاب الهی مبتلا شدند (_____. ۱) لهب/ ۱- ۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۱۲

اسرار آفرینش در قرآن

اشاره

اسرار آفرینش در قرآن قرآن مجید در آیات متعددی از مسائل مربوط به قوانین آفرینش و عالم طبیعت و کرات آسمانی و امثال

آن‌ها سخن گفته است. قرآن در عصری از این حقایق و اسرار، پرده برداشته است که راهی به این گونه مسائل و مطالب نبود و کسی نمی‌توانست به این حقایق پی‌برد، مگر از راه وحی و اخبار غیبی. البته در آن تاریخ از دانشمندان یونانی و غیر یونانی عده معدودی بودند که بر قسمتی از اسرار آفرینش دست یافته بودند و بر پاره‌ای از این دقایق علمی آگاهی داشتند ولی جزیرهٔ العرب از این مسائل کاملا- به دور و بی‌اطلاع بود و در آن منطقه از این حقایق خبری نبود. اما قسمتی از حقایق علمی که قرآن از آن‌ها پرده برداشته است و بیش‌تر علوم و دانش‌هایی که این کتاب آسمانی از چهارده قرن پیش برای بشر آورده است، آن چنان مهم و دقیق است که آن روز، نه در یونان و نه در سایر جاها کسی از آن‌ها مطّلع نبود، بلکه پس از قرن‌ها با پیشرفت و ازدیاد علوم این دانستنی‌ها و اسرار کشف گردید. (۱)- نکته قابل توجه این که: آیات علمی قرآن در عین بیان حقیقت همیشه راه حزم و احتیاط را در پیش گرفته، مطالبی را که قابل درک و فهم آن دوران بود، به وضوح و صراحت بازگو نموده ولی مطالبی که قابل درک مردم آن عصر نبود، به اجمال و اشاره برگزار شده و درک و فهم کامل آن را به مردم اعصار آینده که با تجهیزات و ابزار فنی پیشرفته و اکتشافات و پیشرفت‌های علمی نائل خواهند شد، محول نموده است. این قسمت از آیات که از اسرار آفرینش و از حقایق و دقایق جهان هستی سخن می گوید، فراوان است. اینک نمونه‌های چندی از آن‌ها را در این جا می‌آوریم: بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۱۳

۱- قانون توازن در قرآن

۱- قانون توازن در قرآن وَ أَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَوْزُونٍ. «۱» ما، در روی زمین از هر گیاهی، با توازن رویاندیم. در این آیه به ترکیبات متناسب و متوازن نباتات که یکی از اسرار دقیق جهان آفرینش است، اشاره شده است. این آیه دلالت دارد بر این که هر گیاه و علفی که در روی زمین سبز می‌شود و هر گل و لاله‌ای که در فصل بهار شکوفا می گردد، دارای وزن مخصوص و ترکیب خاصی است و قانون توازن دقیق و اندازه‌گیری حساب شده در آن‌ها حکومت دارد و اخیرا از نظر گیاه‌شناسی نیز ثابت گردیده که هر یک از انواع نباتات از اجزا و عناصر خاصی و به میزان و مقدار معینی ترکیب و تشکیل یافته است به طوری که اگر بعضی از اجزای آن کم یا زیاد می‌شد، از صورت آن نبات خاص خارج گردیده و نبات دیگری می‌شد. و باز ثابت شده است که نسبت بعضی از این اجزا با بعضی دیگر به قدری دقیق است که با موازین و مقیاس‌های دقیق و مدرن روز که تاکنون در اختیار بشر قرار گرفته است، نمی‌توان مقدار آن را تحقیقا تعیین و اندازه‌گیری نمود.

۲- قانون تلقیح در قرآن

۲- قانون تلقیح در قرآن یکی دیگر از اسرار عجیبی که وحی الهی به آن اشاره نموده، موضوع تلقیح در علم نباتات است که اشجار و نباتات به وسیله بادها تلقیح و بارور می‌شوند و در اثر همان تلقیح است که نباتات تولید مثل نموده، میوه‌ها و گل‌ها به وجود می‌آید. قرآن کریم در این مورد می گوید: وَ أَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ. «۲» ما بادها را برای بارور ساختن [ابرها و گیاهان فرستادیم. مفسرین گذشته تلقیح را به اعتبار این که در لغت به معنای حمل نیز آمده است، به همان معنی گرفته، این آیه را چنین تفسیر نموده‌اند: بادها را فرستادیم تا ابرها را حمل کنند و حرکت دهند یا

(_____ ۱) حجر/ ۱۹. (۲) حجر/ ۲۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۱۴ بادها را فرستادیم که باران را در لابه‌لای ابرها حمل نمایند. ولی این گفتار در معنای آیه، صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا اولا: تذکر این نکته خیلی قابل توجه و حائز اهمیت نبوده و در خور شأن قرآن مجید نیست و ثانیا: اصلا بادها ابرها را حمل نمی کنند، بلکه آن‌ها را از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌رانند. (۱)- بنابراین، آیه مذکور یک هدف عالی‌تری را

تعقیب و ما را به یک حقیقت جالب علمی که افکار گذشتگان از درک آن عاجز بود، رهبری می‌نماید؛ آن حقیقت این است که اشجار و نباتات نیز مانند حیوانات به عمل لقاح و به هم رسیدن دو ماده مخالف نیازمندند و بدون تلقیح نتیجه و ثمره‌ای نمی‌دهند، تولید مثل و تکثیر نوع نمی‌کنند. عمل تلقیح گاهی به وسیله بادها انجام می‌پذیرد به طوری که در زردآلو، صنوبر، انار، پرتقال، پنبه، حبوبات و امثال آن‌ها تلقیح تنها به وسیله بادها انجام می‌شود، بدین صورت که کیسه‌های داخل شکوفه‌ها بعد از رسیدن، سرباز می‌کنند و گردی که میان آن‌هاست، به وسیله بادها بر چهره ماده گل‌ها افشانده می‌شود و عمل لقاح انجام می‌گیرد و ماده گل‌ها آبستن می‌شوند و برای به وجود آوردن نتایج و نباتات دیگر آمادگی پیدا می‌کنند.

۳- قانون زوجیت در قرآن

۳- قانون زوجیت در قرآن باز قرآن مجید از یک حقیقت علمی دیگر چنین خبرمی‌دهد که: سنت و قانون ازدواج و زوجیت اختصاص به حیوانات ندارد، بلکه در تمام انواع نباتات نیز این قانون حکم فرماست، آن جا که می‌گوید: وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِیها زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ. «۱» خداوند در زمین از همه میوه‌ها دو جفت آفرید. سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا یَعْلَمُونَ. «۲» پاک و منزه است، خدایی که جفت‌ها را آفرید: جفت‌هایی از گیاهان و روییدنی‌ها، از وجود انسان‌ها و از آن چه انسان‌ها آن‌ها را نمی‌شناسند، آفرید.

(۱) رعد/ ۳. (۲) یس/ ۳۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۱۵

۴- حرکت زمین در قرآن

۴- حرکت زمین در قرآن باز اسراری که قرآن کشف نموده، عبارت است، از حرکت زمین؛ خداوند در این مورد می‌فرماید: الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً. «۱» آن چنان خدایی که زمین را برای شما گهواره قرار داد. ملاحظه می‌کنید که این آیه شریفه چگونه با یک رمز جالب، به حرکت زمین اشاره می‌کند و مطلبی را که قرن‌ها پس از نزول قرآن برای بشر روشن شد، بیان می‌نماید و از کره زمین با لفظ «مهد» تعبیر می‌کند که برای اطفال کوچک و شیرخوار به کار می‌برند تا در اثر حرکت آرام آن، به خواب و استراحت بپردازند. کره زمین نیز برای بشر حکم گهواره را دارد که در اثر حرکت وضعی و انتقالی‌اش حالت آرام بخشی برای ساکنین‌اش می‌بخشد و همان طوری که نتیجه تکان و حرکت گهواره، پرورش و استراحت اطفال است، نتیجه حرکت روزانه و سالانه زمین نیز پرورش انسان‌ها و پرورش تمام موجودات این جهان می‌باشد. (۱)- آری در این آیه شریفه به حرکت زمین یک اشاره زیبا و لطیفی گردیده است ولی این مطلب با وضوح و صراحت بیان نشده است زیرا این آیه در دورانی فرود آمده است که تمام مردم و دانشمندان آن دوران بر سکون و عدم حرکت زمین، عقیده داشتند و ثابت بودن کره زمین در میان آنان یکی از مطالب ضروری و غیر قابل تردید محسوب می‌شد. «۲» قرآن به این مسئله علمی به طور اجمال و با ظرافت اشاره کرده تا آیندگان، کامل بفهمند.

۵- قاره‌های ناشناخته در قرآن

۵- قاره‌های ناشناخته در قرآن یکی دیگر از اسراری که قرآن مجید چهارده قرن قبل پرده از روی آن برداشته وجود قاره دیگری است که قرن‌ها بعد از نزول این آیه شریفه کشف گردید که در این باره می‌گوید:

(۱) طه/ ۵۳. (۲) ده قرن پس از هجرت پیامبر (ص) یک دانشمند هیوی به نام «گالیله» جرئت به هم رسانید و توانست برای کره زمین، دو حرکت وضعی و انتقالی

ثابت کند و آن را اعلام نماید ولی دیری نپایید که مورد اهانت و شکنجه قرار گرفت تا آن جا که به قتل و اعدام وی تصمیم گرفته شد و با آن مقام علمی که داشت به زندان محکوم گردید؛ این بود که دانشمندان اروپا مجبور شدند، کشفیات علمی خود را که با خرافات گذشته و قدیمی سازش نداشت، کتمان نمایند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۱۶ رَبُّ الْمَشْرِقَیْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَیْنِ. «۱» او پروردگار هر دو مشرق و پروردگار هر دو مغرب است. این آیه چندین قرن، تمام اذهان و افکار مفسرین را به خود مشغول و متوجه ساخته بود که منظور از دو مشرق و دو مغرب چیست؟ بعضی از آنان می گفتند: مراد از دو مشرق و دو مغرب یکی مشرق و مغرب آفتاب و دیگری مشرق و مغرب ماه می‌باشد و بعضی دیگر این آیه را بر دو مشرق و مغرب تابستان و زمستان حمل می‌نمودند. ولی ظاهرا این آیه به وجود یک قاره دیگر اشاره می کند که در سطح دیگر زمین قرار گرفته است و لازمه غروب آفتاب از قاره ما، طلوع و تابیدن آن بر همان قاره دیگر است. دلیل این مطلب آیه دیگری در قرآن مجید است که می‌فرماید: یا لَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ. «۲» ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود، چه بد همنشینی بودی! از این آیه استفاده می‌شود که فاصله بین دو مشرق دورترین فاصله و مسافتی می‌باشد که برای بشر محسوس است. بنابراین، ممکن نیست که منظور از دو مشرق و مغرب در آیه قبلی مشرق و مغرب آفتاب و ماه و یا مشرق و مغرب تابستان و زمستان باشد زیرا مسافت در میان این‌ها دورترین مسافت محسوس نیست، به ناچار باید منظور از مسافت دو مشرق که طولانی‌ترین مسافت باید باشد، همان مسافت میان مشرق و مغرب است زیرا مغرب قاره ما نسبت به طرف دیگر زمین مشرق نامیده می‌شود. در این صورت معنای آیه صحیح بوده، از وجود یک قاره دیگر که قرن‌ها بعد از نزول قرآن کشف گردیده است، خبر می‌دهد. (۱)- بنابراین، آیاتی که در آن‌ها لفظ مشرق و مغرب به طور مفرد ذکر شده، منظور نوع مشرق و مغرب است، مانند آیه شریفه وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ «۳» و در آیاتی که کلمه مشرق و مغرب به صورت تثنیه (مشرقین) آمده است و آیاتی که در آن‌ها لفظ مشرق و مغرب به طور جمع (مشارق، مغارب) آمده است، منظور مشرق‌ها و مغرب‌های تمام شهرها و نقاط کره زمین می‌باشد که در اثر اختلاف افق‌ها تولید می گردد، بعدا هم به این مطلب اشاره خواهیم کرد (_____. ۱) رحمن/ ۱۷. (۲) زخرف/ ۳۸. (۳) بقره/ ۱۱۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۱۷

۶- کرویت زمین در قرآن

اشاره

۶- کرویت زمین در قرآن باز یکی دیگر از اسراری که قرآن مجید از روی آن پرده برداشته است، کروی بودن زمین می‌باشد؛ خداوند متعال می‌فرماید: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا. «۱» مشرق‌ها و مغرب‌های پربرکت زمین را به آن قوم مستضعف و ستم دیده واگذار کردیم. رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ رَبُّ الْمَشارِقِ. «۲» او پروردگار آسمان‌ها و زمین و آن چه در میان آن‌هاست و پروردگار مشرق‌ها است. فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ إِنَّا لَقادِرُونَ. «۳» سوگند! به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها که ما تواناییم. این سلسله آیات در عین این که بر متعدد بودن محل طلوع و تابش آفتاب و محل غروب آن دلالت می کند، بر کروی بودن زمین نیز اشاره دارد زیرا اگر زمین کروی باشد، طلوع کردن و تابیدن آفتاب بر هر جزئی از اجزای کره زمین مستلزم این است که از جزء دیگر آن غروب بکند و در این صورت تعدد مشرق‌ها و مغرب‌ها بدون هیچ گونه تکلف و زحمتی، روشن و واضح می گردد ولی در غیر کروی بودن زمین، تعدد مشرق‌ها و مغرب‌ها که از آیه استفاده می‌شود، قابل درک و مفهوم نیست. اما قرطبی و برخی از مفسرین، مشارق و مغارب را به مشرق‌ها و مغرب‌های آفتاب که با اختلاف روزهای سال تغییر می کند، تفسیر کرده، تعدد مشارق و مغارب را بدین گونه حل نموده‌اند. ولی این تفسیر، خلاف ظاهر آیه بوده و قابل

قبول نمی‌باشد زیرا که آفتاب در روزهای سال، مشارق و مغارب خاص و معینی ندارد تا مورد سوگند قرار گیرد، این است که باید منظور از مشارق و مغارب، مشرق‌ها و مغرب‌هایی باشد که در اثر حرکت و کرویت زمین و اختلاف افق‌ها، در نقاط مختلف زمین به وجود می‌آید (_____. ۱) اعراف/ ۱۳۷.

(۲) صافات/ ۵. (۳) معارج/ ۴۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۱۸ (۱)-

روایاتی مربوط به کرویت زمین

روایاتی مربوط به کرویت زمین چنان که گفته شد: آیات مشارق و مغارب همان طور که به تعدّد مشارق و مغارب دلالت دارند، به کرویت زمین نیز دلالت می‌کنند زیرا که این دو مسئله تا حدّی به همدیگر مربوطاند و این مطلب از احادیث و خطبه‌ها و همچنین از دعاهای معصومین نیز به روشنی استفاده می‌شود که نظر خواننده عزیز را در این جا به نمونه‌های چندی از این احادیث معطوف می‌داریم: ۱- از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: در یکی از سفرها مردی با من همسفر گردید؛ او همیشه نماز مغرب را پس از تاریکی شب و نماز صبح را قبل از طلوع صبح در تاریکی آخر شب می‌خواند ولی من بر خلاف او رفتار می‌کردم و نماز مغرب را در موقع غروب و نماز صبح را در موقع فجر به جا می‌آوردم. او به من گفت: «تو نیز به مانند من عمل کن زیرا آفتاب پیش از آن که از افق ما سر زند بر دیگران طلوع کرده است و آن گاه که از ما غروب می‌کند، هنوز در پاره‌ای از افق‌ها ناپدید نگردیده است.» امام صادق (ع) می‌فرماید: «من به وی گفتم که در طلوع و غروب آفتاب، هر قوم و ملتی باید از افق خود پیروی کند و طبق آن وظایف و مراسم مذهبی خویش را انجام دهد نه طبق افق دیگران. «۱» در این روایت، آن مرد به اختلاف و تعدد مشرق‌ها و مغرب‌ها که از کرویت زمین به وجود می‌آید، اشاره می‌کند و امام صادق (ع) نیز در این باره گفتار وی را تصدیق می‌نماید، سپس حکم مسئله را بیان نموده و او را به رمز اشتباهش متوجه می‌سازد. ۲- باز امام صادق (ع) فرموده است: «تو باید در غروب و طلوع آفتاب از افق خود پیروی کنی.» ۳- از امام سجاد (ع) نقل گردیده است که در نیایش‌های صبحگاهی و شامگاهی خویش چنین می‌گفت: «خداوند برای هر یک از روز و شب حد و اندازه‌ای معین نموده است و هر یک از آن‌ها را در دیگری وارد می‌کند، در همان حال که دیگری را نیز در آن وارد نموده است.» «۲» امام سجاد با این بیان جالب می‌خواهد (۱)- کرویت زمین را که موجب تداخل روز بر شب و شب بر روز می‌شود روشن کند ولی چون این مطلب از فهم و درک مردم آن روز خارج بود و برای آنان قابل فهم و درک نبود، آن حضرت که دارای مقام امامت است و با مقتضای زمان، این حقیقت را با

(_____ ۱) وسائل الشیعه، باب ۱۶، ج ۳، ص ۱۳۱. (۲) صحیفه سجادیه، دعای ششم. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۱۹ یک اشاره لطیف و با یک روش بلیغ و شیوا بیان فرموده که کوچک‌ترین اشکالی در افکار مردم آن عصر تولید نشود. ممکن است، چنین تصور شود که منظور امام (ع) از تداخل شب و روز کوتاه و بلند شدن آن‌هاست نه کرویت زمین ولی این تصور درست نیست، به دلیل این که امام اگر در این مقام بود که کوتاه شدن شب‌ها و بلند شدن روزها و یا عکس آن را که همه مردم درک می‌کنند، بیان کند؛ به همان جمله اولی اکتفا می‌فرمود که: «هر یک از شب و روز را در دیگری داخل می‌کند» و دیگر احتیاجی نبود که جمله دیگری نیز بیاورد و بگوید: «در همان حال که دیگری را نیز در آن وارد نموده است» چون این جمله، به ظاهر تکرار معنای جمله اولی است، بنابراین باید گفت: منظور امام از جمله دوم- که به صورت جمله حالیه در آمده است- این است که وارد ساختن شب در روز، درست در همان موقع است که روز در شب وارد شده است و این حالت در صورتی تحقق می‌یابد که زمین کروی باشد زیرا اگر زمین کروی باشد، در یک سطح که شب وارد روز شده است، در همان حال در سطح دیگر زمین، روز وارد شب خواهد گردید.

نتیجه مباحث

نتیجه مباحث این بود قسمتی از وجوه و جوانب اعجاز قرآن و ما در این جا به همین اندازه اکتفا می‌کنیم که این اندازه مختصر می‌تواند دلیل بر وحی بودن قرآن باشد و ثابت کند که قرآن از طرف پروردگار بوده و آوردن چنین کتابی از قدرت بشر خارج است. در وحی و آسمانی بودن قرآن همین بس که او تنها مکتبی است که شاگردی مانند علی بن ابی طالب را تربیت نموده و تحویل اجتماع داده است که دانشمندان بزرگ دنیا درک اسرار و رموز کلمات آن بزرگوار را مایه افتخار و مباهات خود می‌دانند و محققین و متفکرین جهان از دریای علمش سیراب می‌شوند، آن حضرت در خطبه‌های خود به هر موضوعی که می‌پردازد و گفتار خویش را به هر جهت و ناحیه‌ای که متوجه می‌سازد، برای هیچ کس جای حرف و گفتاری باقی نمی‌گذارد. اگر کسی وارد سیره و تاریخ زندگی امیر مؤمنان نشود، خیال می‌کند که آن حضرت در هر رشته و موضوعی که سخن می‌گوید، تمام عمر خویش را در تحقیق همان موضوع به پایان رسانیده و در آن رشته خاص مهارت و تخصص پیدا نموده است ولی جای تردید نیست که علوم و معارف امیر مؤمنان به منبع وحی متکی بوده و از آن مبدأ، اتخاذ و اقتباس شده است زیرا اگر کسی با تاریخ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۲۰ جزیرهٔ العرب و مخصوصا با تاریخ حجاز قبل از اسلام آشنا باشد، نمی‌تواند باور کند که سخنان و وحی به دست آمده از سرچشمه دیگری جز سرچشمه (۱)- غیب سرازیر شده باشد. چه نیکو سخنی است، آن چه درباره نهج البلاغه و سخنان امیر مؤمنان (ع) گفته شده است که: پایین‌تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است. این است که می‌گوییم: تصدیق نمودن امیر مؤمنان، معجزه بودن قرآن را با آن مقام ارجمندی که او در بلاغت، معارف و علوم دارد، دلیل و گواه حقی است بر این که قرآن جز وحی الهی و گفتار خدا چیز دیگری نیست زیرا: اولا- تصدیق نمودن امیر مؤمنان در اثر جهل و بی‌اطلاعی نمی‌تواند باشد و قطعا از روی تخصص و کارشناسی است چون آن حضرت خلاق فصاحت و بلاغت است منبع و سرچشمه تمام علوم اسلامی است و عالی‌ترین نسخه و نمونه‌ای است در علوم و معرفت، شخصیت فوق العاده‌ای است که دوست و دشمن بر نبوغ سرشار و مقام شامخ وی اعتراف دارند. و ثانیا: این تصدیق همان طور که در اثر جهل و بی‌اطلاعی نبوده است، یک تصدیق ظاهری و متکی بر اغراض مادی هم نیست زیرا که امیر مؤمنان جرثومه تقوی و پرهیزگاری است. او مردی است که از دنیا و از زر و زیورش چشم پوشید و آن گاه که با وی شرط نمودند که با روش ابو بکر رفتار کند، زعامت و ریاست را زیر پا نهاد و زیر بار چنین شرطی نرفت. او همان کسی است که با معاویه ظاهر سازی ننمود و برای تثبیت حکومت خویش، حکومت ظالمانه او را حتی برای چند روزی امضا نکرد، چه آن که از عواقب خطرناک این کار با اطلاع بود. با این سوابق درخشانی که امیر مؤمنان (ع) از آن برخوردار است، به خوبی روشن می‌گردد که شهادت او بر اعجاز قرآن یک شهادت حقیقی است و شهادت از روی علم، تخصص و تقوا است که از ایمان کامل و عقیده راسخ او سرچشمه می‌گیرد، این همان حقیقت انکار ناپذیری است که جز آن نمی‌تواند باشد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۲۱ (۱)-

بخش ۳ پندارهایی درباره اعجاز قرآن و پاسخ آن‌ها

اشاره

بخش ۳ پندارهایی درباره اعجاز قرآن و پاسخ آن‌ها (۲)- اشکال ادبی در قرآن آیا فهم اعجاز قرآن همگانی است؟ آیا قرآن قابل معارضه است؟ آیا قرآن با کتب آسمانی پیشین مخالفت دارد؟ عدم تناقض در قرآن آیا اعجاز قرآن قابل نقض است؟ علل انصراف از معارضه با قرآن تناسب تدوین قرآن با اعجاز آن تفاوت روش بیان قرآن با روش سخن‌سرایان معارضه با قرآن بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۲۲ (۱)-

اشکال ادبی در قرآن

اشاره

اشکال ادبی در قرآن قرآن تمام مخالفین خود را به مبارزه کلامی فراخوانده و از آنان خواسته است که به مانند یک سوره از سوره‌های آن را بیاورند ولی کسی قدرت معارضه و مبارزه با قرآن را نداشته و در مقابل پیشنهاد قرآن، زانوی عجز بر زمین زده است. چون این شکست و رسوایی در معارضه با قرآن، بر دشمنان و مخالفین قرآن بس گران و غیر قابل تحمل بود، تصمیم گرفتند که در مبارزه با قرآن، راه ایراد و اشکال تراشی را پیش گیرند و از این راه قرآن را در افکار و انظار دیگران کوچک جلوه دهند. اینک ما همان اشکالات را در این‌جا می‌آوریم، تا از یک طرف پایه معلومات و طرز تفکر این افراد را روشن سازیم و از طرف دیگر معلوم شود که هوا و هوس، تعصب خشک و بی‌جهت، چگونه زمام اختیار آنان را به دست گرفته، به هر سو که می‌خواهد سوقشان می‌دهد و در قعر بدبختی و هلاکت‌شان می‌نشاند.

اشکال ۱:

اشکال ۱: می‌گویند: در قرآن جملاتی به کار رفته است که با اسلوب فصاحت و بلاغت و با قواعد عربی سازش ندارد و چنین کتابی نمی‌تواند معجزه باشد.

پاسخ:

پاسخ: این گفتار از دو جهت باطل و نادرست است زیرا: بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۲۳ اولا: قرآن در میان بلیغ‌ترین و فصیح‌ترین عرب‌ها نازل گردیده و آنان را به معارضه فراخوانده که اگر بتوانند سوره‌ای مانند سوره‌های قرآن را بیاورند، در این مسابقه قائق شوند ولی بلافاصله این نکته را تذکر داده که معارضه با قرآن از قدرت بشر خارج است، گرچه (۱)- همه آنان پشتیبان همدیگر باشند. پس اگر در قرآن کوچک‌ترین مخالفت با قواعد عربی دیده می‌شد، همان افراد بلیغ که بر اسلوب لغت عرب و مزایای آن بیش‌تر از دیگران واقف و با اطلاع بودند، روی همان نقطه کوچک انگشت اشکال و ایراد می‌نهادند و آن را علیه قرآن، دلیل می‌گرفتند و در میدان مبارزه با قرآن پیروز می‌گردیدند و خود را از مبارزه با زبان و شمشیر راحت می‌نمودند. و اگر یک چنین عملی انجام می‌شد، مسلما تاریخ برای ما ثبت و حفظ می‌کرد و حداقل در میان دشمنان اسلام زبان به زبان نقل می‌شد. در صورتی که از چنین جریانی، هیچ اثری در تاریخ و در میان دوست و دشمن دیده نمی‌شود. و ثانیا: در زمانی که قرآن نازل گردید، از این قواعد عربی خبری نبود بلکه بعدا در اثر کاوش و بررسی در کلمات بلیغان و سخن‌سرایان عرب و از جست‌وجو و دقت در ترکیباتی که آنان در گفتارشان به کار برده بودند، این قواعد استخراج و جمع آوری گردید و به صورت یک علم خاصی در آمد و در این راستا اگر فرض شود که قرآن وحی الهی نیست- چنان که طرف گفت و گوی ما می‌پندارد- حداقل کم‌تر از کلام فصحا و سخن سرایان عرب نیز نمی‌باشد و بلکه قرآن در کمال فصاحت و بلاغت است. یکی از شاخص‌ترین و مهم‌ترین منابع و مآخذ قواعد عربی است. بنابراین، اگر یک قاعده عربی که پس از نزول قرآن به دست آمده است، با قرآن تطبیق نکند، نقض و ایراد بر آن قاعده متوجه خواهد بود و نه بر قرآن. علاوه بر این، این ایراد در صورتی به قرآن متوجه می‌شود که جمله مخالف با قواعد عربی در قرآن از نظر طرز قرائت، مورد اتفاق تمام قاریان بوده باشد ولی در صورت اختلاف قرائت‌ها اگر اعتراضی بر یکی از این قرائت‌ها وارد آید تنها دلیل بر بطلان، همان قرائت خواهد بود، بدون این که تماسی با عظمت قرآن و مقام شامخ آن داشته باشد، زیرا در آینده نزدیک ثابت خواهیم نمود که هر یک از این قرائت‌های معروف، نوعی اجتهاد است که از ناحیه قاریان قرآن به عمل

آمده، از خود رسول اکرم (ص) به طور متواتر و به صورت قطعی نقل نگردیده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۲۴

آیا فهم اعجاز قرآن همگانی است؟

آیا فهم اعجاز قرآن همگانی است؟ اشکال ۲: باز می گویند: اصولا کلام شیوا و بلیغ نمی‌تواند معجزه باشد گرچه بشر از آوردن مثل آن عاجز شود زیرا شناختن بلاغت به یک عده معینی اختصاص دارد و برای همه امکان پذیر نیست، در صورتی که معجزه باید برای عموم قابل فهم باشد و همه افراد بتوانند، اعجاز آن را درک و صاحب معجزه را تصدیق نمایند. (۱)- پاسخ: در پاسخ آنان می گوییم: این ایراد نیز مانند ایراد قبلی بسیار سست و بی‌اساس است زیرا یکی دیگر از شرایط معجزه این نیست که تمام افراد بشر بتوانند معجزه بودن آن را درک کنند و اگر بنا باشد، ما چنین شرطی را بپذیریم، هیچ یک از معجزه‌ها نمی‌توانند، معجزه محسوب شوند زیرا هر یک از معجزات را که در نظر بگیریم از یک جهت یا از جهات متعدد برای همه افراد قابل درک نیست. بنابراین، معجزه عملی است که اهل فن آن را می‌بینند و اعجاز آن را درک می کنند و برای بقیه نیز با نقل پیاپی و متواتر ثابت و روشن می‌شود ولی همان طور که در صفحات پیش گفتیم، قرآن در میان معجزه‌های پیامبران از امتیاز دیگری برخوردار است زیرا نقل‌های متواتر ممکن است، در اثر مرور زمان قطع گردد، اما قرآن یک معجزه باقی و همیشگی است که با بقای ملت و زبان عرب و با بقای هر فرد عرب و یا غیر عرب که با خصوصیات این زبان آشنایی دارد، باقی و زنده خواهد بود و معجزه بودن آن درک و لمس می‌شود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۲۵

آیا قرآن قابل معارضه است؟

آیا قرآن قابل معارضه است؟ اشکال ۳: باز می گویند: کسی که به لغت عرب آشنا باشد؛ می‌تواند کلمه‌هایی به مانند یکایک کلمات قرآن را بیاورد و کسی که بتواند یکایک کلمات را بگوید: برای وی سهل است که آن کلمه‌ها را پهلوی هم بچیند و از آن‌ها جمله‌هایی به مانند جمله‌های قرآن بسازد و از آن جمله‌ها نیز کتابی به مانند قرآن تنظیم نماید. پاسخ: این ایراد، قابل این نیست که در اطرافش بحث گردد زیرا کسی که می‌تواند، یک کلمه از کلمات قرآن را بگوید و یا یک جمله از جملات قرآن را بیاورد، مستلزم آن نیست که بتواند مثل قرآن و یا سوره‌ای از سوره‌های آن را نیز بیاورد زیرا قدرت و توانایی بر مواد و الفاظ، هیچ گاه مستلزم توانایی بر ترکیبات نخواهد بود. چگونه می‌توان ادعا نمود که تمام افراد بشر می‌توانند، کاخ‌های مجللی را بسازند، به دلیل این که همه آنان توانایی آن را دارند که آجری روی آجر بگذارند؟! باز چگونه می‌توان گفت که هر عرب زبانی، توانایی ایراد خطبه‌ها و انشای قصیده‌های فصیح و بلیغ را دارد زیرا همه عرب‌ها می‌توانند، یکایک (۱)- کلمات و مفردات این قصاید و خطبه‌ها را تلفظ کنند؟! گویا این همان اشکال است که «نظام» و پیروان او را وا داشته که درباره اعجاز قرآن به «صرفه» بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۲۶ قائل شوند و بگویند آوردن مثل قرآن امکان‌پذیر است ولی اعجاز قرآن در این است که هر کس به فکر مبارزه با قرآن بیفتد خداوند منصرفش می‌سازد، در صورتی که نظریه «صرفه» اشکالاتی دارد و برای ما قابل قبول نیست زیرا: ۱- اگر منظور آنان از «صرفه» این باشد که: خداوند می‌تواند به افراد بشر توانایی بدهد که مانند قرآن را بیاورند ولی خداوند این توانایی را به هیچ کس نداده است، مطلبی است درست ولی «صرفه» در این صورت، اختصاص به قرآن ندارد و در تمام معجزات پیامبران جاری می‌باشد. و اگر منظور آنان از «صرفه» این باشد که: همه افراد بشر قدرت و توانایی دارند که مانند قرآن را بیاورند ولی خداوند آنان را از معارضه با قرآن منصرف کرده، رادع و مانعی از این عمل در برابرشان ایجاد می کند. بطلان این معنا خیلی واضح و روشن است زیرا ما می‌دانیم که عده زیادی به مقام معارضه با قرآن آمدند و در این راه نه تنها انصراف برای آنان حاصل نگردید بلکه با تمام نیرو و قدرت به این مرحله وارد شدند و مقداری پیش رفتند ولی چون قدرت مبارزه و معارضه را نداشتند،

بالأخره به عجز و ناتوانی خود در برابر بلاغت قرآن اعتراف و اقرار نموده و عقب نشینی کردند. ۲- اگر اعجاز قرآن به وسیله «صرفه» باشد، یعنی خداوند پس از نزول قرآن قدرت معارضه را از بشر سلب کند؛ لازمه آن، این خواهد بود که در میان گفتار سخن سرایان پیش از نزول قرآن جملاتی یافت شود که هم طراز قرآن باشد. اگر چنین بود، مخالفین قرآن حتما این گفته‌ها را زبان به زبان نقل می‌کردند و به رخ ما می‌کشیدند و چون چنین کلمات و جملاتی نقل نشده، از این جا معلوم می‌شود که اعجاز، مربوط به خود قرآن است و معارضه با قرآن برای بشر امکان‌پذیر نیست. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۲۷

آیا قرآن با کتب آسمانی پیشین مخالفت دارد؟

آیا قرآن با کتب آسمانی پیشین مخالفت دارد؟ اشکال ۴: می‌گویند: اگر معجزه بودن قرآن را بپذیریم، باز نمی‌تواند، دلیل بر راستگو بودن آورنده آن باشد زیرا قصه‌ها و داستان‌هایی که در قرآن آمده است، با قصه‌های کتب عهدین (تورات و انجیل) مخالفت و منافات دارد، در صورتی که تورات و انجیل از طرف خدا فرود آمده است و مسلما کتب آسمانی می‌باشند. (۱)- پاسخ: در پاسخ این ایراد می‌گوییم: قرآن از همین طریق که با داستان‌های خرافی تورات و انجیل فعلی مخالف بوده، آن‌ها را مردود می‌داند وحی بودن خود را بیش‌تر روشن می‌سازد و هر نوع شک و تردید را از دل‌ها می‌زداید. زیرا این قرآن مجید است که از هر نوع خرافات و پندارهای باطل به دور بوده و نسبت‌ها و مطالبی را که نسبت آن‌ها به ساحت قدس خدای بزرگ و پیامبران عقلا صحیح نیست، مردود می‌شمارد. بنابراین، مخالف و متعارض بودن قرآن با کتب عهدین در این موارد، خود دلیل دیگری است بر وحی بودن آن. ما، در صفحات گذشته، به این قسمت اشاره نمودیم و قسمتی از خرافاتی را که در کتب عهدین موجود است، تذکر دادیم و ثابت نمودیم که تورات و انجیل فعلی، غیر از آن تورات و انجیلی می‌باشد که از طرف خداوند بر حضرت موسی و عیسی فرود آمده است. قرآن نه تنها با تورات و انجیل واقعی و آسمانی مخالفت ندارد بلکه آن‌ها را تصدیق می‌کند و با آن‌ها کاملا هماهنگ است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۲۸

عدم تناقض در قرآن

عدم تناقض در قرآن اشکال ۵: می‌گویند: در قرآن مطالب ضد و نقیض هست و ما در دو مورد به این تناقض پی برده‌ایم که وحی الهی و کتاب آسمانی بودن آن را مورد تردید قرار می‌دهد. ۱- می‌گویند: قرآن در یک مورد نشانه و علامت استجابت دعای حضرت زکریا را سه روز سخن نگفتن بیان نموده، گفته است: قالَ آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَةَ أَیَّامٍ إِلَّا رَمْزاً. «۱» گفت: نشانه [استجابت دعای تو این است که سه روز جز به اشاره و رمز [با مردم سخن نخواهی گفت. ولی در مورد دیگر همان نشانه و علامت را برخلاف آیه قبل، سه شب تعیین نموده است آن‌جا که می‌گوید: قالَ آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا. «۲» گفت: نشانه [استجابت دعای تو این است که سه شب قدرت تکلّم [با مردم را نخواهی داشت. این دو آیه چنان که می‌بینید ناقض یکدیگر است زیرا نشانه استجابت دعا در یکی از آن‌ها،

(_____ ۱). آل عمران/ ۴۱. (۲). مریم/ ۱۰.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۲۹ سخن نگفتن در روز و در دیگری سخن نگفتن در شب بیان شده است. پاسخ: پاسخ این اشکال این است که: «یوم» در لغت عرب گاهی به روز و به فاصله طلوع و غروب آفتاب گفته می‌شود، «لیل» هم به معنای شب و مقابل روز استعمال می‌گردد، چنان‌چه خداوند متعال می‌فرماید: سَخَّرَها عَلَیْهِمْ سَبْعَ لَیالٍ وَ ثَمانِیَةَ أَیَّامٍ حُسُوماً. «۱» [خداوند] آن تندباد بنیان‌کن را هفت شب و هشت روز پی‌درپی بر آن‌ها مسلط ساخت. (۱)- در این آیه «یوم» و «لیل» مقابل هم به کار رفته‌اند. گاهی هم «یوم» در مجموع روز و شب به کار برده می‌شود؛ مانند: تَمَتَّعُوا فِی دارِکُمْ ثَلاثَةَ أَیَّامٍ. «۲» در خانه‌هایتان سه روز (سه

شبانه‌روز) بهره‌مند شوید. چنان چه لفظ «لیل» گاهی اطلاق می‌شود بر شب و ساعت‌هایی که خورشید در افق پنهان است؛ مانند آیه‌های: وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشی «۳» سوگند به شب به هنگامی که می‌پوشاند. سَبْعَ لَیالٍ وَ ثَمانِیَةَ أَیَّامٍ حُسُوماً. «۴» بر آنان باد را هفت شب و روز پی‌درپی مسلط گردانید. و گاهی هم «لیل» بر شب با روز آن اطلاق می‌شود، مانند: وَ إِذْ واعَدْنا مُوسی أَرْبَعِینَ لَیْلَةً. «۵» بیاد آر موقعی را که به موسی چهل شب (شب و روز متوالی) وعده دادیم. ملاحظه می‌کنید که در آیه اول «یوم» به معنای مجموع روز و شب و در آیه دوم هم «لیل» به (_____ ۱).

حاقه/ ۷. (۲). هود/ ۶۵. (۳). لیل/ ۱. (۴). حاقه/ ۷. (۵). بقره/ ۵۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۳۰ معنای یک شبانه‌روز کامل استعمال گردیده است. استعمال لفظ «یوم» و «لیل» به معنای تمام شبانه‌روز در قرآن و زبان عرب فراوان وجود دارد. با این توضیح معلوم می‌شود که نشانه استجابت دعای زکریا که در آیه اول سه روز و در آیه دوم سه شب معین شده است، هر دو به یک معنی بوده و منظور از آن مجموع شب و روز متوالی است، بنابراین در میان این دو آیه نه تنها تناقضی وجود ندارد، بلکه هر دو به یک معنی بوده، یکدیگر را تفسیر و تصدیق می‌نمایند. تناقض در این دو آیه بر این مبنا است که «یوم» تنها به معنای روز و «لیل» به معنای تنها شب استعمال شود ولی در صورتی که این دو کلمه معنای دیگری هم داشته باشند و به معنای مجموع روز و شب نیز استعمال گردند، در این صورت تناقضی در میان آن دو آیه متصور نخواهد بود. این حقیقتی است روشن و غیر قابل انکار، ولی برخی از مردم این حقیقت را انکار می‌کنند تا به خیال خویش از عظمت قرآن بکاهند، غافل از این که بنابه این گفتار، پای تناقض در استعمال این دو کلمه به انجیل او نیز کشانده می‌شود، چنان‌که: در انجیل متی باب ۱۲ آمده است که: مسیح خبر داد که جسد او سه شب و سه روز در زمین مدفون خواهد ماند. با این که همان انجیل متی و سه انجیل دیگر در این معنا اتفاق دارند که: مسیح تنها مدت کمی از آخرهای روز جمعه و شب و روز شنبه و شب یک‌شنبه را تا قبل از طلوع صبح در دل زمین باقی ماند. این قسمت را در اواخر انجیل‌ها مطالعه فرمایید، آن‌گاه به نویسنده انجیل متی و به کسانی که به وحی بودن آن معتقد می‌باشند بگویید: این سه شب و روزی که گفته‌اید، کجاست و چگونه این سه شب و روز با آن‌چه در خود انجیل متی و انجیل‌های دیگر آمده است، سازش دارد؟! جای تعجب این است که: دانشمندان «غرب» چگونه به کتب عهدین (۱)- که مالامال از اوهام و خرافات است معتقد می‌باشند و آن‌ها را وحی منزل می‌دانند ولی گرایش به قرآن مجید ندارند، در صورتی که این قرآن است که هدایت و راهنمایی جامعه بشری را به عهده گرفته و آن را به سوی سعادت دو جهان رهبری می‌کند ولی چه باید کرد که تعصب مرض مهلک و کشنده‌ای است و جویندگان حق و حقیقت اندک. ۲- می‌گویند: دومین موردی که در میان آیات قرآن تناقض احساس می‌شود، این است که قرآن گاهی افعال بندگان را به خود آنان نسبت می‌دهد و در اختیار خودشان می‌داند و می‌گوید: بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۳۱ فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ. «۱» هرکس می‌خواهد، ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد، کافر شود. و گاهی هم اختیار همه کارها را به دست خدا می‌سپارد و حتی اعمال بندگان را نیز به وی مستند می‌سازد و می‌گوید: وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ. «۲» شما هیچ چیز را نمی‌خواهید مگر این که خدا بخواهد. به‌طور کلی گروهی از آیات قرآن بندگان خدا را در اعمال‌شان صاحب اختیار معرفی نموده، گروهی نیز اختیار را از آنان به‌طور کلی سلب و همه کارها را به خدا مستند می‌سازد. در میان این دو گروه از آیات قرآن تناقض و اختلاف روشن و غیر قابل تأویلی وجود دارد. در پاسخ آنان می‌گوییم: قرآن مجید که گاهی اعمال بندگان را به خود آنان و گاهی به خداوند مستند می‌سازد، هر دو در جای خود درست و صحیح می‌باشد و هیچ‌گونه تناقض و اختلافی در این گفتار و نسبت نیست زیرا: اولا: هر کس با فطرت و وجدان خویش این حقیقت را درک می‌کند که به انجام دادن یک سلسله از کارها، قدرت و توانایی دارد و می‌تواند آن کارها را به‌طور آزاد انجام دهد و یا ترک نماید و این مطلبی است که وجدان و فطرت گواه آن است و کسی نمی‌تواند کوچک‌ترین شک و تردیدی در این باره به خود راه دهد. به همین دلیل است که تمام خردمندان جهان، بدکاران را توبیخ و سرزنش می‌نمایند و نیکوکاران را قابل تحسین و درخور ستایش می‌دانند و این

خود، دلیل بر این است که انسان در کارهای خود، مختار و آزاد است و در انجام دادن اعمالش اجبار و الزامی در کار نیست. باز هر شخص عاقل، با فطرت خویش درک می‌کند که او گرچه در پاره‌ای از اعمالش آزاد است و می‌تواند آن‌ها را با اراده خویش انجام دهد (۱)- و یا ترک نماید ولی اکثر مقدمات این اعمال اختیاری، از دایره اختیار او خارج است. مثلا: از جمله مقدمات اعمال انسان وجود خود انسان، حیات و درک او و تمایل وی نسبت به آن عمل و مناسب بودن آن عمل با یکی از خواسته‌های درونی وی و بالأخره قدرت و توانایی وی (_____ ۱).

کهف/ ۲۹. (۲). انسان/ ۳۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۳۲ به انجام آن عمل است. بنابراین، اصل اعمال انسان را می‌توان، هم به خود انسان نسبت داد که به اختیار و اراده خویش، آن‌ها را انجام داده و هم به خدا نسبت داد که مقدمات همه این اعمال در اختیار و دست قدرت وی بوده و از جانب او می‌باشد. و ثانیا: در فلسفه ثابت گردیده است که خالق و به وجودآورنده همه این موجودات و پدیده‌ها پس از ایجاد آن‌ها خود را از کار برکنار و منعزل نساخته و دست از تدبیر در مخلوقات خویش نکشیده است و بقا و استمرار موجودات جهان به مانند اصل خلقت به قدرت و اراده او بستگی دارد هیچ‌یک از آن‌ها حتی برای یک لحظه هم نمی‌تواند بدون مشیت او پابرجا بماند. ارتباط تشکیلات آفرینش با خالق آن، مانند ارتباط یک ساختمان و بنّای آن، نیست که ساختمان تنها در اصل پیدایش، به وجود بنّا و کارگر وابسته و نیازمند می‌باشد و پس از به وجود آمدن، از او مستغنی و بی‌نیاز می‌شود و می‌تواند به بقای خویش ادامه دهد گرچه سازنده آن نیز از بین برود و یا مانند یک نویسنده نیست که در اصل نوشتن کتاب وجود او لازم باشد ولی پس از آن و در مرحله بقا و استمرار، خط و نوشته‌های وی به وجود او هیچ احتیاج و نیازی ندارد بلکه ارتباط جهان و جهان‌آفرین فی المثل- که خداوند مافوق همه این مثل‌هاست- مانند ارتباط روشنایی با نیروی برق است که هم اصل وجودش به آن متکی است و هم ادامه وجودش، زیرا روشنایی در صورتی به وجود می‌آید که نیروی برق به وسیله سیم به لامپ برسد و لامپ در روشنایی خود و ادامه وجودش هر لحظه محتاج این قوه و نیرو می‌باشد و اگر یک لحظه ارتباط لامپ با مرکز نیرو قطع شود، لامپ خاموش شده، تاریکی حکمفرما می‌گردد. تمام موجودات عالم نیز در به وجود آمدن و در بقا و استمرار خویش محتاج به مبدأ اعلا بوده و هر آن به کمک و توجه آن مبدأ، محتاج می‌باشند، به رحمت وسیع او که همه موجودات را احاطه نموده، ارتباط و اتصال و این افاضه را دارند که اگر این ارتباط و اتصال یک لحظه قطع گردد وجود تمام اشیا مبدل به عدم شده، چراغ هستی در جهان خلقت خاموش خواهد گردید. بنابراین، افعال بندگان در میان دو حالت جبر و اختیار قرار گرفته است و انسان از هر دو جهت بهره برمی‌گیرد زیرا بشر در به کار بردن نیرو و قدرت خویش برای انجام کاری و یا ترک آن گرچه مختار و آزاد است و از آزادی خود بهره می‌گیرد ولی از طرف دیگر این نیرو و قدرت و سایر مقدماتی که در انجام دادن هر کاری لازم است، از خود او نیست، بلکه از طرف پروردگار افاضه می‌شود و در اختیار بندگان قرار می‌گیرد و همان‌طور که بشر در پیدایش این امور به خداوند بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۳۳ نیازمند است، در بقا و ادامه آن‌ها نیز هر لحظه و آنی به توجه و عنایت پروردگار نیازمند می‌باشد. پس هر کاری که بشر انجام می‌دهد، از یک جهت مستند به خود وی و از جهت دیگر مستند به خداوند بزرگ است. آیات قرآن مجید نیز ناظر به همین معناست و می‌خواهد، این حقیقت را بفهماند که قدرت و اختیار انسان در افعال و اعمالش مانع از نفوذ قدرت و سلطنت پروردگار نیست زیرا او نیز در افعال و اعمال بشر نظر و عنایتی دارد (۱)-. این همان مسئله «امر بین الامرین» است که شیعه آن را از پیشوایانشان آموخته و به آن معتقد هستند و ائمه اهل سنت نیز بر این اصل و نظریه به عنوان یک مکتب تأکید می‌کنند و با طرح و پیش کشیدن این نظریه دقیق، دو نظریه «جبر» و تفویض» را باطل نموده‌اند. این است که ما هم به این موضوع اهمیت بیش‌تری داده و با آوردن یک مثل ساده، آن را برای خوانندگان عزیز توضیح می‌دهیم: شما یک نفر را فرض کنید که دستش معلول و شل باشد به‌طوری که او نمی‌تواند، دست خویش را حرکت دهد ولی دکتر معالج او توانست به وسیله یک دستگاه برقی در دست وی ایجاد حرکت ارادی کند که هر وقت دکتر سیم آن دستگاه را به دست او متصل

می‌سازد، مریض توانایی آن را دارد که با اراده خویش دستش را حرکت دهد ولی اگر دکتر ارتباط آن دستگاه و دست مریض را قطع کند، به همان حالت اولی برمی‌گردد و دیگر قدرت به حرکت ندارد. حالا- برای تجربه و آزمایش، دکتر در میان دستگاه و دست آن مریض ارتباط برقرار نمود و مریض هم با مباشرت و اراده خود شروع به حرکت دادن دست خویش کرد، بدون این که دکتر معالج در این حرکت کوچک‌ترین اثری داشته باشد، بلکه کاری که او انجام می‌دهد، همان نیرو بخشیدن و کمک نمودن به وسیله دستگاه است. حرکت دادن این شخص به دست خویش از مصادیق «امر بین الامرین» است، چون این حرکت مستقلا به خود شخص مستند نیست زیرا محتاج و متوقف بر اتصال نیروی برق است و این اتصال و ایجاد نیرو هم در اختیار دکتر معالج می‌باشد و از طرف دیگر این حرکت مستقلا به فعل دکتر هم نمی‌تواند مستند باشد زیرا دکتر تنها نیرو به وجود آورده ولی حرکت با اراده خود مریض به وجود آمده است و مریض می‌توانست که با اراده خویش به دستش حرکت ندهد و در این صورت فاعل و به وجود آورنده حرکت، در عین این که حرکت را با اختیار خویش انجام می‌دهد و جبری در کار نیست، تمام اختیارات این کار هم بر وی تفویض نگردیده بلکه از جای دیگر کمک و مدد می‌گیرد. این است معنای آن‌چه شیعه به آن معتقد است که «نه جبر و نه تفویض بلکه امری است در میان این دو». تمام اعمال و افعالی که از انسان سر می‌زند، بدین منوال بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۳۴ است که یک طرف با خواست و اراده انسان انجام می‌گیرد و از طرف دیگر انسان هم نمی‌تواند، چیزی را اراده کند و انجام دهد، مگر آن‌چه را که خداوند خواسته باشد و مقدمات و شرایط آن را فراهم نماید. تمام آیاتی که در این زمینه وارد شده است، همان هدف و معنا را تعقیب می‌کند؛ از یک طرف با اثبات اختیار برای انسان، جبری را که بیش‌تر اهل تسنن بر آن قائل‌اند، باطل می‌سازد و از طرف دیگر با استناد نمودن و نسبت دادن افعال بندگان به پرورگار، تفویضی را که بعضی مذاهب اهل سنت قائل‌اند، رد می‌نماید. ما در تفسیر این آیات به این بحث بیش از این خواهیم پرداخت و بطلان نظریه جبر و تفویض را کاملا روشن خواهیم نمود. در میان جبر و تفویض راه متوسط و باریکی است که اهل بیت پیامبر- اهل بیتی که خداوند از تمام بدی‌ها پاک‌شان نموده است- این راه را به ما نشان داده‌اند. اینک در این جا چند نمونه از راهنمایی‌های آنان را در این زمینه می‌آوریم: (۱)- ۱- مردی از امام صادق (ع) سؤال نمود که: آیا خداوند انسان را بر اعمال زشت وامی‌دارد؟ - نه. - تمام کارها را به بندگان خویش تفویض و واگذار نموده است؟ - نه. - پس سیر حقیقی جریان چگونه است؟ امام فرمود: «از طرف خداوند لطف و عنایتی بر بندگان می‌رسد و راهی در میان جبر و تفویض پیموده می‌شود.» «۱» ۲- در روایت دیگر از امام صادق (ع) آمده است: نه جبر است و نه تفویض بلکه مرحله‌ای است در میان این دو. «۲» در کتاب‌های حدیث شیعه از این سنخ روایات، به حد وافر وجود دارد. نتیجه: از همه آن‌چه در مورد مسئله جبر و اختیار آوردیم، چنین استفاده شد که: گرچه آیات (_____ ۱). «لا- جبر و لا- قدر و لکن منزلة بینها»: کافی، کتاب توحید، باب جبر و تفویض و امر بین امرین. (۲). همان. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۳۵ قرآن در این مورد، دو گروه می‌باشد که از یک گروه به ظاهر جبر و از ظاهر گروه دیگر اختیار استفاده می‌شود ولی کوچک‌ترین اختلاف و تناقضی در میان این دو گروه وجود ندارد بلکه هر دو یک هدف و یک معنا را تعقیب نموده، هر گروهی مبین و مفسر گروه دیگر است که با استناد افعال و اعمال انسان گاهی به خود وی و گاهی به خداوند همان راه متوسط بین جبر و اختیار را برای ما نشان می‌هد که در احادیث اهل بیت مشاهده نمودیم. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۳۶

آیا اعجاز قرآن قابل نقض است؟

آیا اعجاز قرآن قابل نقض است؟ اشکال ۶: باز مخالفین اعجاز قرآن می‌گویند: اگر کتابی که بشر از آوردن مثل آن عاجز باشد، معجزه محسوب شود، در این صورت، کتاب‌های «اقلیدسی و مجسطی» نیز معجزه خواهد بود، در حالی که این دو کتاب معجزه

نمی‌باشد. پاسخ: اولاـ بشر از تدوین مانند دو کتاب نامبرده عاجز نیست و حتی احتمال این هم نمی‌رود که این دو کتاب در مرحله‌ای باشند که بشر در برابرش زانوی عجز و ناتوانی بر زمین زند زیرا در میان دانشمندان متأخر کسانی هستند که درباره این دو علم «هیئت و هندسه» کتاب‌هایی نوشته‌اند که شیواتر و سهل‌تر از این دو کتاب بوده و از جهاتی نیز برتر از آن‌ها می‌باشند و از جمله جهات برتری و تفوق آن‌ها بر این دو کتاب، وجود مطالب اضافی است که در این دو کتاب از آن مطالب خبری نیست. و ثانیا: همان‌گونه که در اول بحث اعجاز شرح دادیم، برای معجزه بودن یک عمل، شرایطی ذکر نمودیم که یکی از آن شرایط این بود که اعجاز باید در مقام تحدی و معارض آورده شود و گواه بر صدق ادعای نبوت و پیامبری باشد و یکی دیگر از شرایط اعجاز این است (۱)- که خارج از قوانین طبیعت باشد و در دو کتاب نامبره هیچ یک از این دو شرط فوق وجود ندارد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۳۷

علل انصراف از معارضه با قرآن

علل انصراف از معارضه با قرآن اشکال ۷: می‌گویند: اعراب که با قرآن به مقام معارضه نیامدند و مانند آن را نیاوردند، بدین جهت نبود که از آوردن مثل آن عاجز و ناتوان باشند، بلکه عدم معارضه عرب با قرآن علل و عوامل گوناگون دیگی داشت. از جمله این که مسلمانان در عصر پیامبر و دوران خلفا از قدرت و نیروی عظیمی برخوردار بودند. ترس از همین نیرو و قدرت مسلمانان بود که اعراب بت‌پرست را از معارضه با قرآن و از هر گونه عکس‌العملی در برابر آن باز می‌داشت. آن‌ها می‌دانستند که اگر به مقام معارضه با قرآن بیایند و بخواهند کتابی مانند قرآن را بیاورند، از طرف مسلمانان خطرهای جبران‌ناپذیری متوجه جان و مال آنان خواهد گردید. اما موقعی که دوران نفوذ و قدرت خلفای چهارگانه سپری گردید و کار به دست خلفای اموی افتاد، از یک طرف خلافت آنان اصلا بر محور دعوت اسلامی نبود تا دیگران برای مبارزه با اسلام تحریک شوند و از طرف دیگر اذهان مردم با حلاوت و شیرینی الفاظ قرآن و با استحکام و متانت معانی آن مأنوس گردید و زیبایی‌های لفظی و معنوی قرآن در دل‌های مردم رسوخ و ارتکاز پیدا نمود و برای خود جای عمیقی باز کرد، این بودکه مردم از مقاومت در برابر قرآن منصرف گردیده و به مقام معارضه و مقابله با آن نیامدند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۳۸ پاسخ: این اشکال از چند جهت سست و مردود است: ۱- پیامبر (ص) مردم را هنگامی به مبارزه قرآن دعوت نمود که در مکه بوده، هنوز از شوکت و عظمت اسلام خبری نبود و اسلام قدرت و نیرویی نداشت ولی دشمنان قرآن، از نفوذ و قدرت کامل برخوردار بودند، با این حال حتی یک نفر از فصیحان عرب نتوانست، قدم به میدان مبارزه و معارضه با قرآن بگذارد. ۲- خوف و ترسی که معترض در گفتارش به آن اشاره نموده است، هیچ‌گاه مانع از این نبود که کفار و غیر معتقدین به قرآن کفر و عداوت خویش را در برابر اسلام و قرآن اظهار نمایند و عقیده و اندیشه خود را برملاـ سازند زیرا اهل کتاب در میان مسلمانان در جزیرهٔ العرب و نقاط دیگر از آسایش و امن و آزادی کامل برخوردار بودند و از این جهات فرقی با مسلمانان نداشتند، مخصوصا در دوران خلافت امیر مؤمنان (ع) که بر عدل و داد استوار بوده و دوست و دشمن بر عدالت و بر فضل و علمش اعتراف داشتند. (۱)- آری، در این دوران‌ها که آزادی کامل حکومت می‌نمود و کوچک‌ترین ترس و بیمی وجود نداشت، اگر کسی می‌توانست کتابی مانند قرآن بیاورد، مسلما به مقام معارضه با قرآن می‌آمد و محصول افکار خویش را ارائه می‌داد. ۳- اگ فرض کنیم، ترس برای مخالفین اسلام وجود داشت، این ترس می‌توانست مانع از اظهار معارضه و برملا ساختن مبارزه باشد ولی باید دید چه مانعی در کار بود که اهل کتاب را حتی از معارضه و مبارزه مخفی و سرّی نیز مانع شد و نتوانستند در میان خانه و یا در مجامع و محافل اختصاصی خویش هم به مقام مبارزه برآیند که اگر چنین معارضه سری عملی می‌شد، خود اهل کتاب آن را حفظ نموده، بعد از برطرف شدن موانع و دوران ترس، اظهار می‌نمودند به‌طوری که داستان‌های خرافی کتب عهدین و سایر مطالب مذهبی خویش را حفظ نموده، منتشر ساخته‌اند ولی از چنین معارضه و

مبارزه سری کوچک‌ترین اثر و خبری در تاریخ نیست. ۴- انسان طبیعتا خواهان تنوع است و تکرار برای وی ملامت‌آور و خسته کننده است. اگر سخنی را- گرچه در سطح بسیار عالی از بلاغت هم باشد- مکرر بشنود آن سخن حلاوت خویش را از دست می‌دهد و تدریجا در نظر وی به صورت یک سخن عادی و معمولی درآمده، بلکه ملال‌آور و خسته کننده خواهد بود. این است که می‌بینیم: اگر انسان یک قصیده خیلی شیوا و شیرین را مکرر بشنود برای وی بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۳۹ ملال‌آور خواهد بود و گاهی تکرار زیاد موجب انزجار و اشمئزاز او می‌باشد و اگر قصیده دیگری برای وی خوانده شود، در نظرش جالب‌تر و شیرین‌تر از قصیده اولی جلوه‌گر می‌شود ولی آن هم بعد از تکرار، حالت قصیده اول را به خود می‌گیرد و آن‌گاه فرق واقعی در میان آن دو قصیده روشن می‌شود. اتفاقا این حس تنوع‌طلبی و نوگرایی انسان، اختصاص به سخن ندارد بلکه در همه لذایذ: خوردنی‌ها، پوشیدنی‌ها، شنیدنی‌ها و در تمام موارد، جریان و سریان دارد. اگر قرآن معجزه نبود، همان حس تنوع‌طلبی بشر در آن نیز اثر می‌گذاشت. در او نیز حکومت می‌نمود و با مرور زمان و تکرار زیاد حلاوت و شیرینی خود را از دست می‌داد و ملال‌آور می‌گردید و در شنوندگان حالت انزجار و اشمئزاز ایجاد می‌کرد. این خود می‌توانست بهترین و آسان‌ترین وسیله برای معارضه با قرآن باشد ولی ما می‌بینیم، قرآن مجید هرچه بیش‌تر تکرار می‌شود، بر حسن و طراوتش می‌افزاید و هرچه بیش‌تر تلاوت می‌گردد، روح انسان را به عوالم بالاتری اوج می‌دهد، ایمان و یقین وی را بیش از بیش محکم و استوار می‌سازد. این امتیاز و مزیت که- بر عکس تمام گفتارهای عادی و معمولی- قرآن از آن برخوردار است، نه تنها به اعجاز قرآن لطمه نمی‌زند بلکه یکی دیگر از مؤیدات و نشانه‌های اعجاز قرآن می‌باشد. ۵- اگر گفتار معترض را بپذیریم که تکرار و مرور زمان، افکار را با قرآن آشنا ساخته از معارضه با آن بازداشته است، این مطلب را تنها درباره مسلمانان می‌توان گفت که قرآن را تصدیق می‌نمودند (۱)- و هر چه هم تکرار می‌شد باز با اشتیاق فراوان گوش به آن می‌دادند. و اما عرب‌های غیر مسلمان که تکرار و انس با قرآن نسبت به آنان مفهومی نداشت، چرا از مقابله با قرآن منصرف گردیدند و به مقام معارضه با آن برنیامدند؟! بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۴۰

تناسب تدوین قرآن با اعجاز آن

تناسب تدوین قرآن با اعجاز آن اشکال ۸: باز اعتراض کنندگان می‌گویند: در تاریخ آمده است که وقتی ابو بکر می‌خواست، قرآن را جمع‌آوری کند، به عمرو زید بن ثابت دستور داد که در کنار در مسجد بنشینند و هرچه را که دو نفر بر قرآن بودنش شهادت دادند، بنویسند و بدین صورت قرآن را جمع آوری کنند. این مطلب دلیل آن است که قرآن معجزه و خارق العاده نیست زیرا اگر معجزه بود، همان خارق العاده بودنش گواه بر اعجاز و قرآن بودنش می‌گردید و بر همین مبنا و اساس جمع آوری می‌شد و حاجتی به شهادت دیگران نداشت. پاسخ: این اعتراض نیز از جهاتی سست و مردود است: ۱- معجزه بودن قرآن در بلاغت، روش و اسلوب آن است، نه در تک‌تک کلماتش، بنابراین امکان داشت که در هنگام جمع آوری قرآن در کم و زیاد بودن بعضی از کلمات آن، شک و شبهه‌ای عارض گردد و شهادت دو نفر- بر فرض صحیح بودن این جریان- برای بر طرف ساختن این نوع شبهات بوده است. ۲- علاوه بر آن، عاجز بودن بشر از آوردن یک سوره از قرآن مستلزم این نیست که حتی از آوردن جمله و یا آیه‌ای از قرآن عاجز و ناتوان گردد زیرا آوردن یک آیه برای بشر شاید امکان پذیر باشد و مسلمانان نیز محال بودن آن را ادعا ننموده‌اند و قرآن هم در مقام مبارزه طلبی بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۴۱ سخن از یک آیه به میان نیاورده، در مقام معارضه حداقل آوردن یک سوره را پیشنهاد نموده است. بنابراین، شهادت دو نفر احتمال ساختگی را از تک‌تک آیات قرآن بر طرف می‌سازد. ۳- از طرف دیگر، اخباری که تدوین قرآن را بر شهادت دو نفر صحابی مستند می‌سازد، به حد تواتر نرسیده است و همه آن‌ها خبر واحد می‌باشند و نمی‌تواند در این گونه موارد مهم، دلیل و مدرکی به شمار آید. ۴- این اخبار با گروه دیگری از اخبار منافات دارد که بنابر مضمون آن‌ها، قرآن در دوران حیات خود پیغمبر گرامی جمع آوری گردیده است نه در دوران ابو بکر چنان که در آینده

نزدیک این حقیقت را ثابت خواهیم نمود و از طرف دیگر افراد زیادی از صحابه و یاران پیامبر تمام قرآن را (۱)- و افراد بیش‌تری که شماره آنان را جز خدا نمی‌داند، قسمتی از آن را حفظ نموده بودند. پس با این حال و در برابر این حافظان قرآن، تصدیق دو نفر شاهد نمی‌تواند مفهوم صحیحی داشته باشد. وانگهی می‌توان با دلیل عقل نیز کذب این اخبار را که مخالفین دست آویزش قرار داده‌اند، ثابت و روشن نمود، زیرا قرآن بزرگ‌ترین وسیله هدایت مسلمانان بوده، آنان را از تاریکی‌های جهل و بدبختی به روشنایی علم و سعادت رهبری نموده است. روی این اصل، مسلمانان نیز منتهای عنایت و کمال اهمیت را نسبت به قرآن مبذول داشته، شب و روز به خواندن قرآن مشغول می‌شدند و حفظ آیات قرآن را در جامعه وسیله مباهات و افتخار دانسته با سوره‌ها و آیات آن تبرک می‌جستند. در همه این مراحل رسول خدا (ص) نیز از هیچ گونه ترغیب و تشویق خودداری نمی‌فرمود. آیا با این شرایط برای یک فرد عاقل جای این احتمال باقی می‌ماند که مسلمانان در آیات قرآن شک و شبهه‌ای داشتند که در اثبات آن محتاج به شهادت دو نفر داشته باشند؟! بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۴۲

تفاوت روش بیان قرآن با روش سخن سرایان

تفاوت روش بیان قرآن با روش سخن سرایان اشکال ۹: باز می‌گویند: قرآن یک اسلوب و روش خاصی دارد که با روش‌های معروف در میان فصحا، بلغا و سخن سرایان ماهر، تباین و تضاد دارد زیرا قرآن موضوعات متعددی را به همدیگر مخلوط نموده و از هر دری سخن به میان آورده است. در جایی که صحبت از تاریخ می‌کند، به موضوع وعده و وعید منتقل می‌شود و یا پای سخنان و مثل‌های حکمت‌آمیز و مانند آن را به میان می‌کشد. اگر قرآن دارای ابواب و فصول منظم و مرتبی می‌بود و در هر فصلی آیات مربوطه را جمع‌آوری می‌کرد، فایده‌اش بیش‌تر و بهره‌برداری از آن، آسان‌تر می‌شد. پاسخ: قرآن کتاب هدایت است و برای سوق دادن بشر به سوی سعادت دنیا و آخرت نازل گردیده، یک کتاب فقهی، تاریخی و اخلاقی و مانند آن نیست تا برای هر موضوعی باب مستقلی ترتیب بدهد و مطالب را دسته بندی و یک کاسه نماید. جای تردید نیست که اسلوب موجود قرآن بهتر می‌تواند مقصود و هدف هدایتی و اثر گذاری آن را تأمین نماید و نتیجه بخش گردد زیرا اگر کسی تنها بعضی از سوره‌های قرآن را بخواند، می‌تواند در مدت کم و بدون زحمت و مشقت به مقاصد زیاد قرآن پی ببرد و با اهداف و مفاهیم آن آشنا شود و در ضمن یک سوره می‌تواند، به مبدأ و معاد متوجه شود (۱)- و از تاریخ گذشتگان اطلاع حاصل نماید و از سرگذشت آن‌ها عبرت بگیرد و از اخلاق نیکو و تعالیم برنامه‌های عالی بهره‌مند بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۴۳ شود و باز در ضمن همان یک سوره می‌تواند، قسمتی از احکام و دستورات قرآن را درباره عبادات و معاملات فراگیرد. آری، همه این مطالب مختلف را می‌توان از یک سوره به دست آورد بدون این که لطمه‌ای بر نظم کلام وارد آید و در تمام مراحل، تناسب در گفتار و اقتضای حال رعایت شده و حق بیان ادا شده است. اگر قرآن به صورت ابواب منظم بود این همه فواید به دست نمی‌آمد و این چنین نتیجه بخش نمی‌گردید و خواننده قرآن در صورتی می‌توانست با اهداف و مقاصد عالیه آن آشنا گردد که تمام قرآن را بخواند و ممکن بود که در این بین، مانعی پیش آید و به خواندن تمام قرآن موفق نگردد و به نتیجه کم‌تری دست یابد. به راستی این روش یکی از مزایا و محسنات اسلوب قرآن است که بر قرآن، زیبایی و طراوت خاصی بخشیده است، زیرا قرآن در عین پراکنده‌گویی و بیان مطالب مختلف، باز از کمال ارتباط و انسجام برخوردار است و از جملات آن مانند درّ گرانبهایی که با تناسب خاصی به رشته در آمده باشد، در کنار هم چیده شده و با نظم اعجاب انگیزی به هم متصل و مرتبط است. اما چه باید کرد که دشمنی و عداوت با اسلام کار خود را کرده، چشم این ایراد کننده را کور و گوشش را کر ساخته، زیبایی‌ها را در نظر وی به صورت زشت و کمالات را به صورت عیب و نقص، جلوه‌گر نموده است. علاوه بر همه این‌ها، اگر قرآن تبویب و فصل‌بندی می‌شد، یک اشکال دیگر نیز به وجود می‌آمد و آن این که: بعضی از داستان‌های قرآن روی علل و تناسب خاصی تکرار شده و در موارد متعددی از قرآن نقل گردیده است، اگر

همه آن مکررات گرچه با عبارت‌های مختلف در یک فصل جمع آوری می‌شد، هدف، مزایا و تناسبات خاصی که در تکرار این داستان‌ها بود، منتفی می‌شد و تکرار آن بی‌فایده بود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۴۴

معارضه با قرآن

اشاره

معارضه با قرآن اشکال ۱۰: آخرین اشکال در اعجاز قرآن: صاحب کتاب حسن الایجاز «۱» می گوید: می‌توان با قرآن معارضه به مثل کرد و مانند آن را آورد. او برای اثبات گفتارش جملاتی را که از خود قرآن اقتباس نموده، بعضی الفاظش را تغییر داده و ذکر نموده است و از این طریق ارج و ارزش معلوماتش را ظاهر ساخته، حدود اطلاعات خویش را نسبت به فنون فصاحت و بلاغت روشن کرده است. پاسخ: ما عبارات او را که در مقام معارضه با قرآن آورده است، در این جا می‌آوریم و سپس نقاط ضعف آن‌ها را برای خواننده ارجمند روشن می‌سازیم، (۱)- چنان که در کتاب نفحات الاعجاز «۲» به این قسمت مفصلا پرداخته‌ایم.

(_____ ۱) کتاب کوچکی است از یک نویسنده مسیحی که در سال ۱۹۱۲ م از طرف چاپخانه انگلیسی در بولاق مصر انتشار یافته است. مؤلف آن یک آمریکایی با نام مستعار «نصر الدین ظافر» است. (۲) این کتاب که به قلم مؤلف (ره) در رد کتاب حسن الایجاز نوشته شده، در سال ۱۳۴۲ ه. ق در چاپخانه علوی نجف اشرف چاپ گردیده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۴۵

معارضه با سوره فاتحه

معارضه با سوره فاتحه این مرد خیال باف در مقام معارضه با سوره فاتحه چنین می گوید: «الحمد للرّحمن، ربّ الاکوان، الملک الدّیّان، لک العبادة و بک المستعان، اهدنا صراط الایمان.» «۱» او خیال کرده است که این جملات تمام نکات و معانی سوره حمد را در بر دارد و از آن سوره، کوتاه‌تر هم می‌باشد. ما به نویسنده‌ای که در تشخیص گفتار سست از گفتار وزین تا این درجه منحط و کوتاه فکر باشد، چه بگوییم؟! بهتر این بود که وی قبلا گفتار خویش را به دانشمندان مسیحی که با اسلوب کلام عرب و فن بلاغت آشنایی دارند، نشان می‌داد و خود را بدین گونه رسوا و مفتضح نمی‌ساخت. راستی او تا این جا هم تشخیص نداده است که اگر یک نفر شاعر و یا نویسنده بخواهد با گفتاری در مقام معارضه بیاید، باید در مقابل آن، کلامی بیاورد که با داشتن استقلال در الفاظ و ترکیب و اسلوب مخصوص به خود، حداقل در یک جهت و در یک هدف با آن متحد و یکسان باشد. معنای معارضه این نیست که شخصی در مقام معارضه با یک کلام فصیح از اسلوب و ترکیب آن، تقلید کند و تنها بعضی از الفاظ و کلمات آن را تغییر دهد و کلام دیگری از آن بسازد و نام این عمل را معارضه بگذارد اگر معنای معارضه این باشد، می‌توان با هر کلامی معارضه نمود و این آسان‌ترین راهی بود برای اعرابی که با پیامبر (ص) معاصر بودند، ولی چون آن‌ها با اسلوب معارضه آشنا بودند و رموز بلاغت قرآن را درک می کردند، این بود که زیر بار معارضه با قرآن نرفتند و بر عجز و ناتوانی خویش اعتراف نمودند؛ عده‌ای ایمان آوردند و عده دیگری آن را به سحر و جادو نسبت داده، گفتند: إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ. «۲» گذشته از این، چگونه می‌توان این جملات را که آثار تکلّف و تصنّع در آن‌ها نمایان است با سوره فاتحه مقایسه نمود؟!

(_____ ۱) سپاس خدای بخشایش گر را، پروردگار هستی‌ها، پادشاهی که پاداش دهنده است. پرستش برای تو و استعانت از توست؛ ما را به راه ایمان هدایت فرما. (۲) این قرآن چیزی نیست جز سحری که تعلیم داده شده است. مدثر/ ۲۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۴۶ آیا بی‌اطلاعی این

نویسنده بر فنون بلاغت برایش کافی نبود که عیوب خود را به وسیله این ادعا بیش‌تر ظاهر سازد و در معرض تماشای همگان قرار دهد؟! اینک به نقاط ضعف این گفتار توجه شود: ۱- چگونه می‌توان گفت که جمله «الحمد (۱)- للرحمان» با جمله «الحمد للّه» از نظر معنی و مفهوم یکسان است، در صورتی که کلمه «اللّه» اسم ذات مقدسی است که جامع تمام صفات کمال می‌باشد و تنها یکی از آن صفات «رحمت» است. بنابراین، انگیزه سپاس در جمله «الحمد للّه» دارا بودن خداست بر تمام صفات کمال ولی در جمله «الحمد للرحمان» انگیزه سپاس تنها در برابر رحمت خداوند بوده و از صفات دیگر او ذکری به میان نیامده است. ۲- جمله «ربّ الاکوان» به جای «ربّ العالمین الرّحمن الرّحیم» بسیار ناقص و نامتناسب است و معنا و هدف هر دو آیه را از بین برده است، زیرا از این دو آیه چنین استفاده می‌شود که جهان یکی نیست بلکه متعدد می‌باشد و خداوند مالک و مربی همه آن‌هاست و رحمت وی نیز به طور استمرار و همیشگی و بدون انقطاع شامل تمام این جهان‌ها و عوالم می‌گردد. چگونه می‌توان این معانی را از «رب الاکوان» به دست آورد؟ در صورتی که «کون» به معنای حدوث، وقوع، برگشتن و کفالت می‌باشد. علاوه بر این، اضافه کردن کلمه «رب» که به معنای مالک و مربی است به «اکوان» که معنای مصدری دارد و به معنی «بودن» می‌باشد، از نظر ادبی صحیح نیست. بلی، می‌توان کلمه «خالق» را به این کلمه اضافه نمود و «خالق الاکوان» گفت، ولی از کلمه «اکوان» نه تعدد عوالم استفاده می‌گردد و نه شمول و استمرار رحمت خداوند بر این عوالم. ۳- تغییر دادن آیه «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» به جمله «الملک الدّیان» نمی‌تواند، معنای آیه را متضمن شود و هدف آیه را ایفا کند (۲)- زیرا آیه مذکور به معنای «یگانه پادشاه و صاحب روز جزا» است، ولی جمله مذکور به معنای «پادشاه جزادهنده» می‌باشد و در این معنی بر وجود یک جهان دیگر که جزای اعمال در آن جا داده می‌شود، کوچک‌ترین دلالت و اشاره‌ای نیست، ولی آیه شریفه علاوه بر اهدافی که دارد، متضمن این معنا نیز می‌باشد. و باز جمله مذکور، این مطلب را نمی‌رساند که «مالک» آن روز خداوند است و کسی دیگر کوچک‌ترین اختیاری ندارد و تمام مردم در آن روز در تحت فرمان و حکومت خدای بزرگ و واحد اداره می‌شوند و امر وی به تمام افراد، نافذ خواهد بود؛ بعضی افراد به سوی بهشت و بعضی دیگر به سوی دوزخ خواهند رفت. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۴۷ آری، جمله «الملک الدیان» هیچ یک از این معانی را که جمله «مالک یوم الدین» متضمن است، در بر ندارد. تنها چیزی که می‌توان از این جمله استفاده نمود، این است که خداوند سلطانی است که به اعمال انسان پاداش می‌دهد و این مطلب فوق فراوان و فاصله زیاد با اهداف عالیه آیه شریفه دارد. ۴- و اما آیه شریفه إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ «۱» تنها تو را می‌پرستیم و از تو استعانت می‌جوییم. این نویسنده از این آیه چنین فهمیده است که عبادت به ناچار باید تنها برای خدا باشد و استعانت نیز باید از خداوند بشود، لذا این آیه علاوه بر آن حقیقت می‌خواهد به افراد با ایمان تلقین نماید که توحید در عبادت را آشکار سازند، حاجت و نیاز خویش را بر کمک و اعانت پروردگار در همه جا، حتی در عبادت وی، اظهار نمایند. این آیه می‌خواهد بنده مؤمن، بر این حقیقت اعتراف کند که او و تمام افراد مؤمن جز خداوند کسی را ستایش نمی‌کنند و از کسی به جز پروردگار استعانت نمی‌جویند و تنها او را ستایش می‌کنند و از وی استعانت می‌جویند. این معنی چگونه از گفتار این نویسنده، به دست می‌آید و چگونه می‌تواند جمله «لک العبادة و بک المستعان» این نکات را دربر گیرد؟! ۵- و اما گفتار خداوند: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ «۲» مقصود از آیه این است که بنده، در مقام عبادت، از پروردگارش درخواست کند که او را به نزدیک‌ترین و مستقیم‌ترین راهی که به مقصد می‌رساند، هدایت کند و او را به سوی اعمال نیک و اوصاف و عقاید صحیح رهبری نماید و در این آیه تنها به درخواست هدایت به راه ایمان، قناعت نگردیده است بلکه معانی و مقاصد عالیه دیگر هم دارد، ولی جمله «اهدنا صراط الایمان» آن معانی را نمی‌رساند و کافی نمی‌باشد. علاوه بر آن، معنای این جمله از این نظر نیز نارساست که در این جمله تنها درخواست هدایت و رهبری به راه ایمان گردیده است، اما به این حقیقت که راه ایمان راه مستقیمی است و سالک آن هرگز گمراه نمی‌شود، اشاره‌ای در آن نیست. این نویسنده با این جملات نارسا و دست و پا شکسته و تقلیدی، خود را از معارضه با بقیه سوره مستغنی دانسته و خیال نموده است (۱)- که حاجتی به بقیه

سوره نبوده است. این خود می‌تواند_____

(۱) فاتحه/ ۵. (۲) فاتحه/ ۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۴۸ بهترین دلیل و گواه گویا بر این باشد که وی مفهوم سوره را نفهمیده و هدف آن را درک ننموده است زیرا بقیه سوره- یعنی جمله صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ، غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّینَ «۱» دلالت می‌کند بر این که یک راه مستقیمی وجود دارد و کسانی که مورد انعام و بخشش خداوندی قرار گرفته‌اند، همان راه را پیموده‌اند، این راه، همان راه پیامبران، درستکاران، شهدا و مردان نیک می‌باشد و باز این جملات دلالت دارند که راه‌های غیر مستقیم و کج و معوجی هم هست و آنان که مورد غضب خداوندی می‌باشند، آن راه‌ها را در پیش گرفته‌اند و آن راه کسانی است که در برابر حق، عناد و لجاجت ورزیده، آن را انکار می‌کنند، به علت جهل و نادانی از راه هدایت به دور افتاده و در وادی گمراهی قدم برمی‌دارند. آنان راه هدایت و حقیقت را جست‌وجو و دنبال نکرده‌اند بلکه راه پدران‌شان را انتخاب نموده‌اند و از نیاکان‌شان تقلید و تبعیت کرده‌اند و راهی را رفته‌اند که آن راه از طرف خداوند برای آنان تعیین نگردیده است. آری، کسی که این آیه را بخواند و در آن دقت و تدبر کند، همه این مطالب را متذکر می‌شود و فکرش به این نکات عالی و رموز اخلاقی منتقل می‌شود که باید از مقرّبان و اولیای الهی تأسی نمود و در اعمال، اخلاق و عقاید از آنان پیروی کرد و از راه افراد متمرد و سرکش که خداوند در برابر اعمالشان بر آنان غضب نموده است، دوری جست. خواننده عزیز! آیا می‌توان از این مطالب عالی و حقایق زنده اخلاقی و انسانی که در لابه‌لای این جملات نهفته است، چشم پوشید، همان طور که این نویسنده خیالباف پنداشته است، آن‌ها را بی‌اهمیت تلقی نمود؟!

معارضه با سوره کوثر

معارضه با سوره کوثر همین نویسنده در معارضه با سوره کوثر چنین گفته است: «انّا اعطیناک الجواهر، فصلّ لربّک و جاهر، و لا تعتمد قول ساحر.» «۲» این معارضه از چند جهت باطل و مورد اشکال می‌باشد: ۱- خوانندگان عزیز توجه دارند که این نویسنده بی‌انصاف! در این معارضه از نظم و ترکیب قرآن تقلید کرده، تنها الفاظ آن را تغییر داده، چنین وانمود می‌کند که با قرآن معارضه کرده است (_____. ۱) فاتحه/ ۷. (۲) ما به تو جواهر دادیم، تو نیز با صدای بلند نماز بخوان و به گفتار ساحر و جادوگر اعتماد مکن. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۴۹ ۲- باز توجه دارند که این عمل نیز از خود وی نیست بلکه از مسیلمه کذاب سرقت نموده و به نام خود قالب زده است. مسیلمه در مقام معارضه با این سوره چنین گفته است: «انّا اعطیناک الجماهر، فصلّ لربّک و هاجر، و انّ مبغضک رجل کافر.» «۱» ۳- از این‌ها شگفت‌انگیزتر این که: وی چنین پنداشته است که اگر دو کلام در سجع و قافیه مشابه هم باشند، در فصاحت و بلاغت نیز یکسان و برابر خواهند بود. در صورتی که چنین نیست بلکه اولین شرط فصاحت این است که در میان جملات یک گفتار، ارتباط و تناسب وجود داشته باشد که گفتار این نویسنده فاقد آن است. آری کسی که به وسیله مال و ثروت استعمار گردیده است که وظیفه بیش‌تری را ایفا کند (۱)-، قبله و معبود وی، هدف و آرمان او همان ثروت می‌باشد که چهار نعل به سوی آن می‌تازد و یگانه هدفش همان زخارف دنیوی است که برای به دست آوردن آن کوشش نموده و آن را بر تمام هدف‌های دیگر مقدم می‌دارد و «از کوزه همان تراود که در اوست.» ۴- جا دارد، از این نویسنده سؤال شود، منظور او از کلمه «جواهر» که با الف و لام تعریف آورده است، چیست؟ اگر منظورش جواهر معینی باشد، در این جملات هیچ قرینه‌ای بر آن مقصود نیست و اگر منظورش تمام جواهرات موجود در دنیا باشد- چنان که جمع معرف به الف و لام بر استغراق و کلیت دلالت دارد- این هم عملا یک دروغ آشکاری است زیرا تمام جواهرات موجود در دنیا به یک نفر داده نشده است. ۵- باز جای این سؤال باقی است که در میان دو جمله اولی و جمله «و لا تعتمد قول ساحر» چه ارتباط و تناسبی هست و منظور از ساحر کیست و به کدام گفتار وی نباید اعتماد نمود؟ اگر منظورش

ساحر معینی و قسمت خاصی از گفتار وی باشد، لازم بود قرینه‌ای ذکر کند تا این شخص معین و گفتار خاص وی معلوم شود، ولی در این جمله چنین قرینه‌ای وجود ندارد و اگر منظور وی هر گونه گفتار است که از هر ساحری باشد- چنان که لفظ قول و ساحر هر دو نکره و در سیاق نهی می‌باشند و عمومیت را می‌رسانند- در این صورت معنای این جمله چنین خواهد بود: بر هیچ سخنی از هیچ ساحری اعتماد مکن، لیکن این معنی نیز درست نیست زیرا ما عقلاـ دلیلی بر این نداریم که بر هیچ گفته ساحر گرچه در کارهای معمولی و متعارف وی باشد، نباید اعتماد نمود. و (_____ ۱) ما به تو جمعیت‌ها دادیم، تو نیز نماز بخوان و هجرت کن و دشمن تو مرد کافر است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۵۰ اگر منظور وی از آن جمله این باشد که به گفته‌های ساحرانه و جادوگرانه ساحر نباید اعتماد نمود، بازهم نادرست است زیرا ساحر از نظر این که ساحر است، قول و گفتاری ندارد و سحرش را با کلام و سخن انجام نمی‌دهد، بلکه سحر و افسانه وی در میان مردم با حیله‌ها، دست‌ها و اعمال مخصوص اوست نه با گفتارش. ۶- سوره کوثر درباره کسی نازل گردیده است که پیامبر (ص) را استهزا می‌نمود و می‌گفت: او ابتر و بی‌فرزند است، به زودی خواهد مرد و نام وی و آیینی که آورده است از بین خواهند رفت، چنان که قرآن می‌گوید: أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ. «۱» بلکه آن‌ها می‌گویند: او شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم. در برابر این گفتار برای دلداری پیامبر، خداوند سوره کوثر را نازل نموده و فرمود: إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ «۲» یعنی ما خیر کثیر و فراوانی را به تو بخشیده‌ایم. آری از تمام جهات خیر کثیر بر پیغمبر عطا گردیده است: در دنیا که به شرافت رسالت، نبوت، هدایت مردم (۱)- و زعامت مسلمانان رسید و از کثرت یاران و پشتیبانان و پیروزی بر دشمنان برخوردار شد و همچنین نسل او به وسیله دخترش فاطمه (س) زیاد شد که تا دنیا باقی است نام او زنده خواهد ماند و در آخرت نیز بر شفاعت کبرا و مقام محمود و بر بهشت برین و بر حوض کوثری که تنها او و دوستانش از آن سیراب می‌شوند و بر نعمت‌های زیاد دیگری نائل آمده است. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ «۳» یعنی پس به عنوان شکر گزاری در برابر این همه نعمت برای پروردگارت نماز بخوان و نحر کن. منظور از «نحر» قربانی شتر در منی و یا قربانی در عید اضحی است و یا منظور بردن دست‌ها تا مقابل گوش‌ها در موقع تکبیر گفتن و یا به معنای رو کردن به قبله با تمام اعضا و معتدل بودن در حال قیام است. تمام این معانی که برای کلمه «نحر» گفته شده، در این مقام مناسب است زیرا هر یک از این معانی را که در نظر بگیریم، یک نوع شکر گزاری در برابر آن نعمت‌های بی‌حدی است که خداوند به پیامبرش ارزانی داشته و عنایت فرموده است (_____ ۱) طور/ ۳۰. (۲) کوثر/ ۱. (۳) کوثر/ ۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۵۱ خداوند، پس از دستور سپاس گزاری در مقابل نعمت‌های فراوان، این آیه را فرستاد إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ «۱»، یعنی دشمن و استهزا کننده تو ابتر و بی‌نسل خواهد بود نه تو. از دشمن تو هیچ اسم و رسمی باقی نخواهد ماند نه از تو! سرنوشت این استهزا کنندگان همان گردید که قرآن خبر داده بود، یعنی هیچ اسم و رسم و نام نیکی از آن‌ها باقی نماند و در آخرت نیز در عذاب الیم و ذلت ابدی گرفتار خواهند گردید. این بود خلاصه معنا و هدف این سوره مبارکه. آیا می‌توان این سوره را با این سطح عالی و بلاغت کامل، با آن جملات منحط و بی‌ربط این نویسنده، مقایسه نمود؟! جملاتی که گوینده آن‌ها خودش را به زحمت انداخته، از ترکیب و اسلوب قرآن تقلید نموده و قسمتی از الفاظش را نیز از مسیلمه کذاب گرفته، بر اساس عناد و یا نادانی، آن‌ها را به هم بافته است تا بدان وسیله با بلاغت و اعجاز قرآن معارضه و مبارزه کند و از عظمت آن بکاهد (_____ ۱) کوثر/ ۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۵۳ (۱)-

بخش ۴ معجزات دیگر پیامبر اسلام (ص) و معجزات پیامبران گذشته

اشاره

بخش ۴ معجزات دیگر پیامبر اسلام (ص) و معجزات پیامبران گذشته بررسی نخستین آیه نفی اعجاز (۲)- بررسی دومین آیه نفی اعجاز بررسی سومین آیه نفی اعجاز نبوت محمد (ص) در تورات و انجیل خلاصه مطالب بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۵۴ (۱)-

بررسی نخستین آیه نفی اعجاز

امتیازات پیامبر اسلام بر معجزات دیگر پیامبران

امتیازات پیامبر اسلام بر معجزات دیگر پیامبران هر شخص مطلع و محقق به خوبی می‌داند که قرآن، بزرگ‌ترین معجزه پیامبر اسلام بلکه از تمام معجزاتی که تاکنون تمام پیامبران آورده‌اند، مهم‌تر می‌باشد و ما در بحث‌های گذشته به قسمتی از جهات و جنبه‌های اعجاز قرآن پرداختیم و علت تفوق و برتری قرآن را بر تمام معجزات دیگر توضیح دادیم و در این جا نیز می گوییم: معجزه پیامبر، منحصر به قرآن مجید نیست بلکه رسول خدا در تمام معجزاتی که پیامبران داشته‌اند با آنان شریک بوده، آن چه را که انبیای گذشته آورده‌اند، او نیز آورده است، ولی معجزه قرآن اختصاص به آن حضرت دارد و امتیازی است که سایر انبیا از آن برخوردار نمی‌باشند. ما به این مشارکت و امتیاز دو برهان داریم: ۱- «اخبار متواتر» مسلمانان درباره معجزاتی که از پیامبر اسلام صادر شده است روایات متواتر و فراوانی نقل کرده‌اند و با اختلاف عقیدتی که با هم داشته‌اند کتاب‌های زیادی در این باره تألیف نموده‌اند. این اخبار متواتر که درباره معجزات پیامبر اسلام نقل گردیده است، از دو امتیاز بزرگ و قابل توجه برخوردار است که اخبار اهل کتاب در معجزات پیامبران گذشته، آن دو امتیاز را دارا نمی‌باشد: الف- «نزدیکی زمان»: اخبار معجزات پیامبر اسلام به زمان صدورش نزدیک‌تر است و هر حادثه‌ای که زمانش نزدیک‌تر و کوتاه‌تر باشد، تحصیل علم و یقین به وقوع آن، آسان‌تر و سهل‌تر بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۵۵ خواهد بود. ب: «تواتر و کثرت نقل»: اخبار معجزات پیامبر اسلام ناقلان و راویان کثیر و فراوانی دارد زیرا اصحاب و یاران رسول خدا که معجزات او را می‌دیدند، هزاران بار بیش‌تر از بنی‌اسرائیل و پیروان حضرت مسیح بودند (۱)- زیرا پیروان حضرت مسیح در زمان خودش خیلی کم و از تعداد انگشتان تجاوز نمی‌کردند و درباره نقل معجزات آن حضرت نیز به این عده انگشت‌شمار مستند می‌شد. پس اگر ادعای تواتر و نقل زیاد درباره معجزات حضرت موسی و حضرت عیسی صحیح باشد، باید نقل تواتر درباره معجزات حضرت رسول (ص) به طریق اولی و صددرصد صحیح باشد. ۲- «اقتضای افضلیت»: دومین دلیل بر این که حضرت رسول اکرم (ص) تمام معجزات انبیای گذشته را دارا بود، این است که پیامبر اسلام معجزات زیادی را برای انبیای گذشته اثبات نموده و ظهور این معجزات را در دست آنان تأیید کرده است، آن گاه خود را از همه آن‌ها افضل و برتر شمرده، خاتم پیامبران معرفی نموده است. مقام برتری و افضلیت اقتضا می‌کند که پیامبر اسلام تمام معجزات پیامبران گذشته را به طور کامل‌تر داشته باشد، زیرا درست نیست که کسی از دیگران برتر و والاتر باشد. اما در برخی از صفات از آنان کم‌تر و ناقص‌تر آید. آیا معقول است که مثلا کسی ادعا نماید که معلومات وی بیش از همه پزشکان است و در عین حال اعتراف کند که بعضی از این پزشکان فلان مرض را معالجه می‌کنند که من توانایی معالجه آن مرض را ندارم؟! این سخن عقلا متناقض و نادرست است. این جاست که می‌بینیم کسانی که به دروغ ادعای پیامبری نموده‌اند اصلا مسئله اعجاز را از اصل نفی نموده و تمام معجزات پیامبران گذشته را انکار کرده‌اند و سخت کوشیده‌اند که تمام آیات مربوط به اعجاز را تأویل و توجیه کنند تا مبادا کسی از این پیامبران دروغین، معجزه بخواهد و عجز و ناتوانی آنان روشن و مشت‌شان باز گردد.

یک پندار غلط

یک پندار غلط همان طور که پیامبران دروغین، اعجاز را از پیامبران نفی نموده‌اند، بعضی افراد بی‌دانش و عوام فریب نیز می‌نویسند که از بعضی آیات قرآن چنین بر می‌آید که پیامبر اسلام جز قرآن معجزه دیگری نداشته است و تنها معجزه پیامبر اسلام و تنها گواه و دلیل بر نبوت وی قرآن بوده است و بس. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۵۶ ما در این‌جا آیاتی را که این افراد به منظور و هدف خویش با آن‌ها استدلال نموده‌اند، می‌آوریم و طرز استدلال آنان را ذکر نموده، بی‌اساس بودن آن را ثابت می‌کنیم. اینک در این فصل به یکی از آن آیات توجه فرمایید: وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآیاتِ إِلَّا أَنْ کَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَ آتَیْنا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِها وَ ما نُرْسِلُ بِالْآیاتِ إِلَّا تَخْوِیفاً. «۱» هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات درخواستی (درخواستی بهانه‌جویانه) را بفرستیم جز (۱)- این که [این گونه آن را تکذیب کردند [از جمله ما به قوم ثمود ناقه دادیم، [معجزه‌ای که روشنگر بود اما بر آن ستم کردند [و ناقه را کشتند]. ما معجزات را برای بیم دادن [و اتمام حجت می‌فرستیم. این‌ها می‌گویند: از این آیه چنین استفاده می‌شود که پیامبر اسلام جز قرآن معجزه دیگری نداشته است و علت این که خداوند معجزاتی جز قرآن به وی نداد، این است که ملت‌های گذشته معجزاتی را که برای آنان فرستاده می‌شد، تکذیب می‌نمودند و زیر بار آن‌ها نمی‌رفتند. پاسخ: این آیه صدور معجزه را از رسول خدا به طور کلی نفی نمی‌کند و نمی‌خواهد بگوید که: هیچ معجزه‌ای به دست وی ظاهر نگردیده بلکه مفهوم آیه شریفه این است که پیامبر به پیشنهادات مشرکان درباره معجزه جواب مثبت نداد و طبق دلخواه آنان، معجزه نیاورد. به عبارت دیگر: این آیه تنها آن گروه از معجزات را انکار می‌کند که مشرکان به هوای نفس و دلخواه خویش معجزه‌ای از رسول خدا درخواست می‌نمودند و از این درخواست جز ایذا و مسخره هدفی نداشتند. این آیه تنها وقوع این گروه از معجزات را که آن‌ها را «معجزات اقتراحی» می‌نامند، انکار می‌کند نه همه معجزات را و ما از خود آیه برای این مطلب شواهدی داریم: ۱- واژه «آیات» جمع «آیه» به معنای علامت می‌باشد که در این آیه مورد بحث، با «الف و لام» آمده است و در این «الف و لام» به طور کلی سه احتمال وجود دارد: الف و لام در کلمه «الآیات» یا «الف و لام جنسی» است، در این صورت معنای آیه چنین خواهد بود که خداوند هیچ معجزه و هیچ دلیلی که می‌تواند، راستگویی پیامبر (ص) را ثابت کند، به پیامبر نداده است. بنابراین احتمال، فرستادن پیامبر، بیهوده و بی‌فایده خواهد بود، چون پیامبری که گواه و دلیلی بر ادعای خویش ندارد، عقلا قابل تصدیق نمی‌باشد.

(_____ ۱) اسراء/ ۵۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۵۷ و یا «الف و لام جمعی و استغراق» است که در این صورت وقوع تمام آیات و معجزاتی که می‌تواند، گواه بر نبوت باشد، انکار گردیده است، ولی این احتمال هم مانند احتمال قبل و به همان دلیل، باطل و نادرست می‌باشد. پس به ناچار باید احتمال سوم را پذیرفت و گفت که: «الف و لام» در کلمه الآیات «الف و لام عهدی» بوده و منظور از این آیات که قرآن وقوع آن‌ها را انکار می‌کند، آیات مخصوص و معینی بوده است که از طرف مشرکین برای ایذای پیامبر و از روی هوا و هوس درخواست می‌گردید. ۲- اگر تکذیب و انکار مشرکین از آوردن تمام معجزات مانع می‌گردید، در این صورت قرآن مجید هم که یکی از مهم‌ترین معجزات پیامبر اسلام می‌باشد، نازل نمی‌شد زیرا در صورت اطلاق و کلیت جایی برای این استثنا باقی نمی‌ماند. (۱)- بنابراین، منظور از معجزات ممنوعه، گروهی از معجزات است، نه همه معجزات و منظور از آن گروه نیز معجزات اقتراحی و درخواست‌های بهانه جویانه مشرکان است. ۳- در آیه مذکور، عدم وقوع معجزه بر تکذیب ملل گذشته مستند و معلق گردیده است و این نیز در صورتی درست خواهد بود که برای وقوع معجزه مقتضی باشد و چیزی از آن مانع نشود. در غیر این صورت استناد و تعلیق، معنی نخواهد داشت زیرا درست نیست که مثلا: با نبودن آتش، نسوختن هیزمی را به تر بودن آن مستند سازیم و آن چه که وقوع معجزه را اقتضا می‌کند، بیش از دو چیز نخواهد بود: حکمت خدا، درخواست مردم. اگر حکمت خدا در موردی اقتضا کند که برای هدایت مردم در دست پیامبرش معجزه‌ای ظاهر نماید، در این صورت تکذیب ملل گذشته نمی‌تواند، مانع از آن شود زیرا:

اولا: خداوند برای تکذیب دیگران بر خلاف حکمت خویش رفتار نمی‌کند و ثانیا: اگر تکذیب مردم می‌توانست از فرستادن معجزه مانع گردد؛ از فرستادن پیامبر نیز مانع می‌گردید. بنابراین، می‌ماند مقتضی دوم که درخواست مردم باشد؛ یعنی مردم بعد از دیدن آیات و معجزات و بعد از اتمام حجت، دوباره از روی هوای نفس و بدلخواه خود، درخواست معجزات می‌نمودند، خداوند هم از نشان دادن چنین معجزات اقتراحی و بهانه‌جویانه خودداری می‌نمود. (۲)- نتیجه این که: آیه مذکور مربوط به معجزات ابتدایی که پیامبران برای اثبات نبوت و هدایت مردم می‌آوردند، نمی‌باشد بلکه مربوط به معجزات اقتراحی و پیشنهادی است که مشرکین بعد از اتمام حجت و تکذیب معجزات ابتدایی، از روی بهانه جویی درخواست می‌کردند و خداوند نیز از ارائه چنین معجزاتی خودداری می‌نمود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۵۸ اشکالی و پاسخی: در این جا سؤالی پیش می‌آید و آن این که: چگونه تکذیب ملل گذشته می‌تواند مانع از به وجود آمدن معجزه در میان این امت شود؟! پاسخ این که: تکذیب معجزه درخواستی موجب نزول عذاب و از عوامل وقوع بلاست و اگر خداوند معجزه درخواستی آنان را انجام می‌داد و آنان تکذیب می‌کردند قهرا بر آنان عذاب فرود می‌آمد. از طرف دیگر، خداوند به پیامبرش وعده حتمی داده بود که با بودن وی در میان امت خویش عذابی بر آنان نازل نسازد. «۱» این بود که با درخواست آنان موافقت نشد تا موجب عذاب و بلا نگردد. با این توضیح: معجزه‌های ابتدایی که بدون پیشنهاد مردم به وقوع می‌پیوندد و برای اثبات پیامبری و هدایت مردم می‌باشد تکذیب این گونه معجزات کم‌تر از تکذیب خود پیامبران نخواهد بود و اثر این تکذیب همانند تکذیب خود پیامبر، جز عذاب اخروی چیز دیگری نخواهد بود ولی اگر یک معجزه اقتراحی و درخواستی مورد انکار قرار گیرد، از لجاجت بیش‌تر و شدت عناد شخص حکایت خواهد نمود و نتیجتا علاوه بر عذاب اخروی، موجب عذاب دنیوی نیز خواهد بود زیرا اگر شخصی خواهان حق بود، با دیدن اولین معجزه، پیامبر را تصدیق می‌نمود و همان معجزه در اثبات حقانیت پیامبر کفایت می‌کرد. معنای درخواست معجزه این است که در صورت نشان دادن معجزه پیشنهادی، پیامبر را تصدیق کند و اگر پس از آوردن همان معجزه باز پیامبر را تکذیب نماید، در واقع او را مسخره نموده، همان معجزه را که خودش پیشنهاد نموده بود، مورد استهزا قرار داده است و این خود، هم موجب عذاب اخروی خواهد بود و هم عذاب دنیوی. چون معجزات درخواستی در صورت انکار موجب عذاب دنیوی می‌شد، خداوند در آخر همان آیه این گونه معجزات را «معجزات تخویفی» و اعلام خطر نامیده است و گرنه هر معجزه‌ای اعلام خطر و برای ترساندن نیست، بلکه گروهی از معجزات، مانند معجزات ابتدایی، وسیله رحمت و هدایت بندگان و در جهت روشن کردن مسیر آنان است. (۱)- ۴- ملاحظه سیاق و مورد آیه نیز دلیل بر این است که منظور از معجزات ممنوعه، مطلق معجزات نیست، بلکه همان معجزات اقتراحی و درخواستی است که به جهت عذاب و ترساندن مردم انجام می‌پذیرفت زیرا: اولا- آیه قبلی مربوط به عذاب و هلاکت است، آن جا که می‌گوید:

(_____ ۱) وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ انفال/ ۳۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۵۹ وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذاباً شَدِيداً كانَ ذلِكَ فِي الْكِتابِ مَسْطُوراً «۱» و هیچ شهر و آبادی نیست، مگر این که آن را پیش از روز قیامت هلاک می‌کنیم [یا اگر گناهکارند] به عذاب شدیدی گرفتارشان خواهیم ساخت. این در کتاب الهی (لوح محفوظ) ثبت است. ثانیا: در خود آیه مورد بحث نیز از معجزه قوم ثمود که پس از آن، عذاب و بلا بر آنان نازل گردیده، اسمی به میان آمده است. ثالثا: این معجزات در ذیل همان آیه و نشانه‌های خطر و ترس نامیده شده، آیه با جمله وَ ما نُرْسِلُ بِالْآياتِ إِلَّا تَخْوِيفاً «۲» پایان پذیرفته است. از مجموع این قراین چنین استفاده می‌شود که: منظور آیه شریفه از آیات و معجزات ممنوعه همان معجزات اقتراحی و پیشنهادی است که انکار آن‌ها مستلزم نزول عذاب می‌باشد. ۵- آیات دیگر قرآن هم، گواه بر این است که منظور آیه شریفه از معجزات ممنوعه و غیر عملی معجزات «اقتراحی و بهانه‌جویی» می‌باشد، نه همه معجزات، چنان که بررسی و دقت در آیات قرآن مجید این حقیقت را به روشنی ثابت می‌کند که مشرکین برای خویش عذاب می‌طلبیدند و یا معجزاتی را پیشنهاد می‌نمودند که در اثر تکذیب آن معجزات، بر امت‌های

گذشته عذاب نازل گردیده است. به طور کلی در این مورد سه گروه آیه فرود آمده است: آیات درخواست عذاب، آیات درخواست معجزات اقتراحی و تکذیب آن‌ها، آیات نزول عذاب بعد از تکذیب معجزات درخواستی که ذیلا به توضیح این سه گروه آیات می‌پردازیم:

۱- اما آیات درخواست عذاب

۱- اما آیات درخواست عذاب وَ إِذْ قالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِيمٍ. وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ ما كانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ. «۳» (_____ ۱) اسراء/ ۵۸. (۲) ما این معجزات را نمی‌فرستیم مگر برای ترساندن، اسراء/ ۵۸. (۳) انفال/ ۳۲، ۳۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۶۰ آن گاه که مشرکین گفتند: پروردگارا! اگر این قرآن حق است و از طرف توست بارانی از سنگ از آسمان برای ما فرود آر و یا عذاب دردناکی بر ما بفرست، ولی [ای پیامبر!] تا تو در میان آن‌ها هستی، خداوند آن‌ها را عذاب نخواهد کرد و [نیز] تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند. قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ بَياتاً أَوْ نَهاراً ما ذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ. «۱» به آنان بگو! اگر عذاب او شب هنگام یا در روز بر شما فرود آید؛ آیا می‌توانید آن را از خود دفع کنید؟ پس مجرمان برای چه عجله می‌کنند؟! وَ لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ ما يَحْبِسُهُ. «۲» و اگر مجازات را تا زمان محدودی از آنان به تأخیر اندازیم، [از روی استهزا] می‌گویند: چه چیز مانع آن شده است؟! وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ لَوْ لا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجاءَهُمُ الْعَذابُ وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ. «۳» آنان با شتاب، از تو عذاب را می‌طلبند و اگر موعد مقرّری تعیین نشده بود، عذاب [الهی به سراغ آنان می‌آمد و سرانجام این عذاب به طور ناگهانی بر آنان نازل خواهد شد، در حالی که نمی‌دانند [و غافل‌اند]. (۱)-

۲- و اما آیات درخواست معجزات اقتراحی

۲- و اما آیات درخواست معجزات اقتراحی وَ إِذا جاءَتْهُمْ آيَةٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتى مِثْلَ ما أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما كانُوا يَمْكُرُونَ. «۴» و هنگامی که معجزه‌ای برای آن‌ها بیاید، می‌گویند: ما هرگز ایمان نمی‌آوریم، مگر این که همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده است، به ما هم داده شود. خداوند آگاه است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد، به زودی کسانی که مرتکب گناه شده‌اند، گرفتار حقارت در پیشگاه خدا و عذاب شدید در مقابل مکر و فریبشان می‌شوند. (_____ ۱) یونس/ ۵۰. (۲) هود/ ۸. (۳) عنکبوت/ ۵۳. (۴) انعام/ ۱۲۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۶۱ فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ. «۱» باید برای ما معجزه‌ای مانند آن که برای پیشینیان آمده بود، بیاورد! فَلَمَّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا لَوْ لا أُوتِيَ مِثْلَ ما أُوتِيَ مُوسى أَ وَ لَمْ يَكْفُرُوا بِما أُوتِيَ مُوسى مِنْ قَبْلُ قالُوا سِحْرانِ تَظاهَرا وَ قالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كافِرُونَ. «۲» آن گاه که حق از سوی ما بر آنان آمد، گفتند: چرا همانند آن چه به موسی داده شده بود، به ما داده نشده است؟ مگر آنان آن چه را که قبلا به موسی داده شد، انکار نورزیدند و گفتند: این دو [عصا و ید بیضا] سحری هستند ظاهر و ما همه آن‌ها را منکریم.

۳- و اما آیات نزول عذاب در موقع تکذیب معجزات درخواستی

۳- و اما آیات نزول عذاب در موقع تکذیب معجزات درخواستی قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ

السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ. «۳» پیشینیان حیله ورزیدند، خداوند نیز به سراغ شالوده (زندگی) آنان رفت و آن را از اساس ویران کرد و سقف را بر سرشان فرو ریخت و عذاب الهی از آن جایی که نمی‌دانستند، به سراغشان آمد. كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ. «۴» پیشینیان انکار ورزیدند، در نتیجه عذابی بر آنان فرود آمد که نمی‌دانستند، از کجاست. خلاصه گفتار این که: آیه مورد بحث مربوط به معجزاتی است که عده‌ای بعد از اتمام حجت از روی عناد و لجاجت این معجزات را از پیامبرانشان درخواست می‌نمودند و به هیچ وجه در فکر حقیقت‌جویی و واقع بینی نبودند. این گونه معجزات درخواستی است که آیه مورد بحث از عدم وقوع آن‌ها اطلاع می‌دهد، نه هر معجزه و حتی معجزات ابتدایی که برای هدایت مردم به وقوع می‌پیوندد. ما بر این معنی که از آیه استفاده نمودیم، علاوه بر آن چه که گفته شد، شواهد و دلایل دیگری نیز از قرآن در دست داریم و در تفسیر آیه مورد بحث روایاتی نیز از طریق شیعه و اهل سنت وارد

(_____ ۱) انبیاء/ ۵. (۲) قصص/ ۴۸. (۳) نحل/ ۲۶. (۴) زمر/ ۲۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۶۲

گردیده است که همان معنا را تأیید می‌کند اینک به عنوان نمونه روایاتی چند در این جا می‌آوریم: ۱- امام باقر (ع) می‌فرماید: عده‌ای از رسول خدا (ص) درخواست معجزه نمودند، جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند می‌فرماید: مانعی از فرستادن معجزات درخواستی آنان نیست جز تکذیب پیشینیان و اگر برای قریش معجزه درخواستی آنان را بفرستیم و ایمان نیاورند، مانند پیشینیان عذابی بر آنان فرود خواهد آمد، این است که ما در فرستادن این گونه معجزات تأخیر می‌کنیم. «۱» (۱)- ۲- از ابن عباس نقل شده است: که اهل مکه از رسول خدا (ص) درخواست نمودند که کوه «صفا» را برای آنان طلا کند و کوه‌های اطراف مکه را از میان بردارد تا هموار گردد و آنان بتوانند، در جایگاه کوه‌ها کشاورزی کنند. در این موقع، وحی آسمانی بر پیامبر فرود آمد که اگر بخواهی درخواست آنان را به تأخیر می‌اندازم تا شاید که افراد با ایمانی از میانشان برخیزد و اگر بخواهی درخواست آنان را اجابت می‌کنم، ولی اگر انکار ورزند به مانند پیشینیان هلاکشان خواهم نمود. رسول خدا (ص) عرضه داشت: خداوندا! با آنان مدارا کن و به آنان مهلت بده! آن گاه این آیه نازل گردید که «از فرستادن معجزات مانعی نیست جز این که گذشتگان معجزات پیامبرانشان را انکار ورزیدند و عذاب بر آنان فرود آمد.» «۲» در این مورد روایات دیگری هست که باید به کتب تفسیر و حدیث مراجعه شود.

(_____ ۱) تفسیر برهان، ۱/ ۶۰۷. (۲) تفسیر طبری، ۱۵/ ۷۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۶۳

بررسی دومین آیه نفی اعجاز

بررسی دومین آیه نفی اعجاز از جمله آیاتی که به وسیله آن استدلال شده است که رسول خدا (ص) به جز قرآن معجزه نداشته است، آیات ذیل می‌باشد که خداوند می‌فرماید: وَ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهارَ خِلالَها تَفْجِيراً. أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ كَما زَعَمْتَ عَلَيْنا كِسَفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَ الْمَلائِكَةِ قَبِيلًا. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقى فِي السَّماءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنا كِتاباً نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولًا «۱» و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که چشمه‌ای از این سرزمین جاری سازی یا باغی از نخل و انگور در اختیار تو باشد که نهرها در لابه‌لای آن به جریان اندازی یا قطعات (سنگ‌های) آسمان را آن چنان که می‌پنداری بر سر ما فرود آری یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما آری یا خانه‌ای پر از طلا داشته باشی یا به آسمان روی و تنها با آسمان رفتنت هم ایمان نمی‌آوریم مگر نامه‌ای برای ما از آسمان بیاوری که آن را بخوانیم. بگو منزه است پروردگار من! [از این سخنان ناروا] مگر من چیزی هستم جز بشری فرستاده خدا؟! می‌گویند: از این آیات روی هم رفته چنین استفاده می‌شود که مشرکان از رسول خدا (ص) معجزه‌هایی درخواست نمودند

ولی او از آوردن آن‌ها امتناع ورزید و از انجام چنین عملی اظهار عجز و ناتوانی نمود و گفت که من بشری بیش نیستم: (_____ ۱) اسراء/ ۹۰- ۹۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۶۴ «قُلْ سُبْحانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولًا» و بشر هم از انجام این گونه اعمال عاجز و ناتوان است. از این جا روشن می‌شود که پیامبر اسلام جز قرآن معجزه دیگری نداشته است. (۱)- پاسخ: این گفتار پاسخ‌های مختلفی دارد که اینک به قسمتی از آن‌ها اشاره می‌گردد: ۱- معجزاتی که در این آیه نام برده شده، مورد تقاضای مشرکین بوده و از نسخ همان معجزات اقتراحی است که مشرکین در مقام عناد و لجاجت بعد از اتمام حجت و روشن شدن حق، این معجزات را از پیامبر درخواست نموده‌اند و وضع معجزات اقتراحی هم در ذیل آیه قبلی توضیح داده شد. بنابراین، این آیه نیز مانند آیه قبلی مربوط به آیات و معجزات اقتراحی است که مشرکین در مقام لجاجت و بهانه‌جویی از پیامبران‌شان درخواست می‌کردند، نه از قبیل معجزات ابتدایی است که پیامبران در مقام اثبات نبوتشان و ارشاد مردم می‌آوردند زیرا: اولا: آنان تصدیق پیامبر را بر یکی از امور نامبرده پیشنهادی خودشان موقوف می‌ساختند و اگر واقعا در مقام عناد با حق نبودند، لازم بود به هر معجزه‌ای که دلیل بر صدق پیامبر باشد، اکتفا نمایند و با همان معجزه او را تصدیق کنند و در این امر، معجزات پیشنهادی، خصوصیت و امتیازی نسبت به سایر معجزات ندارد. ثانیا: آنان می‌گفتند: باید به آسمان پرواز کنی، باز با این حال به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که در تأیید خود کتابی از آسمان و نامه‌ای از خدا برای ما فرود آوری تا ما آن را بخوانیم. اگر واقعا آنان پی حق می‌گشتند، عناد و لجاجت نمی‌ورزیدند، این قید و شرط و درخواست نامه آسمانی و بهانه‌جویی‌های مختلف دیگر برای چه بود؟! آیا تنها، پرواز نمودن به فضا نمی‌تواند معجزه باشد و در اثبات صدق نبوت او کفایت کند؟! آیا این پیشنهادهای پوچ و بی‌مزه که بر پایه هوای نفس استوار است، دلیل روشن بر عناد و تمرد آنان در برابر حق نمی‌باشد؟! ۲- دومین پاسخ این است که: رسول خدا (ص) در این آیه از آوردن معجزه اظهار عجز و ناتوانی ننموده است بلکه می‌خواست با جمله «سبحان ربّی» این مطلب را برساند که خداوند پاک و منزه از عجز و ناتوانی است و بر هر امری که عقلا- ممکن باشد، قادر و تواناست، ولی وی برتر از آن است که دیده شود و یا همچون جسمی در برابر انسان قرار گیرد و بزرگ‌تر از این است که در برابر درخواست‌ها و پیشنهادهای واهی بشر، تسلیم و بر انجام آن مجبور شود و پیامبر نیز بشری بیش نیست و محکوم امر پروردگار و منتظر فرمان اوست و تمام کارها مربوط به خدای یکتا و در دست بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۶۵ اوست. آن چه را که بخواهد، انجام می‌دهد و هر چه را که اراده کند، با دست پیامبرش اجرا می‌نماید. ۳- پاسخ دیگر این که: درخواست‌هایی که مشرکین از رسول خدا (ص) می‌نمودند و آیه مذکور نیز آن‌ها را بازگو می‌کند، قسمتی از آن‌ها محال و غیر قابل عمل و قسمت دیگر نیز گرچه محال نیست ولی نمی‌تواند دلیل بر صدق نبوت و شاهد پیامبری باشد، بنابراین اگر معجزات درخواستی و اقتراحی هم واجب العمل باشد، باز هم این گونه پیشنهاد قابل جواب نبوده است. توضیح این که: آن چه از طرف مشرکین پیشنهاد می‌گردید، طبق مفهوم گواهی این آیه شریفه شش موضوع بوده است که وقوع سه مورد از آن‌ها عقلا محال و غیر قابل امکان است و سه مورد دیگر گرچه محال نیست ولی آن‌ها نیز نمی‌تواند دلیل بر صدق مدعی نبوت باشد: (۱)- ۱- فرود آمدن آسمان‌ها: قطعه قطعه شدن کرات بالا و فرود آمدن آن‌ها بر کره زمین، عملی است غیر قابل امکان زیرا این کار مستلزم درهم ریختن کره زمین و نابودی مردم دنیاست و این جریان هنگامی به وقوع خواهد پیوست که عمر جهان به پایان برسد و رسول خدا (ص) هم از این حقیقت خبر داده و جمله «کما زعمت» (همان طور که می‌پنداری) اشاره به همان است و قرآن مجید نیز در چند مورد از این جریان اطلاع می‌دهد و می‌فرماید: إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ. «۱» در آن هنگام که آسمان (کرات آسمانی) شکافته شود. إِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ. «۲» آن گاه که آسمان درهم بریزد. إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفاً مِنَ السَّماءِ. «۳» اگر بخواهیم، آنان را [با یک زمین لرزه در زمین فرو می‌بریم یا قطعه‌هایی از سنگ‌های آسمان را بر سرشان فرو می‌ریزیم. محال بودن این کار به این جهت است که وقوع آن پیش از وقت معین بر خلاف اقتضای حکمت الهی است زیرا مشیت پروردگار بر این تعلق گرفته است

کـــــــــــــــه مردم را در ایـــــــــــــــن عـــــــــــــــالم نگـــــــــــــــه دارد و آنـــــــــــــــان را (_____ ۱) انشـقاق/ ۱. (۲) انفطـار/ ۱. (۳) سباء/ ۹. بیـان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۶۶ به سوی تکامل راهنمایی کنـد و برای شـخص حکیم محال است که کاری بر خلاف مقتضای حکمتش انجام دهد. ۲- آوردن خـدا: آنان می‌گفتنـد که خدا را بیاور تا در برابر ما قرار گیرد و ما او را از نزدیک ببینیم تـا به او ایمـان آوریم. این عملی است محـال و هرگز امکان‌پـذیر نیست زیرا چشم‌هـا از درک او عـاجز است و خداونـد قـابل رؤیت نیست، چون اگر خداوند دیده شود، باید محدود به یک نقطه معین و دارای رنگ و شکل خاصی باشد که همه آن‌ها درباره خداوند محال و غیر ممکن است. ۳- آوردن نامه از خـدا: این هم عملی است محال به علت این که: منظور آنان از نامه، نامه‌ای نبود که خلق و ایجاد گردد بلکه نامه‌ای می‌خواستند که خداوند با دست خود آن را نوشته باشد زیرا این گونه نامه است که به نظر آنان، به آسـمان رفتن و به پیش خـدا رسـیدن و دسـتخط او را گرفتن، لازم داشت وگرنه خلق کردن نامه به آسـمان رفتن نیاز نـداشت. و جای شک نیست که این پیشنهاد، محال و غیر معقول می‌باشد زیرا خداوند به مانند انسان، دارای اعضا نیست که قلم به دست بگیرد و نـامه‌ای بنویسـد. «تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا». و اما پیشـنهادهای سه‌گانه ممکن ولی غیر عقلانی آنان عبارت‌انـد از: ۱- چشمه زدن و قنات جاری ساختن. ۲- مالک بودن باغی پر درخت و دارای نهرها و قنات‌ها. ۳- داشتن خانه‌ای از طلا. این پیشنهادها گرچه برای پیـامبر ممکن بود، ولی این‌ها موضوعاتی است که ارتباطی (۱)- به ادعـای نبوت نـدارد و چه بسا ممکن است، افرادی آن‌ها را داشـته باشـند ولی با این حال نه تنها پیامبر نیسـتند بلکه به خدا هم ایمان ندارند، پس در صورتی که این امور هیچ ارتباطی با ادعای نبوت نداشـته است و نمی‌توانـد دلیل بر صـدق مـدعای پیامبر باشـد، انجام دادن آن‌ها برای اثبات پیامبری، کار لغو و بیهوده‌ای بیش نیست و کار لغو هم از پیامبر که کارهایش طبق موازین و حکمت است، سـر نمی‌زند. ممکن است کسی تصور کند که این امور سه گانه، در صورتی نمی‌تواند دلیل بر صدق نبوت باشد که از راه‌های متعارف و معمولی به دست بیاید ولی اگر همان امور، از مجرای غیر طبیعی و به صورت غیر عادی به دست کسـی برسـد، در این صورت، معجزه محسوب می‌شود و می‌توانـد شاهـد صـدق پیامبری باشـد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۶۷ این تصـور نیز مردود و باطـل است زیرا درست است که اگر این امـور از مجرای غیر طبیعی به دست آید، می‌تواند دلیل بر صدق مدعی نبوت گردد ولی خواسـته مشـرکین آن نبود، بلکه آنان چنین می‌پنداشتند که پیـامبر بایـد از راه عـادی نه از راه غیر طبیعی دارای ثروت و امکانات مالی فوق العاده باشـد و مقام نبوت نبایـد به افراد فقیر و بی‌چیز محول گردد. قرآن مجیـد تصور آنـان را در این مورد چنین بیـان می‌کنـد: وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هـذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ «۱» مشـرکان گفتند: چرا این قرآن بر یک مرد بزرگ (ثروتمند) که از دو شـهر مکه یا طائف باشد، نازل نگردید. روی این عقیده و تصوّر واهی بود که از پیـامبر گرامی درخواست می‌نمودنـد که دارای ثروت و مکنت بوده و امتیـازات مالی بر دیگران داشـته باشـد. شاهـد دیگر بر گفتـار مـا این است که آن‌ها خواسـته خود را مقیـد می‌ساختنـد که بایـد پیامبر فقط دارای باغ و خانه طلایی باشـد و معجزات دیگر را قبول نمی‌کردنـد و اگر هـدف آنان این بود که این امور به صورت اعجاز و به طور غیر طبیعی انجام گیرد و شاهد بر نبوت وی گردد، در این صورت این شـرط بنـدی‌ها و سـخت‌گیری‌ها و شـرایط دور و دراز مفهومی نـداشت زیرا ایجـاد یک حبه انگور و یـا یـک مثقـال طلا در معجزه بودن کفایت می‌کنـد و همان امر غیر طبیعی می‌توانـد دلیلی بر صـدق نبوت باشـد و نیازی به ایجـاد بـاغ و خـانه طلایی نبـود (_____. ۱) زخرف/ ۳۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۶۸ (۱)-

بررسی سومین آیه نفی اعجاز

بررسی سومین آیه نفی اعجاز یکی دیگر از آیاتی که طرفداران نفی معجزه با آن استدلال نموده‌اند که پیامبر اسلام جز قرآن معجزه

دیگری نداشت، این آیه است: وَ یَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ. «۱» مشرکان می گویند: چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود، بگو: غیب (معجزه) به خدا اختصاص دارد، شما منتظر باشید و من نیز از منتظرانم. [شما در انتظار معجزات بهانه‌جویانه باشید و من هم در انتظار مجازاتتان!] مخالفین معجزه می گویند: از این آیه چنین استفاده می‌شود که مشرکین از پیامبر اسلام معجزه می‌خواستند، ولی او در جوابشان فرمود که معجزه در امکان و اختیار من نیست بلکه مختص به خداوند است. از این جواب چنین بر می‌آید که پیامبر اسلام (ص) به جز قرآن معجزه دیگری نداشته است. البته در همین مضمون آیات دیگری نیز هست که از نظر معنی نزدیک و مشابه هم می‌باشند، مانند: وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ. «۲»

(۱) یونس/ ۲۰. (۲) رعد/ ۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۶۹ کافران می گویند: چرا بر وی آیه و معجزه‌ای از پروردگارش نازل نگردیده است ولی تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است. [و آن‌ها همه بهانه است، نه برای جست‌وجوی حقیقت . وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قادِرٌ عَلی أَنْ یُنَزِّلَ آیَةً وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ. «۱» و گفتند: چرا از سوی پروردگارش معجزه‌ای بر او نازل نمی گردد. بگو: خداوند قادر است که معجزه‌ای بفرستند ولی اکثر آنان نمی‌دانند. به این استدلال نیز می‌توان دو گونه پاسخ داد: پاسخ اول: معجزاتی که این آیات، آن‌ها را نفی می کنند؛ همه معجزات نیست بلکه منظور از آن‌ها تنها معجزات اقتراحی و درخواستی می‌باشد که در آیات گذشته توضیح داده شد و آن این که مشرکین نمی‌خواستند که پیامبر هر معجزه‌ای را که دلیل بر صدق وی و شاهد بر نبوتش باشد، بیاورد بلکه پیشنهاد آنان این بود که پیامبر باید معجزه‌های مخصوصی را که از ناحیه آنان در مقام عناد و لجاجت و یا تمسخر پیشنهاد می گردید، بیاورد. قرآن کریم در موارد متعددی این حقیقت را به صراحت بیان نموده است که هدف مشرکین را از معجزه‌ای که می‌خواستند، روشن ساخته است، قسمتی از این آیات را قبلا آورده‌ایم و آیات دیگری را نیز برای تأیید بیش‌تر در این جا می آوریم: وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ. «۲» و گفتند: چرا بر وی فرشته نازل نشده است. وَ قالُوا یا أَیُّهَا الَّذِی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ. لَوْ ما تَأْتِینا بِالْمَلائِکَةِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ. «۳» و گفتند: ای کسی که ذکر (قرآن) بر او نازل شده، راستی تو (۱)- دیوانه‌ای، اگر راست می گویی چرا فرشتگان را بر ما فرود نمی‌آوری؟! وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْواقِ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ

(۱) انعام/ ۳۷. (۲) انعام/ ۸. (۳) حجر/ ۶، ۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۷۰ نَذِیراً. أَوْ یُلْقی إِلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ یَأْکُلُ مِنْها وَ قالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً «۱» و گفتند: این چگونه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟! [نه سنت فرشتگان را دارد، نه روش شاهان را] چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است که به همراه وی مردم را انذار کند [و گواه صدق دعوی او باشد] یا گنجی [از آسمان برای او فرستاده شود یا باغی داشته باشد که از میوه آن بخورد [و امرار معاش کند] و ستمگران گفتند: شما تنها از مردی مجنون پیروی می کنید. از این آیات چنین بر می‌آید که مشرکین معجزه‌های مخصوصی را از پیامبر درخواست می‌نمودند که هیچ گونه پایه صحیح و عقلانی نداشت و در صفحات گذشته نیز این مطلب روشن گردید که لازم نیست پیامبر در برابر این گونه پیشنهادها تسلیم گردد و به معجزات اقتراحی که از روی عناد و لجاجت درخواست می‌شد جواب مثبت دهد. دلیل این که مشرکین به دلخواه خویش و از روی عناد و انکار از پیامبر معجزه می‌خواستند نه برای روشن شدن حق، این است که اگر آنان هر معجزه‌ای را که می‌توانست گواه بر صدق نبوت باشد می‌پذیرفتند، پیامبر جواب منفی به آنان نمی‌داد بلکه حداقل قرآن را به عنوان معجزه، به آن‌ها ارائه می‌داد و آنان را به مبارزه می‌طلبید و برای آنان اتمام حجت می کرد، به رخ آنان می کشید و همان معجزه را به آنان گوشزد می‌نمود. خلاصه: به طور کلی آن چه از این آیات که ظاهرا نفی معجزات می کنند، به دست می‌آید، این است که: ۱- تحدی و

مبارزه طلبی پیامبر برای عموم افراد بشر از میان معجزاتش، تنها به وسیله قرآن انجام یافته است و همان طور که در صفحات گذشته گفتیم؛ جز این هم نمی‌تواند باشد زیرا نبوت جاودانی و جهانی، معجزه جاودانی و جهانی می‌خواهد و چنین اعجاز منحصر به قرآن است و سایر معجزات، جاودانی و جهانی نیست. ۲- آوردن معجزه در اختیار پیامبر نیست، بلکه او فقط سمت رسالت دارد و در تمام امور- از جمله در مسئله اعجاز- تابع اذن و فرمان خداوند است، حتی پیشنهاد و درخواست مردم نیز در آوردن معجزه تأثیری ندارد. این مطلب اختصاص به رسول اکرم ندارد بلکه تمام پیامبران چنین بوده‌اند و بدون اذن خداوند (_____ ۱) فرقان/ ۷، ۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۷۱ نمی‌توانستند معجزه‌ای بیاورند چنان که خداوند در این باره می‌فرماید: وَ ما کانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِکُلِّ أَجَلٍ کِتابٌ. «۱» و هیچ پیامبری نمی‌تواند [از پیش خود] معجزه‌ای بیاورد، مگر به فرمان خدا برای هر زمانی کتابی است و برای هر کاری موعدی مقرر. وَ ما کانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذا جاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِیَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ. «۲» و هیچ پیامبری حق نداشت، معجزه‌ای جز به فرمان خدا بیاورد و هنگامی که فرمان خداوند [برای مجازات آنان صادر شود، به حق داوری خواهد شد و آن جا اهل باطل زیان خواهند کرد. (۱)- پاسخ دوم: بر این که آیاتی در قرآن معجزه را نفی می‌کند، این است که: در خود قرآن آیات دیگری هست که برای پیامبر اسلام علاوه بر قرآن معجزات دیگری نیز ثابت می‌کند، مانند: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ* وَ إِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ. «۳» قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت و هر گاه معجزه‌ای ببینند، روی گردانده و می‌گویند: این سحری است مستمر و پیوسته. وَ إِذا جاءَتْهُمْ آیَةٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّی نُؤْتی مِثْلَ ما أُوتِیَ رُسُلُ اللَّهِ. «۴» هر وقت معجزه‌ای بر آنان فرود می‌آید، می‌گویند: ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا این که بر ما نیز معجزاتی به مانند معجزات پیامبران داده شود. منظور از واژه «آیه» که در این آیات به کار رفته، آیات تکوینی و معجزات می‌باشد نه آیه قرآنی زیرا اگر منظور آیه قرآنی بود، در مورد آن، کلمه «شنیدن» به کار می‌رفت، در صورتی که در آیه اولی به شکافتن ماه تصریح شده است و پشت سر آن در آیه دومی نیز کلمه «دیدن» به کار رفته و در آیه سومی هم کلمه «آمدن» آمده است و همه این‌ها با معجزه و آیه تکوینی سازش دارد نه با آیه قرآنی. بنابراین، از این آیات چنین استفاده می‌شود که پیامبر اسلام علاوه بر قرآن، معجزات دیگری (_____ ۱) رعد/ ۳۸. (۲) مؤمن/ ۷۸. (۳) قمر/ ۱، ۲. (۴) انعام/ ۱۲۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۷۲ نیز داشته است، بلکه از جمله «سحر مستمرّ» چنین بر می‌آید که معجزات پیامبر (ص) به طور مکرر و به صورت مستمر ارائه می‌شده است. با در نظر گرفتن مضمون این گروه آیات که به وجود معجزات دلالت دارند باید آیات گروه اول را که فرضا به نفی معجزات دلالت دارند به یک معنای دیگر حمل و میان این دو گروه آیات را جمع کنیم و جمع بین این دو گروه آیات به این است که: آیاتی که بر نفی معجزات دلالت دارند، مربوط به یک دوران می‌باشند که در آن دوران خاص از پیامبر معجزه صادر نمی‌شد و صدور معجزه موقتا متوقف بود و آیاتی هم که از وقوع معجزه سخن می‌گویند، مربوط به دوران بعد از توقف است که پس از سپری شدن دوران توقف صدور معجزه نازل گردیده و از آغاز صدور مجدد معجزه، اطلاع داده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۷۳

نبوت محمد (ص) در تورات و انجیل

نبوت محمد (ص) در تورات و انجیل قرآن مجید در موارد متعدد صریحا می‌گوید که حضرت موسی و حضرت عیسی در تورات و انجیل از ظهور پیامبر اسلام خبر و بشارت داده‌اند و پیروان خویش را از این موضوع آگاه ساخته‌اند. از جمله آیات بشارت، این دو آیه است: الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ. «۱» آنان که از پیامبر امّی پیروی می‌کنند، پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند، پیامبری که آنان را

به نیکی فرمان می‌دهد و از بدی بازشان می‌دارد. وَ إِذْ قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْراةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ. «۲» و [به یاد آرید] هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا هستم به سوی شما و تصدیق کننده کتابی که پیش از من بوده یعنی تورات و بشارت دهنده از پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است. علاوه بر این آیات، در تاریخ نیز آمده است که در عصر پیامبر اسلام و پس از وی گروهی از یهودیان و مسیحیان نبوت وی را پذیرفتند و به اسلام گرویدند.

(_____ ۱) اعراف/ ۱۵۷. (۲) صف/ ۶. بیان

در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۷۴ این گرایش به دین اسلام ثابت می‌کند که در زمان اسلام آن بشارت و مژده حتما در تورات و انجیل بوده است زیرا اگر در آن زمان این مژده در آن دو کتاب نبود می‌توانست بهترین دلیل و مدرک در دست یهودیان و مسیحیان باشد بر کذب رسول خدا (ص) که می‌گفت: اسم من در تورات و انجیل است و می‌توانستند در تکذیب و انکار رسول خدا به بهترین وجهی از این حربه کاری بهره‌برداری کنند و دروغ وی را برملا ساخته و رسالت و اساس دعوت او را زیر سؤال و تردید ببرند نه این که دعوت وی را پذیرفته و به او ایمان بیاورند و همان تکذیب ننمودن این مژده و ایمان آوردن‌شان به پیامبر اسلام گواه گویا و شاهد زنده‌ای است بر این که مژده و بشارت نبوت آن حضرت در توراتی که آن روز در دسترس آنان بود، حتما وجود داشته است. بنابراین، ایمان آوردن به موسی و عیسی (۱)- مستلزم این است که به حضرت محمد (ص) پیامبر بزرگوار اسلام نیز بدون این که احتیاج و نیازی به معجزه باشد، ایمان بیاورند. آری، کسانی که به حضرت عیسی و موسی ایمان نیاورده و کتاب آن‌ها را تصدیق ننموده‌اند، در تصدیق نبوت پیامبر اسلام احتیاج به وجود معجزه خواهند داشت. ولی از دلایل گذشته کاملا روشن گردید که پیامبر اسلام همه گونه معجزه و گواه صدق را دارا بود زیرا از یک طرف قرآن مجید معجزه جاودان و دلیل بر صدق ادعای وی می‌باشد و از طرف دیگر سایر معجزات پیامبر اسلام که به حد وافر و به طور تواتر و یقین‌آور نقل گردیده است، بهتر از معجزات پیامبران گذشته می‌تواند انسان را به سوی حقیقت رهنمون سازد زیرا در نقل معجزات پیامبر اسلام فاصله زمانی کم بوده، ولی در معجزات سایر پیامبران این فاصله زیاد است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۷۵

خلاصه مطالب

خلاصه مطالب از همه آن چه در این بخش آوردیم، به طور خلاصه چنین به دست می‌آید که: ۱- آیات قرآنی نه تنها بر نفی معجزات دلالت نمی‌کند بلکه در پاره‌ای از آیات، وجود معجزات، تثبیت و تأیید می‌شود. ۲- آوردن معجزه، یک امر اختیاری نیست که پیامبر آن را انجام بدهد و یا ندهد بلکه مربوط به اراده و مشیت خداوند است. ۳- کسی که ادعای نبوت می‌کند، باید به اندازه اثبات ادعای خویش معجزه نشان دهد و از این راه نبوت خود را برای همه ثابت و روشن سازد و اتمام حجت کند ولی بیش‌تر از این مقدار، نه بر خداوند لازم است که به پیامبرش معجزه دهد و نه بر پیامبر لازم است که شاهد و گواه بیاورد و هر چه مردم به دلخواه خود درخواست معجزه کردند، جواب مثبت دهد. ۴- معجزه‌ای که در صورت انکار و تکذیب، موجب هلاکت و عذاب خواهد شد، برای امت اسلامی داده نشده گرچه مشرکین چنین معجزات را درخواست کرده‌اند. ۵- تنها معجزه‌ای که جنبه جاودانی داشته، پیامبر اسلام تا روز قیامت با همان معجزه تحدی نموده و همه جهانیان را به مبارزه دعوت کرده است، همان قرآن مجید است که از سوی بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۷۶ خدای بزرگ فرود آمده است. ۶- علاوه بر معجزاتی که با تواتر ثابت شده و نبوت پیامبر اسلام را به ثبوت می‌رساند، در تورات و انجیل نیز از ظهور وی به وضوح خبر داده شده است. ۷- معجزات پیامبر اسلام گرچه فراوان هستند ولی همه آن‌ها جز قرآن اختصاص به زمان خود پیامبر داشته، هیچ یک جاودانی نبوده است و این گونه معجزات با معجزات پیامبران گذشته، در جاودانی نبودن یکسان و برابرند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۷۷ (۱)-

بخش ۵ قاریان هفت‌گانه قرآن

اشاره

بخش ۵ قاریان هفت‌گانه قرآن (۲)- عبد اللّه بن عامر دمشقی ابن کثیر مکی عاصم بن بهدله کوفی ابو عمر بصری حمزه کوفی نافع مدنی کسائی کوفی خلف بن هشام یعقوب بن اسحاق یزید بن قعقاع سه قاری دیگر خلف بن هشام یعقوب بن اسحاق یزید بن قعقاع بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۷۸ (۱)-

قرآن و قرائت‌های هفت‌گانه

قرآن و قرائت‌های هفت‌گانه عدم تواتر قرائت‌های هفت‌گانه درباره قرائت‌های هفت‌گانه مشهور، آرا و نظریات مختلفی از طرف دانشمندان اسلامی ابراز و مطرح شده است. عده‌ای از دانشمندان اهل سنت، معتقدند که همه قرائت‌های هفت‌گانه، به طور تواتر «۱» به خود رسول خدا (ص) می‌رسد که پیامبر اسلام قرآن را با این قرائت‌های هفت‌گانه می‌خوانده است. بعضی از علما این عقیده را معروف و مشهور دانسته‌اند و از سبکی نقل گردیده است که وی همه قرائت‌های ده‌گانه را متواتر می‌داند. «۲» و بعضی دیگر پا را فراتر نهاده، خیال کرده‌اند که هر کس این قرائت‌های هفت‌گانه را متواتر نداند، کفر ورزیده و عقیده او مخالف با اسلام است، این نظریه به مفتی اندلس ابو سعید فرج بن لب نسبت داده شده است. «۳» ولی عقیده معروف در میان شیعه این است که این قرائت‌ها به طور متواتر نقل شده است و انتساب آن‌ها به پیامبر قطعی نیست بلکه بعضی از قرائت‌ها یک نوع اجتهاد از طرف خود قاریان

(_____ ۱) تواتر: نقل‌های پیاپی و فراوان و یقین‌آور را که ناقلان آن در کثرت به حدی باشند که یقین‌آور باشد «تواتر» و هر مطلبی که بدین گونه نقل شده باشد و این چنین به دست دیگران برسد «متواتر» می‌گویند و هر خبری که ناقلانش به آن حد نرسند آن را «خبر واحد» می‌نامند. (۲) مناهل العرفان، زرقانی، ص ۴۳۳. (۳) همان، ص ۴۲۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۷۹ بوده، پاره دیگر هم به صورت «خبر واحد» از پیامبر اسلام نقل شده است نه به طور تواتر و این نظریه را عده‌ای از محققین و دانشمندان اهل سنت نیز پذیرفته‌اند. به نظر ما این عقیده در میان علما مشهورتر از نظریه‌های دیگر است در توضیح آن، نخست دو موضوع را بیان می‌کنیم: موضوع اول: تمام مسلمانان با وجود اختلافات زیاد فکری و عقیدتی، در این مطلب اتفاق نظر دارند که راه ثابت شدن قرآن منحصر به تواتر است و قرآن مجید تنها از راه تواتر و نقل‌های فراوان و یقین‌آور ثابت شده است و راه دومی هم ندارد. عده زیادی از دانشمندان شیعه و سنی بر این مطلب چنین استدلال کرده‌اند: با توجه به این که قران اساس اسلام و معجزه آسمانی برای گواه نبوت است، بدین جهت از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است، به طور طبیعی علل و انگیزه‌ها برای نقل آن، در میان مسلمانان زیاد بوده است. هر خبر که از چنین اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار باشد، علل و دواعی بر نقل آن زیاد باشد، طبیعتا فراوان نقل می‌شود و به حد تواتر می‌رسد و نقل کنندگان آن بیش‌تر خواهد بود. بنابراین هر سخنی که به طور تواتر نقل نشود بلکه به صورت «خبر واحد» باشد معلوم است که آن سخن جنبه قرآنی نداشته، از اهمیت برخوردار نبوده است و این است که از قرآن محسوب نمی‌شود. سیوطی می‌گوید: قاضی ابو بکر در انتصار چنین آورده است که گروهی از دانشمندان فقه (۱)- و کلام معتقدند که اگر آیه‌ای با خبر واحد نقل گردد، در حکم قرآن خواهد بود، گرچه به یقین نتوان آن را جزء قرآن دانست. ولی به دلیلی که گفته شد، بطلان این نظریه واضح و روشن است زیرا اگر موضوعی با کثرت دواعی و انگیزه‌های نقل، به صورت خبر واحد نقل شود، دلیل بر کذب و دروغ بودن آن خواهد بود، چون اگر صحت داشت، با آن همه علل و موجبات نقل، به طور فراوان و تواتر نقل می‌شد. مثلا اگر تنها یک یا دو نفر ورود سلطانی را به شهری خبر دهند در صورتی که ورود سلطان به آن شهر چیزی نیست که برای مردم مخفی بماند، اگر غیر از آن

دو نفر این خبر را نقل نکنـد، شـنونده در دروغ بودن این خبر تردیـدی به خود راه نمی‌دهد و به دروغ بودن آن حکم می‌کند و این خبر موجب آن نخواهـد بود که تشـریفاتی را که در موقع ورود یک سـلطان به یک شـهر انجام می‌پـذیرد، انجام دهد. با این بیان به خوبی روشن می‌شود که اگر سـخنی با خبر واحـد نقل گردد و به خدا نسـبت داده شود، دلیل قطعی بر این است که آن سـخن کلام خـدا نیست و از قرآن محسـوب نمی‌شود و هنگـامی بیـان در علوم و مسائـل کلی قرآن، ص: ۱۸۰ که دروغ بودن آن ثابت گردیـد، حکمی هم که از چنین آیه اسـتفاده شود، قابـل تعبـد نمی‌باشـد و امکان نـدارد که عمل کردن به چنین حکمی شـرعا واجب و لازم باشـد. به هر صورت تمـام مسـلمانان در این مطلب اتفـاق نظر دارنـد که ثابت شـدن آیات قرآن، تنها از راه تواتر و نقل‌های پیاپی و یقین‌آور می‌توانـد باشـد و از طرف دیگر معلـوم است که در میـان متـواتر بودن آیـات قرآن بـا متواتر بودن قرائت‌هـا، کوچک‌ترین ارتبـاط و ملازمه‌ای وجود نـدارد. ممکن است در عین این که خود آیات قرآن متواتر باشـند، قسـمتی و یا تمام قرائت‌های هفت‌گانه متواتر نباشـند زیرا متواتر بودن قرآن دلیـل بر تواتر قرائت‌ها نیست، چنان که دلایل نفی تواتر قرائت‌ها دلیل بر عـدم تواتر آیات قرآن نمی‌توانـد باشـد و بعـدا در این بـاره مشـروحا بحث خـواهیم نمـود. موضـوع دومی که می‌توانـد در بحث عـدم تواتر قرائـات مؤثر و روشـنگر باشد، آشـنا بودن با خود قاریان و چگونگی نقل و ناقلان آن‌هاست و قاریان مشـهور هفت نفرند که در این جا شـرح حال آنان را یکایک می‌آوریم و سـپس به شرح حال سه تن دیگر که بر این هفت تن اضافه نموده‌اند، می‌پردازیم. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۸۱

[هفت قاری مشهور]

عبد اللّه بن عامر دمشقی

عبـد اللّه بن عامر دمشـقی نام وی عبد اللّه بن عامر دمشـقی و کنیه‌اش «ابو عمران»، ملقب به «یحصبی» است. وی قرآن را از مغیرة بن ابی شـهاب فرا گرفته است. هیثم بن عمران می‌گویـد: عبـد اللّه بن عامر در دوران ولید بن عبد الملک رئیس اهل مسـجد بود. هیثم، عبـد اللّه را از قبیله حمیر می‌دانست و به نسب وی خرده می‌گرفت. ابو عمر دانی می‌گویـد که: عبـد اللّه بن عامر پس از بلال بن ابی درداء قضاوت شام را به عهـده گرفت ... اهل شام او را در قرائت قرآن پیشوای خویش قرار دادنـد. ابن جزری می‌گویـد: در سـند و طریق ابن عـامر اقوال و نظریه‌های مختلفی وجود دارد که تعـداد آن‌ها به نه قول بالغ می‌باشـد ولی در میان این همه اقوال، صـحیح‌تر همان قول و گفتار بعضی از رجال نویسان است که می‌گویند: «معلوم نیست ابن عامر قرائت را از چه کسی فرا گرفته است.» عبد اللّه سال هشتم هجری متولد و سال صد و هجده در گذشته است.

راویان ابن عامر

راویان ابن عامر قرائت ابن عامر را دو نفر با چنـد واسـطه نقل نموده‌اند: هشام و ابن ذکوان. ۱- هشام، کنیه‌اش ابن عمار فرزند نصیر بن مسـیره است و قرائت را نزد ایـوب بن تمیم فرا گرفته، بر وی عرضه نمـوده است. رجـال شـناسان دربـاره هشـام دو نظریه مختلف اظهار نموده‌اند: یحیی بن معین درباره هشام می‌گوید که: وی مورد وثوق است و نسائی می‌گوید: عیبی ندارد. دارقطنی چنین نظریه می‌دهد که بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۸۲ «او مرد راستگو و جلیل القدر است.» (۱)- ولی بر عکس این نظریه‌ها بعضی رجال شـناسان او را تخطئه نموده‌انـد: آجری از ابی داود نقل می‌کنـد که: ابو ایوب سـلیمان بن عبد الرحمان از هشام بهتر است زیرا هشام چهارصـد حـدیث مسـند نقل نموده که هیـچ یک حقیقت نـدارد. ابن داود می‌گویـد: من یک زمان تصـمیم گرفتم که از نقل نمودن حـدیث‌های هشام خودداری کنم زیرا او حـدیث فروش بود! صالـح بن محمـد می‌گویـد: هشام برای نقل نمودن حدیث پول

می‌گرفت و تا پول نمی‌گرفت، حدیث نقل نمی‌کرد. مروزی می‌گوید: احمد از هشام یاد نمود، آن گاه چنین گفت که: وی متلوّن، دورو و مرد سبکی بود، سپس درباره مخلوق بودن لفظ قرآن از وی مطلبی نقل کرد و آن را انکار نمود و سخن را بدین جا کشانید که: اگر کسی در پشت سر وی نماز بخواند، باید نمازش را اعاده کند! مؤلف: در مورد این که چه کسانی از هشام نقل قرائت نموده‌اند، اختلاف هست. باید به «طبقات القراء» و غیر آن مراجعه شود. ۲- ابن ذکوان دومین راوی ابن عامر است. نام وی عبد اللّه فرزند احمد بن بشیر می‌باشد و گاهی او را بشیر بن ذکوان می‌گویند. قرائت را از ایوب بن تمیم فرا گرفته و به وی ارائه نموده است. ابو عمرو حافظ می‌گوید که: وقتی کسائی به شام وارد شد، ابن ذکوان قرائت را از وی فرا گرفت. تولد ابن ذکوان، روز عاشورا سال ۱۷۳ و وفاتش سال ۲۴۲ واقع شده است. مؤلف: ناقلان ابن ذکوان نیز همانند ناقلان هشام، شناخته نشده‌اند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۸۳ (۱)-

ابن کثیر مکی

ابن کثیر مکی نام وی عبد اللّه فرزند کثیر بن عبد اللّه بن زاذان بن فیروزان بن هرمز است. از اهالی مکه و از قبیله «دار» بوده، از نظر نسبت اصالتا ایرانی می‌باشد. بنا به نوشته کتاب التیسیر، ابن کثیر قرائت را در پیش عبد اللّه بن مسائل خوانده، به وی عرضه نموده است. حافظ ابو عمر و گروه دیگری از علما این نظریه را پذیرفته، آن را قطعی دانسته‌اند ولی حافظ ابو العلاء همدانی آن را ضعیف و غیر مشهور دانسته است. ابن کثیر قرائت خود را به مجاهد بن جبر و درباس غلام ابن عباس نیز عرضه نموده است و آنان هم تأییدش کرده‌اند. ابن کثیر سال ۴۵ در مکه متولد و سال ۱۲۰ وفات نمود. «۱» علی بن مدینی درباره ابن کثیر می‌گوید: او مورد اعتماد و وثوق است. ابن سعد نیز او را توثیق نموده، سپس می‌گوید: نظر عمر دانی این است که او قرائت را از عبد اللّه بن سائب مخزومی فراگرفته است، ولی مشهور این است که او قرائت را از مجاهد یاد گرفته است. «۲»

راویان ابن کثیر

راویان ابن کثیر قرائت ابن کثیر را دو نفر به چند واسطه نقل نموده‌اند: بزی، قنبل.

(_____ ۱) طبقات القراء، ج ۱، صص ۴۴۳- ۴۴۵. (۲) تهذیب التهذیب، ۵/ ۳۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۸۴ ۱- بزی: احمد فرزند محمد بن عبد اللّه بن قاسم بن نافع بن ابیّ که بشّار نام داشت اصلا ایرانی و اهل همدان است و به دست سائب مخزومی مسلمان گردید. (۱)- درباره وی نیز دو نظریه مختلف نقل شده است: ابن جزری می‌گوید: او استاد و محقق و دارای حافظه قوی بود. در سال ۱۷۰ متولد و سال ۲۵۰ وفات نموده است. «۱» بزی قرائت را نزد ابو الحسن احمد بن محمد بن علقمه معروف به «قواس» و در نزد ابو الاخریط وهب بن واضح مکی و عبد اللّه بن زیاد بن عبد اللّه بن یسار مکی فرا گرفته است. «۲» عقیلی می‌گوید: او دروغگو و غیر قابل اعتماد است. ابو حاتم می‌گوید: او در نقل حدیث غیر قابل اعتماد و ضعیف است و من از او حدیث نقل نمی‌کنم. «۳» مؤلف: بحث درباره کسانی که از وی قرائت اخذ نموده‌اند، همان است که در راویان دیگر گذشت و وضع راویان وی از نظر مورد اعتماد بودن روشن نیست و باید به کتاب‌هایی که طبقات قاریان را شرح داده‌اند، مراجعه شود. ۲- قنبل: محمد فرزند عبد الرحمان خالد بن محمد، کنیه‌اش ابو عمرو، وی از خانواده مخزوم و آزاد شده آنان و اهل مکه می‌باشد. قرائت را به احمد بن محمد بن عون نبال عرضه نموده، از وی فراگرفته است و هم او بود که قنبل را در مکه به جای خود قرار داد و وظیفه قرائت را به عهده وی واگذار کرد. قبل از بزی نیز قرائت نقل نموده است و در حجاز ریاست تعلیم قرائت به وی واگذار شد و در مکه جزو نیروی انتظامی بود. سال ۱۹۵ متولد و سال ۲۹۱ وفات نمود. «۴» قنبل بعدها به مقام ریاست و سرپرستی شرطه رسید و همین عمل سبب بر هم خوردن عادت و روش وی گردید و هر چه

سنش بالا می‌رفت، تغییر بیش‌تری در روش او پدیدار می گردید تا آن جا که هفت سال، پیش از وفاتش، مقام معلمی و تعلیم قرائت قرآن را ترک نمود. «۵» مؤلف: درباره کسانی که از قنبل نقل قرائت نموده‌اند، همان اختلاف است که درباره راویان و ناقلان دیگر بود (_____. ۱) طبقات القراء، ۱/ ۱۱۹. (۲) النشر فی القرائات العشر، ۱/ ۱۱۹. (۳) لسان المیزان، ۱/ ۱۲۰. (۴) طبقات القراء، ۲/ ۱۱۹. (۵) لسان المیزان، ۵/ ۲۴۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۸۵ (۱)-

عاصم بن بهدله کوفی

عاصم بن بهدله کوفی ابو بکر عاصم فرزند ابی النجود اسدی و از آزادشدگان خاندان اسد و اهل کوفه است. قرائت را به زر بن حبیش و ابو عبد الرحمان سلمی و ابو عمرو شیبانی عرضه نموده، از آنان فرا گرفته است. ابو بکر بن عیاش می گوید: عاصم به من گفت: کسی حرفی از علم قرائت به من یاد نداد مگر عبد الرحمان سلمی، من از نزد او برگشتم و آن چه فرا گرفته بودم، به «زر» عرضه می‌داشتم و از تأیید او نیز برخوردار می‌شدم. حفص می گوید: عاصم نقل نمود که هر چه از قرائت به تو یاد داده‌ام، همان است که در نزد ابو عبد الرحمان سلمی یاد گرفته‌ام که او نیز از علی بن ابی طالب فراگرفته بود و هر چه از قرائت به ابو بکر بن عیاش یاد داده‌ام، همان است که در نزد زر بن حبیش یاد گرفته‌ام که وی نیز از ابن مسعود فرا گرفته بود. «۱» ابن سعد می گوید: عاصم مورد اعتماد بود ولی اعمش باحافظه‌تر از وی بوده است. عبد اللّه بن احمد از پدرش نقل می کند که عاصم ابتکار و روش خاصی در علم قرائت داشت و مرد مورد اعتماد، رئیس و پیشوای قاریان قرآن و از طرفداران عثمان بود. یعقوب بن سفیان می گوید: او مورد اعتماد است ولی با این حال گفتار و حدیثش خالی از ضعف و تزلزل نیست. (_____ ۱) طبقات القراء، ۱/ ۳۴۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۸۶ ابن علیه نیز درباره عاصم ایراد گرفته، چنین می گوید که: از روایات و ناقلین حدیث هر کس به نام عاصم بوده، کم حافظه بوده است. نسائی می گوید: عاصم عیبی ندارد، ولی به نظر ابن خراش (۱)- حدیث وی قابل رد و انکار است. به عقیده عقیلی عاصم به جز بدحافظه بودن عیب دیگری ندارد. به گفته دارقطنی حافظه عاصم قابل ایراد است. حماد بن سلمه می گوید: عاصم در آخر عمرش قوه تمییز را از دست داده بود. عاصم سال ۱۲۷ یا ۱۲۸ از دنیا رفته است. «۱»

راویان عاصم

راویان عاصم قرائت عاصم بن بهدله را دو نفر بدون واسطه از وی نقل نموده‌اند: حفص و ابو بکر. ۱- حفص فرزند سلیمان از قبیله اسد است که ربیب یعنی فرزند همسر عاصم بود. ذهبی می گوید: حفص در نقل حدیث حافظه خوبی نداشت ولی در قرائت قرآن مورد اطمینان بود، قرائت را ضبط و حفظ می‌نمود. حفص چنین گفته است که: در قرائت عاصم با وی هیچ مخالفتی ننموده مگر در یک حرف از سوره روم اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ ضَعْفٍ «۲» که حفص کلمه «ضعف» را با ضم ضاد، ولی «عاصم» با فتح آن، قرائت نموده است. تولد حفص سال ۹۰ و وفاتش سال ۱۸۰ واقع گردیده است. «۳» نظر رجال شناسان درباره حفص: ابن ابی حاتم از عبد اللّه بن احمد بن حنبل از پدرش احمد بن حنبل نقل می کند که: حفص، متروک الحدیث و غیر قابل اعتماد است. عثمان دارمی و دیگران از ابن معین نقل نموده‌اند که: حفص مورد اعتماد نیست. ابن مدینی می گوید: وی در نقل حدیث ضعیف و غیر قابل اطمینان است، این است که من از وی به طور عمد حدیث نقل نمی کنم. بخاری می گوید: رجال شناسان او را ترک نموده‌اند. مسلم می گوید که: وی متروک است. نسائی می گوید: او مورد اعتماد نیست و حدیث‌های وی قابل ضبط نیست. صالح بن محمد گوید: احادیث وی قابل ضبط نیست زیرا تمام احادیثش دروغ و بی‌اساس می‌باشد. به عقیده ابن خراش، حفص دروغگو و متروک و کار

وی حدیث‌سازی بود و به عقیده ابن حیّان، حفص سند احادیث را تغییر می‌داد و برای حدیث‌های بی‌سند، سند جعل (_____ ۱) تهذیب التهذیب، ۵ / ۳۹. (۲) روم/ ۵۴. (۳) طبقات القراء، ۱/ ۲۵۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۸۷ می‌نمود و واسطه‌ها را به مأخذ حدیث می‌رسانید. ابن جوزی در کتاب موضوعات از عبد الرحمان ابن مهدوی نقل می‌کند که او درباره حفص می‌گوید: به خدا سوگند! جایز نیست که از وی روایتی نقل شود. دارقطنی می‌گوید: حفص در نقل حدیث ضعیف است. ساجی گوید: حفص از جمله افرادی است که حدیثش از بین رفته، در نزد وی به جز مشتی دروغ باقی نمانده است. «۱» مؤلف: این بود نظریه رجال شناسان درباره حفص و اما بحث درباره راویان و نقل کنندگان از وی همان است که در راویان قرائت‌های دیگر بیان شد که راویان وی نیز افرادی مجهول و ناشناخته می‌باشند. ۲- اما ابو بکر: نام وی شعبه فرزند عیاش بن سالم حناط از قبیله اسد و کوفی است. ابن جزری درباره وی می‌گوید (۱)-: که قرائت خویش را سه بار بر عاصم عرضه نموده، بر عطاء بن سائب و اسلم منقری نیز عرضه داشته است. شعبه یک قرن تمام زندگی نمود ولی هفت سال و بنا به نقل دیگر، بیش از هفت سال قبل از فوتش دست از قرائت کشید و با قرائت فاصله گرفت. وی پیشوای بزرگ در قرائت و احکام و از دانشمندان با عمل بود و گاهی می‌گفت که: من به تنهایی نصف اسلامم! او از علمای اهل سنت بود و در موقع مرگش که خواهر وی گریه می‌نمود، بدو گفت: به آن گوشه خانه نگاه کن! من در همین گوشه هیجده هزار بار ختم قرآن نموده‌ام. او در سال ۹۵ متولد و سال ۱۹۳ و بنا به نقل دیگر سال ۱۹۴ وفات نموده است. «۲» عبد اللّه بن احمد بن حنبل درباره ابو بکر از پدرش نقل نموده است که او مورد اعتماد بود ولی زیاد اشتباه می‌کرد. عثمان دارمی درباره‌اش می‌گوید: در نقل حدیث خیلی مورد اعتماد نیست. ابن ابی حاتم می‌گوید: من از پدرم درباره ابو بکر بن عیاش و ابو الاحوص سؤال نمودم در پاسخ گفت: هیچ یک از آن‌ها را تأیید نمی‌کنم. ابن سعد می‌گوید: وی مورد اعتماد و راستگو بود و با احادیث و پاره‌ای از علوم دیگر آشنایی داشت ولی زیاد اشتباه می‌نمود. یعقوب بن شیبه می‌گوید که: در حدیث وی ضعف و تزلزل وجود دارد. ابو نعیم می‌گوید: در میان شیوخ و بزرگان ما کسی نیست که بیش از ابو بکر دارای اشتباه باشد. بزاز می‌گوید که: او حافظه نداشت و احادیث را حفظ نمی‌نمود. «۳» (_____ ۱) تهذیب التهذیب، ۲ / ۴۰۱. (۲) طبقات القراء، ۱/ ۳۲۵- ۳۲۷. (۳) تهذیب التهذیب، ۱۲/ ۳۵- ۳۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۸۸ (۱)-

ابو عمر بصری

ابو عمر بصری نام او زبّان فرزند علاء بن عمار مازنی و از اهالی بصره است و بنا به عقیده بعضی از رجال‌شناسان، وی اصلا ایرانی بوده است. او و پدرش از ترس حجاج به حجاز فرار نمودند. قرائت را در مکه و مدینه فرا گرفت. او در کوفه و بصره نیز از افراد زیادی قرائت را آموخت به طوری که در میان تمام قاریان هفت‌گانه از نظر تخصص کسی بدو نمی‌رسد. مردم شام تا قرن پنجم از قرائت ابن عامر پیروی می‌نمودند ولی پس از این تاریخ قرائت او را ترک نمودند زیرا مردی از اهل عراق وارد شام گردید و در مسجد اموی قرائت ابو عمر بصری را به مردم تعلیم و تلقین نمود و افراد زیادی به دورش جمع شدند و پس از آن تاریخ، تدریجا قرائت ابو عمر در شام نیز معمول شد. اصمعی از ابو عمر نقل نموده که وی می‌گفت: در میان پیشینیان کسی را سراغ ندارم که داناتر از من باشد. ابو عمر سال ۶۸ متولد گردید و عده زیادی گفته‌اند که سال ۱۵۴ وفات نموده است. «۱» دوری از ابن معین نقل نموده که: ابو عمر ثقه و مورد اعتماد است. ابو خیثمه گوید: ابو عمر علاء ایرادی نداشت ولی نمی‌توانست مطلبی را حفظ کند. نصر بن علی جهضمی از پدرش نقل می‌کند که شعبه به من گفت: در قرائت ابو عمر دقت کن! از هر قرائتی که پیروی می‌کند، بنویس زیرا که او در آینده نزدیک برای مردم استاد قرائت خواهد شد.

(_____ ۱) طبقات القراء، ۱/ ۲۸۸- ۲۹۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۸۹ ابو معاویه ازهری نقل می‌کند که: (۱)- ابو عمر به اقسام قرائت‌ها و الفاظ عرب آشناتر و اطلاع او بر سخنان زیبا و کمیاب عرب و فصیح‌ترین اشعار آنان از همه بیش‌تر بود. «۱»

راویان ابو عمر

راویان ابو عمر قرائت ابو عمر را دو نفر به واسطه یحیی بن مبارک نقل نموده‌اند: دوری، سوسی که با خود ابن مبارک، واسطه نقل به سه نفر می‌رسد. ۱- اما خود یحیی بن مبارک، ابن جزری درباره او می‌گوید: او استاد در علم نحو و معلم قرائت قرآن و مردی مورد اعتماد و علامه جلیل القدر است. وی وارد بغداد شد و به «یزیدی» معروف گردید زیرا که وی با یزید بن منصور حمیری دایی مهدی، خلیفه عباسی، انس و مصاحبت بیش‌تری داشت و تربیت فرزندان او را به عهده گرفته بود. یحیی بن مبارک قرائت را به ابو عمر عرضه داشت و از نظریه وی استفاده کرد و ابو عمر نیز وی را برای یاد دادن قرائت قرآن جانشین خود کرد. یحیی علاوه بر ابو عمر از حمزه نیز قرائت را فرا گرفته است. وی در علم قرائت دارای رأی و اجتهاد بود و در موارد کمی با استاد خویش ابو عمر اختلاف نظر داشت. قرائت را دو نفر از وی نقل نموده‌اند: دوری و ابو شعیب سوسی. ابن مجاهد می‌گوید: علت این که ما بر قرائت یزیدی (یحیی) اعتماد نمودیم با این که مقام شاگردان دیگر ابو عمر بالاتر از وی بود، این است که وی به کار دیگری نپرداخت و منحصرا از ابو عمر نقل قرائت نمود و در میان تمام شاگردان از قدرت حفظ و ضبط بیش‌تری برخوردار بود. او به سال ۴۰۲ در ۷۴ سالگی در مرو وفات نمود و بعضی گفته‌اند که سن وی در موقع مرگش از نود سال تجاوز کرده بود. «۲» ۲- اما دوری، راوی و شاگرد یحیی: نام وی حفص فرزند عمر بن عبد العزیز دوری از قبیله ازد و بغدادی است. ابن جزری می‌گوید: دوری مورد اعتماد و مردی جلیل القدر است و تمام مطالب را ضبط و حفظ می‌نمود. او اول کسی است که قواعد و مطالب مربوط به قرائت را جمع آوری کرد. او در شوال (_____ ۱) تهذیب التهذیب، ۷۲/ ۱۷۸- ۱۸۰. (۲) طبقات القراء، ۲/ ۳۷۵- ۳۷۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۹۰ سال ۲۴۶ بدرود حیات گفت. «۱» دارقطنی می‌گوید: دوری ضعیف است. عقیلی می‌گوید: او مورد وثوق است. مؤلف: کسانی که از دوری نقل قرائت نموده‌اند، حالشان مجهول و به مانند راویان سایر قراء که قبلا گفته شد، ناشناخته می‌باشند. (۱)- ۳- و اما سوسی: نام وی صالح، کنیه‌اش ابو شعیب فرزند زیاد بن عبد اللّه است. ابن جزری درباره او می‌گوید: که سوسی مطالب را حفظ می‌کرد و می‌نوشت و مورد اعتماد و اطمینان می‌باشد. وی قرائت را در نزد ابو محمد فرا گرفته است که هم بر وی خوانده و هم از او شنیده است و او بزرگ‌ترین شاگرد ابو محمد بود و در اوایل سال ۲۶۱ در هفتاد سالگی در گذشت. «۲» به نظر ابو حاتم سوسی راستگو است و به عقیده نسائی مورد اعتماد است. ابو حیان نیز او را از افراد مورد اعتماد به شمار آورده است. ابو عمر دانی می‌گوید: نسائی قرائات را از وی نقل نموده است ولی مسلم بن قاسم اندلسی بدون دلیل و مدرک وی را تضعیف نموده است. «۳» مؤلف: راویان قرائت سوسی نیز مانند سایر راویان مجهول و ناشناخته می‌باشند. (_____ ۱) تهذیب التهذیب، ۲/ ۴۰۸. (۲) طبقات القراء، ۱/ ۳۲۲. (۳) تهذیب التهذیب، ۴/ ۳۹۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۹۱ (۱)-

حمزه کوفی

حمزه کوفی حمزه فرزند حبیب بن عمارة بن اسماعیل است. کنیه‌اش ابو عماره از قبیله تمیم و اهل کوفه می‌باشد. قرائت را بر سلیمان بن اعمش و حمران بن اعین عرضه داشته و از آنان فراگرفته است. در الکفایة الکبری آمده است که او قرائت را از محمد

بن عبد الرحمان بن ابی لیلی و طلحة بن مصرف فراگرفته است و در التیسیر آمده است که: از مغیرة بن مقسم و منصور و لیث بن ابی سلیم فراگرفته و صاحب کتاب التیسیر و المستنیر می‌گوید: از امام صادق (ع) فراگرفته است. اینان می‌گویند: «حمزه» بدوا قرائت را از حمران یاد گرفته، سپس بر اعمش و ابو اسحاق و ابن ابی لیلی عرضه داشته است و پس از عاصم و اعمش مقام امامت و پیشوایی در علم قرائت به وی محول گردید. او حجت و پیشوای موثق و مورد اعتماد و نمونه‌ای بی‌نظیر بود. عبد اللّه عجلی می‌گوید: ابو حنیفه به حمزه چنین گفت: تو در دو مسئله بر ما پیروز گشتی و در آن دو جهت با تو مباحثه و مناظره نمی‌کنیم: قرآن و فرایض. سفیان ثوری نیز گفته است: حمزه در قرآن و فرایض بر همه تفوق دارد و «عبد اللّه بن موسی» می‌گوید: اعمش، استاد حمزه، هر وقت او را می‌دید می‌گفت: او دانشمند و متخصّص (۲)- در قرآن است. حمزه در سال ۸۰ متولد و در سال ۱۵۶ وفات نموده است. «۱» ابن معین می‌گوید: وی موثق و مورد اعتماد است و نسائی می‌گوید: ایرادی ندارد و عجلی

(_____ ۱) طبقات القراء، ۱/ ۲۶۱. بیان در

علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۹۲ می‌گوید: مورد اعتماد و مرد صالح است. ابن سعد گفته است: مرد نیکی بود و احادیثی هم در پیش خود داشت و مرد راستگو و دارای ابتکار و روش خاصی در علم قرائت بود. ساجی می‌گوید: حمزه راستگو ولی بد حافظه بود، لذا در نقل حدیث متقن و قابل اعتماد نیست. بعضی از اهل حدیث در قرائت از وی انتقاد نموده، گروه دیگر اصلا نمازی را که با قرائت او خوانده شود، باطل دانسته‌اند. باز ساجی و ازدی می‌گویند: علما در قرائت وی بگو مگو نموده و او را به یک حالت مذموم نسبت می‌دادند. باز ساجی می‌گوید: از سلمة بن شبیب شنیدم که می‌گفت: احمد بن حنبل خوش نداشت که در پشت سر کسی که از قرائت حمزه پیروی می‌کند، نماز بخواند. آجری از احمد بن سنان نقل می‌کند که: یزید بن هارون از قرائت حمزه شدیدا کراهت داشت. احمد بن سنان می‌گوید: از ابن مهدی شنیده‌ام که می‌گفت: اگر من قدرت داشتم کسانی را که از قرائت حمزه پیروی می‌کنند، تازیانه می‌زدم، پشتش را در هم شکسته و شکنجه‌اش می‌دادم. ابو بکر عیاش قرائت حمزه را یک نوع بدعت می‌دانست و ابن درید می‌گفته است که: دوست دارم، قرائت حمزه از کوفه برچیده شود. «۱»

راویان حمزه

راویان حمزه راویان حمزه دو نفرند که قرائت را با واسطه از او نقل نموده‌اند: یکی خلف بن هشام و دیگری خلاد بن خالد. ۱- خلف: کنیه‌اش ابو محمد از قبیله اسد و فرزند هشام بن ثعلب بزاز و اهل بغداد است. ابن جزری می‌گوید: خلف یکی از قاریان ده گانه و یکی از راویان قرائت حمزه به وسیله سلیم می‌باشد. او در سن ده سالگی تمام قرآن را حفظ کرده بود و از سیزده سالگی شروع به تحصیل علم قرائت نمود. خلف در قرائت روش حمزه را پیش گرفته بود، ولی در صدوبیست مورد با وی مخالفت داشت. او در سال ۱۵۰ متولد و سال ۲۲۹ وفات کرده است. «۲»

(_____ ۱) تهذیب التهذیب، ۳/ ۲۷. (۲)

طبقات القراء، ۱/ ۲۷۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۹۳ (۱)- لالکائی می‌گوید: از عباس دوری، داستانی را که احمد بن حنبل درباره خلف بن هشام نقل نموده است، سؤال نمودند، در جواب گفت: من خودم این داستان را از احمد بن حنبل نشنیدم ولی دوستان ما نقل نمودند که در نزد احمد از خلف اسمی به میان آمد و ضمنا گفته شد که وی مشروب هم می‌خورد، احمد گفت: این جریان بر ما ثابت گردیده است ولی با این حال به خدا سوگند! وی نزد ما مورد اعتماد و اطمینان می‌باشد. نسائی می‌گوید: خلف بغدادی مورد اعتماد است و دارقطنی می‌گوید: خلف مرد عابد و بافضلی بود، سپس اضافه می‌کند که خلف می‌گفت: من چهل سال از نمازهایم را اعاده نموده‌ام زیرا در این چهل سال طبق مذهب کوفیان شراب می‌خوردم. خطیب بغدادی در تاریخ خود از محمد بن حاتم کندی نقل می‌کند که از یحیی بن معین درباره خلف سؤال نمودم. در جوابم گفت: او نمی‌دانست که اصلا

حدیث چیست. «۱» مؤلف: درباره کسانی که از خلف نقل قرائت نموده‌اند، بعدا گفت و گو خواهیم نمود. ۲- اما خلاد بن خالد، دومین راوی حمزه است و معروف به ابو عیسی شیبانی و اهل کوفه می‌باشد. ابن جزری درباره او می گوید: خلاد در علم قرائت پیشوا و مورد اطمینان می‌باشد و او در این علم دانا، محقق و استاد است. خلاد قرائت را بر سلیم عرضه نموده و از وی فرا گرفته است. وی در میان یارانش از همه با حافظه‌تر و نسبت به همه آنان تفوق داشت. وفاتش در سال ۲۲۰ واقع گردیده است. «۲» مؤلف: بحث درباره راویان خلف همان است که گذشت و آنان افرادی مجهول و ناشناخته می‌باشند.

(_____ ۱) تهذیب التهذیب، ۳ / ۱۵۶. (۲) طبقات القراء، ۱/ ۲۷۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۹۴ (۱)-

نافع مدنی

نافع مدنی نام وی نافع فرزند عبد الرحمان بن ابی نعیم است. ابن جزری درباره او می گوید: نافع یکی از قاریان و دانشمندان هفت گانه می‌باشد. مردی است مورد اعتماد و صالح، اصالتا اصفهانی است. قرائت را به عده‌ای از تابعین اهل مدینه عرضه داشته، از آنان فراگرفته است. سعید بن منصور می گوید: مالک بن انس می گفت: قرائت اهل مدینه از سنت و روش پیامبر است، به وی گفتند: منظور شما از قرائت اهل مدینه همان قرائت نافع است؟ گفت: آری. از عبد اللّه بن احمد بن حنبل نقل گردیده که از پدرم سؤال نمودم: کدام یک از قرائت‌ها را بیش‌تر دوست داری؟ گفت: قرائت اهل مدینه را. گفتم: اگر این قرائت ممکن نباشد؟ گفت: قرائت عاصم را. وفات نافع در سال ۱۶۹ واقع گردیده است. «۱» ابو طالب از احمد بن حنبل نقل نموده است که مردم قرآن را از نافع فرا می گرفتند ولی در نقل حدیث چیزی نبود و دوری از ابن معین نقل نموده که نافع مورد اعتماد است. نسائی می گوید که: نافع ایرادی ندارد. ابن حیان نیز نافع را از افراد مورد اعتماد به شمار آورده است ولی احمد و یحیی درباره او اختلاف نظر دارند: احمد می گوید در حدیث دروغگو است و یحیی می گوید، مورد

(_____ ۱) طبقات القراء، ۲ / ۳۳۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۹۵ اعتماد است. «۱»

راویان نافع

راویان نافع قرائت نافع را دو نفر بدون واسطه نقل نموده‌اند: قالون، ورش. (۱)- ۱- قالون: نامش عیسی و کنیه‌اش ابو موسی فرزند میناء بن وردان است و آزاد شده قبیله زهره می‌باشد. می گوید: عیسی ربیب، یعنی فرزند همسر نافع بوده است و نافع او را به جهت فطانت و زیرکی که در قرائت داشت به قالون ملقب نمود زیرا در لغت روم قالون به معنای نیکو می‌باشد. عبد اللّه بن علی می گوید: علت این که به وی لقب قالون دادند این بود که او اصلا رومی و جدّ اعلای وی عبد اللّه از اسیران روم بوده است. قالون قرائت خویش را به نافع عرضه نموده و از وی فراگرفت. ابن ابی حاتم می گوید: قالون لال بود و قرآن را با اشاره لب می‌خواند و با اشارات لب اشتباهات و اغلاط مردم را به آنان می‌فهماند. وی در سال ۱۲۰ متولد و در سال ۲۲۰ وفات نموده است. «۲» ابن حجر می گوید: قالون در قرائت موثق و مورد اعتماد است اما در حدیث بعضی از حدیث‌های وی قابل نوشتن است. از احمد بن صالح مصری درباره حدیث قالون سؤال نمودند، لبخندی زد و گفت: مگر از هر کسی حدیث می‌نویسند؟! مؤلف: راویان قالون نیز مانند راویان سایر قراء ناشناخته و مجهول می‌باشند. ۲- و اما ورش: نام وی عثمان و فرزند سعید است. ابن جزری درباره او می گوید: در دوران ورش ریاست تعلیم قرائت قرآن در مصر بدو محول گردید. او در قرائت، روش خاص و ابتکار مخصوصی داشت که با نافع مخالف بود. وی در قرائت مورد اعتماد و گفتارش در این قسمت حجت و مدرک بود. ورش در سال ۱۱۰ در مصر متولد و در سال

۱۹۷ در همـــــــــــان جـــــــــــا وفـــــــــــات نمـــــــــــوده اســـــــــــت. «۳»

(_____ ۱) تهـذیب التهذیب، ۱۰/ ۴۰۷. (۲) طبقات القراء، ۱/ ۶۱۵. (۳) همان، ۱/ ۵۰۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۹۶ (۱)-

کسائی کوفی

کسـائی کوفی نـام وی علی مشـهور به «کسـائی» فرزنـد حمزهٔ بن عبـد اللّه بن بهمن بن فیروز، از قـبیله اسـد و آزاد کرده آنـان بود و اجـداد او، ایرانی است. ابن جزری دربـاره وی می‌گویـد: کسـائی همـان پیشوای قرائت است که ریاست علم قرائت در کوفه بعـد از حمزه زیّات بـدو محول شـد. او قرائت را از حمزه اخـذ نمود، بـدین صورت که چهـار بـار قرائت خویش را بر وی عرضه کرد و در قرائت تنها به او اعتماد می‌نمود. ولی ابو عبید در کتاب القرائات می‌گوید: کسائی در اخذ قرائت روش خاصـی داشت که قسـمتی از قرائت‌هـای حمزه را اخـذ نموده و قسـمتی از آن‌هـا را ترک کرد. در تاریـخ وفـات کسائی اختلاف نموده‌انـد آن چه صـحیح به نظر می‌رسـد و عـده زیـادی از مورخین و حفاظ نوشـته‌اند، این است که در سال ۱۸۹ وفـات نموده است. «۱» کسـائی قرائت را از حمزه زیّات و محمـد بـن عبـد الرحمـان بن ابی لیلی و عیسـی ابن عمر اعمش به طـور مـذاکره و گفت و گـو فرا گرفته است و از آنـان و سلیمـان بن ارقم و امام جعفر صادق (ع) و عزرمی و ابن عیینه نیز شـنیده است و به رشـید و بعـد از وی به فرزنـدش امین تعلیم نموده است. «۲» مرزبـانی از ابن اعرابی نقـل نمـوده است که: کسـائی گرچه گنـاه و لغزش داشت و دائمـا شـراب می‌خورد و به بعضـی از گناهـــــان دیگر علنـــــا مرتکـــــب می‌شـــــد ولی بـــــا ایـــــن حـــــال مرد راســـــتگو، قـــــاری قرآن،

(_____ ۱) طبقـــات القراء، ۱ / ۵۳۵. (۲) تهذیب التهذیب، ۸/ ۳۱۳. بیـان در علوم و مسائـل کلی قرآن، ص: ۱۹۷ دارای ضـبط و حـافظه قوی و دانا (۱)- به زبان و لهجه‌های مختلف عرب بود. «۱»

راویان کسائی

راویان کسائی قرائت کسائی را دو نفر بـدون واسطه نقل نموده‌انـد: لیث بن خالد و حفص بن عمر. ۱- لیث بن خالد: نام او حارث، کنیه‌اش ابو الحارث فرزند خالد بغدادی است. ابن جزری در حق وی می‌گوید: او مردی است مشهور و مورد اعتماد و استادی است حافظ و از بزرگ‌ترین شاگردان کسائی است و قرائت را از وی فرا گرفته است. وفات او در سال ۲۴۰ واقع گردیده است. «۲» ۲- و امـا حفص همـان حفص بن عمر دوری است که شـرح حال او را در ضـمن شـرح حال عاصم آوردیم. *** این بود شـرح حال قراء سبعه و راویان آنان که در این جا آوردیم و نام «قاریان هفت گانه» و راویان‌شان را قاسم بن فیره در قصـیده لامیّه‌اش که به «شاطبیّه» معروف است با نظم ذکر نموده است. و اما سه تن دیگر از قاریان ده‌گانه، خلف و یعقوب و یزید بن قعقاع می‌باشند و حالات ایشان را در فصـــــل آینـــــده می‌آوریـــــم کـــــه قاریـــــان مـــــورد بحـــــث در ایـــــن بخش بـــــه ده تـــــن بـــــالغ می‌شـــــود.

(_____ ۱) معجـم الادبـــاء، ۵ / ۱۸۵. (۲) طبقات القراء، ۲/ ۳۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۹۸ (۱)-

سه قاری دیگر

خلف بن هشام

خلف بن هشام شرح حال «خلف» را در ضمن شرح حال حمزه ذکر نمودیم و اما راویان قرائت وی دو نفر می‌باشند: اسحاق و ادریس. ۱- اسحاق: ابن جزری درباره وی می گوید: اسحاق فرزند ابراهیم بن عثمان بن عبد اللّه، کنیه‌اش ابو یعقوب، اصالتا اهل مرو بود و در بغداد سکونت می کرد، کتابدار خلف و ناقل قرائت وی بود. اسحاق مردی بود مورد اعتماد. او در سال ۲۸۶ بدرود حیات گفته است. «۱» مؤلف: سخن درباره راویان قرائت اسحاق همان است که در راویان دیگر قاریان گذشت یعنی مجهول و ناشناخته هستند. ۲- ادریس: ابن جزری درباره ادریس می گوید: ادریس فرزند عبد الکریم حدّاد، کنیه‌اش ابو الحسن و اصالتا بغدادی است. وی پیشوای علم قرائت، دارای حافظه قوی، اهل احتیاط و مورد اطمینان می‌باشد. او قرائت را نزد خلف فرا گرفته است. درباره ادریس از دارقطنی سؤال گردید، در جواب گفت: او ثقه و مورد اعتماد و بلکه بالاتر از آن است. او در سال ۲۹۲ وفات نمود. «۲» مؤلف: در راویان قرائت ادریس، باز همان ایرادی که در راویان سایر قاریان بود، پیش می‌آید که هویت همه آنان مجهول می‌باشد (_____. ۱) طبقات القراء، ۱/ ۱۵۵. (۲) همان، ۱/ ۱۵۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۱۹۹ (۱)-

یعقوب بن اسحاق

یعقوب بن اسحاق نام او یعقوب، فرزند اسحاق و کنیه‌اش ابو محمد است، آزاد شده قبیله حضرم و اهل بصره می‌باشد. ابن جزری می گوید: او یکی از قاریان ده گانه است. یعقوب گفته است که من قرائت را یک سال و نیم در پیش «سلام» و به مدت پنج روز نیز به شهاب بن شرنفه مجاشعی خواندم و شهاب نیز در مدت نه روز از مسلمهٔ بن محارب محاربی و مسلمه نیز از ابو الاسود دئلی و او هم از علی (ع) فراگرفته بود. وفات یعقوب به سال ۲۰۵ در ۸۸ سالگی واقع شده است. «۱» احمد و ابو حاتم در حق وی می گویند که صدوق و راستگو است. ابن حیان نیز او را از افراد مورد اطمینان به شمار آورده است، ولی ابن سعد می گوید: یعقوب در نزد علمای رجال در حدّ کامل از وثاقت و اطمینان نیست. «۲» قرائت یعقوب را دو نفر نقل نموده‌اند: رویس و روح. ۱- رویس: اسم وی محمد، فرزند متوکل معروف به لؤلؤای و اهل بصره است. ابن جزری می گوید: وی استاد قرائت و دارای حافظه قوی می‌باشد. او در این فن دارای مهارت خاص و شهرت بسزایی بود. رویس قرائت خویش را به یعقوب حضرمی عرضه نموده و از وی فراگرفته است. دانی می گوید: رویس از ماهرترین شاگردان یعقوب است. از رویس نیز محمد بن هارون تمار (۲)- و ابو عبد اللّه زبیر بن احمد زبیری شافعی نقل قرائت نموده‌اند. رویس به سال ۳۳۸ وفات نموده است. «۳» ۲- روح: دومین راوی یعقوب است و کنیه او ابو الحسن فرزند عبد المؤمن از قبیله هذل و آزاد شده آنان و اهل بصره می‌باشد و از دانشمندان علم نحو بود. ابن جزری در حق او می گوید: وی استاد قرائت و دارای شخصیت و عظمت بود، فردی ضابط، محکم، مورد اطمینان و معروف می‌باشد. قرائت را از یعقوب حضرمی فراگرفته، از شاگردان برجسته وی محسوب می گردید و در سال ۲۳۵ یا ۲۳۴ وفات نموده است. «۴» (_____۱) طبقات القراء، ۲/ ۳۸. (۲) تهذیب التهذیب، ۱۱/ ۳۸۲. (۳) طبقات القراء، ۲/ ۲۳۳. (۴) همان، ۱/ ۲۸۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۰۰ راویان او به مانند راویان دیگر قراء، مجهول الهویه و ناشناخته می‌باشند. (۱)-

یزید بن قعقاع

یزید بن قعقاع ابن جزری می گوید: یزید بن قعقاع پیشواست. کنیه وی ابو جعفر و از طایفه مخزوم و اهل مدینه می‌باشد. او یکی از قاریان ده گانه و از تابعین محسوب می‌شود. او شخصیت جلیل القدر و مشهوری است که قرائت خویش را بر عبد اللّه بن عیاش بن ابی ربیعه و عبد اللّه بن عباس و ابو هریره عرضه نموده، و از آنان فراگرفته است. یحیی بن معین می گوید: ابن قعقاع در قرائت قرآن

رئیس و پیشوای اهل مدینه بود و به همین جهت قاری نامیده شد. او مردی بود مورد اعتماد ولی حدیث کم نقل نموده است. ابن ابی حاتم می‌گوید: از پدرم درباره ابن قعقاع سؤال نمودم، گفت: راستگوست. وی به سال ۱۳۰ در مدینه در گذشت. «۱» یزید بن قعقاع دو نفر راوی دارد: عیسی و ابن جمّاز ۱- عیسی: فرزند وردان کنیه‌اش ابو الحارث اهل مدینه و معروف به حذاء است. ابن جزری می‌گوید: وی پیشوا و استادی ماهر در قرائت، راوی حدیث، محقق و بسیار محافظه کار و با احتیاط بود، قرائت را بدوا از ابو جعفر و شیبه و بعدها از نافع فرا گرفت. دانی می‌گوید: وی از قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین شاگردان نافع بوده است و در نقل احادیث و بیان اسناد، گاهی با نافع شرکت نموده است. به نظر من وی در سال ۱۶۰ بدرود حیات گفته است. «۲» (۲)- ۲- ابن جماز: نامش سلیمان، فرزند مسلم بن جمّاز، کنیه‌اش ابو الرّبیع، آزاد کرده قبیله زهره است که در مدینه متوطن و ساکن بود. ابن جزری می‌گوید: ابن جماز استاد قرائت و مردی بزرگوار، ضابط، دارای حافظه می‌باشد و بنابر آن چه در دو کتاب الکامل و المستنیر آمده است، وی قرائت را بدوا از ابو جعفر و شیبه و بعدها از نافع فراگرفته است و به نظر من وفات وی بعد از سال ۱۷۰ واقع گردیده است. «۳»

(_____ ۱) طبقات القراء، ۲/ ۳۸۲. (۲) همان، ۱/ ۶۱۶. (۳) همان، ۱/ ۳۱۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۰۱ این افرادی که به عنوان راویان قرائت یاد نمودیم، در میان علما معروف می‌باشند ولی قرائت‌هایی که با طرق دیگر نقل شده است، در کتب تراجم ضبط نشده است. راویان این قرائت‌ها از نظر وثاقت و اعتماد، در میان رجال شناسان مورد اختلاف هستند که در فصول گذشته به این اختلافات اشاره‌ای شد، بدین جهت ما در این جا به آن‌ها متعرض نمی‌شویم. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۰۳ (۱)-

بخش ۶ قرائت‌های هفت‌گانه قرآن

اشاره

بخش ۶ قرائت‌های هفت‌گانه قرآن (۲)- عدم تواتر قرائت‌های هفت گانه بررسی نظریه تواتر قرائت‌های هفت‌گانه قرائت‌های هفت گانه غیر از حروف هفت گانه است در پیرامون حجیت قرائت‌های هفت گانه بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۰۴ (۱)-

عدم تواتر قرائت‌های هفت‌گانه

دلایل عدم تواتر قرائت‌ها

دلایل عدم تواتر قرائت‌ها در صفحات پیش گفتیم که قرآن به اتفاق همه مسلمانان متواتر است ولی در تواتر قرائت‌ها اقوال مختلفی وجود دارد که به نظر ما این قرائت‌ها متواتر نمی‌باشند و دلایل زیادی این نظریه را تأیید می‌کند که اینک قسمتی از آن‌ها را در این جا می‌آوریم: ۱- بررسی شرح حال راویان قرائات به طوری که قبلا بیان نمودیم، موجب قطع و یقین می‌گردد که این قرائت‌ها برای ما به صورت خبر واحد نقل گردیده است نه به صورت تواتر. علاوه بر این، وثاقت و مورد اطمینان بودن بعضی از راویان این قرائت‌ها ثابت و مسلم نمی‌باشد، با این حال چگونه می‌توان گفت که این قرائت‌ها با تواتر به خود قاریان می‌رسد؟! ۲- دقت و تدبر در این که این قاریان چگونه و از کجا این قرائت‌ها را فرا گرفته‌اند، ثابت و روشن می‌سازد که این قرائت‌ها برای خود قاریان نیز به صورت خبر واحد نقل گردیده است، نه به طور متواتر. ۳- اگر فرض کنیم که راویان هر قرائت تا به قاری آن در هر طبقه، به حد تواتر رسیده و از افرادی بوده‌اند که هرگز به کذب و دروغ اجتماع نمی‌کنند. در این فرض نیز باز سند روایت که به خود قاری می‌رسد؛ تواتر آن قطع می‌شود و به صورت خبر واحد در می‌آید، زیرا هر قرائت را در اصل یک قاری خوانده و ارائه کرده است نه بیش‌تر. ۴- هر یک از قاریان و پیروان آنان بر صحت قرائت خویش دلایلی می‌آورند (۲)- و با همین دلایل نسبت به قرائت‌های

دیگر اعتراض می‌کنند. خود این عمل نشان می‌دهد که این قرائت‌ها بر اجتهاد بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۰۵ و نظریه خود قاریان مستند است، زیرا اگر هر یک از آن‌ها به صورت تواتر و قطعی از پیامبر نقل می‌شد، دیگر اثبات آن محتاج به دلیل و برهان نبود. انتخاب یک قرائت و اعراض از دیگر قرائت‌ها معنی و مفهومی نداشت. ۵- عده‌ای از بزرگان و دانشمندان که قسمتی از قرائت‌های معمولی را انکار می‌کنند، خود دلیل روشنی است بر عدم تواتر قرائات زیرا با بودن تواتر جایی برای نفی و انکار باقی نمی‌ماند، چنان که «ابن جریر طبری» قرائت ابن عامر را انکار می‌کند و قسمت زیادی از دیگر قرائت‌ها را نیز مورد طعن و انتقاد قرار می‌دهد. بعضی از علما هم قرائت حمزه را مورد طعن و ایراد قرار داده‌اند و بعضی دیگر قرائت ابو عمر و پاره‌ای قرائت ابن کثیر را مردود شناخته‌اند و عده زیادی از دانشمندان اساسا هر قرائتی را که علت و ریشه آن در لغت عرب پیدا نگردد، انکار نموده و طرفداران آن را به اشتباه و لغزش نسبت داده‌اند. «۱» در شرح حال حمزه خواندیم که: احمد بن حنبل (پیشوای حنبلی‌ها) و یزید بن هارون و ابن مهدی «۲» و ابو بکر عیاش و ابن درید قرائت او را انکار نموده و آن را مردود دانسته‌اند. زرکشی، نظریه توقیفی و عدم اجتهادی بودن قرائت‌ها را اختیار نموده، می‌گوید: عده‌ای مانند زمخشری با ما مخالفت نموده، چنین پنداشته‌اند که انتخاب قرائت‌ها اختیاری می‌باشد و با اجتهاد و رأی افراد بلیغ و دانشمندان ادب عرب انتخاب می‌شود. زرکشی سپس در مقام رد آن‌ها قرائت حمزه را پیش می‌کشد و می‌گوید که: وی کلمه «و الارحام» را با کسره همزه تلفظ نموده است، در صورتی که صحیح نیست چنان که از ابو زید و یعقوب و حضرمی نقل می‌کنند که قرائت حمزه را در آیه وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ «۳» که با کسر «یا» خوانده است تخطئه و انکار نموده‌اند و همچنین قرائت ابو عمر که در «یغفرکم» راء را در لام ادغام نموده است، نادرست می‌دانند آن جا که زجاج می‌گوید: این ادغام یکی از غلطهای بیّن و آشکار است. «۴»

(۱) تبیان، تألیف طاهر بن صالح بن احمد جزایری، طبع چاپخانه المنار، ص ۱۰۶. (۲) او عبد الرحمان بن مهدی است، در تهذیب التهذیب ۶/ ۲۸۰ می‌گوید: احمد بن سنان گفته است که: از علی بن مدینی شنیدم که می‌گفت: عبد الرحمان بن مهدی دانشمندترین مردم بود. خلیلی نیز درباره وی گفته است: که پیشوای مطلق بود. شافعی گفته است: در دنیا برای وی نظیر نیافتم. (۳) ابراهیم/ ۲۲. (۴) تبیان، ۸۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۰۶ (۱)-

تصریح دانشمندان بر عدم تواتر قرائت‌ها

تصریح دانشمندان بر عدم تواتر قرائت‌ها در این جا مناسب می‌دانیم که گفتار چند تن از دانشمندان علم قرائت را که در آن بر عدم تواتر قرائت‌ها تصریح شده است، بیاوریم تا مطلب بیش از پیش روشن و واضح گردد: ۱- ابن جزری می‌گوید: هر قرائتی که با قواعد و لغت عرب و لو از یک جهت موافق باشد و با یکی از قرآن‌های عثمان و لو به طور احتمال مطابقت کند و سندش هم صحیح باشد، همان قرائت صحیح است و نمی‌توان آن را رد نمود بلکه این قرائت یکی از وجوه هفت‌گانه‌ای است که قرآن بر آن اساس نازل شده است و برای مسلمانان لازم و واجب است که آن قرائت را بپذیرند، خواه از قاریان هفت‌گانه نقل شود و یا از قاریان دیگر که مورد قبول می‌باشند. ولی اگر قرائتی یکی از همان شرایط و ارکان را دارا نباشد، باید چنین قرائتی را ضعیف یا باطل دانست، گرچه از قاریان هفت‌گانه و یا بالاتر از آنان نقل شده باشد. این همان نظری است که بزرگان و پیشوایان علم و تحقیق آن را می‌پذیرند. ابو عمر عثمان بن سعید دانی نیز بر آن تصریح نموده و ابو محمد بن ابی طالب مکی و ابو العباس احمد بن عمار مهدوی در موارد متعددی این مطلب را به صراحت و روشنی بیان داشته‌اند. و محقق توانا ابو القاسم عبد الرّحمان بن اسماعیل معروف بابی شامّه نیز همان را تحقیق و تأیید نموده است و این همان نظریه‌ای است که گذشتگان از علما بر آن عقیده بودند و مخالفی در برابرشان نبوده است. ۲- ابو شامه در کتاب خود المرشد الوجیز می‌گوید: نباید هر قرائتی را که به یکی از قاریان

هفت‌گانه نسبت داده شود، گول آن را خورد و آن را صحیح نامید و چنین پنداشت که واقعا قرآن بدان صورت نازل گردیده است مگر (۲)- این که با ضوابط و قوانین صحت مطابقت کند. در این صورت نیز نقل آن قرائت اجماعی خواهد بود و به یک نفر اختصاص نخواهد داشت. قرائت غیر صحیح آن نیست که از قاریان هفت‌گانه معروف نقل نشود زیرا تکیه و اعتماد، بر شرایط و اوصاف قرائت است نه بر اشخاص. بنابراین، قرائت غیر صحیح قرائتی است که شرایط صحت قرائت را دارا نباشد، خواه این قرائت از قاریان هفت‌گانه معروف نقل شود یا از دیگران، منتها در اثر شهرت قاریان هفت‌گانه و کثرت مطابقت قرائت آنان با قواعد و شرایط صحت، نسبت به آن‌ها اعتماد بیش‌تری پیدا شده تا قرائت‌های دیگر. «۱»

(_____ ۱) النشر فی القرائات العشر، ۱/ ۹.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۰۷ ۳- باز ابن جزری می‌گوید که: گروهی از علمای قرن اخیر در قرائت صحیح علاوه بر صحت سند، تواتر را نیز شرط می‌دانند و می‌گویند که قرآن تنها با تواتر ثابت می‌شود و آن چه با خبر واحد آمده است، نمی‌توان آن را قرآن نامید. بنابراین، قرائت‌ها نیز باید متواتر باشند. سپس در رد این گروه می‌گوید: این نظریه درست نیست زیرا اگر قرائت‌ها متواتر بود، ما در این قرائت‌ها به شرایط دیگر نیازمند نبودیم، به دلیل این که هر چه از پیامبر به طور تواتر به ما برسد باید آن را بپذیریم و اگر ما تواتر را در قرائت‌های مختلف شرط لازم بدانیم در این صورت اکثر قرائت‌ها در اثر نداشتن تواتر از بین خواهد رفت. آن گاه ابن جزری اضافه می‌کند که من نیز قبلا همین عقیده را داشتم ولی بعدا به اشتباه خود پی برده، از آن عقیده برگشتم و با پیشوایان فعلی و گذشته علم قرائت هم عقیده شدم. ۴- ابو شامّه در کتاب خود المرشد می‌گوید: در میان عده‌ای از اساتید قرائت و پیروان‌شان چنین معروف گردیده است که تمام قرائت‌های هفت‌گانه متواتر است (۱)- و اضافه نموده‌اند که واجب است که بر نزول این قرائت‌ها از سوی خداوند عقیده داشت. آن گاه می‌گوید: ما نیز به همان عقیده هستیم ولی نه در تمام قرائت‌ها بلکه تنها در قرائتی که همه ناقلان و اسناد در نقل آن متحد باشند و کسی آن را انکار نکند، در صورتی که انکار و اختلاف در قرائت‌ها فراوان و شایع می‌باشند، بنابراین در صورت عدم تواتر یک قرائت، حداقل باید اختلاف و انکار آن در میان نباشد. «۱» ۵- سیوطی می‌گوید: بهترین سخن درباره قرائت‌ها همان است که استاد اساتید ابو الخیر بن جزری که پیشوای قاریان در دوران خویش بود، در اول کتاب النشر گفته است: هر قرائت صحیح دارای سه شرط است: مطابقت با قواعد عربی، موافقت با یکی از نسخه‌های قرآن عثمانی، صحت سند. سپس می‌گوید: ابن جزری در این فصل جدا بحث متقن و محکمی آورده و مطلب سنجیده‌ای بر قلم رانده است. «۲» ۶- ابو شامه در کتاب البسمله درباره کلماتی که در میان قاریان مورد اختلاف است، می‌گوید: ما بر تواتر آن‌ها معتقد نیستیم بلکه به عقیده ما بعضی از قرائت‌ها متواتر و بعضی از آن‌ها غیر متواتر

(_____ ۱) النشر فی القرائات العشر، ۱/ ۱۳.

(۲) الاتقان، نوع ۲۲- ۲۷، ج ۱/ ۱۲۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۰۸ می‌باشد و این حقیقت بر هیچ فرد با انصاف و محقق پوشیده نیست. ۷- بعضی از علما گفته‌اند که: هیچ یک از دانشمندان علم اصول به متواتر بودن قرائت‌ها تصریح ننموده‌اند (۱)- و در مقابل، بعضی از دانشمندان صراحتا می‌گویند که قرائت‌های هفت‌گانه به خود قاریان به طور تواتر رسیده است، اما متواتر بودن آن‌ها از خود پیامبر مورد اشکال می‌باشد زیرا قاریان هفت‌گانه طبیعتا، قرائت‌هایشان را به پیامبر اسلام به صورت خبر واحد می‌رسانند نه به طور متواتر. «۱» ۸- بعضی از دانشمندان متأخر می‌گویند: گروهی از علمای اصول، تواتر هر یک از قرائت‌های هفت‌گانه را ادعا نموده و گروه دیگر پا را فراتر گذاشته، متواتر بودن تمام قرائت‌های ده‌گانه را ادعا کرده‌اند ولی علاوه بر این که هیچ دلیل علمی این مدعا را ثابت و تأیید نمی‌کند، عده‌ای از خود قاریان اعتراف نموده‌اند که در میان قرائات هفت‌گانه قسمتی متواتر و قسمت دیگر غیر متواتر است. ولی هیچ یک از قاریان بر تواتر تک‌تک این قرائت‌ها معتقد نیستند، کجا برسد به تواتر قرائت‌های ده‌گانه. آری، متواتر بودن تمام قرائت‌ها، نظریه بعضی از علمای اصول است ولی اهل هر فنی به رموز و زوایای علم

خویش آشناتر از دیگرانند. «۲» ۹- مکی درباره قرائت‌ها می‌گوید: چه بسا تنها قرائتی را معتبر دانسته‌اند که عاصم و نافع بر آن اتفاق نظر دارند زیرا قرائت این دو تن از تمام قرائت‌ها بهتر و از نظر سند صحیح‌تر و از نظر لغت عرب فصیح‌تر می‌باشد. «۳» ۱۰- از کسانی که درباره قرائت‌ها بر عدم تواتر معترفند، شیخ محمد سعید عریان می‌باشد. او در تعلیقات خود می‌گوید: هر یک از قرائت‌ها دارای شذوذ و خلاف قاعده است و حتی در قرائت‌های هفت‌گانه نیز از این شذوذ مواردی به چشم می‌خورد. باز می‌گوید: صحیح‌ترین قرائت‌ها در نزد علما از نظر مورد اعتماد بودن (۲)- راویانشان، قرائت نافع و عاصم است و اما از نظر دارا بودن به جهات بیش‌تری از وجوه فصاحت، قرائت ابو عمر کسائی است. «۴»

(_____ ۱) تبیان، ۱۰۵. (۲) همان، ۱۰۶. (۳) همان، ۹۰. (۴) اعجاز القرآن، رافعی، ۵۲، ۵۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۰۹

نتیجه

نتیجه این بود قسمتی از اعترافات علما و دانشمندان علم قرائات در مورد عدم تواتر قرائت‌ها که ما در این جا به مقدار مورد نیاز لازم، اکتفا نمودیم ولی می‌توان به اعترافات بیش‌تری دست یافت و در صفحات آینده قسمت‌های دیگری را نیز مطالعه خواهید نمود. خواننده عزیز، باید در این جا خود تفکر کند؛ آن‌گاه قضاوت نماید که آیا با این همه اعترافات علما و دانشمندان فن بر عدم تواتر قرائت‌های مختلف قرآن، باز می‌توان در این قرائت‌ها ادعای تواتر نمود یا برای این گونه ادعاها ارزشی قائل شد؟! آیا می‌توان تواتر را با صرف تقلید و پیروی نمودن از پاره‌ای افراد که بدون دلیل ادعای تواتر نموده‌اند، ثابت نمود؟! با توجه به این که وجدان سلیم، وجود تواتر را در این مورد تکذیب می‌کند! با وجود همه این مطالب، تعجب در این است که قاضی ابو سعید مفتی اندلس کسانی را که زیر بار تواتر قرائت‌ها نرفته‌اند، تکفیر کرده و حکم ارتداد آنان را صادر نموده است!! ما فرض کنیم که قرائت‌ها در نزد علما متواتر است، با این حال آیا می‌توان کسی را که این تواتر را انکار کند، تکفیرش نمود؟! در صورتی که این مسئله از ضروریات دین به شمار نمی‌رود. باز فرض کنیم که قرائت‌ها به وسیله همان تواتر موهوم و خیالی از ضروریات مذهب است، باز آیا می‌توان مسلمانی را با انکار چیزی که ضروری بودن آن بر وی ثابت نشده است، مرتد دانست؟! خداوندا! تو خود بهتر می‌دانی که این ادعا جز جرئت و جسارت به پیشگاه تو و تجاوز بر حدود و احکام تو و جز ایجاد اختلاف و تفرقه در میان مسلمانان و ریختن خون پاک آنان به ناحق، چیز دیگری نیست. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۱۰

بررسی نظریه تواتر قرائت‌های هفت‌گانه

دلایل تواتر قرائت‌ها

دلایل تواتر قرائت‌ها کسانی که به متواتر بودن قرائت‌های هفت‌گانه قائل می‌باشند، برای اثبات نظریه خویش دلایلی را به قرار زیر اقامه می‌کنند: ۱- می‌گویند: متواتر بودن قرائت‌ها اجماعی است و تمام دانشمندان علوم قرآنی در تمام قرون و اعصار به متواتر بودن قرائت‌ها عقیده داشته‌اند. مؤلف: از آن چه در فصول پیشین آوردیم، برای خواننده عزیز بی‌اساس بودن این ادعا کاملا ظاهر می‌گردد و علاوه بر آن، مفهوم اجماع در صورتی صحیح و محقق خواهد بود که پیروان (۱)- نظریه‌های مقابل با نظریه‌ای که ادعای اجماع شده است، مخالف نباشند؛ در صورتی که در مسئله قرائت‌های هفت‌گانه، مسئله به عکس است زیرا پیروان هر یک از این قرائت‌ها پیروان قرائت دیگر را تخطئه نموده و با آن مخالفت می‌ورزند. ۲- می‌گویند: اهمیت خاصی که اصحاب پیامبر و مسلمانان قرن اول و دوم نسبت به قرآن قائل بودند، مستلزم و موجب آن بود که همه قرائت‌ها متواتر باشد، چنان که هر فرد منصف

و حقیقت‌جو این مطلب را به خوبی درک می کند. مؤلف: اهمیت دادن مسلمانان به قرآن مجید، متواتر بودن خود قرآن را ثابت می کند نه متواتر بودن چگونگی قرائت آن را، مخصوصا این که قرائت قرآن در میان عده‌ای از قاریان مبتنی بر اجتهاد و یا بر سماع و شنیدن از دیگران بود گرچه از یک نفر باشد. علاوه بر این اگر این گفتار و دلیل درست باشد، در تمام قرائت‌های قرآن جریان و سریان دارد بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۱۱ و هیچ علتی برای اختصاص دادن آن به قرائت‌های هفت گانه و ده گانه وجود ندارد و اساسا- چنان که توضیح خواهیم داد- قبل از قرن سوم از این اصطلاحات و اختصاص‌ها خبری نبود و این اصطلاحات بعدا به وجود آمده و قرائت‌ها به هفت قرائت معروف و منحصر گردیده است. روی این اصل یا باید همه قرائت‌های هفت گانه و ده گانه و غیر آن‌ها را متواتر بدانیم و یا هیچ یک از آن‌ها را متواتر ندانیم. نظریه اول و عقیده به تواتر تمام قرائت‌ها مسلما باطل است، پس باید نظریه دوم را قبول نمود و هیچ یک از قرائت‌ها را متواتر ندانست. ۳- می گویند: متواتر نبودن قرائت‌های هفت گانه مستلزم متواتر نبودن خود قرآن است و چون متواتر نبودن خود قرآن باطل است، متواتر نبودن قرائت‌های هفت گانه نیز باطل خواهد بود و علت تلازم این است که متن قرآن به وسیله همان قاریان معروف و حافظان مشهور به ما رسیده است و اگر قرائت آنان متواتر باشد، قرآن نیز متواتر است و اگر تردیدی در قرائت آنان باشد، تواتر قرآن نیز مورد تردید خواهد بود، بنابر این، چاره‌ای نداریم جز این که متواتر بودن قرائت‌ها را بپذیریم. مؤلف: اولا- در میان متواتر بودن خود قرآن و قرائت آن هیچ ملازمه‌ای نیست زیرا وجود اختلاف در قرائت یک کلمه منافاتی با وجود اتفاق بر اصل آن کلمه ندارد، از این جاست که مثلا راویان و ناقلین اشعار و قصاید (۱)- «متنبی» با این که در بعضی الفاظ یک قصیده اختلاف نظر دارند ولی این اختلاف کوچک‌ترین لطمه‌ای بر تواتر آن قصیده نمی‌زند و کسی در انتساب آن اشعار به «متنبی» تردید نمی کند و همچنین اختلاف در خصوصیات هجرت پیامبر، بر تواتر قضیه هجرت ضرر نمی‌رساند، ثانیا: آن چه که درباره قرآن به وسیله قراء به ما رسیده است، خصوصیات قرائت آن‌هاست و اما خود قرآن به وسیله تواتری که در میان تمام مسلمانان وجود داشته، به ما رسیده است که همه مسلمانان در تمام دوران‌ها دست به دست نقل نموده، به وسیله نوشتن و حفظ نمودن از آن نگهداری کرده‌اند و اما قاریان در نقل نمودن خود قرآن کوچک‌ترین اثری نداشته‌اند. از این جاست که اگر فرض کنیم، اصلا قاریان هفت گانه و ده گانه وجود نداشتند، باز هم تواتر در خود قرآن ثابت بود، بود و نبود آنان کوچک‌ترین تأثیری در این مسئله نداشت و قرآن بالاتر از این است که به وجود افراد معدودی متوقف بوده و صحت آن دایر مدار نقل چند نفر انگشت‌شمار باشد. ۴- می گویند: اگر قرائت‌ها متواتر نباشد، قسمتی از قرآن مانند «ملک» و «مالک» و مانند آن‌ها متواتر نخواهد بود زیرا صحیح دانستن یکی از این دو قرائت و رد دیگری ادعایی است بدون دلیل، بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۱۲ بنابر این باید هر دو را متواتر دانست. این دلیل را ابن حاجب آورده و عده‌ای نیز در نقل آن از وی پیروی نموده‌اند. مؤلف: اولا اختلاف در قرائت تنها از نظر چگونگی تلفظ و یا ساختمان کلمه می‌باشد و اختلاف در ساختمان کلمه و یا حرکات آن با حفظ اتفاق و تواتر در خود کلمه، منافات با تواتر اصل قرآن ندارد و ثانیا طبق این دلیل باید تمام قرائت‌ها را متواتر دانست و منحصر نمودن تواتر به قرائت‌های هفت گانه ادعایی است بدون دلیل. خاصه این که: به اعتراف بعضی از دانشمندان در میان قاریان قرآن کسانی پیدا می‌شوند که بیش‌تر از قاریان هفت گانه مورد اعتماد می‌باشند. اگر از این مطلب صرف نظر نموده و فرض کنیم که قرّاء هفت گانه از دیگران مورد اعتمادتر و بر وجوه قرائت آشناترند، باز هم مورد اطمینان و آشناتر بودن آن‌ها نمی‌تواند سبب شود که تواتر را به قرائت‌های هفت گانه اختصاص دهیم. آری، این دو جنبه که در قرائت‌های هفت گانه وجود دارد، سبب می‌شود که در مقام عمل، این قرائت‌ها را بر سایر قرائت‌ها ترجیح بدهیم ولی فاصله تواتر تا ترجیح در مقام عمل از زمین تا آسمان است.

نتیجه

نتیجه نتیجه این بحث این است که: ما با این دلایل نمی‌توانیم تنها به تواتر قرائت‌های هفت گانه و تقدم آن‌ها نسبت به دیگر قرائت‌ها

قائل شویم و به تواتر تمام قرائت‌ها هم کسی قائل نیست. بنابراین، تواتری در میان نیست. (۱)-

تحقیق و دنباله بحث

تحقیق و دنباله بحث حقا تواتر قرآن مستلزم تواتر قرائات نیست و بعضی از علما نیز بر این حقیقت اعتراف نموده‌اند، از جمله: زرقانی می‌گوید: بعضی از علما درباره قرائت‌های هفت گانه مبالغه نموده و کسانی را که این قرائت‌ها را متواتر نمی‌دانند، کافر و خارج از اسلام پنداشته‌اند زیرا به نظر آنان این سخن مستلزم عدم تواتر خود قرآن می‌باشد و این عقیده و مبالغه گویی به ابو سعید فرج بن لب مفتی اندلس نسبت داده شده است. او برای تأیید نظریه خویش کوشش فراوان کرده، کتابی نیز تألیف نموده و به مقام رد مخالفین برآمده است، ولی دلیل وی سودی به حال او ندارد و نمی‌تواند گفتارش را ثابت کند زیرا قائل شدن به عدم تواتر قرائت‌های هفت‌گانه مستلزم قائل شدن به عدم تواتر قرآن نیست و بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۱۳ فرق در میان اصل قرآن و قرائت‌های آن بسیار روشن و واضح است. چه اشکال دارد که قرآن بدون این قرائت‌ها نیز متواتر باشد؟ همان گونه که در موارد اتفاق قاریان متواتر است. «۱» باز بعضی از علما در این باره می‌گویند که: تواتر قرآن مستلزم تواتر قرائت‌ها نیست حتی هیچ یک از علمای اصول نیز به تواتر قرائت‌ها و این که تواتر قرآن مستلزم تواتر قرائت‌هاست، تصریح نکرده‌اند مگر ابن حاجب. «۲» زرکشی در برهان می‌گوید: قرآن و قرائت آن دو حقیقت متغایر و متمایز می‌باشند زیرا قرآن همان وحی است که به عنوان راهنمای مردم و سند نبوت بر محمد (ص) فرود آمده ولی قرائت‌ها وحی نیست بلکه اختلاف (۱)- در حروف و حرکات و در چگونگی تلفظ الفاظ وحی است، با این حال گروهی قرائت‌های هفت‌گانه را متواتر و گروه دیگر آن‌ها را مشهور می‌دانند و نیز می‌گوید: تحقیق این است که قرائت‌های هفت‌گانه از قاریان برای ما به طور متواتر نقل گردیده است ولی متواتر بودن آن‌ها از خود رسول خدا (ص) برای قاریان جای تردید است زیرا اسناد این قرائت‌ها در کتب قرائت موجود است که همه آن‌ها از پیامبر اسلام به صورت خبر واحد به ما رسیده‌اند نه به طور متواتر. «۳»

(_____ ۱). مناهل العرفان، ۴۲۸. (۲). تبیان، ۱۰۵. (۳). الاتقان، نوع ۲۲- ۲۷، ج ۱، ص ۱۳۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۱۴

قرائت‌های هفت‌گانه غیر از حروف هفت‌گانه است

قرائت‌های هفت‌گانه غیر از حروف هفت‌گانه است گاهی تصور شده است که «حروف» و وجوه هفت‌گانه‌ای که قرآن بر طبق آن‌ها نازل گردیده است، چیزی جز قرائت‌های هفت‌گانه نیست، آن‌گاه برای اثبات این مطلب که قرائت‌های هفت‌گانه جزء قرآن است، به احادیث، حروف یا وجوه هفت گانه تمسک می‌کنند. ما ناچاریم در این‌جا این موضوع را بررسی نموده، اشتباهی را که در این‌جا وجود دارد، روشن سازیم و می‌گوییم: اولا- ما روایت‌های وجوه هفت‌گانه را نمی‌پذیریم چنان که در آینده پیرامون آن‌ها بحث خواهیم نمود. و ثانیا: اگر فرضا همه این روایت‌ها را صحیح بدانیم، باز مربوط به قرائت‌های هفت‌گانه نمی‌باشد زیرا هیچ یک از دانشمندان و محققین، وجوه سبک‌های هفت‌گانه را با قرائت‌های هفت‌گانه یکی ندانسته است، چه بهتر که در این‌جا گفتار جزایری را بیاوریم که می‌گوید: قرائت‌های هفت‌گانه از سایر قرائت‌ها متمایز نبود تا این که ابو بکر احمد بن موسی بن عباس بن مجاهد در قرن سوم در بغداد قیام کرد و از میان مجموع پیشوایان و دانشمندان علم قرائت و مردم شهرهای مکه، مدینه، کوفه، بصره و شام، قرائت هفت نفر از قاریان را انتخاب و به آن‌ها رسمیت داد و آن‌ها عبارتند از: نافع، عبد اللّه بن کثیر، ابو عمرو بن علاء، عبد اللّه بن عامر، عاصم، حمزه و کسائی. آن‌گاه می‌گوید: پاره‌ای از مردم خیال کرده‌اند که قرائت‌های هفت‌گانه همان حروف و وجوه هفت‌گانه است، در صورتی که چنین نیست ... و حتی عده‌ای از دانشمندان، ابو بکر بن مجاهد را در بیان در علوم و مسائل کلی

قرآن، ص: ۲۱۵ انتخاب هفت قرائت نکوهش و ملامت نموده، گفته‌اند که کلمه «هفت» گاهی سبب اشتباه در میان قرائت‌ها و وجوه هفت‌گانه قرآن شده است. سپس اضافه می‌کند که احمد بن عمار مهدوی می‌گوید: کسی که قرائت‌های هفت‌گانه را انتخاب نموده به آن‌ها رسمیت داده است، کاری بس نابه‌جا و ناشایستی انجام داده (۱)- و جریان را به توده مردم مشتبه ساخته است زیرا افراد کم اطلاع تصور می‌کنند که این هفت قرائت همان «حروف» و وجوه هفت‌گانه است که در روایات وارد گردیده است. ابن مجاهد موقعی که می‌خواست قرائت‌ها را به تعداد معین منحصر کند، کاش یکی را کم‌تر و یا بیش‌تر می‌نمود و بدین وسیله این اشتباه را برطرف می‌ساخت ... و استاد اسماعیل بن ابراهیم بن محمد قراب در شافی می‌گوید: تنها قرائت هفت تن از قاریان را انتخاب نمودن و دیگر قرائت‌ها را رد کردن بر پایه هیچ دلیل و روایتی استوار نیست ولی بعضی از علما و متأخرین چون بیش از هفت قرائت را بلد نبوده است، همان قرائت‌های هفت‌گانه را در کتابی جمع آوری نموده و آن را کتاب السبعه نام‌گذاری کرد و همان کتاب در میان مردم منتشر شد و پایه و مدرک قرائت‌های هفت‌گانه گردید. ابو محمد مکی می‌گوید: بعضی از دانشمندان علم قرائت در کتاب‌های خویش نام بیش از هفتاد قاری را آورده‌اند که بعضی از آنان از نظر مقام علمی بالاتر از این هفت نفر می‌باشند ... بنابر این چگونه می‌توان تصور نمود که تنها قرائت این هفت نفر با حروف و وجوه هفت‌گانه قرآن موافق باشد؟! آیا این مطلب انحراف از مسیر حقیقت و عدالت نیست و اساسا چه دلیلی می‌تواند آن را تأیید کند؟ آیا گفتار و دستوری در این مورد از رسول خدا (ص) وارد گردیده است و چگونه می‌توان این قرائت‌ها را همان حروف و وجوه هفت‌گانه قرآن دانست؟ در صورتی که کسائی در دوران مأمون به صف قاریان وارد گردیده است و قبلا یعقوب حضرمی را هفتمین قاری به حساب می‌آوردند و در سال ۳۰۰ هجری بود که ابن مجاهد، کسائی را به جای یعقوب حضرمی گذاشت!! «۱» شرف مرسی می‌گوید: بیش‌تر افراد بی‌اطلاع گمان می‌کنند که منظور از حروف هفت‌گانه همان قرائت‌های هفت‌گانه است ولی این یک جهالت و نادانی زشتی، بیش نیست. «۲» قرطبی می‌گوید: بیش‌تر علمای ما مانند داودی و ابن ابی سفره و غیر آن‌ها می‌گویند: این

(_____ ۱). تبیان، ۸۲. (۲). همان، ۶۱. بیان

در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۱۶ قرائت‌های هفت‌گانه (۱)- همان حروف و یا سبک‌ها و وجوه هفت‌گانه قرآن است که صحابه در انتخاب هر یک از آن‌ها مختار بودند زیرا چنان که ابن نحاس و دیگران نیز گفته‌اند، حروف و وجوه هفت‌گانه در واقع تنها به یک وجه و طریق و به یک حرف برگشت دارد و آن هم همان است که عثمان قرآن را طبق آن جمع آوری نمود، ولی قرائت‌های هفت‌گانه را همان علمای علم قرائت از پیش خود در آورده‌اند. «۱» ابن جزری نیز توهم کسانی را که خیال می‌کنند، روش‌ها و سبک‌های هفت‌گانه‌ای که قرآن بر طبق آن نازل گردیده و تا قیامت باقی است، باطل دانسته و چنین می‌گوید: شما خود ضعف و بی‌پایه بودن این نظریه را می‌بینید زیرا افراد با اطلاع به طور حتم می‌دانند که این قرائت‌های هفت‌گانه و ده‌گانه و سیزده‌گانه که امروز مشهور گردیده‌اند؛ در برابر قرائت‌هایی که در قرون اول بوده، مشتی از خروار و قطره‌ای از دریا بیش نیست، چون قاریانی که از هفت قاری معروف و غیر آن‌ها اخذ قرائت نموده‌اند، آن چنان زیاد بودند که به شمارش نیایند و به عدد نگنجند. باز افرادی که قرائت را از این قاریان گرفته و نقل نموده‌اند، قابل شمارش نمی‌باشند و همین طور ادامه پیدا کرده تا به قرن سوم که رسیده، چون مشاغل فراوان شده و حافظه‌ها کم گردیده بود و از طرف دیگر در این عصر علم حدیث و تفسیر بیش از سایر علوم اسلامی مورد توجه قرار گرفت؛ بعضی از علمای قرائت به نوشتن و ضبط نمودن قرائت‌هایی که خودش از پیشوایان قرائت نقل می‌نمود، اقدام کرد. اولین شخص مورد اعتمادی که قرائت‌ها را در یک کتاب جمع آوری نمود، ابو عبید قاسم بن سلام متوفای ۲۲۴ بود که همه قرائت‌ها را با همان هفت قرائت معروف، به طوری که من می‌دانم؛ در بیست و پنج قرائت خلاصه نمود، پس از وی احمد بن جبیر بن محمد کوفی ساکن انطاکیه متوفای ۲۵۸ کتابی درباره قرائت‌های پنج‌گانه که از هر شهر معروف یک تن قاری را انتخاب کرده بود، تألیف نمود. بعد از وی قاضی اسماعیل بن اسحاق مالکی متوفای سال ۲۸۲ که با قالون هم شاگرد بود،

کتابی درباره قرائات تألیف کرد و در آن کتاب، قرائات بیست تن از علمای قرائت را که این هفت نفر معروف نیز جزء آن‌ها بودند، جمع آوری نمود (_____. ۱). تفسیر قرطبی، ۱/ ۴۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۱۷ پس از وی محمد بن جریر طبری متوفای سال ۳۱۰ کتابی به نام الجامع تألیف و بیش از بیست قرائت را در آن گرد آورد (۱)- و کمی پس از طبری ابو بکر محمد بن احمد بن عمر داجویی متوفای ۳۲۴ درباره قرائت‌ها کتابی نوشت و ابو جعفر طبری را نیز یکی از قاریان ده‌گانه به حساب آورد و پس از او ابو بکر احمد بن موسی بن عباس بن مجاهد متوفای ۳۲۴ اولین کسی گردید که قرائت‌ها را به این قرائات هفت‌گانه منحصر ساخت و از داجویی و طبری نیز نقل قرائت نمود. ابن جزری، باز عده دیگری را که درباره قرائت، کتاب نوشته‌اند، یاد می‌کند و سپس می‌گوید: ما این فصل را بدین جهت تفصیل دادیم که افراد بی‌اطلاع چنین پنداشته‌اند که قرائت‌های صحیح تنها همان قرائت‌های هفت‌گانه است و «حروف» و وجوه هفت‌گانه‌ای که رسول خدا به آن اشاره نموده است، همان قرائت‌های هفت‌گانه معروف هستند. پاره‌ای از افراد بی‌اطلاع گمان کرده‌اند که قرائت‌های صحیح تنها همان قرائت‌هاست که در کتاب الشاطبیه و التیسیر آمده است که رسول خدا در حدیث معروف به آن‌ها اشاره نموده و فرموده است: «قرآن طبق هفت حرف نازل گردیده است.» تا جایی که بعضی از این افراد قرائت‌هایی که در این دو کتاب نباشد، شاذ و غیر معروف و خارج از قواعد به حساب آورده‌اند و بعضی دیگر هر قرائتی را که غیر از این قرائت‌های هفت‌گانه باشد، خارج از قواعد پنداشته‌اند، در صورتی که چه بسا قرائت‌هایی که در این دو کتاب نبوده و از قرائت‌های هفت‌گانه محسوب نگردیده است، از بیش‌تر این قرائت‌ها صحیح‌تر می‌باشد. آن‌چه این افراد را به اشتباه انداخته، این است که جمله معروف «قرآن را هفت حرف نازل گردیده» به گوش آنان خورده، از طرف دیگر قرائات هفت‌گانه را نیز شنیده‌اند، آن‌گاه خیال کرده‌اند که این حروف هفت‌گانه همان قرائتهای هفت‌گانه است. بر همین اصل است که عده زیادی از علمای گذشته روش ابن مجاهد را خوش نداشته، او را در مورد منحصر ساختن قرائت‌ها به هفت قرائت مورد انتقاد قرار داده‌اند که چرا آن‌ها را در کم‌تر یا بیش‌تر از هفت قرائت منحصر نساخت و یا منظور خودش را به روشنی بیان ننمود تا افراد بی‌اطلاع به اشتباه نیفتند. سپس ابن جزری از ابن عمار مهدوی و ابی محمد مکی همان گفتاری را که در انتقاد ابن مجاهد گفته‌اند و ما قبلا آوردیم، نقل می‌کند. «۱» (۲)- ابو شامه می‌گوید: عده‌ای خیال کرده‌اند که قرائت‌های هفت‌گانه متداول، همان است که در (_____ ۱). النشر فی القرائات العشر، ۱/ ۳۳- ۳۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۱۸ حدیث معروف، به آن اشاره شده است، در صورتی که این مطلب مخالف اجماع تمام علما و دانشمندان می‌باشد. آری، تنها بعضی افراد جاهل و بی‌دانش است که چنین تصور کرده‌اند. «۱» با این بیان و تفصیل برای خواننده عزیز کاملا- روشن می‌گردد که هیچ یک از قرائت‌های هفت‌گانه نیز، از پیامبر اسلام (ص) و از خود قاریان به طور متواتر نقل نگردیده است و اگر فرض کنیم که از خود قاریان متواتر نقل شده است، قطعا از رسول اکرم متواترا نقل نشده است. بنابر این، قرائت‌های معروف یا به طور خبر واحد نقل گردیده یا اجتهادی بوده که به وسیله خود قاریان به عمل آمده است، لذا ناچاریم، در این‌جا دو بحث را عنوان کنیم: یکی حجیت و عدم حجیت تمام قرائت‌ها و دومی صحت و عدم صحت نماز خواندن با هر یک از این قرائت‌ها که هر دو در فصل آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت. (_____ ۱). الاتقان سیوطی، نوع ۲۲- ۲۷، ج ۱/ ۱۳۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۱۹

در پیرامون حجیت قرائت‌های هفت‌گانه

آیا می‌توان با قرائت‌های هفت‌گانه در احکام شرعی استدلال نمود؟

آیا می‌توان با قرائت‌های هفت‌گانه در احکام شرعی استدلال نمود؟ ۱- عده‌ای از علما همه قرائت‌ها را پذیرفته‌اند و با هر یک از این قرائت‌ها به احکام شرعی استدلال می‌کنند چنان که با قرائت قاریان کوفه (غیر از حفص) به حرمت همبستر شدن با زنی که از حیض پاک شده و غسل نکرده است، استدلال نموده‌اند که آن‌ها در آیه شریفه وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّی یَطْهُرْنَ «۱» کلمه «یطهرن» را با تشدید یعنی «یطّهرن» خوانده‌اند و معنای آیه طبق این قرائت چنین خواهد بود: با آن‌ها (همسرانتان) نزدیکی نکنید تا غسل کنند و خود را از آلودگی حیض پاک سازند. پاسخ: ولی حق این است که این قرائت‌ها حجیت ندارند و نمی‌توان در صورت اختلاف، طبق یکی از آن‌ها به یک حکم شرعی استدلال نمود زیرا: اولا: ممکن است که این قاری‌ها، قرائت‌شان اشتباه و ناصحیح باشد. و ثانیا: نه تنها دلیل شرعی و یا عقلی بر وجوب عمل به گفتار یکی از آن قاریان معینا در دست نیست بلکه عقلا و شرعا پیروی کردن از غیر علم و یقین ممنوع شده است، چنان که در پیرامون این موضوع بعدا بحث خواهیم نمود. (۱)- ۲- ممکن است کسی بگوید که: این قرائت‌ها گرچه متواتر نیستند ولی به هر صورت از پیغمبر (ص) نقل گردیده، حداقل از اقسام خبر واحد می‌باشند و دلایلی که حجیت خبر واحد را (_____ ۱). بقره/ ۲۲۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۲۰ ثابت می‌کنند، حجیت این قرائت‌ها را نیز ثابت می‌نمایند. بنابر این، عمل نمودن بر طبق این قرائت‌ها، پیروی نمودن از دلیل شرعی است و از باب «ورود» یا «حکومت» و «تخصیص» از مقوله عمل به ظن خارج می‌شود. «۱» پاسخ: اولا: روایت بودن قرائت‌ها ثابت نیست تا دلایل اثبات حجیت خبر واحد حجیت آن‌ها را نیز ثابت نماید زیرا چنان که قبلا گفتیم، احتمال دارد که این قرائت‌ها یک نوع اجتهاد و اظهار عقیده باشد که از ناحیه خود قاریان به عمل آمده است. و آن چه قبلا نقل نمودیم که بعضی از علما به این مطلب تصریح کرده‌اند، این احتمال را تأیید می‌کند. و اگر سبب اختلاف قاریان را که خالی بودن قرآن‌ها از نقطه و حرکت بوده است در نظر بگیریم، احتمال اجتهاد قاریان بیش‌تر تقویت می‌شود چنان که ابن ابی هاشم می‌گوید: منشأ اختلاف قاریان در قرائت، این بود که قرآن‌ها به وسیله اصحاب و یاران پیامبر (ص) به نقاط مختلف فرستاده می‌شد و مردم هر نقطه و منطقه قرآن را که خالی از نقطه و حرکت بود، به وسیله همان صحابی فرا می‌گرفتند و آن‌چه را هم که سینه به سینه و با شنیدن یاد می‌گرفتند، در صورت موافقت با خط قرآن موجود بدان عمل می‌کردند و در صورت مخالفت، آن را ترک می‌نمودند و بدین گونه سلیقه‌های مختلف به کار افتاد و از این جا در میان قاریان شهرهای مختلف از نظر قرائت و تلفظ کلمات، اختلاف به وجود آمد. «۲» زرقانی می‌گوید: علمای صدر اسلام چون در محفوظ بودن قرآن به همین صورتی که نوشته شده بود، می‌کوشیدند، بدین جهت از نقطه و اعراب گذاری در قرآن خود داری می‌نمودند و آن را مکروه می‌داشتند (۱)- که در اثر این عمل، تغییری در قرآن به وجود نیاید، ولی بعدا اوضاع متغیر شد و در خالی بودن قرآن از نقطه و اعراب احتمال اشتباه و تغییر در قرآن بیش‌تر احساس شد. هر کس کلمات قرآن را به یک نوع تلفظ می‌نمود، این بود که مسلمانان به منظور محافظت و جلوگیری از تغییر و اختلاف در تلفظ کلمات قرآن، مجبور شدند که قرآن را نقطه‌گذاری کنند. «۳» و ثانیا: دلایل حجیت خبر واحدی که راوی آن مورد اعتماد است، نمی‌تواند شامل روایت قاریان و راویان قرائت‌ها شود زیرا همان‌طور که قبلا توضیح دادیم، از ترجمه و شرح حال آنان (_____ ۱). مفهوم هر یک از این اصطلاحات را مؤلف (ره)، در ضمن «مبحث تعادل و تراجیح» که چاپ و منتشر شده، توضیح داده است. (۲). تبیان، ۸۶. (۳). مناهل العرفان، چ ۲، ص ۴۰۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۲۱ روشن می‌شود که وثاقت و مورد اعتماد بودن همه آنان ثابت و مسلم نیست. و ثالثا: اگر فرض کنیم که تمام قرائت‌ها بر پایه روایت استوار است، نه بر پایه اجتهاد و اظهار نظر و همچنین قبول کنیم که همه راویان این قرائت‌ها نیز «ثقه» و مورد اعتماد می‌باشند، باز حجیت و مدرکیت آن‌ها ثابت نمی‌شود زیرا ما علم اجمالی داریم که پاره‌ای از این قرائت‌ها قطعا از پیغمبر (ص) صادر نشده است و پر واضح است که یک چنین علم اجمالی سبب تعارض در میان تمام این روایات گردیده و هر یک از آن‌ها دیگری را تکذیب خواهد نمود، در نتیجه همه آن‌ها از

حجیت خواهد افتاد. زیرا معتبر دانستن بعضی از آن‌ها و ترجیح دادن آن، نسبت به بعضی دیگر ترجیح بلا مرجّح و انتخاب بدون امتیاز خواهد بود. در این صورت باید به مرجحات و امتیازاتی که در مورد تعارض اخبار بیان شده است، مراجعه نمود و بدون استفاده از آن مرجّحات استدلال نمودن با یکی از این قرائت‌ها در احکام شرعی صحیح و جایز نیست. و اگر به تواتر همه قرائات قائل شویم، باز به همان نتیجه‌ای که گفته شد، خواهیم رسید و در عمل نمودن به آن‌ها در احکام شرعی مجبوریم که از مرجحات و امتیازات اخبار متعارض استفاده کنیم زیرا تواتر در دو قرائت موجب قطع و یقین می‌شود بر این که هر یک از آن قرائت‌ها از طرف خدا نازل گردیده است و از نظر سند قرائت هر دو قطعی هستند ولی تنها از نظر دلالت و معنای ظاهری متعارض و ضد هم می‌باشند. وقتی که به طور اجمال دانستیم که معنای ظاهری یکی از این دو قرائت مقصود نیست، در این صورت باید هر دو را کنار بگذاریم و به قواعد و اصول دیگر مراجعه نموده و به آن‌ها عمل کنیم زیرا از یک طرف معلوم و معین نیست که مفهوم و معنای ظاهری کدام یک مقصود می‌باشد و از طرف دیگر هم نمی‌توانیم، یکی از آن‌ها را ترجیح داده، انتخاب کنیم، چون ترجیح و اختیار نمودن یکی از دو متعارض به مواردی اختصاص دارد که سند آن‌ها ظنی است ولی در مواردی که سند هر دو متعارض، قطعی است؛ نمی‌توان یکی از آن‌ها را انتخاب نمود زیرا در این صورت، سند هر دو قرائت، قطعی است و هیچ کدام امتیازی بر دیگری ندارد. (۱)-

آیا می‌توان با هر یک از قرائت‌های هفت گانه نماز خواند؟

آیا می‌توان با هر یک از قرائت‌های هفت گانه نماز خواند؟ عقیده علما: گروه کثیری از علمای شیعه و سنی معتقدند که نماز خواندن با هر یک از قرائت‌های هفت گانه جایز و صحیح می‌باشد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۲۲ بلکه بعضی از آن‌ها بر این مطلب ادعای اجماع نموده‌اند و بعضی از علما نماز خواندن با قرائت‌های ده گانه را نیز جایز می‌دانند و بعضی دیگر در این مورد به عدد معینی قائل نیستند بلکه می‌گویند، هر قرائتی که با یکی از قرآن‌های عثمان و لو احتمالا مطابق و از نظر سند هم صحیح باشد، می‌توان با آن قرائت نماز خواند. مقتضای قاعده: ولی مقتضای قاعده اولی این است که با هر قرائتی نتوان نماز خواند مگر این که آن قرائت از ناحیه خود پیامبر و یا از ناحیه ائمه معصومین ثابت شود زیرا آن چه که در نماز واجب می‌باشد، خواندن قرآن است. پس خواندن هر سوره و لفظی که قرآن بودن آن ثابت نگردیده، کافی نیست و در موردی که انسان یقین کند که تکلیف بر وی متوجه می‌باشد باید آن را طوری به جا بیاورد که عقلا- به اطاعت امر و سقوط تکلیف یقین نماید. بنابراین باید یا به تعداد قرائت‌های مختلف نماز را چند بار خواند یا در یک نماز همان کلمه مورد اختلاف را به شماره قرائت‌های مختلف تکرار نمود تا اطاعت قطعی به سقوط تکلیف حاصل آید، مثلا در سوره فاتحه باید هم «مالک» و هم «ملک» را خواند تا یقین بر فراغ ذمه حاصل شود. و اما درباره سوره‌ای که در نماز بعد از سوره حمد خوانده می‌شود، بنابر آن چه گفتیم باید سوره‌ای باشد که در آن اختلاف قرائت نباشد و یا باید کلمه مورد اختلاف را به تعداد موارد اختلاف تکرار نمود. این بود خلاصه آن چه از قاعده اولی استفاده می‌شود. نظر ما: و اما از نظر ائمه معصومین (ع)، خواندن نماز با هر یک از قرائت‌هایی که در زمان ائمه معروف بود، در نماز کفایت می‌کند زیرا آنان شیعیان‌شان را در خواندن نماز با هر یک از آن (۱)- قرائت‌ها تأیید می‌نمودند و می‌گفتند: «همان طور که یاد گرفته‌اید، بخوانید.» و گاهی می‌فرمودند: «تو نیز با قرائتی که مردم می‌خوانند، بخوان.» «۱» و در هیچ روایتی نیامده است که ائمه بعضی از این قرائت‌ها را منع نموده باشند و اگر از ناحیه ایشان رد و انکاری صادر می‌گردید، مسلما به طور تواتر و یا حداقل با خبر واحد به دست ما می‌رسید. (۲)- از این گفتار به طور خلاصه چنین بر می‌آید که: منحصر نمودن جواز صحت نماز تنها به قرائت‌های هفت گانه و ده گانه معنا و مفهومی ندارد بلکه با هر قرائتی می‌توان نماز را به جای آورد ولی با این شرط که آن قرائت شاذ و غیر معروف و یا جعلی و ساختگی نباشد و به وسیله افرادی که

(_____ ۱) کافی، کتاب فضل القرآن، باب النوادر. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۲۳ و ثاقت و اعتبار آنان در نزد هیچ یک از علما ثابت نشده است، نقل نشود. اما قرائت شاذ و غیر معروف، مانند قرائت «ملک یوم الدین» که ملک به صیغه ماضی و میم «یوم» با فتحه خوانده شده است. و اما قرائت جعلی، مانند «انما یخشی اللّه من عباده العلماء» که بنا به قرائت خزاعی به نقل از ابو حنیفه، لفظ جلاله «اللّه» با «ضمه» و کلمه «علما» با «فتحه» تلفظ گردیده است. «۱» از آن چه گفته شد، چنین بر می‌آید که به نظر پیشوایان دینی ما با هر قرائتی که در زمان آنان معمول و متداول بود، نماز خواندن صحیح است.

(_____ ۱) معنای آیه چنین است: «این است، جز این نیست که فقط علما و دانشمندان از خدا می‌ترسند.» ولی در قرائت خزاعی معنا معکوس و مغلوط می‌شود، یعنی «خدا از علما می‌ترسد!!» بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۲۵ (۱)-

بخش ۷ حروف هفت‌گانه قرآن

اشاره

بخش ۷ حروف هفت‌گانه قرآن (۲)- بررسی روایت‌های حروف هفت‌گانه قرآن معانی و تأویلات حروف هفت‌گانه قرآن بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۲۶ (۱)-

بررسی روایت‌های حروف هفت‌گانه قرآن

متن روایات

متن روایات چون در روایات اهل سنت آمده است که قرآن با هفت حرف نازل شده است بهتر است که ما این روایات را در این جا بیاوریم و سپس به تحقیق و بررسی آن‌ها بپردازیم: ۱- طبری از یونس و ابی کریب و آنان از ابن شهاب و او نیز از ابن عباس نقل نموده است که رسول خدا (ص) فرمود: جبرئیل قرآن را با یک «حرف» بر من می‌خواند و من هم با همان یک حرف می‌خواندم، آن‌گاه از او تقاضا می‌کردم، زیاد کند، او نیز زیاد می‌کرد تا به هفت حرف رسید. این حدیث را مسلم نیز از حرمله نقل نموده که وی از ابن وهب و او نیز از یونس گرفته است «۱» و باز این روایت را بخاری با سند دیگر نقل نموده است «۲» و مضمون آن را نیز از ابن برقی و او نیز از ابن عباس آورده است. ۲- بخاری از ابی کریب با اسنادش از عبد الرحمان بن ابی لیلی از جدش از ابیّ بن کعب نقل شده است که گفت: (۲)- من در مسجد بودم، مردی وارد گردید و مشغول نماز شد و نماز را با قرائتی خواند که من بر آن قرائت ایراد نمودم. آن‌گاه مرد دیگری وارد گردید و با قرائتی که غیر از قرائت اولی بود نماز را به جای آورد، سپس هر سه با هم به محضر رسول خدا (ص) وارد شدیم. ابیّ می‌گوید: من به رسول خدا عرضه داشتم: یا

(_____ ۱) صحیح مسلم، «باب ان القرآن انزل علی سبعهٔ أحرف»، ۲/ ۲۰۲. (۲) صحیح بخاری، «باب نزول القرآن علی سبعهٔ أحرف»، ۶/ ۱۰۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۲۷ رسول اللّه این مرد وارد شد و نمازش را با قرائتی خواند که من با آن مخالفت نمودم، سپس این مرد وارد شد و نمازش را با قرائتی که غیر از قرائت رفیقش بود به جای آورد. رسول خدا به آنان دستور داد، نماز خود را همانطور که قبلا خوانده بودند، بخوانند و هر دو قرائت نمودند و رسول خدا هم آن‌ها را تحسین نمود. این جریان در من حالت دودلی و تکذیب- ولی نه مانند تکذیب دوران جاهلیت- ایجاد نمود. وقتی رسول خدا ناراحتی مرا دید، بر سینه من زد که عرق خجلت سراپای وجود مرا

فراگرفت، سپس فرمود: ابی! به من فرمان داده شد که قرآن را با یک «حرف» و با یک روش بخوانم، درخواست نمودم که کار بر امتم آسان گردد، دفعه دوم نیز همان دستور تکرار شد و من همان درخواست را تکرار نمودم، بار سوم به من فرمان داده شد که قرآن را با هفت حرف و طریق بخوانم و به من گفته شد که خداوند در برابر هر نوبت دعایی که کردی و اجابت آن تعویق افتاد، یک دعای دیگری از تو می‌پذیرد، آن‌گاه من درخواست دومم را مطرح کردم و عرضه داشتم: خدایا امت مرا ببخشای! دعای سوم را نیز برای روزی نگهداشتم که در آن روز همه به دعای من نیازمندند. این روایت را مسلم نیز با مختصر تفاوتی نقل نموده «۱»، طبری هم با اسناد دیگر و اختلاف مختصری آن را آورده است و نزدیک به همین مضمون را از طریق عبد الاعلی و محمد بن عبد الاعلی صنعانی از ابیّ نقل نموده است. ۳- باز طبری از ابی کریب با اسنادش از سلیمان بن صرد از ابیّ بن کعب نقل نموده است که می‌گوید (۱)-: وارد مسجد شدم، قرائت مردی را شنیدم؛ از او سؤال نمودم که این قرائت را چه کسی به تو یاد داده است؟ گفت: رسول خدا (ص). او را به نزد پیامبر اکرم (ص) بردم و عرضه داشتم: به قرائت این مرد گوش کنید! او قرائت نمود، رسول خدا (ص) فرمود: آفرین بر تو! عرضه داشتم: یا رسول اللّه شما قرائت را به من چنین و چنان یاد داده‌اید که با قرائت این مرد تفاوت دارد، فرمود: بر تو نیز آفرین باد! عرضه داشتم: یا رسول اللّه شما به هر یک از ما آفرین می‌گویید؟! آن‌گاه رسول خدا دست خویش را به سینه من زد و گفت: خداوندا! شک و تردید را از دل ابی بر طرف کن! ابی می‌گوید: عرق سراپای وجود مرا فرا گرفت و ترس عجیبی در وجودم احساس نمودم، سپس رسول خدا فرمود: دو فرشته به نزد من آمدند، یکی از آن‌ها گفت: قرآن را به یک طریق

(_____ ۱) صحیح مسلم، ۲/ ۲۰۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۲۸ بخوان و دیگری گفت: بر وی اضافه کن! رسول خدا فرمود: من هم همین درخواست را نمودم، گفت: با دو طریق بخوان! این درخواست‌ها مکرر شد تا به هفت طریق رسید و در آن جا پایان یافت. ۴- طبری از ابو کریب با اسنادش از عبد الرحمان بن ابی بکره از پدرش نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: جبرئیل گفت: قرآن را به یک طریق بخوان! میکائیل گفت از وی بخواه اضافه کند، من درخواست نمودم، جبرئیل گفت: با دو طریق بخوان و همین طور اضافه کرد تا به شش یا هفت طریق رسید.- تردید از ابو کریب است- سپس گفت: هر یک از این طریق‌ها و روش‌ها کفایت می‌کند و مانند این است که بگویی «تعال یا هلّم» مگر این که با آن تلفظ آیه عذاب به رحمت و آیه رحمت به عذاب مبدل گردد. ۵- باز طبری از احمد بن منصور با اسناد خود از عبد اللّه بن طلحه از پدرش، او نیز از پدر خود چنین نقل نموده است: مردی در نزد عمر بن خطاب قرآن خواند، عمر بر وی اعتراض نمود، آن مرد گفت: من در حضور رسول اکرم (ص) قرآن را با این قرائت خواندم، مرا تأیید نمود. عمر این گفتار را از وی نپذیرفت تا آن جا که هر دو به پیش رسول خدا رفتند، آن مرد عرضه داشت یا رسول اللّه آیا من فلان آیه و فلان آیه را در پیش تو چنین نخواندم که تو نیز همان را تأیید نمودی؟ رسول خدا فرمود: آری. عمر از این جریان به قدری ناراحت گردید که رسول اکرم ناراحتی او را در چهره‌اش احساس نمود. ناقل حدیث می‌گوید: (۱)- رسول خدا بر سینه عمر زد و فرمود شیطان را از خود دور کن و این جمله را سه بار تکرار کرد، آن‌گاه فرمود: عمر! همه این قرائت‌ها یکسان و برابر است مگر آن جا که آیه رحمت را به عذاب و آیه عذاب را به رحمت تغییر دهی. طبری داستان دیگری شبیه همان داستان را که در میان عمر و هشام بن حکم واقع گردیده است، از یونس بن عبد الاعلی که سند داستان را به خود عمر می‌رساند نقل نموده است. بخاری و مسلم و ترمذی نیز داستان عمر را با هشام با سند دیگر و با مختصر تفاوتی در لفظ، نقل نموده‌اند. «۱» ۶- باز طبری از محمد بن مثنّی با اسناد خود از ابن ابی لیلی، او هم از ابی بن کعب چنین آورده است که رسول خدا (ص) در کنار غدیر قبیله غفار بود که جبرئیل بر وی نازل شد و گفت: یا (_____ ۱) صحیح مسلم، ۲/ ۲۰۲؛ صحیح بخاری، ۳/ ۹۰ و ۶/ ۱۰۰- ۱۱۱ و ۸/ ۵۳- ۲۱۵، صحیح ترمذی با شرح ابن عربی باب «ما جاء انزل القرآن علی سبعة أحرف»، ۱۱/ ۶۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۲۹ رسول اللّه خداوند تو را فرمان می‌دهد که قرآن را با طریق

واحد به پیروانت یاد دهی و آنان تنها با همان یک طریق قرآن را بخوانند. رسول خدا گفت: از خدا تقاضای عفو و اغماض دارم زیرا پیروان من طاقت اجرای این دستور سنگین را ندارند. ابی می گوید: دفعه دوم جبرئیل فرود آمد و گفت: خداوند می‌فرماید که قرآن را به دو طریق بخوانند، باز رسول خدا گفت: از خداوند برای بار سوم نازل گردید و گفت: از طرف خداوند اجازه هست که قرآن با سه طریق خوانده شود، باز رسول خدا تقاضای عفو و اغماض نمود، عجز و ناتوانی امت را پیش کشید تا دفعه چهارم جبرئیل فرود آمد و گفت: خداوند اجازه می‌دهد که قرآن با هفت طریق خوانده شود و هریک از این طرق و سبک‌های هفت‌گانه در خواندن قرآن کفایت و تکلیف را ساقط می‌نماید. این روایت را مسلم نیز در صحیح خود آورده است. «۱» و طبری شبیه همین روایت را از ابی کریب آورده، ابی (۱)- کریب هم از ابن ابی لیلی و او از ابی بن کعب نقل نموده است. و باز طبری قسمتی از این روایت را با تفاوت مختصری از احمد بن محمد طوسی، احمد هم از ابن ابی لیلی و او نیز از ابی بن کعب آورده، با سند دیگر از محمد بن مثنی او هم با اسناد خود از ابی نقل کرده است. ۷- باز طبری از ابی کریب با اسناد خود از زر و او از ابیّ نقل نموده است که رسول خدا (ص) در نزد مراء احجار جبرئیل را دید و گفت: من برای مردم بی‌سوادی مبعوث گردیده‌ام که در میان آنان غلام و خدمتکار و پیرمرد و پیرزن بسیار وجود دارد، جبرئیل گفت: پس قرآن را با هفت طریق و تلفظ بخوانند. «۲» ۸- باز طبری از عمرو بن عثمان عثمانی با اسناد خود از مقبری از ابو هریره نقل می کند که: پیامبر فرمود: این قرآن با هفت حرف نازل گردیده است که می‌توانید آن را با هر یک از این حروف هفت‌گانه بخوانید و در این مورد سختگیری نیست، فقط دقت کنید که آیه رحمت را به عذاب و آیه عذاب را به رحمت تغییر ندهید. ۹- باز طبری از عبید بن اسباط با اسناد خود از ابی سلمه و او هم از ابو هریره نقل نموده است که رسول خدا (ص) فرمود: قرآن با هفت حرف نازل گردیده است، مانند: «علیم- حکیم- غفور-

(_____ ۱) صحیح مسلم، ۲ / ۲۰۳. (۲)

صحیح ترمذی، ۱۱/ ۶۴ نیز این حدیث را با مختصر تفاوت آورده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۳۰ رحیم» و امثال این کلمات که هر یک به جای دیگری به کار می‌رود. ۱۰- باز طبری از سعید بن یحیی با اسناد خود از زر و او از عبد اللّه بن مسعود نقل می کند که (۱)-: ما در عدد آیات یکی از سوره‌ها بحث و اختلاف نمودیم که آیا سی و پنج آیه است یا سی و شش آیه، به نزد رسول خدا (ص) رفتیم، دیدیم که با علی بن ابی طالب (ع) به گفت و گوی سرّی پرداخته است، گفتیم: یا رسول اللّه! ما، در قرائت فلان سوره اختلاف نظر پیدا نموده‌ایم. ابن مسعود می گوید: چهره رسول خدا سرخ گردید و فرمود: ملت‌های گذشته در اثر اختلافی که در میانشان پدید آمد، هلاک شدند؛ آن‌گاه مطلبی را مخفیانه به علی (ع) گفت، علی به ما فرمود که: رسول خدا به شما دستور می‌دهد که قرآن را هر طور یاد گرفته‌اید، بخوانید. «۱» ۱۱- قرطبی از ابی داود و او از ابی نقل می کند که: رسول خدا (ص) فرمود: ابی! بر من پیشنهاد شد که می‌خواهی قرآن را با یک طریق بخوانی یا به دو طریق؟ فرشته‌ای که در پیش من بود، گفت: بگو با دو طریق! سپس به من گفته شد: می‌خواهی قرآن را با دو طریق بخوانی یا با سه طریق؟ باز همان فرشته گفت: بگو با سه طریق! بدین گونه تا به هفت طریق رسید، آن‌گاه گفته شد که قرآن را با هر یک از این وجوه و طرق هفت‌گانه بخوانی کفایت می کند، اگر خواستی علیما بگویی یا سمیعا یا عزیزا و یا حکیما بگویی، بگو به شرط این که آیه عذاب را با آیه رحمت مخلوط نکنی. «۲» این بود مهم‌ترین روایاتی که درباره حروف هفت‌گانه قرآن نقل گردیده است و ما به یاری خداوند در فصل آینده در پیرامون متن این روایات بحث نموده، سستی و ضعف آن‌ها را نمایان خواهیم ساخت.

نقاط ضعف روایت‌ها

نقاط ضعف روایت‌ها تمام روایت‌هایی که در طریق و وجوه هفت‌گانه قرآن آمده است، به طریق اهل سنت می‌باشد که ما مهم‌ترین آن‌ها را در فصل قبلی آوردیم، اینک در این فصل به بررسی آن‌ها می‌پردازیم و می گوییم که هیچ یک از این روایت‌ها مورد قبول

نیستند و از جهاتی قابل رد و انکارند: ۱- این روایت‌ها با آن روایت صحیحی که زراره از امام باقر (ع) نقل می‌کند، مخالفت دارد که امام فرمود: قرآن یکی است و از طرف خداوند یکتا فرود آمده و اختلافی که در قرائت قرآن وجود (_____ ۱) همه این روایت‌های ده‌گانه در

تفسیر طبری، ۱/ ۹- ۱۵. (۲) تفسیر قرطبی، ۱/ ۴۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۳۱ دارد، به وسیله قاریان قرآن به وقوع پیوسته است. «۱» فضیل بن یسار نیز از امام صادق (ع) سؤال نمود که (۱)- مردم می‌گویند قرآن با هفت حرف نازل گردیده است، نظر شما در این باره چیست؟ امام صادق فرمود: دشمنان خدا دروغ می‌گویند، قرآن تنها با یک حرف، یعنی با واحد و از پیشگاه خدای واحد آمده است و با یک طریق و روش نیز خوانده می‌شود. «۲» به طوری که در آینده خواهیم گفت و در صفحات پیشین هم به طور اجمال ذکر کردیم، مرجع دینی در امور دینی و مذهبی بعد از پیامبر (ص)، قرآن و اهل بیت می‌باشند که خداوند رجس و پلیدی را از آن بر طرف نموده و از هر گونه گناه و لغزش مبرا و پاکشان ساخته است، بنابراین روایاتی که با روایات صحیح اهل بیت مخالفت کند، ارزش و اعتباری نخواهد داشت و دیگر جایی باقی نمی‌ماند که ما، در سند این گونه روایات بحث کنیم. ۲- دلیل دیگر بر سقوط این روایات، تناقضی است که در مضمون آن‌ها محسوس و مشاهد است که این روایت‌ها از جهات مختلفی با یکدیگر مخالف و متناقضند: از جمله: بعضی از آن‌ها دلالت بر این که پیامبر (ص) با راهنمایی میکائیل از جبرئیل درخواست می‌نمود که خواندن قرآن تنها به یک حرف منحصر نباشد، برای وسعت و راحتی امت روش‌های دیگری نیز تجویز شود (۲)- ولی بعضی دیگر دلالت می‌کند بر این که جبرئیل بدون راهنمایی میکائیل و بدون درخواست پیامبر، خود به آسمان بالا می‌رفت و رخصت می‌آورد و این عمل را تکرار نمود تا برای خواندن قرآن با هفت حرف رخصت صادر شد. تناقض دیگر این که: بعضی از این روایت‌ها می‌رساند که ابی وارد مسجد گردید مردی را دید که بر خلاف او قرآن می‌خواند و بعضی دیگر دلالت می‌کنند بر این که: ابی در مسجد بوده، دو نفر وارد شدند و بر خلاف قرائت او خوانده‌اند. تناقض سوم در این جاست که: پاسخ پیامبر خدا (ص) درباره اختلاف قرائت‌ها، مختلف می‌باشد که این پاسخ در هر روایتی به یک نوع بیان گردیده است. ۳- دلیل سوم بر ضعف این روایت‌ها عدم تناسب جواب‌ها با سؤالات است، چنان که در روایت ابن مسعود می‌خوانیم که در تعداد آیات سوره اختلاف و گفت‌وگو شد، به حضور رسول خدا_____

(۱) اصول کافی، باب النوادر، کتاب فضیلت قرآن، روایت ۱۲. (۲) همان، روایت ۱۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۳۲ شرفیاب شدند و حقیقت را از وی پرسیدند، علی (ع) با اشاره و فرمان رسول خدا فرمود: همان طور که قرائت را فراگرفته‌اید، بخوانید. در صورتی که این پاسخ با عدد آیه‌ها که مورد سؤال بود هیچ گونه ارتباط و تماسی ندارد. ۴- در این جا باید این جمله را نیز اضافه کنیم که نازل شدن قرآن با حروف هفت‌گانه، مفهوم و معنای معقول و محصّلی ندارد و یک معنای قطعی و صحیحی را به روشنی برای ما نشان نمی‌دهد. مطلبی با این اهمیت، آن هم درباره قرآن، اگر بر پایه صحّت و واقعیت استوار بود، بدین گونه مجمل و پیچیده و به صورت یک معمای غیر قابل درک، مطرح نمی‌شد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۳۳

معانی و تأویلات حروف هفت‌گانه قرآن

اشاره

معانی و تأویلات حروف هفت‌گانه قرآن برای حروف هفت‌گانه، وجوده و تأویلات زیادی گفته شده که ما مهم‌ترین آن‌ها را در این جا می‌آوریم، سپس آن‌ها را ارزیابی و نقاط ضعف آن‌ها را روشن می‌کنیم.

اول: کلمات مترادف

اول: کلمات مترادف منظور از حروف هفت‌گانه، الفاظ و کلمات هفت‌گانه‌ای است که از نظر معنی، مترادف و با یکدیگر هم معنی و یا نزدیک به هم می‌باشند، مانند: «عجّل» و «اسرع» و «اسع» که هر سه کلمه تقریبا به یک معنی و متضمن معنای امر به تعجیل و شتاب هستند که بنا به روایات نزول قرآن به حروف و وجوه هفت‌گانه، قرآن را با هر یک از این سه کلمه و کلمات دیگری مانند آن می‌توان خواند. طرفداران این نظریه می‌گویند که حروف و کلمات هفت‌گانه تا دوران خلافت عثمان در قرآن وجود داشت ولی او دستور داد که قرآن تنها با یک حرف و کلمه خوانده شود و کلمات مترادف دیگر از قرآن اسقاط گردد و هر قرآنی را که با کلمات شش‌گانه دیگر غیر از کلمه انتخابی نوشته شده بود، سوزانیدند و از بین بردند. این نظریه را طبری «۱» وعده دیگری از مفسرین اختیار نموده‌اند. قرطبی «۲» و ابن عبد البر «۳» نیز در

(_____ ۱) تفسیر طبری، ۱/ ۱۵. (۲) تفسیر قرطبی، ۱/ ۴۲. (۳) تبیان، ۳۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۳۴ توجیه حروف هفت‌گانه قرآن همین نظریه را به اکثر علما و دانشمندان نسبت می‌دهند. (۱)- دلایل این نظریه: علاوه بر روایات ابی بکر و ابی داود و روایت‌های دیگر که قبلا- آوردیم، با روایات متعدد دیگری نیز بر این نظریه استدلال و استشهاد نموده‌اند، از جمله این که: ۱- یونس از ابن شهاب چنین آورده است که سعد بن مسیّب می‌گفت: منظور از آن شخصی که خداوند در آیه یَقُولُونَ إِنَّما یُعَلِّمُهُ بَشَرٌ «۱» از وی یاد نموده است، یکی از کاتبان و نویسندگان وحی می‌باشد که رسول خدا (ص)، قرآن را به وی املا می‌کرد «سمیع علیم، عزیز حکیم» و امثال آن از کلماتی که در آخر آیات واقع شده است و او از پیامبر می‌پرسید که کدام یکی از این کلمات را بنگارم؟ پیامبر خدا در جوابش می‌فرمود: هر کدام را که نوشتی همان درست است. این بود که در وی غرور و خود پسندی ایجاد گردید و گفت: رسول خدا انتخاب بعضی از جملات قرآن را به من واگذار نمود و من هم آن چه را که می‌خواستم، نوشتم. ۲- باز با گفتار انس استدلال نموده‌اند که وی در آیه إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلًا «۲» به جای کلمه «اقوم» کلمه «اصوب» به کار می‌برد، بعضی از دوستانش این قرائت را بر وی ایراد نمودند و گفتند: یا ابا حمزه! در آیه «اقوم» است نه «اصوب»، در پاسخ گفت: «اقوم» و «اصوب» و «اهدی» همه به یک معنی است. ۳- باز به قرائت ابن مسعود استشهاد نموده‌اند که به جای إِنْ کانَتْ إِلَّا صَیْحَةً واحِدَةً «۳»، ان کانت الّا زقیة واحدة «۴» می‌خواند زیرا «صیحة» و «زقیة» به یک معنی می‌باشند. ۴- طبری از محمد بن بشّار و ابی السائب با اسناد خود از همان چنین آورده است که ابو درداء آیه إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعامُ الْأَثِیمِ «۵» را به مردی یاد می‌داد ولی آن مرد مرتب می‌گفت: «ان شجرة الزقوم طعام الیتیم» چون ابو درداء آیه را زیاد تکرار نمود (۲)- و دید که آن مرد نمی‌فهمد، آیه را چنین خواند «انّ شجرة الزّقّوم. طعام الفاجر» «۶» زیرا «فاجر» و «اثیم» به یک معنی هستند. ۵- با روایاتی که دلالت به توسعه و وسعت در قرائت قرآن دارند، استشهاد و استدلال نموده‌اند (_____ ۱) می‌گویند جز این نیست که این سخنان را بشری به وی یاد می‌دهد، نحل/ ۱۰۳. (۲) مزمل/ ۶. (۳) یس/ ۵۳. (۴) تفسیر طبری، ۱/ ۱۸. (۵) زقوم میوه‌ای است که طعام گناهکاران است [در جهنم ، دخان/ ۴۳، ۴۴. (۶) تفسیر طبری، ۲۵/ ۷۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۳۵ زیرا مضمون این روایات به طوری که قبلا آوردیم چنین است که: قرآن را با هر یک از حروف هفت‌گانه می‌توان قرائت نمود مگر این که آیه رحمت به عذاب و آیه عذاب به رحمت تبدیل گردد. این گفتار نیز جز این مفهوم دیگر ندارد که: می‌توان بعضی کلمات هفت‌گانه را به بعضی دیگر و به جای یکدیگر به کار برد، این است که ما باید روایت‌های مجمل حروف هفت‌گانه را به همین معنی حمل کنیم و آن سلسله روایت‌ها را که در وسعت قرائت قرآن آمده است، مبین و مفسّر روایت‌های مجمل قرار دهیم. پاسخ دلایل: در پاسخ این همه دلایل به طور کلی می‌گوییم که این روایات مفاد و معنای صحیح و محصلی ندارند و باید همه آن‌ها را به دور انداخت و کوچک‌ترین توجهی بدان‌ها نباید کرد زیرا: اولا: این معنی که حروف هفت‌گانه را به آن تأویل نموده‌اند، تنها در پاره‌ای از آیات و کلمات قرآن که مترادف است و الفاظ هم معنی دارد، درست می‌باشد ولی در اکثر آیات و کلمات قرآن که

الفاظ مترادف ندارند، چگونه تطبیق می گردد؟! ثانیا: چگونه می‌توان گفت که رسول خدا (ص) تبدیل کلمات موجود قرآن را به کلمات دیگر تجویز نموده است، در صورتی که این عمل اساس و شالوده قرآن را که معجزه همیشگی است، در هم می‌ریزد، اعجاز جاودانی و حجت همگانی بودن آن را سلب می کند و شکی نیست که این عمل قرآن را از درجه اعتبار ساقط نموده و در نتیجه این آخرین کتاب آسمانی را مهجور و متروک می‌سازد. آیا شخص عاقل می‌تواند تصور کند و یا بر زبان آورد که رسول خدا اجازه داده است، قاری قرآن مثلا می‌تواند، در قرآن تا آن جا تصرف کند که آیات اول سوره «یس» را به کلمات دیگری که نزدیک به کلمات اصلی است، تبدیل نماید و چنین بخواند: «یس. و الذّکر الحکیم. انّک لمن الانبیاء علی طریق سویّ. انزال الحمید الکریم. لتخوّف قوما ما خوّف اسلافهم (۱)- فهم ساهون»، پس در این صورت چشم آنان که تحریف قرآن را جایز می‌دانند روشن‌باد که خود پیامبر دست آن‌ها را بر این عمل ناروا گشوده است. خدا گواه است که این، دروغ و افترایی است، بس بزرگ و نابخشودنی زیرا خداوند در این مورد می‌فرماید: بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۳۶ قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ. «۱» [ای پیامبر!] بگو که من نمی‌توانم قرآن را از پیش خود تغییر دهم! من نمی‌توانم پیروی کنم جز از آن چه که بر من وحی می‌شود! پس اگر پیامبر نتواند، از پیش خود قرآن را تغییر دهد، چطور می‌تواند برای دیگران چنین اجازه را بدهد؟! رسول خدا به «برّاء بن عازب» دعایی یاد داد که در آن دعا، این جمله بود: «و نبیّک ارسلت»، «برّاء» به جای کلمه «نبی» رسول را به کار برد و چنین خواند: «و رسولک الّذی ارسلت»، رسول خدا او را از این عمل و تصرف منع نمود. «۲» پیامبری که در یک دعا تا این حد دقت و سختگیری می کند و کوچک‌ترین تصرف را در آن روا نمی‌دارد، چگونه متصور است که قرآن را میدان تصرفات و دستبردها و قرائت‌های دلبخواهی مردم، مخصوصا ماجراجویان قرار دهد؟! اگر منظور از آن روایت‌ها این است که خود رسول خدا (ص) قرآن را با حروف هفت‌گانه قرائت نموده است به طوری که اکثر روایت‌های گذشته نیز همین معنا را می‌رساند. طرفداران این گفتار باید آن کلمات هفت‌گانه را که بنا به گفته آنان؛ پیامبر، قرآن را با آن کلمات می‌خواند، برای ما نشان دهند زیرا اگر چنین کلماتی بود، حتما ثابت و محفوظ می‌ماند، چون خداوند در این مورد فرموده است: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ. «۳» ما قرآن را فرستادیم و آن را از- تحریف و تغییر- محفوظ می‌داریم. ثالثا: از روایت‌های گذشته چنین بر می‌آید که علت نزول قرآن با حروف هفت‌گانه این بوده است که در قرائت توسعه و گشایشی برای مسلمانان حاصل شود زیرا همه مسلمانان نمی‌توانستند، قرآن را یک جور و با یک سبک و لفظ خاص بخوانند، این بود که پیامبر (ص) از خداوند درخواست نمود که وسعتی در خواندن قرآن برای مسلمانان داده شود و این وسعت و اجازه تا آن جا داده شد که به حروف و کلمات هفت‌گانه رسید. این بود، خلاصه مضمون آن روایات که طرفداران این نظریه به آن روایت‌ها تمسک می‌جویند

(_____ ۱) یونس/ ۱۵. (۲) تبیان، ۵۸. (۳) حجر/ ۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۳۷

ولی متأسفانه بر خلاف مضمون این روایت‌ها، کلمات هفت‌گانه نه تنها وسیله گشایش مسلمانان و به نفع و صلاح آنان نگردید بلکه در میان آن‌ها اختلاف و دودستگی ایجاد نمود تا جایی که عده‌ای از مسلمانان عده دیگر را تکفیر نمودند و عثمان مجبور شد که قرائت را به یک حرف منحصر سازد و سایر قرآن‌ها را که وسیله اختلاف در میان مسلمانان بود، بسوزاند. از این بحث به طور خلاصه می‌توان نتایج زیر را به دست آورد: ۱- اختلاف در قرائت قرآن نقمت و بلایی برای امت اسلامی بوده است که در زمان عثمان ظاهر گردید. (۱)- بنابراین، چگونه می‌توان گفت که پیامبر از خداوند چیزی را درخواست نمود که بلا و وسیله فساد و اختلاف در میان امت بود و چگونه خداوند به چنین درخواست و تقاضا جواب مثبت داده است؟ در صورتی که در روایات فراوان اختلاف و دودستگی، وسیله هلاکت و بدبختی امت معرفی شده و از آن شدیدا نهی شده است و در بعضی روایات نیز آمده است که وقتی در محضر رسول خدا صحبت از اختلاف قرائت به میان آمد، رنگش متغیر و صورتش سرخ گردید که قسمتی از این روایات را قبلا- آوردیم و قسمت دیگر را بعدا ذکر خواهیم نمود. ۲-

مضمون روایت‌های گذشته این بود که پیامبر (ص) در مقام درخواست حروف هفت‌گانه گفته است که پیروان من توانایی ندارند تنها با یک حرف و کلمه قرآن را بخوانند. در صورتی که این مطلب دروغ محض و کذب صریح است و نسبت دادن آن به پیامبر معقول نیست زیرا ما می‌بینیم که مسلمانان پس از دوران عثمان با آن همه اختلاف نژاد و زبان که دارا بودند، توانستند قرآن را به یک گونه بخوانند. بنابراین چگونه می‌توان ادعا نمود که در زمان خود پیامبر با این که پیروان او و مسلمانان از عرب‌های فصیح تشکیل می‌شدند، یک نوع قرائت برای آنان مشکل و سخت بود؟ ۳- از روایات گذشته چنین بر می‌آید؛ همان اختلافی که عثمان را واداشت تا قرآن را به قرائت واحد منحصر نماید، در حال حیات خود پیغمبر (ص) نیز اتفاق می‌افتاد ولی رسول خدا هر قاری را در قرائت خود تثبیت و تأیید می‌نمود و به مسلمانان اعلام می‌داشت که این گونه اختلافات رحمت و نعمت است. در صورت صحت این روایات، عثمان و پیروان وی چه مجوزی داشتند که این اختلافات را برطرف سازند و این در رحمت را به روی مسلمانان ببندند؟! مسلمانان نیز بر اساس چه مجوزی گفتار رسول خدا را کنار گذاشته و گفتار عثمان را به مورد عمل و اجرا گذاشتند؟! آیا بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۳۸ عثمان را نسبت به امت اسلامی از پیامبر مهربان‌تر دیدند یا او متوجه نکته و نقصی شد که- نعوذ باللّه- از نظر پیامبر مخفی و به دور مانده، رسول خدا نسبت به آن جهت، جاهل بوده است؟! یا به عثمان وحی نازل گردید که این حروف و کلمات هفت‌گانه پیامبر را نسخ کند؟! این‌ها مطالبی است که بی‌مایگی و دور از حقیقت بودن این نظریه را به قدری روشن و آشکار می‌سازد که انسان را از مشقت پاسخ گویی به آن آسوده خاطر می‌کند و احتیاجی به بحث در اطراف آن باقی نمی‌گذارد و روی همین اصل است که علما و دانشمندان متأخر اهل سنت این قول را کنار گذاشته‌اند و به همین دلایل روشن که بعضی از علمای اهل تسنن مانند محمد بن سعدان نحوی و حافظ جلال الدین سیوطی گفته‌اند که این روایات از مشکلات و متشابهات می‌باشد و مفاد و مفهوم آن‌ها روشن نیست. «۱» (۱)- ولی ما می‌گوییم: مفاد و مفهوم این روایات روشن است و اگر کسی دقت کند، در مفهوم آن‌ها شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهد، چنان که بیش‌تر علما نیز این روایات را به همان معنی فهمیده و به بطلان آن‌ها پی‌برده و همه آن‌ها را کنار گذاشته‌اند.

دوم: فصول هفت‌گانه

دوم: فصول هفت‌گانه نظریه و قول دوم در معنی و تفسیر حروف هفت‌گانه این است که منظور از آن‌ها ابواب و فصول هفت‌گانه‌ای است که آیات قرآن مجید بر آن فصل‌ها تقسیم می‌شود و آن‌ها عبارتند از: آیات زجر، آیات امر، آیات حلال، آیات حرام، آیات محکم، آیات متشابه، آیات امثال. طرفداران این نظریه به روایتی که یونس بن مسعود نقل می‌کند، تمسک می‌جویند و آن این که: رسول خدا فرمود: اولین کتاب آسمانی یک فصل بیش نبود و تنها با یک حرف نازل گردیده بود ولی قرآن دارای فصول هفت‌گانه بوده و بر هفت حرف نازل شده است: امر، نهی، حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال. پس حلال آن را حلال و حرامش را حرام بدانید و به آن چه مأمور هستید، عمل کنید و از آن چه نهی شده‌اید، خودداری ورزید و از امثالش عبرت بگیرید و به محکمات و آیات واضح آن عمل کنید و به متشابهاتش نیز که مفهومش بر شما روشن نیست، مؤمن باشید و بگویید به قرآن ایمان آوردم زیرا همه آن از سوی پروردگار است. «۲»

(۱) تبیان، ۶۱. (۲) تفسیر طبری، ۱/ ۲۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۳۹ پاسخ: این نظریه نیز از چند جهت باطل و غیر قابل قبول می‌باشد: ۱- ظاهر این روایت این است که حروف هفت‌گانه‌ای که قرآن با آن‌ها نازل گردیده است، غیر از ابواب و فصول هفت‌گانه آن است. بنابراین، با این روایت نمی‌توان حروف هفت‌گانه را به ابواب هفت‌گانه، معنا و تفسیر نمود. ۲- این روایت با روایت ابی کریب معارض و متضاد است زیرا او از ابن مسعود چنین نقل می‌کند که: خداوند قرآن را به پنج حرف نازل نموده است: حلال، حرام، محکم، متشابه، امثال. «۱» (۱)- ۳- مفاد و مفهوم این روایت درهم و برهم، مشوش و متزلزل است زیرا

زجر و حرام هر دو به یک معنی می‌باشند، بنابراین، فصول قرآن بر خلاف آن چه در اول روایت تعیین شده است، از هفت فصل به شش فصل تقلیل می‌یابد. علاوه بر این در قرآن موضوعات مهم دیگری هم هست که در این ابواب هفت‌گانه داخل نمی‌باشند، مانند موضوع مبدأ و معاد، قصص، احتجاجات، معارف و غیر آن‌ها و اگر طرفداران این نظریه بخواهند همه این موضوعات را در فصل محکم و متشابه مندرج و داخل کنند، لازمه‌اش این خواهد بود که همه ابواب و فصول دیگر را نیز که واضح هستند و متشابه نمی‌باشند، در کلمه «محکم» بگنجانند و تمام فصول قرآن را تنها به دو قسمت تقسیم کنند: محکم و متشابه نه به هفت فصل، زیرا مجموع موضوعات و مطالبی که در قرآن آمده است، از دو حال خارج نیست، یا روشن و محکم است و یا مبهم و متشابه. ۴- حروف هفت‌گانه را به فصول و ابواب هفت‌گانه تفسیر نمودن، با روایت‌های گذشته که از نظرتان گذشت سازش ندارد زیرا بنابراین روایت‌ها، علت نزول قرآن بر حروف هفت‌گانه، تخفیف برای مسلمانان و حل مشکل عدم توانایی آنان بر قرائت قرآن با روش واحد معرفی شده که در فصول هفت‌گانه، این اثر و خاصیت وجود ندارد. ۵- بعضی از روایات گذشته، صریح و روشن است در این که منظور از حروف هفت‌گانه همان وجوه قرائات است که قاریان در آن اختلاف داشتند و روایت یونس در صورتی که دلالت به مطلوب داشته باشد، باز نمی‌تواند به تنهایی آن همه روایات را از معنای ظاهری برگرداند و به سوی معنای دیگری بکشاند (_____. ۱) تفسیر طبری، ۱/ ۲۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۴۰

سوم: فصول هفت‌گانه به عناوین دیگر

سوم: فصول هفت‌گانه به عناوین دیگر می‌گویند: منظور از حروف هفت‌گانه عبارت است از: فصول هفت‌گانه، یعنی امر، زجر، ترغیب، ترهیب، مناظرات دینی، قصه‌ها و مثل‌ها. بر این نظریه با روایت محمد بن بشار استدلال می‌کنند که از ابی قلابه نقل می‌کند که می‌گفت: از رسول خدا به من چنین رسیده که قرآن با هفت حرف نازل شده است که عبارتند از: امر، زجر، ترغیب، ترهیب، جدل، قصص و مثل‌ها. «۱» جواب این نظریه نیز از آن چه در پاسخ نشریه قبلی بیان گردید، روشن می‌شود. (۱)-

چهارم: لغت‌های فصیح

چهارم: لغت‌های فصیح گروه دیگر می‌گویند: «منظور از حروف هفت‌گانه همان لغت‌های فصیح عرب است که در تمام قرآن پخش گردیده و هر قسمتی از قرآن با لغت یکی از قبایل فصیح هفت‌گانه عرب نازل شده است و این قبایل عبارتند از: قریش، هذیل، هوازن، یمن، کنانه، تمیم و ثقیف». این نظریه به عده‌ای از علما نسبت داده شده است که از جمله آن‌هاست: بیهقی، ابهری و صاحب قاموس. پاسخ: این نظریه نیز از جهاتی مردود می‌باشد زیرا: ۱- روایت‌های گذشته حروف هفت‌گانه را به معناهای دیگری تفسیر می‌کنند که با این معنا سازش ندارند. ۲- تأویل نمودن حروف هفت‌گانه به لغات هفت‌گانه با آن چه از عمر نقل شده است، منافات دارد که او می‌گفت که: قرآن تنها با لغت «مضر» نازل شده است. «۲» باز وی قرائت ابن مسعود را که جمله «حتی حین» را «عتی حین» می‌خواند، انکار نمود و به وی نوشت که قرآن با لغت «هذیل» نازل نگشته است و باید لغت «قریش» را به مردم یاد بدهی نه لغت هذیل را. «۳» ۳- باز این تأویل و نظریه با آن چه از عثمان نقل شده است، مخالفت دارد که او به طوایف سه‌گانه قریش دستور داد، اگر در قرائت قرآن با زید بن ثابت اختلاف پیدا نمودید با لغت قریش بنویسید زیرا قرآن با لغت قریش فرود آمده است. «۴ (_____» ۱) تفسیر طبری، ۱/ ۲۴. (۲) تبیان، ۶۴. (۳) همان، ۶۵. (۴) صحیح بخاری، «باب نزول القرآن علی لغة قریش»، ۱۵۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۴۱ ۴- باز این نظریه، یعنی تفسیر نمودن حروف هفت‌گانه به لغات هفت‌گانه با مضمون روایت دیگر مخالف است؛ چنان که

نقل می‌کنند: عمر و هشام بن حکم در قرائت سوره فرقان اختلاف نمودند. هشام با قرائتی خواند، رسول خدا (ص) فرمود: اینچنین نازل گردیده است و عمر با قرائت دیگری خواند، باز رسول خدا فرمود: چنین نازل شده است، سپس فرمود: این قرآن (۱)- با هفت حرف نازل شده است. «۱» در صورتی که می‌دانیم عمر و هشام هر دو از قبیله قریش بودند و قرآن را با لغت قریش می‌خواندند، موجب و علتی برای اختلاف آنان در قرائت از نظر لغت نبود تا بتوانیم اختلاف در حروف را به اختلاف در لغات تفسیر کنیم. ۵- گذشته از همه این‌ها تأویل نمودن حروف هفت‌گانه به لغات هفت‌گانه ادعایی است، بدون دلیل و گفتاری است، بی‌اساس که پایه علمی ندارد. ۶- اگر طرفداران این نظریه منظورشان از این گفتار که قرآن به هفت لغت فرود آمده است، این باشد که قرآن بر لغاتی مشتمل است که لغت قریش از آن‌ها خالی است، در این صورت نزول قرآن با این لغات هفت‌گانه نه تنها موجب تسهیل قرائت نخواهد بود، بلکه آن را مشکل‌تر خواهد نمود و از طرف دیگر این گفتار با واقع مطابقت نمی‌کند زیرا لغت قریش برتری و تفوق بر سایر لغات داشته، از میان تمام لغات، کلمات فصیح را جمع آوری نموده است و در این مورد به مرحله‌ای رسیده است که عربی بودن یک جمله را با همان لغت می‌سنجند و در قواعد عربی به آن لغت رجوع می‌کنند. و اگر منظورشان این باشد که قرآن بر لغات قبایل دیگر نیز مشتمل است ولی این لغات با لغات قریش متحد می‌باشد. در این صورت دلیلی نیست که آن را به لغات هفت‌گانه منحصر کنیم زیرا در قرآن بیش از پنجاه لغت که همه آن‌ها با لغت قریش متحد می‌باشند، به کار رفته است. چنان که ابو بکر واسطی نقل می‌کند: در قرآن بیش از پنجاه لغت وجود دارد که عبارتند از: لغت قبیله قریش، هذیل، کنانه، خثعم، خزرج، اشعر، نمیرو ... «۲» (_____» ۱) ترجمه متن این روایت در صفحات قبلی آمده است. (۲) اتقان، نوع ۳۷، ج ۱، ص ۲۳۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۴۲

پنجم: لغات مضر

پنجم: لغات مضر عده‌ای چنین می‌گویند: منظور از حروف هفت‌گانه تنها لغات هفت‌گانه‌ای است که تیره‌های مختلف و هفت‌گانه قبیله «مضر» با آن‌ها تکلم می‌کردند و این لغات در مجموع قرآن پخش گردیده است که آن‌ها عبارتند از لغات: قریش، اسد، کنانه، هذیل، تمیم، ضبّه و قیس. پاسخ: پاسخ این نظریه نیز همان است که در نظریه چهارم گذشت و اشکالاتی که بر آن نظریه وارد بود، بر این نظریه نیز وارد می‌باشد. (۱)-

ششم: اختلاف در قرائات

ششم: اختلاف در قرائات طرفداران این نظریه می‌گویند: منظور از حروف هفت‌گانه قرائت‌های هفت‌گانه می‌باشد. بعضی از طرفداران این نظریه می‌گویند: ما در قرائت‌های قرآن تدبر و دقت نمودیم، مجموع آن‌ها هفت وجه بیش‌تر نبود: ۱- گاهی تنها «حرکة» یک کلمه تغییر پیدا می‌کند، نه ساختمان و معنای آن مثل «هنّ أطهر لکم» که با ضم و با فتح «هاء» اطهر خوانده می‌شود. ۲- گاهی هم با تغییر «حرکة» کلمه، ساختمان و معنای آن نیز تغییر پیدا می‌کند، مانند: «ربّنا باعد بین أسفارنا» که کلمه «باعد» با صیغه ماضی و امر تلفظ می‌شود. ۳- گاهی هم به وسیله اختلاف و تغییر حروف یک کلمه صورت آن کلمه محفوظ می‌ماند ولی معنایش تغییر پیدا می‌کند، مانند «ننشزها» و «ننشرها» که هم با «زاء» و هم با «راء» خوانده شده است. ۴- گاهی نیز صورت کلمه عوض می‌شود ولی معنایش محفوظ می‌ماند، مانند «کالعهن المنفوش» که عده‌ای آن را «کالصّوف المنفوش» خوانده‌اند و کلمه‌های «عهن» و «صوف» به یک معنی می‌باشند. ۵- و گاهی در اثر اختلاف قرائت، هم لفظ و هم معنی هر دو عوض می‌شود، مانند «و طلح منضود» که «و طلع منضود» نیز خوانده شده است. ۶- و گاهی نیز تغییر قرائت با تقدم و تأخر یک کلمه واقع می‌شود، مانند «و جائت سکرة الموت بالحقّ» که «و جائت سکرة الحقّ بالموت» نیز در بعضی از قرائت‌ها آمده است. ۷- و بالأخره گاهی هم تغییر با زیادت

و نقصان حاصل می‌شود، مانند آیه‌های «تسع و تسعون نعجة انثی. و امّا الغلام فکان کافرا و کان ابواه مؤمنین. فانّ اللّه من بعد اکراههنّ لهنّ غفور رحیم» که در بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۴۳ آیه اولی «انثی» و در آیه دومی کلمه‌های «کافرا» و «و کان» و در آیه سومی «لهنّ» اضافه گردیده است. پاسخ: این بود خلاصه نظریه پنجم در معنا و تفسیر حروف هفت‌گانه قرآن که آن نیز از جهاتی مردود و غیر قابل قبول می‌باشد: ۱- این تفسیر در معنای حروف هفت‌گانه هیچ گونه دلیل و گواهی ندارد، به خصوص این که افراد مورد خطاب در روایات حروف هفت‌گانه اصلا از این گونه اختلاف قرائت‌ها اطلاعی نداشتند. ۲- از وجوه اختلافی که ذکر گردید، یکی تغییر معنا بود و دیگری عدم تغییر معنی در صورتی که این دو وجه را باید تنها یک وجه حساب کنیم زیرا در این دو صورت ظاهر و شکل کلمه (۱)- عوض می‌شود، خواه معنای آن تغییر بیابد و یا تغییر نکند، تفاوتی نخواهد داشت و قرائت را دو گونه و دو رقم نمی‌سازد، چون در اختلاف قرائت‌ها تنها لفظ مورد نظر می‌باشد، نه معنا. این است که باید این دو قسم قرائت یک قسم حساب گردد و در این صورت هم وجوه هفت‌گانه اختلاف قرائت‌ها که ذکر گردیده است، به شش وجه تقلیل می‌یابد و با حروف هفت‌گانه تطبیق نمی‌کند. ۳- از وجوه اختلافی که ذکر شد، یکی تغییر صورت لفظ بود، مانند «طلح» و «طلع» و دیگری عدم تغییر آن بود، مانند «ننشز» و «ننشر» در صورتی که تلفظ در هر دو مورد تغییر یافته، فقط کلمه ننشز و ننشر از نظر کتابت تغییر نیافته است ولی از نظر قرائت تلفظ «زاء» غیر از تلفظ «راء» می‌باشد. این است که باید این دو وجه را نیز یکی حساب نمود زیرا قرائت در هر دو مورد تغییر می‌یابد و اصل در قرآن هم تلفظ و قرائت است نه کتابت، چون قرآن آن است که خوانده می‌شود، نه آن چه نوشته می‌شود. ۴- روایات حروف هفت‌گانه در این معنی صراحت دارند که قرآن در ابتدا با حرف واحد نازل شده بود، سپس با درخواست پیامبر اجازه قرائت آن به هفت وجه رسید. پر واضح است که مراد از حرف و وجه واحد نمی‌تواند یکی از این اختلافات نامبرده، باشد. پس چگونه می‌توان گفت که مراد از حروف هفت‌گانه همان اختلافات هفت‌گانه است؟! ۵- اکثر آیات قرآن در میان تمام قاریان مورد اتفاق بوده و کوچک‌ترین اختلافی در قرائت آن‌ها نبوده است و اگر موارد اتفاق را بر موارد اختلاف یاد شده اضافه کنیم، هشت قسم می‌شود و بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۴۴ برگشت آن به حروف هشت گانه می‌شود نه حروف هفت‌گانه! ۶- به طوری که در داستان عمر و در بعضی از روایات گذشته آمده است، مورد این روایات، اختلاف قاریان در کلمات قرآن می‌باشد و بنابراین نظریه، خود این اختلاف یکی از حروف هفت‌گانه است ولی رسول خدا احتیاجی نداشت که در مقام رفع خصومت و اختلاف آن‌ها، با نازل شدن قرآن با هفت حرف اعتذار نماید و آن را توجیه کند آیا ممکن است، نازل نمودن جبرئیل یک حرف و دو حرف و سپس سه حرف و بالأخره هفت حرف را به این اختلافات حمل کنیم؟! خلاصه آن که جزائری در گفتارش در این مقام راه انصاف را پیش گرفته، آن جا که می‌گوید: «اقوال و نظریات درباره حروف هفت‌گانه زیاد است و اکثر آن‌ها از حقیقت بدور». گویا طرفداران این نظریه‌ها از حدیثی که می‌گوید (۱)-: «قرآن با هفت حرف نازل شده» غفلت نموده و سپس آن چه را که دلخواهشان بوده بر زبان رانده‌اند. «۱»

هفتم: اختلاف در قرآن به شکل دیگر

هفتم: اختلاف در قرآن به شکل دیگر می‌گویند: منظور از حروف هفت‌گانه همان وجوه اختلاف در قرائات است، به معنای دیگری غیر از آن چه در وجه ششم گذشت. این نظریه را زرقانی پذیرفته، در لوایح از ابو الفضل رازی نقل نموده است که اختلاف هر کلمه نمی‌تواند خارج از جهات هفت‌گانه زیر باشد: اول- اختلاف در اسما از نظر مفرد و تثنیه و جمع بودن و همچنین از نظر مذکر و مؤنث بودن. دوم- اختلاف در افعال از نظر ماضی و مضارع و امر بودن. سوم- اختلاف از لحاظ اعراب و حرکات. چهارم- اختلاف از لحاظ زیاده و نقصان. پنجم- اختلاف از جهت تقدیم و تأخیر. ششم- اختلاف به وسیله تغییر و تبدیل کلمات. هفتم- پیدایش اختلاف لغات و لهجه‌های مختلف مانند: فتح، اماله، ترقیق، تفخیم، اظهار و ادغام و غیر آن‌ها که ممکن است قبیله‌ای یکی

از این‌ها را در کلمه‌ای به کار برد و قبیله‌ای دیگر عکس و خلاف آن را.

(۱) تبیان، ۵۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۴۵ پاسخ: این نظریه از جهاتی مردود می‌باشد زیرا ایراد اول و چهارم و پنجم که به نظریه ششم وارد بود، بر این نظریه نیز وارد است. علاوه بر آن‌ها ایراد دیگری نیز بر این نظریه متوجه می‌باشد و آن این که اختلاف در اسما و افعال که در این نظریه، دو نوع محسوب شده است، هر دو از یک باب، یعنی اختلاف در هیئت است. بنابراین، آن‌ها را دو قسم به حساب آوردن و در مقابل هم قرار دادن، مفهومی ندارد و با این حساب اقسام اختلاف بیش از شش جهت نخواهد بود. اگر بنا باشد که در این تقسیم بندی تمام خصوصیات را در نظر بگیریم، باید هر یک از تثنیه، جمع، تذکیر، تأنیث و همچنین ماضی، مضارع و امر بودن را با یک قسم مستقل به حساب بیاوریم و در این صورت وجوه اختلاف بیش‌تر خواهد شد نه هفت وجه. از طرف دیگر همان گونه که زرقانی از ابن قتیبه نقل می‌کند: «۱» اختلاف در ادغام، اظهار، روم، اشمام، تخفیف و تسهیل در یک کلمه آن را از لفظ واحد بودن خارج نمی‌کند تا بتوانیم آن‌ها را در ردیف اختلاف در کلمه و حرف محسوب بداریم (۱)- بنابراین به عقیده ما اختلاف در قرائت بیش از شش قسم متصور نیست: ۱- اختلاف در هیئت کلمه نه در ماده آن، مانند اختلاف در ماضی و امر بودن کلمه «باعد» و مانند اختلاف در مفرد و جمع بودن «امانتهم». ۲- اختلاف در ماده کلمه نه در هیئت آن، مانند اختلاف در کلمه «ننشزها» که گاهی با «راء» و گاهی با «زاء» تلفظ می‌شود. ۳- اختلاف، هم در ماده و هم در هیئت آن، مانند اختلاف در «عهن» و «صوف». ۴- اختلاف در هیئت از نظر اعراب، مانند اختلاف در «و ارجلکم» که گاهی با «نصب» لام خوانده می‌شود و گاهی با «جر» آن. ۵- اختلاف به وسیله تقدیم و تأخیر. ۶- اختلاف به وسیله زیادت و نقصان که مثال این دو قسم قبلا گفته شد.

(۱) مناهل العرفان، ۱۵۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۴۶

هشتم: کثرت در مرتبه آحاد

هشتم: کثرت در مرتبه آحاد طرفداران این نظریه می‌گویند: هدف روایات از حروف هفت‌گانه معینا عدد هفت نیست بلکه منظور کثرت در مرتبه آحاد و یکان است. بنابراین، حروف هفت‌گانه به معنای حروف فراوان و زیاد خواهد بود، چنان که هفتاد و هفتصد می‌گویند و کثرت در مرتبه عشرات و مآت را اراده می‌کنند نه این دو عدد معین را. این نظریه به قاضی عیاض و پیروان وی نسبت داده شده است. پاسخ: بر این نظریه دو اشکال زیر وارد است که: اولا: این نظریه بر خلاف ظاهر روایات است که عدد هفت را در این روایات نمی‌توان به کثرت در آحاد حمل نمود. و ثانیا: در این نظریه هدف و منظور از حروف هفت‌گانه چیست، مشخص نشده، معنایی برای این حروف گفته نشده است، پس باید حروف را با یکی از وجوه گذشته معنی نمود و در این صورت اشکالاتی که بر آن وجوه وارد بود، بر این نظریه نیز وارد می‌شود. (۱)-

نهم: قرائت‌های هفت‌گانه

نهم: قرائت‌های هفت‌گانه از وجوه و معانی که برای حروف هفت‌گانه گفته شده است، یکی دیگر این است که منظور از این حروف هفت‌گانه همان قرائت‌های هفت‌گانه می‌باشد. پاسخ این وجه این است: اگر منظور از این هفت قرائت همان قرائت‌های هفت‌گانه معروف است، ما در فصل «نگاهی به قرائت‌ها» بطلان این نظریه و احتمال را توضیح دادیم و اگر منظور از آن، هفت قرائت به طور مطلق و بدون تعیین باشد، مسلم است که تعداد قرائت‌ها بیش‌تر از هفت است. و اگر کسی چنین توجیه و تفسیر کند که گرچه تعداد قرائت‌ها در قرآن بیش‌تر است ولی کلمات قرآن را اگر یکایک حساب کنیم، هر کلمه‌ای بیش از هفت نوع خوانده

نمی‌شود، پس اختلاف قرائت‌ها در هر کلمه‌ای از قرآن بیش از هفت نوع نخواهد بود. جواب این توجیه این است که اگر منظور، اکثر و اغلب کلمات قرآن باشد؛ این گفتار درست نخواهد بود زیرا کلماتی که در قرآن با هفت قرائت خوانده می‌شود بسیار کم هستند و اگر منظور بعضی از کلمات قرآن باشد، اشکال دیگری پیش می‌آید که بعضی از کلمات قرآن با بیش از هفت قرائت تلفظ می‌شوند، مانند جمله «و عبد الطّاغوت» که با بیست و دو قرائت و کلمه «افّ» که با بیش از سی شکل خوانده می‌شود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۴۷ علاوه بر همه این‌ها، این نظریه مانند اکثر نظریه‌ها که در این مسئله وجود دارد، با مورد روایت‌های حروف هفت‌گانه تطبیق نمی‌کند.

دهم: لهجه‌های مختلف

دهم: لهجه‌های مختلف می‌گویند: منظور از حروف هفت‌گانه که قرآن بر طبق آن‌ها نازل شده است، لهجه‌های مختلف می‌باشد که ممکن است در یک لفظ وجود داشته باشد. این نظریه را رافعی در کتاب خود پذیرفته است. «۱» (۱)- توضیح این نظریه این است که هر یک از قبایل عرب در تلفظ و تأدیه یک کلمه به حسب اختلاف لهجه‌هایشان اختلاف پیدا می‌کنند، مثلا: «قاف» را در کلمه «یقول» عراقی‌ها به «گاف» فارسی تبدیل می‌کنند و اهل شام همان «قاف» را به «همزه» مبدل می‌سازند به منظور تسهیل خواندن قرآن که تمام قبایل مسلمان با هر لهجه‌ای که دارند، بتوانند به آسانی قرآن را بخوانند، همه این لهجه‌ها در قرائت قرآن تجویز شده است زیرا انحصار در یک لهجه و الزام همه قبایل بر آن لهجه واحد قرائت قرآن را بر قبایل و کسانی که با آن لهجه آشنایی ندارند مشکل می‌نمود. بدین جهت اجازه داده شد که هر قبیله و قومی با لهجه خود قرآن را بخوانند. و اما عدد هفت که در این مورد وجود دارد، اشاره به کثرت است نه عدد معین زیرا عدد هفت معمولا در زیادت و کثرت به کار می‌رود، با این حساب این عدد با کثرت لهجه‌های لغت عرب که مسلما بیش از هفت لهجه هستند، منافاتی ندارند. پاسخ: این نظریه هم، با این که بهترین اقوال و نظریه‌ها می‌باشد، درست به نظر نمی‌رسد زیرا: ۱- این نظریه با روایتی که از عمر و عثمان نقل شده، منافات دارد که به نقل آنان قرآن به لغت و لهجه قریش نازل شده است و حتی عمر، ابن مسعود را که «حتّی حین» را «عتی حین» می‌خواند، منع نمود، به دلیل این که این قرائت بر خلاف لغت و لهجه قریش می‌باشد. ۲- و باز این نظریه با اختلاف عمر و هشام که هر دو از قریش بودند، سازگار نیست. ۳- و نیز این نظریه با مورد این روایات و صراحت قسمتی از آن‌ها منافات دارد زیرا از این روایات چنین بر می‌آید که منظور از حروف هفت‌گانه، اختلاف در جوهره و اصل الفاظ و کلمات است نه در چگونگی تلفظ آن‌ها.

(_____ ۱) اعجاز القرآن، ۷۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۴۸ ۴- اشکال چهارم در این نظریه این است که تأویل و حمل کردن عدد هفت به کثرت و بر معنای رمزی و کنایی، خلاف ظاهر این روایات بلکه خلاف صریح پاره‌ای از آن‌هاست. ۵- گذشته از همه این‌ها لازمه این نظریه این است که الان هم می‌توان قرآن را با لهجه‌های متعدد قرائت نمود، در صورتی که این حکم بر خلاف سیره و روش قطعی تمام مسلمانان است. اگر طرفداران این نظریه ادعا کنند که قرائت به لهجه‌های مختلف قبلا جایزه بوده است ولی بعدا نسخ گردیده و بر یک لهجه منحصر شده است، در پاسخ این نظریه باید گفت: این سخن ادعایی بیش نیست و هیچ دلیل و شاهدی آن را تأیید نمی‌کند. و اگر به وجود نسخ (۱)- با همان اجماع قطعی که در تلفظ قرآن با لهجه واحد و متعارف، وجود دارد، استدلال کنند. در پاسخ آن خواهیم گفت که مدرک و زیر بنای اجماع و اتفاق علما این است که جواز تلفظ قرآن با لهجه‌های مختلف در روز اول مسلم نبوده است و اگر نزول قرآن با لهجه‌های مختلف ثابت و مسلم شود، همان طور که صاحبان این نظریه می‌گویند، در این صورت شالوده اجماع بر هم می‌ریزد و اجماعی وجود نخواهد داشت. علاوه بر این، آن چه از روایات حروف هفت‌گانه استفاده می‌شود، علت اصرار پیامبر برای تجویز حروف هفت‌گانه، توسعه و تسهیل قرائت قرآن بر مسلمانان بوده است، بنابراین چگونه می‌توانند این

رخصت و تسهیل تنها به یک برهه و دوران کمی از زمان اختصاص داشته، سپس برداشته شود و چگونه ممکن است که بر خلاف آن، اجماعی به وقوع پیوندد، در صورتی که مسلمانان در دوران‌های بعد به تسهیل و توسعه بیش‌تر نیازمند بودند زیرا روز به روز تعداد مسلمانان بیش‌تر شده، پیروی نمودن آن‌ها از یک لهجه معین و واحد مشکل می‌شد. ما، در این جا به همین اندازه از اقوال و نظریه‌ها که درباره حروف هفت‌گانه گفته‌اند، اکتفا می‌کنیم و از بقیه نظریه‌ها و پاسخ آن‌ها صرف نظر می‌نماییم.

خلاصه و نتیجه

خلاصه و نتیجه خلاصه بحث این که: نزول قرآن با حروف هفت‌گانه معنا و مفهوم صحیحی ندارد؛ بنابراین باید روایتی که در این مورد نقل شده است، کنار گذاشت، مخصوصا با توجه به روایاتی که این گروه روایات را تکذیب نموده، نازل شدن قرآن را با یک حرف و یک روش تأیید می‌کنند و این همه اختلافات را که در قرائت قرآن وجود دارد، به خود راویان و قاریان قرآن مستند می‌سازند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۴۹ (۱)-

بخش ۸ بحثی درباره مسئله تحریف قرآن

اشاره

بخش ۸ بحثی درباره مسئله تحریف قرآن (۲)- معانی و اقسام تحریف عقیده مسلمانان در مسئله تحریف قرآن نسخ تلاوت در قرآن دلایل عدم تحریف قرآن تحریف از نظر قرآن تحریف از نظر سنت و احادیث قرائت سوره‌های قرآن در نماز عدم تحریف قرآن به وسیله خلفا عدم تحریف قرآن در دوران عثمان عدم تحریف قرآن در دوران‌های بعد از خلفا دلایل طرفداران تحریف قرآن و پاسخ آن: تحریف تورات و انجیل قرآن امیر مؤمنان (ع) روایات تحریف قرآن چگونه جمع آوری شد؟ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۵۰ (۱)-

معانی و اقسام تحریف

اشاره

معانی و اقسام تحریف یکی از مسائل مهم و حساسی که درباره قرآن پیش می‌آید مسئله «تحریف قرآن مجید» است ولی قبل از بررسی این مطلب مسائلی را به عنوان مقدمه مطرح می‌کنیم و سپس به اصل مطلب می‌پردازیم:

تحریف چیست؟

تحریف چیست؟ لغت «تحریف» به چند معنی استعمال می‌شود که نسبت به بعضی از معانیش در قرآن واقع شده، نسبت به بعضی معانی دیگرش راهی به قرآن ندارد و نسبت به بعضی از معانی دیگرش راه یافتن آن به قرآن، مورد اختلاف است. اینک به تفصیل آن می‌پردازیم: ۱- تحریف در معنا: اگر چیزی یا کلمه‌ای از مورد خود تغییر داده شود و در غیر مورد و معنای واقعی‌اش استعمال شود، این عمل را نوعی تحریف می‌نامند چنان که تحریف در آیه شریفه ذیل به همین معنا آمده است: مِنَ الَّذِینَ هادُوا یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ. «۱» گروهی از یهودیان گفتار خدا را از معانی حقیقی آن به معناها و مواردی دیگر تغییر داده و تحریف می‌کنند. تحریف به این معنا بدون تردید و اختلاف در تفسیر قرآن مجید واقع شده است زیرا تفسیر

(_____ ۱) نساء/ ۴۶. بیان در علوم و مسائل

کلی قرآن، ص: ۲۵۱ کردن آیات قرآن به معانیی که هدف و مقصود قرآن نیست، بسیار دیده شده است و بیش‌تر (۱)- بدعت گذاران و صاحبان عقاید فاسد و مذاهب باطل، در قرآن مجید به چنین تفسیر و تحریفی مرتکب شده‌اند و آیات آن را بر طبق نظریات و تمایلات نفسانی خود تأویل نموده و با افکار و عقایدشان تطبیق داده‌اند، در صورتی که پیشوایان مذهبی و ائمه هدی (ع) از چنین تفسیر و تحریفی شدیدا منع نموده، مرتکب آن را سخت مورد ملامت و نکوهش قرار داده‌اند چنان که در کتاب کافی آمده است که امام باقر (ع) طی نامه‌ای به سعد خیر چنین نگاشت: «آنان قرآن را پشت سر انداخته‌اند و حروف و الفاظ آن را حفظ نموده، معانی و قوانینش را تحریف می‌کنند. قرآن را می‌خوانند ولی حقوق و حدود آن را رعایت نمی‌کنند. کوته نظران از قرآن به خواندن ظاهر آن مسرور و خوشحالند ولی دانشمندان از این که حقوق و احکام قرآن رعایت نمی‌شود بسیار غمگین و محزونند.» «۱» ۲- تحریف در حروف و حرکات: اگر حروف و یا حرکات بعضی از کلمه‌های قرآن تغییر داده شود به طوری که معنای آن هیچ گونه تغییر پیدا نکند، این عمل نیز یک نوع تحریف محسوب می‌شود. این گونه تحریف نیز مانند تحریف به معنای اول در قرآن واقع شده است، زیرا ما در بحث قرائت ثابت نمودیم که قرائت‌های ده گانه به طور متواتر ثابت نشده است و برگشت این مطلب بر این است که قرآن تنها با یکی از این قرائت‌های ده گانه مطابقت دارد و بقیه قرائت‌ها به جز زیادت و یا نقصانی نمی‌توانند باشند. ۳- تحریف در کلمات قرآن: اگر کلمه و یا کلماتی از قرآن برداشته شود و یا بر قرآن افزوده شود به طوری که حقیقت قرآن تغییر نیابد و همان گونه که فرود آمده است، محفوظ بماند، این عمل را نیز «تحریف» می‌نامند. تحریف بدین معنی نیز در صدر اسلام بدون تردید به قرآن راه یافته است زیرا: اولا: به گواه تاریخ، عثمان در دوران خلافتش یک قسمت از قرآن‌های موجود را سوزاند و به استاندارانش نیز در شهرهای اسلامی دستور داد، تمام قرآن‌ها را به جز آن چه که خودش جمع آوری نموده است، بسوزانند. این مطلب می‌رساند که قرآن‌های سوزانده شده، با قرآنی که خود عثمان جمع آوری نموده بود، اختلاف و مغایرت داشته است و گرنه علتی برای سوزاندن و از

---

(۱) وافی، آخر کتاب صلاة، ۵/ ۲۸۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۵۲ بین بردن آن‌ها نبود. و ثانیا: عده‌ای از علما و دانشمندان موارد اختلاف آن قرآن‌ها را معین نموده‌اند، از جمله ابو داود سجستانی- صاحب سنن معروف- در این موضوع کتابی نوشته، آن را کتاب المصاحف نامیده است. از این گفتار دو مطلب استفاده می‌شود: یکی این که: قرآن‌های دوران عثمان با یکدیگر متفاوت بوده‌اند و تحریف به معنای زیادت و یا نقصان کلمه و کلمات به آن‌ها راه یافته است و تنها یکی از آن‌ها مطابق با واقع و از هر گونه زیادت و نقصان محفوظ بوده است (۱)- و به عقیده ما قرآنی که عثمان جمع آوری نموده، همان قرآن متداول و معمول در میان مسلمانان صدر اسلام می‌باشد که از هر جهت مطابق با واقع بوده، از خود رسول اکرم (ص) گرفته شده است. دوم این که: به عقیده ما و به عقیده تمام کسانی که تنها قرآن موجود را قطعی و متواتر می‌دانند، تحریف به معنای زیادت یا نقصان کلمه در بعضی از قرآن‌های صدر اسلام راه داشته است ولی در عصر عثمان که قرآن‌های تحریف یافته سوزانده شده، قهرا تحریف به آن معنی نیز از میان رفت و تنها قرآنی که از زیادت و نقصان خالی و محفوظ بود، در دست مسلمانان باقی ماند. ولی کسانی که تمام قرآن‌های صدر اسلام را قطعی و متواتر می‌دانند، مجبورند که در قرآن موجود نیز تحریف را بپذیرند و کم و زیاد بودن بعضی از کلمات آن را قبول نمایند زیرا این گروه، مانند طبری و بعضی از مفسرین دیگر می‌گویند که قرآن به هفت گونه نازل شده است و تا دوران عثمان نیز با همان هفت گونه خوانده می‌شد ولی عثمان همه آن قرآن‌ها را از بین برد و تنها قرآن خود را که با یکی از آن لغات و گونه‌های هفت‌گانه نگارش یافته بود، باقی گذاشت و از آن زمان به بعد روش‌ها و لغت‌های شش گانه دیگر که در واقع همه آن‌ها نیز از قرآن بوده است، از بین رفت. «۱» ۴- تحریف در آیات: اگر آیه و یا سوره‌ای از قرآن، کم و یا بر آن اضافه شود ولی این زیادت و نقصان تغییری در حقیقت قرآن و کتاب خدا بودن آن به وجود نیاورد و رسول خدا (ص) نیز آن سوره و یا آن آیه را به طور مسلم در قرآن خوانده باشد، این عمل با این شرایط و خصوصیات یکی از معناهای تحریف می‌باشد و تحریف به

این معنا قطعا در قرآن واقع شده است. مثلا «بسم اللّه» از جمله آیاتی است که پیامبر اسلام به اتفاق مسلمانان، پیش از هر سوره به جز (_____ ۱) در همین کتاب به بحث «قرآن به چند لفظ فرود آمده است» مراجعه شود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۵۳ سوره «توبه» آن را قرائت می‌نمود ولی با این حال از قرآن بودن آن مورد اختلاف است. زیرا عده‌ای از علمای اهل سنت «بسم اللّه» را جزء قرآن نمی‌دانند و حتی به عقیده پیروان مالک خواندن آن در نمازهای واجب قبل از سوره حمد جز در موارد مخصوص مکروه می‌باشد ولی عده دیگر از آنان «بسم اللّه» را جزئی از قرآن می‌دانند. باید توجه داشت که این اختلاف نظر تنها در میان علمای اهل سنت است، اما علما و دانشمندان شیعه متفقا و بدون اختلاف می گویند: «بسم اللّه» به استثنای سوره توبه جزء تمام سوره‌های قرآن می‌باشد، چنان که در تفسیر سوره حمد در این باره مشروحا بحث خواهیم نمود. (۱)- ۵- تحریف با زیاد کردن: اگر زیادتی در قرآن به وجود آید به طوری که حقیقت، ماهیت و واقعیت قرآن را تغییر دهد و گفته شود که قسمتی از قرآن موجود کلام خدا نیست، این گونه تغییر و زیادت نیز «تحریف» نامیده می‌شود و تحریف بدین معنا اصلا راهی به قرآن نیافته است و بطلان آن در میان تمام مسلمانان مسلم و از ضروریات و بدیهیات می‌باشد. ۶- تحریف با کم نمودن: یکی دیگر از معانی «تحریف» تنقیص و کم نمودن است، بدین معنی که بگوییم: قرآن موجود بر تمام آن چه از آسمان نازل شده است مشتمل نیست و قسمتی از آن در موقع تدوین و یا در دوران‌های بعدی از بین رفته است؛ تحریف به این معنی است که در این‌جا موضوع بحث ما می‌باشد. راه یافتن این گونه تحریف به قرآن مجید مورد اختلاف است، عده معدودی از علما آن را پذیرفته‌اند و اکثر علما آن را مردود می‌دانند و ما نیز آن را شدیدا مردود می‌دانیم و خالی از حقیقت می‌شناسیم. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۵۴

عقیده مسلمانان در مسئله تحریف قرآن

عقیده مسلمانان در مسئله تحریف قرآن معروف و مشهور در میان مسلمانان این است که تحریف به معنای اخیر که در فصل پیش توضیح داده شد یعنی تحریف به معنای کم شدن قسمتی از آیات قرآن هرگز رخ نداده است. قرآنی که فعلا در دست مسلمین است، عینا همان قرآن است که بر پیامبر (ص) نازل شده است. عده زیادی از علما و دانشمندان بر این واقعیت تصریح نکرده‌اند، مانند پیشوای محدثین شیخ صدوق (ره) که عدم تحریف را جزو عقاید امامیه می‌داند و مانند شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی که در اول تفسیر خود تبیان به صراحت بر این مطلب تأکید می کند و این نظریه را از استاد خود سید مرتضی علم الهدی نیز نقل می کند و آن گاه دلیل او را که در این مورد بهترین و محکم‌ترین دلایل می‌باشد، بازگو می کند. باز از کسانی که تحریف به معنای تنقیص را در قرآن نمی‌پذیرند، مفسر معروف طبرسی است که در مقدمه تفسیر خود مجمع البیان به رد آن صراحت دارد. باز از منکرین تحریف، شیخ الفقها شیخ جعفر است که در کشف الغطا بر عدم تحریف در قرآن ادعای اجماع می‌نماید و از آن‌هاست علامه بزرگ شهشهانی که در کتاب خود عروة الوثقی قول به عدم تحریف را به اکثریت قاطع مجتهدین نسبت می‌دهد و باز از آن‌هاست، محدث مشهور، مرحوم ملا محسن فیض در وافی و علم الیقین «۱» و (۱)- مجاهد بزرگ و قهرمان علم و دانش شیخ محمد جواد بلاغی در مقدمه تفسیر خود آلاء الرحمن.

(_____ ۱) وافی، ۵/ ۲۷۴؛ علم الیقین، ۱۳۰.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۵۵ عده‌ای از علما نیز عقیده عدم تحریف را به اکثر دانشمندان بزرگ نسبت داده‌اند، مانند شیخ بزرگوار شیخ مفید و جامع علوم مختلف مرحوم شیخ بهایی و محقق دانشمند قاضی نور اللّه شوشتری. و می‌توان گفت که: تمام دانشمندان و علمای شیعه که درباره امامت کتابی تألیف نموده، به مطاعن خلفا وارد شده‌اند؛ همان نظریه و عقیده به عدم تحریف را داشته‌اند زیرا در طعن و ایراد بر خلفا، به سوزاندن قرآن‌های موجود در آن عصر که به وسیله خلیفه سوم انجام گرفت و

اعمالی مانند آن استناد کرده‌اند ولی از مسئله تحریف هرگز اسم و سخنی به میان نیاورده‌اند، در صورتی که اگر تحریف واقع می‌شد، بیش‌تر از سوزاندن قرآن‌ها عامل طعن و انتقاد بود و مطرح می‌شد. خلاصه این که: نظریه مشهور در میان دانشمندان و محققین شیعه، همان نظریه عدم تحریف است بلکه این نظریه مورد اتفاق در میان آنان می‌باشد تنها افراد معدودی از محدثین شیعه و عده‌ای نیز از علمای اهل سنت نظریه وقوع تحریف را پذیرفته‌اند. رافعی در این باره می‌گوید: عده‌ای از علمای «کلام» که رأی و ابتکاری از خود نداشته و به جز ظن و حدس دانشی نیندوخته‌اند و به جز راه جدال و لجاجت روشی در پیش نگرفته‌اند، قائل به تحریف می‌باشند و با طرح مطالب واهی از پیش خودشان در جمع آوری و تدوین قرآن، به حذف شدن بخشی از آیات قرآن، تفوّه می‌کنند. «۱» مرحوم طبرسی در مجمع البیان قول به تحریف را به حشویّه و افراد بی‌اطلاع و ظاهربین اهل سنت نسبت داده است. مؤلف: در فصل آینده روشن خواهد شد که عقیده به نسخ تلاوت عینا همان عقیده به تحریف می‌باشد. در این صورت اعتقاد به نسخ در تلاوت که در میان علمای اهل سنت مشهور است، مستلزم مشهور بودن اعتقاد به تحریف نیز در میان آنان خواهد بود نه در میان شیعه (_____! ۱) اعجاز القرآن، ۴۱.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۵۶

نسخ تلاوت در قرآن

اشاره

نسخ تلاوت در قرآن اکثر علمای اهل سنت معتقدند که بخشی از آیات، در قرآن ضبط نشده و از قرائت ساقط شده است و این گونه آیات را نسخ شده می‌نامند. بنابراین، تلاوت قسمتی از آیات قرآن نسخ شده است و اینان روایاتی را که دلالت می‌کند: «در عصر پیامبر قرآن دیگری بود»، به همان گفتار و پندارشان شاهد و گواه می‌گیرند، این است که بر خود لازم می‌دانیم در این جا قسمتی از این روایت‌ها را مورد بحث و بررسی قرار دهیم و صحت و سقم آن‌ها را روشن سازیم، چه آن که پذیرفتن این روایات که دلالت بر نسخ تلاوت می‌کنند، مستلزم پذیرفتن مسئله تحریف است. (۱)-

اما روایات نسخ تلاوت

اما روایات نسخ تلاوت ۱- ابن عباس نقل نموده است که عمر در بالای منبر گفت: خداوند، محمد (ص) را به حق فرستاد و بر وی کتابی نازل نمود و از آیاتی که خداوند نازل نمود، آیه رجم است که ما آن را خواندیم و فهمیدیم و بر طبق همان آیه بود که رسول خدا زنا کننده را سنگسار نمود و بعد از وی ما نیز همین روش را پیش کشیدیم ولی می‌ترسم که دورانی بر این امت بگذرد که گوینده‌ای بگوید: به خدا سوگند! آیه رجم را در قرآن پیدا نمی‌کنم و به وسیله ترک نمودن حکمی که خدا فرستاده است، به ضلالت بیفتند. عمر آن گاه گفت: آری، حکم رجم در کتاب خدا برای هر مرد و زنی که با داشتن همسر زنا کند، ثابت است و از آیاتی که ما در قرآن می‌خواندیم، این آیه بود: «لا ترغبوا عن آبائکم فانّه کفر بکم ان بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۵۷ ترغبوا عن آبائکم» «۱» یا بدین صورت بود که: «انّ کفرا بکم أن ترغبوا عن آبائکم». «۲» سیوطی می‌گوید: ابن اشته در کتاب المصاحف از لیث بن سعد چنین آورده است: اول کسی که قرآن را جمع‌آوری نمود، ابو بکر بود و زید برای وی نوشت: عمر نیز آیه رجم را آورد تا در قرآن ضبط شود ولی چون تنها بود، شاهد و گواهی بر آیه بودن آن نداشت، زید نپذیرفت و ضبطش نکرد. «۳» مؤلف: آیه رجمی که از عمر وارد گردید و از وی پذیرفته نشد، به چند صورت نقل شده است: یکی این که «اذا زنی الشّیخ و الشّیخة فارجموهما البتّة نکالا من اللّه و اللّه عزیز حکیم» «۴» و دیگری این که «الشیخ و الشّیخة فارجموهما البتّة بما قضیا من اللّذّة» و

صورت سوم این که «انّ الشّیخ و الشّیخهٔ اذا زنیا فارجموهما البتّهٔ» به هر صورت در قرآنی که فعلا در دسترس مسلمانان است، آیه‌ای که حکم رجم از آن استفاده شود، وجود ندارد و اگر این روایت صحیح باشد، لابد آیه رجم از قرآن ساقط شده است. ۲- طبرانی با سند موثق و مورد اعتماد از عمر بن خطاب نقل نموده (۱)- که قرآن دارای یک میلیون و بیست و هفت هزار حرف است. «۵» در حالی که قرآن موجود به یک سوم آن هم نمی‌رسد و بنابراین روایت، بیش از دو ثلث قرآن از بین رفته است. ۳- باز ابن عباس از عمر نقل می‌کند که خداوند، محمد (ص) را مبعوث کرد و با وی کتابی فرستاد که آیه رجم جزء آیات آن بود و طبق مضمون همان آیه رسول خدا زنا کننده را سنگسار نمود و ما نیز بعد از وی به همین روش عمل کردیم، سپس عمر گفت: ما در قرآن این آیه را می‌خواندیم «و لاـ ترغبوا عن آبائکم فانّه کفر بکم» «انّ کفرا بکم ان ترغبوا عن آبائکم». «۶» ۴- نافع نقل می‌کند که ابن عمر می‌گفت: حتما از شماها کسانی خواهند گفت که من همه قرآن را فرا گرفته‌ام ولی او چه می‌داند که همه قرآن کدام است زیرا قسمت زیادی از قرآن از بین رفته (_____ ۱)

از پدران‌تان اعراض نکنید زیرا اعراض نمودن از پدران با کفر یکسان است. (۲) صحیح بخاری، ۸/ ۲۶؛ صحیح مسلم، ۵/ ۱۱۶. (۳) اتقان، ۲/ ۱۰۱. (۴) اگر پیرمرد و یا پیرزنی زنا کند، حتما سنگسارش کنید که عقوبتی است از سوی پروردگار و خداوند عزیز و حکیم. (۵) اتقان، ۱/ ۱۲۱. (۶) مسند احمد، ۱/ ۴۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۵۸ است، این است که باید بگوید: من از قرآن آن‌چه را که در ظاهر وجود دارد، فرا گرفته‌ام. «۱» ۵- عروهٔ بن زبیر از عایشه نقل می‌کند که او می‌گفت: در دوران رسول خدا (ص) سوره احزاب دویست آیه خوانده می‌شد ولی چون عثمان قرآن‌ها را نوشت از آن سوره به جز آن چه فعلا موجود است، به دست ما نیامد. «۲» ۶- حمیده دختر ابو یونس نقل می‌کند که: پدرم هشتاد سال داشت، این آیه را از مصحف عایشه برای من چنین خواند: «انّ اللّه و ملائکته یصلّون علی النّبیّ یا ایّها الّذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیما و علی الّذین یصلون الصّفوف الاوّل». حمیده می‌گوید: این جریان در وقتی بود که هنوز عثمان قرآن‌ها را تغییر نداده بود. «۳» (۱)- ۷- ابو حرب بن اسود از پدرش نقل می‌کند که ابو موسی اشعری از قراء بصره دعوت نمود، سیصد نفر که همه قاریان قرآن بودند، در نزد وی حاضر گشتند، ابو موسی خطاب به آنان چنین گفت: شما مردان نیک و قاریان اهل بصره هستید، قرآن بخوانید و آرزوها را طولانی نکنید تا قلب شما را قساوت فرا نگیرد! چنان که امت‌های گذشته در اثر آرزوهای دور و دراز که در دل‌هایشان جا داده بودند، به بیماری قساوت قلب مبتلاـ شدند، آن‌گاه گفت: ما در قرآن سوره‌ای می‌خواندیم که از نظر طولانی بودن و شدت لحن آیاتش، مانند سوره برائت می‌دانستیم و من آن سوره را فراموش کرده‌ام، به جز این آیه که خداوند می‌فرماید: «لو کان لابن آدم و ادیان من مال لابتغی وادیا ثالثا و لا یملأ جوف ابن آدم الّا التّراب» «۴» باز سوره‌ای را در قرآن می‌خواندیم که شبیه یکی از «مسبحات» بود و آن را نیز فراموش کرده‌ام و تنها این آیه را به یاد دارم: «یا ایّها الّذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادهٔ فی اعناقکم فتسألون عنها یوم القیامهٔ». «۵» ۸- زر می‌گوید: ابی بن کعب به من گفت: زر! سوره احزاب را چند آیه می‌دانی؟ گفتم: هفتاد و سه آیه، گفت: نه، بلکه این سوره مانند بقره یا بیش‌تر از آن بود. «۶»

(_____ ۱) اتقان، ۲/ ۴۰- ۴۱. (۲) همان، ۲/ ۴۰- ۴۱. (۳) همان، ۲/ ۱۰۰. (۴) اگر پسر آدم دو دشت پهناور پر از ثروت داشته باشد، آرزوی دشت سومی را خواهد نمود و شکم پسر آدم را به جز خاک، چیزی پر نخواهد کرد. (۵) کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا آن چه را که عمل نمی‌کنید، می‌گویید که گفتار بی‌عمل، شهادتی علیه شما نوشته می‌شود و روز قیامت مورد سؤال و مؤاخذه قرار خواهید گرفت. صحیح مسلم، ۳/ ۱۰۰. (۶) منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ۲/ ۴۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۵۹ ۹- ابن ابی داود و ابن انباری از ابن شهاب نقل می‌کنند که وی گفت: به ما رسیده است که قرآن بیش‌تر از آن چه در دست ماست، نازل شده بود ولی علما و قاریان که حافظ قرآن بودند، در جنگ یمامه کشته شدند و در نتیجه قسمت زیادی از قرآن که نوشته نشده بود، به دست ما نرسید. «۱»

۱۰- عمر از عایشه نقل می‌کند که وی می‌گفت: این آیه نیز جزء آیات دیگر قرآن بود: «عشر رضعات معلومات یحرمن» «۲» سپس این آیه با آیه «خمس (۱)- معلومات» نسخ شد و هر دو آیه حتی بعد از در گذشت رسول خدا (ص) نیز تا مدتی در کنار سایر آیات قرآن خوانده می‌شد. «۳» ۱۱- مسور بن مخرمهٔ نقل می‌کند که عمر بن عبد الرحمان بن عوف گفت: آیا تو نیز آیه «ان جاهدوا کما جاهدتم اوّل مرّة» «۴» را در قرآن پیدا نمی‌کنی همان طور که ما پیدا نمی‌کنیم؟! عبد الرحمان در پاسخ عمر گفت: این آیه نیز مانند آیات دیگری از بین رفته است. «۵» ۱۲- ابو سفیان کلاعی می‌گوید: مسلمهٔ بن مخلد انصاری روزی به آنان گفت: از آن دو آیه‌ای که جزء قرآن بوده ولی در قرآن ضبط نشده است، به من خبر بدهید! هیچ یک از آنان حتی ابو الکنود سهد بن مالک نیز که در میان آن‌ها بود، نتوانست آن دو آیه را بخواند، ابن مسلمهٔ این دو آیه را خواند: «انّ الّذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل اللّه باموالهم و انفسهم ألا ابشروا انتم المفلحون. و الّذین آووهم و نصروهم و جادلوا عنهم القوم الّذین غضب اللّه علیهم اولئک لا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرّة أعین جزاء بما کانوا یعملون» «۶» و باز با اسنادی چند آمده است که دو سوره به نام سوره «خلع» و سوره «حفد» در مصحف ابن عباس و ابی بن کعب وجود داشته که از آیات آن دو سوره است: «اللّهمّ انّا نستعینک و نستغفرک و نثنّی علیک و لا نکفرک و نخلع و نترک من یعجزک. اللّهمّ ایّاک نعبد

(_____ ۱) همان، ۲ / ۵۰. (۲) ده بار شیر خوردن که معلوم و حتمی باشد نشر حرمت می‌کند. (۳) صحیح مسلم، ۴ / ۱۶۷. (۴) اگر جنگیدید! همان طور که دفعه اول جنگیدید. (۵) اتقان، ۲/ ۴۲. (۶) کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند، در راه خدا با جان‌ها و ثروت‌های خویش جهاد نمودند، مژده باد بر شما که رستگارانید. و کسانی که به آنان جا دادند و کمک‌شان نمودند و در برابر افراد مورد غضب خداوند از آنان دفاع نمودند، آن‌ها کسانی هستند که هیچ کس نمی‌داند چه نعمت‌هایی که سبب روشنایی چشم است برای آنان آماده گردیده است؛ این نعمت‌ها، جزا و پاداش اعمالی است که آن‌ها انجام داده‌اند. اتقان، ۲/ ۴۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۶۰ و لک نصلّی و نسجد و الیک نسعی و نحفد نرجو رحمتک و نخشی عذابک انّ عذابک بالکافرین ملحق» «۱» این بود قسمتی از روایاتی که با آن‌ها به نسخ تلاوت پاره‌ای از آیات قرآن استدلال شده است. در این مورد روایات دیگری وجود دارد که آوردن همه آن‌ها لزومی ندارد. پاسخ: نسخ تلاوت قسمتی از آیات قرآن و اسقاط آن از قرائت عینا همان تحریف و تنقیص قرآن می‌باشد، همان طور که تحریف قرآن مورد قبول نبود، نسخ تلاوت نیز خالی از اشکال نیست (۱)- زیرا این نسخ یا به وسیله خود پیامبر (ص) بوده است و یا به وسیله افرادی که بعد از وی زعامت و ریاست مسلمانان را به دست گرفتند. نظریه اول: یعنی وقوع نسخ از خود پیامبر (ص) محتاج به دلیل و گواه قطعی است و با این روایات متزلزل نمی‌توان آن را اثبات نمود زیرا به عقیده تمام دانشمندان، قرآن با خبر واحد قابل نسخ نیست و عده‌ای از آنان در کتب اصول و کتب دیگر بر این مطلب تصریح نموده‌اند. «۲» بلکه به عقیده گروهی از علما مانند شافعی و پیروان وی و آنان که از ظاهر قرآن پیروی می‌کنند، نسخ قرآن با سنت و اخبار قطعی نیز جایز نمی‌باشد و بنا به نقلی، احمد بن حنبل نیز بر همین عقیده بوده است و گروهی دیگر، گرچه نسخ قرآن را با اخبار متواتر و یقین‌آور جایز می‌دانند ولی می‌گویند چنین جریانی به وقوع نپیوسته است. «۳» با این حال و با در نظر گرفتن نظریات دانشمندان، چگونه می‌توان با چنین روایاتی که مجموع آن‌ها خبر واحد می‌باشد، وقوع نسخ را به خود پیامبر (ص) نسبت داد؟ علاوه بر این نسبت نسخ به خود پیامبر با مضمون روایات دیگر مخالف است که آن‌ها می‌گویند، اسقاط پاره‌ای از آیات بعد از پیامبر واقع شده است. اما نظریه دوم یعنی عقیده به نسخ تلاوت به این معنی که بعد از پیامبر به وسیله حاکمان و حکومت‌های وقت، تلاوت بعضی از آیات قرآن تحریف شده، این همان عقیده به تحریف قرآن است که هر کس به این معنا معتقد باشد، در واقع به تحریف قرآن معتقد است، بنابراین اکثر علمای (_____ ۱)

پروردگارا! ما از تو استعانت می‌جوییم و بر تو استغفار می‌کنیم و به تو ثنا می‌گوییم و بر تو کفر نمی‌ورزیم و کسانی را که تو را

معصیت کنند، ترک نموده، از خود دور می‌کنیم. پروردگارا! به تو عبادت می‌کنیم و برای تو نماز می‌خوانیم و سجده می‌کنیم و برای تو کوشش نموده و به تو پناه می‌آوریم، به رحمت تو امیدواریم و از عذاب تو ترسان زیرا عذاب تو به کفار شامل است. اتقان، ۱/ ۱۱۲- ۱۱۳. (۲) الموافقات، شاطبی، ۳/ ۱۰۶. (۳) الاحکام فی اصول الاحکام، آمدی، ۳/ ۲۱۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۶۱ اهل سنت که به نسخ تلاوت معتقدند، بدون توجه مسئله تحریف را نیز پذیرفته‌اند. روی همین اصل می‌توان گفت که گروه کثیری از علمای اهل سنت به تحریف قرآن معتقد می‌باشند، زیرا آن‌ها به نسخ تلاوت آیات قرآن معتقد هستند، اعم از این که حکم آن آیه‌ها نیز نسخ شود یا نشود. چنان که عده‌ای از علما و اصولیین اهل سنت در این حکم تردید کرده‌اند که: آیا شخص جنب می‌تواند آیاتی را که تلاوت آن‌ها نسخ شده است، بخواند یا نه و آیا شخص بدون وضو می‌تواند به آن آیات دست بزند یا نه و عده‌ای از آن‌ها در این باره حکم قطعی داده‌اند که قرائت و لمس نمودن آیات نسخ شده، برای این افراد جایز نیست. این نیز گواه دیگری است بر این که آنان به نسخ قسمتی از آیات قرآن و در نتیجه به تحریف قرآن معتقدند. آری، تنها عده‌ای از معتزلی‌ها به عدم نسخ تلاوت قائل شده و آن را مردود دانسته‌اند. «۱» با این توضیح و بیان: روشن شد که بیش‌تر علمای اهل سنت به واسطه عقیده به نسخ تلاوت، تحریف را نیز پذیرفته‌اند. ولی جای تعجب این است که یک عده از علمای اهل سنت چنین نسبت را مردود و علمای خودشان را از این عقیده تبرئه کرده‌اند. حتی آلوسی مرحوم طبرسی را که قول به تحریف را تنها به حشویه نسبت داده است تکذیب می‌کند و می‌گوید: هیچ یک از علمای اهل سنت عقیده به تحریف نداشته است. اعجاب انگیزتر این که: او عقیده به تحریف را به علما و دانشمندان شیعه نسبت می‌دهد و می‌گوید: از ظاهر گفتار علمای شیعه، عقیده به تحریف استفاده می‌شود تا آن جا که طبرسی مجبور شده به مقام دفاع از آنان بیاید (۱)-، عقیده فاسدشان را پرده پوشی کند. «۲» در صورتی که ما قبلا روشن ساختیم که علما و محققین شیعه تحریف قرآن را شدیدا انکار می‌کنند و عدم تحریف در میان آنان از مسائلی است که مورد اتفاق و اتحاد علمای شیعه می‌باشد، حتی خود طبرسی رأی و استدلال سید مرتضی را که با بهترین و محکم‌ترین دلیل، نظریه تحریف را رد می‌کند، در کتاب خود مفصلا نقل کرده است. «۳»

(_____ ۱) الاحکام فی اصول الاحکام، آمدی، ۳/ ۲۰۱- ۳۰۲. (۲) روح المعانی، ۱/ ۲۴. (۳) مجمع البیان، ۱/ ۱۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۶۲

دلایل عدم تحریف قرآن

۱- تحریف از نظر قرآن

آیات دالّ بر عدم تحریف قرآن

آیات دالّ بر عدم تحریف قرآن مباحثی که در فصول پیش یاد آوری گردید، در واقع مقدمه بحث تحریف بود و اینک بعد از این، به دلایل عدم تحریف قرآن می‌پردازیم و در این فصل تنها به آیاتی چند از قرآن که به عدم تحریف قرآن دلالت دارند، اکتفا می‌کنیم. به طوری که قبلا- اشاره کردیم، تحریف به معنای تنقیص و اسقاط قسمتی از آیات اصلا راهی به قرآن ندارد و تحریف بدین معنی از نظر قرآن مردود است و ما بعضی از آن آیات را که اساس و شالوده عقیده به تحریف را درهم می‌ریزد، در این جا می‌آوریم: آیه اول: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ. «۱» ماییم که ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم و به یقین آن را حفظ خواهیم نمود. این آیه به صراحت دلالت دارد که قرآن از تحریف محفوظ مانده و تا ابد نیز مصون خواهد ماند و خداوند در برابر تحریف کنندگان از کتاب خود دفاع خواهد کرد. جباران و ستمگران نخواهند توانست، دست خیانت به سوی قرآن ببرند و آن را ملعبه خویش قرار داده و به دلخواه خود در آن

(_____ ۱) حجر/ ۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۶۳ تغییر و تبدیل به وجود بیاورند. طرفداران نظریه تحریف این آیه را چند نوع تأویل و توجیه کرده‌اند: ۱- می‌گویند: منظور از «ذکر» که در این آیه به کار رفته است، خود پیامبر است نه قرآن، زیرا در آیه‌های دیگر کلمه «ذکر» درباره خود پیامبر به کار رفته است آن جا که می‌فرماید: قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً. رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ «۱» [در حقیقت ، خداوند چیزی را که مایه تذکر است بر شما نازل کرده، رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت کند. می‌بینیم منظور از ذکر در این آیه شریفه رسول خداست و معنای آن چنین است که ما پیامبر را فرستادیم و او را از شر اشرار محفوظ خواهیم داشت. پاسخ: این تأویل، باطل و نادرست است زیرا کلمه «تنزیل» و «انزال» که در آن دو آیه به کار رفته، به معنای نازل نمودن می‌باشد و این کلمه دلالت دارد بر این که منظور از «ذکر» در هر دو آیه قرآن است نه پیامبر و اگر منظور از «ذکر» پیامبر بود، کلمه «ارسال» و مشابه آن به کار می‌رفت که به معنای فرستاده است نه تنزیل و انزال. اگر فرض کنیم که این گفتار در آیه دوم درست است و منظور از «ذکر» در آن آیه رسول خداست (۱)-، در آیه اول که مورد بحث است مسلما این طور نیست و نمی‌توان گفت که منظور از «ذکر» در آیه «حفظ» (حجر/ ۹) نیز پیامبر است زیرا سه آیه قبل از آن، این آیه شریفه واقع شده است: وَ قالُوا يا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ. «۲» کفار و مشرکین گفتند: ای کسی که ذکر (قرآن) بر او نازل شده، مسلما تو دیوانه‌ای. در این آیه، خطاب بر پیامبر شده که ذکر بر وی فرود آمده است و منظور از ذکر در این آیه شریفه قرآن است. با در نظر گرفتن این معنا جای تردید باقی نمی‌ماند که منظور از ذکر در سه آیه بعدی نیز قرآن است؛ نه پیامبر. ۲- می‌گویند: منظور از حفظ قرآن در این آیه شریفه، مصونیت قرآن از قدح و ایراد و ثابت بودن تعالیم و مفاهیم عالیه آن است، نه مصونیت قرآن از تحریف و اسقاط پاره‌ای از آیات آن. پاسخ: این گفتار از گفتار اول ضعیف‌تر و بطلانش روشن‌تر است زیرا: اگر منظور آنان این باشد

(_____ ۱) طلاق/ ۱۰، ۱۱. (۲) حجر/ ۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۶۴ که خداوند در این آیه مصونیت قرآن را از انتقاد و ایراد کفار تضمین کرده است، بطلان آن جای شک و تردید نیست، چون قرآن از انتقاد مصون نمانده است بلکه ایراد و انتقاد کفار نسبت به قرآن بیش از حد شمارش است، پس این آیه حتما متوجه این جهت نیست. و اگر منظورشان این باشد که چون دارای روش مستقیم و صحیح و تعالیم محکم و اصیل و دارای دلایل قوی و متقن است و بدین جهت سطح قرآن بالاتر از آن است که دست انتقاد و ایراد به ساحت آن لطمه و خدشه‌ای وارد سازد و مقام قرآن برتر از آن است که شک و تردید افراد، کوچک‌ترین اثری در آن بگذارد؛ این مطلبی است درست و صحیح، ولی باید توجه نمود که این نوع مصونیت که به معنای استحکام دلیل و استقامت روش و ثبات حقایق آن می‌باشد؛ از اول با خود قرآن بوده و ذاتی است، نه این که بعد از نازل شدن از سوی خدا به آن متوجه شده است ولی مصونیتی که از این آیه استفاده می‌شود، مصونیت ذاتی نیست، بلکه مصونیتی است که بعد از نازل شدن، خداوند آن را از تحریفات مصون و محفوظ بدارد. بنابراین، مصونیت ذاتی که همان استحکام ذاتی است، هیچ ارتباطی با مفهوم آیه مورد بحث ندارد زیرا: اولا: خود قرآن با این امتیازات و جهات خاصی که ذاتا و از اول از آن برخوردار می‌باشد، در برابر انتقادات، مدافع و حافظ خود بوده و پاسخگوی ایرادات خواهد بود و از این لحاظ احتیاج به یک حافظ خارجی ندارد. ثانیا: این آیه شریفه حفظ قرآن را پس از نازل شدن آن، تضمین می‌کند نه در حالت نزولش، تا منظور از حفظ و مصونیت، استحکام و استقامت دلایل آن باشد. ۳- می‌گویند: درست است که این آیه بر مصونیت قرآن از تحریف دلالت دارد ولی کدام قرآن؟ چون ممکن است منظور از آن تنها قرآنی باشد که نزد حضرت ولی عصر (ع) است نه همه قرآن‌ها زیرا از ظاهر این آیه کلیت و عمومیت استفاده نمی‌شود. پاسخ: این احتمال از دو احتمال گذشته ضعیف‌تر است زیرا قرآن باید در میان اجتماع و در نزد مردم که به آن نیازمند هستند، محفوظ و مصون از تحریف باشد نه در نزد امام زمان (ع) زیرا محفوظ ماندن قرآن در نزد وی به مانند محفوظ بودن آن در لوح محفوظ است یا در پیش یکی

از فرشتگان خدا و این گفتاری است بسیار سست و غیر قابل قبول و شباهت زیادی به گفتار کسی دارد که بگوید: من هدیه‌ای به شما فرستادم ولی آن را در نزد خود یا در نزد یکی از دوستانم محفوظ داشته‌ام. (۱)- شگفت‌انگیزتر این که آنان می‌گویند: منظور آیه مصونیت یک قرآن است، از میان تمام قرآن‌ها، بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۶۵ نه همه قرآن‌ها. گویا این افراد خیال می‌کنند که منظور از «ذکر» قرآنی است که در روی کاغذها نوشته شده، خوانده می‌شود و دارای انواع و مصادیق مختلفی می‌باشد، در صورتی که این مطلب واقعیت ندارد، بلکه منظور از «ذکر» کلام خدا و آن قرآن واقعی و آسمانی است که به رسول خدا (ص) فرود آمده است و این قرآن‌های ظاهری، حاکی، بازگو کننده و نشان دهنده آن هستند زیرا قرآن‌های ظاهر و مطبوع، اوراقی است که به تدریج کهنه و فرسوده شده و از بین می‌روند، قابل دوام و بقا نیستند و همیشگی نمی‌باشند تا مورد توجه و هدف این آیه قرار بگیرند و به وسیله آن مصونیت قرآن بدین معنی برای همیشه تضمین شود بلکه منظور از «ذکر» قرآن واقعی بوده، منظور از حفظ و مصونیت آن نیز، مصون و محفوظ ماندن آن از دستبرد خائنان و بدعت‌گذاران است، بدین صورت که همیشه در دسترس تمام افراد بشر باشد ولی در عین حال حتی آیه‌ای از آن ساقط نشود. این گفتار به مانند آن است که بگوییم: فلان قصیده محفوظ است و منظور از محفوظ بودن قصیده تغییر نیافتن و از بین نرفتن آن خواهد بود به طوری که هم می‌تواند آن را عینا به دست آورد. ۴- گرچه شبهات و ایرادهای قبلی را که درباره دلالت این آیه بر عدم تحریف نپذیرفتیم و هر یک را پاسخ دادیم ولی شبهه دیگر نیز به استدلال با این آیه متوجه است که با وجود آن شبهه، دلالت این آیه بر عدم تحریف مشکل خواهد بود و آن شبهه این است: اگر طرفداران تحریف قرآن در خود این آیه نیز که جزئی از قرآن است، احتمال تحریف بدهند، استدلال نمودن با این آیه بر عدم تحریف قرآن صحیح و اطمینان آور نخواهد بود، زیرا اثبات عدم تحریف در قرآن با آیه‌ای که در خود آن احتمال تحریف وجود دارد، مستلزم «دور» بوده، اثبات مطلبی است با خود آن که بطلان چنین استدلالی، مسلم و بدیهی است ولی باید توجه داشت که این ایراد بر کسانی متوجه است که عترت طاهره و اهل بیت پیامبر (ص) را از مقام خلافت الهی معزول و برکنار نموده، بر گفتار و اعمال آنان اعتماد نمی‌کنند، این گونه افراد جواب صحیح و قانع کننده‌ای در برابر این ایراد ندارند. اما کسانی که اهل بیت را حجت خدا و همدوش با قرآن و پشتیبان و پشتوانه آن می‌دانند و به گفتار آنان اعتماد و تکیه می‌کنند، از این گونه ایرادات و شبهات محفوظ و مصون هستند زیرا به عقیده آنان استدلال نمودن اهل بیت پیامبر با قرآن موجود و تأیید نمودن آنان همین قرآن را دلیل و گواه بر حجیت، مدرکیت، عدم تحریف و تغییر آن می‌باشد. و اگر فرضا تحریف هم شده باشد، با امضا و تأیید اهل بیت این تحریف جبران گردیده، باز حجیت و مدرکیت قرآن تثبیت و تحکیم می‌شود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۶۶ آیه دوم: وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ. لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ «۱» و این قرآن، کتابی است قطعا شکست ناپذیر که هیچ گونه باطلی نه از پیش‌رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است. (۱)- این آیه شریفه قرآن مجید را از انواع و اقسام باطل، پاک و به دور معرفی می‌کند. زیرا اگر در کلامی «نفی» متوجه طبیعت و موجودیت چیزی گردد، تمام افراد و مصادیق آن را نفی خواهد کرد و این آیه نیز طبیعت بطلان را از دامن مقدس قرآن زدوده و نفی کرده است. بنابراین هیچ گونه بطلان که تحریف نیز یکی از مصادیق آن است، نمی‌تواند به ساحت قدس قرآن راه یابد. اشکال: طرفداران تحریف از این دلیل چنین جواب داده‌اند که: هدف آیه بیان مصونیت قرآن از تناقض در احکام و نفی کردن دروغ و بطلان از اخبار آن است و به این گفتار با روایت علی بن ابراهیم قمی استشهاد می‌کنند که وی در تفسیر خود از امام باقر (ع) آورده است که: «قرآن نه به وسیله تورات، انجیل و زبور که پیش از آن بودند باطل می‌شود و نه بعد از آن کتابی خواهد آمد که به وسیله آن باطل شود.» و در مجمع البیان نیز از امام صادق (ع) نقل شده است که: «در اخبار قرآن از گذشتگان، باطل و دروغی نیست و به اخبار آن، از آیندگان نیز خلاف و بطلانی راه ندارد.» پاسخ: این گفتار در معنای آیه صحیح نیست زیرا این دو روایت که بدان‌ها استشهاد می‌شود بر این امر، دلالت ندارند که منظور از بطلان تنها دروغ در اخبار و یا نسخ به وسیله کتاب‌های

قبلی و بعدی باشد بلکه این دو روایت تنها بعضی از مصادیق و اقسام بطلان را که به قرآن راه ندارد، بیان می‌کنند و مخصوصا اگر روایات دیگری را «۲» که بر عمومیت و وسعت معانی قرآن از نظر مفهوم و زمان و مکان دلالت دارند، در نظر بگیریم، حقیقت کاملا- روشن می‌شود که منظور آیه شریفه این است که قرآن در تمام اعصار و قرون از هر نوع بطلان و از تحریف که یکی از روشن‌ترین و بارزترین اقسام و مصادیق بطلان است، به دور و منزه و پاک است. گواه این که: تحریف از مصادیق و اقسام باطل ساختن چیزی است و قرآن آن را از ساحت

(۱) فصلت/ ۴۱، ۴۲. (۲) قسمتی از این روایات را در بخش «فضیلت قرآن» آورده‌ایم، به آن جا مراجعه شود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۶۷ خودش نفی نموده است، این است که: همین آیه شریفه، قرآن را با عزت و غلبه و پیروزی توصیف نموده است و لازمه و مقتضای غلبه و پیروزی و عزت هر چیز، به این است که از تغییر و ضایع شدن و از دست دادن حقیقت هویت خویش مصون و محفوظ باشد ولی اگر بگوییم که منظور از بطلان در آیه کریمه فقط تناقض و کذب است، این معنی با عزت و پیروزی که قرآن با آن توصیف شده است، تناسبی ندارد و نمی‌تواند معنای صحیح و زنده‌ای برای این آیه باشد.

۲- تحریف از نظر سنت و احادیث روایات ثقلین و تحریف قرآن

اشاره

۲- تحریف از نظر سنت و احادیث روایات ثقلین و تحریف قرآن اولین دلیل بر عدم تحریف قرآن، آیات خود قرآن بود که بخشی از آیات قرآن بر مصونیت قرآن از تحریف دلالت دارند و ما دو نمونه از این آیات را در فصل پیش آوردیم و به توضیح آن‌ها پرداختیم. دومین دلیل بر عدم تحریف، روایات و اخبار «ثقلین» است که از رسول خدا نقل شده است. منظور از اخبار «ثقلین» گروه احادیثی است که رسول خدا (ص) در این احادیث «عترت» یعنی اهل بیت و «قرآن» را جانشین خود معرفی فرموده و این که این دو همدوش و غیر قابل انفکاک از یکدیگرند و بر مسلمانان فرض و واجب است که از آن دو پیروی کنند و آن‌ها را از هم جدا نسازند. این گونه (۱)- روایات از طریق شیعه و سنی فراوان نقل شده است. «۱» با مضمون این احادیث به دو شکل و طریق می‌توان بر عدم تحریف قرآن استدلال نمود: شکل اول استدلال: قائل شدن به تحریف قرآن مستلزم این است که امت اسلامی نتواند به قرآن تمسک جوید و از آن پیروی کند زیرا در صورت تحریف، قسمتی از قرآن از بین رفته و از حجیت و مدرک بودن ساقط شده است، در صورتی که وجوب تبعیت از قرآن و تمسک به آن که صریح اخبار ثقلین است تا روز قیامت باقی و پابرجاست. از این جا کشف می‌کنیم و بر ما یقین حاصل می‌شود که قول به تحریف باطل و قابل اعتبار نمی‌باشد. توضیح این که: روایات «ثقلین» بر اقتران و همدوش بودن عترت و کتاب و بر بقای آن دو، تا روز رستاخیز دلالت می‌کند.

(۱) اسناد این حدیث را در بخش تعلیقات، شماره (۱) مطالعه فرمایید. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۶۸ بنابراین باید، هم شخصی از افراد عترت تا روز قیامت پیوسته در میان مردم باشد و هم قرآن، تا هر دو برای همیشه و تا رستاخیز، قرین و همدوش و پشتوانه یکدیگر، هادی و راهنمای امت باشند تا در روز قیامت به پیشگاه پیامبر وارد شوند. آری، باید آن دو در جامعه با هم وجود داشته باشند تا همان طور که رسول خدا در این احادیث اشاره فرموده است، تبعیت از آن‌ها موجب هدایت و سعادت امت اسلامی شده، مسلمانان را از ضلالت و گمراهی، تاریکی و بدبختی مصون و محفوظ بدارد. این نیز روشن است که تمسک به عترت و تبعیت از آنان با دوست داشتن آنان و پیروی نمودن از راه، روش و دستوراتشان خواهد بود. و این گونه تبعیت و پیروی نیز موقوف و وابسته به درک

حضور و دیدن خود امام و به سخن گفتن با وی نمی‌باشد زیرا درک کردن خود امام برای همه افراد در زمان حضور خود امام هم ممکن نبود تا چه رسد به دوران غیبت وی. آن چه که می گویند: در زمان غیبت نیز باید لااقل عده مخصوص و معینی به حضور امام راه یافته و با وی ارتباط داشته باشند. گفتاری است بی‌اساس و ادعایی است بدون دلیل زیرا پیروی نمودن از گفتار و روش امام یک نوع ارتباطی است که این ارتباط همیشه در میان شیعه‌ها با امام‌شان برقرار می‌باشد، یعنی شیعیان در زمان غیبت نیز با امام‌شان مربوط بوده، او را دوست داشته، پیرو اوامر و دستورات وی می‌باشند که از جمله دستورات اوست. مراجعه کردن به راویان احادیث و ناقلان اخبار اهل بیت و متخصصین آن که شیعه همیشه در حوادث و پیشامدهای جدید به آنان مراجعه می کنند و نظر پیشوایانشان را درباره این رویدادها از آنان سؤال نموده و فرا می گیرند. اما مسئله تمسک به قرآن چون بدون دسترسی به قرآن واقعی امکان پذیر نیست. این است که باید قرآن همیشه در میان مسلمانان موجود بوده، در دسترس آنان باشد تا بتوانند بر آن تمسک نموده، از آن پیروی کنند و از ضلالت و گمراهی نجات یابند. از این گفتار و بیان چنین بر می‌آید؛ آن‌چه که می گویند: قرآن آسمانی و واقعی در نزد امام زمان (ع) موجود و محفوظ می‌باشد، مطلبی است نادرست. زیرا وجود واقعی قرآن در آسمان‌ها و یا در نزد امام غایب تمسک نمودن به قرآن را برای مسلمانان میسور نمی کند بلکه باید قرآن در دسترس مردم باشد، مراجعه نمودن مردم به آن برای همیشه و برای همه ممکن و میسور باشد. این بود خلاصه استدلال بر عدم تحریف قرآن با حدیث ثقلین از طریق اول. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۶۹ (۱)- اشکال: در رد این استدلال می گویند که اخبار «ثقلین» گرچه بر عدم تحریف قرآن دلالت می کنند ولی این دلالت اختصاص به آیات احکام و فقهی قرآن دارد نه همه آیات قرآن زیرا آیات فقهی قرآن است که مسلمانان باید به آن‌ها تمسک کنند و اما سایر آیات قرآن که تمسک به آن‌ها لزومی ندارد، احادیث ثقلین به این سلسله آیات ارتباطی ندارد و تحریف را از این قبیل آیات نفی نمی کند. پاسخ: به نظر ما این گفتار پایه محکم و اساسی ندارد زیرا خداوند تمام آیات قرآن را برای هدایت و راهنمایی بشر فرستاده است و همه آیات قرآن، انسان را به سوی سعادت جاودانی و کمال انسانی رهبری می کند و در این هدف و جهت گیری فرقی در میان آیات قرآن وجود ندارد چنان که در بیان فضیلت قرآن گفتیم که آیات قرآن گرچه در مواردی که به ظاهر صورت داستان و قصه دارند ولی باطن آن‌ها موعظه راهنمایی، عبرت و وسیله هدایت است یا حکمی از احکام خدا را در بر دارد، بنابراین، همه آیات قرآن مورد استناد و تمسک مسلمین است و نه فقط آیات فقهی قرآن. علاوه بر این، کسانی که قائل به تحریفند، اکثر آنان تحریف را تنها در آیات مربوط به بحث ولایت و مشابه آن می‌دانند، در صورتی که آیات ولایت نیز لازم التمسک و لازم التبعیهٔ است و آیات لازم التمسک هم طبق اخبار «ثقلین» به هیچ وجه قابل تحریف نبوده، همان طور که توضیح داده شد، از تحریف و تغییر مصون و محفوظ می‌باشد. شکل دوم استدلال: شکل و راه دوم در استدلال با اخبار «ثقلین» بر عدم تحریف قرآن، این است که اعتقاد به تحریف قرآن موجب سقوط قرآن از حجیت و از اعتبار و مدرکیت است و کسانی که به تحریف قائل هستند، در تمسک نمودن به قرآن موجود باید به ائمه هدی (ع) مراجعه نموده، در صورت تأیید و امضای آنان از قرآن فعلی تبعیت کنند و به عبارت ساده‌تر: در صورت وقوع تحریف، حجیت و اعتبار قرآن موجود موقوف و منوط بر امضای اهل بیت خواهد بود ولی از اخبار متواتر «ثقلین» چنین بر می‌آید که خود قرآن یک حجت و مدرک مستقل و یکی از دو مرجع اصیل اسلامی است؛ یکی قرآن و دیگری اهل بیت که از این دو مدرک باید مستقلا پیروی شود و از آن روایت چنین استفاده می‌شود که قرآن «ثقل اکبر» و بزرگ‌ترین حجت است و اهل بیت نیز «ثقل اصغر». بنابراین چگونه ممکن است که قرآن را از حجیّت استقلالی بیاندازیم و حجت بودن آن را به اهل بیت، یعنی «ثقل اصغر» متوقف سازیم؟! بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۷۰ و اما این که گفتیم: در صورت وقوع تحریف، قرآن از حجیت می‌افتد به این دلیل است که در اثر تحریف و تغییر، ممکن است بعضی از قراین و شواهد لفظی که در آیات قرآن به کار رفته و بیانگر معنای اصلی آیات بوده است، ساقط شود و در نتیجه معنای واقعی آیات که از قرائن و شواهد ساقط شده، استفاده می‌شد، مجهول و ناشناخته بماند و معنای ظاهری آیات که بر خلاف معنای واقعی

آن است به جای آن بنشیند. اشکال: اگر کسی چنین اشکال کند که در این گونه موارد «اصالت عدم قرینه» جاری می‌شود که بر خلاف معنای ظاهری آیه، اصلا قرینه‌ای نبوده است تا ساقط شود و معنای واقعی آن را تغییر دهد زیرا در صورت شک در وجود قرینه کلامی، عقلا به ظاهر کلام تمسک می‌جویند و بنا را بر عدم وجود قرینه می‌گذارند. پاسخ: در پاسخ این اشکال می‌گوییم: مدرک و مبنای «اصالت عدم قرینه» روش عقلا است که عقلا و خردمندان، ظاهر هر سخن و کلام را می‌گیرند و به احتمال وجود قرینه بر خلاف معنای ظاهری آن، اعتنا نمی‌کنند. این روش عقلایی چنان که در علم اصول ثابت شده است، در دو مورد به کار می‌رود: یکی این که این شاهد و قرینه‌ای که احتمال وجودش بود، منفصل و جدا از کلام بوده و یک قرینه و شاهد مستقل و خارج از کلام باشد. دوم این که احتمال داده شود، قرینه‌ای در خود کلام بوده متصل و داخلی که گوینده در گفتن آن غفلت نموده یا شنونده در شنیدن آن اشتباه کرده، در نتیجه از کلام افتاده است. در این دو صورت است که «اصل عدم قرینه» جاری شده و معنای ظاهری هر سخن گرفته می‌شود ولی اگر احتمال داده شود که در سخن و کلامی (۱)- قرینه و شاهد متصل و داخلی بر خلاف معنای ظاهری آن بوده است که به علت تغییر و تحریف افتاده و ساقط شده است، در این صورت عقلا و خردمندان اصالت «عدم قرینه» جاری نمی‌کنند و در پیروی از معنای آن، توقف می‌نمایند. مثلا: اگر از طرف یک فرد «واجب الطاعه» نامه به دست کسی برسد و در آن نامه به او دستور داده شود که خانه‌ای برای وی خریداری شود ولی قسمتی از نامه از بین رفته باشد و آن کسی که مأموریت خرید خانه را دریافت نموده است، احتمال دهد که در آن نامه برای خانه مورد نظر شرایط و خصوصیاتی از قبیل بزرگ و کوچک بودن و از نظر قیمت آن بیان شده بود که از بین رفته است. در این مورد وی از نظر عقلا نمی‌تواند به «قاعده اصالت عدم قرینه» تکیه و اعتماد نموده و از بقیه نامه و از کلیت و عمومیت جمله «خانه‌ای خریداری کنید»، تبعیت و پیروی نماید و به عنوان بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۷۱ اجرای دستور نویسنده، به خرید هر خانه‌ای که خودش صلاح بداند، اقدام کند، خردمندان چنین فردی را که بر چنین نامه‌ای اعتماد کند مجری فرمان و دستور نمی‌دانند. دفع توهم: شاید از این بیان، ذهن خواننده به یک نکته دیگر منتقل شود و با این گفتار و بیان که درباره «اصل عدم قرینه» آورده شد، اساس فقه و استنباط احکام شرعیه به هم بریزد و راه استدلال در احکام دینی بسته می‌شود زیرا مهم‌ترین ادله احکام عبارت است از اخبار و روایاتی که از ائمه معصومین نقل گردیده است و احتمال دارد، هر یک از این روایات و کلمات دارای قرینه متصله بوده که قرینه از بین رفته و برای ما نقل شده است و بنابرآن بیان نمی‌توان به این اخبار اعتماد نمود و آن‌ها را مدرک برای استنباط احکام قرار داد. پاسخ توهم این که: اگر خواننده عزیز بیش‌تر تأمل کند، این ایراد در ذهنش خطور نمی‌کند زیرا در موضوع اخبار و نقل روایات بر ظاهر گفتار راوی تکیه می‌شود که اگر قرینه‌ای وجود داشت، حتما راوی نیز آن را نقل می‌نمود و حالا- که راوی چنین قرینه‌ای را نقل ننموده، قطعا وجود نداشته است و اما این که احتمالا- راوی در نقل آن قرینه غفلت و یا اشتباه راوی جریان پیدا کرده، بدین گونه این احتمال نیز بر طرف می‌شود. نتیجه عقیده به تحریف: از همه آن چه گفته شد، چنین به دست می‌آید که نتیجه عقیده به تحریف این است که قرآن از حجیت و مدرکیت ساقط شود و در این صورت به معنای ظاهری آن استناد و تمسک نمودن، صحیح نمی‌باشد. در عدم حجیت قرآن عقیده به تحریف مستقیما و به تنهایی کفایت می‌کند و هیچ گونه احتیاجی نیست که برای اثبات آن «علم اجمالی» را پیش بکشیم و بگوییم: در اثر تحریف «علم اجمالی» «۱» به اختلاف و بر هم خوردن ظواهر پاره‌ای از آیات برای ما حاصل می‌شود و وجود این علم اجمالی است که قرآن را از حجیت ساقط می‌کند زیرا اگر برای اثبات عدم حجیت ظواهر قرآن در صورت تحریف از راه علم اجمالی وارد شویم، در جواب خواهند گفت که: اولا- وقوع تحریف در قرآن سبب علم اجمالی به اختلاف و برهم خوردن ظواهر آیات نمی‌شود. ثانیا: این علم اجمالی بی‌اثر بوده، تکلیف‌آور نمی‌باشد که مانع از استدلال و تمسک به ظواهر آیات قرآن گردد زیرا علم اجمالی در صورتی مؤثر و تکلیف‌آور خواهد بود که تمام اطراف علم

(_____۱) علمی است که در میان دو یا چند

چیز بـدون تعیین، دور زنـد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۷۲ اجمـالی مورد ابتلا و عمل باشـد و اگر یک طرف آن مورد ابتلا نباشد، منجز و تکلیف‌آور نخواهد بود و در این‌جا «علم اجمالی» به برهم خوردن ظواهر آیات قرآن در میان آیات احکام و غیر آیـات احکـام دور می‌زنـد و چون آیـات غیر احکام مورد عمل و ابتلا نمی‌باشـند، این است که این علم اجمالی مؤثر و تکلیف آور نخواهد بود.

پنداری و پاسخی

پنداری و پاسخی گاهی طرفداران تحریف چنین می‌پندارند که حجیت قرآن با عقیده به تحریف آن منافات ندارد و در عین این که به تحریف قرآن معتقـدیم، می‌توانیم ظواهر قرآن را نیز حجت بـدانیم زیرا حجیت ظواهر قرآن گرچه بـا تحریف ساقط می‌شود ولی ائمه هـدی (ع) که قرآن موجود را امضـا و تأییـد و بـا قرآن فعلی اسـتدلال نموده و اصـحاب و یارانشـان را در عمل نمودن به ظواهر آیات، تصـدیق کرده‌انـد، در مجموع حجیت ظواهر آن را تحکیم و تثبیت می‌کنـد و به آن، اعتبار و مـدرکیت می‌بخشـد. طرفداران تحریف با این پنـدار می‌خواهند از یک طرف به تحریف قرآن معتقد شوند و از طرف دیگر با امضا و تأیید ائمه هدی حجیت ظواهر آن را حفظ کننـد. (۱)- در صورتی که این افراد اشـتباه می‌کننـد و پنـدارشان باطـل و بی‌اسـاس است زیرا ارشـاد و راهنمایی ائمه و مـورد تأییـد قراردادنشـان در تمسـک و اسـتناد به ظـواهر قرآن، نه از این لحـاظ بوده است که آنـان می‌خواسـتند به قرآن، حجیت و مـدرکیت دهند و با امضا و تأییدشان، تحریف و به هم خوردن ظواهر آن را جبران کنند بلکه این امضا و تأیید از این جهت بوده که آنـان خـود قرآن را حجت مسـتقل می‌دانسـتند و ظـواهر آن را دست‌نخورده، تحریف نشـده و قابـل اعتبـار می‌شـناختند. این بود که دیگران را به اسـتفاده و تبعیت از این ظواهر، رهبری و راهنمـایی می‌نمودنـد. یعنی این تأییـد و تصـدیق از قرآن موجود، حکـایت از اعتبار و حجیت واقعی آن می‌کند، نه آن که به آن حجیت و اعتبار ظاهری ببخشد.

۳- قرائت سوره‌های قرآن در نماز

اشاره

۳- قرائت سوره‌هـای قرآن در نمـاز سومین دلیل بر عـدم تحریف قرآن این است که پیشوایان ما به ما تعلیم داده‌انـد که در فرائض و نمازهای واجب در رکعت اول و دوم بعد از سوره حمد، یکی از سوره‌های قرآن را انتخاب نموده، همه آن را تا پایان قرائت کنیم و در هر رکعت نمـاز آیات نیز حـداقل یک سوره کامل را به پنـج قسـمت تقسـیم نموده، قبل از هر رکوع، یک قسـمت آن را تلاوت نماییم، این‌ها از احکام و مسائلی بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۷۳ است که از اول اسلام و از روزی که نماز تشریع شده، وجـود داشـته و بر اسـاس تقیـه نمـوده اسـت، زیرا در آن روز تقیـه‌ای وجـود نـداشت. بنـابراین احکـام، کسـانی که قائـل به تحریف می‌باشـند، نبایـد سوره‌ای را که احتمال تحریف در آن وجود دارد، در نماز قرائت کنند زیرا در نماز بعد از سوره حمد خواندن یک سـوره کامـل لازم است و کامـل بـودن سـوره‌ای که احتمـال تحریـف در آن وجود دارد، قطعی نمی‌باشـد، در صورتی که «اشـتغال یقینی»، «برائت یقینی» می‌خواهـد، یعنی آن جـا که فرمـان و دسـتور قطعی از سوی شـارع به انسـان متوجه شـده است، بایـد آن را به گونه‌ای انجـام دهـد که به ساقـط شـدنش نیز یقین نمایـد. اشـکال: شایـد طرفـداران تحریف ادعا کننـد که خوانـدن سوره کامل در صورتی واجب است که شـناختن آن ممکن باشد و در غیر این صورت واجب نخواهد بود. پاسخ: این ادعا در صورتی درست است که احتمال تحریف در تمام سوره‌های قرآن وجود داشته و هیچ یک از سوره‌های قرآن از این احتمال خالی و مصون نباشند، اما اگر در این میان سوره معینی وجود داشـته باشـد که حتی به عقیـده طرفداران تحریف نیز تحریف نشده است؛ مانند سوره توحید، در این

صورت طرفداران تحریف نمی‌توانند جز همان سوره، سوره دیگری را در نماز بخوانند.

اشکال دیگر:

اشکال دیگر: شاید در پاسخ این اشکال نیز بگویند که ائمه اطهار (ع) خواندن هر گونه سوره را در نماز تجویز فرموده‌اند و اگر چنین تجویزی نبود، خواندن سوره‌هایی که احتمال تحریف در آن‌ها وجود دارد، جایز نمی‌شد.

پاسخ:

پاسخ: می گوییم که: همان اجازه و رخصت که از ناحیه ائمه (ع) صادر شده است، می‌تواند دلیل محکمی بر این معنی باشد که تحریفی به قرآن و به هیچ یک از سوره‌های آن راه نیافته است و گرنه اجازه ائمه موجب می‌شد که نماز مسلمین در اثر خواندن سوره‌های تحریف شده و ناقص، باطل شود و اگر بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۷۴ بعضی از سوره‌های قرآن تحریف می‌شد، ائمه هدی (ع) مردم را به خواندن سوره‌های تحریف نشده تشویق و وادار می‌ساختند (۱)- و این عمل هیچ گونه مخالف تقیه هم نبود زیرا ما می‌بینیم که آنان خواندن سوره توحید و سوره قدر را در نماز، نیکو و مستحب شمرده، فضیلت و ثواب بیش‌تری برای این دو سوره بیان نموده‌اند. چه مانعی داشت که به جای همان استحباب و ثواب بیش‌تر، لزوم و وجوب خواندن این دو سوره یا سوره‌های دیگری را که در آن‌ها احتمال تحریف نیست، بیان فرمایند.

اشکال سوم:

اشکال سوم: آری، تنها چیزی که طرفداران تحریف می‌توانند ادعا کنند، این است که بگویند: وجوب خواندن سوره کامل به معنای واقعی آن منسوخ شده، آن چه لازم می‌باشد، خواندن سوره کاملی است از قرآن موجود.

پاسخ:

پاسخ: به نظر ما، حتی طرفداران تحریف نیز به چنین نسخی ملتزم و معتقد نیستند، این مطلب قطعی و مسلم است که بعد از پیامبر (ص) نسخ و تغییر در احکام به وقوع نپیوسته است. گرچه در امکان و یا محال بودن آن بحثی در میان علما وجود دارد، اما مسئله امکان غیر از مسئله وقوع است که فعلا مورد بحث و گفتار ماست.

خلاصه گفتار

خلاصه گفتار شکی در این نیست که ائمه (ع) در نمازها بعد از سوره حمد، خواندن یک سوره کامل از سوره‌های قرآن موجود را واجب دانسته و خواندن آن را به پیروانشان دستور داده‌اند، دستوری که کوچک‌ترین احتمال تقیه به آن راه ندارد و این حکم و دستور، یا از زمان خود رسول اکرم (ص) بوده است و یا بعد از وی به وسیله ائمه صادر شده است ولی احتمال دوم که در واقع نسخ در احکام می‌باشد، درست نیست زیرا بعد از رسول خدا (ص) هیچ حکمی نسخ نگردیده، تغییری در احکام واقع نشده است. بنابراین می‌ماند احتمال اول که از زمان خود رسول خدا (ص) خواندن یک سوره کامل در نماز واجب بوده است و عمل کردن به این حکم در صورتی درست است که قرآن تحریف نشده باشد و بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۷۵ در صورت تحریف

نیز باید سوره‌های تحریف نشده برای خواندن در نماز تعیین می‌شد تا سوره کامل در نماز خوانده شود. در صورتی که چنین تعیینی وجود نـدارد و خوانـدن تمام سوره‌های قرآن در نماز تجویز شـده است و این خود نشانگر شقّ او یعنی عدم تحریف قرآن است. این بود خلاصه اسـتدلال به عدم تحریف قرآن از راه وجوب خواندن سوره کامل در نماز. این استدلال اختصاص به موضوع نماز ندارد بلکه در هر موردی که ائمه به قرائت سوره و یا آیه‌ای کامل دستور داده‌اند، جاری است و همه آن‌ها می‌توانند به عدم تحریف قرآن دلالت کنند.

۴- عدم تحریف قرآن به وسیله خلفا

اشاره

۴- عـدم تحریف قرآن به وسـیله خلفا چهارمین دلیل بر عـدم تحریف قرآن این است که مـدعیان تحریف، یا ابو بکر و عمر را عامل می‌داننـد و یا عثمان را که در دوران خلافتش به پندار آن‌ها آیاتی را تحریف نموده‌اند یا افراد دیگری را عامل تحریف می‌دانند که در دوران‌های بعد، انجام داده‌اند و همه این احتمالات سه‌گانه، باطل و بی‌اساس می‌باشد که ذیلا به توضیح آن‌ها می‌پردازیم:

عدم تحریف قرآن به وسیله شیخین

اشاره

عـدم تحریف قرآن به وسـیله شـیخین به نظر طرفـداران تحریف، نخستین احتمال در تحریف قرآن این است که این تحریف از ناحیه شیخین یعنی: ابـو بکر و عمر به قرآن متـوجه شـده است و این احتمـال از سه صورت بیرون نیست: تحریف غیر عمـدی و اضـطراری (۱)-، تحریف عمدی در آیات مربوط به موضوع حکومت و زعامت، تحریف عمدی در آیات دیگر.

یک: تحریف غیر عمدی

یک: تحریف غیر عمدی می گویند: چون قرآن در دوران ابو بکر و عمر جمع آوری نشده بود و به همه قرآن دسترسـی نداشتند، لذا بـه ناچـار و قهرا تحریـف و تغییری در قرآن به وجـود آمـد و قسـمتی از آیـات از بین رفت. ولی این احتمـال و پنـدار از چنـد جهت بی‌اساس می‌نماید زیرا: ۱- عنایت و توجه خاصی که رسول خدا (ص) نسبت به قرآن داشت و به قرائت و تلاوت آن اصرار و تأکید می‌ورزید و همچنین اهمیت خاص و فوق العاده‌ای که اصـحاب و یاران رسول خدا نسـبت به قرآن قائل بودند، دلالت می کند بر این که یقینا قرآن مجید از همان دوران خود رسول خدا جمع آوری شده بود به طور یادداشت‌های متفرقه و پراکنده و یا از راه حفظ در سینه‌هـا و یـا به هر بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۷۶ صورت دیگر، در نزد مسـلمانان محفوظ بود، دقیقـا از آن مواظبت و نگهـداری به عمل می‌آمـد و با این همه اهتمام و دقت امکان نداشت که کلمه‌ای از آن فراموش و یا جابه‌جا و یا تغییر و تبدیل شود. افرادی که اشـعار و خطبه‌های دوران جاهلیت را حفظ و دقیقا ضـبط نموده بودنـد، چگونه متصور است که در حفظ و ضـبط نمودن قرآن کوچک‌ترین سـستی و کوتاهی روا داشته و یا غفلت ورزند. قرآنی که در راه آن از زندگی و از جان شیرین خود می گذشتند و بـه هر نـوع فـداکاری و از خودگذشـتگی و بـه هر گـونه سـختی‌ها و ناراحتی‌هـای شدیـد و طاقت‌فرسـا تـن می‌دادنـد، تلخی‌ها می‌چشـیدند، از وطن و از مال و منال و از همسـر و فرزند چشم می‌پوشـیدند. آنان در راه خدمت به قرآن و نشر احکام و قوانین آن،

از همه چیز گذشتند و با فداکاری‌هایشان خطوط زرین در تاریخ بشریت به وجود آورده، با قدم‌های اعجاب انگیزشان روی تاریخ را سفید نمودند. آری، چنین افراد با این شرایط چگونه ممکن است، حفظ قرآن را بی‌اهمیت تلقی کنند؟! آیا با این وصف کدام عاقلی می‌تواند چنین تصور کند که مسلمانان فداکار دوران اول اسلام اعتنایی به قرآن و حفظ آن ننمودند تا در نتیجه قسمتی از آن از بین رفت تا جایی که در موقع جمع آوری قرآن هر آیه‌ای را که می‌نوشتند، محتاج به شهادت دو نفر بودند؟! این احتمال به مانند احتمال زیادت در قرآن و مانند آن، از نظر عقل و بررسی تاریخ، مردود و غیر قابل اعتناست. ۲- گذشته از این دلیل عقلی و تاریخی، حدیث متواتر «ثقلین» که قبلا- به آن اشاره شد، دلیل دیگری بر بطلان این احتمال می‌باشد. زیرا این حدیث یعنی گفتار رسول خدا (ص) که «من دو چیز مهم در میان شما به امانت گذاشتم، یکی کتاب خدا و آن دیگری عترت من.» «۱» با از بین رفتن قسمتی از قرآن سازش ندارد، چون در صورت تحریف آن چه از پیغمبر باقی مانده، قسمتی از کتاب خواهد بود نه همه کتاب ولی از این حدیث چنین بر می‌آید که همه قرآن از رسول خدا به یادگار مانده است نه قسمتی از آن. بلکه بالاتر از این می‌توان از حدیث «ثقلین» استفاده نمود و آن این است که قرآن در زمان خود رسول خدا (ص) تدوین و جمع آوری شده بود زیرا در این حدیث رسول خدا می‌فرماید که من کتابی در میان شما به امانت می‌گذارم بدیهی است در صورتی می‌توان قرآن را کتاب نامید که همه (_____ ۱) «انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی.» بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۷۷ آیات و مطالبش در یک جا جمع شود و در غیر این صورت کتاب نامیده نمی‌شود. ۳- و از طرف دیگر اهمیت خاص و توجه شدیدی که مسلمانان نسبت به قرآن مبذول می‌داشتند، نشان می‌دهد که آنان از همان روزهای نخستین و در دوران خود رسول خدا قرآن را جمع آوری نموده بودند. و اگر فرض کنیم، مسلمانان هم به جمع‌آوری قرآن اهتمام نورزیده، این موضوع را بی‌اهمیت تلقی می‌کردند، چرا خود رسول خدا (ص) این مسئله مهم را نادیده گرفته، از عواقب خطرناک سستی و اهتمام در انجام آن غافل بوده است؟! آیا وسایل و امکانات برای انجام آن نداشته است؟! جواب همه این سؤالات منفی است زیرا مسلما رسول خدا (ص)، هم به اهمیت موضوع توجه کامل داشته و هم از تمام وسایل و امکانات برخوردار بوده و هم کوچک‌ترین اهمال و مسامحه را در این مورد روا نداشته است؟! این است که به یقین باید گفت؛ رسول خدا (ص) در همان دوران به این عمل پرداخته و قرآن را جمع آوری نموده است. (۱)-

دو: تحریف عمدی در آیات غیر سیاسی قرآن

دو: تحریف عمدی در آیات غیر سیاسی قرآن احتمال دیگر این که، خلیفه اول و دوم آیاتی را که به امور سیاسی، یعنی به مسائل خلافت و زعامت آنان تماس نداشت، عمدا تحریف نموده‌اند. این احتمال هم به مانند گفتار و پندار اول کاملا بی‌اساس و دور از حقیقت است زیرا: اولا: انگیزه‌ای برای این کار وجود ندارد و علتی نیست که انسان به یک کار بسیار بزرگ و خطرناک دست بزند بدون این که کوچک‌ترین تماسی با کار وی داشته باشد. و ثانیا: موقعیت اسلام و مسلمانان در دوران حکومت ابو بکر و عمر نشان می‌دهد که در آن زمان کسی نمی‌توانست دستبردی به قرآن بزند، مخصوصا این که حکومت آنان نیز بر پایه حفظ ظاهر استوار بوده و در ظاهر به امور مذهبی اهمیت شدید داده می‌شد. و از طرف دیگر افرادی در آن زمان وجود داشتند که با حکومت آن دو مخالف بودند، مانند سعد بن عباده و پیروان وی که از هیچ گونه اعتراض و انتقادی فروگذار و مضایقه نمی‌کردند و اگر آنان تحریفی در قرآن به وجود می‌آوردند، حتما همان مخالفین این جریان را به رخ آنان می‌کشیدند و در این مورد به باد انتقادشان می‌گرفتند، در صورتی که راجع به تحریف قرآن ایرادی به آنان نگرفته‌اند و کوچک‌ترین انتقاد و اعتراضی در این مورد نسبت به آنان نداشته‌اند و تاریخ در بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۷۸ این جریان کاملا- ساکت و بی‌گواه است. و همچنین امیر

المؤمنین (ع) که در خطبه شقشقیه و خطبه‌های دیگرش از افرادی که بر وی مقدم شدند، انتقاد و خرده گیری می‌کند ولی هیچ اسمی از مسئله تحریف به میان نمی‌آورد. این ادعای باطلی است که کسی بگوید: قرآن تحریف شده و مسلمانان نسبت به این عمل اعتراض کرده‌اند ولی از نظر تاریخ برای ما مجهول مانده است زیرا اگر چنین اعتراضی واقعیت داشت، برای آیندگان در تاریخ نقل می‌شد همان طور که مطالب کم اهمیت‌تر از آن نقل شده است.

سه: تحریف در آیات سیاسی قرآن

سه: تحریف در آیات سیاسی قرآن گروه دیگری می‌گویند که این دو خلیفه آیات سیاسی قرآن، یعنی آیاتی را که مربوط به موضوع خلافت و زعامت بوده، عمدا به نفع خود تحریف نموده‌اند. این پندار نیز در بی اساس بودن از دو احتمال قبلی کم‌تر نیست زیرا امیر المؤمنین و همسرش حضرت زهرا (س) و عده‌ای از اصحاب آن حضرت در موضوع خلافت به ابو بکر و عمر به مقام معارضه در آمده و با روایاتی که رسول خدا درباره امیر المؤمنین شنیده بودند، بر آنان اتمام حجت نموده و احقاق حق می‌کردند. گاهی از مهاجرین و انصار کسانی را که راجع به خلافت و موقعیت حضرت علی (ع) سخنی از رسول خدا شنیده بودند، گواه و شاهد می‌آوردند، گاهی با حدیث غدیر و امثال آن استدلال و احتجاج می‌نمودند، گاهی از روایات دیگر استشهاد می‌نمودند، چنان که در کتاب احتجاج جریان جالب اتمام حجت دوازده تن از اصحاب پیامبر نقل شده است که این دوازده تن صحابه در برابر ابو بکر بپاخاستند و احادیث و نصوص مربوط به خلافت و امامت علی (ع) را به او تذکر دادند. علامه مجلسی نیز احتجاجات و استیضاح‌های حضرت علی (ع) در موضوع خلافت که با دو خلیفه وقت داشته و فصل مخصوصی گشوده است. «۱» بنابراین، اگر قرآن دارای آیه و مطلبی بود که با مسئله خلافت تماس صریح و روشن داشته باشد، در مقام اتمام حجت و استیضاح حق، بیان آن لازم‌تر و استشهاد نمودن با چنین آیه‌ای مهم‌تر از همه استدلال‌ها و دلایلی بود که امیر مؤمنان علی (ع) و گروه کثیر و قابل توجهی از یاران رسول خدا در این مورد می‌آوردند. نبودن چنین استدلالی از روز اول و حتی در دوران خلافت

(_____ ۱) بحار الانوار، ۸/ ۷۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۷۹ امیر مؤمنان (ع)، دلیل قطعی و واضحی است که چنین آیاتی وجود نداشته و تحریفی واقع نشده است. (۱)-

۵- عدم تحریف قرآن در دوران عثمان

۵- عدم تحریف قرآن در دوران عثمان اما این که عثمان قرآن را تحریف کرده باشد، این احتمال هم مانند احتمال اول به دلایلی باطل و از احتمال قبلی ضعیف‌تر است زیرا: ۱- در دوران خلافت عثمان اسلام به قدری توسعه یافته و نیرو گرفته بود که نه عثمان و نه کسی بالاتر از عثمان نمی‌توانست دستی به قرآن ببرد و چیزی از آن کم و یا زیاد کند. ۲- اگر تحریف عثمان در آیات غیر سیاسی و غیر مربوط به مسئله حکومت و خلافت بوده باشد، برای چنین تحریفی دلیل و انگیزه‌ای وجود نداشت و اگر تحریف وی مربوط به آیات خلافت باشد. این گونه تحریف هم قطعا به وقوع نپیوسته است زیرا اگر چنین آیاتی وجود داشت تا دوران عثمان در میان مردم در نقاط مختلف مملکت اسلامی منتشر می‌شد و خلافت به دست عثمان نمی‌رسید تا بعدا آن‌ها را تحریف کند و از میان ببرد و یا لااقل با وجود چنین آیاتی بر ضد عثمان استدلال می‌شد و تحریفش را بر وی ایراد می‌نمودند، در صورتی که اثری از این‌ها در تاریخ دیده نمی‌شود. ۳- اگر واقعا عثمان عامل تحریف قرآن بود، این عمل در دست قاتلان وی بهترین عذر و محکم‌ترین بهانه و دستاویز می‌شد و آنان با داشتن چنین بهانه و دستاویز مهمی احتیاج نداشتند، در کشتن عثمان عذرها و بهانه‌های

دیگری پیش کشیده، انحراف از روش خلفای گذشته و مسئله حیف و میل در بیت المال را عنوان کنند. ۴- اگر قرآن به وسیله عثمان تحریف می‌شد، امیر مؤمنان (ع) پس از وی قرآن را به حالت اولی که در زمان خلفا و رسول خدا بود، بر می‌گردانید و این عمل نه تنها مورد انتقاد و اعتراض کسی قرار نمی‌گرفت بلکه در برابر مخالفینش که به اصطلاح همان خون‌خواهان عثمان بودند، بهترین دلیل و مدرک برای وی محسوب می‌شد و این عمل امیر مؤمنان (ع) با برنامه‌های اصلاحی آن بزرگوار کاملا منطبق بود که آن حضرت تیول‌های اعطایی عثمان را استرداد می‌نمود و به بیت المال بر می‌گرداند و در این باره ضمن یک سخنرانی تاریخی چنین فرمود: «به خدا سوگند، اگر ببینم که با پول بیت المال زنان را تزویج و کنیزان را خریداری نموده‌اند، باز پس خواهم گرفت و به بیت المال عودت خواهم داد زیرا دایره عدالت وسیع است و کسی که بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۸۰ زندگی در سایه عدل بر وی تنگ آید، زندگی در سایه ظلم برای او تنگ‌تر خواهد بود.» «۱» این روش، امیر مؤمنان (ع) بود، درباره اموال و ثروت‌های عمومی و اگر تحریفی در قرآن واقع می‌شد، در این مورد نیز قهرا همین روش را پیش می‌گرفت و آن را به حالت اولی بر می‌گردانید. سکوت آن حضرت درباره قرآن و امضا نمودن وی همان قرآن را که در عصر حکومت عثمان معمول بود، دلیل محکم و قاطعی است بر این که قرآن در زمان عثمان تحریف نشده است. (۱)-

۶- عدم تحریف قرآن در دوران‌های بعد از خلفا

۶- عدم تحریف قرآن در دوران‌های بعد از خلفا سومین احتمال درباره تحریف قرآن این است که شاید گروهی چنین خیال کنند که قرآن پس از دوران حکومت خلفای سه گانه به وسیله افراد دیگر تحریف شده است ولی تا آن جایی که ما اطلاع داریم کسی این احتمال را نداده چنین پندار و ادعایی را نکرده است. آری، تنها چیزی که در این جا به برخی از طرفداران تحریف نسبت داده شده، این است که او می‌گوید: حجاج بن یوسف قیام نمود و قسمتی از آیات قرآن را که در انتقاد از بنی امیه نازل شده بود، از بین برد و به جای آن‌ها آیات دیگری را بر قرآن افزود و قرآن‌ها طبق دستور وی با همان سبک و روش نگارش یافت و به شهرهای بزرگ مانند: مکه، مدینه، مصر، شام، کوفه و بصره ارسال شد و قرآن‌های دیگر جمع آوری گردید و حتی یک جلد از آن‌ها هم در دست مردم باقی نماند و قرآن‌های موجود از روی همان قرآن‌هایی که به دستور حجاج نوشته شده بود، به وجود آمده است. «۲» این بود خلاصه نظریه تحریف قرآن پس از دوران خلفا که به هذیان و یاوه گویی اشخاص مریض یا سخن اطفال و دیوانگان شباهت بیش‌تری دارد تا به حقیقت گویی و بیان واقعیت زیرا حجاج بیش از یک تن از استانداران خلفای بنی امیه نبود و او کم‌تر و کوچک‌تر از این بود که دست به سوی قرآن ببرد بلکه او عاجزتر از این بود که بتواند یکی از فروع و احکام کوچک اسلام را تغییر بدهد، کجا برسد به موضوعی که اساس و پایه دین اسلام است. او چگونه می‌توانست تمام قرآن‌ها را جمع آوری کند به طوری که حتی یکی از آن‌ها در دست مردم باقی نماند، در صورتی که در

(_____ ۱) «و للّه لو وجدته قد تزوّج به النّساء و ملک به الاماء لرددته فانّ فی العدل سعهٔ و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق»: نهج البلاغه، در استرداد گرفتن تیول‌های اعطایی عثمان: خطبه ۱۵. (۲) مناهج العرفان، ۲۵۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۸۱ آن تاریخ، قرآن در تمام نقاط کشور پهناور اسلام منتشر شده و به نقاط غیر اسلامی نیز راه یافته بود؟! چطور این حادثه مهم را حتی یک نفر مورخ به عنوان نمونه نقل ننموده و یک نفر محقق تاریخ دان در بررسی خویش کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن نکرده است، در صورتی که علل و انگیزه‌های فراوانی بر نقل آن وجود داشت؟! شگفت انگیزتر این که حجاج به این کار مهم و خطرناک دست بزند، کسی از مسلمانان بر وی اعتراض نکند و پس از پایان حکومت و دوران تسلط وی نیز مسلمانان از این عمل نابه‌جای او چشم پوشی نماید و خیانت وی را ادامه دهد! اگر فرض کنیم که حجاج چنین قدرتی داشت که تمام نسخه‌های اصلی قرآن را جمع آوری کند به طوری که حتی یک

نسخه از آن‌ها باقی نماند، ولی آیا او می‌توانست قرآن اصلی را از سینه مسلمانان و از قلب حفاظ قرآن نیز محو کند، حفاظی که تعداد آنان در آن روز بیش از شمارش بوده آمارشان را جز خدا کسی نمی‌دانست؟! گذشته از این اگر در پاره‌ای از آیات انتقاد صریحی از بنی امیه وجود داشت، پیش از حجاج، معاویه که از قدرت و نفوذ بیش‌تری برخوردار بود، بر این عمل اقدام می‌نمود و اگر او هم چنین عملی را انجام داده بود، یاران امیر المؤمنین (ع) در برابر معاویه ایستادگی و بر عمل او اعتراض می‌کردند و علیه او استدلال و اتمام حجت می‌نمودند چنان که به اعمال مختلف معاویه اعتراض و با دلایل محکمی علیه وی استدلال می‌کردند که در کتب تاریخ و حدیث و کلام ضبط شده است. (۱)- از همه آن چه گفته شد، چنین استفاده می‌شود که طرفداران تحریف قرآن در این گفتار و پندار بی‌اساس خویش علاوه بر این که با کتاب و سنت مخالفت می‌کنند با دلایل روشن عقلی نیز مخالفت می‌ورزند؛ مثلی است معروف که می‌گویند: «به آدمی آن چه را که نشدنی است بگو اگر پذیرفت بدان که عاقل نیست.» بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۸۲

دلایل طرفداران تحریف قرآن و پاسخ آن

اشاره

دلایل طرفداران تحریف قرآن و پاسخ آن طرفداران تحریف قرآن در این پندار غلط به دلایلی تمسک جسته، مطالبی را عنوان نموده‌اند و ما ناچاریم در این فصل و در فصول آینده این دلایل را مورد بحث و بررسی قرار داده و در ضمن چند فصل به بحث تحریف پایان دهیم. اینک دلیل اولشان را در این فصل مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- تحریف تورات و انجیل

۱- تحریف تورات و انجیل طرفداران تحریف قرآن می‌گویند: در روایات متواتر و کثیری که به طریق شیعه و سنی نقل گردیده است، چنین آمده است که: آن چه در امت‌ها و ملل گذشته به وقوع پیوسته است، در امت و ملت اسلامی نیز موبه‌مو جریان خواهد داشت بنابراین، تحریف که به تورات و انجیل و کتب ملل گذشته راه یافته است، در قرآن نیز باید وجود داشته باشد. از جمله روایاتی که به این حقیقت دلالت دارد، روایتی است که شیخ صدوق در اکمال الدین از غیاث بن ابراهیم آورده و او هم از امام صادق و آن حضرت نیز از پدرانش، از رسول خدا نقل نموده‌اند که: «هر آن چه در امت‌های گذشته به وقوع پیوسته است، در این امت نیز موبه‌مو واقع خواهد شد. لترکبنّ سنن من قبلکم.» «۱» با در نظر گرفتن مضمون حدیث و روال کلی که از آن استفاده می‌شود، باید تحریف هم در قرآن واقع شود در غیر این صورت معنای حدیث درست نخواهد بود.

(_____ ۱) کل ما کان فی الامم السّالفهٔ فانّه یکون فی هذه الامّهٔ مثله حذو النّعل بالنّعل و القّذهٔ بالقذّهٔ، بحار الانوار ۸/ ۴. به قسمتی از مصادر دیگر این حدیث در بخش عظمت قرآن اشاره گردید. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۸۳ پاسخ: این دلیل از جهاتی مردود است زیرا: ۱- اخباری که اساس این دلیل را تشکیل می‌دهند، خبر واحدی «۱» بیش نیستند و نمی‌توانند موجب اطمینان و یقین باشند و ادعای کثرت و تواتر در این روایات و اخبار، ادعایی بیش نیست و جز گزاف و مبالغه گویی چیز دیگری نمی‌تواند باشد و این روایات در هیچ یک از کتب چهارگانه معتبر شیعه «کتب اربعه» نیامده است. پس نمی‌توان به این روایات تکیه نمود و نتیجه گیری کرد که وقوع تحریف در تورات و انجیل مستلزم وقوع آن در قرآن است و در میان این دو ملازمه وجود دارد. (۱)- ۲- اگر کسی این دلیل را صحیح بداند، باید «زیادت» را نیز در قرآن بپذیرد زیرا در تورات و انجیل زیادت به عمل آمده است در صورتی که نظریه زیادت در قرآن به

قدری نادرست و بطلان آن واضح و روشن است که کسی نمی‌تواند به آن تفوّه کند. ۳- حوادث زیاد و بی‌شماری در امت‌های گذشته اتفاق افتاده است که در این امت به وقوع نپیوسته، مانند گوساله پرستی و سرگردانی چهل ساله بنی اسرائیل، غرق شدن فرعون و پیروانش، سلطنت سلیمان بر انس و جن، رفتن حضرت عیسی به آسمان، مرگ هارون (وصی حضرت موسی) قبل از خود وی، وقوع معجزات نه گانه حضرت موسی، ولادت عیسی بدون داشتن پدر، مسخ شدن عده زیادی از امت‌های گذشته و به صورت میمون و خوک در آمدن آن‌ها و وقایع و حوادثی که از حد شمارش بیرون است و هیچ کدام از این وقایع در میان امت اسلام واقع نشده است. عدم تطابق در این موارد بهترین دلیل و گواه است بر این که: این احادیث صحت ندارند و بر فرض صحت نیز ظاهر آن‌ها منظور نمی‌باشد و شاید منظور، این باشد که مشابه آن حوادث که در ملل گذشته به وقوع پیوسته است، در میان امت اسلام هم به وقوع خواهد پیوست نه خود همان حوادث. بنابراین، تحریف در میان ملت اسلام نیز با حفظ الفاظ و ظواهر قرآن به وقوع پیوسته است که مخالف حقایق و مفاهیم قرآن عمل می‌شود و این خود نوعی تحریف است.

(_____ ۱) خبر واحد، خبری را می‌گویند که تعداد راویان آن در حدی نیست که موجب یقین شود، گرچه تعدادشان نسبتا زیاد باشد و «متواتر» اخباری را می‌گویند که در اثر کثرت نقل یقین‌آور باشد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۸۴ این معنی را که ما گفتیم از روایتی که در اول بحث آوردیم، به دست می‌آید و همان معنی را روایت دیگری نیز که ابو واقد لیثی نقل نموده تأیید می‌کند و آن این که رسول اکرم (ص) در موقع حرکت به سوی «خیبر» به درختی به نام «ذات انواط» رسید که آن درخت به مشرکین تعلق داشت و سلاح‌های خویش را بر آن می‌آویختند. یاران پیامبر گفتند: یا رسول اللّه برای ما نیز «ذات انواطی» قرار ده همان طور که مشرکین دارند، رسول خدا (ص) فرمود: سبحان اللّه! این درخواست شما مانند درخواست قوم موسی است که گفتند: برای ما نیز خدایی قرار ده که قابل رؤیت باشد، همان طور که آنان خدایانی دارند، آن گاه رسول خدا فرمود: به خدا سوگند! از روش گذشتگان پیروی خواهید نمود. «۱» از این روایت چنین استفاده می‌شود که آن چه در این امت واقع می‌شود، شبیه حوادثی است که در امت‌های گذشته واقع شده است. تکرار عین حوادث گذشته مورد نظر نیست. ۴- اگر قبول کنیم که این روایت‌ها از نظر سند «متواتر» و از نظر دلالت صحیح می‌باشند، باز هم نمی‌توان به وسیله این روایات ثابت نمود که تحریف قرآن تاکنون حاصل شده است زیرا اگر در آینده نیز تحریف به وقوع بپیوندد، مسئله تکرار و تطابق تحقق می‌یابد چه آن که در روایات وقتی برای آن تعیین نشده است و تا روز قیامت، فرصت و ادامه دارد. بنابراین، چگونه می‌توان با این روایات به وقوع تحریف در صدر اسلام در دوران خلفا استدلال و استشهاد نمود؟! (۱)-

۲- قرآن امیر مؤمنان (ع)

اشاره

۲- قرآن امیر مؤمنان (ع) در فصل پیش یکی از دلایل طرفداران تحریف را مورد بررسی قرار دادیم و در این فصل نیز به یکی دیگر از دلایل این گروه می‌پردازیم و می‌گوییم: دومین دلیل طرفداران تحریف این است که می‌گویند: روایات فراوان و معتبری است که امیر مؤمنان (ع) قرآن دیگری غیر از قرآن موجود در نزد خود داشت و آن قران مطالب و آیاتی را دارا بود که در قرآن فعلی نیست و آن حضرت همان قرآن را به مردم ارائه نمود ولی آن را نپذیرفتند و بنابراین روایات قرآنی که فعلا در دسترس است، کم‌تر از آن قرآن است و این همان تحریف است که مورد بحث ما می‌باشد.

(_____ ۱) صحیح ترمذی، ۶/ ۲۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۸۵ در این مورد روایات فراوانی وجود دارد که همه آن‌ها وجود چنین قرآنی را تأیید می‌کنند چنان

که در روایتی آمده که آن حضرت به طلحه فرمود: طلحه! هر آیه‌ای که خداوند به محمد (ص) فرستاده است در نزد من موجود است و تأویل هر آیه‌ای که خداوند به محمد نازل نموده، هر حلال و حرام یا حد و حکم و هر آن چه را که مسلمانان تا روز رستاخیز به آن احتیاج دارند حتی «ارش خدش» و دیه خراشیدگی پوست، در پیش من موجود و محفوظ می‌باشد که همه آن‌ها با دستور و راهنمایی‌های خود رسول خدا و به خط شخصی خودم نگاشته‌ام. «۱» باز در احتجاج آن حضرت با مردی که منکر خدا بود، چنین آمده است: امیر مؤمنان (ع) کتابی آورد که دارای تمام انواع و اقسام تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و کامل و جامع در آن کتاب گرد آمده بود به طوری که کوچک‌ترین حرفی و یا الف و لامی از آن ساقط نشده بود ولی آن را نپذیرفتند. «۲» باز روایتی است که کلینی در کافی با اسناد خود از جابر از امام باقر (ع) نقل نموده است که جز اوصیا و جانشینان پیامبر کسی حق ندارد، ادعا کند که همه قرآن ظاهر و باطنش در نزد اوست. «۳» (۱)- و نیز کلینی با اسناد خود از جابر نقل می‌کند که حضرت باقر (ع) می‌فرمود کسی ادعا نکرده است که تمام آیات و کلمات قرآن همان طور که فرود آمده، در پیش وی موجود است و هر کس جز علی بن ابی طالب و پیشوایان بعد از وی چنین ادعایی کند دروغگویی بیش نمی‌تواند باشد. «۴»

در پاسخ باید گفت:

در پاسخ باید گفت: این که امیر المؤمنین (ع) دارای قرآن مخصوصی است که از نظر ترتیب سوره‌ها با قرآن موجود مغایر و متفاوت می‌باشد، حقیقتی است روشن که شک و تردید در آن وجود ندارد و اتفاق دانشمندان بزرگ بر وجود چنین قرآنی ما را از مشقت و زحمت اثبات آن آسوده خاطر می‌نماید. و اما دارا بودن آن قرآن بر اضافات و زیادت‌هایی که در قرآن فعلی موجود نیست گرچه آن هم به جای خود صحیح است ولی صحت این مطلب نمی‌تواند، دلیل آن باشد که آن اضافات جزء

(_____ ۱) مقدمه تفسیر برهان، ۲۷. از این روایت استفاده می‌شود که تمام آیات و مطالب موجود در قرآن علی (ع) جنبه قرآنی دارد و چیزی بر آن اضافه نگردیده است. (۲) تفسیر صافی، مقدمه ششم، ۱۱. (۳) وافی، باب ۷۶، ج ۲، ص ۱۳۰. (۴) همان، باب ۷۲، ص ۱۳۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۸۶ قرآن بوده و به وسیله تحریف از بین رفته است بلکه نظریه صحیح و نزدیک به حقیقت در این مورد این است که آن اضافات موجود در آن قرآن یا تفسیر آیات است، به عنوان تأویل و بیان آن چه برگشت کلام خدا بر آن است و یا شرح و توضیح آیات است به عنوان تنزیل از طرف خداوند. توضیح: این شبهه و پندار بی‌اساس از آن جا سرچشمه گرفته است که لفظ «تأویل» و «تنزیل» را به همان معناهایی که در اصطلاح متأخرین جدیدا پیدا شده پنداشته‌اند و خیال کرده‌اند که «تنزیل» تنها آن را می‌گویند که به صورت قرآن نازل گردد و «تأویل» تنها به آن می‌گویند که به عنوان بیان و شرح معنای لفظی گفته شود. ولی باید توجه داشت که این دو معنی درباره این دو لفظ از اصطلاحات جدید است و در لغت از این دو معنی هیچ اثری وجود ندارد، این است که ما به هیچ وجه مجبور نیستیم که این دو لفظ را در هر موردی که از روایات اهل بیت وارد شده است، به همان دو معنای جدید و اصطلاحی بگیریم بلکه کلمه «تأویل» مصدر است، از باب «تفعیل» و از ریشه «أول» که به معنای رجوع کردن و گرداندن می‌باشد، گرفته شده است. چنان که می‌گویند «اوّل الحکم الی اهله» یعنی حکم را به اهلش برگردانید و گاهی هم کلمه «تأویل» به معنای نتیجه و عاقبت یک امر و آن چه که برگشت کار به آن خواهد بود، استعمال می‌شود، چنان که در آیات ذیل به همین معنی آمده است که خداوند می‌فرماید: (۱)- وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ. «۱» نَبِّئْنا بِتَأْوِیلِهِ. «۲» هذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ. «۳» ذلِکَ تَأْوِیلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً. «۴» در همه این آیات و آیات دیگری مانند این‌ها، کلمه «تأویل» در همان معنای «نتیجه» و «عاقبت کار» استعمال شده است (_____ ۱) یوسف/ ۶. (۲) یوسف/ ۳۶. (۳) یوسف/ ۱۰۰. (۴) کهف/ ۸۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۸۷ بنابراین توضیح، منظور از تأویل قرآن بیان همان

معنی است که نتیجه و برگشت کلی کلام خدا بر آن معنی باشد، خواه به طور روشن و صریح که هر آشنا به لغت عرب بتواند از ظاهر آن کلام، همان معنی را درک کند و یا به طور مخفی و رمزی که برای همه به جز اهل فن و متخصصین (راسخون در علم) قابل درک نباشد. و اما «تنزیل» آن هم مصدر باب «تفعیل» است، از ریشه «نزول» که به معنای فرود آمدن و فرو فرستادن می‌باشد و کلمه تنزیل گاهی در خود آن چه نازل شده است، استعمال می‌شود و با در نظر گرفتن همین معنی است که در اکثر آیات قرآن منظور از تنزیل خود قرآن می‌باشد، مانند: إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. «۱» فِي كِتابٍ مَكْنُونٍ. «۲» لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. «۳» تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ. «۴» در این آیه منظور از تنزیل، قرآن است ولی گاهی هم به همان معنای اصلی و مصدری خودش (به معنای فرو فرستادن) استعمال می‌شود، گرچه این فرستادن به عنوان قرآنی نباشد زیرا آن چه از طرف خدا نازل می‌شود، لازم نیست که قرآن باشد، چون گاهی ممکن است سخنی از طرف خدا نازل شود که غیر از قرآن باشد و قرآن نامیده نشود. بنابراین معنی، اضافات تنزیلی که طبق روایات مذکور در قرآن علی (ع) وجود دارد، شاید از این گونه سخنان بوده است که برای شرح آیات قرآن از طرف خداوند نازل شده است، بدون این که جنبه قرآنی داشته باشد زیرا چنان که گفته شد، تنزیل بودن سخنی و از طرف خداوند نازل شدن آن، قرآن بودن آن را لازم نگرفته است و روایات مذکور نیز به بیش‌تر از این دلالت نمی‌کنند و تنزیل بودن برخی از اضافات قرآن امیر مؤمنان (ع) را می‌رساند نه قرآن بودن آن را. چنان که در بعضی از این روایت‌ها چنین آمده است که در قرآن امیر مؤمنان (ع) نام‌های منافقین نیز ذکر شده است و لابد آمدن نام منافقین در قرآن آن حضرت به عنوان تفسیر بوده است نه به صورت آیه قرآنی.

(_____ ۱) واقعه/ ۷۷. (۲) واقعه/ ۷۸. (۳) واقعه/ ۷۹. (۴) واقعه/ ۸۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۸۸ رفتار پیامبر با منافقین نیز گواه این حقیقت است که وی روش مسالمت آمیزی با آنان در پیش گرفته بود و اسرار آنان را مکتوم و پنهان می‌داشت و دلشان را به دست می‌آورد. با این حال چگونه ممکن است که وی نام آنان را در قرآن بیاورد و مفتضح و رسوایشان سازد و سپس تمام مسلمانان حتی خود آنان را دستور دهد که شب و روز بر منافقین که با نام و نشان معروف گردیده و شناخته شده‌اند، لعن و نفرین نمایند؟! آیا چنین احتمالی وجود دارد (۱)- تا در پیرامون صحت و سقم، ضعف و قوت آن گفت و گو شود؟ آیا اسم منافقین در قرآن آمده است تا در عنوان قرآنی داشتن آن در قرآن علی (ع)، بحث و بررسی شود؟ آیا می‌توان اسم منافقین را با اسم «ابو لهب» مقایسه نمود که شرک و دشمنی خویش را با رسول خدا (ص) علنی نموده و پیامبر اسلام نیز می‌دانست که او با شرک و بت پرستی رخت از جهان برخواهد بست؟!

خلاصه گفتار

خلاصه گفتار گرچه اضافات و زیادت‌هایی در مصحف امیر مؤمنان (ع) وجود داشت و این مطلب هم به جای خود درست می‌باشد ولی این اضافات جزء قرآن و از آن چه که رسول خدا مأمور بوده است که آن‌ها را به مسلمانان برساند، نبوده است زیرا نه تنها ملزم بودن بر این مطلب دلیلی ندارد بلکه بطلان آن قطعی و مسلم است و دلیل بر بطلان آن همان دلایل محکمی است که در صفحات گذشته درباره عدم تحریف قرآن بیان نمودیم.

۳- روایات تحریف

۳- روایات تحریف در فصول گذشته قسمتی از دلایل طرفداران تحریف را ارزیابی کردیم و اینک در این فصل نیز به یکی دیگر از این گونه دلایل می‌پردازیم: سومین دلیل طرفداران تحریف این است که می‌گویند: روایات «متواتر» و فراوانی از اهل بیت (ع) نقل شده است که همه آن‌ها بر تحریف قرآن دلالت دارند و ناچار باید آن‌ها را پذیرفت. پاسخ: در پاسخ این گفتار به طور خلاصه می‌گوییم: بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۸۹ اولا: تحریفی که از این روایات استفاده می‌شود، غیر از آن تحریف است که

مورد بحث و گفت و گوی ماست. و ثانیا: اکثر روایات از نظر سند ضعیف و غیر قابل اعتماد می‌باشند زیرا قسمتی از آن‌ها از کتاب احمد بن محمد سیاری نقل شده است و دانشمندان «علم رجال» اتفاق دارند که احمد سیاری شخصی بوده است، منحرف و معتقد به تناسخ و قسمت دیگری هم به واسطه علی بن احمد کوفی به ما رسیده است که علمای «رجال» او را نیز مردی دروغگو و از نظر عقیده متزلزل می‌دانند. (۱)- ولی در عین حال گروهی از روایات تحریف از نظر سند معتبر و مورد اعتماد و یا در اثر کثرت نقل یقین آور و یا حداقل اطمینان آور می‌باشند، این است که در این مورد از بررسی سند آن‌ها صرف نظر نموده، به چگونگی دلالت آن‌ها می‌پردازیم و به طور کلی می گوییم که: روایات از نظر معنی و دلالت به چهار گروه تقسیم می‌شوند که متن آن‌ها را نقل می کنیم، سپس چگونگی دلالت و عدم دلالت آن‌ها را بر تحریف قرآن مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۴- قرآن چگونه جمع آوری شد؟

۴- قرآن چگونه جمع آوری شد؟ تا این جا قسمتی از دلایل طرفداران تحریف را آوردیم و به آن‌ها پاسخ دادیم، دلیل چهارم آنان نحوه جمع آوری و تدوین قرآن است که به یاری خدا در بخش آینده کتاب، مستقلا مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. (_____ ۱) «اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب اللّه فما وافق کتاب اللّه فخذوه و ما خالف کتاب اللّه فردّوه»: وسائل الشیعه: ج ۳/ ۳۸۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۲۹۹ (۱)-

بخش ۹ جمع آوری و تدوین قرآن

اشاره

بخش ۹ جمع آوری و تدوین قرآن (۲)- روایات تدوین قرآن پاسخ روایات تدوین قرآن پاسخ ۱- تناقض در روایات تدوین پاسخ ۲- تعارض در روایات تدوین پاسخ ۳- روایات تدوین قرآن از نظر قرآن پاسخ ۴- روایات تدوین قرآن از نظر عقل پاسخ ۵- روایات جمع آوری قرآن و اجماع مسلمین پاسخ ۶- اجماع مسلمانان به عدم زیادت در قرآن نظریه صحیح در تدوین قرآن نتیجه بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۰۰ (۱)-

روایات تدوین قرآن

سوء استفاده از روایات تدوین قرآن

سوء استفاده از روایات تدوین قرآن گفتیم که طرفداران تحریف، دلایل و شبهاتی دارند و در اثر آن شبهات به تحریف قرآن قائل شده‌اند، در فصول گذشته به قسمتی از این دلایل و شبهات اشاره شد و پاسخ آن‌ها گفته شد، اینک در این فصل، دلیل چهارم آنان را می‌آوریم، سپس به پاسخ آن می‌پردازیم. کیفیت جمع آوری قرآن از مسائلی است که طرفداران تحریف، آن را در اثبات تحریف قرآن دستاویز خود قرار داده، از آن سوء استفاده می کنند. آنان می گویند: جمع آوری قرآن طوری بود که عادتا تحریف و تغییر قرآن را به همراه داشت و با چگونگی جمع آوری و تدوین قرآن مجبوریم که به تحریف آن ملتزم شویم. به نظر آنان، قرآن با دستور ابو بکر جمع آوری شد زیرا هفتاد نفر از قاریان و حافظان قرآن در جنگ «بئر معونه» و چهارصد تن «در جنگ یمامه» کشته شدند و ابو بکر احساس نمود که اگر کار بدین منوال ادامه پیدا کند، با از بین رفتن حافظان، قرآن نیز از بین خواهد رفت، این بود که به عمر و زید بن ثابت مأموریت داد که قرآن را از لوحه‌ها و تخته‌پاره‌ها و از سینه‌ها و دل‌های حافظان قرآن با شهادت و نظارت

دو نفر اهل فن و خبره جمع آوری کرده و در یک جا بنویسند و به صورت کتاب تدوین شده‌ای در آوردند و در اختیار مسلمانان قرار دهند تا برای همیشه در میان مسلمانان باقی بماند. آنان از این گفتار نتیجه می‌گیرند که: قرآن تحریف شده است و یا لااقل احتمال تحریف در آن وجود دارد، چه آن که طبیعی است در این گونه جمع آوری‌ها و تدوین‌ها قهرا تحریف و تغییر واقع بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۰۱ خواهد شد و لااقل احتمال تحریف در میان خواهد بود زیرا اگر کسی بخواهد اشعار یک نفر شاعر و یا عده‌ای از شعرا را از جاهای مختلف و از اوراق پراکنده جمع آوری کند، حداقل جای این احتمال باقی می‌ماند که بعضی از آن اشعار در اثر غفلت و یا عدم دسترسی به آن مجموعه وارد نشده و از بین رفته است. (۱)- این بود خلاصه آن چه طرفداران تحریف در کیفیت و چگونگی تدوین قرآن می‌پندارند و آن را با روایت‌های زیادی که بدین مضمون وارد شده است بر این نظریه استدلال می‌کنند و از این گونه جریانات و روایات بی‌اساس و ساختگی تحریف قرآن را نتیجه می‌گیرند. این است که بر خود لازم می‌دانیم در این جا فصلی را بگشاییم و در آن فصل در مورد چگونگی تدوین قرآن گفت و گو کنیم و روایاتی که درباره تدوین قرآن نقل شده است، مورد بحث و بررسی قرار دهیم که هم پاسخی بر آن استدلال باشد و یکی از دلایل تحریف از دست طرفداران تحریف گرفته شود و هم یک بحث مهمی از مباحث علوم قرآنی بررسی شود.

متن روایات

متن روایات اینک بحث را از احادیث و روایات جمع آوری قرآن شروع می‌کنیم، چون شالوده و زیر بنای پندارهای واهی که در چگونگی تدوین قرآن حاصل شده و تحریف قرآن از آن‌ها استنتاج شده است، همان روایات تدوین قرآن است و اگر این روایت‌ها بررسی شود و ضعف و سستی آن‌ها نشان داده شود، همه این تصورها و نتیجه گیری‌های غلط به خودی خود متزلزل شده و فرو می‌ریزد. ۱- زید بن ثابت نقل می‌کند که: ابو بکر در جنگ یمامه مرا طلبید، هنگامی که وارد شدم، عمر بن خطاب نیز در نزد وی حاضر بود. ابو بکر گفت: زید! عمر به نزد من آمده می‌گوید: جنگ یمامه به طور خونبار به وقوع پیوست و گروهی از قاریان قرآن را طعمه خود ساخت، ممکن است جنگ‌های شدیدتر دیگری نیز پیش بیاید و بقیه حافظان و قاریان کشته شوند و در نتیجه اکثر آیات قرآن در سینه‌های قاریان با کشته شدن آن‌ها از بین برود و من صلاح در این می‌بینم که دستور بدهی قرآن را در یک جا جمع آوری کنند. ابو بکر اضافه نمود که من به عمر گفتم: کاری را که خود رسول خدا انجام نداده است، تو چگونه اقدام به آن را از من می‌خواهی؟! بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۰۲ عمر گفت: به خدا سوگند! خیر و صلاح در همین است و او مرتب در این باره به من مراجعه می‌نمود و این پیشنهاد را تکرار می‌کرد تا این که خداوند در این باره به من نیز شرح صدر داد و بر دلم افکند که با نظر و رأی عمر موافقت کنم. زید می‌گوید: ابو بکر به من گفت: تو جوانمرد، عاقل، مورد اطمینان و راستگو هستی و تو در دوران رسول خدا نیز نوشتن وحی را به عهده داشتی. اینک جمع آوری قرآن را به عهده بگیر و این عمل خطیر و افتخار آمیز را انجام بده! زید اضافه می‌کند: به خدا سوگند! اگر ابو بکر مرا به کندن کوهی و انتقال دادن آن از جایی به جای دیگر وامی‌داشت، از عمل جمع آوری قرآن آسان‌تر برایم بود، این بود که من هم اشکال ابو بکر را تکرار کردم و به او گفتم: شما چگونه عملی را که خود رسول خدا انجام نداده است، انجام می‌دهید؟ ابو بکر گفت: به خدا سوگند! صلاح مسلمانان در این است و این بود که وی در این باره مکرر به من مراجعه می‌کرد و پیشنهاد جمع آوری قرآن را مرتب تعقیب می‌نمود تا روزی که خداوند بر من هم سعه صدر داد و آن چه که بر دل ابو بکر و عمر افکنده بود بر دل من نیز افکند، دامن همت به کمر بستم و قرآن را از لوحه‌ها و کاغذها و تخته پاره‌ها و از سینه‌های مردم جمع‌آوری کردم تا این که دو آیه آخر سوره توبه را تنها در نزد ابی خزیمه انصاری پیدا نمودم و آن این بود: لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ ... «۱» (۱)- زید بن ثابت می‌گوید: این قرآن که با این زحمات طاقت‌فرسا از منابع پراکنده جمع آوری شد و به صورت کتاب واحد در آمد، در نزد ابو بکر بود و پس از دوران وی پیش عمر و بعد از او نیز در

نزد حفصه دختر عمر بود. «۲» ۲- ابن شهاب از انس بن مالک نقل می‌کند: به هنگامی که حذیفه از طرف عثمان مأموریت داشت که اهل شام را همراه اهل عراق برای فتح آذربایجان و ارمنستان بسیج کند. حذیفه از اختلاف شدیدی که در قرائت قرآن در میان آن‌ها به وجود آمده بود، به وحشت افتاد و به نزد عثمان آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! پیش از آن که این مسلمانان در کتابشان به مانند یهود و نصاری دچار اختلاف شوند، به داد آنان برس. عثمان به حفصه پیغام داد که صحیفه‌ها را به نزد ما بفرست که پس از نسخه‌برداری باز پس (_____ ۱) توبه/ ۱۲۸، ۱۲۹. (۲) صحیح بخاری، فصل جمع‌آوری قرآن، ۶/ ۹۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۰۳ می‌دهیم: حفصه صحیفه‌ها را به نزد عثمان فرستاد. عثمان به زید بن ثابت و عبد اللّه بن زبیر و سعید بن عاص و عبد الرحمان بن حرث بن هشام دستور داد از روی این صحیفه‌ها چند نسخه دیگر نوشتند. عثمان به سه تن از آن نویسندگان که از قبیله قریش بودند، گفت: اگر شما و زید بن ثابت در موردی از قرآن اختلاف نظر پیدا کردید با لغت قریش بنویسید زیرا قرآن با لهجه و لغت آنان نازل شده است. این چهار نفر طبق دستور عثمان به کار پرداختند تا از روی آن صحیفه‌ها چند مصحف دیگر نسخه‌برداری کردند سپس عثمان صحیفه‌های اصلی را به حفصه برگردانید و از مصحف‌هایی که نسخه برداری شده بود به هر ناحیه یک جلد فرستاد و دستور داد نسخه‌های دیگر قرآن را که غیر از این نسخه‌هاست به طور کلی بسوزانند و از بین ببرند. ابن شهاب پس از نقل این جریان می‌گوید: خارجه فرزند زید بن ثابت نقل می‌کرد: از پدرم شنیدم که می‌گفت: وقتی که مصحف را استنساخ می‌کردیم آیه‌ای از سوره احزاب را که از خود رسول خدا شنیده بودم گم کردیم، پس از پی جویی در نزد خزیمهٔ بن ثابت انصاری پیدا نمودیم، و به سوره احزاب لاحق کردیم که بدین گونه بود: مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ «۱» (۱)- ۳- ابن ابی شیبه با سند خود از امیر مؤمنان (ع) نقل می‌کند که: اجر و پاداش ابو بکر در جمع‌آوری قرآن بیش از همه می‌باشد زیرا او اول کسی بود که قرآن را در میان دو لوح جمع آوری نمود. ۴- ابن شهاب از سالم بن عبد اللّه و خارجه نقل می‌کند که ابو بکر قرآن را در کاغذ پاره‌ای جمع آوری کرد و از زید بن ثابت درخواست کرد که به این نوشته نظری بیفکند، زید امتناع ورزید تا ابو بکر در این باره از عمر استمداد نمود در اثر اصرار و پافشاری زیاد آن دو، زید نظارت و تصحیح آن نوشته‌ها را به عهده گرفت. این صحیفه‌ها و نوشته‌ها در نزد ابو بکر بود و بعد از درگذشت وی در نزد عمر و پس از مرگ او در نزد حفصه همسر رسول خدا بود که عثمان کسی را به نزد او فرستاد و آن‌ها را خواست. حفصه (_____ ۱) از مؤمنان کسانی هستند که در پیمان‌شان با خدا وفا دارند. احزاب/ ۲۳؛ صحیح بخاری، ۶/ ۹۹. این روایت و روایت‌های بعدی تا روایت بیست و یکم در منتخب کنز العمال که در حاشیه مسند احمد چاپ شده، ج ۲، صص ۴۳- ۵۳ آمده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۰۴ از تحویل دادن آن صحیفه‌ها خودداری می‌کرد تا این که عثمان وعده حتمی داد که آن‌ها را به خود حفصه باز گرداند، آن‌گاه حفصه پذیرفت و صحیفه‌ها را به نزد عثمان فرستاد. عثمان همین مصحف موجود را از روی آن صحیفه‌ها نوشت، سپس اصل آن را به حفصه بازگردانید که پیوسته در دست حفصه بود. ۵- هشام بن عروه از پدرش چنین آورده است: چون قاریانی که در جنگ یمامه شرکت داشتند، کشته شدند؛ ابو بکر به عمر بن خطاب و زید بن ثابت دستور داد که در کنار مسجد بنشینند و هر کس سخنی به عنوان قرآن ارائه داد، آن را نپذیرند مگر این که دو نفر مورد اطمینان به قرآن بودن آن شهادت دهند، در این صورت آن را ثبت کنند زیرا عده زیادی از اصحاب رسول خدا و حافظان قرآن، در جنگ یمامه کشته شده‌اند و اکنون برای جمع‌آوری و مدون کردن قرآن ضرورت احساس می‌شود. ۶- محمد بن سیرین نقل می‌کند که عمر بن خطاب کشته شد، در حالی که هنوز قرآن جمع آوری نشده بود. ۷- حسن روایت می‌کند (۱)- که عمر درباره آیه‌ای از قرآن سؤال کرد، در پاسخ وی گفتند که این آیه در نزد فلان قاری بود که در جنگ یمامه کشته شد. عمر بن خطاب با احساس خطر از این که شاید قرآن با از بین رفتن حافظان آن تدریجا از بین برود، کلمه استرجاع «انّا للّه و انّا الیه راجعون» را بر زبان راند و دستور داد که هر چه زودتر قرآن را جمع

آوری کنند. بنابراین، عمر اول کسی است که آیات قرآن را در مصحف واحد جمع آوری کرده است. ۸- یحیی بن عبد الرحمان بن خطاب نقل می‌کند که: عمر بن خطاب تصمیم گرفت قرآن را جمع‌آوری کند، در میان مردم به پا خاست و گفت: هر کس چیزی از قرآن را از رسول خدا فرا گرفته است، بیاورد و مردم آیاتی را که در صحیفه‌ها و لوحه‌ها نوشته بودند، آوردند ولی عمر از کسی آیه‌ای را نمی‌پذیرفت مگر آن چه را که دو نفر به قرآن بودنش شهادت دهند. عمر در همان روزها که مشغول جمع آوری قرآن بود، به قتل رسید. پس از وی که عثمان زمام خلافت را به دست گرفت، به مردم ابلاغ نمود در پیش هر کس آیه و یا آیاتی از کتاب خدا وجود دارد، بیاورد ولی او هم هیچ سخنی را قبول نمی‌کرد مگر با شهادت دو نفر که قرآن بودن آن را امضا و تصدیق کنند. در آن هنگام خزیمهٔ بن ثابت آمد و گفت: من با چشم خود دیدم که شما دو آیه از قرآن را کنار گذاشتید و آن‌ها را ننوشتید. گفتند: آن دو آیه کدام است؟ گفت: من خودم از رسول خدا این دو آیه بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۰۵ را فرا گرفته‌ام، آن‌گاه دو آیه آخر سوره برائت را خواند: لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ ... «۱». عثمان این دو آیه را که از خزیمهٔ شنید گفت: من شهادت می‌دهم که این دو آیه از طرف خدا نازل شده است، شما چه مصلحت می‌دانید و این آیه را در کجای قرآن قرار دهیم؟ خزیمه گفت: این دو آیه را به آخرین سوره‌ای که بر پیامبر نازل شده است، ملحق کنید! این بود که این دو آیه را به آخر سوره برائت ملحق ساختند و آن سوره را با همان دو آیه پایان دادند. ۹- عبید بن عمیر می‌گوید: عمر هیچ آیه‌ای را در مصحف نمی‌نوشت مگر این که دو نفر به قرآن بودن آن شهادت دهند. مردی از انصار این دو آیه لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ ... را آورد، عمر گفت: درباره آن‌ها از تو شاهد نمی‌خواهم زیرا اخلاق رسول خدا همان طور بوده که در این دو آیه آمده است [و خود آیه گواه خود او است.] «۲» ۱۰- سلیمان بن ارقم از حسن و ابن سیرین و ابن شهاب زهری نقل می‌کند (۱)- که در جنگ یمامه قتل عام سهمگینی متوجه قاریان قرآن شد و در همین جنگ چهارصد نفر از آنان کشته شدند. زید بن ثابت با عمر بن خطاب ملاقات نمود و به وی گفت: این قرآن است که احکام دین ما در آن جمع است و با از بین رفتن قرآن، احکام دین از بین خواهد رفت و من تصمیم گرفته‌ام که آیات قرآن را جمع آوری نموده و به صورت کتابی در بیاورم. عمر نیز گفت: صبر کن تا با ابو بکر مشاوره نماییم! هر دو با هم به نزد ابو بکر رفتند و موضوع را با وی در میان گذاشتند، ابو بکر پاسخ داد که عجله نکن تا در این مورد با مسلمانان نیز گفت و گو شود، سپس در میان مردم خطابه‌ای ایراد نمود و موضوع جمع آوری قرآن را به اطلاع مسلمانان رسانید و آنان نیز اظهار رضایت و خوشنودی نمودند و گفتند کار خوب و نیکویی است، آن گاه جمع آوری قرآن شروع شد و به دستور ابو بکر منادی در میان مردم اعلام نمود که در نزد هر کس آیه‌ای از قرآن هست، بیاورد ... ۱۱- خزیمهٔ بن ثابت چنین نقل می‌کند که من آیه: لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ ... «۳» را نزد عمر بن خطاب و زید بن ثابت آوردم. زید گفت: آیا کسی هست که برای تو شهادت دهد؟ گفتم: به خدا! نمی‌دانم. عمر گفت: من درباره این آیه برای او شهادت می‌دهم.

(_____ ۱) توبه/ ۱۲۸. (۲) همه این روایت‌ها را که از منتخب کنز العمّال نقل نمودیم در کنز العمّال، طبع دوم، ۲/ ۳۶۱ آمده است جز این روایت که در کنز العمّال به جای آن، روایت دیگری به همین مضمون از یحیی بن جعده نقل گردیده است. (۳) دو آیه آخر سوره توبه. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۰۶ ۱۲- ابو اسحاق از بعضی اصحاب خود نقل می‌کند: عمر بن خطاب که خواست قرآن را جمع آوری کند، از مردم پرسید: آشناترین افراد به ضبط لغات عرب کیست؟ گفتند: سعید بن عاص. آن گاه پرسید: خوشنویس‌ترین مردم کیست؟ گفتند: زید بن ثابت. عمر گفت: باید سعید املا کند و زید بنویسد و طبق دستور وی چهار مصحف نوشتند، عمر یکی از آن چهار مصحف را به کوفه و یکی را به بصره و یکی را به شام و مصحف دیگر را به حجاز فرستاد. ۱۳- عبد اللّه بن فضاله نقل می‌کند، چون عمر تصمیم گرفت، مصحف اصلی نوشته شود، برای این کار عده‌ای از یارانش را مأمور ساخت و به آنان دستور داد که اگر در موردی اختلاف نظر پیدا کردند، با لغت قبیله «مضر» بنویسند زیرا قرآن به مردی نازل شد که از قبیله «مضر» بوده است. ۱۴- ابو قلابه نقل می‌کند

(۱)- که عثمان در دوران خلافتش به چند نفر از قاریان دستور داد که افرادی برای مردم قرائت را تعلیم کنند و معلمین مشغول تعلیم قرائت شدند در این میان جوانان و کودکان نیز قرائت را فرا می‌گرفتند ولی در قرائت اختلاف می‌کردند، تا جایی که اختلاف آنان به گوش معلمین رسید و بعضی از این معلمین نیز قرائت بعضی دیگر را کفر و زندقه، معرفی می‌کردند و این اختلاف تدریجا شدیدتر می‌شد تا به گوش عثمان رسید. وی در ضمن خطبه‌ای به مردم چنین گفت: شما که در نزد من و در مرکز کشور اسلامی هستید، در قرائت اختلاف کرده و کلمات آن را غلط تلفظ می‌کنید، کسانی که از من و مرکز دورند و در نقاط و شهرهای دوردست زندگی می‌کنند، اختلاف در قرائت و تلفظ غلط در میان آنان طبیعتا بیش‌تر است، پس بر شما یاران پیامبر لازم است قرآنی بنویسید که مدرک و مرجع قرآن‌های دیگر باشد و مردم با مراجعه به آن قرآن اختلافاتشان را بر طرف سازند. ابو قلابه از مالک بن انس «۱» نقل می‌کند که او می‌گفت: من از کسانی بودم که آیات قرآن را به نویسندگان قرآن املا می‌نمودم. گاهی در یک آیه اختلاف پیدا می‌شد، آن گاه نام کسی را که آن آیه را از رسول خدا (ص) گرفته بود، یاد می‌نمودند و گاهی آن شخص نیز غایب و یا در بیرون شهر بود، آیات قبلی و بعدی را می‌نوشتند و جای همان آیه مورد اختلاف را خالی می‌گذاشتند تا آن شخص بیاید و یا کسی را می‌فرستادند که او را بیاورد و آیه مورد اختلاف را با نظر وی تطبیق کرده و می‌نوشتند. بدین صورت نوشتن مصحف به پایان رسید. عثمان به مردم شهرها نوشت که: من چنین و چنان کردم و قرآنی نوشتم و غیر از آن هر چه در نزد من بوده است، از بین بردم و در نزد شما نیز هر چه از آیات قرآن هست، از بین ببرید.

(_____۱) ابو بکر بن ابی داود می‌گوید: ابن مالک بن انس معروف و یکی از پیشوایان چهار گانه اهل سنت است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۰۷ ۱۵- مصعب بن سعد نقل می‌کند که روزی عثمان در میان جمعیت خطبه‌ای ایراد نمود و چنین گفت: سیزده سال بیش نیست که از فوت پیغمبر سپری می‌شود که شما درباره چگونگی خواندن قرآن نزاع و اختلاف دارید و می‌گویید؛ قرائت ابیّ اینچنین و قرائت عبد اللّه آن چنان بود. یکی می‌گوید؛ قرائت تو درست نیست. آن دیگری می‌گوید؛ قرائت تو صحیح نمی‌باشد. شما را به خدا این اختلافات را کنار بگذارید و هر چه از آیات قرآن در نزد شماست پیش من بیاورید تا آن‌ها را به یک شکل و در یک جا جمع آوری کنیم. کاغذها و قطعه پوست‌هایی که در نزد مردم از آیات قرآن نوشته شده بود، آوردند تا مقدار زیادی از این اوراق و قطعات روی هم انباشته شد، آن گاه خود عثمان صاحبان این کاغذها و پوست‌ها را یک به یک صدا کرد و آن‌ها را قسم داد که آن چه آورده‌ای از خود رسول خدا شنیده‌ای و با املای خود او نوشته‌ای؟ از این گونه سؤالات می‌کرد و آنان در پاسخ وی می‌گفتند: بلی، بلی. چون این پرس و جو تمام شد، عثمان سؤال کرد: خوشنویس‌ترین مردم کیست؟ گفتند: زید بن ثابت، نویسنده مخصوص رسول خدا، آن گاه گفت: آشناترین افراد به ضبط لغات عرب کیست؟ گفتند: سعید بن عاص. عثمان دستور داد که سعید املا کند و زید بنویسد. زید به نوشتن شروع نمود و این مصحف‌ها به دستور عثمان در میان مردم منتشر شد. مصعب بن سعد در این جا اضافه می‌کند که من شنیدم که بعضی از اصحاب رسول خدا عمل آنان را تأیید می‌کردند و می‌گفتند: کار خوب و به جایی بود که انجام دادند. (۱) - ۱۶- ابو ملیح نقل می‌کند که عثمان بن عفان چون تصمیم گرفت، قرآن نوشته شود گفت: باید قبیله هذیل املا کند و قبیله ثقیف بنویسد. ۱۷- عبد الاعلی فرزند عبد اللّه بن عامر قرشی نقل می‌کند که چون نوشتن قرآن تمام شد، به نزد عثمان آوردند. وی نگاهی به قرآن نمود و گفت: این کار را به خوبی و به نحو احسن انجام داده‌اید ولی در این مصحف غلطهای کوچکی نیز می‌بینم که ملت عرب با قرائت خود آن‌ها را اصلاح خواهند نمود. ۱۸- عکرمه می‌گوید: هنگامی که قرآن تدوین شده را به نزد عثمان آوردند اغلاطی در آن مشاهده نمود و گفت: اگر املا کننده‌اش از خاندان هذیل و نویسنده‌اش از قبیله ثقیف بود، این اغلاط در قرآن وجود نداشت. ۱۹- عطا نقل نموده است: عثمان که می‌خواست آیات قرآن را استنساخ کند، ابی بن کعب را بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۰۸ خواست و ابی آیات قرآن را به زید بن ثابت املا می‌کرد، زید هم می‌نوشت. سعید بن عاص هم با وی

بود که قرآن را غلط گیری می‌کرد، پس مصحف موجود با قرائت ابی و زید نوشته شده است. ۲۰- مجاهد نقل می‌کند: عثمان در موقع تدوین قرآن دستور داد که ابی املا کند و زید بن ثابت بنویسد و سعید بن عاص و عبد الرحمان بن حرث غلط گیری کنند. ۲۱- زید بن ثابت می‌گوید: هنگامی که مصحف‌ها را می‌نوشتم، من یک آیه را که از رسول خدا شنیده بودم، در پیش کسی و یا در یادداشتی پیدا نکردم، سپس آن را در پیش خزیمهٔ بن ثابت یافتم و آن آیه این بود مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ... «۱» و چون رسول خدا (ص) شهادت خزیمه را به جای شهادت دو نفر می‌پذیرفت و «ذو الشهادتین» نامیده می‌شد، من هم شهادت وی را به تنهایی پذیرفتم و با شهادت او، آن آیه را نوشتم. (۱)- ۲۲- ابن اشته از لیث بن سعید نقل می‌کند: اول کسی که قرآن را جمع آوری کرد، ابو بکر و نویسنده‌اش هم زید بن ثابت بود. مردم آیاتی را که در نزدشان بود به پیش زید می‌آوردند ولی او نمی‌پذیرفت مگر با شهادت دو نفر راستگو و مورد اعتماد و زید بن ثابت دو آیه آخر سوره برائت را پیدا نکرد، مگر در نزد خزیمه اما شاهدی نبود که گفتار وی را تصدیق کند، با این حال ابو بکر دستور داد که آن را بنویسند، زیرا رسول خدا شهادت او را به جای شهادت دو نفر می‌پذیرفت و همان آیه نوشته شد، عمر نیز آیه رجم را آورد و چون شاهدی نداشت، نوشته نشد. «۲» این بود مهم‌ترین روایاتی که درباره کیفیت و چگونگی جمع‌آوری قرآن نقل شده است. این روایات، علاوه بر خبر واحد بودن که هیچ گونه اطمینان آور و مفید علم نمی‌باشد، از جهات مختلفی ضعیف و غیر قابل اعتماد بوده و مورد ایراد و انتقاد می‌باشند. ما در فصل‌های آینده، این روایت‌ها را بررسی کرده و در هر فصلی، یکی از جهات ضعف آن‌ها را بررسی و تا آخر بخش بدین گونه پیش می‌رویم. جهات ضعف این روایت‌ها را کاملا روشن می‌کنیم و این بخش از کتاب را به پایان می‌بریم.

(_____ ۱) احزاب/ ۲۳. (۲) اتقان، نوع ۱۸، ج ۱/ ۱۰۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۰۹

پاسخ روایات تدوین قرآن

پاسخ ۱- تناقض در روایات تدوین قرآن

اشاره

پاسخ ۱- تناقض در روایات تدوین قرآن در فصل پیش روایات جمع آوری قرآن را آوردیم و گفتیم که عده‌ای از آن روایات، سوء استفاده کرده و آن‌ها را دلیل بر تحریف قرآن گرفته‌اند، ولی هیچ یک از این روایات صحیح به نظر نمی‌رسد تا دلیل بر تحریف قرآن نیز بوده باشد، چنان که در این فصل و فصول آینده کتاب، این روایات را مورد بررسی قرار داده و جهات ضعف و عدم صحت آن‌ها را مشخص و یاد آور می‌شویم. اولین جهت ضعف و سستی، وجود تناقض و تضادهایی است که در میان آن‌ها به چشم می‌خورد و موجب سلب اعتماد از آن‌ها می‌شود. اینک ما به صورت چند سؤال و جواب به این تناقض‌ها اشاره می‌کنیم:

جمع‌آوری قرآن در چه زمانی صورت گرفته است؟

جمع‌آوری قرآن در چه زمانی صورت گرفته است؟ - روایات مذکور در این مورد بر سه گروهند: از روایت دوم چنین بر می‌آید که جمع آوری قرآن در دوران خلافت عثمان صورت گرفته است، ولی از چند روایت دیگر، مانند روایت اول و سوم و چهارم و پاره‌ای دیگر چنین استفاده می‌شود که قرآن در دوران ابو بکر جمع‌آوری شده است و آن چه از روایات هفتم و دوازدهم ظاهر می‌شود، این است که جمع آوری قرآن، نه در دوران ابو بکر و نه در دوران عثمان، بلکه در دوران خلافت عمر به وقوع پیوسته

است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۱۰

در دوران ابو بکر چه کسی متصدی جمع آوری قرآن بود؟

در دوران ابو بکر چه کسی متصدی جمع آوری قرآن بود؟ - روایت اول و دوازدهم می‌گوید: متصدی و مباشر جمع آوری قرآن زید بن ثابت بوده است، ولی روایت چهارم می‌گوید: متصدی این کار خود ابو بکر بوده و زید بن ثابت طبق دستور ابو بکر تنها به صحیفه‌ها و کتیبه‌های جمع‌آوری شده، نگاه می‌کرد (۱)- و از روایت پنجم و غیر آن در می‌آید که زید بن ثابت و عمر هر دو متصدی این عمل بوده‌اند.

آیا جمع آوری قرآن به زید بن ثابت محول شده بود؟

آیا جمع آوری قرآن به زید بن ثابت محول شده بود؟ - از روایت اول بر می‌آید که ابو بکر جمع آوری قرآن را به زید محول کرده بود، زیرا گفتار ابو بکر به زید بن ثابت که «تو جوانمرد و عاقل هستی، راستگو و مورد اطمینان می‌باشی و در پیش خود رسول خدا نیز نوشتن وحی را به عهده داشتی، امروز هم نوشتن قرآن را به عهده بگیر!» این جملات به صراحت می‌رساند که ابو بکر جمع آوری قرآن را به زید بن ثابت واگذار کرده بود و از بعضی روایات دیگر استفاده می‌شود که مسئله تفویض و محول نمودن در میان نبوده است و چند نفر متصدی این کار بوده است.

آیا قسمتی از آیات قرآن تا دوران عثمان نوشته شده بود؟

آیا قسمتی از آیات قرآن تا دوران عثمان نوشته شده بود؟ - از اکثر این روایات ظاهر می‌گردد و بلکه در این معنی صراحت دارند که تمام آیات قرآن در صحیفه‌ها، اوراق و قطعات مختلف به طور پراکنده ضبط شده بود، ولی از روایت دوم چنین بر می‌آید که قسمتی از آیات قرآن تا دوران عثمان نوشته نشده بود، فقط در حافظه‌های قرآن محفوظ بود.

آیا عثمان از آن چه قبل از وی نوشته شده بود، چیزی کم کرد؟

آیا عثمان از آن چه قبل از وی نوشته شده بود، چیزی کم کرد؟ - از اکثر روایات به صراحت استفاده می‌شود که عثمان از آن چه که قبل از وی نوشته شده بود، چیزی کم نکرد ولی روایت چهاردهم تصریح می‌کند که قسمتی از آن چه را که قبل از وی نوشته شده بود، از بین برد و به مسلمانان نیز دستور داد، آن چه را که او از بین برده است، آنان نیز از بین ببرند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۱۱

عثمان، مصحف خویش را از کدام مأخذ جمع آوری کرد؟

عثمان، مصحف خویش را از کدام مأخذ جمع آوری کرد؟ - روایت دوم و چهارم تصریح می‌کنند که عثمان به صحیفه‌هایی که ابو بکر جمع کرده بود، اعتماد نموده و مصحف خویش را از آن‌ها استنساخ و جمع آوری کرد و در مقابل این روایت، روایت هشتم، چهاردهم و پانزدهم بر این معنی تصریح دارند که عثمان مصحف خویش را با شهادت دو نفر و با تضمین خود آن شخص که آیه را از رسول خدا شنیده بود، جمع آوری کرد.

چه کسی از ابو بکر تقاضای جمع آوری قرآن را کرد؟

چه کسی از ابو بکر تقاضای جمع آوری قرآن را کرد؟ (۱)-- روایت اول می‌گوید: این عمر بود که از ابو بکر خواست قرآن را جمع آوری کند و ابو بکر امتناع ورزید و بعد از اصرار زیاد و پا فشاری با وی موافقت کرد، آن گاه زید را خواست و تقاضای عمر را به وی پیشنهاد نمود. زید نیز پس از ابا و امتناع بالأخره با وی موافقت کرد، ولی در مقابل این روایت، روایت دهم می‌گوید که زید و عمر یک چنین درخواستی را از ابو بکر کردند و او نیز پس از مشاوره با مسلمانان به آنان جواب مثبت داد.

چه کسی قرآن اصلی (مرجع) را جمع آوری کرد و نسخه‌های چندی از آن را به شهرها فرستاد؟

چه کسی قرآن اصلی (مرجع) را جمع آوری کرد و نسخه‌های چندی از آن را به شهرها فرستاد؟ - روایت دوم تصریح می‌کند که قرآن اصلی به وسیله عثمان جمع آوری شده است، ولی از روایت دوازدهم چنین بر می‌آید که تدوین کننده آن عمر بوده است. «لَقَدْ جاءَکُمْ ...» «۱»

این دو آیه در چه زمانی به آخر سوره برائت ملحق شد؟

این دو آیه در چه زمانی به آخر سوره برائت ملحق شد؟ - از روایت اول و یازدهم و بیست و دوم استفاده می‌شود که الحاق این دو آیه به آخر سوره برائت در دوران خلافت ابو بکر بوده است، ولی روایت هشتم و روایت‌های دیگر دلالت دارند که این الحاق در دوران خلافت عمر واقع شده است.

همان دو آیه را چه کسی آورد و به نویسندگان قرآن ارائه کرد؟

همان دو آیه را چه کسی آورد و به نویسندگان قرآن ارائه کرد؟ - روایت اول و بیست و دوم تصریح می‌کنند که این دو آیه را ابو خزیمه آورد، ولی روایت هشتم و (_____ ۱) توبه، ۱۲۸، ۱۲۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۱۲ یازدهم صراحت دارند در این که آورنده آن دو آیه خزیمهٔ بن ثابت بوده است. ابن عبد البر در این مورد می‌گوید: «۱» خزیمه و ابو خزیمه دو نفر هستند و هر یک شخص جدا گانه‌ای بوده است و در میان آنان کوچک‌ترین نسبت و قوم و خویشی هم وجود نداشته است.

قرآن بودن این دو آیه چگونه و از چه راهی ثابت شد؟

قرآن بودن این دو آیه چگونه و از چه راهی ثابت شد؟ - در این مورد، روایت‌ها سه گروهند: بنا به روایت اول، قرآن بودن این دو آیه به وسیله شهادت تنها یک نفر ثابت شده است، ولی در روایت نهم و بیست و دوم شهادت عثمان نیز اضافه شده است و طبق تصریح روایت یازدهم شهادت عمر به شهادت نفر اول اضافه شده است.

عثمان چه کسی را برای املا و نوشتن قرآن معین کرد؟

عثمان چه کسی را برای املا و نوشتن قرآن معین کرد؟ روایت دوم تصریح می‌کند که عثمان، زید و ابن زبیر و سعید (۱)- و عبد

الرحمان را برای کتابت و املای قرآن معین نمود، ولی طبق صراحت روایت پانزدهم او زید را برای کتابت و سعید را برای املا معین ساخت و طبق روایت شانزدهم وی خاندان ثقیف را برای کتابت و هذیل را برای املای آیات قرآن نامزد کرد، ولی روایت هیجدهم آن را تکذیب می کند و صراحت در این دارد که نویسنده از ثقیف و املاـ کننده از هذیل نبوده است. و در برابر این روایات، در روایت نوزدهم تصریح شده است که املا کننده آیات ابی بن کعب بوده، آن چه را که زید می‌نوشته، سعید غلط گیری می کرده است و به همین مطلب در روایت بیستم نیز تصریح شده، منتها در این روایت عبد الرحمان بن حرث برای غلط گیری اضافه شده است.

پاسخ ۲- تعارض در روایات تدوین قرآن قرآن به وسیله خود پیامبر جمع آوری شده است

اشاره

پاسخ ۲- تعارض در روایات تدوین قرآن قرآن به وسیله خود پیامبر جمع آوری شده است دومین خدشه و ایراد، تعارض مفهوم این روایات که جمع آوری قرآن را به دوران بعد از رسول خدا (ص) مستند می‌سازند با مفهوم روایات دیگری است که جمع آوری قرآن را در زمان خود آن حضرت می‌دانند و این تعارض، همه روایات را که در فصل گذشته آوردیم، از اعتبار و حجیت ساقط می کند (_____. ۱) تفسیر قرطبی، ۱ / ۵۶.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۱۳اینک نمونه‌هایی چند از روایاتی که می گویند: جمع آوری قرآن در عصر رسول خدا با دستور مستقیم آن بزرگوار انجام گرفته است: ۱- گروهی از محدثین مانند ابن ابی شیبه، احمد بن حنبل، ترمذی، نسائی، ابن حبان، حاتم، بیهقی و ضیاء مقدسی از ابن عباس نقل کرده‌اند که به عثمان گفتند: چه عاملی سبب شد که شما سوره «انفال» را که از «مثانی» بود و سوره «برائت» که از «مئین» بود، یک جا و پهلوی هم نوشتید و از میان آن‌ها «بسم اللّه» را برداشتید و هر دو را در کنار سوره‌های بزرگ «طوال» قرار دادید؟ عثمان گفت: در دوران زندگی پیغمبر سوره‌ای که دارای آیات متعدد بود؛ نازل شد، آن بزرگوار نویسندگان وحی را می‌خواست و دستور می‌داد که این سوره را در کنار فلان سوره قرار دهید و گاهی نیز چند آیه نازل می‌شد و دستور می‌داد که این آیات را در فلان سوره‌ای که دارای فلان آیات است قرار دهید. همه این‌ها به دستور پیامبر اسلام و با نظر وی انجام می گرفت. عثمان اضافه کرد که سوره انفال اولین سوره‌ای است که در مدینه نازل شده و سوره برائت آخرین سوره قرآن است که فرود آمده است ولی داستان نزول هر دو سوره شبیه هم بود و دستورات و مضمون آیاتشان با هم سنخیت داشت. بدین جهت من فکر کردم که هر دو سوره از یک باب و مقوله و از نوع واحد است و از طرف دیگر رسول خدا (ص) که از دنیا رحلت نمود، بیان نکرد که آیا سوره برائت از انفال است یا نه؟ روی این اصل، من هم آن‌ها را پهلوی هم و بدون این که «بسم اللّه» در میان‌شان فاصله باشد، نوشتم (۱)- و در کنار سوره‌های بزرگ قرار دادم. «۱» ۲- طبرانی و ابن عساکر از شعبی نقل کرده‌اند که در زمان رسول خدا شش نفر از انصار، قرآن را جمع آوری کرده بودند: ابی بن کعب، زید بن ثابت، معاذ بن جبل، ابو درداء، سعد بن عبید و ابو زید و علاوه بر آنان مجمع بن جاریه نیز به جز دو یا سه سوره، همه قرآن را ضبط کرده بود. «۲» ۳- قتاده نقل می کند که از انس بن مالک پرسیدم در دوران رسول خدا چه کسی قرآن را جمع آوری کرده بود؟ گفت: چهار تن که همه آن‌ها را «انصار» بودند: ابی ابن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابو زید. «۳» ۴- مسروق می گوید: روزی عبد اللّه بن عمر از عبد اللّه بن مسعود یاد کرد، سپس گفت: من تا_____

(۱) منتخب کنز العمّال، ۲/ ۴۸. (۲) همان، ۲/ ۵۲. (۳) صحیح بخاری، ۶/ ۱۰۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۱۴ زنده هستم او را دوست خواهم داشت زیرا از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: قرآن را از چهار نفر فرا گیرد: عبد اللّه بن مسعود، سالم بن

معاذ و ابی بن کعب. «۱» ۵- نسائی با سند صحیح از عبد اللّه بن عمر نقل می‌کند که من قرآن را جمع آوری کرده بودم و هر شب یک بار می‌خواندم و چون این جریان به گوش پیامبر رسید، فرمود: آن را آرام و با حوصله و هر ماه یک بار بخوان! ... «۲» و در این باره روایت‌های دیگری نیز وجود دارد که بعضی از آن‌ها را در همین کتاب خواهید خواند و از همه این روایت‌ها استفاده می‌شود که قرآن در زمان خود رسول خدا (ص) با دستور و نظارت مستقیم شخص آن حضرت جمع آوری شده بود و کوچک‌ترین احتمال تحریف در آن وجود ندارد.

اشکال و پاسخ:

اشکال و پاسخ: شاید کسی در این جا بگوید که: منظور از جمع آوری قرآن در دوران پیامبر که در این روایت‌ها به آن اشاره شده است، حفظ نمودن و جمع کردن در سینه‌هاست نه جمع کردن و نوشتن آن در اوراق. ولی این، تصوری است باطل و پنداری است نابجا زیرا: اولا: دلیلی بر این تصور و پندار نیست. و ثانیا: اگر منظور از جمع آوری قرآن، جمع آوری آن در سینه‌ها بود، چگونه این عمل به طوری که در این روایت‌ها آمده است، تنها به شش نفر یا چهار نفر اختصاص یافته است؟ در صورتی که تعداد حافظان (۱)- قرآن در عصر پیامبر (ص) بیش از آن بود که با نام و نشان قابل شمارش باشد. بنابراین، منظور از جمع آوری که در این روایت‌ها یاد شده است، جمع آوری کتبی است نه حفظی. چنان که اگر کسی در تاریخ زندگی پیامبر و یاران آن بزرگوار دقت کند، برای وی این حقیقت کاملا- روشن و ثابت می‌شود که در زمان خود آن حضرت قرآن جمع آوری شده بود و تعداد گرد آورندگان آن هم کم نبوده است. و روایت بخاری از انس که گرد آورندگان قرآن را در عصر پیامبر تنها چهار نفر معرفی می‌کند،

(_____ ۱) همان، ۲/ ۱۰۲. (۲) اتقان، نوع ۲۰، ج/ ۱۲۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۱۵ روایت درست و قابل قبولی نیست، زیرا: اولا- با روایت‌های گذشته، مخصوصا با روایت دیگر بخاری که گرد آورندگان را بیش از چهار نفر معرفی می‌کند، سازش ندارد. و ثانیا: راوی از کجا به دست آورده که در هنگام در گذشت پیامبر جز چهار نفر کسی دیگر قرآن را جمع آوری نکرده بود؟ او چگونه توانست که به اوضاع و احوال تمام مسلمانان که در شهرهای مختلف اسلامی پراکنده بودند، احاطه داشته باشد و از میان آنان تنها چهار نفر را حافظ قرآن معرفی کند؟ کسانی که قرآن را جمع آوری کرده بودند، به چهار تن منحصر سازد؟ این گفتار به حدس و تخمین و گزافه گویی نزدیک‌تر است تا به تحقیق و حقیقت گویی.

نتیجه گفتار

نتیجه گفتار با در دست داشتن چنین روایت‌هایی که جمع آوری قرآن را تا به دوران خود پیامبر و اولین روزهای نزول قرآن پیش می‌برد، چگونه می‌توان پذیرفت که قرآن بعد از پیامبر اکرم به وسیله ابو بکر و یا افراد دیگر جمع آوری شده است و چگونه می‌توان ابو بکر را نخستین کسی دانست که در دوران خلافتش قرآن را جمع آوری نموده است؟ اگر این نظریه و گفتار را بپذیریم، ایراد دیگری نیز پیش می‌آید و آن این که ابو بکر چرا به عمرو زید بن ثابت مأموریت داد که آیات را از ورق پاره‌ها و تخته‌ها و از سینه‌های مردم جمع آوری کنند، اما به عبد اللّه بن مسعود و معاذ و ابیّ که در آن زمان زنده بودند، این مأموریت را نداد، در صورتی که خود پیامبر (ص) آنان را به نام معلم قرآن معرفی نموده و دستور داده بود که مسلمانان قرآن را از این چند نفر و سالم فرا بگیرند و تنها سالم بود که در جنگ یمامه کشته شده بود. علاوه بر این، زید بن ثابت که طبق بعضی از روایت‌ها از طرف ابو بکر مأموریت یافته بود قرآن را جمع آوری کند، خود وی در زمان رسول خدا یکی از نویسندگان وحی و گرد آورندگان قرآن

بود، با این وصف لزومی نداشت که در جمع آوری قرآن تا آن حد تحقیق و تفحص و بررسی و یا شک و تردید کند و مخصوصا این که خود ابو بکر درباره وی می گوید او مردی است عاقل و غیر متهم به دروغگویی. گذشته از همه این‌ها، اخبار «ثقلین» که به طور «متواتر» و فراوان نقل شده، ما را به این معنی هدایت و راهنمایی می کند که قرآن در عصر خود رسول خدا جمع آوری و به صورت کتاب و مجموعه‌ای در آمده بود که قابل امانت گذاشتن باشد که در این باره بعدا بحث و گفت و گو خواهیم داشت. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۱۶

پاسخ ۳ و ۴- روایات جمع‌آوری قرآن از نظر قرآن و عقل روایت‌های تدوین قرآن از نظر قرآن

اشاره

پاسخ ۳ و ۴- روایات جمع‌آوری قرآن از نظر قرآن و عقل روایت‌های تدوین قرآن از نظر قرآن روایات تدوین قرآن همان طور که با یکدیگر و همچنین با گروه دیگری از روایات معارض بود با مضمون بعضی از آیات قرآن نیز مخالف و معارض است، زیرا: اولا: تعداد زیادی از آیات قرآن کریم دلالت دارند (۱)-، بر این که از زمان نزول قرآن سوره‌ها از همدیگر، متمایز و هر یک از آن‌ها جداگانه در میان مردم و حتی در میان مشرکان و اهل کتاب منتشر شده بود زیرا رسول خدا طبق دستور قرآن، کفار و مشرکین را به مبارزه و معارضه خویش دعوت کرد و در این مبارزه، آوردن سخنانی همانند قرآن و سپس آوردن ده سوره و در نهایت، آوردن یک سوره مانند سوره‌های قرآن را به آن‌ها پیشنهاد نمود و معنای این مبارزه و پیشنهاد این است که سوره‌های قرآن حتی در دسترس کفار و مشرکین نیز قرار گرفته بود. ثانیا: در آیات زیاد و در حدیث معروف «ثقلین» قرآن مجید «کتاب» نامیده شده است و از این نام گذاری چنین بر می‌آید که قرآن جمع‌آوری شده بود زیرا قرآنی که در سینه‌ها بود و یا در لوحه‌های پراکنده و تخته پاره‌ها و استخوان‌های متفرق نوشته شده باشد، کتاب نامیده نمی‌شود و معمولا کتاب مجموعه‌ای را گویند که دارای وجود واحد مشخص بوده، صورت مدونی داشته باشد. نوشته‌های پراکنده و قطعه قطعه، کتاب نامیده نمی‌شود تا چه رسد به آن چه اصلا نوشته نشده، و جای آن دل‌ها و سینه‌ها باشد.

روایت‌های جمع‌آوری قرآن از نظر عقل

روایت‌های جمع‌آوری قرآن از نظر عقل این روایت‌ها که جمع‌آوری قرآن را به خلفا و دوران بعد از رسول خدا مستند می‌سازند با حکم عقل نیز موافق و سازگار نیستند، زیرا عظمت خود قرآن، اهتمام فوق العاده پیامبر به خواندن و حفظ نمودن آن، اهمیت فراوانی که مسلمانان به قرآن قائل بودند، اجر و ثواب بی‌پایان قرآن خواندن و ... اقتضا می کند که قرآن از نخستین روز نزولش و در عصر خود رسول خدا جمع‌آوری و تدوین شده باشد. و هر روایتی که جمع‌آوری قرآن را به دوران‌های بعد از پیامبر مستند می کند، با این حقایق مسلم تاریخی و افکار مسلمانان و با احتیاج و نگرش خاص مسلمانان نسبت به قرآن و با ده‌ها مطلب دیگر، کوچک‌ترین سازشی ندارد بلکه مخالف همه این‌ها می‌باشد. علاوه بر این، قرآن دارای خصوصیاتی است که هر یک از این خصوصیات در جلب افکار بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۱۷ مسلمانان به سوی قرآن کافی بوده و می‌توانست در میان تمام مسلمانان حتی در میان زنان و کودکان نیز اهمیت آن را جلوه‌گر و نمایان سازد. اینک قسمتی از امتیازات و خصوصیات قرآن را که اهمیت آن را کاملا روشن می‌سازد، در این جا می‌آوریم تا معلوم شود کتاب مقدسی که دارای این چنین خصوصیات عالی و در نتیجه دارای اهمیت غیر قابل وصف باشد، پیامبر و همچنین مسلمانان مدت مدیدی در جمع‌آوری آن غفلت نمی کردند و آن را به آیندگان و به دست حوادث تحویل نمی‌دادند.

بلاغت قرآن

بلاغت قرآن ۱- عرب‌ها که به حفظ کردن هر کلام بلیغ و سخن شیوا اهمیت خاص و فراوان قائل بودند و در این راه سعی و کوشش بی حد مبذول می‌داشتند و تمام اشعار و خطبه‌های دوران جاهلیت را حفظ می‌کردند، چگونه متصور است که این افراد در برابر قرآن ساکت باشند و برای حفظ کردن آیات بلیغ و شیرین قرآن که تمام بلغا و سخن سرایان را با همین حلاوت و بلاغتش به مبارزه دعوت نموده و (۱)- با فصاحتش هر خطیب زبان دار را خاموش می‌نمود، آرام و ساکت بنشینند و اهمیتی برای آن قائل نشوند؟! آری تمام عرب‌ها- اعم از مؤمن و کافر- توجه خاصی به قرآن داشته، آیات آن را حفظ می‌کردند ولی هر کسی به یک هدف و آرزو افراد مؤمن در اثر ایمان و عقیده و افراد بی ایمان به امید پاسخگویی و معارضه در میدان مبارزه. ۲- پیامبر اکرم (ص) که در میان مسلمانان از قدرت و نفوذ فوق العاده‌ای برخوردار بود، علاقه و اشتیاق فراوان به حفظ قرآن ابراز می‌فرمود و در این قسمت تأکید زیاد می‌کرد. بدیهی است که اگر زعیم و پیشوای یک جمعیت، به حفظ نمودن یا خواندن یک کتاب اظهار علاقه و اشتیاق بکند مسلما آن کتاب در میان آن ملت و جمعیت رواج پیدا می‌کند و برای جلب رضای رهبر و پیشوایشان در حفظ آن کتاب بر همدیگر سبقت می‌جویند. ۳- حفظ نمودن قرآن موجب عظمت و شخصیت در میان مردم بوده و مسلمانان نسبت به حافظ قرآن با نظر تکریم و احترام فوق العاده می‌نگریستند و اگر کسی اطلاع از تاریخ داشته باشد، به مقام ارجمند و موقعیت خاصی که قاریان و حافظان قرآن از آن برخوردار بودند، پی خواهد برد. این‌ها عواملی بودند که می‌توانستند، انگیزه و موجب آن شوند که مسلمانان به جمع‌آوری و حفظ قرآن اهمیت فراوان قائل شوند و مجموع قرآن یا هر مقداری که بتوانند از آیات قرآن را حفظ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۱۸ کنند تا از این رهگذر چنین مقام عالی و ارجمندی را حائز شوند. ۴- اجر و ثوابی که خواننده و حفظ کننده قرآن به آن قائل می‌شود، از مهم‌ترین عواملی است که مسلمانان را به قرائت و حفظ کردن قرآن وادار می‌ساخت و به همین علت بود که مسلمانان نسبت به قرآن و حفظ کردن آن بیش از آن چه به مال و جانشان و به اولاد و فرزندانشان اهمیت بدهند، اهتمام می‌ورزیدند تا جایی که در تاریخ آمده است که بعضی از زنان نیز همه قرآن را جمع‌آوری نموده بودند. ابن سعد در طبقات می‌گوید: فضل بن دکین چنین آورده است که ولید فرزند عبد اللّه بن جمیع از مادر بزرگش نقل می‌کند، ام ورقه دختر عبد اللّه بن حارث تمام قرآن را جمع‌آوری کرده بود و رسول خدا او را شهید می‌نامید، می‌گفت: هنگامی که رسول خدا به جنگ بدر حرکت می‌کرد، عرضه داشتم یا رسول اللّه! به من نیز اجازه بدهید که با شما حرکت کنم و در این جنگ مداوا و معالجه رزمندگان و مجروحان جنگی را به عهده بگیرم تا خداوند به من نیز پاداش و اجر شهادت عنایت فرماید. رسول خدا در پاسخ من فرمود: خدا برای تو شهادت را آماده کرده است. «۱» (۱)- آن جا که زنان بر جمع کردن و حفظ نمودن قرآن این چنین اهمیت دهند، معلوم است که اهتمام مردان و سعی و کوشش آنان در این مورد تا چه حد خواهد بود. آمار و تعداد کسانی که در دوران خود رسول خدا قرآن را حفظ کرده بودند، در کتاب‌های معتبر تاریخ آمده است. قرطبی می‌گوید: هفتاد تن از قراء در جنگ یمامه به قتل رسیدند و در دوران خود پیغمبر (ص) نیز در بئر معونه به همین مقدار کشته شدند. «۲» در روایت دهم که قبلا آوردیم تعداد قاریانی که در جنگ یمامه کشته شدند چهارصد نفر گزارش شده است. گذشته از قاریان و حفاظ قرآن که به جمع‌آوری آیات قرآن اهتمام می‌ورزید خود رسول خدا نیز برای حفظ آیات قرآن اهمیت فوق العاده‌ای قائل بود و نویسندگان متعددی داشت و مخصوصا قرآن هم نجوما و تدریجا در مدت بیست و سه سال نازل شده است. همه این‌ها گواه و مؤید این مطلب است که خود رسول خدا در دوران زندگیش دستور به کتابت قرآن داده بود.

(_____ ۱) اتقان، نوع ۲۰، ج ۱/ ۱۲۵. (۲) همان، نوع ۲۰/ ۱۲۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۱۹ زید بن ثابت نقل می‌کند: ما در حضور پیغمبر بودیم و قرآن را از

روی رقعه‌ها و ورق پاره‌های پراکنده در یک جا تدوین و جمع‌آوری می‌کردیم. حاکم در ذیل این حدیث می‌گوید: این حدیث بنا به شرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است ولی آن را در کتاب‌های خویش نقل نکرده‌اند، آن‌گاه می‌گوید: به هر حال این حدیث دلیل روشنی است بر این که همه قرآن در دوران خود رسول خدا جمع‌آوری شده بود. «۱» و اما حفظ کردن بعضی از سوره‌ها و یا بخشی از آیات قرآن در میان مسلمانان انتشار و اشتهار کامل داشت و کم‌تر مرد و زن مسلمان پیدا می‌شد که چند سوره و آیه در نزد وی نباشد. عبادهٔ بن صامت نقل می‌کند هر گاه کسی از جایی به پیش رسول خدا می‌آمد، وی به علت اشتغالات زیاد و نداشتن فرصت بیش‌تر او را به یکی از ما واگذار می‌کرد تا قرآن را بر وی بیاموزیم. «۲» کلیب نیز نقل می‌کند که من به همراه علی (ع) بودم، آن حضرت صدای ضجه مسلمانان را که در مسجد به قرائت قرآن مشغول بودند، شنید و فرمود: خوشا به حال آنان! ... «۳» (۱)- باز از عبادهٔ بن صامت نقل است که هر گاه کسی از نقطه دیگر به حضور رسول خدا می‌آمد، آن حضرت وی را تحویل یکی از ما می‌داد که به او قرآن یاد بدهیم و همیشه از مسجد رسول خدا، صدای مردم به خواندن قرآن طنین‌انداز بود تا این که رسول خدا دستور داد، مسلمانان قرآن را آهسته بخوانند و یکدیگر را در خواندن قرآن به اشتباه نیندازند. «۴» آری، حفظ کردن قرآن در میان مرد و زن مسلمان رایج و معمول بود تا جایی که زنان مسلمان یاد گرفتن سوره‌ای از قرآن و یا بیش‌تر از آن را مهریه خویش قرار می‌دادند. خواننده ارجمند! آیا با این اهتمام فوق العاده می‌توان ادعا کرد که جمع‌آوری قرآن تا دوران خلافت ابو بکر به تأخیر افتاد و ابو بکر در جمع‌آوری قرآن به شهادت و نظارت دو نفر احتیاج پیدا کرد؟ با در نظر گرفتن اوضاع و احوال مسلمانان در دوران پیامبر و اهمیتی که آنان به خواندن و حفظ کردن قرآن قائل بودند، نمی‌توانند این گفتار قابل قبول باشد.

(_____ ۱) مستدرک، ۲ / ۶۱۱. (۲) مسند احمد، ۵/ ۳۲۴. (۳) کنز العمال، فضائل القرآن، چ ۲، ج ۲/ ۱۸۵. (۴) کنز العمال، ۲/ ۱۸۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۲۰

پاسخ ۵ و ۶- روایات جمع‌آوری قرآن و اجماع مسلمانان اجماع مسلمانان به عدم ثبوت قرآن با غیر تواتر

اشاره

پاسخ ۵ و ۶- روایات جمع‌آوری قرآن و اجماع مسلمانان اجماع مسلمانان به عدم ثبوت قرآن با غیر تواتر قسمتی از جنبه‌های ضعف و تزلزل روایاتی که جمع‌آوری قرآن را به دوران‌های بعد از پیامبر (ص) مستند می‌سازند توضیح داده شد. اینک در این فصل به پنجمین و ششمین عامل ضعف آن‌ها می‌پردازیم و می‌گوییم: مسلمانان در دو مسئله اتفاق نظر و اجماع دارند؛ یکی این که می‌گویند: قرآن بودن هیچ سخنی ثابت نمی‌شود مگر از راه تواتر و نقل‌های پیاپی و یقین‌آور، دوم این که می‌گویند: زیادتی به قرآن راه نیافته است ولی روایات تدوین که مورد بحث ماست با این دو مسئله اجماعی، تضاد و منافات دارد. تمام مسلمانان برای اثبات قرآن بودن کلامی، راهی به جز تواتر و نقل‌های فراوان و یقین‌آور نمی‌دانند ولی روایات تدوین قرآن دلالت می‌کنند بر این که در موقع جمع‌آوری قرآن تنها مدرک و مرجعی که برای اثبات قرآن بودن کلامی، در اختیار بود و به وسیله آن، آیات قرآن از غیر آیات تشخیص داده می‌شد، عبارت بود از شهادت دو نفر مسلمان و گاهی یک نفر که شهادت وی مطابق شهادت دو نفر باشد و لازمه این سخن این است که قرآن با خبر واحد نوشته شده است نه از طریق تواتر آیا واقعا یک نفر مسلمان می‌تواند به این مطلب ملتزم باشد یا چنین سخنی را بر زبان براند؟! ما نمی‌دانیم صحیح بودن این گونه روایت‌ها که به ثبوت قرآن به وسیله خبر واحد و یا شهادت دو نفر و یا یک نفر شاهد دلالت دارند، با اجماع و عقیده تمام مسلمانان به این که قرآن به جز تواتر از راه دیگر ثابت نمی‌شود، چگونه می‌تواند توافق و سازش داشته باشد؟! آیا قطعی بودن این که قرآن باید از راه تواتر ثابت شود نه از راه خبر واحد

و شهادت دو نفر، دلیل بر دروغ بودن تمام این روایات نیست؟! تعجب در این است که بعضی از دانشمندان مانند ابن حجر، «شهادت» را که در این روایات آمده، به «کتابت» (۱)- و «حفظ کردن قرآن» تأویل و تفسیر کرده‌اند. «۱» ما فکر می‌کنیم همان لزوم تواتر در قرآن که اشاره کردیم، ابن حجر را به چنین تأویل و تفسیر واداشته، شهادت را به معنای کتابت و حفظ گرفته است. در هر صورت این تفسیر از جهاتی قابل خدشه و ایراد است، زیرا: ۱- این تفسیر با دلالت صریح این روایات که در مسئله تدوین قرآن آوردیم هیچ گونه سازش (_____ ۱) اتقان، نوع ۱۸/ ۱۰۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۲۱ ندارد و با توجه مختصر معلوم می‌شود که شهادت در این روایت‌ها به حفظ و کتابت، قابل تأویل نمی‌باشد. ۲- لازمه این تفسیر این است که جمع کنندگان قرآن آیاتی را که در نزد اشخاص بوده ولی نوشته نشده بود، وارد مصحف نمی‌کردند، گرچه قرآن بودن آن‌ها از راه تواتر ثابت بود و برگشت این مطلب به این است که قسمتی از قرآن که قرآن بودنش با تواتر ثابت نگردیده بود، در قرآن نوشته شده است. ۳- آیه‌ای را که می‌خواستند بنویسند؛ اگر با تواتر ثابت بود، دیگر نیازی به حفظ و کتابت نداشت و اگر به وسیله تواتر ثابت نبود، با حفظ و کتابت نمی‌توانستند آیه بودن آن را ثابت کنند و در قرآن وارد سازند، بنابراین در جمع‌آوری قرآن، حفظ و کتابت، کوچک‌ترین فایده و اثری نداشت تا شرط پذیرش آیات قرآن بوده باشند. خلاصه گفتار این که، این روایت‌ها با این گونه تأویلات قابل پذیرش نمی‌باشند و به جز دور انداختن آن‌ها چاره دیگری نیست زیرا از این روایت‌ها چنین بر می‌آید که آیات قرآن از راه غیر تواتر نیز پذیرفته شده و در قرآن جمع‌آوری می‌گردید و بطلان این سخن به اجماع مسلمین و در نزد تمام مسلمانان روشن و مسلم است.

اجماع مسلمانان به عدم زیادت در قرآن

اجماع مسلمانان به عدم زیادت در قرآن اگر روایت‌های جمع‌آوری قرآن بعد از دوران پیامبر را بپذیریم- چنان که طرفداران تحریف می‌گویند- و از این طریق راهی برای احتمال تحریف در قرآن بگشاییم، در این صورت فرقی نخواهد داشت که این تحریف از راه نقصان باشد یا زیادت و احتمال تحریف به هر دو معنا به قرآن راه خواهد یافت، زیرا وقتی که در جمع‌آوری قرآن، خود پیامبر، آن کسی که قرآن به او فرود آمده است، نظارت مستقیم نداشت و دیگران با حدس و گمان سخنانی را می‌توانستند وارد قرآن کنند، در این صورت ممکن بود که سخنانی را هم اشتباها به نام آیه قرآنی به قرآن اضافه کنند، در صورتی که مسئله زیادت را در قرآن کسی از مسلمانان نمی‌پذیرد و به اجماع تمام مسلمانان زیادتی به قرآن راه نیافته است و این اجماع و اتفاق نظر مسلمین با آن روایات، تضاد و منافات کامل دارد، این جاست که یکی دیگر از جهات ضعف این روایات آشکار می‌شود.

اشکالی و پاسخی:

اشکالی و پاسخی: شاید کسی بگوید، چون قرآن جنبه اعجاز دارد با سخنان دیگر مشخص است و هر سخنی که از بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۲۲ قرآن نباشد، در برابر قرآن به خوبی شناخته می‌شود و جایی برای اشتباه باقی نمی‌ماند تا به قرآن وارد شود. به عبارت دیگر، اعجاز قرآن ملاک شناخت قرآن است و می‌تواند جلو هرگونه زیادت را بگیرد، ولی این ملاک در نقیصه جریان ندارد، زیرا چیزی که به دست نرسیده است و موجود نیست، قابل سنجش نمی‌باشد، این است که طرفداران تحریف، زیادت را در قرآن مردود دانسته، نقصان را می‌پذیرند. در پاسخ این پندار می‌گوییم: اعجاز و بلاغت بی‌حد قرآن گرچه مانع از این است که بتوان سوره‌ای مانند سوره‌های قرآن را وارد ولی از این مانع نیست که یک یا دو کلمه و حتی سخنی به اندازه یک آیه کامل ساخت و بر قرآن اضافه کرد، مخصوصا اگر آن آیه کوتاه باشد و اگر این عمل امکان نداشت، نیازی به شهادت دو نفر نبود (۱)- و

هر کس آیه‌ای را می‌آورد، قرآن بودن آن از راه بلاغت و شیوایی فوق العاده روشن می‌شد. بنابراین، آنان که روایت‌های جمع‌آوری قرآن بعد از عصر پیامبر را می‌پذیرند و در نتیجه به وقوع تحریف در قرآن قائل می‌شوند، چاره‌ای ندارند جز این که تحریف به معنای زیادت را نیز در قرآن ملتزم شوند، در صورتی که این نظریه مخالف اجماع مسلمانان است. *** بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۲۳

نظریه صحیح در تدوین قرآن

نظریه صحیح در تدوین قرآن خلاصه تمام آن چه در تمام فصول مختلف این بخش تا به این جا گفته شد، این است که نسبت دادن جمع‌آوری قرآن به خلفا و دوران بعد از پیامبر امری است موهوم و پنداری است غلط و بی‌اساس که با قرآن، سنت، اجماع و عقل مخالف می‌باشد و طرفداران تحریف نمی‌توانند از این راه، نظریه غلط و بی‌اساس خویش را اثبات نمایند، بلکه چنان که در فصول پیش یاد آور شدیم، قرآن در دوران خود پیامبر و به دستور و نظارت وی انجام گرفته است. اگر بر فرض، قبول کنیم که قرآن را ابو بکر در دوران خلافتش جمع‌آوری کرده است، کیفیت آن به شکلی که در این روایات آمده است، مسلما دروغ است، زیرا جمع‌آوری قرآن بر پایه قطع و یقین استوار بود، یعنی آیات قرآن در اثر تواتر و نقل‌های فراوان و یقین‌آور در میان مسلمانان، معروف و شناخته شده بود و همان آیات قطعی و شناخته شده که در دل‌ها و سینه‌ها بود و مسلمانان با آن‌ها انس و آشنایی داشتند، در قرآن آورده شده و در یک جا جمع‌آوری شد. آری، جای تردید و شک نیست که عثمان در دوران خویش قرآن را جمع‌آوری کرده است، ولی نه به آن معنی که سوره‌ها و آیات قرآن را در یک مصحف تدوین کند و از پراکندگی به صورت مجموعه واحد در بیاورد، بلکه بدین معنی که او تمام مسلمانان را در قرائت یک قاری مخصوص، جمع و متحد نمود و تمام قرآن‌های دیگر را که با آن قرائت مورد نظر موافق نبود، سوزاند و به تمام بلاد و شهرها نوشت که چنین قرآن‌ها را بسوزانند و بدین وسیله مسلمانان را از هر گونه اختلاف قرائت نهی و منع نمود که آن را در اصطلاح «توحید المصاحف» می‌نامند. عده‌ای از بزرگان اهل سنت نیز بدین معنی تصریح نموده‌اند، چنانکه حارث محاسبی بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۲۴ می‌گوید: در میان مردم مشهور است که جمع کننده قرآن عثمان است ولی چنین نیست، بلکه عثمان از اختلافی که در میان اهل شام و اهل عراق در قرائت حروف و کلمات قرآن به وجود آمده بود، به ترس و وحشت افتاد و مردم را وادار کرد که قرآن را با یک قرائت و با همان روشی که خود او و عده‌ای از مهاجر و انصار اختیار کرده بودند، بخوانند. «۱» (۱)- مؤلف: اما این که عثمان، همه مسلمانان را به یک قرائت جمع کرد و آن همان قرائتی بود که در میان مسلمانان معمول و متعارف بوده، با «تواتر» و نقل‌های یقین آور از خود رسول خدا اخذ شده بود و او از این راه مسلمانان را از قرائت‌های دیگری که مبتنی بر احادیث بی‌اساس (نزول قرآن با حروف هفت‌گانه) بود، منع و جلوگیری کرد. آری، این اقدام و عمل عثمان شایسته بود و لذا مورد انتقاد هیچ یک از مسلمانان واقع نشد، زیرا همان اختلاف در قرائت سبب اختلاف بیش‌تری در میان مسلمانان و موجب پاشیده شدن صفوف آنان و درهم ریختن پایه‌های اتحاد و یگانگی پیروان قرآن می‌شد و بلکه این اختلاف و تشتت به جایی می‌رسید که عده‌ای از مسلمانان عده دیگر را تکفیر و تفسیق کنند. در صفحات گذشته به روایاتی نیز اشاره شد که رسول خدا از اختلاف در قرآن شدیدا نهی نموده است. بنابراین، روش عثمان در این مورد جای رد و انکار و مورد خدشه و ایراد نیست، ولی آن‌چه درباره این موضوع سبب ایراد و انتقاد از عثمان شده است، مسئله سوزاندن قرآن‌هاست که به وسیله خود او صورت گرفته و به مردم شهرها نیز این دستور را صادر کرده است. آری، عده‌ای از مسلمانان در این موضوع به عثمان اعتراض کردند تا جایی که او را «حرّاق المصاحف» یعنی سوزاننده قرآن‌ها، نامیدند. نتیجه از همه آن چه در این بخش و بخش قبلی راجع به تحریف قرآن آوردیم به طور کلی بر می‌آید که داستان تحریف قرآن یک داستان واهی، بی‌اساس و سخن خرافی است و شخص عاقل یک چنین داستان را قبول و باور نمی‌کند مگر آن که در اطراف این موضوع

تحقیق و تدبّر ننماید و یا افرادی که

(۱) اتقان، نوع ۱۸، ج ۱/ ۱۰۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۲۵ غرض و انگیزه آنان را به چنین گفتار بی‌اساس وادار سازد، زیرا اغراض انسان را کروکور می‌کند و اما شخص عاقل، با انصاف و مدبر در بطلان و خرافی بودن تحریف قرآن، شک و تردید به خود راه نمی‌دهد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۲۷ (۱)-

بخش ۱۰ حجیت ظواهر قرآن

اشاره

بخش ۱۰ حجیت ظواهر قرآن (۲)- دلایل حجیت ظواهر قرآن قرآن کتاب مردم است قرآن دلیل نبوت است قرآن بزرگ‌ترین مرجع مسلمان‌هاست قرآن معیار شناخت روایات است ائمه (ع) با آیات قرآن استدلال می‌کردند دلایل عدم حجیت ظواهر قرآن آیا فهمیدن قرآن انحصاری است؟ تفسیر دلبخواهی ممنوع است معانی آیات قرآن عمیق و ریشه دار است آیا معانی ظاهری قرآن مقصود نیست؟ پیروی از آیات متشابه ممنوع است تأثیر تحریف قرآن در حجیت ظواهر آن نتیجه بحث بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۲۸ (۱)-

دلایل حجیت ظواهر قرآن

معنای حجیت ظواهر قرآن

اشاره

معنای حجیت ظواهر قرآن قرآن کتابی است که ظاهر آن ساده و برای عموم مردمی که با زبان عربی آشنایی دارند، قابل فهم و قابل درک است و آن چه که مانند گفت و گوهای معمولی و عرفی از ظاهر قرآن فهمیده می‌شود، معمولاً هدف و منظور پروردگار بوده و قابل عمل و اعتماد می‌باشد و در موقع احتجاج و استدلال و به دست آوردن احکام الهی و وظایف اخلاقی و امثال آن می‌توان مستقلا به همان معانی که از ظاهر آیات قرآن استفاده می‌شود، تکیه کرد و آن را مورد عمل و یا دلیل و مبنا قرار داد. مبنا قرار دادن معنای ظاهری قرآن را «حجیت ظواهر قرآن» می‌نامند، این است که می‌گوییم: ظواهر قرآن حجیت و مدرکیت دارد و ما می‌توانیم در موارد مختلف به معنای ظاهری آن تکیه کرده، آن را مستقلا مورد عمل قرار دهیم و در گفتار و نظریات و استدلال‌های خویش به آن تمسک جوییم زیرا ظواهر قرآن برای عموم مردم حجت و مدرک می‌باشد. برای نظریه حجیّت ظواهر قرآن دلایل فراوانی وجود دارد که اینک قسمتی از آن‌ها را در این جا می‌آوریم:

۱- قرآن کتاب مردم است

۱- قرآن کتاب مردم است شکی در این نیست که پیامبر اسلام برای محاوره و گفت و گوهای معمولی خویش و برای فهماندن مقصودش یک روش مخصوص به خود در پیش نگرفته بود، بلکه او هم مانند افراد دیگر جامعه و همانند قوم و عشیره خود با همان روش معمول و متعارف که عموم مردم در محاوره‌ها و بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۲۹ گفت و گوهای روز مره خویش داشتند سخن می‌گفت. در این حقیقت نیز شکی نیست که پیامبر اسلام قرآن را بدین منظور آورده است که مردم معانی آن را بفهمند و در آیاتش تدبر کنند، دستوراتش را به کار ببندند و از آن چه نهی کرده است، خودداری کنند. در خود قرآن مجید هم به

این حقیقت عقلی و عرفی مکرر اشاره شده است، آن جا که می‌فرماید: أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها. «۱» آیا آن‌ها در قرآن تدبر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است. وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ. «۲» ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مثلی آوردیم، شاید متذکر و یادآور شوند. وَ إِنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ الْعالَمِینَ. نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ. عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ. بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ. «۳» به راستی این قرآن از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. روح الامین آن را نازل کرده است، بر قلب پاک تو تا مردم را انذار کنی. خداوند آن را به زبان عربی آشکار و روشن نازل کرد. هذا بَیانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ. «۴» (۱)- در این کتاب، بیانی است برای عموم مردم و هدایت و اندرزی است، برای پرهیزگاران. فَإِنَّما یَسَّرْناهُ بِلِسانِکَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ. «۵» راستی ما قرآن را به زبان تو آسان نمودیم تا متذکر و یاد آور شوند. وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ. «۶» ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم، آیا کسی هست که متذکّر شود؟

(_____ ۱) محمد/ ۲۴. (۲) زمر/ ۲۷. (۳) شعرا/ ۱۹۲- ۱۹۵. (۴) آل عمران/ ۱۳۸. (۵) دخان/ ۵۸. (۶) قمر/ ۱۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۳۰ أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً. «۱» آیا در قرآن نمی‌اندیشند که اگر از سوی غیر خدا بود، اختلافات فراوانی در آن می‌یافتند. جز این آیات، در قرآن مجید آیات فراوان دیگری نیز وجود دارد که دلالت می‌کنند بر این که: «قرآن یک کتاب ساده، قابل فهم برای عرف و عموم مردم است.»

۲- قرآن دلیل نبوت است

۲- قرآن دلیل نبوت است قرآن مجید به عنوان حجت و دلیل بر نبوت پیامبر نازل شده و همه مردم را به مبارزه خویش دعوت کرده و در این مبارزه آنان را به آوردن مانند یک سوره از قرآن فرا خوانده است. از مسئله دلیل نبوت بودن قرآن و از این که قرآن وسیله تحدی و مبارزه طلبی با دشمنان اسلام و معجزه پیامبر بود، چنین بر می‌آید که عموم عرب و اهل زبان، معانی آن را به سادگی می‌فهمیدند، زیرا اگر قرآن در نظر آنان پیچیده و غیر قابل فهم و معمایی بیش نبود: اولا: مردم را به معارضه و مبارزه دعوت نمودن و مانند سوره‌ای از سوره‌های قرآن را از آنان درخواست کردن مفهومی نداشت. و ثانیا: اگر آنان قدرت فهمیدن قرآن را نداشته، معجزه بودن قرآن برای آنان ثابت نمی‌شد، مقصود و هدفی که در فرستادن قرآن بود، تأمین نمی‌شد و با دعوت نمودن مردم به سوی ایمان به قرآن سازش و مناسبت نداشت.

۳- قرآن بزرگ‌ترین مرجع مسلمانهاست

۳- قرآن بزرگ‌ترین مرجع مسلمانهاست در روایات فراوان آمده است که مردم باید به «ثقلین» (کتاب خدا و عترت پیامبر) به آن دو امانت سنگین که پیامبر در میان آنان گذاشته است، تمسک بجویند و در تمام امور و مشکلاتشان به آن‌ها مراجعه کنند و معنای تمسک و مراجعه کردن عموم مردم به قرآن، جز به معنای عمل کردن به آن و تطبیق نمودن اعمالشان با احکام و قوانینی که از ظواهر آن فهمیده می‌شود، چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

(_____ ۱) نساء/ ۸۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۳۱

۴- قرآن معیار شناخت روایات است

۴- قرآن معیار شناخت روایات است روایت «متواتر» و فراوان در اختیار داریم که قرآن را محک و شناخت اخبار و احادیث معرفی کرده‌اند و مضمون این روایات این است که: روایات وارده باید به قرآن ارائه شده و با آن سنجیده شوند و هر روایتی که با قرآن تطبیق و سازش نکرد (۱)-، دروغ و باطل بوده و افترا و بیهوده‌ای بیش نیست و باید آن را به سینه دیوار کوبید و نباید آن را پذیرفت. این روایات دلیل و گواه روشنی هستند، بر این که ظواهر الفاظ قرآن، حجیت و مدرکیت دارند زیرا یک سخن پیچیده و غیر قابل فهم که ظاهر آن اعتبار نداشته باشد، میزان و وسیله سنجش نخواهد بود. و علاوه بر این روایات، یک سلسله روایت‌های دیگری نیز وجود دارد که می‌گوید: شروط و پیمان‌ها را به قرآن ارائه دهید، هر پیمانی که با قرآن مخالف آید، باطل و غیر قابل قبول بوده و آن چه مخالف نیست، صحیح و واجب العمل است.

۵- ائمه (ع) با ظواهر قرآن استدلال می‌کردند

۵- ائمه (ع) با ظواهر قرآن استدلال می‌کردند پنجمین دلیل بر حجیت ظواهر قرآن، روش استدلال ائمه است که در بعضی از موارد به ظواهر قرآن استناد کرده و احکام الهی را از آن استخراج کرده‌اند. اینک نمونه‌ای چند از استدلال‌های امام صادق (ع) را که ظواهر الفاظ قرآن را مورد استناد و استشهاد قرار داده است، در این جا می‌آوریم: ۱- زراره از امام صادق (ع) پرسید: از کجا به دست آورده‌اید که در وضو به قسمتی از سر باید مسح کرد نه به همه آن؟ امام (ع) در جواب وی فرمود: «لمکان الباء»، یعنی به جهت وجود «باء» که در آیه وضو به کار رفته است و از ظاهر آن چنین بر می‌آید که تنها به قسمتی از سر مسح کردن کافی است نه به تمام آن. ۲- روزی امام صادق (ع) منصور دوانیقی را از پذیرفتن گفتار سخن چین و دو بهم زن، نهی می‌فرمود و گفتار خویش را بدین جا رسانید که: گفتار سخن چین مورد اعتبار و قابل قبول نیست، آن گاه این آیه را خواند: إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا. «۱»

(_____ ۱) حجرات/ ۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۳۲ اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید. ۳- کسی از امام صادق (ع) می‌پرسد که من در مستراح زیاد می‌نشینم تا به صدای موسیقی که از همسایه به گوش می‌رسد؛ گوش فرا دهم، این عمل من چه حکمی دارد، در صورتی که من به قصد شنیدن موسیقی به آن جا نمی‌روم؟ امام (ع) فرمود: این عمل تو حرام و گناه است، زیرا که خداوند می‌فرماید: إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا. «۱» ۴- امام صادق (ع) به فرزندش اسماعیل می‌فرماید: هنگامی که گروهی از مؤمنان در نزد تو شهادت دادند، تصدیق‌شان بکن! زیرا که (۱)-، خداوند می‌فرماید: یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ. «۲» ۵- امام صادق (ع) درباره زنی که سه بار طلاق گرفته، به شوهرش حرام می‌شود، می‌گوید: اگر این زن با مرد دیگری ازدواج کند و از او طلاق بگیرد، در این صورت می‌تواند با شوهر اولی خود دوباره ازدواج نماید، گرچه آن مرد دوم برده و غلام باشد، زیرا خداوند می‌فرماید: حَتَّی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ. «۳» ۶- امام صادق (ع) فرمود: اگر زنی سه بار طلاق گیرد، با ازدواج موقت و متعه شدن به مرد دیگر برای شوهر اولی حلال نمی‌شود، چون خداوند می‌فرماید: فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَیْهِما أَنْ یَتَراجَعا. «۴» اگر شوهر بعدی طلاقش بدهد عیبی ندارد که او با شوهر اولی ازدواج کند. که در ظاهر این آیه، حلال شدن زن سه طلاقه به شوهر اولی مشروط به این است که با مرد، دیگری ازدواج کند، سپس از وی طلاق بگیرد و چون در ازدواج موقت طلاق نیست، شرط ازدواج با شوهر اول که همان طلاق است، فراهم نشده است. ۷- مردی که ناخن پایش افتاده بود و به عنوان معالجه، «مراره» ای روی آن گذاشته بود، از امام صادق (ع) حکم آن را در مورد مسح سؤال نمود، امام (ع) فرمود: حکم این مسئله و امثال آن در قرآن وجود دارد زیرا خداوند می‌فرماید:

(_____ ۱) اسراء/ ۳۶. (۲) توبه/ ۶۱. (۳) بقره/ ۲۳۰. (۴) بقره/ ۲۳۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۳۳ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ. «۱» آنگاه فرمود: در

موقع وضو روی همان دارو، مسح کن! ۸- حکم ازدواج با بعضی از زنان را از امام صادق (ع) پرسیدند، امام (ع) فرمود: جایز و حلال است زیرا خداوند می‌فرماید: وَ أُحِلَّ لَکُمْ ما وَراءَ ذلِکُمْ. «۲» ۹- امام درباره حلال بودن گوشت بعضی از حیوانات به این آیه استشهاد می‌کند: قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ. «۳» ۱۰- باز امام (ع) بر عدم جواز ازدواج بردگان بدون اجازه صاحبانشان با این آیه استدلال و استشهاد می‌کند که خداوند می‌فرماید: عَبْداً مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْءٍ. «۴»

(_____۱) حج/ ۷۸. (۲) نساء/ ۲۳. (۳) انعام/ ۱۴۵. (۴) نحل/ ۷۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۳۴ (۱)-

دلایل عدم حجیت ظواهر قرآن

اشاره

دلایل عدم حجیت ظواهر قرآن در فصل پیش گفتیم که به دلایل روشن و مسلم ظواهر قرآن حجیت و مدرکیت دارد ولی گروهی از دانشمندان و علمای «حدیث» این حقیقت را انکار می‌کنند و می‌گویند که ظواهر قرآن قابل استناد نیست زیرا شاید هدف و منظور پروردگار از آیات قرآن غیر از آن باشد که از ظاهرش فهمیده می‌شود، این است که نمی‌توان معانی ظاهری قرآن را گرفت و در مواقع نیاز به آن تکیه و استناد نمود. این بود خلاصه نظریه کسانی که حجیت ظواهر قرآن را انکار می‌کنند و بر این گفتار و نظریه دلایلی دارند که ما اینک هر یک از آن دلایل را به طور مستقل و جداگانه می‌آوریم و مورد گفت و گو قرار می‌دهیم و به پاسخ آن می‌پردازیم:

۱- آیا فهمیدن قرآن انحصاری است؟

۱- آیا فهمیدن قرآن انحصاری است؟ طرفداران عدم حجیت ظاهر قرآن می‌گویند: فهمیدن قرآن جنبه عمومی ندارد بلکه انحصاری است و تنها عده مخصوص و معینی که طرف صحبت و گفت و گوی قرآن می‌باشند می‌توانند معنای واقعی قرآن را درک کنند و کلید فهم قرآن تنها در دست آن‌هاست. سپس این نظریه را با یک سلسله از روایات که در این مضمون وارد شده است، به اثبات می‌رسانند. اینک قسمتی از آن روایت‌ها: بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۳۵ ۱- شعیب بن انس در یک روایت «مرسل» «۱» از امام صادق (ع) نقل کرده است که آن حضرت به ابو حنیفه فرمود: تو فقیه مردم عراقی؟ گفت: آری. فرمود: بر چه اساس و منبعی فتوا می‌دهی؟ گفت: بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش. فرمود: ابو حنیفه! آیا کتاب خدا را آن چنان که شایسته است، می‌شناسی و آیا ناسخ و منسوخ آن را می‌دانی؟ گفت: آری. امام فرمود: ابو حنیفه! وای به حالت که دانش بزرگی را ادعا نمودی! وای بر تو که خداوند آن را قرار نداده است، مگر در نزد متخصصین قرآن و آنان که قرآن به آنان نازل شده است و این چنین علم و دانشی بر کسی میسر نیست جز افراد خاصی از خاندان پیامبر. ابو حنیفه! بدان که خداوند از قرآن خود حتی یک حرف هم برای تو به ارث نگذاشته و سهمی نصیب نداده است. (۱)- ۲- و در روایت زید شحام آمده است که قتاده به محضر امام باقر (ع) وارد شد، امام به وی فرمود: تو فقیه مردم بصره هستی؟ گفت: چنین می‌پندارند، آن گاه امام فرمود: شنیده‌ام که قرآن را تفسیر می‌کنی؟ عرضه داشت: آری، تا آن جا که امام فرمود: قتاده! اگر از پیش خود قرآن را تفسیر کنی، هم خودت هلاک گشته‌ای و هم دیگران را به هلاکت انداخته‌ای و اگر با گفتار دیگران تفسیر کنی، باز هم خود و هم دیگران را به هلاکت کشانده‌ای، وای بر تو ای قتاده که قرآن را تنها کسانی می‌توانند بفهمند که مخاطب قرآن و طرف صحبت و گفت و گوی آن هستند. پاسخ: هدف و منظور این گونه احادیث و روایات، فهم ظاهر قرآن نیست بلکه منظور از آن به طور کلی این است که فهم حقیقت قرآن و پی بردن به عمق و

تأویلات آن، آشنا بودن با ظاهر و باطن، ناسخ و منسوخش، اختصاص به کسانی دارد که مورد خطاب و طرف سخن قرآن می‌باشند، چنان که روایت اول در این معنی صراحت دارد زیرا در این روایت سؤال از معرفت و شناخت عمیق و واقعی و تشخیص دقیق ناسخ و منسوخ بوده، امام نیز ابو حنیفه را در ادعای چنین ادعای بزرگی، مورد توبیخ و ملامت قرار داده است. و در روایت دوم نیز کلمه «تفسیر» به کار رفته است و تفسیر به معنای کشف حقیقت و پی بردن به عمق و ریشه آیات قرآن و به معنای پرده برداشتن از ظواهر قرآن می‌باشد و این، علم بزرگ و

(_____ ۱) روایتی را می‌گویند که سلسله ناقلین آن ذکر نشده باشد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۳۶ خطیری است که در فراخور همه کس نیست ولی فهمیدن ظواهر آیات قرآن به طور ساده برای عموم اهل زبان ممکن است، آن چه این روایت‌ها برای عموم غیر قابل درک می‌دانند، همان شناخت کامل قرآن و تأویل یا تفسیر عمیق آن می‌باشد نه ظواهرش. روایاتی که در فصل پیش آوردیم، این حقیقت را تأیید می‌کنند زیرا از آن‌ها نیز استفاده می‌شد که فهمیدن ظاهر قرآن اختصاص به معصومین ندارد. گواه دیگر بر این گفتار آن است که در روایت اول، امام به ابو حنیفه می‌فرماید: خداوند از کتاب خود حتی یک حرف هم به توارث نداده است، امام با این بیان، به این معنی اشاره می‌کند که خداوند اوصیا و جانشینان حق پیامبر را وارث قرآن کرده، به این مقام عالی اختصاص‌شان داده است، آن جا که می‌فرماید: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا «۱» سپس کتاب [آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم. (۱)- بنابراین، فهم و شناخت واقعی و کامل قرآن و آیاتش و پی بردن به حقیقت آن و تأویلاتش اختصاص به اولیای خاص و بندگان ممتاز خدا دارد و دیگران بهره و نصیبی در آن ندارند. این است معنای گفتار امام صادق (ع) به ابو حنیفه، زیرا درست نیست که گفته شود، ابو حنیفه کوچک‌ترین چیزی از قرآن را نمی‌دانست و حتی مثلا- «قل هو اللّه احد» و مانند آن را که معنای صریح و روشنی دارد، نمی‌فهمید. این بود خلاصه معنای روایاتی که می‌گویند کلید فهم قرآن تنها در دست عده خاص و افراد مخصوصی است و در این باره روایات فراوانی وجود دارد که قسمتی از آن‌ها را در ضمن مباحث گذشته در همین کتاب آورده‌ایم.

۲- تفسیر دلبخواهی ممنوع است

۲- تفسیر دلبخواهی ممنوع است طرفداران عدم حجیت ظواهر قرآن می‌گویند: اتکا به آن چه از ظاهر الفاظ قرآن فهمیده می‌شود، همان تفسیر به رأی و برداشت دلبخواهی است که در روایات فراوان و یقین آور از آن نهی و جلوگیری به عمل آمده است.

(_____ ۱) فاطر/ ۳۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۳۷ پاسخ: به طوری که در فصل پیش گفتیم؛ تفسیر به معنای برداشتن پرده ابهام و نشان دادن معناهای غیر ظاهری لفظ است، تکیه به معنای ظاهری لفظ را تفسیر نمی‌نامند، زیرا در معنای ظاهری ابهامی نیست تا با به کار بردن تفسیر پرده ابهام بالا رود و عمق و حقیقت آن نمایان شود. بر فرض اگر معنای ظاهری هم، تفسیر نامیده شود، تفسیر به رأی و اظهار نظر دلبخواهی نیست، بلکه تفسیری است بر اساس فهم عمومی و عرفی که عموم و یا بیش‌تر مردم آن معنی را از همان لفظ می‌فهمند. مثلا: اگر کسی یکی از خطبه‌های نهج البلاغه، گفتار عمیق و پر ارج علی (ع) را به طور ساده و دور از تکلّف ترجمه کند، قرائن لازم و شواهد موجود را که عرفا از الفاظ آن فهمیده می‌شود، در این ترجمه رعایت نماید، هیچ گاه این عمل، تفسیر به رأی نامیده نمی‌شود. امام صادق (ع) نیز در گفتار خویش به این حقیقت اشاره فرموده آن جا که می‌گوید: راستی مردم با غور در آیات متشابه و پیچیده قرآن، بدبخت و بیچاره شدند زیرا آن‌ها معنای این سلسله آیات را نفهمیدند و پی به عمق و معنای واقعی آن نبردند و از پیش خود تأویلاتی بر آیات آن یافتند و خود را در برابر اوصیای خدا و دانایان حقیقی قرآن، مستغنی و بی‌نیاز دیدند و از آنان نپرسیدند تا آشنایشان سازند. (۱)- باز در این جا می‌بینیم که منظور امام (ع) از تفسیر به رأی ممنوع و حرام، این است که کسی

بدون مراجعه به اهل بیت و بدون استمداد از گفتار آنان و الهام گرفتن از افکارشان، مستقلا از روی قرآن به دلخواه خود فتوا و حکمی از احکام الهی را صادر کند، در صورتی که رسول خدا عترت و اهل بیتش را پشتوانه و همدوش قرآن معرفی کرده است و مردم باید در این گونه موارد به آنان مراجعه کنند و از آنان الهام و روشنایی بگیرند و هدایت شوند. اگر یک مفتی و یا مفسر، عمومات و مطلقات قرآن و قوانین عمومی آن را در نظر بگیرد، از تخصیص‌ها و تقییدها و از تبصره‌ها و استثناهایی که به وسیله ائمه (ع) بر این گفتارها و قوانین عمومی قرآن به عنوان توضیحات وارد شده، غفلت ورزد، آن را تفسیر به رأی و برداشت دلبخواهی می‌نامند که در این روایت‌ها سخت مورد انتقاد قرار گرفته و ممنوع شده است. از همه آن چه گفته شد، چنین بر می‌آید که: گرفتن معنای ظاهری الفاظ قرآن، آن هم با در نظر گرفتن قرائن و شواهدی که در قرآن و یا در گفتار ائمه (ع) وجود دارد و با رعایت قواعد عقلی و عرفی که مخالف هیچ یک از این قواعد و معیارها نباشد، تفسیر به رأی بلکه اصلا تفسیر نامیده نمی‌شود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۳۸ گذشته از این، دلایل و روایات فراوانی در دست داریم که مراجعه به قرآن و گرفتن معنای ظاهری آن را تجویز می‌کنند و بر آن تشویق و تأکید می‌نمایند و جمع این دو گروه از دلایل و روایات به این است که بگوییم: تفسیر به رأی غیر از عمل به ظواهر الفاظ قرآن است که اولی حرام و ناروا و دومی جایز و شایسته می‌باشد.

۳- معانی آیات قرآن عمیق و ریشه‌دار است

۳- معانی آیات قرآن عمیق و ریشه‌دار است یکی دیگر از دلایل طرفداران عدم حجیت ظواهر قرآن این است که: قرآن دارای معانی بلند و دقیق و مشتمل بر مطالب فوق العاده مشکل و عمیق می‌باشد و همان معانی دقیق و مطالب مشکل مانع از درک مفاهیم و مقاصد آیات قرآن می‌باشند. همان طور که افراد معمولی از درک مطالب قسمتی از کتاب‌های علمای گذشته عاجز و ناتوانند و تنها عده معدود و انگشت شماری می‌توانند، مطالب این گونه کتاب‌ها را درک کنند، این افراد که از درک مطالب کتاب‌های دانشمندان عاجزند، چگونه می‌توانند به سادگی پی به حقایق قرآن ببرند و به نکات و دقایق آن دست یابند، در صورتی که قرآن کلام خداست و علوم گذشته و آینده و دانش اولین و آخرین در آن جمع شده است؟ پاسخ: در جواب این گفتار باید گفت: قرآن گرچه علوم گذشته و آینده را دربر دارد و بدون تردید فهمیدن این علوم از قرآن، اختصاص به اهل بیت و خاندان نبوت دارد ولی این حقیقت با یک حقیقت دیگر نیز منافات ندارد که قرآن علاوه بر علوم و دقایق عمیق باطنی، دارای معانی ظاهری هم باشد که هر کس با زبان و قواعد عربی آشنا است، بتواند آن معانی را درک کند و با در نظر گرفتن شواهد نقلی از گفتار و دستورات پروردگار استفاده کند.

۴- آیا معانی ظاهری قرآن مقصود نیست؟

۴- آیا معانی ظاهری قرآن مقصود نیست؟ باز می‌گویند: ما اجمالا می‌دانیم که تمام معانی ظاهری قرآن در بعضی از مطلقات و عمومات آن، مراد و مقصود نیست بلکه اکثر آن‌ها تخصیص، تقیید و تبصره خورده است. (۱)- باز اجمالا- می‌دانیم که معنای ظاهری پاره‌ای از الفاظ قرآن اراده نشده است ولی چون این گونه الفاظ و جملات که ظاهرش اراده نشده، معانی دیگری از آن‌ها مقصود و مطلوب می‌باشد، مشخص نیست بلکه در بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۳۹ میان الفاظ و جملات دیگر قرآن مستور و پراکنده شده و با آن‌ها مخلوط شده و همه آن‌ها را مشتبه ساخته است و ما علم اجمالی به وجود چنین الفاظ و کلمات در قرآن داریم، این است که باید از استناد به ظواهر تمام کلمات و آیات قرآن خودداری نماییم و به آن‌ها استناد و استشهاد نکنیم زیرا شاید از آن کلمات و جملاتی باشد که ظاهرش مقصود نیست. پاسخ: علم اجمالی نام برده، در صورتی می‌تواند، مانع از عمل کردن به ظواهر تمام آیات قرآن باشد که این عمل قبل از بحث و بررسی در قرآن و آیات آن انجام بگیرد ولی بعد از دقت و تدبر

و پس از بحث و بررسی کامل و دقیق و به دست آوردن یک سلسله آیات و جملاتی که ظاهر آن‌ها قطعا اراده نگردیده است، از نظر علمی و عقلی هیچ محذور و مانعی نیست که ظاهر آیات دیگر مورد عمل و استناد قرار بگیرد زیرا در این صورت علم اجمالی ما به وجود جملاتی در قرآن که ظاهرش مقصود و مراد نیست، اختصاص پیدا می‌کند، به همان مقدار از آیاتی که در اثر بحث و بررسی به دست آمده و معین گردیده است و باقی آیات از این احتمال، مصون و سالم می‌ماند و ظاهر آن‌ها جایز العمل خواهد بود. این تحلیل علمی که به اصطلاح «انحلال علم اجمالی» نامیده می‌شود و در تمام موارد وسیله تشخیص و مجوز عمل و استناد است، در این جا نیز جریان دارد و حتی در اخبار هم جاری است و وسیله تشخیص و جدا نمودن اخبار قابل عمل از اخبار مشتبه و غیر قابل عمل است. اگر علم اجمالی بعد از انحلال و اختصاص پیدا نمودن به یک طرف احتمال، باز موجب عمل نمی‌شد و مانع از عمل می‌شد، نه تنها ظواهر قرآن حجت نبود بلکه ظواهر اخبار هم از حجیت می‌افتاد و ما نمی‌توانستیم به ظواهر آن‌ها عمل کنیم زیرا در اخبار هم، عمومات و مطلقاتی وجود دارد که ظاهر آن‌ها را نیز از حجیت می‌اندازد ولی «انحلال علم اجمالی» مانند آیات قرآن در اخبار نیز جریان دارد. باز اگر «انحلال علم اجمالی» این خاصیت را نداشت، ما نمی‌توانستیم در موارد احتمال حرمت و یا وجوب چیزی، قاعده و اصل بری بودن انسان از تکلیف را که در اصطلاح، «اصل برائت» نامیده می‌شود، اجرا کرده و حکم حلیت و عدم وجوب آن چیز را صادر کنیم زیرا هر مکلفی علم اجمالی دارد به این که واجبات و محرماتی به او متوجه است و بعد از پی بردن به قسمتی از واجبات و محرمات، «علم اجمالی» به همان مقدار که به دست آمده است و به همان موارد اختصاص پیدا بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۴۰ می‌کند و در بقیه موارد حکم اباحه و جواز جاری می‌شود که آن را در اصطلاح «اصالت برائت» می‌نامند. گرچه عده‌ای از علما در بعضی از موارد، احتیاط را لازم می‌دانند ولی این احتیاط بر پایه اخبار و روایات خاصی است نه بر پایه علم اجمالی (۱)- و عدم تأثیر انحلال آن. هر کس در این باره توضیح بیش‌تری بخواهد به کتاب اجود التقریرات مراجعه نماید. «۱»

۵- پیروی از آیات متشابه ممنوع است

۵- پیروی از آیات متشابه ممنوع است طرفداران عدم حجیت ظواهر قرآن باز می‌گویند: عمل کردن به ظاهر قسمتی از آیات قرآن که آیات «متشابه» و مشکل نامیده می‌شوند، از نظر خود قرآن ممنوع و نارواست. قرآن کسانی را که از ظاهر چنین آیاتی پیروی می‌کنند، سخت به باد انتقاد می‌گیرد و چنین می‌گوید: مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ. «۲» قسمتی از آیات آن [قرآن محکم (صریح و روشن) است که اساس این کتاب می‌باشد و قسمتی دیگر متشابهات و سخنانی مشکل، اما کسانی که در دلشان انحراف است، از آیات متشابه قرآن پیروی می‌کنند. چون معلوم نیست که خداوند ظواهر الفاظ قرآن را اراده کرده است و یا یک معنای دیگری از آن الفاظ مراد و مقصود اوست. این است که این گونه ظواهر، از متشابهات محسوب می‌شود، اتکا و عمل به آن‌ها روا و درست نمی‌باشد. پاسخ: معنای کلمه «متشابه» واضح و روشن است، هیچ گونه تشابه و اجمالی در معنای آن نیست، «متشابه» لفظی را می‌گویند که دارای دو معنی و یا بیش‌تر از دو معنی باشد و همه این معانی هم نسبت به آن لفظ در یک درجه بوده باشند به طوری که وقتی آن لفظ گفته می‌شود، هر یک از آن معناها یکسان و بدون تفاوت به ذهن شنونده تبادر و سبقت کند. در این گونه موارد شنونده و یا خواننده باید توقف کند و هیچ یک از معناها را انتخاب نکند تا (_____ ۱) نوشته مؤلف عالی‌قدر به عنوان تقریرات درس معظم له. (۲) آل عمران/ ۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۴۱ آن گاه که قرینه و شاهدی به دست آید و مقصود گوینده را معین و روشن سازد آن گاه از آن مقصود مشخص پیروی کند، بنابراین معنا، ظواهر الفاظ از متشابهات محسوب نمی‌شود زیرا معنای ظاهری الفاظ روشن و معین می‌باشد. اگر فرض کنیم که خود لفظ «متشابه» از نظر معنی

دارای تشابه و اجمال است و معنای آن کاملا روشن نیست و باز فرض کنیم که به ظاهر الفاظ نیز متشابه می‌گویند، باز نمی‌تواند ما را از عمل نمودن به ظواهر الفاظ باز بدارد زیرا سیره و روش عرف و عقلا- در همه جا و در هر زمان قابل عمل و اجرا است و در ظواهر قرآن نیز باید از همان روش عرفی و عقلی پیروی نمود، (۱)- مگر در موردی که دلیل قطعی و گواه روشنی ما را از ظاهر سخن و گفتاری منصرف سازد و به یک معنای دیگر رهبری کند.

۶- تأثیر تحریف قرآن در حجیت ظواهر آن

۶- تأثیر تحریف قرآن در حجیت ظواهر آن آخرین دلیل طرفداران عدم حجیت ظواهر قرآن دین است که می‌گویند: قرآن تحریف شده است و این تحریف ظواهر الفاظ آن را مشتبه و مجمل ساخته و از حجیت و اعتبار ساقط کرده است. پاسخ: اولا: چنان که در دو بخش گذشته توضیح دادیم، قرآن تحریف نشده است. و ثانیا: بر فرض اگر مسئله تحریف را بپذیریم، باز ظواهر قرآن از حجیت و اعتبار ساقط نمی‌شود زیرا روایاتی که مردم را به قرآن ارجاع می‌دهند که ما در صفحات پیش مکرر به آن‌ها اشاره کردیم، دلالت دارند، بر این که باید قرآن دقیقا مورد عمل قرار گیرد و این کتاب میزان و معیار صدق و کذب و صحت و سقم گفتارها و عمل‌هاست و در هر مورد باید به آن تمسک جست و از آن استمداد نمود و به آن استناد و استشهاد کرد گرچه بر فرض، تحریف شده باشد، در صورتی که تحریف به ساحت قدس قرآن راه ندارد.

نتیجه بحث

نتیجه بحث از همه آن چه گفتیم، چنین بر می‌آید که ظواهر الفاظ قرآن حجیت و مدرکیت دارد و کاملا قابل اعتماد و مورد استناد می‌باشد زیرا قرآن اساس محکم و خلل ناپذیر شریعت اسلام است، میزان حق و باطل می‌باشد، محک معیار صحیح و ناصحیح و تمام ارزش‌هاست، هر روایت و گفتاری که با آن مخالف آید، از درجه اعتبار ساقط است و قابل عمل و اتکا نیست. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۴۳ (۱)-

بخش ۱۱ مسئله نسخ در قرآن

اشاره

بخش ۱۱ مسئله نسخ در قرآن (۲)- معنای نسخ نسخ در احکام نسخ در تورات و انجیل نسخ در اسلام و قرآن بررسی ۳۶ آیه از قرآن که در آن‌ها به نسخ قائل شده‌اند بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۴۴ (۱)-

معنای نسخ

اشاره

معنای نسخ در کتب تفسیر و غیر تفسیر قسمتی از آیات قرآن به عنوان آیات منسوخه مطرح و معرفی شده است. ابو بکر نحاس در کتاب الناسخ و المنسوخ تعداد این آیات را به ۱۳۸ رسانده است. ما در این فصل از کتاب، مسئله نسخ و آیات به ظاهر منسوخ را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم تا ثابت و روشن شود که هیچ یک از آن آیات، نسخ نشده‌اند. در واقع با این بحث، قسمت معظم و مهمی از آیات قرآن را که به ادعای طرفداران نسخ، منسوخ و تعطیل شده و از دایره احکام و قانونگذاری خارج شده است، مجددّا احیا شده و از حالت رکود و تعطیلی خارج می‌شود و در سیستم بهره برداری قرار می‌گیرد و این ثروت عظیم علمی و معنوی

مجددًا در مسیر هدایت و قانونگذاری به جریان می‌افتد. امید است این بحث، قدمی در خدمت به پیشگاه قرآن محسوب شود. ما در این جا از مجموع آیاتی که در آن‌ها ادعای نسخ شده است، تنها سی و شش آیه را مطرح و بررسی می‌کنیم زیرا این آیات بیش از آیات دیگر به بحث و بررسی نیازمند است و اگر توانستیم عدم نسخ را در این آیات سی و ششگانه بررسی و ثابت کنیم، وضع آیات دیگر نیز به تبع آن‌ها به خودی خود روشن خواهد شد.

نسخ در لغت

نسخ در لغت نسخ در لغت به معنای نوشتن چیزی است از روی نوشته دیگر و اشتقاق کلمه‌های معروف «استنساخ» و «انتساخ» نیز از همان ماده و به همان معنی است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۴۵ نسخ در لغت به معنای «نقل» و «تغییر» دادن نیز آمده است، چنان که می‌گویند: «تناسخ المواریث و الدّهور» یعنی ثروت‌ها و زمان‌ها متغیّر گشته است. نسخ در لغت به معنای «ازاله» و از بین بردن هم به کار رفته است، چنان که می‌گویند: «نسخت الشّمس الظّلّ» یعنی آفتاب، سایه را از بین برد و «نسخ» در میان صحابه رسول خدا (ص) و مسلمانان دوران‌های بعد بیش‌تر در همین معنی استعمال می‌شده است و به مخصّص و مقیّد و هر آن چه استثنا و تبصره‌ای بر کلیات و عمومات باشد، ناسخ می‌گفتند «۱» زیرا این‌ها در واقع حکم را تغییر داده و از بین می‌برند. (۱)-

نسخ در اصطلاح

اشاره

نسخ در اصطلاح نسخ در اصطلاح خاص علما و دانشمندان دینی با الهام از معنای لغوی آن، عبارت است از برداشته شدن حکمی از احکام ثابت دینی در اثر سپری شدن وقت و مدّت آن، یعنی تغییر یافتن حکم چیزی یا سپری شدن وقت و دوران آن حکم. و این که در تعریف نسخ اصطلاحی، کلمه «ثابت» را اضافه نمودیم، به دلیل این است که اگر حکم ثابت نباشد و با تغییر موضوع تغییر پیدا کند، نسخ نامیده نمی‌شود، مانند برداشته شدن وجوب روزه ماه رمضان با سپری شدن ماه رمضان که آن را نسخ نمی‌نامند زیرا وجوب روزه همیشگی نیست و موضوع آن ماه رمضان است که با تمام شدن آن، وجوب روزه هم تغییر پیدا می‌کند و مانند تمام شدن وجوب نماز با تمام شدن وقتش و مانند از بین رفتن مالکیت کسی با مرگ وی که هیچ یک از این‌ها نسخ نامیده نمی‌شوند، زیرا در همه این موارد موضوع حکم از میان رفته است نه خود حکم و برداشته شدن حکم با تغییر موضوع، نه نسخ نامیده می‌شود و نه از نظر امکان و وقوع در میان علما و دانشمندان مورد اختلاف و گفت و گو می‌باشد. توضیح: برای روشن شدن نسخ واقعی که در این جا مورد بحث و گفت و گوی ماست، نظر خواننده عزیز را به این توضیح جلب می‌کنیم: هر حکمی که از طرف شریعت و قانون اسلام، جعل می‌شود و هر قانونی که از طرف قانونگذار واقعی تصویب می‌شود. از نظر ثبوت و واقعیت دارای دو صورت و دو مرحله می‌باشد (_____: ۱) در تفسیر منسوب به ابن عباس، معمولا تبصره زدن بر کلیات و عمومات نسخ نامیده شده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۴۶

۱- مرحله ثبوت حکم در واقع

۱- مرحله ثبوت حکم در واقع منظور از این مرحله همان مرحله تشریع و قانونگذاری است که در این مرحله، حکم و قانون به صورت کلی و بدون در نظر گرفتن بود و نبود موضوع، حکم آن تشریع و اعلان می‌شود، مانند این که شارع می‌گوید: شراب خوردن حرام است. معنای این نوع تشریع و قانونگذاری این است که به طور کلی و عمومی هر وقت و در هر مورد شراب موجود

باشد، از نظر قانون اسلام، حکمش حرمت است؛ خواه فعلا هم موجود باشد یا نه. برداشته شدن یک چنین حکمی به جز از راه نسخ امکان پذیر نیست، زیرا در این قانونگذاری موضوع ظاهری و عینی در نظر گرفته نشده است تا با تغییر آن موضوع تغییر پیدا کند.

۲- مرحله ثبوت حکم در ظاهر

۲- مرحله ثبوت حکم در ظاهر منظور از این مرحله همان مرحله تحقق و پیدایش حکم است در خارج و حکم در صورتی به این مرحله می‌رسد و به عبارت دیگر، حکم در صورتی تحقق و فعلیت پیدا می‌کند که موضوع آن در خارج تحقق و فعلیت داشته باشد، مانند تحقق وجود شراب در ظاهر که حکم و حرمتی که (۱)- در شریعت اسلام برای شراب معین شده بود، با پیدا شدن شراب جنبه فعلیت و تحقق پیدا می‌کند. این حکم و حرمت تا استمرار وجود موضوعش در خارج، استمرار پیدا می‌کند ولی با از بین رفتن موضوعش از بین می‌رود حتی اگر همان شراب، شراب بودن خود را از دست داد و به صورت سرکه درآمد، قهرا همان حکم حرمت که در حال شراب بودن بر آن ثابت بود، برداشته می‌شود، ولی باید توجه داشت که از بین رفتن چنین حکمی به مسئله نسخ مربوط نمی‌باشد. حالا که تفاوت مسئله نسخ و مسئله تغییر موضوع معلوم گردید، به این نکته نیز توجه کنید که مورد بحث و گفت و گوی ما در این کتاب و آن چه در میان علما مورد اختلاف می‌باشد، همان نوع اول تغییر حکم است که حکم ثابت با وجود موضوعش در مرحله تشریع و قانونگذاری به طور کلی برداشته شود و این نوع تغییر حکم را «نسخ» می‌نامند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۴۷

نسخ در احکام

اشاره

نسخ در احکام در فصل پیش، با معنای نسخ آشنا شدیم. اینک در این فصل می‌خواهیم بدانیم که نسخ به همان معنا می‌تواند به احکام الهی راه یابد. یعنی حکمی، یک حکم دیگر را نسخ کند و از بین ببرد. پاسخ این است که بنا به عقیده تمام عقلا- و دانشمندان اسلامی نسخ در احکام محال نیست بلکه ممکن است که حکمی از احکام الهی که در مرحله تشریع و قانونگذاری تعیین شده بود، برداشته شود و تغییر پیدا کند و حکم دیگری جایگزین آن شود. ولی یهودیان و مسیحیان با این نظریه مخالفند و می‌گویند: نسخ در احکام خدا محال است و امکان پذیر نیست و در این گفتار به یک دلیل سست و بی‌اساس، تکیه و استناد می‌کنند.

دلیل محال بودن نسخ

دلیل محال بودن نسخ مخالفین نسخ می‌گویند: نسخ در احکام خدا مستلزم یکی از دو امر محال است زیرا شارع و قانونگذار که حکم اولی را تغییر می‌دهد یا بدین جهت است که حکمت و مصلحت را در مقام تشریع و قانونگذاری رعایت نکرده بود یا این که سرنوشت و عاقبت کار را نمی‌دانست و در نتیجه، قانون در مقام اجرا با مشکل روبه‌رو شده و به ناچار آن را نسخ کرده و تغییر داده است، ولی هر دو احتمال درباره شارع واقعی که خداست، محال و غیر قابل قبول است. توضیح این که: تشریع و قانونگذاری به طور حتم و یقین از ناحیه حکیم مطلق و خدای داناست و باید بر طبق مقتضای مصلحت انجام بگیرد و بر پایه حکمت استوار باشد، زیرا حکم گزاف و خلاف مصلحت، منافی با حکمت الهی و بدور از ساحت قدس شارع و قانونگذار عادل، حکیم و بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۴۸ عالم است. بنابراین، حکم اولی دارای حکمت و مصلحت بوده است و نسخ چنین حکمی که دارای

حکمت و مصلحت بوده است، خلاف مصلحت است و با حکمت و عدالت شارع عادل و حکیم کاملا منافات دارد و اگر چنان چه شارع به علت اشتباه و عدم علم به مصلحت واقعی، قانونگذاری کرده و در اجرا و مقام عمل بدا حاصل شده، یعنی مصلحت واقعی کشف گردیده و نارسایی حکم مشخص شده، بدین جهت حکم قبلی نسخ شده است، در آن صورت نیز یک اشکال مهم‌تر دیگر پیش می‌آید و مسئله نسخ مستلزم جهل خدا خواهد بود. بنابراین، مسئله نسخ یکی از این دو امر را در بردارد که: یا شارع بر خلاف مصلحت تشریع و قانونگذاری نموده است، یا علم به مصلحت نداشته است که خداوند از هر دو احتمال برتر و بالاتر و از آن‌ها بدور و مبرّاست و نسبت آن‌ها به خداوند محال می‌باشد. پاسخ: (۱)- در پاسخ این دلیل که شبهه‌ای بیش نیست، می‌گوییم: حکمی که از طرف خداوند تشریع می‌شود گاهی هدف از تشریع آن اجرا شدن آن حکم نیست بلکه منظور دیگری در کار است، مانند آزمایش و امتحان افراد و یا اتمام حجت و امثال آن که در این گونه موارد جز امتحان هدف دیگری در میان نیست و نسخ در این گونه موارد کوچک‌ترین اشکال و محذوری ندارد، زیرا هر یک از این دو حکم و حالت یعنی تکلیف و برداشتن تکلیف، هر دو در جای خود دارای حکمت و مصلحت بوده است و یک چنین نسخی مستلزم خلاف حکمت یا ناشی از بدا و عدم اطلاع از حکمت نیست تا درباره خداوند محال باشد. و گاهی نیز ممکن است حکمی که روی یک مصلحت واقعی تشریع شده بود، پس از مدتی نسخ شود، ولی نه به این معنی که آن حکم برای همیشه تشریع شده بود و بعدا در اثر کشف مصلحت واقعی یا برخورد با اشکال در مقام اجرا، به ناچار از طرف شارع تبصره خورده و یا تغییر پیدا کرده است، بلکه بدین معنی که مدت آن حکم در علم خدا از روز اول کوتاه و موقت بوده و پس از تمام شدن مدت آن، رفع و یا تغییر آن اعلان شده است. نسخ بدین معنی نیز مانند معنی اول هیچ اشکال و محذوری ندارد، نه با علم خدا منافات دارد و نه با مصلحت و حکمت وی. بنابراین، نسخ شرعی در واقع به این معنی است که مدت حکم از اول موقت و محدود بوده و سپری شدن دوران آن، بعدا به عنوان نسخ اعلان می‌شود و نسخ به این معنی هیچ اشکال و محذوری ندارد و قطعا امکان‌پذیر می‌باشد زیرا تأثیر و دخالت خصوصیات و شرایط زمان در بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۴۹ ملاک و حکمت احکام و تشریع آن قابل انکار و تردید نیست و ممکن است یک زمان شرایط و خصوصیتی داشته باشد که حکم مخصوصی را ایجاب کند و زمان دیگر با شرایط خاص دیگر حکم دیگر را مثلا در دورانی با شرایط و خصوصیت خاصی شنبه برای پیروان حضرت موسی (ع) عید شده بود و در یک دوران دیگر با شرایط خاص دیگر، روز جمعه در اسلام برای مسلمانان عید شده و احکامی برای آن تعیین گردیده است و همچنین نماز و روزه و حج که هر کدام در زمان مناسب و خاصّ خود واجب شده است، یعنی زمان در وجوب آن ملاک قرار گرفته و دخالت داده شده است، آن جا که دخالت دادن زمان خاص در احکام و شرایع قابل امکان و تصور است، این مسأله نیز قابل تصور خواهد بود که یک عصر و دوران نیز در احکام دخالت داشته باشد و با تغییر آن، حکم تغییر پیدا کند، به عبارت دیگر همان طور که زمان از نظر اوقات و روزها دارای خصوصیاتی است، ممکن است از نظر مدت و استمرار هم دارای خصوصیت و امتیاز خاصی باشد و انجام دادن امری در مدت معین و خاصی دارای مصلحت باشد و پس از انقضای این مدت این مصلحت از بین برود و بالعکس. خلاصه این که: اگر این معنی ممکن باشد که یک ساعت و یا روز معینی و یا یک هفته و ماه معینی در انجام دادن عملی، دارای مصلحت و مفسده باشد، در این صورت، سال نیز می‌تواند در وجود مصلحت و یا مفسده ملاک باشد، یعنی انجام دادن فعلی در سال‌های معینی دارای مصلحت باشد و پس (۱)- از انقضای آن سال‌ها، انجام دادن آن عمل مصلحت نباشد، بلکه گاهی هم شاید مفسده‌ای را دربر بگیرد. باز همان طور که ممکن است، حکمی با جهات و قیود غیر زمانی مقید و محدود باشد، همچنین مقید نمودن حکم با قیود و جهات زمانی نیز امکان‌پذیر است چنان که گاهی مصلحت ایجاب می‌کند که حکمی ظاهرا به صورت عمومی و کلی بیان شود، ولی مراد و هدف واقعی قانونگذار، عموم نباشد بلکه عده خاص، افراد و مصادیق معین و محدودی را از آن عموم، منظور کند و این تخصیص و تقیید و یا تبصره و استثنا را بعدا با دلیل جدا گانه و در گفتار دیگری بیان نماید، همان طور که این روش بیان که تخصیص و یا تقیید حکم کلی نامیده

می‌شود، خالی از اشکال است، مسئله نسخ نیز هیچ گونه اشکال و محذوری در بر ندارد زیرا چنان که گفته شد، نسخ در حقیقت همان تقیید حکم است از نظر زمان، تقیید حکم هم با هر نوع قید و شرطی امکان دارد و هیچ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۵۰ اشکال و محذوری ندارد و با حکمت و علم خداوند هیچ گونه منافاتی ندارد. البته باید توجه داشت که این توضیح و بیان در صورتی لازم است که بگوییم؛ تشریع احکام و قانونگذاری بر پایه مصالح و مفاسدی است که در خود اعمال وجود دارد، اما بنا به عقیده کسانی که می‌گویند: خود احکام و تکالیف دارای مصلحت است نه اعمالی که موضوعات احکام هستند، در این صورت مسئله خیلی ساده و روشن است، زیرا در این صورت هر حکم حقیقی نیز مانند همان احکام امتحانی می‌باشد که توضیح آن در اول همین بحث گذشت. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۵۱

نسخ در تورات و انجیل

نسخ در تورات و انجیل از آن چه در فصل پیش گفتیم، پاسخ استدلال یهودیان و مسیحیان بر عدم امکان نسخ روشن شد. پیروان تورات و انجیل، نسخ را در قوانین و احکام الهی محال می‌دانند و در نتیجه به استمرار و همیشگی بودن شریعت حضرت موسی (ع) معتقد می‌باشند ولی ما گفتیم که: اولا: نسخ در شرایع و احکام الهی امکان دارد، زیرا نسخ جز تقیید و تخصیص در بعد زمان، چیز دیگری نیست و همان طور که تقیید و تخصیص از ابعاد دیگر ممکن است، از بعد زمان نیز امکان پذیر می‌باشد. و ثانیا: می گوییم که نسخ در موارد متعدد از تورات و انجیل مشاهده می‌شود با این حال جای تعجب است که پیروان این دو کتاب، نسخ در احکام را محال می‌دانند و از این طریق به استمرار و همیشگی بودن شریعت و احکامشان اصرار و پافشاری می کنند. اینک به عنوان نمونه به چند مورد از تورات و انجیل که نسخ در آن‌ها واقع شده است، اشاره می‌شود: ۱- در تورات باب چهارم از سفر اعداد، عدد ۲- ۳ چنین آمده است: خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: به تعداد بنی قهات از میان بنی لاوی بر حسب قبایل آنان و خاندان پدرانشان بگیر که از سی ساله به بالا تا پنجاه ساله، وارد سپاه شوند و در خیمه اجتماع کار کنند. ولی به طوری که در باب هشتم از همان سفر اعداد، عدد ۲۳- ۲۴ آمده است، این حکم نسخ شده و شرط سنی پذیرش در خیمه اجتماع، بیست و پنج سال تعیین شده است. (۱)- متن تورات این است: بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۵۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: این است قانون لاویان که از بیست و پنج ساله به بالا داخل سپاه شوند تا در خیمه اجتماع مشغول خدمت شوند. باز به طوری که در باب بیست و سوم از کتاب اول تواریخ بند ۲۴- ۳۲ آمده است، این حکم برای دومین بار نسخ گردیده و اولین سنّ قبولی در خدمت، بیست سال معین شده است. تورات در این باره می گوید: اینان پسران لاوی به تعداد خاندان‌های آباء خود و رؤسای خاندان‌های آباء از آنانی که شمرده شدند، بر حسب شماره اسمای سرهای خود بودند که از بیست ساله به بالا در عمل خدمت خانه خدا می‌پرداختند ... و برای نگه داشتن خیمه اجتماع و وظیفه برادران خود بنی هارون در خدمت خانه خداوند. ۲- در باب بیست و هشتم از سفر اعداد بند ۳- ۷ چنین آمده است: و ایشان را بگو! قربانی آتشین را نزد خداوند بگذرانید؛ این است دو بره نرینه یک ساله بی‌عیب، هر روز به جهت قربانی سوختنی دائمی یک بره را در صبح قربانی کن و یک عشر «ایفه» آرد نرم مخلوط شده با یک ربع «هین» روغن زلال برای هدیه آردی ... و هدیه ریختنی آن یک ربع هین به جهت هر بره‌ای باشد، این هدیه ریختنی مسکرات را برای خداوند در قدس بریز. اما همان گونه که در کتاب حزقیال نبی باب چهل و ششم بند ۱۳- ۱۵ آمده است، این حکم نسخ شده و قربانی آتشین هر روز یک بره یک ساله و هدیه آن یک ششم «ایفه» آرد و یک سوم «هین» روغن تعیین شده است. متن تورات این است: و یک بره یک ساله بی‌عیب هر روز به جهت قربانی سوختنی برای خداوند خواهی گذرانید، هر صبح آن را بگذران و هر بامداد آردی آن را خواهی گذرانید، یعنی یک سدی ایفه و یک ثلث هین روغن که بر آرد نرم پاشیده شود که هدیه آردی دائمی برای خداوند به فریفته ابدی خواهد بود، پس بره و هدیه آردیش و روغنیش را هر صبح به جهت قربانی

سوختنی دائمی خواهند گذرانید. ۳- در باب بیست و هشتم بند ۹- ۱۰ از سفر اعداد آمده است: (۱)- و در روز سبت دو بره یک ساله بی‌عیب و دو عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن به جهت هدیه آردی با هدیه ریختنی آن، این است؛ قربانی هر روز سبت سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه ریختنی آن. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۵۳ ولی، در باب چهل و ششم از کتاب حزقیال بند ۴- ۵ این حکم بدین صورت نسخ گردیده است: و قربانی سوختنی که رئیس در روز سبت برای خداوند بگذراند، شش بره بی‌عیب و یک قوچ بی‌عیب خواهد بود و هدیه آردیش یک ایفه برای هر قوچ باشد و هدیه‌اش برای بره‌ها هر چه از دستش بر آید و یک هین روغن برای هر ایفه. ۴- در باب سی‌ام بند ۲ از سفر اعداد آمده است: چون شخصی برای خداوند نذر کند یا قسم خورد جان خود را به تکلیفی الزام نماید، پس کلام خود را باطل نسازد، بلکه بر حسب آن چه از دهانش بر آمد، عمل نماید. اما این حکم و جواز قسم خوردن که به دستور تورات ثابت شده است، با آن چه که در انجیل متی باب پنجم بند ۳۳- ۳۴ آمده، نسخ گردیده است که می‌گوید: باز شنیده‌اید که به اولین، گفته شده است که قسم مخور، بلکه قسم‌های خود را به خدا وفا کن! لیکن من به شما می‌گویم، هرگز قسم مخورید! ۵- در باب بیست و یکم بند ۲۳- ۲۴ تورات درباره قصاص چنین آمده است: و اگر اذیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بده! چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان و دست به عوض دست و پا به عوض پا و داغ به عوض داغ و زخم به عوض زخم و لطمه به عوض لطمه. اما این حکم یعنی قصاص نیز در شریعت عیسی (ع) نسخ شده است چنان که در انجیل متی باب پنجم بند ۲۸- ۲۹ به طور کلی از قصاص نهی شده است و می‌گوید: شنیده‌اید که گفته شده است، چشم به چشم و دندان به دندان لیکن من به شما می‌گویم، با شریر مقاومت مکنید، بلکه هر کس به رخساره راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار. (۱)- ۶- در باب ۱۷ از سفر پیدایش بند ۱۰ درباره گفتار خدا با ابراهیم (ع) آمده است: این است عهد من نسبت به شما که باید در میان من و شما و در میان ذریه تو بعد از تو نگه داری شود و آن این که از هر ذکوری از شما مختون شود. این حکم در شریعت خود حضرت موسی (ع) نیز امضا شده است. در بند ۴۸- ۴۹ باب ۱۲ از سفر خروج می‌گوید: و اگر غریبی نزد تو نزیل شود و بخواهد فصح را برای خداوند مرعی بدارد، باید تمامی ذکورانش مختون شوند و بعد از آن مرعی بدارد و در این صورت مانند بومی خواهد بود و اما بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۵۴ هر نامختون از آن خورد، یک قانون خواهد بود برای اهل وطن و به جهت غریبی که در میان شما نزیل شود. و باز در بند ۲- ۳ از باب ۱۲ از سفر لاویان می‌گوید: بنی اسراییل را خطاب کرده، بگو! چون زنی آبستن، پسر بزاید آنگاه هفت روز نجس باشد، موافق ایام طمث و حیضش نجس باشد و در روز هشتم گوشت غلفه آن پسر مختون شود. این حکم نیز با آن چه در بند ۲۴- ۳۰ از باب پانزدهم اعمال رسولان و در قسمتی از نامه‌های پولس آمده است، نسخ شده که می‌گوید: مشکله ختنه از پیروان موسی و عیسی برداشته شده است. ۷- در موضوع طلاق در تورات، سفر تثنیه باب بیست و چهارم بند ۱- ۳ آمده است: چون زنی گرفته به نکاح خود در آورد، اگر در نظر او پسند نیاید، از این که چیزی ناشایسته در او بیابد، آن گاه طلاق نامه نوشته به دستش دهد، او را از خانه‌اش رها کند و از خانه او روانه شده و زن دیگری شود و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد و طلاق نامه نوشته به دستش دهد و او را از خانه‌اش رها کند یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت بمیرد، شوهر اول که او را رها کرده بود نمی‌تواند دوباره او را به نکاح خود در آورد.» ولی انجیل این حکم را نسخ و طلاق را تحریم نموده است، زیرا در باب پنجم (۱)- بند ۳۱- ۳۲ از انجیل متی چنین آمده است: و گفته شده است که هر کس از زن خود مفارقت جوید، طلاق نامه‌ای بدو بدهد، لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به غیر علت زنا زن خود را از خود جدا کند، باعث زنا کردن او می‌باشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد. و مانند این حکم در باب دهم بند ۱۱- ۱۲ از انجیل مرقس و در باب شانزدهم بند ۱۷ از انجیل لوقا نیز آمده است. این موارد هفتگانه که درباره وقوع نسخ در تورات و انجیل آوردیم، برای کسانی که دارای گوش شنوا و چشم بینا باشند، کفایت می‌کند و کسانی که بخواهند بیش‌تر از این به دست بیاورند، به کتاب

اظهـــــار الحـــــق «۱» و الهـــــــــدی الی دیـــــــــن المصـــــــــطفی «۲» مراجعـــــه نماینـــــد.

(_____ ۱) کتاب اظهار الحق تألیف شیخ رحمهٔ اللّه بن خلیل الرحمن هندی می‌باشد که این کتاب در موضوع خود بهترین و سودمندترین کتاب است. (۲) تألیف علامه فقید شیخ جواد بلاغی. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۵۵

نسخ در اسلام و قرآن

اقسام نسخ

اشاره

اقسام نسخ چنان که در فصول پیش گفتیم، در میان مسلمانان در مورد وقوع نسخ اختلافی نیست زیرا بیش‌تر احکام شرایع و ادیان گذشته با احکام دین مقدس اسلام نسخ شده است و همچنین در خود دین اسلام نیز قسمتی از احکام نسخ شده و به جای آن احکام دیگری وضع گردیده است. مثلا: قرآن کریم به نسخ شدن حکم نخستین قبله که پیامبر (ص) و مسلمانان قبلا به سوی آن نماز می‌خواندند تصریح می‌کند و نسخ در این گونه موارد، مورد قبول تمام مسلمانان است. آری، تنها سخن و اختلاف در این است که بعضی از احکامی که در خود قرآن آمده است، آیا به وسیله آیات دیگر و یا با گفتار پیامبر (ص) و یا با اجماع و اتفاق ملت اسلامی و یا به وسیله عقل نسخ گردیده است یا نه؛ سخنی است مفصل و دامنه دار و بحثی است عمیق و گسترده و قبل از شروع به بحث، لازم می‌دانیم که به عنوان مقدمه، نخست اقسام نسخ را بیان کنیم:

۱- نسخ در تلاوت نه در حکم

۱- نسخ در تلاوت نه در حکم می‌گویند: آیاتی وجود دارد که در قرآن نیست و خوانده نمی‌شود، ولی حکم آن‌ها در میان مسلمانان جاری و مورد عمل می‌باشد، مانند آیه «رجم» که در قرآن نیست. می‌گوییم: این نوع نسخ را «نسخ در تلاوت» می‌گویند که تنها تلاوت آیه، نسخ شده است نه بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۵۶ حکم آن، ولی ما در بحث تحریف گفتیم که عقیده به نسخ تلاوت همان (۱)- عقیده به تحریف است و پایه درست و مبنای صحیحی ندارد و مدارک و دلیل این عقیده چند روایت است که به صورت خبر واحد نقل گردیده است و در چنین موضوعات مهم خبر واحد نمی‌تواند اثری داشته باشد، زیرا تمام، مسلمانان در این موضوع اجماع و اتفاق نظر دارند که همان طوری که خود قرآن با خبر واحد ثابت نمی‌شود، نسخ قرآن را نیز نمی‌توان با خبر واحد ثابت نمود. علاوه بر اجماع مسلمانان، طبیعت هر حادثه حساس و موضوع مهم، سرعت انتشار آن است یعنی خبر این گونه حوادث به سرعت در میان مردم شایع و معروف می‌شود و ناقلان بیش‌تری پیدا می‌کند و به حدّ تواتر می‌رسد. بنابراین، نقل یک حادثه مهم با خبر واحد، به خودی خود دلیل بر عدم وقوع آن حادثه می‌باشد و نشان می‌دهد که آن حادثه واقع نشده و گوینده آن خبر دروغگو بوده، یا به اشتباه مرتکب شده است، زیرا اگر صحت داشت، به علت اهمیت حادثه افراد زیادی آن را نقل می‌کردند و نقل آن به حد تواتر می‌رسید. بنابراین، چگونه می‌توان قرآن بودن آیه «رجم» را با خبر واحد ثابت نمود و مدعی شد که این جمله از آیات قرآن بوده است که تلاوتش منسوخ گردیده و حکمش باقی مانده است. آری، به طوری که قبلا بیان شد، عمر آیه رجم را آورد و ادعا نمود که از قرآن است، ولی چون این آیه را تنها عمر آورده بود، مسلمانان نپذیرفتند و در قرآن وارد نکردند و بعدا هم آن را به صورت دیگر در آورده و گفتند: که این آیه‌ای بوده است تلاوتش منسوخ و حکمش باقی مانده

است.

۲- نسخ در تلاوت و حکم

۲- نسخ در تلاوت و حکم عده‌ای می گویند: آیاتی در قرآن وجود داشت که با آیات و یا عوامل دیگر، حکم آن‌ها نسخ شده است و در میان مسلمانان مورد عمل نمی‌باشد و هم تلاوت آن‌ها نسخ شده و از قرآن ساقط گردیده و خوانده نمی‌شود. طرفداران این نظریه به روایت دهم که در بخش تحریف در قسمت نسخ تلاوت، از عایشه نقل گردیده است، استدلال می کنند. ولی همان ایراد و اشکالی که به نسخ در تلاوت یعنی به قسم اول نسخ وارد بود، به این قسم نیز وارد است و روایت عایشه خبر واحدی بیش نیست و خبر واحد نیز تأثیر و اعتباری در مسئله قرآنی ندارد و قرآنی بودن یا نبودن چیزی با خبر واحد ثابت نمی‌شود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۵۷

۳- نسخ در حکم، نه در تلاوت

۳- نسخ در حکم، نه در تلاوت مشهورترین و بحث‌انگیزترین نسخ در قرآن این است که آیه‌ای از آیات قرآن نسخ شود و مفهوم آن در میان مسلمانان واجب العمل نباشد و یا اصلا عمل نمودن به مفهوم آن جایز نباشد، ولی از نظر تلاوت در قرآن ضبط شده باشد و مانند سایر آیات قرآن، تلاوت شود. اکثر دانشمندان و مفسّرین این نوع نسخ را می‌پذیرند و بعضی از علما کتاب‌های مستقلی در این باره نگاشته، آیات ناسخ و منسوخ را در کتاب‌هایشان آورده‌اند، مانند دانشمند معروف ابو جعفر نحاس و حافظ مظفر فارسی و بعضی محققین نیز با نظر مشهور مخالفت نموده، وجود آیات منسوخ را در قرآن کلا انکار می کنند و می گویند: اصلا آیه‌ای از قرآن نسخ نگردیده است. ولی باید به این نکته توجه نمود که در وقوع نسخ و وجود آیه منسوخ در قرآن در بین علما اختلاف وجود دارد، ولی در اصل امکان نسخ و همچنین در وجود آیاتی که ناسخ احکام ادیان گذشته و یا ناسخ پاره‌ای از احکام اسلام در صدر اول هستند، هیچ اختلافی وجود ندارد. (۱)-

کیفیت نسخ

کیفیت نسخ برای به دست آوردن نظریه صحیح، ما ناچاریم بدین گونه توضیح دهیم که: نسخ شدن حکمی که در قرآن وجود دارد، به سه صورت متصور است: ۱- حکمی که به وسیله قرآن ثابت شده است، سنت قطعی و حدیث‌های متواتر یا به وسیله اجماع قطعی که کاشف از عقیده معصوم باشد، نسخ شود. این نوع نسخ عقلا و نقلا اشکالی ندارد و اگر در موردی یک چنین نسخی ثابت شود، باید از آن پیروی نمود و اگر در موردی سنت متواتر و یا اجماعی محقق نیست، در این صورت نسخ، مورد قبول نخواهد بود، زیرا چنان که قبلا توضیح دادیم، نسخ با خبر واحد ثابت نمی‌شود. ۲- حکمی که به وسیله قرآن ثابت شده است، به وسیله آیه دیگری که ناظر بر آیه منسوخ بوده و حکم آن را بیان می‌سازد، نسخ گردد. این نوع نسخ نیز دارای اشکال و ایرادی نیست و آیه «نجوی» را از این گونه نسخ می‌دانند که به زودی در این باره بحث خواهیم نمود. ۳- حکمی که به وسیله قرآن ثابت شده است، با آیه دیگری نسخ شود؛ بدین گونه که مفهوم آیه ناسخ هیچ گونه نظارت نسبت به مفهوم آیه منسوخ نداشته باشد و به ظاهر و به طور صریح آن را بیان نکند، بلکه تنها اختلاف و تضادی که در مفهوم این دو مشاهده می‌شود، ما را به وجود چنین نسخ هدایت کند و ناسخ بودن آیه متأخر و منسوخ بودن آیه متقدم را نشان دهد. تحقیق و بررسی نشان می‌دهد که این گونه نسخ در قرآن وجود ندارد زیرا قرآن مجید هر نوع بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۵۸ تنافی و اختلاف را از قرآن نفی می کند و

می گویـد: أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً. «۱» آیا در قرآن دقت و تدبر نمی کنند که اگر از سوی غیر خـدا بود اختلاف فراوانی در آن می‌یافتنـد. ولی چون عده زیادی از علمای تفسیر و غیر تفسیر در معانی آیات دقیقا تأمّل نکرده‌انـد و در نـتیجه چنیـن پنداشـته‌اند که در میـان بخشـی از آیـات قرآن تعـارض و اختلاـف وجـود دارد و در این چنین پنـدار و اشـتباهی، آیه متأخر را ناسخ بر آیه متقدم دانسـته‌اند تا از این طریق منافات و تضاد خیالی را در میان این گونه آیات حل کنند تا آن جا که بعضی از علما دامنه این تضاد و تنافی را آن چنان توسعه داده‌اند که (۱)- حتی در میان دو آیه عام و خاص و یا مطلق و مقید که در واقع یکی مبیّن و مفسـر آن دیگری است و هیـچ اختلاـفی در میانشـان نیست، اختلاـف و تنـافی احساس نموده و در همه این موارد ملتزم به نسـخ شده‌انـد. البته این عقیـده در اثر عـدم تـدبر دقیق در معنـای لغوی کلمه «نسـخ» و یا از روی مسامحه و اشـتباه در استعمال آن، ناشـی گردیده است. بنابراین، بر ما لازم است که این گونه آیات را مورد بحث و بررسی قرار دهیم و این گنجینه‌های احکام را از صورت رکود و تعطیلی که طرفداران نسخ به وجود آورده‌اند، در آورده و در مسـیر اسـتدلال و اسـتنباط احکام شـرع به جریان بیندازیم.

بررسی آیات ناسخ و منسوخ

اشاره

بررسـی آیات ناسـخ و منسوخ تا این جا مباحث مختلف نسخ به پایان رسـید و به یاری خدا در فصول آینده به مسـئله نسخ در آیات قرآن می‌پردازیم و تک‌تک آیاتی را که وجود نسخ در آن‌ها ادعا گردیده است، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم و از میان آن‌ها تنها آیاتی را پیش می کشـیم که اثبات عدم نسخ در آن‌ها یک نوع غموض و پیچیدگی داشـته و به دقت و بررسی بیش‌تری نیازمند می‌باشد، ولی آیات دیگری را که منسوخ نبودن آن‌ها تا حدی روشن است، به قسـمت تفسیر آیات محول می کنیم که در تفسیر هر یک توضـیحات لازم را خواهیم داد. اینک آیات مورد بحث را به ترتیبی که در قرآن آمده است، یکی بعد از دیگری مورد بررسی قرار می‌دهیـم (_____. ۱) نساء/ ۸۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۵۹ (۱)

نسخ در آیه عفو اهل کتاب

نسـخ در آیه عفو اهل کتاب وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْـدِ إِیمانِکُمْ کُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِـهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْـفَحُوا حَتَّی یَـأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَـیْءٍ قَـدِیرٌ. «۱» اکثر اهـل کتـاب با این که حق بر آنان ظاهر گردیـده است، دوست دارنـد که شـما را پس از ایمان آوردن به کفر برگردانند، به خاطر حسدی که در دل دارند، ولی شـما عفو و اغماض کنیـد تـا خداونـد دسـتور خود (دسـتور جهاد) را صادر نمایـد؛ زیرا خداونـد بر همه چیز تواناست. از ابن عباس و قتاده و سـدی نقل گردیـده است که این آیه سـیف نسـخ شده است و آیه سـیف این است: قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَـدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَـةَ عَنْ یَـدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ. «۲» بجنگید با کسانی از اهل کتاب که نه به خـدا و نه به رسـتاخیز ایمان ندارنـد و نه آن چه را که خدا و رسول او حرام کرده، حرام می‌شـمرند (۱)- و نه از دیـن حـق پیروی می کننـد (بجنگیـد بـا چنیـن افرادی) تـا بـا دسـت خـود و بـا خـواری و ذلـت جزیـه را بپردازنـد. (_____۱) بقره/ ۱۰۹. (۲) توبه/ ۲۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۶۰ مؤلف: ملتزم شـدن به نسـخ این آیه شـریفه با این آیه متوقف به التزام دو امر بی اساس و واهی

است: اول: نخست بایـد ملتزم شد که برداشـته شدن یک حکم موقت پس از پایان یافتن وقتش نسخ نامیده شود، در صورتی که آن را نسـخ نمی‌گوینـد بلکه نسـخ در صورتی است که حکم دائمی باشـد زیرا اگر در موقع اعلاـن حکم، به وقت آن نیز گرچه به طور اجمال اشاره شود، یک حکم موقت و غیر ثابت خواهـد بود و با اتمام وقتش پایان می‌پـذیرد و همان وقت که به طور اجمال و اشاره آمده بود، گفتار دوم آن را واضح و روشن می‌کند. بیان کردن وقت یک حکم که از اول موقت و غیر ثابت بودن آن مسلم بوده، با مسئله نسـخ ارتباط نـدارد، چون نسـخ به معنای بیان کردن مدت یک حکم موقت و تعیین پایان وقت آن نیست بلکه نسخ به معنای برداشـتن حکم ثابتی است که به مقتضای اطلاق کلام، ظهور در دوام داشـته و به زمان مخصوصـی منحصـر نباشـد. فخر رازی چنین تصور کرده است که بیان نمودن وقت یک حکم موقت با یک خبر و یا آیه مستقل و جداگانه از مقوله نسخ است ولی به نظر ما این نظریه، تصور باطـل و عقیـده بی‌اساسـی است و پایه علمی نـدارد و همچنین اگر در موردی به دائمی بودن حکم اولی تصـریح شـده است، نسـخ مفهـومی نـدارد. نسـخ فقـط در صورتی است که موقت بودن و یـا دائمی بودن حکم، بیـان و معیّن نشود، دلیـل مسـتقل دیگری وارد شود و وضع آن را بیان و روشن سازد، یعنی موقت بودن و سپری شـدن وقت آن را مشـخص کند. دوم: اگر کسـی آیه دوم را ناسـخ آیه اول بداند، باید ملتزم گردد بر این که اهل کتاب هم مانند مشـرکان مشـمول کلمه جهاد بودند و رسول خدا (ص) مـأموریت داشت که با آنان نیز بجنگنـد، بـدین گونه که نخست آنان را به سوی خـدا و به توحیـد و یکتاپرستی دعوت کننـد و اگر دعوت را نپذیرفتند آن گاه با آنان جنگ و جهاد کنند ولی جهاد با اهل کتاب جایز نبود مگر در چند مورد، یکی این که: آنان ابتدا اقـدام به جنگ با مسـلمانان بکنند، چنان که قرآن مجید می‌فرماید: وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ. «۱» و در راه خـدا با کسانی که با شـما می‌جنگنـد، بجنگیـد و از حـد تجاوز نکنیـد چون که خـدا تجاوزکاران را دوسـت نمی‌دارد (_____. ۱) بقره/ ۱۹۰. بیـان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۶۱ دومین موردی که با اهل کتاب باید جنگید در صورتی است که: آنان، در میان مسلمانان فتنه و اختلاف بیندازنـد، به طوری که قرآن می‌گویـد: وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ. «۱» فتنه و اختلاف‌برانگیزی بـدتر از آدم کشـی و قتل است. (۱)- سومین مورد جنـگ بـا اهـل کتـاب آن جـاست که: آنـان از دادن جزیه مورد قرار داد بـا مسـلمانان، خودداری کننـد چنان که خداوند در آیه مورد بحث می‌فرماید: «با آنان بجنگید تا جزیه را با دست خود بپردازند.» حکم جهاد با اهل کتاب به همین سه مورد اختصاص داشت، در غیر این موارد که علت خاصـی برای جنگ با اهل کتاب وجود نداشت، تنها به صرف کافر بودن آن‌ها جهاد با آنان تشریع و تجویز نشده بود که بعدا با این آیه شریفه نسخ شود. بنابراین در میان این دو آیه هیچ گونه رابطه ناسخ و منسوخ بودن وجود نـدارد و حکمی در این مورد نسـخ نگردیده است و حکم هر دو آیه به جای خود ثابت و پابرجاست و یکی مبین و مفسـر آن دیگری است و مفهوم این دو آیه این است که: با اهل کتاب باید مسالمت نمود و نباید با آنان جنگید (به مقتضای آیه اول) مگر در موارد خاصـی از جمله در صورت خودداری نمودن آن‌ها از دادن جزیه (به مقتضای آیه دوم). علاوه بر این، کسانی که وجود نسـخ را در آیه «عفو» خیـال و تصور نموده‌انـد، حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ. «۲» لفـظ «أمر» را که در آن آیه به کار رفته است، به معنای دسـتور و فرمان گرفته‌انـد و آیه را چنین معنی نموده‌انـد که خداونـد در این آیه دسـتور عفو داده است تا روزی که امر به قتال و جهاد بیاید و لـذا این آیه را بعـد از آمدن فرمان جنگ، منسوخ پنداشـته‌اند. ولی اولا: از مباحث گذشـته برای خواننده عزیز روشن گردید که این مطلب بر فرض صحیح بودن هم مستلزم نسخ نیست زیرا موقت و محدود بودن حکم از اول در خود همین آیه مشخص بوده است نه این که بـا آیه بعـدی مشـخص گردیـده است. و ثانیـا: این گفتـار و نظریه‌ای است باطـل و بی‌اسـاس زیرا منظـور از «أمر» در این آیه «فرمـان» و (_____ ۱) بقره/ ۱۹۱. (۲) بقره/ ۱۰۹. بیـان در علوم و مسائـل کلی قرآن، ص: ۳۶۲ دسـتور نیست، بلکه منظور از آن تقـدیر و سـرنوشت است. در این صورت معنای آیه چنین خواهـد بـود که: شـما بـا اهـل کتـاب به طور مسـالمت آمیز رفتـار کنیـد و در برابر بـدی‌ها و دشـمنی‌هایی که به شـما روا

می‌دارند، عفوشان کنید تا روزی که تقدیر حتمی خداوند که پیشرفت و عظمت اسلام است به وقوع پیوندد و بعد از آن دیگر اهل کتاب نمی‌توانند با شما اظهار عداوت و دشمنی کنند و از آزار آنان آسوده خواهید بود. بنابراین، «أمر» در آیه به معنای تقدیر حتمی خداوند است نه «فرمان» و حکم الهی زیرا: اولا: «أمر» در این آیه به «اتیان» که به معنای آوردن و انجام دادن می‌باشد، تعلق یافته است و «اتیان» با تقدیر و سرنوشت بیش‌تر مناسبت دارد تا با «فرمان» و حکم. و ثانیا: متمّم آیه این جمله است: «انّ اللّه علی کل شیء قدیر» که خداوند را با قدرت و توانایی توصیف می‌کند. بدیهی است توانایی با مسئله تقدیر و عظمت دادن به مسلمانان و پیروز ساختن دوستان و خوار و ذلیل گردانیدن دشمنان، سازش بیش‌تری دارد تا به فرمان دادن و سخن گفتن و حکم صادر کردن. با این دلایل می‌گوییم: «أمر» در این آیه به معنای «تقدیر» و سرنوشت حتمی خداوند است نه به معنای فرمان و دستور و با در نظر گرفتن این معنی برای کلمه «أمر» اساس و پایه شبهه نسخ در این آیه به خودی خود متزلزل گردیده و از بین می‌رود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۶۳ (۲)

نسخ در آیه قبله

نسخ در آیه قبله وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَلِیمٌ. «۱» مشرق و مغرب از آن خداست، به هر سو رو کنید، خدا آن جا است. (۱)- به طوری که نقل گردیده است، به عقیده گروهی از دانشمندان علم تفسیر، مانند ابن عباس، ابو العالیه، حسن بصری، عکرمه، قتاده، سدی و زید بن اسلم، این آیه نسخ شده است. «۲» ولی خود آن‌ها در ناسخ این آیه به اختلاف سخن گفته‌اند، ابن عباس گفته که با این جمله نسخ شده است: وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ. «۳» هر کجا باید، روی خود را به سوی کعبه متوجه سازید! قتاده می‌گوید که: با این جمله نسخ شده است: فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ. «۴» به سوی مسجد الحرام روی گردان. و کیفیت نسخ را چنین بیان نموده‌اند که: طبق مضمون آیه اوّل مسلمانان در اوایل طلوع اسلام

(_____ ۱) بقره/ ۱۱۵. (۲) تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۱۵۷- ۱۵۸. (۳) بقره/ ۱۵۰. (۴) بقره/ ۱۵۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۶۴ مخیر و آزاد بودند که در حال نماز به هر سو که بخواهند رو کنند اما رسول خدا (ص) بیت المقدس را به عنوان قبله انتخاب نمود که به سوی آن نماز بخوانند، سپس ضمن دو آیه بعدی دستور توجه به سوی بیت الحرام آمد و توجه به بیت المقدس نسخ گردید. مؤلف: این بود خلاصه نظریه نسخ در مورد آیه شریفه فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ، ولی این نظریه بسیار سست و از درجه اعتبار ساقط است زیرا: اولا: توجه رسول خدا (ص) به سوی بیت المقدس با اراده و میل خود نبود، بلکه خدا آن را برای وی معین نموده بود، چنان که می‌فرماید: وَ ما جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْها إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلی عَقِبَیْهِ. «۱» ما قرار ندادیم، قبیله‌ای را که تو به سوی آن نماز می‌خواندی، مگر برای این که فرد مطیع و پیرو، از فرد سرکش و عقب گرد که به کفر دوران جاهلیت برمی‌گردد، شناخته شود. ثانیا: آیه فَأَیْنَما تُوَلُّوا هیچ ارتباطی به مسئله قبله و بیان و جهت و نقطه توجه در حال نماز ندارد تا با آیات دیگر نسخ گردد بلکه این آیه یک حقیقت ثابت و تغییر ناپذیر اعتقادی را بیان می‌کند که قابل نسخ نیست و آن این است که خداوند در جای معین و نقطه خاصی نیست و در هر سو و در هر نقطه و در همه جا وجود دارد، به طوری که به هر طرف که رو بیفکنید، خداوند در آن‌جاست. با توجه به همین معنی است که ائمه اهلبیت (ع) از این آیه احکام ذیل را استفاده نموده‌اند: (۱)- ۱- مسافر در نمازهای مستحب می‌تواند به هر سو که بخواهد رو کند. ۲- نماز واجب انسان اگر از روی اشتباه به ما بین مشرق و مغرب واقع شد، صحیح است. ۳- سجده‌های قرآن را می‌توان به هر طرف انجام داد. ۴- کسی که قبله را نمی‌شناسد، به هر سو می‌تواند نماز بخواند. سعید بن جبیر هم وقتی که خواستند به فرمان حجاج سرش را روی بر زمین از تنش جدا کنند، همان آیه را تلاوت نمود. «۲»

(_____ ۱) بقره/ ۱۴۳. (۲) تفسیر قرطبی، ۲/

۷۵. بیـان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۶۵ بنـابراین آیه «اینما تولوا ...» مطلق است و از نظر توجه به سوی خـدا، عمومیت دارد که در تمام امور و کارها به هر سو نظر کنـد به سوی خداست و این حکم عام با مسئله نمازهای واجب قید و تبصره خورده است و به عقیده بعضی از علما در نمازهای مستحبی نیز اگر در حال حرکت خوانده نشوند، رعایت این قید ضروری است که در این موارد، انسـان بایـد به عنوان توجه به خـدا به سوی کعبه رو کنـد. خلاـصه گفتـار این که: فَأَیْنَما تُوَلُّوا ... نسـخ نشـده است بلکه حکم آن با آیات دیگر تقییـد و تبصره خورده است و ادعای نسـخ در این آیه بر پایه دو اصل مبتنی و اسـتوار است: اول این که: نزول این آیه، قبـل از آیه‌ای باشـد که دسـتور توجه به سوی کعبه در آن آمـده است ولی این اصـل ثـابت و مسلّم نیست. دوم این که: این آیه در خصوص نمازهـای واجب وارد شود در صورتی که چنین نیست و به نمازهـای واجب اختصاص نـدارد، به خصوص این که به طریق اهـل سـنت روایاتی در این زمینه آمـده است که موارد نزول این آیه را به همان طور توضیح داده‌انـد که ائمه ما از این آیه اسـتفاده کرده و به ما تعلیم نموده‌اند و گفته‌اند که این آیه در موارد: «دعا و نمازهای مسـتحب و نماز مسافری که رو به قبله حرکت نمی‌کند و یـا کسـی که اشـتباها به سوی غیر قبله نماز بخوانـد» «۱» نـازل شـده است. نـتیجه: از همه آن چه که تـا این جـا گفته شـد، چنین بر می‌آیـد که ادعـای نسـخ در آیه فَأَیْنَمـا تُوَلُّوا قطعـا باطـل و بی‌اساس است. خوشـبختانه در بعضـی موارد ائمه اهل بیت (ع) نیز به این حقیقت تصـریح نموده، اظهار داشـته‌اند که این آیه نسخ نگردیده است. آری، ممکن است گاهی از نسخ یک معنای عام اراده شود که تقییـد نیز مشـمول آن معنی باشد که قبلا بدان اشاره نمودیم و اگر در این مورد نیز از نسخ چنین معنی اراده شود، مانعی ندارد و شایـد منظـور ابـن عبـاس نیز از نسـخ در ایـن مـورد، همیـن معنی بـوده اسـت.

(۱) تفسیر طبری، ۱/ ۴۰۰- ۴۰۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۶۶ (۳)

نسخ در آیه قصاص

اشارهٔ

نسـخ در آیه قصاص یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْـدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی «۱» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در مورد کشته شدگان حکم قصاص بر شما نوشته شده است، آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن. می‌گویند: این آیه به وسـیله یک آیه دیگر نسخ شده است آن جا که خداوند می‌فرماید: وَ کَتَبْنا عَلَیْهِمْ فِیها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ. «۲» و بر آن‌هـا (بنی اسـرائیل) در آن (تورات) مقرّر داشـتیم که جـان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در مقابل بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در مقابل دندان می‌باشد.

توجیه نسخ

اشاره

توجیه نسـخ طرفـداران نسـخ می‌گوینـد: ما می‌بینیم آیه اول برابر و همانـند بودن را در موضوع قصاص لازم می‌دانـد که زن باید در مقابـل زن و مرد در مقابـل مرد و برده در مقابـل برده قصـاص شونـد ولی در آیه

(۱) بقره/ ۱۷۸. (۲) مائـده/ ۴۵. بیان

در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۶۷ دوم از این حکم خبری نیست و در واقع آیه قبلی با این آیه نسخ شده است. این است که گروهی از اهل سنت می‌گویند: مرد را به قصاص زن می‌توان کشت بدون این که به ورثه مرد نصف دیه داده شود. «۱» ولی در این مورد حسن بصری و عطا مخالفت نموده و گفته‌اند: نمی‌توان مرد را به قصاص زن کشت و «لیث» نیز گفته است: مرد به قصاص زن کشته می‌شود مگر این که مرد همسر خویش را به قتل برساند. «۲» اما عقیده شیعه امامیه در این مورد این است که اولیای زن مخیرند که از مرد قاتل، دیه و خون‌بها بگیرند و یا او را به عنوان قصاص بکشند ولی در صورت قصاص باید نصف دیه مرد را به ورثه او بپردازند. و مشهور در میان اهل سنت این است که شخص آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود و از نظر شیعه امامیه این مسئله اجماعی است ولی از اهل سنت ابو حنیفه، ثوری، ابن ابی لیلی و داود بانظریه مشهور مخالفت نموده و گفته‌اند که شخص آزاد را می‌توان به قصاص برده‌ای که تعلق به دیگری دارد، کشت «۳» و حتی عده قلیلی از اهل سنت معتقدند که شخص آزاد به قصاص برده کشته می‌شود گرچه این برده مملوک خود وی باشد. «۴» پاسخ این بود خلاصه آن چه می‌توان در توضیح و توجیه نسخ آیه اول که همانند بودن را در مورد قصاص لازم می‌داند، بیان نمود. اما آیه اول: که نسبت نسخ به آن داده شده است، اساسا نسخ نشده و از نظر معنی واضح و روشن و از نظر حکم ثابت و پابرجاست. اما آیه دوم: که طرفداران نسخ آن را ناسخ آیه اولی می‌دانند، دارای مفهوم و معنای مستقلی است که کوچک‌ترین منافات و مخالفتی با مفهوم آیه اولی ندارد تا آن را نسخ کند، زیرا آیه دوم در

(_____ ۱) تفسیر قرطبی، ۲/ ۲۲۹. (۲) تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۲۱۰. (۳) مأخذ گذشته ۲۰۹، ابن کثیر نقل می‌کند که بخاری و علی بن مدنی و ابراهیم نخعی و ثوری بنابر نقلی می‌گویند: مالک به قصاص برده خویش کشته می‌شود. (۴) احکام القرآن، جصاص، ۱/ ۱۳۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۶۸ تشریع اصل قصاص و در بیان حکم و حدود آن آمده است که از یک طرف اصل قصاص را تجویز و تشریع کند و از طرف دیگر شرط قصاص را بیان کند که قصاص باید از نظر قتل و یا ضرب و یا انواع دیگر تعدیات، با اصل جنایت مساوی و به یک اندازه باشد: آری این آیه تنها متضمن این دو مطلب است: اصل تشریع قصاص (۱)- و مساوی بودن قصاص با مورد و علت قصاص. پس این آیه همان حکم و مفهوم آیه اول را با شرح بیش‌تری بیان می‌کند و این مسئله در آیه دیگری چنین آمده است: فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ. «۱» هر کس به شما تجاوز کند و ظلمی درباره شما روا بدارد، شما نیز [به عنوان قصاص به همان مقدار بر وی تعدی کنید. پس ما نمی‌توانیم آیه مورد بحث را ناسخ آیه قبلی قرار داده و در نتیجه قصاص شخص آزاد را در مقابل عبد و قصاص مرد را در مقابل زن جایز و بلا اشکال بدانیم. برای وضوح بیش‌تر، ما حکم این دو مسئله را در ذیل به طور تفصیل مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

۱- کشتن آزاد به انتقام برده

۱- کشتن آزاد به انتقام برده آیه مورد بحث، قصاص شخص آزاد را در مقابل قتل عبد، جایز و روا نمی‌داند و عبد را در برابر عبد و آزاد را در برابر آزاد قرار می‌دهد. این حکم نه با آیه دیگر نسخ شده است- چنان که توضیح داده شد- و نه با اخبار و عوامل دیگر. اما آن چه علی (ع) از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که «خون‌های مسلمانان با یکدیگر برابر است»، باز نمی‌تواند ناسخ آیه شریفه و حکم آن شود زیرا بر فرض صحیح بودن این روایت، با آیه شریفه تخصیص و تبصره خورده است چون جواز قتل «حرّ» در برابر «عبد» از کلیت و عمومیت این روایت استفاده می‌شود و صراحتی در آن ندارد ولی آیه شریفه از این مسئله صریحا اسم به میان آورده و حکم آن را مخصوصا بیان کرده است و پرواضح است که حجت بودن عام و حکم کلی، متوقف بر این است که قبل از آن یا بعد از آن یک مخصّص و استثنایی وارد نشود.

(_____ ۱) بقره/ ۱۹۴. بیان در علوم و مسائل

کلی قرآن، ص: ۳۶۹ و اما روایتی که سمره از رسول خدا (ص) نقل نموده است که: «هر کس عبد خود را بکشد، او را می‌کشیم»، سندش ضعیف و غیر قابل اعتماد است و ابو بکر ابن عربی درباره این حدیث می‌گوید: عده‌ای بدون دلیل و تحقیق، قصاص شخص آزاد را در برابر قتل غلام خویش جایز می‌شمارند و در این باره حدیثی نیز از سمره به نام رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند ولی این حدیث ضعیف است. «۱» (۱)- مؤلّف: این حدیث گذشته از این که از نظر سند ضعیف است، از نظر مضمون نیز با روایات دیگر معارض است، چنان که عمرو بن شعیب از پدرش و او از پدر خویش نقل نموده است که «مردی عمدا عبد خویش را کشته بود، رسول خدا (ص) بروی تازیانه زد و به یک سال تبعید و قطع شدن سهم وی از بیت المال محکوم نمود، ولی قصاص نکرد.» «۲» و ابن عباس نیز از رسول خدا (ص) نقل نموده است که «مرد آزاد به قصاص عبد کشته نمی‌شود. «۳»» باز همان روایت را جابر از عامر و او از امیر المؤمنین (ع) نقل نموده است. «۴» باز عمرو بن شعیب از پدرش و او نیز از پدر خویش نقل می‌کند که ابو بکر و عمر شخص آزاد را به قصاص برده نمی‌کشتند. «۵» قبلا- هم گفتیم که از نظر روایات اهل بیت (ع) کوچک‌ترین اختلاف در این حکم وجود ندارد که شخص آزاد را نمی‌توان به قصاص شخص غیر آزاد کشت، بنابراین از پذیرفتن این حکم که از روایات اهل بیت (ع) استفاده می‌شود ناگزیریم زیرا آنانند که پس از جد بزرگوارشان مرجع در احکام دین می‌باشند. با این تفصیل که بیان شد، دیگر محلی برای ادعای نسخ در آیه شریفه نسبت به کشتن شخص آزاد به عنوان قصاص برده باقی نمی‌ماند.

۲- قصاص مرد در برابر زن

۲- قصاص مرد در برابر زن اما موضوع کشتن مرد به عنوان قصاص قتل زن که در آیه شریفه ممنوع شده است، نسخ نگردیده و

(_____ ۱) احکام القرآن، ۱/ ۲۷. (۲) همان.

(۳) سنن بیهقی، ۸/ ۳۶. (۴) همان، ۳۴، ۳۵. (۵) همان، ۳۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۷۰ به استحکام خود باقی است و تمام علمای شیعه و از اهل سنت نیز حسن بصری و عطا به همان معنی معتقد می‌باشند. اما اکثر علمای اهل سنت به نسخ در این آیه معتقدند. ولی به عقیده ما حکم این آیه نسخ نشده است، نه به وسیله آیات دیگر و نه به وسیله اخبار و احادیث. توضیح این که: از ظاهر آیه کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ، «۱» چنین بر می‌آید که اجرای حکم قصاص در جامعه یک حکم واجب و لازم است و از آیه فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ «۲» (۱)- نیز که اولیای مقتول را تشویق به عفو و بخشش و ترغیب به اغماض از قصاص می‌کند، چنین استفاده می‌شود که قصاص در صورتی واجب خواهد بود که اولیای مقتول آن را درخواست کنند، نه در صورت عفو و اغماض. به طور کلی از این دو جمله قرآنی چنین استفاده می‌شود که اگر اولیای مقتول درخواست قصاص کنند، بر قاتل واجب است که در برابر حکم قصاص خاضع و تسلیم شود، ولی وجوب تسلیم در صورتی است که مرد، مردی را بکشد و یا زن مردی و یا زنی را بکشد و اما اگر مرد زنی را بکشد، واجب نیست که به مجرد درخواست قصاص، تسلیم شود، بلکه می‌تواند استنکاف کند تا نصف دیه‌اش را بگیرد، سپس خود را تسلیم قانون قصاص کند. این حکم هیچ گونه با مضمون آیه شریفه مخالفت ندارد تا موجب نسخ آن شود، زیرا همان طور که در آیه شریفه آمده است، مقابل زن در موضوع قصاص، زن است، نه مرد منتها از دلایل دیگر استفاده می‌شود که اگر مرد در اثر قتل زن قصاص شود، می‌تواند نصف دیه و خون‌بهای خود را از اولیای زن بگیرد و در این صورت مرد در برابر «مجموع خون‌بهای زن و نصف دیه» قرار گرفته نه در برابر تنها زن که تا بر خلاف مضمون آیه شریفه بوده و ناسخ حکم آن محسوب شود. و این نوع قصاص، یک حکم خاص و مستقلی است و با حکم اولی که از آیه مورد بحث استفاده می‌شود، کوچک‌ترین منافاتی ندارد تا آن را نسخ کند. آری، نسخ در آیه مذکور در صورتی درست است که طبق نظر علمای اهل سنت، مردی را که قاتل زن است، می‌توان در برابر او بدون پرداخت نصف دیه، قصاص نمود، زیرا این حکم با مضمون آیه منافات دارد و هر کس بدان معتقد باشد، چاره‌ای ندارد جز این که در مفهوم آیه به نسخ قائل شود. ولی اثبات این نظریه بسیار سخت است و دلیل

محکم و استواری ندارد زیرا طرفداران این نظریه گاهی به اطلاق مفهوم آیه دوم که در مورد قصاص، اسمی از زن و مرد به میان نیاورده است (_____، ۱). بقره/ ۱۷۸. (۲). بقره/ ۱۷۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۷۱ استناد می کنند و گاهی هم به گفتار پیامبر (ص) که فرموده است که خون مسلمانان با یکدیگر برابرند و ما قبلا گفتیم که هیچ یک از این‌ها نمی‌تواند ناسخ آیه مذکور باشد. گاهی نیز در این گفتار به روایات دیگر تکیه می کنند، از جمله این که: قتاده از سعید بن مسیب نقل نموده که: عمر عده‌ای از اهل صنعا را که زنی را کشته بودند قصاص نمود و همه آن‌ها را در برابر یک زن به قتل رسانید. و لیث نیز از حکم نقل می کند که علی (ع) و عبد اللّه گفته‌اند، اگر مردی عمدا زنی را بکشد باید قصاص شود. و زهری از ابو بکر بن محمد و او هم از پدرش عمر بن حزم نقل می کنند که (۱)- رسول خدا (ص) فرمود: مرد به قصاص قتل زن کشته می‌شود. «۱» ولی این دلیل نیز از چند جهت باطل و مردود می‌باشد، زیرا: ۱- این روایت‌ها به فرض صحیح بودن، با قرآن مخالفت دارند و روایتی که مخالف کتاب خدا باشد، اعتبار و حجیّت ندارد. ۲- این روایت‌ها خبر واحد هستند و چنان که در صفحات قبل توضیح دادیم، به اجماع علما و دانشمندان، قرآن را نمی‌توان با خبر واحد نسخ نمود. ۳- این روایات، با روایات زیاد دیگری که از ائمه اهل بیت (ع) نقل گردیده است و همچنین با روایتی که «عطا» و «شعبی» و «حسن بصری» و از «امیر مؤمنان (ع)» نقل نموده‌اند، معارض و مخالف هستند، آن جا که علی (ع) در مورد مردی که زنی را کشته بود، فرمود: اولیای زن اگر بخواهند مرد را می کشند و نصف دیه او را می‌پردازند و اگر بخواهند نصف دیه مرد را می گیرند و به آن اکتفا می کنند. «۲» ۴- اولا: روایت اول به طور مرسل و با حذف راویان سند نقل گردیده است، زیرا ابن مسیب دویست سال پس از خلافت عمر متولد شده «۳» و اصلا او را ندیده بود تا بدون واسطه از وی روایت نقل کند. و ثانیا: این روایت چگونگی عمل «عمر» را بیان می کند و عمل وی خود به خود حجیت و (_____۱) احکام القرآن، جصاص، ۱/ ۱۳۹. (۲) همان، ۱/ ۱۲۰. (۳) تهذیب التهذیب، ۴/ ۸۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۷۲ مدرکیت ندارد و روایت دوم نیز ضعیف و مرسل است و اما روایت سوم، بر فرض صحیح بودن، مطلق است و قابلیت این را دارد که با تأدیه نصف دیه، مقید شود. نتیجه مباحث گذشته این که: نسخ در آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ ... ثابت نشده است و ادعای نسخ در این آیه با فتوای عده‌ای از فقها به وجود آمده است، ولی با گفتار این و آن نمی‌توان از حکم خدا دست برداشت. بسی جای تعجب است که یک عده با این که خودشان ادعای اجماع دارند (۱)- که قرآن با خبر واحد نسخ نمی‌شود، چگونه بر خلاف قرآن فتوا می‌دهند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۷۳ (۴)

نسخ در آیه وصیت

اشاره

نسخ در آیه وصیت کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی. «۱» بر شما نوشته شده است، آن گاه که مرگ یکی از شما فرا می‌رسد، اگر مالی از خود باقی بگذارد، بر پدر و مادر و خویشاوندان خود به طور شایسته وصیت کند و این، حقّی است بر پرهیزکاران.

توضیح نسخ

اشاره

توضیح نسخ در این آیه نیز ادعای نسخ شده است و در چگونگی این نسخ، دو نظریه وجود دارد:

۱- نسخ با آیه ارث

۱- نسخ با آیه ارث گروهی می‌گویند که این آیه با آیه ارث نسخ گردیده است زیرا آیین ارث در اوایل اسلام به این کیفیت نبود بلکه همه اموال میت به فرزند وی می‌رسید و اگر به پدر و مادر هم چیزی از آن می‌دادند، به وسیله وصیت بود و این آیه مربوط به همان وصیت است ولی بعدا آیات ارث نازل گردید و آن حکم قبلی و وصیت مخصوص را که به جای ارث به کار می‌رفت نسخ نمود. این است (_____ ۱) بقره/ ۱۸۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۷۴ که می‌گویند آیه وصیت با آیه ارث نسخ گردیده است (۱)- ولی این نظریه از چند جهت مردود است، زیرا: ۱- این حکم گرچه در صحیح بخاری نقل شده است ولی خبر واحدی بیش نیست و خبر واحد نیز نمی‌تواند آیه قرآن را نسخ کند. ۲- این مطلب متوقف بر این است که نزول آیه ارث متأخر از این آیه باشد، ولی طرفداران نسخ نمی‌توانند آن را ثابت کنند و اما ادعای قطع و یقین که بعضی از علمای حنفی مذهب نموده‌اند، بر آن‌ها است که این ادعا را ثابت کنند. ۳- از آیه وصیت چنین استفاده می‌شود که: شخص قبل از مرگش می‌تواند برای قوم و خویش خود وصیت کند و این حکم مسلّما نسخ نشده است زیرا آنان در صورتی که میت فرزند دارد، نمی‌توانند ارث ببرند و آیه ارث در این صورت برای خویشاوندان سهمی معین نمی‌کند و اگر در مورد آن‌ها وصیت شود، می‌توانند طبق وصیّت، سهمی از اموال میت ببرند و این حکم نسخ نگردیده و همچنان پا برجاست، وصیت برای پدر و مادر نیز همین طور جایز و نافذ است و نسخ نشده است. ۴- گذشته از همه این‌ها موضوع ارث بعد از وصیت جریان پیدا می‌کند، یعنی اگر میتی وصیت داشته باشد، به مانند قروض و بدهی‌های وی، اول وصیت او را اجرا می‌کنند، سپس در ما بقی اموال وی احکام ارث اجرا می‌شود. خود آیه ارث نیز این ترتیب را گوشزد می‌کند، آن جا که می‌گوید: مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِها. «۱» بنابراین، آیه ارث نه تنها وصیت را نسخ نمی‌کند، بلکه آن را تنفیذ و بر آن تأکید می‌نماید.

۲- نسخ با گفتار پیامبر (ص)

۲- نسخ با گفتار پیامبر (ص) گروه دیگری می‌گویند که آیه وصیت با گفتار پیامبر (ص) نسخ شده است که فرمود: «وصیتی برای وارث نیست.» «۲» ولی به نظر ما، این گفتار هم از چند جهت مردود و غیر قابل قبول است و آیه وصیّت از این طریق نیز نسخ نشده است، زیرا (_____: ۱) ارث بعد از انجام وصیتی است که میت نموده است. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۲۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۷۵ ۱- صحت این روایت ثابت نگردیده است، به طوری که بخاری و مسلم این روایت را قبول نکرده‌اند و صاحب تفسیر المنار هم در سند آن اشکال و ایراد دارد. «۱» ۲- این روایت، با روایات فراوانی که از ائمه اهل بیت (ع) نقل شده، مخالف است، زیرا از آن روایت‌ها چنین استفاده می‌شود که وصیت کردن برای وارث صحیح است، چنان که محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل می‌کند که از آن حضرت حکم وصیت کردن برای وارث را سؤال نمودم، فرمود: جایز است، سپس این آیه را خواند: إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ. «۲» و روایات زیاد دیگری نیز در این زمینه نقل گردیده است. «۳» ۳- این روایت خبر واحدی بیش نیست و نسخ شدن آیات قرآن با خبر واحد به اجماع تمام مسلمانان جایز و صحیح نمی‌باشد. ۴- اگر این روایت را صحیح بدانیم و از خبر واحد بودنش هم صرف نظر کنیم و با روایات دیگر نیز معارض نباشد، باز هم صلاحیت ندارد که نسبت به آیه مورد بحث ناسخ باشد، (۱)- زیرا مدلول و

مفهوم این روایت با مفهوم آیه منافات ندارد تا مجبور شویم که این روایت را ناسخ آن آیه قرار دهیم. منتها این روایت می‌تواند اطلاق و کلیت آیه را مقید ساخته و استثنایی بر آن وارد سازد و وصیت نمودن به پدر و مادر را به موردی اختصاص دهد که به جهت مانعی نمی‌توانند ارث ببرند و همین طور وصیت به قوم و خویش را به کسانی تخصیص دهد که ارث ندارند. نتیجه: از همه آن چه گفته شد، چنین بر می‌آید، همان طور که آیات قبلی نسخ نشده است، آیه وصیت نیز نسخ نشده و حکمی که از آن استفاده می‌شود، مانند احکام آیات گذشته ثابت و پابرجاست. در این جا لازم است به این نکته نیز توجه نمود که «کتابت» به معنای قضا و تقدیر و حکم حتمی است، چنان که خداوند می‌فرماید:

(_____ ۱) ۲ / ۱۳۸. (۲) بقره/ ۱۸۰. (۳) وافی، ۱۳/ ۱۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۷۶ کَتَبَ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ. «۱» خداوند رحمت را بر خود حتم و لازم نموده است. پس، در آیه وصیت که خداوند می‌فرماید: «بر شما نوشته شده است» یعنی بر شما حکم حتمی دادیم و تقدیر کردیم که برای خویشاوندان و پدر و مادر وصیت کنید و به مقتضای این آیه وصیت نمودن نسبت به والدین و قوم و خویش واجب است، ولی سیره و روش قطعی مسلمانان و روایاتی که از ائمه (ع) نقل شده و نیز اجماع فقها که در هر زمان بوده است، رخصت و عدم وجوب را ثابت می‌کند. و با در نظر گرفتن چنین رخصتی آن چه از این آیه به دست می‌آید این است که بر انسان، مستحب مؤکد است که برای پدر و مادر و خویشاوندان وصیت کند و برگشت «کتابت» در این آیه به قضا و حکم به معنای مطلق تشریع و مشروعیت آن است، نه به معنای تشریع الزامی و اجباری.

(_____ ۱) انعام/ ۱۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۷۷ (۵)

نسخ در آیه صوم

نسخ در آیه صوم یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ. «۱» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه گرفتن بر شما نوشته شد، همان طور که بر امت‌های پیشین نوشته شده بود، شاید که شما پرهیزکار باشید. عده‌ای می‌گویند: این آیه نسخ گردیده است و چگونگی نسخ را بدین گونه توجیه و تبیین می‌کنند که: طبق این آیه شریفه روزه‌ای که در اول امر برای مسلمانان واجب شده بود، مانند همان روزه‌ای بوده است که امت‌های گذشته داشتند و از شرایط و احکام روزه ملت‌های گذشته این بوده است که اگر کسی در ماه رمضان پیش از شام خوردن می‌خوابید دیگر جایز نبود، پس از بیدار شدن غذا بخورد و اگر کسی بعد از عصر می‌خوابید، غذا و آب خوردن و زنان در همان شب برای وی حرام می‌شد و این احکام بعدا در اسلام به وسیله آیه ذیل نسخ گردید: أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُمْ ... وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ. «۲» آمیزش جنسی با همسرانتان در شب و روزهایی که روزه می‌گیرید، برای شما حلال است ... و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید (صبح) از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد.

(_____ ۱) بقره/ ۱۸۳. (۲) بقره/ ۱۸۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۷۸ ناسخ بودن آیه أُحِلَّ لَکُمْ ... در میان علمای اهل سنت مورد اتفاق است. «۱» ولی در این که کدام آیه را نسخ کرده است، اختلاف نظر دارند: عده‌ای می‌گویند که همان آیه مورد بحث را نسخ نموده است چون روزه‌ای که با این آیه در اسلام واجب شد، همان (۱)- روزه بوده است که بر امت‌های گذشته واجب بود ولی بعدا به وسیله این آیه بعضی از احکام آن روزه نسخ گردید. ابو العالیه و عطا همین نظریه را دارند و ابو جعفر نحاس آن را به «سری» هم نسبت داده است. «۲» ولی عده‌ای دیگر می‌گویند که این آیه عمل و روش امت‌های گذشته را نسخ نموده است نه آیه مذکور را. مؤلف: به نظر ما آیه مورد

بحث، نسخ نشده است زیرا نسخ شدن آن موقوف است به اثبات دو مطلب: ۱- اولین شرط نسخ این است که آیه اول جلوتر از آیه دوم نازل شود، ولی طرفداران نسخ نمی‌توانند این مطلب را در این جا ثابت کنند. ۲- دومین شرط نسخ شدن آیه مورد بحث این است که منظور و هدف آیه از تشبیه روزه مسلمانان به روزه امت‌های گذشته به طور کامل و از تمام جهات باشد، ولی تشبیهی که در آیه به کار رفته است، تشبیه در اصل وجوب است نه تشبیه در کیفیت و چگونگی روزه، یعنی منظور آیه این است: همان طور که بر ملل گذشته روزه واجب بود بر ملت اسلام نیز واجب شده است. بنابراین، آیه مورد بحث به هیچ وجه دلالت نمی‌کند که روزه ملل گذشته با روزه ملت اسلام در تمام جهات همانند و شبیه هم بوده‌اند تا گفته شود که بعدا به وسیله آیات دیگر قسمتی از این تشابه و بخشی از شرایط و احکام آن نسخ گردیده است. اگر فرض کنیم که مماثل بودن هر دو روزه از دلایل دیگری غیر از آیه مورد بحث به دست آمده است، آیه دوم همان حکم را که از غیر قرآن به دست آمده، نسخ نموده است نه یک حکم قرآنی را و این مطلبی است خارج از دایره بحث ما و ارتباطی به نسخ آیه ندارد.

(_____ ۱) الناسخ و المنسوخ، نحاس، ۲۴.

(۲) همان، ۲۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۷۹ (۶)

نسخ در آیه فدیه

اشاره

نسخ در آیه فدیه (۱)- وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ. «۱» و بر کسانی که روزه گرفتن برای آن‌ها طاقت فرساست، لازم است کفّاره بدهند مسکینی را طعام کنند و کسی که کار خیری انجام دهد، برای او نیکوست. می‌گویند: این آیه نیز با آیه بعدی نسخ گردیده است که خداوند می‌فرماید: فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ. «۲» پس هر کس از شما که در ماه رمضان در حضر باشد، روزه بدارد. اگر کلمه «طاقت» که در آیه اول به کار رفته است به معنای امکان و قدرت باشد، ثبوت نسخ در این آیه روشن و مسلّم است زیرا در این صورت مفهوم آیه بدین گونه خواهد بود که انسان با داشتن قدرت روزه گرفتن باز می‌تواند روزه نگیرد و به جای آن کفاره بدهد و اطعام مسکین کند. با در نظر گرفتن این معنی در آیه اول، حکم آن به وسیله آیه دوم نسخ شده است که می‌گوید: «هر کس ماه رمضان را دریابد، باید روزه بگیرد» و در این صورت کفاره و اطعام مسکین نمی‌تواند جای روزه ماه رمضان را بگیرد و از آن مستغنی سازد. (۲)- ولی روشن است که منظور از «طاقت» در این آیه شریفه، امکان و قدرت به تمام معنی نیست

(_____ ۱) بقره/ ۱۸۴. (۲) بقره/ ۱۸۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۸۰ بلکه منظور از «طاقت» آن قدرتی است که توأم با مشقت و سختی باشد چنان که در لسان العرب آمده است که: «طوق» و «طاقت» به معنای بی‌نهایت سعی و کوشش و آخرین حدّ تحمل مشقات است، یعنی آخرین حدی از هر کار و عملی را که انسان می‌تواند با مشقت انجام دهد «طوق» می‌گویند ابن اثیر و راغب نیز به همان معنی تصریح دارند. و اگر فرض کنیم که معنای طاقت همان قدرت و امکان است، لفظ «اطاقة» و «یطیقون» که از آن مشتق می‌باشد، به معنای ایجاد وسعت و فراغ خواهد بود، پس لابد موضوعی دارای ضیق و سختی بوده است که به وسیله کسی وسعت و گشایش به آن داده شده است و این عمل بدون به کار بردن غایت سعی و کوشش انجام پذیر نیست. سیّد محمد رشید رضا از استاد خود نقل می‌کند که عرب نمی‌گوید: «اطاق الشیء» مگر در موردی که قدرت انسان بر انجام دادن آن فوق العاده ضعیف باشد، به طوری که در به پایان

رساندن آن کار، متحمل مشقت و ناراحتی شدید گردد. «۱»

خلاصه

خلاصه بنابر آن چه گفته شد، خلاصه معنای آیه چنین خواهد بود که خداوند در آیه اول به وجوب عینی و عمومی بودن روزه ماه رمضان حکم فرمود و آن را از مسافر و مریض ساقط نمود و رخصت داد که پس از بهبودی و مراجعت از سفر این فریضه را به جا بیاورند، سپس خواست در این آیه نیز حکم دیگری را برای صنف دیگری از مردم بیان کند. این صنف کسانی هستند که نه مریضند و نه مسافر ولی افرادی هستند که روزه گرفتن برای آنان توأم با مشقت و ناراحتی شدید است، مانند پیر فرتوت و کسانی که به عارضه تشنگی مبتلا هستند و مریض‌هایی که مرضشان تا ماه رمضان آینده امتداد پیدا می‌کند، در این آیه وجوب روزه و قضای آن از این افراد برداشته شده و کفاره به جای آن گذاشته شده است. بنابر این، آیه‌ای که روزه را در ایام معدودات (ماه رمضان) بر مؤمنان واجب می‌کند و قضای آن را بر مریض و مسافر واجب می‌گرداند، به روشنی می‌رساند که وجوب کفاره به افرادی متوجه است که غیر از این دو صنف‌اند که خود روزه به عنوان ادا و یا قضا برای آنان واجب بود و آن‌ها عبارتند از کسانی که روزه گرفتن برای آنان مشقت بار است که آن‌ها باید به جای روزه کفاره بپردازند.

(_____ ۱) المنار، ۲/ ۱۶۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۸۱ با این بیان چگونه می‌توان ادعا نمود که مستفاد از آیه وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ مسئله تخییر در میان روزه و کفاره است برای کسانی که قدرت روزه گرفتن را دارا باشند؟ اخبار زیادی از ائمه اهل بیت (ع) به همین مضمون که ما آیه را تفسیر نمودیم، وارد شده است که همان معنی و تفسیر را در مورد این آیه شریفه تأیید می‌کند. «۱»

نتیجه

نتیجه از همه آن چه گفتیم چنین بر می‌آید که آیه مورد بحث ما نسخ نگردیده است و از آیاتی است که معنای آن واضح و روشن و حکم آن ثابت و پابرجاست و حکمی که از آن استفاده می‌شود با حکم کسی که روزه ماه رمضان و یا قضای آن بر وی واجب است، مغایرت دارد. یعنی این آیه تکلیف گروهی را بیان می‌کند که روزه از آنان ساقط است و آیه صوم، تکلیف دو گروه دیگری را که روزه ماه رمضان و یا لااقل قضای آن بر آنان واجب باشد، بیان می‌کند، پس این دو آیه از نظر حکم و موضوع از هم جدا هستند و تنافی در میانشان نیست تا یکی ناسخ دیگری باشد. آن چه تا به حال گفتیم مبتنی بر قرائت معروف بود و اما بنا به قرائت ابن عباس عایشه، عکرمه و ابن مسیب که «یطیقون» را به صیغه مجهول از باب تفعیل «یطوّقون» خوانده‌اند «۲» مسئله خیلی روشن‌تر از این‌هاست. آری بنا به قول «مالک» و «ربیعه» که می‌گویند: اگر پیر مردها و پیر زن‌ها روزه خود را بخورند، چیزی بر آنان واجب نیست، «۳» حکم آیه نسخ شده، ولی نظریه شخصی آنان برای ما حجیت و اعتبار ندارد و ما مأموریم بر آن چه از آیه شریفه استفاده می‌شود، عمل کنیم نه بر آن چه این و آن می‌گویند.

(_____ ۱) وافی، ۷/ ۴۳ باب العاجز عن الصیام. (۲) احکام القرآن، جصاص ۱۱۷. (۳) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۲۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۸۲ (۷)

نسخ در آیه جهاد

نسخ در آیه جهاد (۱)- وَ لا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتَّى يُقاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذلِكَ جَزاءُ الْكافِرِينَ. «۱» در نزد مسجد الحرام با کفار جنگ نکنید مگر این که آنان در آن‌جا با شما بجنگند که اگر در آن جا با شما جنگیدند، آنان را بکشید. این چنین است جزای کافران. ابو جعفر نحاس و اکثر طرفداران نسخ می‌گویند که این آیه نسخ گردیده است. «۲» زیرا این آیه، جنگ با مشرکین را در نزد مسجد الحرام تحریم می‌کند در صورتی که کوچک‌ترین حرمت و اشکالی ندارد و می‌توان با مشرکین در همه جا و حتی در داخل مسجد الحرام نیز جنگ نمود. می‌گویند «قتاده» نیز به وقوع نسخ در این آیه معتقد است. «۳» مؤلف: اما به نظر ما این آیه مانند آیات گذشته از نسخ، سالم و مصون و حکم آن ثابت و پابرجاست زیرا اگر نسخی در این آیه واقع شود، حتما با این آیه خواهد بود که خداوند می‌فرماید:

(۱) بقره/ ۱۹۱. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۲۳. (۳) همان، ۲۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۸۳ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ. «۱» مشرکین را در هر کجا یافتید، به قتل‌شان برسانید. ولی این آیه نمی‌تواند ناسخ آیه مورد بحث باشد، زیرا آیه اول یک حکم «خاص» و مشخصی را بیان می‌کند، جنگ در مسجد الحرام، حرام است ولی آیه دوم کلیت و «عمومیت» دارد و می‌گوید: در هر کجا که مشرکین را یافتید، آنان را بکشید. بدیهی است که حکم «عام» نه تنها نمی‌تواند حکم «خاص» را نسخ کند بلکه حکم خاص، مفسّر و بیان کننده حکم عام می‌باشد و نسبت به آن استثنا و تبصره تلقی می‌شود. بنابراین، معنای مجموع این دو آیه چنین خواهد بود: با مشرکین در همه جا بجنگید و آن‌ها را در هر کجا یافتید، بکشید جز در «مسجد الحرام» که عظمت و احترام آن جا باید رعایت شود مگر این که آنان در مسجد الحرام با شما بجنگند، در این صورت جایز خواهد بود که شما نیز در همان جا با آنان بجنگید. با این توضیح که در معنای دو آیه گفته شد، در میان آن‌ها نسخی امکان پذیر و متصور نیست و منافاتی در میان مفهوم آن دو وجود ندارد تا یکی ناسخ دیگری باشد. گاهی ممکن است در نسخ این آیه، به آن روایتی استناد کنند که می‌گوید رسول خدا (ص) به قتل ابن خطل فرمان داد در حالتی که وی به پرده کعبه آویخته بود ولی این روایت هم نمی‌تواند نسخ در آیه شریفه را اثبات کند زیرا: اولا: این روایت خبر واحدی بیش نیست که نمی‌تواند ناسخ آیه قرآن گردد. و ثانیا: این روایت دلالت بر نسخ ندارد زیرا خود اهل سنت به طریق صحیح از پیامبر (ص) نقل نموده‌اند که او می‌گفت: دستور قتل در مسجد الحرام پیش از من بر کسی جایز نبود و برای من هم تنها یک ساعت در روز «فتح» اجازه داده شد. «۲» بنابراین، خود این روایت تصریح می‌کند که این عمل از مختصات رسول خدا (ص) بوده است، پس هیچ دلیل و علتی بر نسخ آیه مورد بحث وجود ندارد مگر پیروی نمودن از فتوای عده‌ای از فقها، در صورتی که خود آیه حجت و دلیلی است بر علیه آنان و ما موظفیم بر گفتار قرآن بیندیشیم نه گفتار این و آن (

۱) توبه/ ۵. (۲) فتح القدیر شوکانی، ۱/ ۱۶۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۸۴ (۸)

نسخ در آیه تحریم جنگ در ماه‌های حرام

نسخ در آیه تحریم جنگ در ماه‌های حرام يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِيهِ قُلْ قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ. «۱» از تو درباره جنگ کردن در ماه حرام سؤال می‌کنند بگو جنگ در آن گناهی بزرگ است! (۱)- ابو جعفر نحاس می‌گوید: علما اتفاق و اجماع دارند بر این که این آیه نسخ شده و جنگ با مشرکین در ماه حرام مباح است به جز «عطا» که می‌گوید این آیه از «محکمات» است و حکم آن نسخ نشده و جنگ در ماه‌های حرام طبق همین آیه جایز نمی‌باشد. «۲» اما علمای شیعه اجماعا معتقدند بر این که آیه مذکور نسخ نشده است و طبق روایات صریح و فتوای فقها، حرمت جنگ در ماه‌های حرام به قوت خود باقی است، چنان چه در تفسیر تبیان و جواهر الکلام این نظریه صریحا آمده است. مؤلف: به عقیده ما، حق با همان نظریه علمای شیعه است و نظریه نسخ در این آیه بسیار سست و مردود می‌باشد زیرا: ۱- اگر سند و مستند طرفداران نسخ به طوری که نحاس می‌گوید، این آیه باشد که خداوند می‌فرماید:

(_____ ۱) بقره/ ۲۱۷. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۳۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۸۵ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ. «۱» مشرکین را در هر کجا یافتید، به قتل‌شان برسانید. واقعا خیلی جای تعجب و شگفت‌آور است زیرا همین آیه حکم قتل مشرکین را به پایان یافتن ماه‌های حرام مشروط و معلق ساخته و چنین گفته است: فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ. «۲» چون ماه‌های حرام تمام شد، مشرکین را در هر کجا که یافتید، بکشید! با این حال چگونه می‌توانند، این آیه را مجوز جنگ در ماه حرام بدانند و چگونه با این آیه، حکم تحریم جنگ در ماه حرام و آیه آن را نسخ می‌کنند؟! ۲- طرفداران نسخ اگر در گفتارشان به «اطلاق» آیه «سیف» استناد و تکیه می‌کنند قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَما يُقاتِلُونَكُمْ كَافَّةً. «۳» بدیهی است که این آیه «مطلق» و کلی است و شکی در این نیست که «مطلق» نمی‌تواند «مقید» و موقت را نسخ کند، به خصوص آن جا که زمان صدور «مقید» متأخر از «مطلق» باشد. ۳- و اگر آنان در این گفتار به روایت ابن عباس و قتاده تمسک کنند که می‌گویند این آیه با آیه «سیف» نسخ گردیده است، (۱)- این استدلال نیز از چند جهت مردود و غیر قابل قبول است زیرا: ۱- نسخ با خبر واحد ثابت نمی‌شود. ۲- این روایت، از معصوم (ع) نقل شده است و شاید اجتهادی بوده که به وسیله خود ابن عباس و قتاده به عمل آمده است. ۳- این روایت با روایت دیگری که ابراهیم بن شریک نقل می‌کند، مخالف است او می‌گوید: احمد بن عبد اللّه بن یوسف از ابی ازهر از جابر نقل نمود که پیغمبر خدا (ص) فرمود: در ماه حرام نباید جنگ کرد مگر این که دشمن اقدام به جنگ کند. ۴- باز این روایت مخالف با روایت‌های دیگری است که علمای امامیه درباره حرام بودن جنگ در ماه‌های حرام از ائمه اهل بیت (ع) نقل نموده‌اند. ۵- اگر در این نسخ به آن چه که درباره جنگ رسول خدا (ص) نقل گردیده است، تکیه کنند که جنگ آن حضرت در حنین با هوازن و در طائف با ثقیف، در ماه‌های شوال و ذی‌قعده و ذی‌حجه_____

(۱) توبه/ ۵. (۲) توبه/ ۵. (۳) توبه/ ۳۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۸۶ که از ماه‌های حرام است واقع گردیده است، این استدلال نیز به عللی چند، هدف آنان را تأمین و گفتارشان را تأیید نمی‌کند زیرا: اولا: نسخ قرآن با خبر واحد ثابت نمی‌شود. و ثانیا: چگونگی عمل رسول خدا (ص) در این مورد بر فرض صحیح بودن روایت‌ها نیز برای ما کاملا- روشن نیست و احتمال دارد که عللی در کار بوده و ضروریات ایجاب می‌کرده است که آن حضرت در این ماه‌ها اقدام به جنگ کند و حکم کلی و دائمی از آن استفاده نمی‌شود. بنابراین، نمی‌توان این روایت را دلیل نسخ آیه قرآن دانست. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۸۷ (۹)

نسخ در آیه ازدواج با زنان اهل کتاب

اشاره

نسخ در آیه ازدواج با زنان اهل کتاب وَ لا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ. «۱» زنان مشرک را به همسری نگیرید تا ایمان بیاورند. عده‌ای می‌گویند که: این آیه (۱)- با آیه «احصان» نسخ گردیده است زیرا خداوند در آیه احصان می‌فرماید: وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ. «۲» و زنان پاکدامن از مسلمانان و زنان پاکدامن از اهل کتاب [بر شما] حلالند، هنگامی که مهر آن‌ها را بپردازید. ابن عباس و مالک بن انس و سفیان و عبد الرحمن بن عمر و اوزاعی می‌گویند که آیه اولی با این آیه نسخ گردیده است، ولی عبد اللّه بن عمر به عکس آنان گفته و آیه دومی را منسوخ با آیه اولی دانسته و در نتیجه، ازدواج با زنان اهل کتاب را برای مسلمانان تحریم نموده است. «۳»

(_____ ۱) بقره/ ۲۲۱. (۲) مائده/ ۵. (۳)

الناسخ و المنسوخ، نحاس ۵۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۸۸ مؤلف: حقیقت مطلب این است که در هیچ یک از دو آیه نسخی وجود ندارد زیرا: اگر منظور از زنان مشرک که آیه اول ازدواج با آن‌ها را حرام کرده است زنان بت‌پرست باشد- به طوری که از ظاهر آیه نیز فهمیده می‌شود- در این صورت حرمت ازدواج با آنان که آیه اول بر آن دلالت دارد، با جواز ازدواج با زنان اهل کتاب که آیه دوم متضمن آن است، منافات ندارد تا یکی از این دو آیه ناسخ آن دیگری باشد. و اگر منظور از زنان مشرک، اعم از بت‌پرست و اهل کتاب باشد چنان که طرفداران نسخ می‌گویند، در این صورت آیه اولی «عام» و آیه دوم «خاص» است و قاعدتا حکم خاص «مخصِّص» حکم عام خواهد بود نه ناسخ آن، زیرا بنابراین معنی، آیه اول مربوط به عموم زنان مشرک اعم از اهل کتاب و بت‌پرست می‌باشد و آیه دوم هم به زنان اهل کتاب اختصاص داشته و تبصره‌ای برای آیه اول که یک حکم کلی را متضمن است، خواهد بود و معنای این دو آیه در جمع چنین می‌باشد که: ازدواج مسلمانان با زنان بت‌پرست حرام (آیه اول) و با زنان اهل کتاب جایز است. (آیه دوم) می‌بینیم که در این صورت نیز مانند صورت اول در میان این دو آیه منافات و مخالفتی وجود ندارد که یکی ناسخ آن دیگری باشد.

اشکالی و پاسخی

اشکالی و پاسخی تنها اشکالی که در این جا باقی می‌ماند، این است که در میان علمای شیعه مشهور این است که ازدواج با زنان اهل کتاب جایز نیست مگر به صورت ازدواج موقت. منشأ این عقیده این است که آیه وَ الْمُحْصَناتُ که به جواز ازدواج با زنان اهل کتاب دلالت می‌کند، ظهور در متعه و ازدواج موقت دارد و یا این که این آیه با روایت‌های فراوانی که به حرمت ازدواج دائمی با زنان اهل کتاب دلالت دارند، تقیید و تبصره خورده و به ازدواج موقت اختصاص یافته است. اما در مقابل عقیده مشهور، گروه دیگری از علمای شیعه به جواز ازدواج دائمی با زنان اهل کتاب قائل می‌باشند چنان‌که از حسن و علی بن بابویه و محمد بن بابویه نقل گردیده است که آنان ازدواج دائم را با زنان اهل کتاب جایز می‌دانند و بنابراین عقیده، برای اشکال مذکور جایی باقی نمی‌ماند و ما ان شاء اللّه در محل خود به این بحث خواهیم پرداخت. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۸۹ (۱۰)

نسخ در آیه آزادی در عقیده

نسخ در آیه آزادی در عقیده لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ. «۱» در قبول دین اکراهی نیست [زیرا] که راه درست از راه انحرافی روشن شده است. عده‌ای می‌گویند (۱)-: این آیه با آیه جهاد نسخ گردیده است زیرا خداوند در آیه جهاد به جهاد فرمان می‌دهد و اکراه در دین را لازم و واجب می‌شمارد، آن جا که می‌فرماید: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقِینَ. «۲» ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن! عده دیگر می‌گویند: آیه اول نسخ نگردیده بلکه عمومیت آن با آیه دوم تخصیص و استثنا خورده و به اهل کتاب اختصاص یافته است زیرا به طوری که قبلا گفتیم، اگر عوامل خاصی پیش نیاید، با اهل کتاب تنها به جرم کافر بودنشان جنگ جایز نیست. مؤلف: به نظر ما این آیه از محکمات است نه نسخی به آن راه یافته و نه عمومیتش تخصیص و تبصره خورده است (_____. ۱) بقره/ ۲۵۶. (۲) توبه/ ۷۳.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۹۰ توضیح این که: «کره» که ریشه «اکراه» است، در لغت در دو معنی استعمال می‌شود: اول: ناخوشایند بودن که مقابل رضا و خوشنودی است و در آیه: وَ عَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ. «۱» به همین معنی است. دوم: به معنای اجبار که مقابل اختیار است، مانند آیه حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً که حامله بودن به طفل و زاییدن آن غالبا از روی رضا و رغبت است ولی عملی است که طبعا از اختیار انسان خارج است و در این آیه شریفه «کره» به معنای اجبار و غیر

اختیاری بودن عمل است. قائل شدن به نسخ یا تخصیص در این آیه شریفه منوط و موقوف بر این است که «اکراه» به معنای اول- به معنای «ناخوشایند»- استعمال شود زیرا در این صورت از آیه مذکور چنین استفاده می‌شود که پذیرفتن دین باید از روی رضا و خوشایندی باشد ولی آیه جهاد آمده، آن را نسخ نموده و می‌گوید: با آنان بجنگید تا دین را بپذیرند گرچه از راه رضا و رغبت نبوده و پذیرفتن دین برای آنان ناخوشایند باشد. اما سخن در این است که اکراه را در این جا به دلایلی چند نمی‌توانیم به معنای ناخوشایند تفسیر کنیم تا مقدمات نسخ فراهم آید زیرا: ۱- دلیلی بر این تفسیر و انتخاب نیست، در صورتی که در اختصاص دادن لفظ مشترک به یکی از معناهای آن باید قرینه و دلیلی در کار باشد. ۲- دین در آیه مذکور اعم از اصول و فروع است و کفر و ایمان (رشد- غیّ) که بعدا در آیه ذکر شده است، نمی‌تواند دلیل این باشد که منظور از آن‌ها تنها اصول دین است که با کفر و ایمان سروکار دارد زیرا آشکار شدن راه هدایت و ضلالت در انجام دادن احکام و فروع دین نیز بی‌تأثیر نیست و با آن هم ارتباط خاصی دارد. از طرف دیگر می‌دانیم که در فروع دین اسلام، از روز اول در بعضی از موارد طبیعتا سختی، اکراه و ناخوشایندی وجود دارد، مانند این که بدهکار مجبور است قرض خود را بپردازد، زن موظف و مجبور است از شوهر خود اطاعت کند، دزد باید از سرقت و دزدی دست بردارد. بنابراین، چگونه می‌توان ادعا کرد که در دین اسلام هیچ گونه ناخوشایند و اکراهی نیست و

(_____۱) بقره/ ۲۱۶. بیان در علوم و مسائل

کلی قرآن، ص: ۳۹۱ دستوری وجود ندارد که بر خلاف رضا و خوشنودی انسان باشد؟! (۱)- ۳- اگر «اکراه» در این آیه به معنای ناخوشایندی تفسیر شود، با ذیل آیه که «تبیّن و روشن شدن راه‌های هدایت و ضلالت است»، نمی‌سازد جز این که بگوییم واضح و روشن بودن دلایل و علائم حقانیت دین، در دل انسان رضا و رغبت به وجود می‌آورد که با خوشایندی و میل خود، آن را بپذیرد و در چنین صورت نیازی نیست که مردم بر خلاف رضا و رغبت‌شان به پذیرفتن دین وادار شوند. اگر آیه بدین گونه تفسیر گردد، در این صورت اصلا با آیه جهاد قابل نسخ نمی‌باشد تا در پیرامون آن سخنی به میان آید زیرا دین اسلام از روز اول دلایلش محکم و استوار و براهین آن روشن و نمایان و روز به روز استوارتر و نمایان‌تر می‌گردد و این تبیّن، بداهت و روشنی برای تمام مردم اعصار اول و قرون بعدی همیشه بوده و خواهد بود و پیوسته بیش‌تر خواهد گردید. پس با این حال چگونه متصور است که در اثر همان تبیّن و روشنی، مردم اوایل اسلام در پذیرفتن دین آزاد باشند ولی در زمان‌های بعدی این حکم با فرمان جهاد نسخ گردد و مردم به حکم اکراه و با ناخوشایندی وادار به پذیرفتن دین گردند، در صورتی که تبیّن و روشنی در دوران‌های بعدی بیش‌تر بود، دلایل و براهین، استوارتر و نمایان‌تر می‌شد؟! اگر تبیّن و روشنی راه هدایت از راه ضلالت، دلیل آزادی و رعایت رضا و رغبت در پذیرش دین بود، جایی برای جهاد باقی نمی‌ماند، در صورتی که موضوع جهاد در اسلام یک حکم حتمی و ثابت است. این است که باید گفت «اکراه» در آیه مورد بحث به معنای «ناخوشایندی» و مخالف میل و رغبت نیست، پس قهرا به معنای دوم است که همان «اجبار» مقابل اختیار می‌باشد و در این صورت هدف و معنای آیه شریفه چنین خواهد بود که: دین خدا بر پایه اکراه و اجبار استوار نیست، نه در اصول و عقاید و نه در فروع و احکامش کوچک‌ترین پیچیدگی و مطلب غیر قابل درک وجود ندارد، دین خدا ساده و روشن و واضح بوده، بر فطرت و طبیعت بشری بنا نهاده شده است. خداوند که کتاب‌های آسمانی را نازل فرموده و پیامبرانی فرستاده تا دین و قوانین‌اش را روشن ساخته است، به این جهت که هر کس از روی دلیل و برهان و از راه روشن و مستقیم به سعادت برسد و یا در بدبختی و هلاکت قرار گیرد، نه کورکورانه و و از راه تقلید و یا عادت. خداوند در یک آیه دیگر این حقیقت را چنین بیان می‌کند که: بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۹۲ إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً. «۱» ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد [و پذیرا گردد] یا ناسپاس. خلاصه سخن این که: خداوند کسی را به ایمان آوردن و پذیرفتن آئین‌اش وادار نساخته است، بلکه تنها حق را نمایانده و راه هدایت و سعادت را نشان داده و از گمراهی و ضلالت جدا و مشخص نموده است. اینک هر کس بپذیرد و ایمان آورد، از روی اختیار می‌باشد و هر کس راه ضلالت را در پیش گیرد، از روی اختیار است.

گرچه خداونـد می‌توانست تمام مردم و افراد بشـر را به دین خود وادار و مجبور سازد، دین خود را جبرا و بـدون اختیار در مغز آنان جا دهـد ولی حکمت و عـدالت پروردگار ایجاب می‌کند که مردم (۱)- در اعمال و کردارشان و در انتخاب راه سـعادت و شـقاوت مجبور نباشند تا به اختیار به سوی کمال انسانی سیر نموده، با لیاقت و شایستگی، قرب الهی برای خود کسب کنند و یا راه شقاوت و هلاـکت را در پیش گیرنـد، تنهـا خداونـد راه را نمایانـده و راه را از چـاهش نشـان داده است. این است معنـای آیه مـورد بحث که خداونـد می‌فرمایـد: لا إِکْراهَ فِی الـدِّینِ قَـدْ تَبَیَّنَ الرُّشْـدُ مِنَ الْغَیِّ، یعنی «در دین اجباری نیست زیرا که راه هـدایت از هلاکت جدا و روشن شـده است.» این همـان حقیقت ثابت و مسلّمی است که در قرآن در طی آیات فراوان به صـراحت آمـده است: وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِـدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی مـا آتاکُمْ فَاسْـتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ. «۲» و اگر خـدا می‌خواست، همه شـما را امت واحـدی قرار می‌داد ولی خـدا می‌خواهـد شـما را در آن چه به شـما بخشـیده، بیازمایـد؛ پس در نیکی‌هـا بر یکـدیگر سـبقت بجوییـد. بـازگشت همه شـما به سوی خـداست، پس از آن چه در آن اختلاف می‌کردیـد، به شـما خبر خواهـد داد. قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَـةُ فَلَوْ شاءَ لَهَـداکُمْ أَجْمَعِینَ. «۳» بگو! دلیلی قـاطع برای خـداست [دلیلی که برای هیـچ کس بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد] و اگر او بخواهد، همه شـما را [به اجبار] هدایت می‌کند. وَ قالَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ ما عَبَدْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ نَحْنُ وَ لاـ آباؤُنـا وَ لاـ حَرَّمْنـا مِنْ (_____ ۱)

دهر/ ۳. (۲) مائده/ ۴۸. (۳) انعام/ ۱۴۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۹۳ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ کَذلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَی الرُّسُـلِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ. «۱» مشـرکان گفتنـد: اگر خـدا می‌خواست، غیر او را پرسـتش نمی‌کردیم، نه ما و نه پـدران ما و بدون فرمان او چیزی را حرام نمی‌شـمردیم، کسانی که پیش از ایشان بودنـد نیز [در برابر دعوت پیامبران همین روش را اتخاذ کرده بودند ولی آیـــــــا پیـــــــامبران وظیفـــــــه‌ای جز ابلاـــــــغ آشـــــــکار دارنـــــــد؟!

(_____ ۱) نحل/ ۳۵. بیـان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۹۴ (۱۱)

نسخ در آیه اتیان فاحشه

نسـخ در آیه اتیان فاحشه وَ اللَّاتِی یَأْتِینَ الْفاحِشَـةَ مِنْ نِسائِکُمْ فَاسْتَشْـهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَإِنْ شَـهِدُوا فَأَمْسِـکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِیلًا. وَ الَّذانِ یَأْتِیانِها مِنْکُمْ فَآذُوهُما فَإِنْ تابا وَ أَصْلَحا فَأَعْرِضُوا عَنْهُما إِنَّ اللَّهَ کانَ تَوَّاباً رَحِیماً. «۱» و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آن‌ها بطلبید، اگر گواهی دادند، آنان (زنان) را در خانه‌ها [ی خود] نگاهداریـد تا مرگشان فرا رسـد یا خـدا راهی برای آنان قرار دهد. و مردانی را که چنین عملی مرتکب گردند، شکنجه بدهید، اگر توبه کردند و اصـلاح شدند، از آنان صرف نظر کنید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است. عده‌ای از مفسرین ماننـد عکرمه و عبابن صامت- بنا به نقل حسن از «رقاشـی»- در این آیه به نسـخ معتقدنـد و می‌گوینـد که: آیه اول با آیه دوم و آیه دوم نیز با یک حکم دیگر نسـخ شـده است و آن حکم این که: اگر مردان و زنان ازدواج نکرده زنا کننـد، صد تازیانه بر پیکر آنان بایـد زد و به مـدت یکسـال نیز تبعیـدشان نمود، مردان و زنان ازدواج کرده را نیز بایـد صـد تازیانه زد آن گاه سـنگسارشان نمود تا بمیرند. بعضـی از مفسرین هم مانند قتاده و محمد بن جابر آیه اولی را به ازدواج کرده‌ها و آیه دوم را به ازدواج نکرده‌ها، اختصاص داده و هر دو آیـــــــه را بـــــــا حکـــــــم تازیـــــــانه و ســـــــنگسار منســـــــوخ دانســـــــته‌اند.

(_____ ۱) نساء/ ۱۵، ۱۶. بیـان در علـوم و مسائـل کلی قرآن، ص: ۳۹۵ ولی ابن عبـاس و مجاهـد و پیروانش ماننـد ابو جعفر نحاس، بر این عقیـده هسـتند که آیه اول (۱)- به زن‌هـا اعم از بیـوه و غیر بیوه اختصـاص دارد و آیه دوم هم به مردهـا، به طور عموم، مخصوص است و هر دو آیه بـا حکم تازیـانه و

رجم منسوخ شده است. «۱» ابو بکر جصاص می گوید: مسلمانان در نسخ شدن این دو آیه هیچ اختلافی ندارند. «۲» مؤلف: به عقیده ما در هیچ یک از این دو آیه نسخی واقع نگردیده است. توضیح این که: «فاحشه» در لغت به هر عملی که زشتی و قباحت آن زیاد باشد، گفته می‌شود و این کار زشت و ناشایست ممکن است گاهی در میان دو زن واقع گردد که «مساحقه» گفته می‌شود و گاهی در میان دو مرد واقع شود که «لواط» است و گاهی هم در میان دو جنس مخالف مرد و زن واقع گردد که «زنا» نامیده می‌شود و لفظ فاحشه، نه در لغت و نه در اصطلاح به «زنا» اختصاص ندارد. حالا که به این نکته توجه شد، نظر خود را درباره نسخ هر دو آیه توضیح می‌دهیم: نسخ در آیه اول به دو موضوع زیر موقوف و وابسته می‌باشد: ۱- حبس و زندانی کردن زنان زناکار در خانه، به عنوان تعزیر و مجازات ارتکاب به زنا باشد نه برای پیشگیری از آن. ۲- منظور از راهی که در آخر آیه آمده و برای رهایی زنان توقیف شده پیش بینی گردیده، همان تازیانه زدن و سنگسار نمودن باشد که بعدا تشریع شده است اگر این دو موضوع ثابت شود، در این صورت نسخ در آیه اول می‌تواند صحیح باشد ولی هیچ یک از این دو موضوع را نمی‌توان ثابت کرد زیرا: ظاهر آیه این است که منظور از نگاه داشتن چنین زن‌هایی در خانه، جلوگیری آن‌ها از ارتکاب گناه برای بار دوم و پیشگیری از تکرار و توسعه کار زشت است. و جای تردید نیست که جلوگیری از به وقوع پیوستن و گسترش یافتن کارهای زشت و ناشایست و حفظ جان و ناموس بشر از تعدی‌ها و تجاوزات و افراد منحرف به هر یک از افراد جامعه و مسئولین امور، فرض و واجب می‌باشد بلکه بنا به عقیده بعضی از علما جلوگیری از هر

(۱) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۹۸.

(۲) احکام القرآن، جصاص ۷۲/ ۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۹۶ کار بد گرچه خیلی مهم هم نباشد واجب و لازم است. این آیه شریفه نیز انسان را به یکی از راه‌های جلوگیری از شیوع مفاسد و فواحش در جامعه، رهبری می کند که زنان منحرف بازداشت و توقیف شوند تا راهی در پیش پای آنان گذاشته شود و از این گرفتاری و توقیف نجات پیدا کنند. پس این راه نجات و خلاص که برای آنان پیش بینی می‌شود، نمی‌تواند تازیانه و یا سنگسار باشد و هیچ زن عاقل که در خانه‌ای با رفاه کامل به سر می‌برد، راضی نمی‌شود که سنگسار شود یا تازیانه بخورد. تازیانه و رجم نمی‌تواند راه حل و راه نجات برای او محسوب شود، پس منظور از این راه نجات چیست؟ (۱)- در توضیح آن باید گفت: به طوری که قبلا بیان شد گاهی ممکن است منظور از فاحشه تنها «لواط» باشد و گاهی نیز ممکن است تنها «مساحقه» و گاهی تنها زنا و گاهی نیز اعم از زنا و مساحقه باشد. و بنابراین احتمال، حکم زنی که مرتکب فحشا گردیده است، این است که در خانه حفظ و توقیف شود تا خداوند فرج و گشایشی نسبت به او و راه نجات و رهایی برای وی بگشاید و او را از توقیف شدن در خانه نجات بدهد، مانند این که توبه خالص و کامل کند، به طوری که اطمینان حاصل شود که دیگر به گناه آلوده نخواهد گردید و یا به مرحله پیری برسد که قابلیت ارتکاب گناه و عمل زشت زنا نداشته باشد و یا تمایل به ازدواج کند و همسر مردی شود که او را از آلودگی و ارتکاب به گناه حفظ نماید. این است منظور از راه نجات و رهایی که در این آیه برای زن نابکار پیش بینی شده است و این حکم و راه اصلاح، پیوسته ثابت بوده و اصلا قابل نسخ نیست. اما تازیانه زدن و سنگسار نمودن وی حکم جداگانه و مستقلی است که برای تأدیب کسانی که مرتکب کارهای قبیح می‌شوند، تشریع شده است که به حکم اول که همان بازداشت و توقیف است، مربوط نمی‌باشد و نمی‌تواند آن را نسخ کند. با بیان دیگر حکم اول بدین مناسبت تشریع شده است که از ارتکاب معصیت برای دومین بار و تکرار آن ممانعت و جلوگیری به عمل آید ولی حکم دوم برای تأدیب وی نسبت به خلافی که مرتکب گردیده است و برای عبرت دیگران و ترساندن و حفظ نمودن سایر زنان از آلوده شدن به چنین گناه بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۹۷ و عمل ناپسند، تشریع شده است. بنابراین، منافات و مخالفتی در میان این دو حکم وجود ندارد تا حکم اول با حکم دوم نسخ شود منتها اگر زن در اثر تازیانه و یا سنگسار شدن بمیرد، وجوب نگه‌داری در خانه، خود به خود برداشته می‌شود زیرا با از بین رفتن آن زن، موضوع حکم توقیف، از بین رفته است و این، حکمی است ثابت و

دائمی و هنوز هم پابرجاست و نسخ نشده است. بنابراین، توقیف زن بد کاره در خانه نه به عنوان مجازات است و نه منظور از راه خلاص و رهایی که به وی وعده داده شده است، همان تازیانه زدن و سنگسار کردن است که با تشریع این مجازات، حکم توقیف که یک مجازات دیگر بود، نسخ شده باشد. و اما مسئله نسخ در آیه دوم آن هم متوقف بر دو امر است: ۱- منظور از «ضمیر» در جمله «یأتیانها» زنا باشد، یعنی اگر مردی مرتکب زنا شود. ۲- منظور از اذیت در «فاذوهما»، بد گفتن و فحش و ناسزا و مانند این‌ها باشد. در این صورت خلاصه مفهوم آیه چنین خواهد بود که اگر مرد مرتکب زنا گردید، واجب است با بد و بیراه گفتن و نثار کردن فحش و ناسزا، او را توبیخ، مجازات کرد و شکنجه روحی داد. با در نظرگرفتن این معنی در آیه مذکور، می‌توان گفت که این حکم و این نوع مجازات نسخ شده و به جای آن برای مردی که مرتکب عمل زشت زنا شده است، حدّ تازیانه و یا سنگسار معین شده است. (۱)- ولی سخن در این است: نه منظور از ضمیر «یأتیانها» عمل «زنا» است و نه هدف از اذیت و شکنجه دادن که در این آیه بدان اشاره گردیده است، فحش و ناسزا گفتن است زیرا: اولاً- دلیل درستی بر این معناها نیست. و ثانیا: با ظاهر آیه سازش ندارد. توضیح این که ضمیر دوم شخص جمعی (جمع مخاطب) در این دو آیه، سه بار به کار رفته است و همه این ضمیرها دارای یک معنی هستند، مرجع و برگشت همه آن‌ها نیز یک چیز است چون بدیهی است که منظور از دو ضمیر اول که مخصوص مردها می‌باشد، نمی‌تواند مرد و زن هر دو منظور شود، بنابراین، منظور از کلمه «اللّذان» نیز که در آیه دوم به کار رفته و به معنای «دو کس» می‌باشد، نه به معنای یک زن و یک مرد تا به موضوع زنا اشاره شود بلکه منظور از آن، دو مرد است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۹۸ علاوه بر این، از نظر بلاغت به کار بردن «ضمیر تثنیه» در مورد یک مرد و یک زن وجه صحیحی ندارد بلکه در این موارد بهتر این است صیغه جمع به کار برده شود. پس منظور از ضمیر تثنیه در آیه دوم، دو مرد و منظور از فاحشه «لواط» است که عملی می‌باشد مربوط به دو مرد نه «زنا» که مربوط به مرد و زن می‌باشد و نه اعم از «زنا» و «لواط». با این بیان، روشن می‌گردد که اصلا این آیه مربوط به زنا نیست تا به وسیله حکم تازیانه و یا سنگسار نمودن که مجازات «زنا» است، حکم آن که شکنجه و اذیت دادن است، نسخ گردد بلکه این آیه مربوط به موضوع «لواط» است که هم از آیه اولی جداست و نمی‌تواند ناسخ آن باشد و هم با حکم تازیانه زدن و سنگسار نمودن که مربوط به زنا است، نمی‌توان آن را نسخ نمود. خلاصه این که: کسانی که در این دو آیه به وجود نسخ ملتزم گردیده‌اند، دلیلی ندارند به جز تقلید صرف و یا پیروی نمودن از خبر واحدی که نه دارای اثر علمی است و نه اثر عملی. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۳۹۹ (۱۲)

نسخ در آیه حلیت زنان

نسخ در آیه حلیت زنان وَ أُحِلَّ لَکُمْ ما وَراءَ ذلِکُمْ. «۱» به جز این‌ها زنان دیگر برای شما حلال گردیده‌اند. می‌گویند: این آیه به وسیله سنت و گفتار پیامبر (ص) نسخ شده است زیرا احادیث فراوانی وجود دارد که به حرام بودن گروه دیگری از زنان که در آیه از آن‌ها اسمی برده نشده است، دلالت می‌کند. مؤلف: باید توجه داشته باشید که ثبوت این ادعا و وجود نسخ در این آیه منوط بر این است که خاص متأخر را نسبت به عام متقدم ناسخ بدانیم نه «مخصّص» و الّا این آیه جزء آیات تخصیص یافته و تبصره خورده، محسوب می‌شود نه از آیات نسخ شده. (۱)- ولی نظر ما در این قاعده این است که «خاصّ» می‌تواند در «عامّ» و قانون کلی تخصیص و استثنا به وجود بیاورد نه نسخ، خواه از نظر زمان صدور، متقدم باشد یا متأخر. به عبارت دیگر؛ «خاص» می‌تواند مخصّص عام باشد، نه ناسخ آن و از این جهت است که می‌بینیم علما در تخصیص عام به خبر واحدی که شرایط حجیت و مدرکیت را دارا باشد، اکتفا (_____ ۱)

نساء/ ۲۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۰۰ می‌کنند، در صورتی که اگر خاص ناسخ بود، به خبر واحد اکتفا نمی‌شد زیرا- چنان که مکرر گفته‌ایم- نسخ قرآن با خبر واحد درست نیست. علاوه بر این، در آیه مورد بحث، لفظی به کار نرفته است که

عمومیت آن را ثابت کند، بلکه عمومیت آن از عوامل و شواهد خارجی و از اطلاق ظاهری آیه استفاده می‌شود. در این صورت اگر دلیل دیگری به دست آید که صلاحیت تقیید چنین آیه را داشته باشد، از نظر علمی حاکی از این خواهد بود که آن آیه از اول دارای اطلاق و عمومیت نبوده و به موارد خاصی انحصار و اختصاص داشته است. و اگر عمومیت هم داشته باشد استثنای چند مورد از این عام به وسیله احادیث، از مقوله تخصیص به شمار می‌آید نه از مقوله نسخ در هر صورت نسخی در این مورد وجود ندارد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۰۱ (۱۳)

نسخ در آیه متعه

اشاره

نسخ در آیه متعه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً. «۱» آن گاه که متعه (ازدواج موقت) می کنید، واجب است مهر آنان را بپردازید.

گفتار طرفداران نسخ:

گفتار طرفداران نسخ: در میان علمای اهل سنت مشهور است که حلال بودن متعه و ازدواج موقت که از این آیه استفاده می‌شود، نسخ شده و این نوع ازدواج حرام گردیده است. در مقابل آن، شیعه اجماع دارد بر این که حلیت متعه به قوت خود باقی است و نسخی به این حکم و به این آیه راه نیافته است. عده‌ای از اصحاب پیامبر و تابعین «۲» نیز به حلال بودن متعه معتقد بودند. ابن حزم در این مورد می گوید: بعد از پیامبر (ص) عده‌ای در حلال بودن متعه باقی بودند، از آن‌هاست ابن مسعود و معاویه و ابو سعید و ابن عباس و سلمه و معبد (پسران امیهٔ بن خلف) و جابر و عمرو بن حریث. آن گاه می گوید: جابر نقل نموده که تمام صحابه و یاران رسول خدا (ص) در دوران زندگی آن حضرت و دوران

(_____ ۱) نساء/ ۲۴. (۲) تابعین به کسانی گفته می‌شود که خود رسول خدا (ص) را درک ننموده‌اند ولی اصحاب آن حضرت را دیده‌اند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۰۲ ابو بکر و تا اواخر خلافت عمر به حلال بودن متعه عقیده داشتند. ابن حزم بر این گفتار اضافه می کند که: از تابعین نیز طاوس و سعید بن جبیر و عطا و سایر فقهای مکه به حلال بودن متعه معتقد بودند. «۱» و شیخ الاسلام مرغینانی نظریه جواز متعه را به مالک (یکی از پیشوایان چهار گانه اهل سنت) نسبت داده و استدلال مالک را به حلال بودن متعه چنین نقل می کند که نکاح متعه قبلا حلال بوده و در همان حکم باقی است تا نسخ آن ثابت شود. «۲» (۱)- ابن کثیر می گوید: بنا به نقلی، احمد بن حنبل در موارد اضطرار، ازدواج موقت را جایز می‌دانسته. «۳» ابن جریح دانشمند معروف و فقیه مکه در زمان خود با هفتاد زن به صورت متعه ازدواج نمود. «۴»

پاسخ طرفداران نسخ

اشاره

پاسخ طرفداران نسخ ما ان شاء اللّه در ذیل تفسیر همین آیه در این موضوع مفصلا بحث خواهیم نمود ولی در این جا به طور اجمال متعرّض می‌شویم و به همان اندازه اکتفا می‌کنیم که ثابت کنیم نسخی به این آیه راه نیافته است. توضیح این که: نسخ شدن این آیه به دو موضوع متوقف است: ۱- باید اثبات نمود که مراد از استمتاع در این آیه، استمتاع از زن‌هاست از راه متعه و ازدواج موقت.

(_____ ۱) حاشیه فقهی بر منتقی، ۲/ ۵۲۰.

(۲) الهدایة فی شرح البدایة، ۳۸۵ که با فتح القدیر یک جا در بولاق چاپ شده است. شیخ محمد بابرتی که این کتاب را شرح نموده است، در شرح خود این نسبت را تأیید می‌کند ولی ابن همام حنفی در فتح القدیر این نسبت را که به مالک داده شده است، انکار نموده است. عبد الباقی مالکی زرقانی در شرح خود بر مختصر ابی الضیاء، ۳/ ۱۹۰ می‌گوید: حقیقت ازدواج موقت که همیشه قابل نسخ است، این است که عقد از طرف شوهر و یا زن و یا ولی زن مقصود مرد را به وی بفهماند و با ذکر مدت اجرا شود و اگر ذکر مدت در خود عقد واقع نشود ولی آن را قصد کند و زن نیز بفهمد باز هم اشکالی ندارد و رأی مالک نیز چنین است. سپس می‌گوید: این بهترین راهی است که شخص متعزّب (مسافر) می‌تواند از آن بهره‌مند شود. (۳) تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۴۷۴. (۴) شرح مختصر ابی الضیاء زرقانی، ۸/ ۷۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۰۳ ۲- باید اثبات نمود که ازدواج موقت بعدا حرام گردیده است.

اما مطلب اول

اما مطلب اول شکی در این نیست که منظور از استمتاع در آیه همان ازدواج موقت است و از طریق شیعه و سنی روایات زیادی در این زمینه وارد شده است: قرطبی می‌گوید: تمام علما و محدثین گفته‌اند که منظور از استمتاع در این آیه همان ازدواج موقت است که در صدر اسلام معمول بود حتی ابن عباس و ابیّ و ابن جبیر این آیه را بدین صورت خوانده‌اند: «فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی فآتوهنّ اجورهنّ» «۱» یعنی به عقیده آنان جمله «الی اجل مسمی» نیز جزء آیه بوده که موقت بودن این استمتاع را به صراحت می‌رساند و با موضوع متعه کاملا- تطبیق می‌کند. در مقابل این همه گفتار که از مفسرین و محدثین و علما نقل گردید، نباید به گفتار حسن بصری توجه نمود که می‌گوید: این آیه مربوط به ازدواج دائم است نه ازدواج موقت و اصلا درباره ازدواج موقت آیه‌ای فرود نیامده است و حتی این عقیده را به ابن عباس و مجاهد نیز نسبت داده است، در صورتی که بنا به نقل دیگران، آنان این آیه را به ازدواج موقت مربوط می‌دانسته‌اند و این گفتار آن چه را که حسن بصری به آنان نسبت می‌دهد، تکذیب می‌کند. به هر صورت کثرت روایات و احادیث درباره ثبوت و تشریع ازدواج، ما را از زحمت اثبات آن مستغنی و بی‌نیاز ساخته و ثابت می‌کند که: اولا- چنین حکم و ازدواجی در اسلام وجود داشته است. و ثانیا: آیه مورد بحث مربوط به همان نوع ازدواج بوده و منظور از استمتاع در این آیه همان ازدواج موقت می‌باشد. (۱)-

اما مطلب دوم

اشاره

اما مطلب دوم این که آیا ازدواج موقت پس از آن که جایز بوده، نسخ گردیده و به حرمت تبدیل شده است و یا ثابت و پابرجا و به قوت خود باقی است؟ به نظر ما ادعای نسخ باطل و بی‌اساس است و این نسخ هیچ گونه دلیل محکم و شاهد قابل

(_____ ۱) تفسیر قرطبی، ۵/ ۱۳۰، ابن کثیر قرائت بالا- را علاوه بر سه نفر که در متن آوردیم به سدی نیز نسبت می‌دهد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۰۴ اعتنایی ندارد زیرا دلایلی که طرفداران نسخ ازدواج موقت بر آن‌ها تکیه و استناد می‌کنند، بسیار سست و ضعیف است و اینک ما به نقل

این دلایل و سپس به پاسخ آن‌ها می‌پردازیم:

۱- نسخ آیه متعه با آیه طلاق

۱- نسخ آیه متعه با آیه طلاق می گویند: ازدواج موقت با آیه طلاق نسخ شده است که خداوند می‌فرماید: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ. «۱» ای پیامبر هر وقت زنان را طلاق دادید، قانون (عده) را در آن رعایت کنید. این گفتار به ابن عباس نسبت داده شده است، در صورتی که چنین نسبتی درباره وی دروغ است بلکه او از طرفداران سرسخت ازدواج موقت بوده و در دوران زندگی‌اش به جواز آن اصرار می‌ورزید. پاسخ: اگر التزام به نسخ در آیه متعه با آیه طلاق از این رهگذر است که در این آیه برای زنان مطلّقه، عدّه واجب شده است و چون دوران عده متعه کوتاه‌تر از دوران عده طلاق است، از این جهت این دو حکم با یکدیگر متغایر هستند و با هم نمی‌سازند بنابراین باید گفت که حکم متعه با آیه‌ای که مربوط به عده طلاق است نسخ گردیده و تغییر یافته است، پاسخ این استدلال بسیار روشن است، زیرا نه این آیه و نه آیه دیگر، به یکنواخت بودن عده‌های زنان دلالت ندارد و بر یکسان بودن آن اصلا دلیلی نتوان یافت که اگر دوران عده ازدواجی کوتاه‌تر از دوران عده‌های دیگر باشد، دلیل نسخ شدن آن ازدواج گردد. و اگر اعتقاد به نسخ آیه متعه با آیه طلاق به این دلیل است که در این آیه برای زنان حکم «طلاق» تشریع شده است، در صورتی که در «متعه» طلاق وجود ندارد، جواب این استدلال هم روشن است زیرا اگرچه حکم طلاق در این آیه آمده است ولی آیه به موارد طلاق متعرض نشده است تا نبودن طلاق در یک نوع ازدواج دلیل نسخ شدن آن باشد. مؤلف تفسیر المنار از بعضی مفسرین نقل می‌کند که شیعه اصلا به عده قائل نیست. «۲»

(_____ ۱) طلاق/ ۱. (۲) تفسیر المنار، ۵/ ۱۳- ۱۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۰۵ خدایا! تو خود گواه حقی! که این، بهتانی است بس عظیم و تهمتی است بس بزرگ و نابخشودنی و اینک کتب شیعه از علمای گذشته و فعلی در دسترس می‌باشد که کوچک‌ترین اثری از چنین گفتار و عقیده گرچه به طور شذوذ و ندرت در این کتاب‌ها وجود ندارد، کجا برسد که مورد اتفاق و اجماع باشد. آری، برای شیعه نیز روزی هست که در برابر کسانی که به آنان افترا می‌بندند و نسبت‌های باطل و ناروا به آنان می‌دهند، قرار بگیرند و در چنین روزی است که حتما یاوه سرایان متضرر خواهند بود. «۱» (۱)-

۲- نسخ آیه متعه با آیه ارث

۲- نسخ آیه متعه با آیه ارث احتمال دوم در نسخ آیه متعه این است که این آیه با آیه ارث نسخ گردیده است، آن جا که خداوند می‌فرماید: وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ. «۲» و برای شما نصف میراث زنانتان است. در نسخ آیه متعه با آیه مذکور می گویند: چون این آیه که آیه ارث است، در میان زن و شوهر، حق ارث را ثابت می‌کند و در میان زن و شوهر با ازدواج موقت نیز قانون توارث جاری نیست یعنی از یکدیگر ارث نمی‌برند، بنابراین، ازدواج موقت، علقه زوجیّت و ارتباط همسری ایجاد نمی‌کند و اگر چنین علقه و ارتباط را ایجاد می‌کرد، طبق آیه ارث موجب توارث می‌شد، این است که باید گفت آیه ارث، آیه متعه را نسخ کرده و حکم آن را تغییر داده است. این بود خلاصه نظریه نسخ آیه متعه با آیه «ارث» که آن را به سعید بن مسیب و سالم بن عبد اللّه و قاسم بن ابی بکر نسبت داده‌اند. «۳» پاسخ این که ادله نفی توراث در ازدواج موقت «مخصّص» آیه ارث است و هیچ سند و دلیلی نیست بر این که (_____ ۱) پاره‌ای از این افتراها و دروغ‌ها که بر شیعه بسته‌اند در تفسیر سوره حمد آیه ۵ خواهد آمد. (۲) نساء/ ۱۲. (۳) ناسخ و منسوخ، نحاس ۱۰۵، ۱۰۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۰۶ زوجیت و همسری به طور مطلق و به هر شکلی مستلزم توارث در میان زوجین باشد زیرا

مواردی وجود دارد که از نظر اسلام در آن موارد زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی‌برند و هیچ مانع و اشکالی ندارد که ازدواج موقت نیز یکی از آن موارد باشد، مثلا اگر یکی از زن و یا مرد، کافر و یا قاتل همسرش باشد، نمی‌تواند از همسر مسلمان و یا همسر مقتول خود ارث ببرد. آخرین نتیجه‌ای که از این آیه می‌توان به دست آورد، این است که: توارث در میان همسران اختصاص به ازدواج دائم دارد ولی این کجا و موضوع نسخ کجا؟!

۳- نسخ آیه متعه با گفتار رسول خدا (ص)

اشاره

۳- نسخ آیه متعه با گفتار رسول خدا (ص) احتمال سوم در نسخ آیه «متعه» این است که این آیه به وسیله سنت و گفتار رسول خدا (ص) نسخ گردیده است زیرا اهل سنت نقل نموده‌اند که امیر المؤمنین (ع) به ابن عباس فرمود: تو مرد گمراهی هستی زیرا رسول خدا (ص) در جنگ خیبر از متعه زنان و خوردن گوشت الاغ اهلی نهی نمود. (و تو آن را جایز می‌دانی) ربیع بن سیره از پدرش نقل نموده: من رسول خدا (ص) را دیدم که در میان رکن و درب کعبه ایستاده بود و می‌گفت: مردم! من به شما اجازه داده بودم که از «متعه» و ازدواج موقت استفاده کنید ولی خداوند این ازدواج را برای شما حرام نمود و دستور داد در نزد هر یک از شماها زن متعه‌ای باشد، آن را رها و آزادش سازد و آن چه را که به آن‌ها داده است پس نگیرد. (۱)- سلمه از پدرش نقل نموده که: رسول خدا (ص) در جنگ اوطاس، سه روز به ازدواج موقت اجازه داد، سپس از آن نهی نمود. پاسخ این روایت‌ها نیز نمی‌توانند آیه «متعه» را نسخ کنند زیرا: اولا: مکرر گفته‌ایم که نسخ قرآن با خبر واحد ثابت نمی‌شود. ثانیا: این روایات معارض است با روایات «متواتری» که از اهل بیت (ع) درباره حلال بودن «متعه» و عدم نهی رسول خدا (ص) از آن، وارد گردیده است. و ثالثا: ثبوت حرمت تنها در یک زمان از دوران زندگی رسول خدا (ص) در نسخ آیه کافی نیست زیرا شاید آن وقت اصلا آیه «متعه» نازل نگردیده بود و ازدواج موقت در اسلام وجود داشته است زیرا روایات زیادی به طریق اهل سنت وارد شده است که حکم متعه در دوران آخر زندگی بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۰۷ رسول خدا (ص) آمده و تا مدتی از خلافت عمر نیز در میان مسلمین معمول و جایز بوده، سپس به وسیله عمر تحریم شده است. بنابراین اگر روایتی بر خلاف این روایت‌ها وارد شود، مردود و مطرود بوده و چنین روایاتی مورد عمل و اعتبار نمی‌باشند. و برای این که حقیقت مسئله بیش‌تر از این روشن شود، قسمتی از آن روایت‌ها را به عنوان نمونه در این جا می‌آوریم: ۱- ابو زبیر نقل می‌کند: از جابر بن عبد اللّه شنیدم که می‌گفت: در دوران رسول خدا (ص) و ابو بکر در برابر یک مشت خرما و یا آرد زن‌ها را برای چند روزی «متعه» می‌نمودیم تا این که عمر در جریان عمر بن حریث از این نوع ازدواج نهی نمود. «۱» (۱)- ۲- ابو نضره می‌گوید: من در نزد جابر بن عبد اللّه نشسته بودم که شخصی وارد شد و گفت: اینک عبد اللّه بن عباس و عبد اللّه بن زبیر در موضوع دو متعه (متعه حج و متعه زنان) با همدیگر اختلاف نظر دارند. جابر در پاسخ وی گفت: آری ما هر دو «متعه» را در دوران خود رسول خدا (ص) انجام دادیم، سپس عمر ما را از آن‌ها نهی نمود و دیگر به دور آن‌ها بر نگشتیم. «۲» ۳- باز ابو نضره: از جابر نقل می‌کند، در زمان رسول خدا (ص) دو «متعه» وجود داشت که عمر ما را از آن‌ها نهی نمود، ما نیز از نهی وی پیروی نمودیم. «۳» ۴- باز ابو نضره: از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل نموده است که ما در زمان رسول خدا (ص) دو «متعه» را انجام دادیم، متعه حج و متعه زنان تا این که عمر ما را نهی نمود و از نهی وی پیروی نمودیم. «۴» ۵- باز ابو نضره می‌گوید: که به جابر گفتم: عبد اللّه بن زبیر از «متعه» نهی می‌کند ولی ابن عباس به آن امر می‌نماید، جابر گفت: خبر را به خبره‌اش آوردی، آری ما در زمان رسول خدا (ص) و ابو بکر متعه نمودیم، ولی چون عمر به خلافت رسید، در ضمن خطابه‌اش گفت: مردم! پیامبر همان پیامبر است و قرآن همان قرآن ولی دو «متعه» در زمان رسول خدا (ص) وجود داشت که من از

(_____ ۱) صحیح مسلم، باب نکاح متعه، ۴/

۱۴۱. (۲) همان. (۳) مسند احمد، ۳/ ۳۲۵. (۴) همان، ۳/ ۳۵۶- ۳۶۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۰۸ آن‌ها نهی نموده‌ام و بر انجام دادن آن دو، مجازات خواهم نمود (۱)-، یکی «متعه زنان» است، اگر من به مردی دست یابم که ازدواج موقت نموده است، در زیر سنگ‌ها پنهانش می‌کنم. «۱» ۶- عطا نقل می‌کند: که جابر بن عبد اللّه از عمل عمره و زیارت خانه خدا مراجعت کرده بود، برای دیدنش به منزل وی رفتیم، مردم درباره مطالب گوناگون از وی سؤال می‌نمودند تا دامن سخن به موضوع متعه کشانده شد، جابر گفت: آری ما در دوران رسول خدا (ص) و دوران ابو بکر و عمر استمتاع نمودیم. «۲» این روایت را احمد بن حنبل هم در مسند خود آورده و در آخر آن، این جمله را نیز اضافه می‌کند که: «حتّی اذا کان فی آخر خلافهٔ عمر»، یعنی تا این که اواخر دوران خلافت عمر فرا رسید. «۳» ۷- عمران بن حصین: نقل نموده است که آیه «متعه» در کتاب خدا نازل گردیده و در دوران رسول خدا (ص) نیز بر آن عمل نمودیم و آیه دیگری هم که آن را نسخ کند، نازل نگردیده و رسول خدا (ص) نیز از آن نهی ننمود تا از دنیا رفت. «۴» فخر رازی هم این روایت را در ذیل تفسیر آیه «متعه» می‌آورد و این جمله را نیز نقل می‌کند که: سپس مردی به دلخواه خود در این باره فتوا داد. «۵» ۸- عبد اللّه بن مسعود نقل می‌کند که در یکی از جنگ‌ها در رکاب رسول خدا (ص) بودیم و همسران ما به همراه نبودند، به رسول خدا (ص) عرضه داشتیم: یا رسول اللّه آیا اجازه می‌فرمایید که خودمان را خصی کنیم؟ رسول اکرم (ص) ما را از این عمل منع نمود، سپس اجازه داد که با زنها ازدواج موقت کنیم و از لباس‌هایمان بدان‌ها مهر و اجرت قرار بدهیم. ابن مسعود سپس این آیه را خواند: (۲)- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ. «۶ (_____» ۱)

سنن بیهقی، ج ۷، باب نکاح المتعه، ۲۰۶، بیهقی می‌گوید: مسلم این حدیث را به صورت دیگری از همام نقل نموده است. (۲) صحیح مسلم، ج ۴، باب المتعه، ۱۳۱. (۳) مسند احمد، ۳/ ۳۸۰. (۴) همان، ۴/ ۴۳۶. (۵) این روایت با این جمله در صحیح مسلم، ج ۴، باب جواز التمتع، ص ۴۸ آمده است. (۶) مائده/ ۸۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۰۹ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید و از حد تجاوز ننمایید زیرا خداوند متجاوزان را دوست ندارد. «۱» قابل توجه: تمسک ابن مسعود به این آیه و قرائت آن، به صراحت می‌رساند که تحریم متعه از طرف خدا و پیامبرش نبوده، بلکه امری بوده است که بعد از زمان رسول خدا (ص) به وقوع پیوسته است. ۹- شعبه می‌گوید: از حکم بن عیینه از آیه متعه سؤال نمودم که آیا نسخ شده است یا نه؟ پاسخ داد که: نه. حکم اضافه نمود که امیر مؤمنان (ع) فرموده است اگر عمر از متعه نهی نمی‌کرد، کسی مرتکب زنا نمی‌شد مگر شخص شقی و فاسد. «۲» گفتار امیر مؤمنان (ع) را قرطبی نیز در تفسیر خود از عطا و او از ابن عباس آورده است. «۳» مؤلف: شاید منظور از «شقیّ» که در این روایت به کار رفته است، همان معنی است که در روایت ابو هریره به آن تفسیر گردیده است. وی از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که روزی فرمود: داخل دوزخ نمی‌شود مگر شخص شقی، سؤال کردند یا رسول اللّه شقی کیست؟ فرمود: شقی کسی را می‌گویند که نه خدا را اطاعت کند و نه از گناهان و معاصی خودداری نماید. «۴» ۱۰- عطا می‌گوید: من از ابن عباس شنیدم که می‌گفت: «خدا رحمت کند عمر را زیرا متعه رحمتی بود از سوی خدا برای امت محمد (ص) و اگر عمر مردم را از آن نهی نمی‌کرد، مرتکب زنا نمی‌گردیدند مگر عده‌ای کم و معدود.» «۵» (۱)- این بود قسمتی از روایاتی که درباره «متعه» و این که حکم آن در زمان رسول خدا (ص) نسخ نگردیده بود، از طریق خود اهل سنت آمده است (_____. ۱) صحیح مسلم، ۴/ ۱۳۰. برای این که بدانید که بخاری این حدیث را چگونه تحریف نموده است، در بخش پاورقی‌ها به پاورقی شماره (۷) مراجعه کنید. (۲) تفسیر طبری در ذیل تفسیر آیه متعه، ۵/ ۹. (۳) تفسیر قرطبی، ۵/ ۱۳۰. (۴) مسند احمد، ۲/ ۳۴۹. (۵) احکام القرآن، جصاص ۲/ ۱۴۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۱۰

www.noorfatemah.org

بررسی روایات تحریم متعه در این جا لازم است به این نکته توجه نمود: روایاتی که طرفداران نسخ متعه به آن‌ها استناد و تکیه نموده‌اند، بر سه گونه است: ۱- قسمت مهمی از این روایت‌ها به بیع بن سیره می‌رسد که از پدرش نقل نموده و در پاره‌ای از این روایات تصریح گردیده است بر این که رسول خدا (ص) در میان رکن و مقام یا در میان درب کعبه و مقام ایستاد و اعلان نمود که متعه در دین من تا روز قیامت حرام گردیده است. ۲- و قسمت دیگری از روایت‌ها هم از امیر مؤمنان (ع) نقل گردیده است که آن حضرت تحریم «متعه» را از رسول خدا (ص) نقل می‌کند. ۳- و قسمت سوم از آن‌ها از سلمهٔ بن اکوع نقل شده است. اینک به بررسی این سه گروه روایات می‌پردازیم: اما آن قسمت از روایاتی که سندش به سبره منتهی می‌گردد، گرچه طریق نقل آن‌ها متعدد و زیاد است ولی به هر صورت خبری است «واحد» که در اصل تنها از یک نفر نقل شده است و مکرر گفته‌ایم که نسخ قرآن با خبر واحد درست نیست. علاوه بر این مضمون، پاره‌ای از این روایات گواه جعلی و دروغ بودن آن‌ها است زیرا معقول نیست که رسول خدا (ص) در برابر عده زیادی از مسلمانان در میان رکن و مقام بایستد و تحریم حکمی را اعلان نماید ولی به جز سبره کسی آن را نقل نکند. در آن موقع مهاجر و انصار که تمام گفتار و رفتار رسول خدا (ص) را می‌گرفتند و منعکس می‌ساختند، کجا بودند؟! راویانی که اهتمام داشتند حتی چگونگی حرکات و اشاره چشم پیامبر را حفظ کنند، در کجا بودند که در نقل روایت «تحریم متعه تا روز قیامت» با سبره شرکت جویند؟! گذشته از این، خود عمر در کجا بود تا در تحریم متعه به همان روایت استناد کند و نیازمند نباشد که به بی‌مدرک بودن آن تحریم، اعتراف نموده و آن را تنها به تصمیم و اراده خود مستند سازد؟! علاوه بر این‌ها روایات سبره با همدیگر متعارض می‌باشند و هر یک، دیگری را تکذیب می‌کند زیرا در بعضی از این روایات آمده که این تحریم در سال فتح مکه «۱» و در بعضی دیگر آمده که

(۱) صحیح مسلم، ۴/ ۱۳- ۱۳۳ در

ضمن چند روایت آورده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۱۱ این تحریم در حجهٔ الوداع واقع شده است. «۱» خلاصه این که آن سلسله از روایات که در تحریم متعه از سبره نقل گردیده است، از جهات مختلف مردود بوده و قابل اعتماد نمی‌باشد. (۱)- و اما روایاتی که از امیر مؤمنان (ع) درباره تحریم متعه نقل گردیده است مسلما دروغ و جعلی می‌باشند زیرا تمام مسلمانان اتفاق دارند بر این که متعه تا سال فتح مکه در حلیت خود باقی بوده است بنابراین امکان ندارد که علی (ع) در جنگ خیبر پیش از فتح مکه از حرمت آن به ابن عباس خبر دهد. به همین جهت بعضی از علمای اهل سنت گفته‌اند که شاید اصلا جریان «جنگ خیبر» در روایت علی (ع) مربوط به تحریم گوشت الاغ‌های اهلی باشد نه به تحریم متعه بنا به نقل منتقی و سنن بیهقی، ابن عیینه هم در این مورد همین احتمال را داده و همین سخن را گفته است. ولی این گفتار از دو جهت باطل است زیرا: ۱- این احتمال مخالف با قواعد عربی است، چون کلمه «نهی» در این روایت تنها یک بار، آن هم در اول روایت ذکر شده است، جمله «زمن خیبر» زمان و مکان آن نهی را بیان می‌کند و مورد همان نهی هم دو چیز بوده است، یکی متعه و آن دیگری گوشت الاغ‌های اهلی، پس مقتضای قاعده این است که هر دو در همان زمان و در همان مکان مورد نهی قرار بگیرند زیرا اگر کسی بگوید: «اکرمت زیدا و عمرا یوم الجمعهٔ» لابد نظرش این است که هر دو را در روز جمعه گرامی داشته است. و اگر منظور گوینده این بود که تنها عمر را در روز جمعه گرامی داشته است، بدین گونه می‌گفت: «اکرمت زیدا و اکرمت عمرا یوم الجمعهٔ» یعنی جمله «اکرمت» را دوباره می‌گفت ولی در روایت مورد بحث جمله «نهی» یک بار گفته شده است. این بود که گفتیم طبق قواعد ادبی، ظرف زمان ذکر شده در این روایت به هر دو موضوع تعلق دارد ولی حقیقت این است که این گونه روایات از اصل دروغ و بی‌اساس است. ۲- روایتی که بخاری و مسلم و احمد بن حنبل از امیر مؤمنان (ع) نقل نموده‌اند، با این گفتار مخالفت صریح دارد و اینک متن آن روایت: «نهی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله عن متعهٔ النّساء یوم

(_____ ۱) سنن ابن ماجه چاپ اول، ۱/ ۱۳۳، باب النهی عن نکاح المتعة و سنن ابی داود، ۱/ ۳۲۴، باب نکاح المتعة. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۱۲ خیبر و عن لحوم الحمر الأنسیّة» «۱» رسول خدا (ص) در روز خیبر ما را از متعه زنان و گوشت الاغ‌های اهلی نهی نمود. به طوری که ملاحظه می‌کنید، احتمال مزبور به این روایت راه ندارد و بر صدور حکم در روز خیبر صراحت دارد و نمی‌توان گفت که نهی از متعه در روز خیبر نبوده و نهی از گوشت الاغ در آن روز بوده است. علاوه بر این، بیهقی در باب متعه، وقوع تحریم متعه در جنگ خیبر را از عبد اللّه بن عمر نیز نقل نموده است. «۲» و اما روایتی که سلمة بن اکوع از پدرش نقل نموده است که رسول خدا (ص) در سال «اوطاس» تنها سه روز به متعه زنان رخصت داد و سپس نهی نمود. (۱)- این روایت نیز خبر واحد است که با چنین خبری نسخ کردن آیه قرآن درست نیست. علاوه بر این اگر چنین موضوعی صحت داشت، نسبت به ابن عباس و ابن مسعود و عمرو بن حریث و سایر اصحاب پیامبر و تابعین آنان مخفی نمی‌ماند و اگر واقعا رسول خدا (ص) از متعه نهی نموده بود، چرا ابو بکر در تمام دوران خلافتش آن را قدغن نکرد و همچنین عمر نیز در قسمت مهمی از سال‌های خلافتش آن را تجویز می‌کرد تا در دوران آخر خلافتش، تحریم نمود. در صفحات پیش، گفتار ابن حزم را درباره عقیده عده‌ای از صحابه و تابعین که در حلیت متعه باقی بودند، نقل نمودیم و روایت‌های زیادی هم در این باب وجود دارد که گفتار ابن حزم را در این باره تأیید می‌کند که اینک قسمتی از آن روایت‌ها را در این جا می‌آوریم: ابن جریر در تهذیب الآثار از سلیمان بن یسار از ام عبد اللّه دختر ابی خثیمه نقل می‌کند که: مسافری از شام به خانه وی (ام عبد اللّه) وارد گردید و گفت عزوبت بر من غلبه کرده است، زنی پیدا کن تا با وی همبستر شوم! ام عبد اللّه می‌گوید: من او را به زنی راهنمایی کردم و این دو با هم قرار گذاشتند و چند نفر عادل را بر این عمل شاهد گرفتند. او پس از مدتی از آن زن جدا شد و رفت. عمر از این جریان باخبر شد، مرا خواست و سؤال نمود: آیا آن چه که درباره فلان زن به من گفته‌اند درست است؟ گفتم: آری. عمر گفت: اگر او دوباره به مدینه برگردد به من اطلاع بده! چون دوباره برگشت، من جریان را به (_____ ۱) منتقی، ۵/ ۵۱۹، سنن ابن ماجه، ۱/ ۳۰۹. (۲) سنن بیهقی، ۷/ ۲۰۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۱۳ اطلاع عمر رسانیدم، عمر او را خواست و گفت: چرا چنین عملی را انجام دادی؟ آن مرد در پاسخ عمر گفت: این، عملی است که در دوران رسول خدا (ص) انجام دادم و مرا منع ننمود تا آن روز که به رحمت خدا پیوست و پس از وی در دوران ابو بکر نیز انجام دادم، او نیز نهی ننمود تا عمرش بسر رسید، بعد از ابو بکر نیز که دوران خلافت تو شروع گردیده است، این عمل را انجام داده‌ام و تا به امروز از تو منع و جلوگیری ندیده‌ام. عمر گفت: به خدا سوگند! اگر قبلا نهی کرده بودم، سنگسارت می‌کردم، سپس دستور داد که حرمت متعه را به عموم مردم اعلان و آشکار کنید تا مرز ازدواج با عمل زنا مشخص و از هم جدا شوند. باز ابن جریر و ابو یعلی در مسند خود و ابو داود در ناسخ از امیر مؤمنان (ع) نقل نموده‌اند که (۱)- اگر عمر سبقت به تحریم متعه نمی‌کرد، مردم را به متعه وادار می‌ساختم و دیگر زنا نمی‌کرد مگر شخص فاسد و شقی. «۱» این دو روایت از ابعاد مختلف، دلالت می‌کنند بر این که تحریم متعه قبلا نبوده بلکه در دوران عمر و به دستور وی صورت گرفته است زیرا: ۱- در این دو روایت علی (ع) و یک نفر صحابی دیگر به نام امّ عبد اللّه شهادت می‌دهند بر این که متعه در زمان رسول خدا (ص) و بعد از وی حرام نبوده تا این که عمر از پیش خود آن را تحریم کرده است. ۲- در روایت اول آمده است که افراد عادل و مورد اطمینانی بر متعه مرد شامی شاهد شدند، بدون این که این عمل را بر وی ایراد بگیرند و یا او را از این عمل منع کنند، و معلوم می‌شود که به عقیده آنان «متعه» حتما یک عمل مباح و جایز و معمول بوده است. ۳- خود عمر گفتار شامی را که: رسول خدا (ص) از «متعه» نهی ننموده بود، تصدیق نمود و او را در این گفتارش تکذیب نکرد. ۴- گفتار عمر به مرد شامی که: «اگر قبلا نهی نموده بودم، سنگسارت می‌کردم» در این معنی صراحت دارد که عمر پیش از این جریان، متعه را رسما تحریم نکرده و حرمت آن را به اطلاع مردم نرسانده بود و بعد از این جریان بود که همه این‌ها به وسیله

عمر انجام گرفت. ۵- باز گفتار خود عمر که «حرمت متعه را اعلان کنید تا زنا از ازدواج جدا گردد» دلیل بر این است که آن روز «متعه» در میان مسلمانان شایع بوده است و عمر خواست نهی خود را در این مورد (_____ ۱) کنز العمال، ۱/ ۲۹۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۱۴ به آنان برساند تا پس از آن، متعه از مصادیق زنا شناخته شود و از آن خودداری گردد. شاید خود این جریان دخالت مستقیم یا غیر مستقیم در تحریم متعه داشته است زیرا انکار نمودن عمر، عمل مرد شامی را (با این که خود این روایت می‌رساند که این عمل در میان مسلمانان شایع بوده است) و رسیدن یک چنین خبر به گوش وی (با این که معمولا چنین اخبار جزئی به گوش شخص اول کشور نمی‌رسد) به روشنی نشان می‌دهد که لابد در این جریان سرّی بوده است که بر راویان این خبر مخفی مانده یا خود آنان عمدا پرده پوشی نموده‌اند، هر چه بوده، خبرش به دست ما نرسیده است. علاوه بر این که این روایات با روایت سلمهٔ بن اکوع در تحریم متعه از نظر زمان و کیفیت تحریم، معارض می‌باشند و علاوه بر اشکالاتی که به روایت سلمه متوجه است و ما قسمتی از آن‌ها را در صفحات پیش آوردیم، اشکال دیگری هم در آن روایت وجود دارد و آن این که: روایت سلمه در گفتار طرفداران نسخ متعه، صراحت ندارد بلکه در آن معنی ظهور هم ندارد زیرا احتمال می‌رود که کلمه «نهی» در این روایت به صیغه مجهول بوده (۱)- و منظور از این نهی همان نهی عمر باشد که بعد از پیامبر به وقوع پیوسته است، یعنی رخصت، در اول روایت مربوط به پیامبر و نهی هم در آخرش مربوط به عمر باشد و در این صورت معنای روایت چنین خواهد بود که پیامبر رخصت به متعه داده بود و عمر از آن، منع و نهی نمود. خلاصه سخن این که با دلیل مقبول و عقلایی ثابت نگردیده است که رسول خدا (ص) از «متعه» نهی کند و از دلایل عدم نهی رسول خدا (ص) این است که عمر تحریم آن را به خودش نسبت داد و چنین گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول اللّه و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما» «۱» در دوران رسول خدا (ص) دو متعه وجود داشت که من از آن‌ها نهی نموده و بر انجام دادن آن‌ها مجازات خواهم نمود. اگر نهی از طرف رسول خدا (ص) واقعیت داشت، عمر به جای «انهی عنهما» می‌گفت «نهی النبی عنهما».

(_____ ۱) این همان روایت پنجم است که در سلسله متعه گذشت، ابو صالح کاتب لیث و طحاوی و ابن عساکر و صاحب کنز العمال در کتاب خود ۸/ ۲۹۳- ۲۹۴ این روایت را آورده‌اند ولی ابن جریر و ابن عساکر به جای «انا انهی عنهما» جمله «انا اضرب علیهما» نقل نموده‌اند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۱۵

۴- نسخ آیه متعه با اجماع علما

۴- نسخ آیه متعه با اجماع علما شاید گروهی چنین پندارند که گرچه جواز متعه و ازدواج موقت با آیه و احادیث فراوان در اسلام ثابت گردیده بود ولی این حکم و این آیه با اجماع علما و دانشمندان اسلامی نسخ گردیده است. در جواب این پندار می‌گوییم: اجماع در صورتی که کاشف از قول معصوم (ع) نباشد حجیت و مدرکیت نخواهد داشت و در صفحات گذشته روشن گردید که در زمان رسول خدا (ص) و بعد از وی تا مدتی از خلافت عمر خبری از تحریم متعه نبود. آیا عقل تجویز می‌کند که کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) را با فتوای عده‌ای که از خطا و اشتباه مصون و معصوم نیستند، کنار بگذاریم؟ اگر چنین مطلبی درست باشد، در این صورت نسخ تمام احکام قرآن و یا احکامی که به وسیله روایات صحیح و قطعی ثابت گردیده است، ممکن خواهد بود، این گفتار مساوی با این است که بگوییم: هیچ مانع و اشکالی ندارد که وجوب نماز، روزه، حج و امثال آن‌ها به وسیله آرا و فتاوای علما نسخ گردد، در صورتی که هیچ مسلمانی نمی‌تواند این مطلب را بپذیرد. به علاوه در مسئله تحریم «متعه»، اجماعی وجود ندارد و اساسا نمی‌تواند هم وجود داشته باشد، زیرا چگونه می‌توان به تحریم متعه ادعای اجماع نمود، در صورتی که عده زیادی از

اصحاب رسول خدا (ص) مسلمانان دوران‌های بعد با این تحریم مخالف بوده‌اند، به خصوص این که گفتار طرفداران حلیت متعه با گفتار اهل بیت پیامبر موافق است، اهل بیتی که خداوند رجس و پلیدی را از آنان برطرف نموده از دروغ و اشتباه و آلودگی‌ها پاک و منزه‌شان ساخته و گفتارشان را حجت قرار داده است. بنابراین برای تحریم متعه علتی به جز تحریم عمر باقی نمی‌ماند (۱)- و پر واضح است که قرآن مجید و سنت پیامبر به پیروی نمودن شایسته‌تر و لازم‌تر از آن است که از دیگران تبعیت و پیروی شود. از این جاست که چون عبد اللّه فرزند عمر به متعه حج رخصت داد، عده‌ای بر وی اعتراض نمودند که چگونه با پدرت راه مخالفت می‌پیمایی که او از متعه حج منع نموده بود، تو آن را تجویز می‌کنی؟ عبد اللّه در پاسخ آنان گفت: وای بر شما از خدا نمی‌ترسید؟ آیا قانون رسول خدا (ص) شایسته تبعیت و پیروی است یا قانون عمر؟! «۱»

(_____ ۱) مسند احمد بن حنبل، ۲/ ۹۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۱۶ نتیجه: از آن چه تا این جا درباره متعه گفتیم، چنین بر می‌آید که آیه و حکم متعه نسخ نشده و همچنان پابرجا و ثابت و به قول خود باقی است و دلایل طرفداران نسخ بسیار سست و باطل است و با این گونه دلایل سست، نسخ قرآن امکان پذیر نیست.

سنگساری در متعه:

سنگساری در متعه: در روایات صحیح وارد شده است که عمر در ازدواج موقت، حکم رجم صادر نمود و ما قسمتی از این روایات را در صفحات گذشته آوردیم و اینک چند روایت دیگر نیز در این جا می‌آوریم: ۱- جابر می‌گوید: در دوران رسول خدا (ص) «متعه» نمودیم ولی چون عمر به خلافت رسید، گفت: آن چه را که خداوند می‌خواست و هر طور که می‌خواست برای پیامبرش حلال می‌نمود و قرآن در اهداف خاص خود نازل گردیده، و در مسیر مخصوص به خود جریان دارد، پس همان طوری که دستور داده است، «حج عمره» را تمام کنید و ازدواج با زنها را قطعی و دائمی نمایید، هیچ مرد «متعه» کننده‌ای را به نزد من نخواهند آورد مگر این که او را سنگسار خواهم نمود. «۱» ۲- شافعی از مالک او از ابن شهاب و او نیز از عروة نقل نموده است که خوله دختر حکیم به نزد عمر بن خطاب رفت و گفت: ربیعه پسر امیه زن جوانی را متعه کرده و آن زن از وی آبستن شده است، (۱)- عمر وقتی سخن او را شنید با ناراحتی شدید که دامنش از زمین کشیده می‌شد، بیرون آمد و گفت: اگر چنین ازدواجی را قبلا حرام کرده بودم، ربیعه را سنگسار می‌نمودم. «۲» ۳- نافع می‌گوید: درباره متعه زنان از عبد اللّه بن عمر سؤال شد. او گفت حرام است، آن گاه اضافه نمود که بدانید اگر عمر مرتکب این عمل را به دست می‌آورد، سنگسارش می‌نمود. «۳» عبد اللّه بن زبیر نیز در این باره روش عمر را پیش گرفت و ازدواج موقت را انکار نمود، ابن عباس به وی گفت: تو مرد احمق و خیره سری هستی که یک امر مباح را تحریم کردی. به خدا (_____ ۱)

صحیح مسلم، ۴/ ۳۶، باب المتعه بالحج و العمرة. طیالسی نیز در مسند خود ۸/ ۲۴۷ از جابر روایتی نزدیک به همین مضمون نقل نموده است. (۲) سنن بیهقی، ۷/ ۲۰۶، باب نکاح المتعه. (۳) همان. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۱۷ سوگند ما در دوران پیشوای پرهیزگاران، رسول خدا (ص)، به ازدواج موقت عمل می‌کردیم. ابن زبیر گفت: چه بهتر است که حالا- درباره خودت امتحان کنی. به خدا سوگند! اگر به این کار اقدام کنی سنگسارت می‌کنم. «۱» فرمان ابن زبیر بسیار شگفت انگیز است، زیرا چگونه رواست که یک مسلمان به جرم مخالفت با فتوای عمر محکوم به سنگسار شود، در صورتی که او در عمل خویش به دستور قرآن و حکم رسول خدا (ص) تکیه و استناد نموده است. اگر فرض کنیم که وی در چنین حکمی اجتهاد نموده و با زنی ازدواج موقت کرده است، منتها در اجتهادش راه را به خطا رفته و به اشتباه مرتکب گردیده است، باز حکم رجم و سنگسار نمودن صحیح نخواهد

بود، زیرا مگر نه این است که حدود با شبهات برداشته می‌شود. البته اجتهاد را ما در این جا فرض کردیم در صورتی که نیازی به اجتهاد نیست زیرا متعه در اسلام به طور قطع جایز است چنان که توضیح داده شد دلیلی برای اثبات نسخ آن وجود ندارد. واقعا چه قدر فاصله هست، در میان فتوای عمر در مسئله متعه با فتوای ابو حنیفه که او در موارد متعددی با وجود شرایط اجرای حد، آن را اجرا نکرده و به سقوط آن حکم داده است. مثلا می گوید: اگر مردی با یکی از محارم خود و یا با زنی به طور غیر صحیح ازدواج کند و با او همبستر شود «۲» یا اگر مردی زنی را برای انجام کاری اجیر نماید سپس با وی زنا کند، در همه این موارد حد ساقط است. آری ابو حنیفه در همه این موارد که تمام شرایط اجرای حد موجود و ثبوت حد، قطعی و مسلّم است، حد را ساقط می‌داند و بر گفتارش چنین استدلال می کند که در صورت اول ازدواج وجود دارد، گرچه ازدواج باطل است و با بودن ازدواج حدی وجود ندارد و در صورت دوم چون مرد به زن اجرت می‌دهد، این اجرت در واقع مهر او است، زیرا خداوند در قرآن مهر را اجرت می‌نامد!! «۳» (۱)-

پندارهای بی‌اساس درباره متعه

پندارهای بی‌اساس درباره متعه تا این جا ثابت کردیم که آیه و حکم متعه با هیچ عاملی نسخ نگردیده و هم اکنون نیز به قوت و

(_____ ۱) صحیح مسلم، ۵/ ۱۳۳، باب نکاح المتعه. (۲) الهدایة و فتح القدیر، ۴/ ۱۴۷. (۳) احکام القرآن، جصاص/ ۱۴۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۱۸ استحکام خود باقی است و دلیلی بر نسخ آن وجود ندارد. این است که گروهی در این مسئله نقش دیگری را بازی کرده و از راه دیگر وارد شده‌اند، اشکالات و مفاسدی برای متعه و ازدواج تراشیده‌اند و بدین وسیله خواسته‌اند که این حکم مسلّم قرآن و پیامبر اسلام (ص) را راکد نموده و گفتار و فتوای عمر را که بر خلاف گفتار قرآن و پیامبر (ص) است، توجیه کنند. ما از این جا مسیر بحث را از موضوع نسخ تغییر می‌دهیم و به این اشکالات بی‌اساس می‌پردازیم: صاحب تفسیر المنار می گوید: موضوع «متعه» با قانون عفاف زن و ازدواج منافات دارد زیرا در این گونه ازدواج مردها منظوری به جز اشباع غریزه جنسی و زنا چیز دیگری ندارند و با این عمل در واقع عفت و آبروی زنان را بر باد می‌دهند، چون زنی که خودش را به صورت اجاره هر روز در اختیار مردی قرار می‌دهد، عفت و شخصیتی برای وی باقی نمی‌ماند و چنین زنی مصداق شعر معروف است که شاعر می گوید: کرّة حذفت بصوالجة* فتلقّفها رجل من رجل یعنی او به توپی می‌ماند که با چوگان پرتاب شود و پایی از پای دیگرش برباید. باز او پنداشته که ازدواج موقت با مضمون آیه شریفه منافات دارد که می گوید: وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ. إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ. فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ. «۱» و رستگار شدند [مؤمنانی که دامانشان را [از آلوده شدن به بی‌عفتی حفظ می کنند و تنها با همسران و کنیزانشان آمیزش دارند که در بهره‌گیری از آنان ملامت ندارند و کسانی که غیر از این را طلب کنند، تجاوزگرند. صاحب تفسیر المنار باز می گوید که: تحریم و جلوگیری عمر از متعه از پیش خود نبوده و حتما روایت و سخنی از پیامبر (ص) در حرمت متعه شنیده بوده است و اگر این مطلب ثابت باشد که وی تحریم متعه را به خود نسبت داده و گفته است که متعه را من تحریم می کنم، حتما منظور وی این بوده است که تحریم اولی را او بیان و اعلان نموده و یا آن را به مورد اجرا گذاشته است نه این که حکم را از پیش خود تشریع کرده باشد. صاحب المنار با این گفتارش در واقع آن چه را که در صفحات پیشین کتاب خود آورده است (_____ ۱) مؤمنون/ ۵- ۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۱۹ نادیده گرفته و یا آن را فراموش کرده است زیرا او در صفحات پیش گفته بود که عمر از روی اجتهاد و با رأی خویش «متعه» را حرام کرده و یاران پیامبر (ص) نیز در این نظریه با وی موافقت نموده‌اند. «۱»

مؤلف: ما در پاسخ این پندارهای بی‌اساس می‌گوییم: ۱- اما داستان منافات ازدواج موقت با موضوع عفت، مبتنی بر این است که صاحب المنار چون خیال کرده است که همسر موقت، همسر شرعی نیست، لذا آن را «سفاح» و زنا نامیده است، در صورتی که قبلا بی‌اساس بودن این سخن را روشن کردیم و گفتیم که ازدواج موقت نیز ازدواج شرعی است، منتها پیمان ازدواج نیز مانند دیگر پیمان‌ها گاهی همیشگی می‌شود و گاهی هم برای رفع نیاز و مصونیت از ارتکاب به حرام به طور موقت منعقد می‌گردد. ۲- از همین جا بی‌اساس بودن گفتار دوم صاحب المنار نیز روشن می‌گردد که می‌گوید: ازدواج موقت با وجوب حفظ فروج از غیر همسران منافات دارد زیرا وقتی روشن گردید که همسر موقت نیز مانند همسران دائمی است، دیگر جایی برای این ایراد باقی نمی‌ماند. ۳- اما تعبیر صاحب المنار از همسر موقت به زن اجاره‌ای و تشبیه کردن چنین زنی به توپی که (۱)- دست به دست می‌گردد، اگر این اشکال و اعتراض صحیح باشد، متوجه به اصل تشریع این قانون خواهد بود که در دوران خود رسول خدا (ص) بوده است و معنی ندارد که چنین تشبیه و تقبیح به زمان معینی اختصاص داشته و عصر پیامبر (ص) که به عقیده تمام مسلمانان قطعا از این قانون استفاده می‌گردید، مستثنا باشد، چیزی که زشت و قبیح است، همیشه زشت و قبیح خواهد بود. جای تعجب است که صاحب المنار ادعا دارد که در این گفتارش جز بیان حقیقت هدفی ندارد و تحت تأثیر تعصب مذهبی قرار نمی‌گیرد و تعصبی به کار نمی‌برد ولی تعصب او را وادار می‌کند، حکمی را که به صراحت قرآن و سنت و اجماع مسلمانان ثابت گردیده است، مورد انتقاد قرار دهد. باید این نکته را نیز اضافه کنیم که اگر به قول صاحب المنار منتقل شدن زنی از یک مرد به مرد دیگر قبیح و ممنوع باشد، باید انتقال یک زن از مردی به مرد دیگر به وسیله طلاق یا خرید و فروش کنیز هم قبیح و ممنوع شود، در صورتی که هیچ مسلمانی در این دو مورد اشکال و ایرادی نداشته

(۱) تفسیر المنار/ ۱۳ - ۱۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۲۰ است ولی صاحب المنار از این اشکال آزاد است. زیرا به عقیده او همان طور که متعه جایز نیست، موضوع رقیت و بردگی نیز اساسا جایز نمی‌باشد، چون به خیال او تجویز موضوع بردگی مفاسد فراوانی به همراه دارد که علما و دانشمندان اسلامی این مفاسد را بیان نکرده و از ذکر و یا درک این مفاسد غفلت ورزیده‌اند. و باز همین صاحب المنار است که می‌گوید: هر عقد دائمی که شوهر در آن عقد از اول قصد طلاق داشته باشد، باطل است؛ در صورتی که این نظریه مخالف فتوای تمام علمای اسلامی است. ۴- شگفت انگیزتر این که عمر اعتراف می‌کند که تحریم متعه از اوست، نه از پیامبر اسلام، ولی صاحب المنار گفته عمر را تأویل می‌کند و می‌گوید که تحریم از طرف عمر نبوده است و منظور عمر از این گفتار چیز دیگر می‌باشد، در صورتی که این تأویل و توجیه به هیچ وجه صحیح نیست زیرا تحریم عمر یا اجتهاد بر خلاف گفتار رسول خدا (ص) بوده است و یا اجتهاد در گفتار آن بزرگوار بوده است، یعنی با اجتهاد خود حکم تحریم را از گفتار پیامبر استنباط و اعلان کرده است یا این که نقل روایت است از پیامبر (ص) در مورد تحریم متعه، به هر تقدیر از این سه صورت بیرون نیست، ولی هر سه صورت باطل و دارای اشکال و ایراد می‌باشد. اما صورت سوم: این که تحریم عمر، در واقع روایت کردن تحریم پیامبر (ص) بوده است: اولا- با ظاهر گفتار عمر سازش ندارد که در اکثر این روایت‌ها نهی و تحریم را به خودش نسبت می‌دهد. و ثانیا: معارض با روایاتی است که می‌گوید: جواز متعه تا اواخر دوران خلافت عمر در میان مسلمانان جریان داشت، سپس به وسیله عمر تحریم گردید. راستی عمر در دوران خلافت ابو بکر کجا بود و چرا این روایت را که از رسول خدا (ص) درباره تحریم متعه نقل کرده است، اظهار ننمود؟! گذشته از این‌ها (۱)- بنا به فرض، روایت عمر خبر واحدی بیش نیست و نمی‌تواند ناسخ قرآن باشد. و اما صورت دوم: و این که گفتار عمر اجتهاد و استنباط حرمت از گفتار رسول خدا (ص) بوده است، این مطلب نیز: اولا: با شهادت و گفتار گروه کثیری از اصحاب رسول خدا (ص) که مباح بودن متعه را تا زمان وفات رسول خدا (ص) تأیید می‌کنند، سازش ندارد. و ثانیا: گذشته از همه این‌ها، این دو احتمال با گفتار خود عمر منافات دارد که گفته است، در عصر پیامبر (ص) دو متعه وجود

داشت که من آن‌ها را تحریم نموده و مرتکبین‌اش را مجازات بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۲۱ خواهم نمود، زیرا از این گفتار، چنین استفاده می‌شود که تحریم متعه هیچ ارتباطی به خود رسول خدا (ص) ندارد، نه به عنوان نقل روایت از وی و نه به عنوان اجتهاد و استنباط از گفتار وی. پس جای توجیهی برای گفتار باقی نمی‌ماند، جز صورت اول که همان تحریم ابتدایی، اجتهاد و اظهار نظر در برابر قرآن و پیامبر است!! این گونه اجتهاد، اجتهاد در مقابل نص و به تعبیر دیگر مخالفت با قرآن و پیامبر است و به هیچ وجه نمی‌تواند قابل قبول و مورد استناد باشد. و بر این اساس و مبناست که مسلمانان (اهل سنت) در تحریم متعه حج و ثبوت حد در ازدواج موقت از عمر پیروی ننموده و اجتهاد و رأی او را در این دو حکم نادیده گرفتند. آری! بر مسلمانان لازم است که از گفتار رسول خدا (ص) پیروی کنند و هر اجتهاد و اظهار نظری که بر خلاف دستور او باشد، به کنار بگذارند و قرآن مجید در این مورد می‌گوید: وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ. «۱» هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد، هنگامی که خدا و پیامبرش، امری را لازم بدانند، اختیاری [در برابر فرمان خدا] داشته باشد. رسول خدا (ص) نیز فرمود: من حلال نکرده‌ام جز آن چه را که خداوند، حلال نموده باشد و حرام نکرده‌ام جز آن چه را که از سوی خدا حرام گردیده باشد. «۲» و باز آن حضرت فرمود: به خدا سوگند! از دهان من به جز حق چیز دیگری بیرون نیاید. «۳» آری، آن چه رسول خدا (ص) بگوید، از طرف خدا و حق است ولی فاضل قوشچی از این حقیقت چشم پوشی کرده و در مقام اعتذار از عمر در موضوع تحریم متعه می‌گوید که: چنین مخالفتی موجب قدح و ایراد نسبت به عمر نمی‌باشد، زیرا مخالفت یک مجتهد با مجتهد دیگر در مسائل اجتهادی تازگی ندارد. «۴» (۱)- آمدی می‌گوید: علمای ما در این موضوع اختلاف دارند که آیا رسول خدا (ص) در احکامی که آیه صریح درباره آن‌ها وارد نگردیده است، به اجتهاد خود عمل می‌نمود یا نه؟ به عقیده احمد بن حنبل و قاضی ابو یوسف، پیامبر (ص) در این گونه موارد به اجتهاد خودش عمل می‌نمود، شافعی

(_____ ۱) احزاب/ ۳۶. (۲) طبقات ابن سعد، چاپ مصر، ۴/ ۷۲ و به همین مضمون روایت دیگری نیز می‌آورد. (۳) التاج، ۱/ ۶۶ از سنن ابو داود آورده است. (۴) شرح تجرید، بحث امامت. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۲۲ نیز در رساله خویش همان نظریه را تأیید نموده است، بدون این که حکم قطعی بدهد. و باز بعضی از اصحاب شافعی و قاضی عبد الجبار و ابو الحسن بصری بر همین عقیده‌اند. آمدی سپس اضافه می‌کند که: به عقیده من این نظریه صحیح می‌باشد زیرا عقلا اجتهاد نمودن پیامبر اشکالی ندارد و از نظر اخبار نیز چنین اجتهادی ثابت است. «۱» باز، آمدی در این باره می‌گوید: کسانی که به جواز اجتهاد برای پیامبر (ص) قائل هستند، در این موضوع اختلاف نظر دارند که آیا پیامبر (ص) در اجتهادش خطا و اشتباه هم می‌کند یا نه؟ عده‌ای از اصحاب ما خطا و اشتباه در اجتهاد را برای پیامبر (ص) جایز و روا نمی‌دانند، ولی اکثر آن‌ها یعنی پیروان حدیث، حنبلی‌ها، جبائی‌ها و گروهی از معتزله، امکان خطا و اشتباه را برای پیامبر پذیرفته‌اند، ولی بدین شرط که وی در این اشتباه و خطا استمرار نداشته باشد. آمدی، در این جا اضافه می‌کند که به نظر ما حق با این‌هاست. «۲»

آخرین نتیجه:

آخرین نتیجه: از همه آن چه گفتیم بر می‌آید که آیه متعه نسخ نگردیده و حکم آن هنوز هم ثابت و پابرجاست و تحریم عمر و پیروانش، اجتهاد در مقابل نص و مخالفت صریح با کتاب خداست، چنان چه گروهی از آنان بر این حقیقت اعتراف دارند. ولی چه باید کرد، به عقیده اینان پیروی نمودن از روش خلفا مانند پیروی کردن از روش رسول اکرم (ص) لازم و واجب می‌باشد. «۳» به هر صورت بهترین سخن در این مورد همان است که عبد اللّه فرزند عمر گفته است: آیا گفتار پیامبر (ص) شایسته تبعیت است یا سنت

عمر!! و باز بهترین جمله همان است که خود شیخ محمد عبده در تفسیر المنار در ذیل آیه الطَّلاقُ مَرَّتانِ ... آورده است. «۴» (_____ ۱) الاحکام فی اصول الاحکام، ۴/ ۲۲۲. (۲) همان، ۲۹۰. (۳) حاشیه فقی بر منتقی، ۲/ ۵۱۹. (۴) در بخش تعلیقات در تعلیقه شماره ۸ نظر عبده را درباره مسئله سه طلاق مطالعه فرمایید. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۲۳ (۱۴) (۱)-

نسخ در آیه ارث

نسخ در آیه ارث وَ لِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً. «۱» برای هر کس وارثانی قرار دادیم که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند و [نیز] کسانی که با آنان پیمان بسته‌اید، نصیبشان را بپردازید، خداوند به همه چیز شاهد و ناظر است. در مفهوم این آیه نظریه‌های مختلفی وجود دارد: بعضی از مفسرین قسمت آخر آیه وَ الَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ را جمله و بخش مستقلی می‌دانند و می گویند: این جمله حکم جداگانه‌ای را در برداشته و با جملات قبلی و بخش اول آیه ارتباطی ندارد و از طرف دیگر کلمه «نصیب» را هم که در همان بخش آخر آیه به کار رفته است، به یاری و نصیحت و خیر خواهی و امثال آن تفسیر نموده‌اند و با در نظرگرفتن این دو نکته، معنای همان قسمت از آیه چنین خواهد بود: «به هم پیمان‌هایتان نیکی و نصیحت و خیر خواهی کنید و یاریشان بدهید.» بنابراین معنی، آیه مذکور یک حکم ثابتی را در بر دارد که قابل نسخ نمی‌باشد. گروه دیگری از مفسرین همان جمله «و الذین عقدت ...» را به اول آیه عطف کرده و با آن مرتبط (_____ ۱) نساء/ ۳۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۲۴ ساخته‌اند و کلمه «نصیب» را هم به «ارث» تفسیر کرده‌اند ولی خود این افراد در معنای «عقد یمین» که در این آیه به کار رفته است، اختلاف دارند: عده‌ای می گویند، منظور از آن عقد و پیمان برادری و هر پیمان دیگری است که در دوران جاهلیت معمول بود و طرفین پیمان از همدیگر ارث می‌بردند، اسلام نیز همان قانون را در این آیه تأیید نمود و آن را به رسمیت شناخت تا این که آیه «ارث» نازل گردید و این قانون را نسخ نمود و گفت: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ. «۱» و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [در احکامی که خدا مقرر داشته از دیگران سزاوارترند. در این آیه شریفه، «ارث» با درجه بندی خاصی به خویشاوندان اختصاص یافته و پیمان برادری و امثال آن که در آیه مورد بحث، عامل «ارث» شمرده شده در این آیه از سیستم ارث خارج شده و بدین گونه حکم آیه اوّل با این آیه نسخ شده است. گروه سومی از مفسّران گفته‌اند: منظور «عقد یمین» تنها پیمان شرکت در جریمه است که «ضامن جریره» نامیده می‌شود. بنابراین تفسیر، اگر نظر اکثر علمای اهل سنت را بپذیریم که ضمان جریره را عامل ارث نمی‌دانند، در این صورت باید گفت: آیه مورد بحث با آیه ارث نسخ شده است، «۲» ولی اگر نظر (۱)- ابو حنیفه و پیروان او را قبول کنیم که ضمان جریره را سبب ارث می‌دانند، در این صورت آیه شریفه نسخ نگردیده و یک حکم ثابت را که هنوز هم به قوت خود باقی است در بردارد. ابو حنیفه و پیروان او «عقد یمین» را در این آیه به همان «ضامن جریره» تفسیر می کنند و آن را نیز عامل ارث می‌دانند و در توجیه عدم نسخ آن چنین استدلال می کنند که: آیه ارث با آیه مورد بحث که برای «ضمان جریره» نصیب ارثی قرار داده است، منافاتی ندارد تا موجب نسخ آن گردد، زیرا آیه ارث تنها خویشاوندان را در ارث از دیگر وراث مقدم می‌دارد، نه این که ارث بردن غیر خویشاوندان را منع کند و ناسخ آن گردد. «۳» (_____ ۱) انفال/ ۷۵. (۲) ناسخ و منسوخ، نحاس، ۱۰۷. (۳) احکام القرآن، جصاص، ۲/ ۱۷۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۲۵ مؤلف: همان طور که گفته شد، در مفهوم این آیه و چگونگی نسخ آن سخن بسیار گفته‌اند که چهار نظریه در این جا آوردیم ولی به نظر ما معنای آیه همان طور که از ظاهر آن استفاده می‌شود، این است که عقد و پیمان موجب «ارث» خواهد بود. پس آیه مورد بحث و حکمی که متضمن آن

است، نسخ نشده و ثابت و پابرجا و مورد عمل است. توضیح این که اولاـ سیاق آیه دلالت می‌کند بر این که منظور از کلمه «نصیب» ارث است و آن را به معنای یاری و مانند آن تفسیر کردن، خلاف ظاهر بلکه خلاف صریح آیه است. ثانیا: باید توجه داشت که نام بردن از سه طایفه در آیه شریفه (پدر و مادر، خویشاوندان، هم پیمان‌ها) دلالت نمی‌کند که همه این سه طایفه در یک طبقه بوده و در ارث با همدیگر یکسان و مساوی هستند، زیرا فرزند از پدر و مادر ارث می‌برد و با بودن فرزند به هیچ یک از خویشاوندان میت ارث نمی‌رسد، تنها چیزی که از این آیه استفاده می‌شود، این است که ارث به این سه طایفه منتقل می‌گردد و اما تقدم بعضی از وراث نسبت به دیگری و یا عدم تقدمشان، هیچ کدام از این آیه به دست نمی‌آید و این احکام و خصوصیات از آیات دیگر و روایات استفاده می‌شود. بنابر آن چه گفتیم، در این آیه، وراث به طور اجمال جمع گردیده و به همه آن‌ها اشاره شده است که فرزندان از پدر و مادر، خویشاوندان نزدیک از یکدیگر و هم پیمان‌ها از همدیگر ارث می‌برند ولی آیا این توارث در سطح هم و به طور یکسان انجام می‌گیرد یا با درجه بندی و متفاوت؟ این قسمت در این آیه مطرح نگردیده است و باید آن را در آیات و روایات دیگر جست‌وجو کرد. بیان مطلب: سبب ارث گاهی خویشاوندی و قرابت خواهد بود، مانند پدر، مادر، فرزندان و خویشاوندانی که با احکام خاصی از همدیگر ارث می‌برند و گاهی عقد و پیمان موجب ارث می‌باشد، این پیمان هم از چهار طریق زیر به وجود می‌آید و در تمام این مراحل چهارگانه موجب ارث می‌گردد: ۱- یکی از پیمان‌ها، پیمان عقد ازدواج است که زن و شوهر در اثر پیمان ازدواج از یکدیگر ارث می‌برند. ۲- گاهی این پیمان به وسیله بیعت و تبعیت محقق می‌گردد (۱)- و «پیمان ولایت و یا ولاء امامت» نامیده می‌شود، مانند ولایت پیامبر و ائمه طاهرین (ع) که در اثر همان پیمان ولایت در پاره‌ای بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۲۶ موارد از تابعان و پیروانشان ارث می‌برند و ثبوت چنین ولایتی برای پیامبر (ص) در میان مسلمانان مورد اتفاق است و حکم این‌گونه پیمان در قسمتی از روایات خود اهل سنت نیز وارد گردیده است که رسول خدا (ص) فرمود «انا وارث من لاـ وارث له»: من وارث آنم که وارث ندارد. «۱» باز در ثبوت چنین ولایت و پیمانی برای اوصیا و خلفای اسلام، جای اشکال و تردید نیست زیرا با دلایل قطعی ثابت گردیده است که جانشینان پیامبر (ص) به مانند او از هر جهت نماینده وی می‌باشند و کلمات علمای امامیه و روایاتی که به طریق اهل بیت (ع) وارد گردیده متفقا این معنی را ثابت نموده است. ۳- گاهی در اثر این که شخصی ایجاد آزادی در فردی نموده است، یک نوع پیمان و ارتباط خاصی در میان آن دو به وجود می‌آید که این پیمان هم سبب ارث خواهد بود. مثلا: اگر کسی برده خویش را آزاد نمود، عقد و پیمانی در میانشان به وجود می‌آید و این نوع عقد را «و لاء عتق یا پیمان آزادی» می‌نامند و آزاد کننده از برده آزاد شده خویش ارث می‌برد و در میان علمای شیعه در این مسئله اختلافی نیست و گروهی از علمای اهل سنت نیز به این پیمان و سبب ارث بودن آن معتقدند. ۴- گاهی نیز ارث به وسیله پیمان و عقد ضمان محقق می‌گردد و آن این که دو نفر پیمان می‌بندند که در زیان‌ها و جریمه‌ها به همدیگر کمک اقتصادی کنند و جریمه یکدیگر را به عهده بگیرند، این نوع پیمان هم که «ضمان جریره» و یا «پیمان شرکت در جریمه» نامیده می‌شود، به عقیده تمام علما و دانشمندان شیعه موجب ارث می‌گردد و دو طرف «ضمان» از یکدیگر ارث می‌برند و از علمای اهل سنت نیز ابو حنیفه و یاران وی در موضوع ارث به این گونه پیمان و ضمان معتقدند. خلاصه این که: ادعای نسخ در آیه مورد بحث منوط بر دو مطلب است: یکی این که: قسمت آخر آیه از نظر معنی مستقل و جدا از قسمت اول آن نباشد، زیرا در این صورت منظور از کلمه «نصیب» یاری و خیر خواهی خواهد بود که این معنی قابل نسخ نیست، چنان که قبلا توضیح دادیم. دوم این که: منظور از «عقد یمین» در همین قسمت از آیه شریفه تنها «ضمان جریره»، یعنی همان پیمان شرکت در جریمه باشد، به شرط این که این گونه پیمان را فعلا سبب ارث ندانیم و یا این که منظور از آن، پیمان برادری و پیمان‌های دیگر باشد که به نظر تمام علما و به اجماع

(_____۱) این حدیث را احمد و ابو داود و ابن ماجه نقل نموده‌اند. المنتقی، ۲/ ۴۶۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۲۷ دانشمندان اسلامی با چنین پیمان‌هایی ارث

ثابت نمی‌گردد. در همه این صورت‌ها می‌توانیم آیه ارث را ناسخ این آیه بدانیم، زیرا آیه مورد بحث برای این گونه پیمان‌ها، ارث ثابت می‌کند، در صورتی که هیچ یک از این‌ها طبق آیه ارث، عامل و سبب ارث نمی‌باشد، این است که به ناچار باید گفت که حکم آیه با آیه ارث نسخ شده است. ولی سخن در این است که ثابت نمودن این شرایط و معانی و فراهم نمودن این همه مقدمات نسخ در این آیه شریفه بسیار سخت و دشوار است و یک گفتار بی‌اساس و عاری از دلیل اطمینان بخش است زیرا: اما شرط اول: که قسمت آخر آیه مستقل باشد، صحیح نیست، زیرا به طوری که قبلا توضیح دادیم، قسمت آخر آیه، مربوط و معطوف به قسمت اول آن است. اما شرط دوم: که منظور از عقد یمین تنها «ضمان جریره» باشد و آن هم سبب ارث نگردد، این شرط هم فراهم نیست، زیرا: اولا: منظور از پیمان تنها ضمان جریره نیست بلکه تمام اقسام چهارگانه پیمان‌ها که به آن‌ها اشاره نمودیم، در این کلمه گنجانده شده است. (۱)- و ثانیا: بر فرض هم که منظور از آن عقد، تنها «ضمان جریره» باشد، حکم ضمان جریره نسخ نگردیده است و اکنون هم به قوت خود باقی و ثابت می‌باشد و به عقیده ما یکی از عوامل و اسباب ارث به شمار می‌رود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۲۸ (۱۵)

نسخ در آیه سکر

اشاره

نسخ در آیه سکر یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ. «۱» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حالت مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید که چه می‌گویید. به عقیده اکثر علما این آیه نسخ شده است. «۲» اما اختلافشان در این است که ناسخ آن کدام آیه است. از قتاده و مجاهد و حسن بصری، «۳» نقل شده که این آیه با آیه تحریم خمر نسخ گردیده است، ولی از ابن عباس نقل شده که این آیه با آیه وضو نسخ شده است که خداوند می‌فرماید: إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ. «۴» هنگامی که به نماز می‌ایستید، صورت و دست‌ها را تا آرنج بشویید. این بود خلاصه دو نظریه در نسخ آیه مورد بحث که به عقیده ما هر دو نظریه باطل و بی‌اساس است، زیرا:

(_____ ۱) نساء/ ۴۳. (۲) ناسخ و منسوخ، نحاس ۱۰۹. (۳) احکام القرآن، جصاص ۲/ ۲۰۱. (۴) مائده/ ۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۲۹

۱- اما نسخ آیه سکر با آیه تحریم خمر:

۱- اما نسخ آیه سکر با آیه تحریم خمر: می‌گویند این آیه، مستی و خوردن شراب را تنها در حال نماز تحریم می‌کند، ولی آیه تحریم خمر، این حکم را نسخ نموده و حکم دیگری را جایگزین آن کرده است و آن این که حرمت خمر و مستی در تمام حالات ثابت است و به حال نماز اختصاص ندارد. در پاسخ این گفتار می‌گوییم: که اولا- این آیه به هیچ وجه دلالت بر جواز شراب خوردن در غیر حال نماز ندارد تا با آیه تحریم خمر نسخ گردد. ثانیا، قبل از نزول این آیه، شراب حرام بود، پس چگونه می‌توان گفت که از این آیه جواز شراب خوردن استفاده می‌شد و با آیه دیگر نسخ گردیده است. در این زمینه روایاتی آمده است که گفتار ما را تأیید می‌نماید و اینک نمونه‌های چندی از آن روایت‌ها: عبد اللّه بن عمر می‌گوید: در تحریم شراب، سه آیه نازل گردیده است، نخستین آیه این بود: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُما أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما. «۱» از

تو درباره شراب و قمار سؤال می‌کنند، بگو! در آن‌ها گناه و زیان بزرگی است و منافعی [از نظر مادی برای مردم دربر دارد، ولی گناه‌شان بیش‌تر از نفع‌شان می‌باشد. عبد اللّه می‌گوید: چون این آیه نازل شد، عده‌ای گفتند: شراب حرام گردید، عده‌ای دیگر عرضه داشتند یا رسول اللّه! بگذار ما از همان منافعش که پروردگار بدان اشاره نموده است، استفاده کنیم! (۱)- رسول اکرم (ص) در برابر خواسته آنان سکوت اختیار نمود تا آیه دوم نازل شد و آن آیه این بود: لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری «۲» نظیر این روایت را ابو هریره نیز آورده است. «۳» ابو مسیره نقل کرده است که چون آیه تحریم شراب نازل گردید، عمر بن خطاب گفت: خداوندا! حکم شراب را برای ما روشن‌تر از این بیان کن! آن گاه این آیه نازل گردید: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ. «۴» این آیه برای عمر خوانده شد ولی او قانع نگردید و عرضه داشت: خداوندا! حکم شراب را

(_____ ۱) بقره/ ۲۱۹. (۲) نساء/ ۴۳. (۳) مسند احمد، ۲/ ۳۵۱. (۴) بقره/ ۲۱۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۳۰

روشن‌تر بیان کن! این آیه فرود آمد: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری «۱» ابو مسیره می‌گوید: پس از نزول این آیه، مؤذن رسول خدا (ص) بعد از اذان با صدای بلند اعلان نمود: کسی با حالت مستی به نماز نزدیک نشود! این آیه که بر عمر خوانده شد او برای بار سوم گفت: خدایا! حکم خمر را از این نیز روشن‌تر بیان فرما! تا این که آیه سوره مائده نازل شد و چون آیه در انتهای آن به جمله فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ «۲» رسید که «آیا از این عنصر فساد و خطرناک خودداری خواهید کرد؟!» عمر این ندای بیدارگر و جان‌فزا را شنید و با صدای بلند گفت: انتهینا- انتهینا «۳» آری، به گوش جان خریدیم. «خودداری نمودیم، خودداری نمودیم.» نسائی نیز همین حدیث را با اختلاف مختصری نقل نموده است. «۴» از این روایات استفاده می‌شود که قبل از نزول آیه مورد بحث حکم حرمت خمر نازل گردیده بود و خود این آیه نیز در تعقیب همان حکم نازل شده است. به این دلایل است که گفتیم نظریه نسخ این آیه با آیه تحریم خمر باطل و بی‌اساس است. -(۱)

۲- و اما نسخ آیه سکر با آیه وضو:

۲- و اما نسخ آیه سکر با آیه وضو: نظریه دوم در نسخ آیه مورد بحث، این است که می‌گویند این آیه با آیه وضو نسخ گردیده است زیرا این آیه تنها مست نبودن در حال نماز را شرط و لازم می‌دانست و آیه وضو نازل گردیده، حکم آن را نسخ نمود و وضو را شرط صحت نماز قرار داد. در پاسخ این نظریه نیز می‌گوییم: اساسا این آیه، نفیا و اثباتا با حکم وضو ارتباط ندارد تا با آن نسخ گردد، به عبارت دیگر آیه مورد بحث در این مقام است که نماز در حال مستی درست نیست، خواه این نماز با وضو انجام بگیرد و یا بدون آن. آیه وضو هم در مقام بیان این است که وضو در نماز شرط و لازم می‌باشد.

(_____ ۱) نساء/ ۴۳. (۲) مائده/ ۹۱. (۳) مسند احمد، ۲/ ۳۵۱. (۴) سنن نسائی، ۲/ ۳۳، باب تحریم الخمر. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۳۱

با این توضیح روشن می‌شود که در میان این دو آیه کوچک‌ترین منافاتی وجود ندارد تا یکی ناسخ آن دیگری گردد.

پنداری و پاسخی

پنداری و پاسخی شاید طرفداران نسخ چنین تصور کرده‌اند که منظور از مستی در این آیه یک نوع مستی خفیفی است که غفلت به بار نیاورد، غفلتی که نتواند کوچک‌ترین توجهی به نماز داشته باشد، زیرا در این صورت تکلیفی به او متوجه نمی‌باشد تا خداوند او

را مورد تکلیف قرار دهد و از خواندن نماز در آن حالت منع و نهیش کند، پس منظور از مستی در این آیه یک نوع مستی خفیف و جزئی است که مانع از توجه به تکلیف نباشد. این آیه چنین شخصی را از نماز خواندن در آن حالت سکر و مستی خفیف و جزئی منع می‌کند، در صورتی به اتفاق علما چنین شخصی مکلف به خواندن نماز می‌باشد نه ممنوع از آن. بنابراین، حکم این آیه با آیه وضو نسخ گردیده است که شرط نماز را تنها وضو معرفی می‌کند نه عدم مستی. پاسخ: در پاسخ این گفتار و پندار می‌گوییم: که این تصور هم بسیار بی‌اساس است زیرا خود آیه مستی را با جمله: حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ «۱»، بیان می‌کند که منظور از آن، همان مرحله از مستی است که شخص با داشتن آن، درک و شعور خود را از دست بدهد. تکلیفی که در این آیه شریفه به افراد مست متوجه می‌باشد، با فقدان عقل و شعور منافات ندارد زیرا انجام دادن نماز در چنین حالتی گرچه مقدور نیست، ولی فقدان این شعور چون با اختیار خود مکلف حاصل شده، بدین جهت نهی و توجه دادن به تکلیف در این حال اشکالی ندارد، چون «الممتنع بالاختیار لا ـ ینا فی الاختیار»: هر عملی که با اختیار خود انسان غیر قابل عمل باشد، از نظر عقل با صحت تکلیف و عقاب منافاتی ندارد. بنابراین هیچ گونه اشکال و مانعی نیست که چنین شخصی از چنین نمازی نهی شود و تکلیف به او متوجه شود و امثال این گونه تکلیف‌ها در شرع اسلام فراوان است که آن‌ها را «حرمت تکلیفی» می‌نامند و گاهی هم منظور از آن‌ها «حرمت وضعی» است، یعنی جهت ارشاد و بیان فساد (_____ ۱) تا بفهمید که چه می‌گویید. نساء/ ۴۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۳۲ و بطلان نماز نهی صادر شده است و منظور آن، بطلان نماز در حال مستی است. کوتاه سخن این که: منظور از مستی در این آیه همان مستی عقل بر انداز و غفلت‌انگیز است که همیشه موجب بطلان نماز خواهد بود و بر هر مکلفی فرض و واجب است که از فراهم آوردن مقدمات این حالت خودداری کند و در چنین حالتی نماز نخواند. این حکمی است ثابت و غیر قابل فسخ. بنابراین هیچ دلیل بر وقوع نسخ در آیه مورد بحث وجود ندارد و حکم آیه پابرجا و به قوت خود باقی است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۳۳ (۱۶)

نسخ در آیه مصونیت کفار

نسخ در آیه مصونیت کفار إِلَّا الَّذِینَ یَصِلُونَ إِلی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثاقٌ أَوْ جاؤُکُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ یُقاتِلُوکُمْ أَوْ یُقاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَیْکُمْ فَلَقاتَلُوکُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یُقاتِلُوکُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیلًا. «۱» [به دوستی نگیرید] مگر آنان را که با هم پیمانان شما پیمان بسته‌اند، یا آنان را که به سوی شما می‌آیند و از پیکار با شما یا پیکار با قوم خود ناتوان شده‌اند [نه سر جنگ با شما دارند و نه توانایی مبارزه با قوم خود] و اگر خداوند بخواهد آنان را بر شما مسلّط می‌کند تا با شما پیکار کنند، (۱)- پس اگر از شما کناره گیری کرده، با شما پیکار ننمودند [بلکه پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرّض آنان شوید. طرفداران نسخ می‌گویند: این آیه که بر حفظ پیمان و عدم تعرض ابتدایی به مشرکین دلالت دارد، با آیه جهاد و جنگ با مشرکین نسخ شده است. بنابراین نظریه، در این آیه دو حکم نسخ شده است: یکی حفظ پیمان مشرکین و دیگری آغاز جنگ با آنان (_____. ۱) نساء/ ۹۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۳۴ پاسخ: این آیه به مشرکین ارتباط ندارد بلکه درباره منافقینی نازل شده است که پس از تظاهر به اسلام، دوباره از اسلام رو گردانیدند و به کفر گراییدند. قرائن موجود حتی سیاق و جریان خود آیه شریفه ما را به این معنی دلالت می‌کند، زیرا آیات قبلی که این آیه در دنباله آن‌ها آمده است، مربوط به منافقین است و درباره آن‌ها و چگونگی ارتباط و رفتار مسلمانان با آن‌ها سخن می‌گوید تا به آن جا می‌رسد که می‌فرماید: فَما لَکُمْ فِی الْمُنافِقِینَ فِئَتَیْنِ وَ اللَّهُ أَرْکَسَهُمْ بِما کَسَبُوا أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلًا. وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ کَما کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَواءً فَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِیاءَ حَتَّی یُهاجِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً. إِلَّا الَّذِینَ یَصِلُونَ

إِلی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ ... «۱» با در نظر گرفتن سیاق این آیات، معلوم می‌شود که آیه مورد بحث و حکم آن درباره منافقینی وارد شده است که قبلاً کافر بودند، سپس اسلام را به ظاهر پذیرفته‌اند، ولی باز هم به کفرشان باز گشته‌اند، این گونه افراد که به اصطلاح فقهی «مرتد» نامیده می‌شوند، از نظر این آیه باید کشته شوند مگر در دو مورد: ۱- پیوستن آن‌ها به کسانی که در میان آنان و مسلمانان پیمان عدم تعرض منعقد باشد و آنان نیز به این مرتدین از طرف مسلمانان امان و مصونیت دهند، در این صورت همان مرتدین به احترام امانی که هم پیمان‌های مسلمانان به آن‌ها داده‌اند، از قتل و کشته شدن مصون می‌مانند. این است آن چه از این آیه استفاده می‌شود و اکنون هم حکم به همین منوال ادامه دارد و نسخ نگردیده و تغییری در آن پیدا نشده است، زیرا همان‌طوری که این آیه می‌گوید: در صورت امان دادن به مرتدین، مصونیت آن‌ها حتمی است، ولی این مصونیت تا روزی است که پیمان مسلمانان با هم پیمانشان ادامه داشته باشد و اگر پیمانشان با آنان لغو گردد، برای مصونیتی که نسبت به مرتدین متوجه بود، محلی باقی نمی‌ماند، در این صورت مسلمانان می‌توانند دوباره با مرتدین بجنگند و آنان را به قتل برسانند ولی توجه داشته باشید، همان طور که در اول بحث نسخ روشن نمودیم، برداشته شدن یک حکم به سبب از بین رفتن موضوع آن، ارتباطی به نسخ ندارد و این گونه تغییر و تبدیل نسخ نامیده نمی‌شود، در این جا نیز تغییر حکم مرتدین از همین باب است، زیرا: پیمانی که

(_____ ۱) نساء/ ۸۸- ۹۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۳۵ در میان مسلمانان و مشرکین منعقد بود با فرود آمدن سوره توبه لغو گردید و به مشرکین چهار ماه مهلت داده شد (۱)- که در این مدت یا اسلام را بپذیرند و یا از بلاد و شهرهای اسلامی بیرون روند و بدین ترتیب دیگر برای این امان و مصونیتی که در آیه مورد بحث وارد شده است موضوعی باقی نماند، این بود که همان مصونیت از بین رفت و امان از اعتبار ساقط شد و به تبع آن قتال با مرتدین و کشتن آن‌ها که به علت همان امان ممنوع شده بود، مجدّدا تجویز شد و این حکم در آیه جهاد اعلان گردید و این تغییر روش از مقوله نسخ حکم اولی نیست بلکه از مقوله تغییر موضوع و یا تغییر شرایط است. ۲- شرط دوم در مصونیت مرتدین از قتل این است که آنان صلح جویانه و مسالمت آمیز به پیش مسلمانان آیند و خود را از جنگ با آنان دور نگهدارند و پس از ارتداد، مجدّدا دست دوستی به مسلمانان بدهند ولی توجه داشته باشید که منظور از دادن دست دوستی این است که اظهار اسلام نموده و به توحید و نبوت اعتراف نمایند و شاهد بر این معنی، آیه دیگری است که می‌گوید: وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً. «۱» به کسی که اظهار صلح و سلام می‌کند، نگویید مسلمان نیستی! بنابراین، آیه مورد بحث، دلالت می‌کند که مرتد ملی اگر اظهار توبه کند و به اسلام برگردد، توبه‌اش قبول است و نمی‌توان پس از توبه کردن او را کشت و فقهای شیعه نیز به همین معتقدند و در قرآن مجید هم آیه‌ای وارد نگردیده است که به وجوب قتل مرتد به طور اطلاق دلالت کند و این حکم را نسخ نماید. پندار دیگر: گاهی در نسخ این آیه که حکم عدم جواز قتال و جنگ با کفار را در بر دارد، به آیه جنگ و قتال استناد می‌کنند. ولی پاسخ: این استناد هم خیلی روشن است زیرا حکم قتل مشروط به بقای موضوع است که عبارت از کفر می‌باشد، در صورتی که اگر مرتد ملی توبه نمود، کفری در میان نمی‌ماند تا طبق آیه قتال، حکم قتل به او متوجه شود و در نتیجه مصونیتی که آیه مورد بحث برای مرتد بیان کرده بود، نسخ گردد. آری، در بعضی از اخبار و روایات اهل سنت حکم قتل مرتد به طور اطلاق آمده است و بنابر (_____ ۱)

نساء/ ۹۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۳۶ این روایت‌ها، مرتد اگر توبه هم بکند، باز قتل وی واجب می‌باشد، چنان که بخاری، احمد بن حنبل، ترمذی، نسائی، ابو داود و ابن ماجه از ابن عباس و او از رسول خدا (ص) نقل کرده است که «هر کس مذهب خویش را به مذهب دیگر تبدیل کند، او را بکشید. «۱»» به نظر ما حکم وجوب قتل مرتد، مشروط به عدم توبه است و در این مسئله اختلاف قابل اعتنایی نیست. (۱)- آری، تنها اختلافی که در این جا مشاهده می‌شود، در این است که آیا دعوت نمودن مرتد به سوی توبه واجب است یا مستحب و در صورت لزوم دعوت، آیا مدت آن چقدر است که اگر در آن مدت، توبه نکرد، به

قتل برسد؟ مشهور در میان شیعه این است که دعوت به سوی توبه واجب است و برای آن، مدت معینی نیست بلکه مدت آن تا روزی است که امکان برگشتن وی در آن مدت عقلاً ممکن باشد و گاهی گفته شده است که تنها تا سه روز مهلت دارد که برگردد و اظهار ندامت و توبه کند و این نظریه به پاره‌ای از علمای شیعه نسبت داده شده است، اکثر علمای اهل سنت نیز آن را پذیرفته‌اند و ابو حنیفه و ابو یوسف نیز به استحباب سه روزه مهلت قائل گردیده‌اند. ولی علی بن ابو بکر مرغینانی می گوید: کشتن مرتد ملی واجب است بدون این که کوچک‌ترین ولی علی بن ابو بکر مرغینانی می گوید: کشتن مرتد ملی واجب است بدون این که کوچک‌ترین مهلتی به او داده شود، شافعی و ابن منذر بنا به نقل ابن همام می گویند: اگر مرتد بلافاصله پس از ارتداد توبه نکند، کشته می‌شود. «۲» به هر صورت، به طوری که در روایات شیعه و اهل سنت وارد گردیده است، جای اشکال نیست که حکم قتل مرتد به وسیله توبه ساقط می گردد و در صورت توبه از قتل مصون می‌ماند. بنابراین، آیه مورد بحث که حکم مصونیت مرتد ملی را از قتل گرچه در موارد خاصّی در بردارد، با هیچ عاملی نسخ نگردیده است.

(_____ ۱) المنتقی، ۲/ ۷۴۵. (۲) فتح القدیر، ۴/ ۸۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۳۷ (۱۷)

نسخ در آیه قضا

نسخ در آیه قضا فَإِنْ جاؤُکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئاً وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ. «۱» اگر اهل کتاب به نزد تو آمدند در میانشان حکم کن و یا به حال خود واگذار! اگر از آنان صرف نظر کنی، به تو هیچ ضرری نمی‌رسانند و اگر در میان آنان داوری کنی، با عدالت داوری کن که خداوند، دادگران را دوست دارد. در این آیه شریفه از نظر نسخ و عدم نسخ، در میان علما اختلاف وجود دارد: عده‌ای از علما: به عدم نسخ قائلند و این که حکم آن ثابت و به قوت خود باقی است. علمای شیعه نیز بدین عقیده هستند و بر این معنی اجماع و اتفاق نظر دارند. بنابراین اگر اهل کتاب محاکمات و دعاوی خویش را در نزد حاکم و قاضی مسلمان طرح کنند، او می‌تواند طبق آئین قضایی اسلام در میان آنان حکم و قضاوت کند و یا آن‌ها را به آئینشان وابگذارد. «شیخ طوسی» نیز با سند صحیح از امام باقر (ع) نقل می کند که: اگر اهل تورات و انجیل محاکمه خویش را در نزد حاکم مسلمان طرح کنند، او اختیار دارد که در میان آنان حکم کند و یا

(_____ ۱) مائده/ ۴۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۳۸ ترک گوید. «۱» (۱)- از علمای اهل سنت نیز شعبی، ابراهیم نخعی، عطا و مالک همین قول را اختیار نموده‌اند. «۲» ولی عده‌ای از علمای اهل سنت گفته‌اند که این آیه با آیه دیگری که بعد از آن آمده است، نسخ گردیده است و آن آیه این است: فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ. «۳» از مجاهد نقل گردیده است که او درست به عکس این نظریه، آیه اول را ناسخ آیه دوم می‌داند. مؤلف: اما به نظر ما حقیقت این است که در این آیه نسخی واقع نشده است زیرا در آیه دوم خداوند به قاضی دستور می‌دهد که طبق آن چه از طرف خداوند نازل گردیده است، در میان اهل کتاب قضاوت کند ولی منظور آیه اول این است که قاضی در انجام قضا و عدم آن مخیّر است و اگر خواست حکم کند، باید با عدالت و طبق آیین الهی انجام دهد نه دلبخواهی. به عبارت دیگر: معنای هر دو آیه یکی است، منتها آیه اول در واقع موضوع حکم آیه دوم را بیان می کند که در صورتی که قاضی مسلمان بخواهد در میان اهل کتاب، حکم و قضاوت کند باید با عدالت و با روش خداپسندانه انجام دهد. بنابراین، نسخ در میان این دو آیه مفسر و مبیّن یکدیگر می‌باشند متصور نیست. گذشته از این، روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد که از همه آن‌ها استفاده می‌شود که سوره مائده در اثنای سفر رسول خدا (ص) به طور مجموع و یک جا به رسول خدا (ص) نازل شده است، پس هر دو آیه که از آیات همان سوره می‌باشند، یک دفعه و با هم فرود آمده‌اند و متصور نیست که یکی از آن‌ها ناسخ و دیگری

منسوخ باشد، این است که باید گفت: در میان این دو آیه اصلا نسخی وجود ندارد. این بود خلاصه آن چه از این روایات به دست می‌آید، ولی برای این که حقیقت بیش‌تر از این روشن شود، قسمتی از آن روایت‌ها را در این جا می‌آوریم:

(_____ ۱) وسائل چاپ عین الدوله، ۳/ ۴۰۶ باب ۲۷ از کتاب قضا. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۱۳۰؛ احکام القرآن، جصاص ۲/ ۴۳۴ این قول را به حسن بصری نیز نسبت داده است. (۳) مائده/ ۴۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۳۹ ۱- عیسی بن عبد اللّه از پدرش و او از پدر خویش از امیر مؤمنان (ع) نقل می‌کند که: سوره مائده از آخرین سوره‌هایی است که بر پیغمبر (ص) نازل گردید و این سوره هنگامی نازل شد که آن حضرت سوار استر «شهبا» بود و در اثر سنگینی وحی «شهبا» زانو بر زمین گذاشت. «۱» ۲- اسماء دختر یزید چنین نقل نموده است که من مهار «غضبا» شتر مخصوص پیامبر (ص) را گرفته بودم، در آن هنگام مجموع سوره مائده بر آن حضرت نازل شد و نزدیک بود، در اثر سنگینی وحی، شتر به زانو در آید. «۲» (۱)- ۳- اسماء با سند دیگر نقل نموده است که سوره مائده به پیامبر خدا (ص) یک جا نازل گردید و نزدیک بود، کمر شتر آن حضرت را بشکند. «۳» ۴- جبیر بن نفیر نقل نموده است که من در سفر حجی به نزد عایشه رفتم. عایشه سؤال کرد: جبیر! سوره مائده را می‌خوانی؟ گفتم: آری، آن گاه گفت: بدانید! مائده آخرین سوره‌ای است که فرود آمده است، حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدارید. ۵- ابو عبید از ضمرة بن حبیب و عطیة بن قیس نقل نموده است که رسول خدا (ص) فرمود: مائده آخرین سوره‌ای از قرآن است که نازل گردیده است، پس حلال این سوره را حلال و حرام آن را حرام بدانید. «۴» روایات دیگری نیز غیر از این‌ها هست که دلالت دارند بر این که سوره مائده یک جا نازل شده و از نظر نزول، آخرین سوره می‌باشد. خواننده عزیز، با وجود این روایات چگونه می‌توان ادعا نمود که یکی از آیات این سوره، ناسخ آیه دیگر آن می‌باشد و این نسخ همان نسخ قبل از فرا رسیدن وقت عمل است که در این صورت تشریع حکم آیه منسوخ لغو و بی‌فایده خواهد بود و چنین نسخی امکان ندارد. (۲)- علاوه بر این، مطلب دیگری نیز از این روایات استفاده می‌شود که مؤید گفتار ما است و آن این است که هیچ یک از آیات این سوره، نسخ نشده است.

(_____ ۱) تفسیر برهان، ۱/ ۲۶۳. (۲) تفسیر ابن کثیر، ۲/ ۲. (۳) و مانند این حدیث را مسند احمد، ۶/ ۴۸۵؛ تفسیر شوکانی، ۲/ ۲ و عین آن را عبد بن حمید، ابن جریر و محمد بن نصر در کتاب صلاة و طبرانی و ابو نعیم در الدلائل و بیهقی در شعب الیمان از اسماء نقل نموده‌اند. (۴) همان. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۴۰ (۱۸)

نسخ در آیه شهادت

اشاره

نسخ در آیه شهادت یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهادَةُ بَیْنِکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ اثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ أَوْ آخَرانِ مِنْ غَیْرِکُمْ. «۱» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن گاه که مرگ یکی از شما فرا رسد؛ به هنگام وصیت دو نفر آدم عادل از خودتان و یا از دیگران به شهادت بطلبید. به عقیده علمای شیعه این آیه شریفه حکم ثابتی را در بر دارد و از نسخ مصون و سالم است. بنابراین با در نظر گرفتن جمله «من غیرکم» شهادت اهل کتاب بر وصیت مسلمانان در سفر جایز و نافذ است. گروهی از اصحاب و یاران پیامبر (ص) و تابعین نیز این عقیده را دارند، مانند عبد اللّه بن قیس، ابن عباس، شریح، سعید بن مسیب، سعید بن جبیر، عبیده، محمد بن سیرین، شعبی، یحیی بن یعمر و سدی و از فقهای اهل سنت نیز سفیان ثوری این نظریه را پذیرفته و ابو عبید نیز در اثر کثرت

طرفداران این نظریه به آن متمایل شده است. ولی زید بن اسلم، مالک بن انس، شافعی و ابو حنیفه در این آیه به وقوع نسخ معتقدند و می‌گویند در هیچ صورت، شهادت شخص کافر پذیرفته نیست. «۲»

(۱) مائده/ ۱۰۶. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۱۳۳، ۱۳۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۴۱

عدم نسخ و دلایل آن

عدم نسخ و دلایل آن به عقیده ما این آیه شریفه نسخ نشده است و عقیده به وقوع نسخ در این آیه پنداری است باطل و بی‌اساس زیرا: ۱- روایات فراوانی به طریق شیعه و اهل سنت آمده است که از آن‌ها استفاده می‌شود: شهادت اهل کتاب بر وصیت مسلمانان در صورتی قبول است که شهادت مسلمان امکان پذیر نباشد، چنان که کلینی از هشام بن حکم نقل می‌کند که امام صادق (ع) در تفسیر «اواخران من غیرکم» فرمود: اگر شخصی در غربت باشد و در آن جا مسلمانی پیدا نشود، درباره وصیت وی شهادت غیر مسلمان نیز جایز و نافذ است. «۱» (۱)- شعبی نیز نقل نموده است که در «دقوقا» یکی از مسلمانان را مرگ فرا رسید و چون کسی از مسلمانان را پیدا نکرد تا وصیت کند، دو نفر از اهل کتاب را به وصیت خود شاهد گرفت، این دو نفر وارد کوفه گردیدند و به نزد «ابو موسی اشعری» آمدند و جریان را به او ابلاغ کردند، پول و امانت‌های او را به ابو موسی تحویل دادند و ابو موسی گفت: پس از رسول خدا (ص) چنین پیشامدی رخ نداده است و بعد از نماز عصر به آن دو نفر قسم یاد داد که آیا به مال موسی خیانت نکرده‌اند و در وصیت او دروغ نگفته و در گفته‌هایش تغییری نداده‌اند، ثروت و وصیت وی همان بوده است که آنان اظهار می‌نمایند و آنان هم بدین گونه سوگند یاد کردند، آن گاه ابو موسی شهادتشان را درباره وصیت یک فرد مسلمان قبول کرد پذیرفت. «۲» ۲- روایاتی که در فصل گذشته در موضوع نزول سوره مائده آوردیم، دلیل محکمی است بر عدم نسخ این آیه زیرا از آن روایت‌ها استفاده می‌شود که سوره مائده آخرین سوره‌ای است که فرود آمده است و هیچ یک از آیات آن نسخ نگردیده و هر حکمی که در این سوره آمده است، ثابت و پابرجاست و یکی از آیات آن سوره همان آیه مورد بحث ماست. ۳- دلیل سوم بر عدم نسخ آیه مزبور این است که نسخ احتیاج به دلیل و اثبات دارد و هیچ یک از این دلایلی که طرفداران نسخ اقامه نموده‌اند، نمی‌تواند آن را ثابت کند (۱) وافی، ۱۳ / ۸، باب الاشهاد علی الوصیة. (۲) این حدیث را ابو داود نقل نموده و دار قطبی نیز حدیث دیگری در همین مضمون آورده است. المنتقی، ۲/ ۹۴۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۴۲

دلایل قائلین به نسخ

دلایل قائلین به نسخ همان طور که اشاره نمودیم، گروهی از علمای اهل سنت می‌گویند که آیه مورد بحث نسخ شده است و در این نظریه به دلایلی استناد می‌کنند. اینک ما آن دلایل را می‌آوریم و مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم: ۱- می‌گویند: خداوند متعال در شاهد، عدالت و مورد رضایت مسلمین بودن را شرط و معتبر دانسته و چنین فرموده است: مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ. «۱» گواهانی بگیرید که به شهادت و گواهی آنان رضایت دارید وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ. «۲» دو نفر عادل را شاهد بگیرید. با در نظر گرفتن شرط عدالت و رضایت در شاهد، چون کافر دارای عدالت نیست و طریقه و روش او نیز مورد رضای مسلمانان نمی‌باشد، بنابراین، شهادت وی لغو و بی‌اعتبار است، در این صورت در وصیت نیز نمی‌تواند مقبول و معتبر باشد و آیه

مورد بحث با این حکم نسخ شده است. پاسخ: این استدلال از چند جهت، مخدوش است: اولا، آیه اول درباره شهادت به قرض و آیه دوم درباره شهادت به طلاق وارد شده است و هیچ یک از آن‌ها دلالت ندارد که در شهادت به وصیت نیز عدالت شرط است (۱)-. ثانیا، اگر فرض کنیم که این دو آیه دارای اطلاق هستند و به تمام موارد شاملند، در این صورت آیه مورد بحث می‌تواند تبصره‌ای باشد بر آن دو آیه که اطلاق و شمول دارند، زیرا طلق و کلی نمی‌تواند حکم مقید و محدود را نسخ کند، بلکه در این گونه موارد حکم مقید تبصره و استثنا برای مطلق و کلی خواهد بود. ۲- یکی دیگر از دلایل طرفداران نسخ ادعای اجماع است که می‌گویند: اجماع علما بر این است که شهادت فاسق قبول نیست و چون کافر نیز فاسق است، شهادت وی پذیرفته نمی‌شود. پاسخ: ادعای اجماع در این مورد بی‌معنی است زیرا به طوری که قبلا- روشن گردید، بیش‌تر علما و دانشمندان شهادت اهل کتاب را درباره وصیت قبول می‌کنند و شهادت مسلمان فاسق که در اسلام پذیرفته نیست، نمی‌تواند دلیل آن باشد که شهادت کافری که در مذهب خویش عادل و مورد اطمینان است، پذیرفته نشود زیرا از نظر عقل ملازمه‌ای در میان این دو وجود ندارد.

(_____۱) بقره/ ۲۸۲. (۲) طلاق/ ۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۴۳ ۳- می‌گویند: شهادت شخص کافر در غیر مورد وصیت به طور اجماع پذیرفته نیست و در موضوع وصیت مورد اختلاف است و قهرا باید مورد اختلاف را به مورد اجماع و اتفاق و مشکوک را به متقین حمل و تطبیق نمود. پاسخ: با در نظر گرفتن این که دلیل مسلّم و متّقن به پذیرفته شدن شهادت اهل کتاب در باب وصیت به دست آمده است، تکیه نمودن بدین گونه دلایل واهی در نهایت غرابت و تعجب است و بهتر بود که این استدلال کننده عکس این دلیل را بیاورد و بگوید شهادت کافر در مورد وصیت در زمان رسول خدا (ص) اجماعا مورد قبول بوده است ولی پس از دوران رسول خدا (ص) این مسئله مورد اختلاف گردیده است و باید مورد اختلاف را به مورد اجماع حمل نمود.

نتیجه

نتیجه از همه آن چه گفتیم بر می‌آید که هیچ دلیلی به ادعای نسخ در این آیه به جز تقلید از عده‌ای از فقهای متأخر وجود ندارد و چگونه می‌توان از حکمی که در قرآن وارد گردیده است، در اثر فتوای کسی دست برداشت؟ جای تعجب است که حسن و زهری می‌گویند: معنای جمله أَوْ آخَرانِ مِنْ غَیْرِکُمْ که در این آیه شریفه وجود دارد (۱)-، این نیست که کافران و اهل کتاب شهادت دهند بلکه منظور این است که «یا دو نفر غیر از اقوام و خویشاوندان شما شهادت دهند» بنابراین معنی، در آیه شریفه اصلا دلیلی نسبت به قبول شهادت کافر و اهل کتاب وجود ندارد زیرا در آیه اسمی از آن‌ها به میان نیامده است. این گفتار گذشته از این که با روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده است، مردود می‌باشد، با ظاهر خود قرآن نیز مخالف است، چون مورد خطاب در این آیه مؤمنین است و لابد باید منظور از «غیرکم» نیز غیر مؤمن باشد و آن‌ها همان کفارند. و نکته قابل توجه این است که اطلاق این آیه و خالی بودن آن از قیود و شرایط، به پذیرفتن شهادت کافر دلالت می‌کند، اعم از این که کافر کتابی باشد و یا غیر کتابی و اعم از این که اقامه شهود از خود مؤمنین امکان پذیر باشد و یا نباشد. ولی روایات فراوانی که در این باب وارد شده است، این شهادت را تنها به شهادت کافر کتابی به مواردی که تحصیل شهود از مؤمنین ممکن نباشد، اختصاص داده است و این مورد یکی از مواردی است که اطلاق کتاب با روایت «مقید» شده است و به عبارت دیگر حکم کلی قرآن با حکم خاص و جزئی به وسیله گفتار پیامبر (ص) ثابت شده، استثنا برداشته است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۴۴ (۱۹)

نسخ در آیه حصاد

اشاره

نسخ در آیه حصاد وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشاتٍ وَ غَیْرَ مَعْرُوشاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُکُلُهُ وَ الزَّیْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُتَشابِهاً وَ غَیْرَ مُتَشابِهٍ کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ. «۱» اوست که باغهای معروش (باغهایی که درختانش روی داربستها قرار دارد) و باغهای غیر معروش (باغهایی که نیاز به داربست ندارد) را آفرید. همچنین نخل و انواع زراعت را که از نظر میوه و طعم با هم متفاوتند و [نیز] درخت زیتون و انار را که از جهتی با هم شبیه و از جهتی تفاوت دارند (برگ و ساختمان ظاهرشان شبیه یکدیگر است، در حالی که طعم میوه آنها متفاوت می‌باشد (از میوه آن به هنگامی که به ثمر می‌نشیند، بخورید و حق آن را به هنگام درو بپردازید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست ندارد. اکثر علمای اهل سنت در این آیه به نسخ قائل گردیده‌اند و در چگونگی نسخ آن توجیهات مختلفی دارند. ۱- می‌گویند: این آیه درباره زکات وارد شده ولی حکم آن به استثنای جو، گندم، خرما و کشمش از میوه‌های دیگری که در این آیه آمده نسخ شده است زیرا اکثر و بلکه تمام اصحاب پیامبر (ص) و تابعانشان برآنند که در تمام روییدنی‌ها زکات واجب نیست. آری، تنها «ابو حنیفه» و

(_____ ۱) انعام/ ۱۴۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۴۵ «زفر» معتقدند که در تمام روئیدنی‌ها به جز «هیزم» و «نی» و «علوفه» باید زکات پرداخته شود. «۱» (۱)- ۲- می‌گویند: این آیه با روایات و گفتار رسول خدا (ص) نسخ گردیده و زکات از آن حالت کلی خود به یک دهم و یک بیستم اختصاص یافته است، سدی و انس بن مالک در نسخ آیه شریفه این نظریه را انتخاب نموده‌اند و گاهی می‌گویند: ابن عباس و محمد بن حنیفه نیز بر این عقیده بودند. «۲» ۳- طرفداران نسخ گاهی هم می‌گویند: این آیه اصلا مربوط به زکات نمی‌باشد و منظور از «حق و نصیبی» که در این آیه آمده است، زکات نیست، بلکه یک نصیب و حق مستقلی است که پرداختن آن با این آیه واجب شده بود، سپس با آیه زکات نسخ گردید. نظر ما: ولی به نظر ما این آیه با هیچ یک از عوامل سه گانه که طرفداران نسخ می‌گویند، نسخ نگردیده و اساسا عقیده به نسخ در آیه باطل و بی‌اساس است و دلایل زیر گفتار ما را تأیید می‌کند: ۱- روایات فراوانی از ائمه اهل بیت (ع) به دست ما رسیده که «حق و نصیب» را که در این آیه آمده است، به یک حق دیگری غیر از زکات تفسیر کرده‌اند چنان که «کلینی» با اسناد خود نقل می‌کند که معاویهٔ بن حجاج می‌گفت از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود، در کشت و زرع دو حق وجود دارد، حقی است که از تو گرفته می‌شود و حقی است که تو خود آن را می‌پردازی. عرضه داشتم: کدام حق است که از من گرفته می‌شود و کدام حق است که خودم می‌پردازم، فرمود: حقی که از تو گرفته می‌شود همان ده یک و بیست یک است (زکات) و اما حقی که خودت می‌پردازی همان است که خداوند می‌فرماید: «و اتوا حقّه یوم حصاده». «۳» ابن مردویه نیز با اسناد خود از ابو سعید خدری و او از رسول اکرم (ص) در تفسیر «و اتوا حقّه یوم حصاده» چنین آورده است که: منظور از این حق همان سنبل‌ها می‌باشد که به هنگام درو کردن به زمین می‌ریزد. «۴» ۲- سوره انعام که آیه مورد بحث جزء آیات آن می‌باشد یک جا و دفعتا در مکه فرود آمده است

(_____ ۱) احکام القرآن، جصاص ۳/ ۹. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۱۴۰. (۳) تفسیر برهان، ۱/ ۳۳۸. (۴) تفسیر ابن کثیر، ۲/ ۱۸۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۴۶ ولی آیه زکات بعد از هجرت و در مدینه نازل شده است. بنابراین، چگونه می‌توان گفت که آیه مورد بحث درباره زکات و وجوب آن است و یکی از این دو آیه زکات ناسخ آن دیگری است. (۱)- در این که سوره انعام در مکه و یک جا نازل شده است، روایات زیادی داریم چنان که «کلینی» با اسناد خود از حسن بن حمزه نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: سوره انعام یک جا و دفعتا نازل شده و هفتاد هزار فرشته با تجلیل و تعظیم آن را بدرقه می‌کردند. چون در این سوره نام خدا هفتاد بار ذکر شده است،

اگر مردم می‌دانستند که خواندن این سوره چه اجر و پاداشی دارد از خواندن آن غفلت نمی‌ورزیدند. «۱» از ابن عباس نقل شده است که او می‌گوید: سوره انعام شبانه و یک جا در مکه نازل شد و هفتاد هزار فرشته در اطراف آن با صدای بلند تسبیح می‌گفتند. «۲» از این روایات و امثال آن‌ها چنین بر می‌آید که آیه مورد بحث در مکه و قبل از آمدن حکم زکات نازل گردیده است. زجاج نقل می‌کند که بعضی‌ها گفته‌اند که این آیه در مدینه نازل شده است. «۳» ولی این گفتار، گذشته از این که دلیلی ندارد، با روایات فراوانی هم که قبلاً به آن‌ها اشاره گردید، مخالف است. ۳- آخرین گواه بر عدم نسخ آیه مورد بحث این است که: چون وقت پرداختن حقی که در این آیه وارد شده هنگام درو کردن است، به ناچار باید منظور از این حق، غیر از زکات باشد زیرا به طوری که می‌دانیم زکات پس از درو کردن و خرمن کوبی و پیمانه نمودن پرداخت می‌شود، نه در موقع درو نمودن. و روایات دیگری نیز که درباره منع از درو کردن زرع به هنگام شب از ائمه اهل بیت (ع) به ما رسیده است، این معنی را تأیید می‌کند، زیرا در این روایات منع از درو کردن به هنگام شب بدین گونه تعلیل شده است که: این عمل موجب محرومیت بیچارگان و درماندگان می‌گردد. «۴» (۲)- جعفر بن محمد بن ابراهیم با اسناد خود از امام جعفر صادق (ع) از پدر ارجمندش و او نیز از پدرش نقل می‌کند که رسول خدا (ص) از چیدن خرما و درو کردن زراعت به هنگام شب نهی نموده

(_____۱) تفسیر برهان، ۱ / ۳۱۳. (۲) این حدیث را ابو عبید، ابن منذر، طبرانی و ابن مردویه نقل کرده‌اند. تفسیر شوکانی، ۲/ ۹۱. (۳) تفسیر قرطبی، ۷/ ۹۱. (۴) تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۴۷ است. جعفر ناقل روایت در این جا می‌گوید: شاید راز این نهی همان محرومیت فقرا باشد. «۱»

پاسخ یک اشکال

پاسخ یک اشکال عده‌ای می‌گویند منظور از حق در آیه همان زکات است و یَوْمَ حَصادِهِ که در آیه آمده است، وقت واجب شدن این حق را بیان می‌کند نه وقت پرداختن آن را زیرا وقت پرداختنش بعد از درو کردن، خرمن کردن و پیمانه نمودن می‌باشد با این توضیح، «یوم حصاده» نمی‌تواند گواه این باشد که منظور از حق حتما زکات نیست. در پاسخ آنان می‌گوییم: قرائن نشان می‌دهد که «یوم حصاده» وقت پرداختن حق است، نه وقت تعلق و وجوب آن، زیرا: ۱- قید زمانی به معنای فعل تعلق می‌گیرد نه به حکمی که از آن استفاده می‌شود، مثلا اگر بگویند «روز جمعه به زید احترام بکن» در این جمله، روز جمعه قید زمان است برای انجام دادن احترام و گرامی داشتن نه برای حکم و وجوب آن. همین طور کلمه «یوم حصاده» در آیه، قید زمان است برای پرداختن حق نه برای وجوب آن. ۲- زکات در موقع درو کردن واجب نمی‌شود تا با آیه مورد بحث تطبیق کند بلکه از روزی که حبوبات منعقد می‌گردند و دانه می‌بندند و اسم جو و گندم به آن صدق می‌کند، حق زکات تعلق می‌گیرد، بنابراین ذکر کردن «هنگام درو» در آیه شریفه، دلیل روشنی است بر این که این حق غیر از حق زکات واجب است. ۳- گواه دیگر بر این که منظور از این حق زکات نمی‌باشد، این است که خداوند متعال در این آیه از اسراف نهی نموده است و نهی از اسراف با زکات واجب که دارای حد و اندازه معینی است، تناسب ندارد. حالا که روشن شد منظور از حق در این آیه غیر از زکات، حق دیگری است. آیه‌ای که حکم زکات در آن آمده است با این آیه شریفه ارتباطی ندارد و نمی‌تواند آن را نسخ کند.

نتیجه

نتیجه از آن چه گفته شد، معلوم گردید که ادعای نسخ در این آیه متوقف به اثبات وجوب نوعی حقّ است (_____ ۱) سنن بیهقی، ۴ / ۱۳۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۴۸ که مانند زکات به کشت و زرع تعلّق می گرفته است و با آیه زکات فسخ گردیده و زکات جایگزین آن شده است، ولی طرفداران نسخ دلیلی ندارند که بتوانند چنین حق واجبی را قبل از وجوب زکات ثابت کنند، زیرا اگر بگویند: که امر و فرمان موجود در این آیه، ظهور در وجوب دارد، بنابراین حق مذکور در آیه یک حق واجب می‌باشد که نسخ گردیده است، در جوابشان گفته می‌شود: همان طور که امر ظهور در وجوب دارد، در استمرار و همیشگی بودن هم ظهور دارد و این هر دو ظهور یک جا در آیه مذکور مورد عمل نمی‌باشد (۱)-، چون اگر استمرار را در نظر بگیریم، وجوب خود به خود از بین می‌رود و اگر وجوب را در نظر بگیریم استمرار از بین خواهد رفت، زیرا می‌دانیم که فعلاـ به جز زکات حق دیگری واجب نیست. بنابراین، ناچار باید در یکی از دو ظاهر تصرف نمود یا باید از ظاهر وجوب رفع ید نمود و در دوام و استمرارش باقی گذاشت و به ثبوت حق دیگر استحبابی که تا ابد باقی است ملتزم گردید و یا از دوام و استمرار دست کشید و وجوب را باقی گذاشت و به وقوع نسخ ملتزم گردید ولی نه تنها هیچ رجحان و امتیازی برای احتمال دوم در برابر احتمال اول وجود ندارد بلکه احتمال اول ترجیح و امتیاز بیش‌تر دارد زیرا: اولا: روایات فراوانی از ائمه هدی (ع) وارد گردیده است که به استحباب و استمرار این حق دلالت دارند و در صفحات پیش قسمتی از این روایات را آوردیم. و ثانیا: اگر یک چنین حق واجبی وجود داشت، در میان صحابه رسول خدا (ص) و مسلمانان اعصار بعدی شایع و معروف می‌شد و به گفتار تنها یک و یا دو نفر مانند عکرمه و ضحاک و مانند این‌ها منحصر نمی گردید. خلاصه این که: منظور از حق در آیه مورد بحث، به طور که تمام دانشمندان شیعه معتقدند، این است که علاوه بر زکات واجب یک حق دیگر به طور مستحب به انسان تعلق می گیرد و آن این که در موقع چیدن میوه‌جات و درو کردن حبوبات، صاحبان باغ و زراعت باید سهم و نصیبی برای فقرا جدا سازند تا آنان نیز از دیدن بار میوه‌ها که به خانه‌ها کشانده می‌شود، در خود احساس محرومیت و درماندگی نکنند و به جای آه و حسرت، آذوقه و نیازمندی‌های خود و فرزندانشان را فراهم آورند و منظور از حق در این آیه شریفه، همان سهم فقراست که در حبوبات و میوه‌های صاحبان باغ و زرع قرار دارد و این حق پیوسته ثابت بوده و نسخ نشده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۴۹ (۲۰)

نسخ در آیه لحوم

اشاره

نسخ در آیه لحوم قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لاـ عادٍ فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ. «۱» بگو! در آن چه بر من وحی شده است، هیچ غذای حرامی نمی‌یابم به جز مردار یا خونی که [از بدن حیوان بیرون ریخته شود یا گوشت خوک که پلید و نجس می‌باشد یا حیوانی که با گناه ذبح شده و در هنگام سر بریدن نام غیر خدا (بت‌ها) بر آن برده شده است. اما کسی که مضطر [به خوردن این محرمات شود، بی‌آن‌که خواهان لذت باشد و یا زیاده روی کند، گناهی بر او نیست، زیرا پروردگارت آمرزنده مهربان است. طرفداران نسخ می گویند: که این آیه قسمتی از لحوم و گوشت‌های حیوانات را تحریم و بقیه را تجویز نموده است و سپس با گفتار رسول خدا (ص) که بعدها بعضی از خوردنی‌های دیگر را نیز تحریم نموده و نسخ گردیده است. نظر ما: حقیقت این است که این آیه نیز مانند آیات قبلی دارای حکم ثابتی بوده و نسخ نگردیده است، زیرا: این آیه در مقام تشریع و قانونگذاری نبوده که بعدا با یک قانون و

حکم دیگری نسخ گردد، بلکه این آیه می‌خواست از یک حقیقت خبر و اطلاع بدهد که تا روز نزول آیه جز موارد (_____ ۱) انعام/ ۱۴۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۵۰ چندی که در آیه به آن‌ها اشاره شده (میته، خون، گوشت خنزیر و حیوانی که به نام غیر خدا ذبح شود) حیوانات و مأکولات دیگر در اسلام حرام نگردیده بوده است و این منافات با آن ندارد که بعدا حیوانات دیگر هم تحریم شده و به آن چند مورد که قبلا حرام بوده اضافه شود. بنابراین، ادعای نسخ در این آیه درست نیست (۱)-، زیرا نسخ در جمله «خبریه» که از یک واقعیتی خبر می‌دهد، معنی ندارد. و اما آیه شریفه که گوشت‌های حرام را تا آن روز به چند مورد منحصر ساخته، منظور از این شمارش و انحصار، یا اضافی و نسبی است به این معنی که مشرکین از پیش خود مأکولاتی را که در قانون خدا حرام نبود، تحریم کرده بودند و این آیه در مقام رد و انکار عقیده آنان فرود آمده است و این معنی از سیاق و لحن آیه قبل به دست می‌آید و یا این که حصر حقیقی و واقعی است، به این معنی که گوشت‌های حرام در موقع نزول این آیه دقیقا به همان قسمت از مأکولات که در آیه آمده منحصر بوده است و این معنی از معنای اول روشن‌تر و به فهم نزدیک‌تر است، زیرا این آیه در مکه و در اوایل اسلام نازل گردیده است و پس از آن قهرا چیزهای دیگری هم حرام شده است، چون احکام اسلام به تدریج و متناوبا و در طول بیست و سه سال دوران زندگی پیامبر اسلام (ص) نازل گردید و بدیهی است که تحریم نمودن چیزی پس از تحریم چیز دیگر و نزول تدریجی حکم ارتباطی به نسخ ندارد.

خلاصه:

خلاصه: از همه آن چه گفته شد، چنین بر می‌آید که: اولا، آیه مورد بحث در مقام اخبار است نه در مقام تشریع و قانونگذاری و ثانیا، منحصر کردن گوشت‌ها به چند مورد معدود در این آیه یا حصر نسبی است و یا حصر حقیقی و در هر دو صورت نسخ در آن مفهومی ندارد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۵۱ (۲۱)

نسخ در آیه تحریم فرار از جهاد

نسخ در آیه تحریم فرار از جهاد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ. وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ. «۱» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در میدان جنگ که با کافران برخوردید، پشت به آنان [فرار] نکنید و هر کس در جنگ پشت به آنان کند- جز در مورد سنگر گیری و یا برای پیوستن به گروه رزمندگان- خشم خدا را به جان خود خریده، جایگاهش در دوزخ خواهد بود. چه جایگاه بدی! بعضی از مفسرین عقیده دارند که این آیه با آیه دیگری از همین سوره نسخ شده است و آن آیه این است: الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفاً فَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ أَلْفٌ یَغْلِبُوا أَلْفَیْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ. «۲» اکنون خدا بر شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعف و ناتوانی هست، پس اگر از شما یکصد نفر بردبار باشند، بر دویست نفر پیروز می‌شوند و اگر هزار نفر باشند به یاری خدا بر (_____ ۱) انفال/ ۱۵، ۱۶. (۲) انفال/ ۶۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۵۲ دو هزار نفر پیروز خواهند شد که خداوند با صابران است. طرفداران نسخ می‌گویند: از این آیه چنین استفاده می‌شود که اگر تعداد مسلمانان از نصف کافران کم‌تر باشد، در این صورت جایز است که جنگ را ترک نموده از میدان نبرد کنار روند و کناره گیری از میدان جنگ و فرار نمودن از نبرد که طبق مضمون آیه اول حرام و ممنوع بود، با این آیه نسخ شده و در جنگ، تخفیفی برای مسلمانان مقرر شد. این بود نظریه نسخ در این آیه شریفه که نسبت به

خود طرفدارانی دارد و عطا بن ابی ریاح یکی از آنان است. «۱» (۱)- اما به نظر ما: این آیه نسخ نشده است و آن چه که طرفداران نسخ در چگونگی نسخ این آیه می گویند، نمی‌تواند دلیل بر نسخ آن باشد و تخفیفی که در آیه دوم برای مسلمانان آمده است نه تنها نمی‌تواند دلیل بر نسخ آیه اول باشد بلکه خود دلیل بر استمرار و عدم نسخ آن است، با این توضیح که: فرار از میدان جنگ در قانون اسلام (طبق مضمون آیه اول) در صورتی ممنوع و حرام است که تعداد مسلمانان کم‌تر از نصف تعداد کفار نباشد ولی در صورتی که تعداد آن‌ها از نصف کفار کم‌تر شد (طبق مضمون آیه دوم) فرار کردن از میدان نبرد و نجات دادن خود از مرگ حتمی حرام نمی‌باشد. بنابراین، در میان مفهوم این دو آیه نه تنها منافات وجود ندارد تا یکی ناسخ حکم دیگری باشد بلکه معنای آن دو آیه به هم در آمیخته یک قانون عالی و طبیعی را در مسئله جنگ به وجود می‌آورد و آن این که در صورت نداشتن نیرو و احتمال پیروزی تا دم مرگ ثبات قدم واجب و فرار ممنوع و در صورت نداشتن نیروی کافی که شکست و مرگ حتمی است، فرار از جنگ بلا اشکال است. ولی به طوری که نقل شده است: عمرو بن عمر، ابو هریره، ابو سعید، ابو نضرهٔ نافع مولی ابن عمر، حسن بصری، عکرمه، قتاده، زید بن ابی حبیب و ضحاک می گویند که حکم آیه مورد بحث و حرمت فرار از جنگ عمومیت ندارد بلکه این حکم به سربازان جنگ «بدر» اختصاص داشته و درباره آنان نازل گردیده و به جنگ و پایداری تشویق‌شان نمود. بنابراین، فرار از میدان نبرد در جنگ‌های دیگر هیچ مانعی ندارد.

(۱) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۱۵۴، تفسیر طبری، ۹/ ۱۳۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۵۳ این است نظریه گروهی، درباره جمع نمودن میان این دو آیه که ابو حنیفه نیز از آن‌هاست. «۱» مؤلف: این نظریه نیز باطل است و در ضعف و سستی از نظریه اول که نظریه نسخ بود کم‌تر نیست، زیرا: اولا: این آیه بعد از پایان جنگ بدر نازل گردیده است نه در اثنای آن تا اختصاص به آن داشته باشد. ثانیا: اگر مورد نزول آیه مذکور، جنگ بدر هم باشد، اما طبق قاعده «مورد، مخصوص نیست» یعنی حکمی که در یک مورد نازل گردیده است، به همان مورد اختصاص پیدا نمی کند بلکه به تمام موارد مشابه عمومیت خواهد داشت، بنابراین قاعده، حکم حرمت فرار از جنگ که در جنگ بدر آمده است، به تمام جنگ‌ها عمومیت پیدا می کند به خصوص این که ظاهر آیه‌هایی که این حکم را بیان می کند، عمومیت دارد و با جمله «یا ایها الذین آمنوا» تمام موارد خود را مشمول این آیه می‌داند. از آن چه که گفته شد، چنین بر می‌آید که در آیه مورد بحث، سه نظریه وجود دارد: ۱- نظریه نسخ ۲- نظریه اختصاص به جنگ بدر ۳- بطلان هر دو نظریه نظریه سوم، نظریه ماست و توضیح دادیم که بنا به مضمون این آیه شریفه، فرار از جنگ در تمام جنگ‌ها و برای همیشه- جز در مورد ضعف زیاد که به شکست حتمی منجر می‌شود- حرام و غیر جایز است و این حکمی است ثابت و غیر قابل نسخ و هنوز هم استمرار دارد و باید از آن پیروی نمود و آیه دوم که به ظاهر «تخفیف» از آن استفاده می‌شود، فرار را در موارد ضعف و شکست حتمی تجویز می کند. این بود نظر صحیح در آیه شریفه که ابن عباس «۲» و تمام علمای شیعه امامیه و اکثر علمای اهل سنت برآنند و روایاتی هم که به طریق شیعه و اهل سنت وارد شده است، این نظریه را کاملا تأیید می کند، چنان که:

(۱) تفسیر شوکانی، ۲ / ۲۸۰. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۱۵۴. تفسیر طبری، ۹/ ۱۳۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۵۴ کلینی با اسناد خود از امام صادق (ع) چنین نقل می کند که: (۱)- «تعداد گناهان بزرگ هفت است: قتل مؤمن که عمدا واقع گردد و نسبت زنا دادن به زن پاک و فرار از جنگ و تعرّب بعد از هجرت و خوردن مال یتیم و هر آن چه که خداوند در قرآن به صراحت بر آن وعده آتش داده است.» «۱» ابو هریره نیز از رسول خدا (ص) نقل نموده است که بپرهیزید از هفت گناه مهلک. عرضه داشتند: یا رسول اللّه! آن‌ها کدام گناهانند؟ فرمود: شرک به خدا، سحر کردن، ریختن خون ناحق، ربا خوردن، خوردن مال یتیم، در موقع جنگ پشت به دشمن نمودن (فرار کردن) و نسبت زنا دادن به زنان پاک و مؤمن. «۲»

(_____ ۱) وافی، ۳/ ۱۷۴، باب تفسیر الکبائر.
(۲) صحیح بخاری، ۳/ ۱۵۹ باب قول اللّه تعالی: إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی صحیح مسلم، ۱/ ۶۴؛ سنن ابی داود، ۲/ ۱۳؛ سنن نسائی، ۲/ ۱۳۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۵۵ (۲۲)

نسخ در آیه صلح

نسخ در آیه صلح وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها. «۱» اگر کفار تمایل به صلح نمودند، تو نیز به صلح تمایل کن! عده‌ای از مفسّرین از جمله ابن عباس، مجاهد، زید بن اسلم، عطا، عکرمه، حسن بصری و قتاده می‌گویند: این آیه با آیه «سیف» نسخ گردیده است، «۲» زیرا این آیه به صلح و سازش تشویق می‌کند ولی آیه سیف، به جنگ فرمان می‌دهد. نظر ما: این آیه نیز مانند آیات قبلی است و نسخی به آن راه نیافته است و هنوز هم حکم آن باقی و لازم الاجرا است، زیرا: اولا: آیه «سیف» که آن را ناسخ این آیه می‌دانند، اختصاص به مشرکین دارد و شامل غیر آن‌ها نمی‌باشد، این است که رسول خدا (ص) در سال دهم هجرت با مسیحیان نجران که اهل کتاب بودند، پیمان صلح برقرار کرد، با این که (۱)- سوره برائت و آیه سیف که در همان سوره می‌باشد، در سال نهم هجرت و یک سال قبل از صلح نجران نازل گردیده بود، اگر آیه سیف بر اهل کتاب شمول و عمومیت داشت، رسول خدا (ص) با نصارای نجران- که اهل کتاب بودند- پیمان صلح منعقد نمی‌کرد.
(_____ ۱) انفال/ ۶۱. (۲) تفسیر ابن کثیر، ۲/ ۳۲۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۵۶ از این جا روشن می‌شود که آیه «سیف» مخصوص به مشرکین است، ولی آیه صلح عمومیت دارد و یک حکم کلی و عمومی را در بر دارد که با آیه سیف تخصیص و استثنا خورده و به اهل کتاب اختصاص پیدا کرده است. بدیهی است که استثنا و تخصیص غیر از نسخ است. و ثانیا: وجوب جنگ با مشرکین و جایز نبودن صلح با آنان مشروط به این است که مسلمانان در برابر مشرکین از قدرت و امکاناتی برخوردار بوده و احتمال غلبه و پیروزی برای مسلمانان در میان باشد و در غیر این صورت صلح و سازش با کفار هیچ ایراد و اشکالی ندارد، چنان که رسول خدا (ص) در جنگ «حدیبیه» از این قانون استفاده نموده با قریش پیمان صلح برقرار نمود. با این گفتار معلوم گردید که آیه صلح با آیه سیف نسخ نگردیده است، منتهی صلح در صورت ضعف و جنگ در صورت نیرومندی و برتری مسلمانان است، چنان که خداوند می‌فرماید: فَلا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَی السَّلْمِ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَکُمْ وَ لَنْ یَتِرَکُمْ أَعْمالَکُمْ. «۱» پس هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح [ذلت بار] دعوت نکنید در حالی که شما برترید و خداوند با شماست و از [ثواب اعمال شما کم نخواهد کرد. می‌بینیم که این آیه همان نیرومندی و برتری مسلمانان را علت و عامل عدم تقاضای صلح قرار داده است.
(_____ ۱) محمّد/ ۳۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۵۷ (۲۳)

نسخ در آیه استقامت در جنگ

نسخ در آیه استقامت در جنگ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتالِ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ یَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ. الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفاً فَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ أَلْفٌ یَغْلِبُوا أَلْفَیْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ. «۱» ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ با دشمن ترغیب کن که اگر از شما بیست تن استقامت بورزند بر دویست تن پیروز می‌گردند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از دشمن پیروز خواهند بود زیرا

که آنان مردمانی هستند که نمی‌فهمند. الان خدا بر شما تخفیف داد و دانست که در شما ناتوانی هست، پس اگر یکصد نفر از شما دارای استقامت باشند بر دویست نفر پیروز می گردند و اگر هزار نفر باشند، به فرمان خدا بر دو هزار نفر پیروز خواهند شد و خداوند با صابران است. طرفداران نسخ: آیه اول با آیه دوم نسخ گردیده است، بدین گونه که طبق این دو آیه در اوایل اسلام بر مسلمانان واجب بود که با کفار و مشرکین بجنگند گرچه تعداد آنان ده برابر تعداد مسلمانان هم باشد، سپس خداوند به مسلمانان تخفیف داد و حد وجوب جنگ را از ده برابر به دو برابر تنزل داد و فرمود که اگر صد نفر از شما در برابر دویست نفر و هزار نفر از شما در برابر دو هزار (_____ ۱) انفال/ ۶۵، ۶۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۵۸ نفر از کفار باشند، بر آنان پیروز خواهند بود. (۱)- به نظر ما: در این آیه هم نسخ به وقوع نپیوسته است، زیرا نسخ در این آیه با دو شرط می‌تواند واقع گردد: یکی این که ثابت شود که این دو آیه با هم و یک جا نازل نگردیده‌اند و در میان آن‌ها فاصله زمانی بوده است، دوم این که آیه دوم پس از فرارسیدن وقت عمل به آیه اول، نازل شده باشد زیرا اگر حکمی قبل از آن که مورد عمل قرار بگیرد نسخ گردد، در این صورت تشریع حکم اول لغو خواهد بود. ولی طرفداران نسخ نمی‌توانند این دو مطلب را ثابت کنند مگر این که به خبر واحد تمسک جویند، در صورتی که ما قبلا توضیح دادیم که به اتفاق و اجماع تمام علما و دانشمندان، نمی‌توان با خبر واحد، نسخ آیه‌ای را ثابت نمود. در این جا باید این مطلب را نیز اضافه کنیم که سیاق خود این دو آیه بهترین گواه و دلیل آن است که در میان این دو آیه فاصله زمانی نبوده و هر دو آیه با هم و در یک زمان نازل گردیده‌اند. بنابراین، حکم هر دو آیه ثابت و پابرجاست و جمع آن به این است که: حکم آیه دوم یعنی جنگ صد نفر مسلمانان با دویست نفر کافر که دو برابر است، در صورت احتمال پیروزی، واجب می‌باشد ولی حکم آیه اول یعنی مثلا بیست نفر مسلمان در برابر دویست نفر کفار که ده برابر است یک دستور استحبابی می‌باشد نه یک حکم واجب. با این حال چگونه می‌توان گفت که یک حکم مستحبی با یک حکم واجب نسخ گردیده است. وانگهی لازمه گفتار طرفداران نسخ در این آیه، این است که مجاهدین و رزمندگان اول اسلام با استقامت‌تر و قوی‌تر از رزمندگان دوران‌های بعدی بودند، در صورتی که چنین ادعایی درست نیست، زیرا مسلمانان در دوران‌های بعد به پیروزی‌های شگفت‌انگیزی دست یافته، نیرو و اقتدار فوق العاده‌ای به دست آوردند، با این حال چگونه می‌توان ادعا نمود که مسلمانان پس از کسب نیرو و قدرت، در برابر دشمن به ضعف و سستی گراییده بودند. ظاهرا مفهوم این دو آیه این است که خداوند مؤمنین را به جنگ با کفار و مشرکین دعوت نموده و به آنان وعده فتح و پیروزی می‌دهد، گرچه تعداد کفّار ده برابر مسلمانان باشد. ولی چون خداوند از ضعف و سستی مسلمانان اطلاع دارد و می‌داند که آن‌ها تحمل و استقامت در برابر چنین شداید و مقابله با ده برابرشان را ندارند، این حکم را بر آنان واجب نکرده بلکه اجازه و رخصت داده است که بجنگند و مقابله کنند و در عین حال می‌توانند در این صورت که دشمن ده برابر است، دست از مقاومت بردارند و از حمله به دشمن خودداری کنند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۵۹ خداوند به مسلمانان وعده داده است که در صورت ثبات قدم و استقامت گرچه دشمن ده برابر باشد، پیروزی و غلبه نصیب مسلمانان خواهد شد ولی در عین حال چنین تخفیفی نیز نسبت به آنان عنایت نموده و با چنین رخصت و رأفت ربوبی مفتخرشان فرموده است که مقابله و مقاومت نیکوست و نه واجب و وجوب مقاومت در برابر دشمن را مشروط و مقید به این نموده است که تعداد دشمن بیش از دو برابر تعداد مسلمانان نباشد، در این صورت باز مسلمانان پیروزند، زیرا کفار چون آشنایی با مبدأ و معاد نداشته، اعتماد و تکیه به خدا ندارند نمی‌توانند ناراحتی‌ها را زیاد تحمل کنند و در شداید و مشقات، استقامت به خرج دهند. این تنها مرد مؤمن است که ایمانش، او را به ثبات قدم در برابر خطرها و امیدارد، و در راه اعزاز اسلام و اعلای کلمه توحید به نهضت و قیامش وا می‌دارد زیرا شخص با ایمان در هر حال، خود را پیروز و برنده می‌داند، خواه پیروزی نصیب او گردد و یا به ظاهر با شکست و هزیمت روبه‌رو شود. خداوند در این زمینه می‌فرماید: (۱)- وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً. «۱»

در تعقیب قوم (کفار) هرگز سست نشوید، زیرا اگر شما درد و رنج می‌بینید، آن‌ها نیز همانند شما درد و رنج می‌بینند، ولی شما امیدی از خدا دارید که آن‌ها ندارند و خداوند دانا و حکیم است. (_____ ۱) نساء/ ۱۰۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۶۰ (۲۴)

نسخ در آیه تهدید

اشاره

نسخ در آیه تهدید إِلَّا تَنْفِرُوا یُعَذِّبْکُمْ عَذاباً أَلِیماً. «۱» اگر به سوی جنگ حرکت نکنید [خداوند] شما را عذاب دردناکی می کند. از ابن عباس، حسن و عکرمه نقل شده، این آیه با آیه ذیل نسخ شده است. «۲» وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً. «۳» مؤمنین نباید همگی به سوی جنگ حرکت کنند. طرفداران نسخ: در آیه اول به همه مسلمانان فرمان حرکت به جنگ صادر گردیده، ولی در آیه دوم این فرمان عمومی برداشته شده است. نظر ما: عقیده به وقوع نسخ در این آیه مبتنی بر این است که مفهوم آیه اول این باشد که حرکت به جنگ ابتدا به عموم مسلمانان واجب بوده است، در این صورت امکان دارد که این حکم با آیه دوم نسخ شده و تنها به یک عده اختصاص پیدا کرده است در صورتی که با مطالعه در آیات قبلی کاملا روشن می‌شود که حرکت به سوی جنگ به همه مسلمانان واجب نبوده بلکه تنها به کسانی واجب بوده است که این عمل به توسط رسول خدا (ص) شخصا از آنان درخواست شده باشد، زیرا (_____ ۱) توبه/ ۳۹. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۱۶۹، و قرطبی در تفسیر خود ۸/ ۱۴۲ این نظریه را به ضحاک نیز نسبت داده است. (۳) توبه/ ۱۲۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۶۱ آیات قبلی بدین صورت است که خداوند می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ما لَکُمْ إِذا قِیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیاةِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَةِ فَما مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِیلٌ إِلَّا تَنْفِرُوا یُعَذِّبْکُمْ عَذاباً أَلِیماً وَ یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ وَ لا تَضُرُّوهُ شَیْئاً وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ. «۱» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چه شده است شما را که وقتی گفته می‌شود به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید، بر زمین سنگینی می کنید (به پا نمی‌خیزید) آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟! اگر به سوی جنگ حرکت نکنید [خداوند] شما را عذاب دردناکی می کند و به جای شما مردم دیگری را خواهد آورد، شما نمی‌توانید ضرری بدو برسانید و خداوند بر همه چیز قادر و تواناست. خلاصه مضمون آیه این است: «کسانی که به آنان دستور جهاد و حرکت به سوی میدان جنگ داده شده است ولی آنان حاضر به اجرای این فرمان نشده‌اند، مستحق عذاب می‌باشند.» این آیه شریفه با در نظر گرفتن این معنی، ارتباطی با وجوب جهاد بر تمام مسلمانان پیدا نمی کند تا بگوییم با آیه دیگری که وجوب جهاد را از عموم سلب نموده، نسخ شده است. (۱)-

ادعای یک نسخ دیگر

ادعای یک نسخ دیگر از این بیان، بطلان نسخ در آیه دیگری نیز که متمّم و مکمّل همین آیه مورد بحث می‌باشد، روشن می گردد «۲» و آن آیه این است: انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالًا وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ. «۳» همگی به سوی میدان جهاد حرکت کنید، سبک بار و یا سنگین بار و با اموال و جان‌هایتان در راه خدا بجنگید و این برای شما بهتر است اگر بدانید. می گویند: مفهوم

این آیه یک فرمان عمومی است که تمام مؤمنین باید به سمت جنگ و جهاد حرکت کنند و با همان آیه وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ ... که جهاد را از عموم سلب نموده و به گروه معینی

(_____ ۱) توبه/ ۳۸، ۳۹. (۲) این نظریه را قرطبی در تفسیر خود، ۸/ ۱۵۰ به قائل مجهول، نسبت داده است ولی طبرسی در مجمع البیان، ۳/ ۳۳ آن را به سدی نسبت داده است. (۳) توبه/ ۴۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۶۲ اختصاص داده، نسخ گردیده است. پاسخ: همان طور که در آیه اول توضیح دادیم، مفهوم این آیه نیز عموم نیست که با آیه دیگر نسخ شود بلکه اختصاص به کسانی دارد که این دستور مستقیما متوجه آن‌ها شده است. گذشته از این ما این نکته را بارها توضیح دادیم که تخصیص دادن یک حکم عمومی به بعضی افراد و مصادیق، خارج از مقوله نسخ است و نوعی تخصیص و استثناست بر یک حکم کلّی. علاوه بر همه این‌ها خود آیه شریفه وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ نه تنها ناسخ این دو آیه نیست بلکه دلیل بر عدم نسخ نیز هست زیرا این آیه به صراحت می‌رساند که فرمان حرکت به سوی جنگ، از اول به طور عموم نبوده است که به همه مسلمانان متوجه شود سپس به ناچار نیازمند به نسخ با آیه دیگر گردد و این حکم عمومی نسخ شود، بلکه حکم وجوب حرکت به سوی میدان جنگ از اول متوجه گروه خاصی از مؤمنین بوده که مخصوصا برای جنگ خواسته شوند یا در حد کفایت برای جنگ باشند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۶۳ (۲۵)

نسخ در آیه استیذان

نسخ در آیه استیذان عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ. لا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ أَنْ یُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ. إِنَّما یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ... «۱» خداوند تو را بخشید در این که چرا پیش از آن که راستگویان و دروغگویان را بشناسی به آن‌ها اجازه دادی؟! [خوب بود صبر می کردی تا هر دو گروه خود را نشان دهند.]. آن‌ها که به خدا و روز جزا ایمان دارند آن‌گاه که در راه خدا با اموالشان و جان‌هایشان می‌جنگند، در هنگامه جنگ از تو اجازه نمی‌طلبند [جهت ترک جهاد]. خداوند پرهیزگاران را می‌شناسد. تنها کسانی از تو اجازه [ترک جهاد] می‌طلبند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند ... از ابن عباس، حسن، عکرمه و قتاده: نقل شده است که این آیات با آیه ذیل نسخ گردیده است. «۲» فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ. «۳» اگر [مؤمنان برای بعضی از کارهای مهمّ خود، از تو اجازه بخواهند، به هر یک از آنان که می‌خواهی [و صلاح می‌دانی اجازه ده!

(_____ ۱) توبه/ ۴۳ - ۴۵. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۱۷۰. (۳) نور/ ۶۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۶۴ به نظر ما: این آیات نسخ نشده‌اند، زیرا این آیات به صراحت دلالت دارند بر این که ممنوع بودن استیذان در ترک جهاد و مورد عتاب قرار گرفتن رسول اکرم (ص) به جهت اجازه دادن به متخلّفین و بهانه جویان، هنگامی بوده است که دروغگویان و راستگویان از یکدیگر تشخیص داده نمی‌شدند و خداوند در این آیات بیان نموده است که افراد متخلف و بهانه جو از پیامبر (ص) اجازه می گرفتند که در شهر بمانند و این اجازه را بهانه قرار می‌دادند که از حضور در میدان جنگ شانه خالی کنند. (۱)- این جا بود که خداوند به پیامبرش فرمان داد که به هیچ کس اجازه تخلف از جنگ ندهد تا وضع افراد از نظر ایمان و کفر و از نظر حقیقت‌گویی و یا بهانه جویی روشن گردد و پس از آن که وضع‌شان معلوم شد، خداوند از طرفی به مؤمنین اجازه داد که برای برطرف کردن بعضی از گرفتاری‌های زندگی خود از پیامبر (ص) اجازه بگیرند و با اجازه وی حق دارند موقتا از جهاد معاف شوند و از طرف دیگر در آیه فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ ... به پیامبر (ص) نیز اجازه داد که به هر یک از مسلمانان که صلاح می‌داند و مشکل جدی دارد، اجازه بدهد و او را جهت شرکت در جنگ آزاد بگذارد. با این توضیح معلوم گردید که منافات و تضادی در میان مفهوم این دو نوع آیه وجود ندارد تا یکی ناسخ

دیگری باشد، بلکه مفهوم و مفاد هر یک از آن‌ها به مورد خاص خود اختصاص دارد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۶۵ (۲۶)

نسخ در آیه تخلف از جنگ

نسخ در آیه تخلف از جنگ ما کانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ. «۱» سزاوار نیست که اهل مدینه و بادیه نشینانی که اطراف آن‌ها هستند، از رسول خدا تخلف جویند و برای حفظ جانشان از جان او چشم بپوشند. از ابن زید نقل گردیده است که می‌گوید: این آیه نیز با همان آیه وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ ... نسخ شده است. «۲» زیرا در آیه مورد بحث تخلف از جنگ به طور کلی مورد نکوهش قرار گرفته و ممنوع گردیده است، ولی در آیه دوم اجازه داده شده است که تنها عده‌ای در جنگ شرکت کنند و عمومیت و کلیت مفهوم آیه نسخ شده است. مؤلف: ولی حقیقت این است که این آیه نسخ نگردیده است زیرا آیه دوم که به پندار طرفداران نسخ، ناسخ این آیه می‌باشد، خود دلیل بر عدم نسخ و روشن کننده مفهوم آیه اولی است و حاصل مفهوم و مفاد

(_____ ۱) توبه/ ۱۲۰. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۱۷۰، و قرطبی در تفسیر خود ۸/ ۳۹۲ نظر به نسخ در این آیه را به مجاهد نیز نسبت داده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۶۶ این دو آیه روی هم رفته این است: حرکت به جنگ بر تمام افراد مسلمان واجب نیست بلکه تنها بر عده‌ای از مسلمانان در حد کفایت واجب می‌باشد. به عبارت دیگر: از مفهوم مجموع این دو آیه یک حکم به دست می‌آید و آن این که جهاد واجب کفایی است و نه واجب عینی، یعنی آیه اول اصل وجوب را و آیه دوم کفایی بودن آن را بیان می‌کنند ولی در عین حال گاهی واجب عینی می‌شود و بر تمام مسلمانان فرض و واجب می‌شود که همگان در میدان جنگ شرکت کنند ولی این نوع وجوب غیر از وجوب اولی جهاد است. بنابراین، در جهاد دو نوع وجوب دارد، در اصل واجب «کفایی» می‌باشد و با پیدایش عوامل خارجی گاهی هم واجب «عینی» می‌شود و حکم هر دو نوع وجوب، هر کدام در جای خود ثابت، پابرجا و نافذ است و نسخ نشده و تغییر نیافته است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۶۷ (۲۷)

نسخ در آیه صبر و شکیبایی

نسخ در آیه صبر و شکیبایی وَ اتَّبِعْ ما یُوحی إِلَیْکَ وَ اصْبِرْ حَتَّی یَحْکُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ. «۱» پیروی کن از آن چه به تو وحی می‌شود و صبر و استقامت بکن تا خداوند، حکم و داوری کند که او است بهترین حکم کنندگان. (۱)- از ابن زید نقل شده است، این آیه که در آن دستور صبر و شکیبایی آمده است با دستور جهاد و فرمان سخت‌گیری به کفار نسخ شده است. «۲» مؤلف: از مطالبی که در ابطال ادعای نسخ آیه اول آوردیم، بطلان ادعای نسخ در این آیه نیز روشن می‌شود و نیازی بر تکرار آن مطالب نیست ولی در این جا این نکته را اضافه می‌کنیم که: منظور از «صبر» در آیه مورد بحث، صبر و استقامت در برابر تعدّیات دشمن نیست بلکه صبر به معنای شکیبایی عمومی است که در تمام مراحل و در همه حوادث مستحسن و نیکوست، به عبارت دیگر منظور از صبر، در این آیه حکم اخلاقی غیر قابل نسخ است نه یک حکم سیاسی که با تشریع حکم دیگر نسخ شود.

(_____ ۱) یونس/ ۱۰۹. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۱۷۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۶۸ آری، شاید این معنی از اطلاق آیه شریفه که به صبر در برابر کفار نیز شامل می‌گردد، بتوان استفاده نمود ولی شمول یک لفظ بر معنایی، مطلبی است و دلالت صریح لفظ بر آن معنی و اراده

آن، مطلب دیگر. بنابراین، این وجهی برای نسخ در آیه مزبور باقی نمی‌ماند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۶۹ (۲۸)

نسخ در آیه صفح

نسخ در آیه صفح وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ. «۱» و ساعت موعود (قیامت) قطعا فرا خواهد رسید [و جزای هر کس به او می‌رسد] پس از آن‌ها به طرز شایسته‌ای صرف نظر کن [و آن‌ها را بر نادانی‌هایشان ملامت مکن . از ابن عباس، سعید و قتاده نقل شده است که این آیه به عفو و گذشت دستور داده است، با آیه «سیف» که در آن فرمان جنگ با کفار و مشرکین آمده نسخ شده است. «۲» مؤلف: این آیه نیز به مانند آیات قبلی نسخ نشده است زیرا عفو و گذشتی که در این آیه به آن امر شده است، به معنای عمومی عفو نیست بلکه منظور از این عفو، اغماض و چشم پوشی از ایذا و اذیتی است که از ناحیه مشرکین متوجه وجود مقدس پیامبر (ص) می گردید و شاهد بر این معنی مضمون آیه دیگری است که می‌فرماید: فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ. «۳» (_____) ۱) حجر/ ۸۵. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۱۷۸. (۳) حجر/ ۹۴، ۹۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۷۰ آن چه را مأموریت داری، آشکارا بیان کن و از مشرکان روی برگردان [و به آن‌ها اعتنا نکن ، ما شر استهزا کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد. در این آیه رسول خدا (ص) به استقامت و صبر و شکیبایی در برابر استهزای مشرکین مأمور گردیده است. بنابراین معنی، این آیه به موضوع جنگ با کفار ارتباطی ندارد که با آیه «سیف» منسوخ گردد. و خلاصه مضمون این آیه، این است که خداوند پیامبرش را به صبر و استقامت در راه تبلیغ اوامر الهی و نشر احکامش دعوت و تشویق می کند که در این راه با دلگرمی بکوشد و به ایذا و استهزای مشرکین توجه ننماید و این مفهوم، ارتباط به جنگ و جهاد ندارد که پس از نیرو گرفتن مسلمانان و توسعه و عظمت یافتن اسلام و پس از روشن شدن دلایل و براهین حقانیت آن، در اسلام واجب شده است. به عبارت دیگر: رسول اکرم (ص) در اوایل بعثت، مأمور به جهاد نبود و مأمور بود که با مشرکین و دشمنان خویش مدارا کند و ایذا و استهزای آنان را نادیده بگیرد و در این مورد بردباری و تحمل به خرج بدهد، تنها با زبان نرم و ملایم و با نشان دادن معجزه و شکستن قوانین طبیعت، نبوت خود را ثابت و مردم را به سوی پروردگار واحد و یگانه دعوت نماید زیرا در این دوران که پیامبر اسلام (ص)، از هیچ گونه توان و امکانات جنگی برخوردار نبود، طبعا اقدام به جنگ و جهاد مواجه با شکست قطعی می گردد ولی آن‌گاه که نیرو و قدرت به دست آورد و مسلمانان تعداد افزون و شوکت و نیرویشان قوی شد و وسایل جنگی بیش‌تری برایشان فراهم گردید، دستور (۱)- جهاد آمد و مأمور به جنگ با مشرکین گردید و به طوری که در صفحات پیش گفتیم، احکام و دستورات اسلام یک جا و دفعتا تشریع نشده بلکه به تدریج و با مرور زمان پیش رفته و در مدت تقریبا بیست و سه سال تکمیل گردیده است. جهاد هم در اوایل بعثت واجب نبود و به جای آن تحمل، بردباری و مدارا با مشرکین معمول بود و بعدا جهاد واجب گردید. ولی باید توجه داشت که این موضوع کوچک‌ترین ارتباطی با مسئله نسخ ندارد و از آن باب و مقوله نمی‌تواند باشد، بلکه از این باب است که حکمی نبوده است و بعدا تشریع شده است و نخست حکم جهاد نازل نشده بود، مانند همه احکام دیگر اسلام که به تدریج نازل شده است، آیه و حکم جهاد بعدا نازل شد و قبل از نزول حکم جهاد، رسول خدا (ص) با صبر، تحمّل، استقامت و حوصله مشغول تبلیغ و رساندن اسلام به گوش کفّار و مشرکین بود و با آنان نمی‌جنگید و بعد از نزول آیه جهاد، جنگ نیز به برنامه آن بزرگوار اضافه شد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۷۱ (۲۹)

نسخ در آیه اباحه خمر

نسخ در آیه اباحه خمر وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِیلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً وَ رِزْقاً حَسَناً. «۱» و از میوه‌های درختان نخل و انگور، مسکرات (خوردنی‌های ناپاک) و روزی خوب (خوردنی‌های پاکیزه) می گیرید. از قتاده، سعید بن جبیر، شعبی، مجاهد، ابراهیم و ابو زرین نقل گردیده است که این آیه با آیات تحریم خمر نسخ شده است. «۲» به نظر ما: این آیه نیز از آیاتی است که حکم آن ثابت و پابرجاست و نسخ نشده است زیرا اثبات نسخ در این آیه به اثبات دو موضوع بستگی و ارتباط دارد: اول این که: منظور از لفظ «سکر» در این آیه خمر و شراب مست کننده باشد، در صورتی که طرفداران نسخ نمی‌توانند، این معنی را ثابت کنند، زیرا یکی از معانی «سکر» در لغت عبارت است از «سرکه» و مفسر معروف علی بن ابراهیم نیز سکر را به همین معنی تفسیر نموده است. «۳» بنابراین معنی، منظور از «رزق حسن» طعام‌های لذیذ و شیرین مانند شیره و غیر آن می‌باشد که از خرما و انگور به دست می آید.

(_____ ۱) نحل/ ۶۷. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۱۸۱. (۳) تفسیر برهان، ۱/ ۵۷۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۷۲ دوم این که: آیه شریفه، دلالت بر جواز و حلیت مسکر داشته باشد، در صورتی که اثبات این مطلب برای طرفداران نسخ ممکن نیست زیرا به ظاهر این آیه در مقام بیان یک واقعیت و جریان طبیعی است نه در مقام بیان حرمت و حلیت چیزی و یا امضای راه و رسم مردم و تجویز یک عمل نادرست که در میانشان شایع بوده است. توضیح: این که گفتیم آیه در مقام بیان یک جریان طبیعی است نه در مقام تشریع و بیان حکم، به این دلیل است که این آیه شریفه در ردیف آیات دیگری واقع گردیده است که خداوند در آن آیات قسمتی از نشانه‌های صنعت، قدرت و خلقت خود را که در عالم آفرینش به وجود آورده است، می‌شمارد و می گوید: وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ. وَ إِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِیکُمْ مِمَّا فِی بُطُونِهِ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشَّارِبِینَ. وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِیلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ. وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ. ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ. «۱» و خداوند از آسمان، آبی فرستاد و زمین را پس از آن که مرده بود، حیات بخشید. در این، نشانه روشنی است برای جمعیتی که گوش شنوا دارند. و در وجود چهارپایان، برای شما [درس‌های عبرتی است از درون شکم آن‌ها، از میان غذاهای هضم شده (۱)- و خون، شیر خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم. و از میان میوه‌های درختان نخل و انگور، مسکرات (ناپاک) و روزی خوب و پاکیزه می گیرید. در این، نشانه روشنی است برای جمعیتی که اندیشه می کنند. و پروردگار تو به زنبور عسل وحی (الهام) نمود که از کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که مردم می‌سازند، خانه‌هایی برگزین!. سپس از تمام ثمرات (ویژه گل‌ها) بخور و راه‌هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، به راحتی بپیما! از درون شکم آن‌ها نوشیدنی با رنگ‌های مختلف خارج می‌شود که در آن، شفا برای مردم است، به یقین در این امر نشانه روشنی است برای جمعیتی که می‌اندیشند. خداوند، در این آیات پنج گانه از علائم و نشانه‌های قدرت خود یاد نموده و به نازل نمودن آب حیات بخش و زنده نمودن زمین‌های مرده و همچنین به صنع و تدبیری که در خلقت حیوانات به

(_____ ۱) نحل/ ۶۵ - ۶۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۷۳ کار برده و شیر خالص از میان سرگین و خون بیرون آورده است و امثال این اسرار و دقایق خلقت، اشاره می کند. از خواصّی که برای گرفتن سکر و رزق نیکو و لذیذ در درختان خرما و انگور قرار داده است، سخن به میان می‌آورد، خاصیت و خصوصیتی را که درختان این دو میوه دارا می‌باشند، تذکر می‌دهد آن گاه افکار را به صنعت عسل و اعمال شگفت انگیز زنبوران عسل که در ساختن عسل و موم به کار می‌برند و خردمندان و خصوصا کسانی را که با طرز کار آن‌ها از نزدیک آشنایی دارند، به تعجّب و حیرت واداشته است، متوجه می‌سازد. ضمنا این نکته را نیز گوشزد می کند که این اعمال محیر العقول و اعجاب انگیز زنبوران عسل در اثر الهامی است که از ناحیه خدا به طور غریزی بر آن‌ها القا می گردد. با این توضیح معلوم

می‌شود که این آیات در مقام بیان نشانه‌های قدرت و درس توحید می‌باشند نه در مقام تشریع و بیان حکم، پس در این آیه مورد بحث کوچک‌ترین اشاره و دلالتی به جایز بودن شراب و مسکرات نیست تا با آیات حرمت خمر منسوخ گردد. گذشته از همه این‌ها: اگر فرض و قبول کنیم که منظور از لفظ «سکر» در آیه، مست کننده است، خود این آیه دلیل بر حرام بودن مسکر خواهد گردید، نه به مباح بودن آن، زیرا این آیه شریفه، «سکر» را در برابر «رزق حسن» و روزی نیکو و پاک قرار داده است و این تقابل نشان می‌دهد که مسکر، رزق پاک و حلال نیست. روایاتی که از ائمه هدی (ع) به دست ما رسیده است، این معنی را که گفتیم تأیید می‌کند و این که مسکرات از اول در قرآن مجید و در اسلام مباح و حلال نبوده است، ثابت می‌کند. شیخ صدوق با استاد خود از محمد بن مسلم نقل می‌کند که از امام صادق (ع) درباره شراب سؤال گردید که آیا حلال بوده است یا نه! امام در پاسخ وی گفت: رسول اکرم (ص) فرمود: اول چیزی که پروردگار، مرا از آن نهی نمود، بت پرستی و شراب خوردن بود. (۱)- باز صدوق از حضرت رضا (ع) نقل نموده است که خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده است مگر با دستور و فرمان حرمت خمر. «۱» در بحث اعجاز نیز گذشت که خمر از نظر تورات هم حرام بوده است.

(_____ ۱) بحار الانوار، ۱۶ / ۱۸ - ۲۰،

مرحوم فیض کاشانی نیز در وافی، ۱۱/ ۷۹ باب مخصوصی برای این موضوع اختصاص داده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۷۴ ولی جای تردید نیست که در اول اسلام حرام بودن خمر اعلان نشده بود و پس از مدتی آیات تحریم شراب نازل و حرمت آن اعلان گردید و این روش اختصاص به شراب ندارد بلکه تمام احکام اسلام چنین بوده است که از اول اسلام حکمش ثابت بوده ولی به تدریج اعلان گردیده است. بنابراین، شراب که بعدا در حرمت آن، نازل شده است قبلا نیز حرام بوده است نه این که حلال باشد، سپس با آیه تحریم، حکم آن نسخ گردد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۷۵ (۳۰)

نسخ در آیه ازدواج زن و مرد زناکار

نسخ در آیه ازدواج زن و مرد زناکار الزَّانِی لا یَنْکِحُ إِلَّا زانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَ الزَّانِیَةُ لا یَنْکِحُها إِلَّا زانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَ حُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ. «۱» مرد زناکار جز با زن زنا کار یا مشرک ازدواج نمی‌کند و زن زنا کار را جز مرد زنا کار یا مشرک به ازدواج خود در نمی‌آورد و این کار بر مؤمنان حرام شده است. از سعید بن مسیب و اکثر علما نقل شده است که این آیه با آیه دیگر نسخ گردیده است «۲» که خداوند می‌فرماید: وَ أَنْکِحُوا الْأَیامی مِنْکُمْ وَ الصَّالِحِینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ إِمائِکُمْ. «۳» همسر انتخاب کنید برای بی‌همسرانتان و برای نیکو کاران از غلامان و کنیزانتان ... می گویند: مفهوم آیه اول این است که ازدواج با زنان زناکار جایز نیست، مگر برای مردی که خود اهل زنا و یا مشرک باشد، ولی در آیه دوم دستور نکاح به طور عموم و بدون قید و شرط آمده است که شامل تمام افرادی که دارای همسر نیستند می‌باشد، اعم از این که نابکار باشند یا نیکوکار.

(_____ ۱) نور/ ۳. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۱۹۳. (۳) نور/ ۳۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۷۶ مؤلف: حقیقت این است که این آیه شریفه نیز مانند آیات قبل، نسخ نشده است زیرا اثبات نسخ در این آیه موقوف بر این است که منظور از لفظ «نکاح» در این آیه، ازدواج باشد ولی برای اثبات این معنی، اولا: دلیلی وجود ندارد و ثانیا: اگر نکاح در این آیه به معنای ازدواج باشد، ازدواج نمودن مرد مسلمان زناکار با زن مشرک و همچنین ازدواج مرد مشرک با زن مسلمان زناکار جایز خواهد بود، چون در این آیه آمده است که مرد زناکار نمی‌تواند نکاح و ازدواج کند مگر با زن مشرک و یا زناکار و همین طور است، زن زناکار تنها با مرد مشرک و یا زناکار می‌تواند نکاح و ازدواج کند، در صورتی که چنین ازدواجی در اسلام جایز نیست و این ازدواج با ظاهر قرآن با سیره و روش مسلمانان سازگار نمی‌باشد. این است که باید گفت: منظور از نکاح در این آیه همان معنای لغوی آن و «نزدیکی جنسی» است، خواه مشروع

باشد یا غیر مشروع و جمله «لا ـ ینکح» هم در مقام انشای حکم و قانونگذاری نیست بلکه در این مقام است که به جهت اهمیت موضوع زنا و شدت قباحت آن، از یک واقعیت خبر می‌دهد و انسان را از آن واقعیت مطلع می‌سازد و می گوید که (۱)- هیچ مرد زناکاری، «نکاح» و زنا نمی کند مگر با زن زناکار یا پست‌تر از آن که عبارت است از زن کافر که زیر بار توحید و یگانه پرستی نرفته است و هیچ زن زناکار هم به این عمل زشت مرتکب نمی گردد مگر با مرد زناکار یا پست‌تر از آن که عبارت است از شخص کافر و اما مرد و زن با ایمان از زنا خودداری می کنند، زیرا این عملی است حرام و زشت و شخص با ایمان عمل قبیح و حرام را مرتکب نخواهد گردید. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۷۷ (۳۱)

نسخ در آیه اغماض

نسخ در آیه اغماض قُلْ لِلَّذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّهِ. «۱» بگو به مؤمنان که در گذرند از کسانی که معتقد و امیدوار به ایام خدا نیستند. عده‌ای از علمای تفسیر معتقدند که این آیه با آیه «سیف» و جهاد نسخ شده است و در توضیح آن چنین می گویند: این آیه در مکه و درباره عمر بن خطاب نازل شده است، به هنگامی که مردی از مشرکین به او ستم و فحاشی نمود، عمر خواست با وی در آمیزد و او را به سزای ناسزایش برساند، این آیه برای رام کردن عمر نازل شد و بعدا هم با آیه: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ. «۲» نسخ شد. طرفداران نسخ، این جریان را در نزول آیه مورد بحث و چگونگی نسخ آن می‌آورند و از روایتی استفاده می کنند که آن را علیل بن احمد از محمد هشام از عاصم بن سلیمان از جویبر از ضحاک و او هم از ابن عباس نقل کرده‌اند. «۳ (_____» ۱) جاثیه/ ۱۴. (۲) توبه/ ۵. (۳) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۲۱۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۷۸ مؤلف: این روایت که تکیه‌گاه و مورد استناد طرفداران نسخ می‌باشد، جدا ضعیف و غیر قابل اعتماد است و اگر از سایر جنبه‌های ضعف این روایت صرف نظر کنیم، تنها این بس که در سند آن «عاصم بن سلیمان» واقع است و او شخصی بود دروغگو و حدیث ساز. «۱» این حدیث علاوه بر ضعف سند که در آن مشهود است، از نظر متن و مفهوم هم ضعیف و غیر قابل اعتماد می‌باشد زیرا: اولا: مسلمانان قبل از هجرت که در مکه به سر می‌بردند، ضعیف و در اقلیت بودند و نمی‌توانستند با مشرکین، تندی نموده و راه منازعه با آنان در پیش گیرند. ثانیا: عمر، از کسانی نبود که در جنگ‌ها پیشقدم باشد و از رزمندگان و شجاعان به شمار رود، با آن شرایط نامساعد که در میان مسلمانان قبل از هجرت بود و مخصوصا با آن ضعف روحی که عمر داشت، چگونه توانست که در دوران ضعف مسلمانان با مشرکی درآویزد به طوری که به خاطر رام کردن او آیه نازل شود؟ (۱)- در صورتی که لفظ «غفران» و گذشت که در آیه آمده است، به قدرت و امکان انتقام دلالت دارد، ولی به طوری که اشاره نمودیم، پیش از هجرت انتقام گرفتن از آن مشرک برای عمر ممکن نبود، زیرا اگر عمر می‌خواست با مشرک در آویزد، او نیز به ناچار با عمر در می‌آویخت و دیگر مجالی برای مفهوم «غفران» باقی نمی‌ماند. به هر تقدیر نظر ما در این آیات، همان است که در آیات گذشته بود و این آیه هم مانند آیات قبلی یک حکم ثابت و لازم الاجرایی را در بر دارد و هیچ نسخی به آن راه نیافته است و مفهوم آن (_____۱) ابن عدی درباره عاصم می گوید: دروغگو و حدیث‌ساز است. باز گوید: تمام حدیث‌های وی هم از نظر سند و هم از نظر متن سست و متزلزل است و ضعف در روایاتش آشکار. فلاس: او حدیث می‌ساخت و در حدیث سازی به حدی مهارت داشت که مانند او را ندیده‌ام. ابو حاتم و نسائی: گفتار عاصم متروک و غیر قابل اعتماد است. دارقطنی: دروغگو است و در علل می گوید: ضعیف است و در ضعف و بی‌اعتباری نمونه است. ابو حبان: جایز نیست که روایات او را نوشت، مگر برای تعجب! ابو داود طیالسی: دروغگو است. ساجی: حدیث وی متروک است، زیرا حدیث جعل می کرد. ازدی: ضعیف و مجهول الحال است. (لسان المیزان، ۳/ ۲۱۸، ۲۱۹). بیان در علوم و مسائل

کلی قرآن، ص: ۴۷۹ این است که مؤمنان را به عفو و اغماض در برابر اهانت‌ها و شکنجه‌ها و در برابر هر گونه آزار و اذیتی که از ناحیه کفار به آنان می‌رسید، فرمان داده و به آن‌ها دستور می‌دهد که در برابر همه ناملایمات و شدایـد، گذشت و چشم پوشی کنند. بنابراین توضیح، آیه شریفه اختصاص به عمر ندارد بلکه درباره تمام مؤمنان است که در برابر ایذا و اذیت کافران عفو و اغماض از خود نشان دهند. گواه ما بر این معنی، جمله‌ای است که در آیه بعدی آمده است که می‌فرماید: لِيَجْزِيَ قَوْماً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ. مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ. «۱» تا خداوند به مردم در برابر آن چه کسب و عمل می‌کنند، پاداش دهد. هر کس عمل نیک انجام دهد برای خود او است و هر کس کار بد کند به زیان خود او خواهد بود. ظاهر آیه این است که جزای بدکاران که از عذاب خدا و روز جزا نمی‌هراسند، موکول به خداست، خواه این افراد بدکار از کفار و مشرکین باشند و یا از اهل کتاب و از مسلمانانی که در دین خود بی‌مبالاتند. آری، جز این چنین افرادی از هر صنف و گروهی باشند، به خداوند که ظلم هیچ ظالمی و تجاوز هیچ تجاوزگری را فراموش نمی‌کند، موکول و محول است پس سزاوار نیست شخصی که ایمان به خدا دارد، در انتقام گرفتن سبقت جوید و این است مفهوم آیه شریفه، ولی البته باید توجه داشت که این حکم یک حکم اخلاقی و معاشرتی و مربوط به روابط اجتماعی اسلام است و با موضوع دعوت به سوی اسلام و یا جنگ و قتال در مواردی که حکم جنگ آمده است، کوچک‌ترین منافات و مخالفتی ندارد خواه تشریع این حکم و برنامه، قبل از نزول آیه «سیف» باشد و یا بعد از نزول آن (_____. ۱) جاثیه/ ۱۴، ۱۵.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۸۰ (۳۲)

نسخ در آیه اسیران جنگی

اشاره

نسخ در آیه اسیران جنگی فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتَّى إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً. «۱» آن گاه که با کافران روبه‌رو شدید، آنان را گردن بزنید و چون پیروز شدید، اسیرشان سازید، سپس یا نیکی به آنان کنید [بلا عوض آزادشان نمایید] و یا سربها بگیرید [با اخذ فدیه آزادشان سازید] عده‌ای از مفسرین گفته‌اند: این آیه با آیه «سیف» نسخ گردیده است و در مقابل آن‌ها عده دیگر نیز گفته‌اند (۱)- که خود این آیه ناسخ آیه «سیف» است. «۲» مؤلف: حقیقت این است که در میان این دو آیه اصلا نسخی وجود ندارد، نه آیه مورد بحث ما با آیه سیف نسخ گردیده و نه آن را نسخ کرده است. تحقیق این بحث و نمایاندن نظر صحیح در این باره محتاج به بسط کلام و شرح بیش‌تری در احکام کفاری است که با مسلمانان در حال جنگ می‌باشند و اینک به شرح و تفصیل آن می‌پردازیم: (_____ ۱) محمد/ ۴. (۲) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۲۲۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۸۱

احکام کافر حربی

احکام کافر حربی کفاری که با مسلمانان در حال جنگ و معاوضه می‌باشند «کافر حربی» نامیده می‌شوند، مشهور در میان علمای شیعه این است: کافر حربی قتلش واجب است مگر در چند مورد: ۱- کافری که با مسلمانان، می‌جنگد، اگر مسلمان گردید، حکم

قتل ساقط می‌شود، خواه در موقع جنگ، اسلام را بپذیرد یا بعد از جنگ و اسیر شدن، زیرا موضوع حکم قتل، کافر است که پس از مسلمان شدنش موضوع قتل منتفی می‌شود. ۲- کافری که پس از پیروزی کامل مسلمانان و ضعف و شکست حتمی کفار به اسارت مسلمانان در آید، در این صورت نیز حکم قتل ساقط می گردد، ولی اگر در حالت جنگ و قبل از شکست نهایی کفار اسیر گردید، این حکم ساقط نیست، زیرا در آیه شریفه، پیروزی مسلمانان غایت و حد نهایی کفار وجوب قتل، معین گردیده است. بدیهی است هر حکمی که دارای غایت و حدی باشد، به آن حد که رسید، ساقط می‌شود. به هر حال در صورتی که کافر پس از پیروی مسلمانان به اسارت آنان در آمد، امام و ولی امر مسلمین می‌تواند درباره آن‌ها یکی از سه راه را انتخاب کند: یا اسیر را به صورت برده نگهدارد و یا فدیه و سربها از وی بگیرد و آزادش کند و یا نیکی و بزرگواری درباره او مبذول داشته، بلاعوض رهایش نماید. در این احکام فرقی در میان انواع کفار نیست و حکم در تمام موارد همان است، خواه این کافر از مشرکین و بت پرستان باشد و یا اهل کتاب و غیر مشرک. خلاصه: از آن چه گفته شد، چنین به دست می‌آید: کافر آماده به جنگ در صورت اسیر شدن از نظر اسلام دارای سه حکم است: ۱- قتل در صورت دستگیری در حالت جنگ. ۲- عفو در صورت اسلام پذیرفتن. ۳- اسارت بعد از جنگ و پیروزی. و بعد از اسارت نیز پیشوای مسلمانان می‌تواند او را: ۱- به عنوان برده تحویل مسلمانان دهد. ۲- و یا سربها و فدیه بگیرد و آزادش کند. ۳- و یا بزرگواری نموده و بدون عوض آزاد نماید. این بود خلاصه احکام کافری که با مسلمانان سر جنگ دارد و همه این احکام در اسلام، قطعی و در میان علمای اسلام اجماعی و مورد اتفاق است و هیچ اختلافی در آن وجود ندارد و اگر احیانا بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۸۲ اختلافی هم دیده شده شاذ و غیر قابل اعتنا است چنان که بعدا روشن خواهد گردید.

پیام اصلی آیه شریفه

پیام اصلی آیه شریفه همه آن چه گفته شد، مستقیما از خود آیه شریفه استفاده می‌شود زیرا این آیه حکم کافر آماده به جنگ را با جمله «ضرب الرّقاب»، کشتن و گردن زدن قرار داده است و حکم برده گرفتن کافر را نیز که پس از پایان جنگ و پیروزی کامل مسلمانان، دستگیر شده باشد، با جمله «شدّ الوثاق» بیان کرده، استقراق و برده گرفتن را برای آنان معین نموده است و در صورت آزاد کردن نیز جمله «منّ و فدا» سربها و عوض گرفتن و یا بدون عوض، آزاد کردن هر دو را تجویز نموده است. با این توضیح معلوم می گردد: منظور از «شدّ الوثاق»- که موضوع دو حکم قبلی یعنی آزاد کردن با گرفتن سربها و بدون گرفتن سربها می‌باشد- همان استرقاق و برده گرفتن است. زیرا «شد الوثاق» از استقلال انداختن دشمن را می گویند و این معنی هم با برده گرفتن که در واقع، گرفتن آزادی شخص است، بسیار متناسب است و اگر «شد الوثاق» در آیه به معنای استرقاق نباشد بلکه یک معنای عمومی و کلی‌تری از آن منظور شود، در این صورت نیز با ادله دیگری که حکم برده گرفتن و استرقاق را جایز و مباح می‌شمارند، قید می‌خورد و بدین گونه، حکم «فداء و من» به موضوع استرقاق، اختصاص پیدا می کند. با این بیان، احکام کافر آماده به جنگ و برده کافر از آیه شریفه کاملا استفاده می‌شود. روایات معتبر نیز مؤیّد همان معناست، زیرا این احکام به همان صورت که از آیه استفاده می‌شود و در بعضی از روایات هم آمده است، چنان که «کلینی» و «شیخ طوسی» از طلحه بن زید نقل می کنند که او می گوید، از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: پدرم می گفت: «جنگ با کفار دو حکم دارد: اگر جنگ هنوز ادامه دارد و کفار شکست نخورده و پراکنده نشده‌اند، در این حال هر اسیری که گرفته شود، امام اختیار دارد که گردنش را بزند و یا از دار بیاویزد و یا دست و پای او را از چپ و راست قطع کند، بدون این که از تنش جدا سازد و به همان حالت رها کند تا در اثر خونریزی بمیرد و این گفتار خداست: إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ

خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي بيان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۸۳ الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ. «۱» جزا و مکافات کسانی که با خدا و پیامبر او می‌جنگند و می‌کوشند در روی زمین فتنه و فساد بر پا کنند، این است که کشته شوند یا به دار آویخته گردند یا دست‌ها و پاهایشان از چپ و راست بریده شود یا تبعید شوند، این خواری و ذلت است برای آنان در دنیا و در آخرت هم به عذاب بزرگی مبتلا خواهند شد. آن گاه امام فرمود: «آیا نمی‌بینی که خدا امام را تنها در مورد نوع مجازات کافر محارب، مخیّر نموده است و این اختیار در همه موارد نیست؟» طلحه می‌گوید: معنای این جمله را از امام پرسیدم که خداوند در همان آیه می‌فرماید: أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ؛ امام (ع) در جوابم فرمود: تبعید در این آیه به معنای فراری دادن است، یعنی سپاه اسلام باید سپاه کفر را متفرق و پراکنده سازند و افرادشان را فراری دهند و اگر به آنان رسیدند و دستگیرشان نمودند، باید همان احکامی که برای کفار بیان گردیده است، درباره آن‌ها اجرا شود. امام (ع) سپس فرمود: احکام کفار در حالت جنگ همان است و اگر جنگ پایان پذیرفت و کفار با شکست حتمی روبه‌رو شدند و متفرق گردیدند، در این حال هر کافری که دستگیر شود و به اسارت مسلمانان در آید، پیشوای مسلمانان مخیّر است که بر آنان منت بگذارد و بلاعوض آزادشان سازد و یا فدیه و سربها بگیرد و رهایشان سازد و یا آنان را به عنوان برده و غلام نگهدارد. «۲»

نتیجه بحث:

نتیجه بحث: (۱)- از این روایت و از همه آن چه در معنای آیه شریفه گفتیم، چنین بر می‌آید که اسیر کافری که بعد از خاموش شدن آتش جنگ دستگیر شده است، کشته نمی‌شود. بعضی از علمای اهل سنت، مانند عطا و ضحاک و حسن بصری نیز در این نظریه با ما موافقند و حسن بصری همین نظریه را با صراحت اظهار می‌دارد و می‌گوید: اسیران جنگی که پس از پایان جنگ دستگیر گردیده‌اند، کشته نمی‌شوند، بلکه امام مسلمانان مخیر است که آنان را برده نمایند یا (_____ ۱) مائده/ ۳۳. (۲) وافی، ۹/ ۲۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۸۴ فدیه و سربها بگیرد و یا بدون فدیه آزادشان سازد. «۱» با این بیانی که گفته شد، معلوم گردید که در آیه مورد بحث، نسخی وجود ندارد، خواه آیه «سیف» پیش از این آیه نازل گردیده باشد و یا بعد از آن زیرا وجوب کشتن کافر که از آیه «سیف» استفاده می‌شود و عدم وجوب آن که از آیه مورد گفتار به دست می‌آید، با هم منافات ندارند تا یکی ناسخ آن دیگری گردد و مفهوم هر دو آیه به جای خود لازم الاجرا و مورد عمل است و هر کدام به مورد خاصی اختصاص دارد.

تصحیح یک اشتباه

تصحیح یک اشتباه این بود نظریه و عقیده شیعه و مفاد و مضمون آیه شریفه درباره اسیران جنگی ولی تعجب است که با این حال، «شیخ طوسی» روایتی را به علمای شیعه نسبت می‌دهد که بنا به آن روایت، امام و پیشوای مسلمانان مخیر است اسیران جنگی را که پس از پیروزی مسلمانان پایان جنگ دستگیر کرده‌اند، به قتل برسانند و یا یکی از آن سه حکم را که قبلا توضیح دادیم، درباره آنان اجرا کند. متن گفتار شیخ طوسی این است: «آن چه که اصحاب ما روایت نموده‌اند، این است که اگر کفار در اثنای جنگ به اسارت مسلمانان در آیند، امام اختیار دارد که آن‌ها را بکشد یا دست و پایشان را از چپ و راست قطع نماید تا بمیرند، ولی نمی‌توانند آن‌ها را در برابر فدیه و یا بدون فدیه آزاد سازد و اگر پس از پایان جنگ به اسارت مسلمانان در آید، امام و پیشوای

مسلمانان مخیر است که بلا عوض و یا با فدیه و سربها آزادشان سازد و یا به صورت برده نگه دارد و یا به قتل‌شان برساند.» در این گفتار، مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان از شیخ طوسی پیروی نموده است. «۲» در صورتی که در این مورد اصلا چنین روایتی وجود ندارد. اتفاقا خود شیخ طوسی در کتاب مبسوط به صراحت، نظریه مشهور را تأیید نموده و می‌گوید: درباره هر اسیری که پس از خاموش شدن آتش جنگ به دست مسلمانان بیفتد، امام مخیر است که بدو منت بگذارد و بلا عوض آزاد کند یا به عنوان برده نگه دارد و یا در مقابل فدیه آزادش کند، بنا به روایت اصحاب ما، امام نمی‌تواند او را بکشد. «۳»

(_____ ۱) تفسیر قرطبی، ۱۶ / ۲۲۷، ۲۲۸ و همین نظریه را نحاس در الناسخ و المنسوخ از عطا نقل نموده است. (۲) تفسیر تبیان، چاپ نجف، ۹/ ۲۹۱. (۳) مبسوط کتاب الجهاد فصل فی اصناف الکفار و کیفیهٔ قتالهم. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۸۵ و باز وی در باب «فیء و تقسیم غنائم» کتاب خلاف در ضمن مسئله هفدهم بر این نظریه ادعای اجماع علما و اخبار نموده است. این است که ما احتمال می‌دهیم، جمله «ضرب الرّقاب» و جواز کشتن اسیران جنگی، در عبارت اولی شیخ طوسی در کتاب تبیان اشتباه قلمی بوده و مرحوم «طبرسی» هم بدون مراجعه و تحقیق همین مطلب را تعقیب نموده است، زیرا این نظریه، هم خلاف مشهور و بلکه خلاف اجماع علما و دلایل دیگر است و هم مخالف با گفتار خود شیخ طوسی است، در کتاب‌های دیگرش. (۱)- از کسانی که به همین نظریه صریحا ادعای اجماع نموده‌اند یکی هم مرحوم «علامه» است، در دو کتاب خود منتهی و تذکره در باب جهاد، بخش احکام اسیران جنگی.

نظریات دیگری در آیه شریفه

نظریات دیگری در آیه شریفه نظریه علمای شیعه و بعضی از علمای اهل تسنن (ضحاک و عطا و حسن) را درباره آیه مورد بحث شناختید ولی اکثر علمای اهل سنت در این آیه نظریات دیگری دارند که در این جا می‌آوریم و به پاسخ آن‌ها می‌پردازیم: ۱- عده‌ای از علمای اهل سنت می‌گویند که این آیه تنها درباره مشرکین نازل گردیده است نه درباره تمام کفار و دلالت می‌کند بر این که اسیران مشرکین نباید، کشته شوند بلکه در برابر فدیه و یا بدون فدیه آزاد می‌گردند، سپس آیات «سیف» یعنی آیاتی که در آن‌ها فرمان قتال و جهاد آمده است، نازل گردید و این آیه را نسخ نمود. این نظریه به قتاده، ضحاک، سدی، ابن جریح، ابن عباس و بیش‌تر علما و مفسرین کوفه نسبت داده شده، آن‌ها می‌گویند: چون این آیه نسخ گردیده است، پس اسیر مشرک را باید کشت و جایز نیست او را با عوض یا بلا عوض آزاد کرد. «۱» پاسخ: این نظریه درست نیست زیرا آیات «سیف» به تمام کفار اعم از مشرک و غیر مشرک عمومیت دارند و اما این آیه به عقیده طرفداران این نظریه اختصاص به مشرکین دارد و قانون کلی و «مطلق» نمی‌تواند قانون مقیّد و جزیی را نسخ کند، خواه این قانون کلی و مطلق، از نظر زمان

(_____ ۱) تفسیر قرطبی، ۱۶ / ۲۱۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۸۶ صدور، مقدم بر قانون غیر مطلق باشد یا مؤخر از آن. «۱» بنابراین، آیات سیف که به تمام کفار اطلاق و کلیت دارد، نمی‌تواند ناسخ آیه مورد بحث باشد. (۱)- ۲- گروه دیگری معتقدند که آیه شریفه درباره تمام کفار نازل گردیده ولی حکم آن در خصوص مشرکین نسخ شده است. این نظریه باز به قتاده و مجاهد و حکم نسبت داده شده و مشهور از مذهب ابو حنیفه نیز همان است. «۲» پاسخ: این نظریه نیز مانند نظریه قبلی بی‌اساس و بطلان آن روشن است، زیرا صحت این نظریه متوقف به اثبات این مطلب است که نزول آیات «سیف» متأخر از نزول این آیه است، در صورتی که طرفداران نسخ نمی‌توانند، چنین مطلبی را به اثبات برسانند و بدین مطلب سند و دلیلی ندارند، خبر واحد آن هم در مورد نسخ، مثمر ثمر نیست، زیرا: چنان که در صفحات گذشته توضیح دادیم، به اجماع تمام علما، خبر واحد درباره نسخ قرآن هیچ گونه تأثیری ندارد و در این مورد

نمی‌توانـد، کوچک‌ترین مطلبی را ثابت کنـد و یا مورد اتکا و اسـتناد قرار گیرد. و اگر نسخ با خبر واحد هم ثابت شود، باز دلیلی بر ناسخ بودن آیات سیف وجود نـدارد که تا این نظریه صحیح باشـد بلکه نهایت چیزی که ثابت است، این است که آیه مورد بحث «مقیّـد» و یا «مخصّص» آیه سیف است، زیرا همه مسـلمانان در این نکته اتفاق دارند که مشـرکین در هر صورت، داخل در این آیه می‌باشـند یا از لحاظ این که این آیه مختص به مشرکین است و یا از لحاظ این که هم مشرکین و هم به غیر مشرکین عمومیت دارد. بنابراین، آیه مورد بحث قرینه می‌شود بر تقیید آیات سیف و یا «تخصیص» آن‌ها نه نسخ آن‌ها زیرا به طوری که قبلا اشاره نمودیم، مطلق نمی‌توانـد ناسخ مقیـد گردد. اگر از همه آن چه گفتیم صـرف نظر کنیم؛ تـازه، نسـبت در میان این آیه با آیات سـیف و قتال «عموم و خصوص من وجه» است، یعنی در دو مورد، احکام آن‌ها مسـتقل و جداگانه می‌باشد و تعارض در میانشان نیست و تنها در یـــــک مـــــورد برخـــــورد و تعـــــارض دارنـــــد و آن در مـــــورد مشـــــرکی اســـــت (_____ ۱) مـا، در ایـن بـاره در نوشـته دیگر خـود اجود التقریرات در بحث عموم و خصوص به طور تفصـیل بحث نموده‌ایم. (۲) تفسیر قرطبی، ۱۶/ ۲۲۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۸۷ که پس از پایـان جنـگ اسیر شـده است، در این مورد آیه سـیف به قتـل فرمان می‌دهـد و این آیه از قتل منع می‌کنـد که در دو مورد عـدم تعارض به مفهوم هر دو آیه عمل می‌شود و در مورد اختلاف و تعارض نیز حکم آیه‌ای را مورد عمل قرار می‌دهند که ادله دیگر مؤید آن باشد و چنان که قبلا توضیح داده شد، ادله دیگر مؤید آیه مورد بحث است. ۳- گروه سومی از علمای اهل سـنت به عکس آن دو گروه اول، می‌گوینـد: این آیه نه تنها با آیه سـیف نسـخ نگردیـده، بلکه آن را نسخ نموده است. پاسخ: این نظریه هم در بطلان و بی‌اساس بودن، مانند دو نظریه قبلی است، زیرا صـحت آن، موقوف بر این است که ثابت شود: آیه سیف از نظر زمان نزول بر آیه مورد بحث مقـدم بوده است، در صورتی که هرگز نمی‌تواننـد این مطلب را ثابت کنند. علاوه بر این، اگر بر فرض هم ثابت گردید که آیه سـیف قبل از این آیه نازل شده است (۱)-، تنها مقدم بودن مقتضی نسخ نمی‌باشد، بلکه نسخ به دلیل محکم‌تری نیازمنـد است و این چنین دلیلی هم وجود ندارد. ۴- عده دیگری هم معتقدند که امام و پیشوای مسلمانان درباره اسیران جنگی مخیر است که آنـان را بکشـد و یـا آن‌ها را استرقاق کنـد و به بردگی بگیرد و در صورت دوم هم می‌توانـد به همان صورت بردگی نگه دارد و یـا با فـدیه و سـربها و یا بـدون فـدیه آزادشان سازد و در این حکم فرقی بین حالت جنگ و پایان جنگ نیست. این نظریه را هم ابو طلحه از ابن عباس نقل نموده و عده زیادی از مفسـرین اهل سنت نیز آن را پذیرفته‌اند که ابن عمر، حسن بصـری و عطا از این افرادند و باز عده‌ای از فقهای اهل سنت هم از این عقیده پیروی نموده‌اند، مانند مالک، شافعی، ثوری، اوزاعی، ابو عبیـد و علمای دیگر. «۱» توجه داشـته باشـید که بنابراین نظریه نیز در آیه شـریفه نسـخی واقع نشده است، چون مفهوم آیه با این نظریه منافات نـدارد تا بوسیله آن نسـخ شود. نحاس این نظریه را در کتاب خود می‌آورد، آن گاه می‌گوید: این عقیده بر این اساس اسـت کـه آیـه عفـو و آیـه سـیف هر دو از نظر حکـم ثـابت و مـورد عمـل می‌باشـند و هیـچ یـک از آن‌هـا نسـخ نگردیـده (_____ ۱) تفسیر قرطبی، ۱۶/ ۲۲۸. بیان در علوم و مسائـل کلی قرآن، ص: ۴۸۸ است و این نظریه بهترین نظریه است، زیرا نسـخ تنهـا به وسـیله دلیل قطعی ثابت می‌شود که در این جـا اولا: چنین دلیلی وجود نـدارد و ثانیا: آن جا که عمل کردن به مضـمون هر دو آیه ممکن است، عقیـده به وجود نسـخ معنی نـدارد. سـپس اضافه می‌کنـد: این نظریه از اهل مـدینه، شافعی و ابو عبید هم نقل گردیده است. «۱» پاسخ: این نظریه گرچه مستلزم ادعـای نسـخ در آیه نیست ولی در عین حال نظریه صـحیحی نیست، زیرا از دو جهت با آیه شـریفه مخالفت دارد: یکی این که: این آیه به صراحت دلالت می‌کند که «منّ و فداء» آزاد کردن با عوض و بلا عوض به اسیرانی اختصاص دارد که پس از غلبه و پیروزی کامل مسـلمانان و پایان جنگ، دسـتگیر شده باشـند، بنابراین، آزاد کردن اسـیرانی که در حالت جنگ دسـتگیر گردیده‌اند، با حکم این آیه سازگار نیست. دوم این که: در این آیه «ضرب رقاب» و قتل کفار در حال جنگ و تا پیروزی مسلمانان محدود و معین شده

است که بنا به مفهوم این آیه، پس از پیروزی کامل قتل کفار متوقف و ممنوع می‌باشد. بنابراین، عقیده به جواز قتل اسیران جنگی پس از پیروزی کامل، مخالف با مفهوم صریح این آیه خواهد بود. اگر در قتل اسیران جنگی به آیه سیف استناد کنند، آن هم درست نیست، زیرا همان طور که قبلا گفتیم: آیه سیف با این آیه مقید گردیده و به اسیران در حال جنگ، اختصاص یافته است. و اگر در جواز این قتل به روش و عمل خود پیامبر (ص) تکیه کنند که آن حضرت بعضی از اسیرها را به قتل می‌رسانید و از بعضی دیگر سربها می گرفت و گروهی را بلاعوض آزاد نمود، این هم نمی‌تواند گفتار آنان را ثابت کند. زیرا بر فرض صحت، این جریان نمی‌تونـد دلیل بر تخییر در میان قتل و غیر قتل اسیران جنگی باشد زیرا امکان دارد که آن حضرت در این جریان از قانون تخییر استفاده نمی کرده است بلکه اسیران جنگی دارای چند گروه بوده‌اند و هر گروهی حکم مخصوصی داشته و رسول اکرم (ص) قتل را درباره گروهی اجرا می کرده است که در اثنای جنگ دستگیر شده بودند و حکم غیر قتل را درباره اسیرانی که بعد از پایان جنگ به اسارت در آمده باشند، اجرا می‌نموده است. و اگر طرفداران این عقیده به روایتی که درباره رفتار و روش ابو بکر و عمر نسبت به اسیران (_____ ۱) الناسخ و المنسوخ، نحاس ۲۲۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۸۹ جنگی نقل گردیده است، استناد کنند، این هم سودی به حال آنان نمی‌بخشد، زیرا: اولاـ در صحت این نقل و این جریان تاریخی سخن بسیار است. و ثانیا: بر فرض صحت هم، حجیت و مدرکیت ندارد و با عمل و روش آنان، دست برداشتن از ظاهر قرآن صحیح نیست. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۹۰ (۳۳- ۳۴) (۱)-

نسخ در آیه حق سائل

اشاره

نسخ در آیه حق سائل وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ. «۱» و در اموال آنان حقی است برای سؤال کننده و محروم. وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ. لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ. «۲» و آنان که در اموالشان حقّی است معلوم برای سؤال کننده و محروم.

توجیه نسخ

توجیه نسخ نسخ و عدم نسخ این دو آیه در میان علما و مفسرین مورد اختلاف است و این اختلاف از این جا پدید آمده است که حق معلومی که در این دو آیه آمده ممکن است همان زکات واجب باشد و ممکن است، یک حق واجب مالی دیگری غیر از زکات و شاید یک حق مستحب مالی باشد نه حق واجب. بنابر احتمال اول، این آیه از آیات زکات می‌باشد و نسخی در آن به وقوع نپیوسته و بنابر احتمال سوم، باز نسخ در آن مفهومی ندارد زیرا حق مستحب که همان صدقات مستحب می‌باشد، همیشه در اموال ثروتمندان وجود داشته و خواهد بود ولی بنا به احتمال دوم که منظور از حق در (_____ ۱) ذاریات/ ۱۹. (۲) معارج/ ۲۴، ۲۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۹۱ این دو آیه یک حق واجب غیر از زکات باشد، این دو آیه نسخ گردیده است، زیرا با وجوب زکات تمام صدقات واجب دیگر که در قرآن آمده بود، منسوخ شده است و فعلا جز زکات، صدقه واجبی در اسلام وجود ندارد. عده‌ای از علما در معنای این دو آیه همین احتمال را پذیرفته و «حق معلوم» را حق واجبی غیر از زکات دانسته‌اند، این است

که به نسخ این دو آیه قائل شده‌اند. پاسخ: تحقیق و بررسی در مفهوم این دو آیه نشان می‌دهد که منظور از «حق» نه زکات است تا از آیات زکات محسوب شود و نه حق واجب دیگری است تا نسخ شود، بلکه منظور از آن، یک حق مستحبی است که در شرع مقدس اسلام به پرداختن یک چنین حقی به طور ندب و استحباب دستور داده شده است و به طوری که اشاره گردید، این دستور و فرمان در اسلام همیشه بوده و خواهد بود. بنابراین معنی، نسخی به این دو آیه متوجه نگردیده است. دلیل ما بر این که منظور از حق در این دو آیه، حق مستحبی است نه حق واجب، این است که: ۱- روایات فراوانی به طریق شیعه وارد گردیده است که همه آن‌ها صدقات واجب را در اسلام منحصر به زکات می‌دانند. ۲- و از ائمه اهل بیت و خاندان عصمت و طهارت (ع) روایاتی به دست ما رسیده که حق را در این دو آیه به همان حقوق مالی مستحبی تفسیر می‌کنند، چنان که: ثقة الاسلام «کلینی» با اسناد خود از ابو بصیر نقل می‌کند که: ما، در محضر امام صادق (ع) بودیم و عده‌ای از ثروتمندان نیز با ما بودند، درباره زکات گفت و گو به میان آوردند، امام صادق (ع) فرمود: انسان به وسیله زکات دادن قابل مدح و تعرف نمی‌باشد، زیرا زکات حقی است که شخص با پرداختن آن، خون خود را حفظ می‌کند و مسلمان نامیده می‌شود و اگر زکات نپردازد، نمازش هم قبول نخواهد بود، ولی در ثروت‌های شما غیر از زکات حق دیگری نیز هست. ابو بصیر می‌گوید: عرضه داشتم: اصلحک اللّه در ثروت ما غیر از زکات چه حق دیگری هست؟ امام فرمود: سبحان اللّه! آیا نشنیده‌ای گفتار خدا را در قرآن مجیدش؛ وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ .... ابو بصیر گوید: عرضه داشتم این حق معلوم چیست؟ (۱)- امام در جوابم فرمود: به خدا سوگند! این حق همان است که به هر شخص متوجه است که هر روز یا هر هفته و هر ماه به مقدار کم یا زیاد از مال خود دائما به بیچارگان و نیازمندان بدهد. باز کلینی با اسناد خود از اسماعیل بن جابر از امام صادق (ع) در تفسیر آیه وَ الَّذِینَ فِی بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۹۲ أَمْوالِهِمْ نقل می‌کند: سؤال نمودم آیا حق غیر از زکات است؟ امام فرمود: آری! خداوند به شخصی ثروت و مال می‌دهد و او از این ثروت هزار درهم، دو هزار درهم، سه هزار درهم بیش‌تر یا کم‌تر کنار می‌گذارد که با آن صله رحم کند و گرفتاری خویشان و نزدیکان خود را بر طرف سازد و این حق همان است. روایات دیگری در این زمینه از امام باقر و امام صادق (ع) وارد شده است. «۱» بیهقی در شعب الایمان با اسناد خود از عزوان بن ابی حاتم نقل نموده است که ابوذر در کنار خانه عثمان بود و اجازه ورود به وی داده نمی‌شد، مردی از خاندان قریش او را دید و سؤال نمود: اباذر! چرا در کنار این درب نشسته‌ای؟ ابوذر گفت: اینان امتناع دارند از این که به من اجازه ورود بدهند، آن مرد قریشی وارد خانه عثمان گردید و گفت: یا امیر مؤمنان! گناه ابوذر چیست که در بیرون در نشسته و به وی اجازه ورود داده نمی‌شود؟ عثمان به ابوذر اجازه ورود داده و او وارد گردید و در میان جمعیت نشست. عثمان خطاب به کعب الاحبار چنین گفت: یا ابا اسحاق! اگر صاحب مالی زکات مالش را بپردازد، باز هم گناه و عقوبتی دارد؟ کعب در پاسخ عثمان گفت: نه. این جا بود که ابوذر بر آشفت و از جای خویش برخاست و با عصایی که در دست داشت، محکم به پشت گردن کعب زد و گفت: ای پسر زن یهودی! تو خیال می‌کنی که پس از پرداختن زکات واجب، حقی در گردن او نیست؟ در صورتی که خدا می‌فرماید: وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ (۱)- وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ، «۲» وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً، «۳» وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ. لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ «۴» ابوذر شروع کرد به خواندن این سلسله از آیات قرآن. «۵» ابن جریر با اسناد خود از ابن عباس نقل می‌کند که: حق معلوم، حقی است غیر از صدقه و انسان با آن حقوق مالی، به خویشاوندان، احسان و نیکی و از مهمانانش پذیرایی می‌کند و احتیاج درمانده‌ای را بر طرف و از بیچاره‌ای دستگیری می‌نماید. «۶»

(_____ ۱) وافی، ۶/ ۵۲ باب (الحق المعلوم) و باب قبلی‌اش. (۲) دیگران را بر خود مقدم می‌دارند، گرچه احتیاج داشته باشند. حشر/ ۹. (۳) در راه دوستی او، اطعامشان را به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند. دهر/ ۸ (۴) کسانی که در ثروتشان حقی است معین برای سؤال کننده و محروم. معارج/ ۲۴، ۲۵. (۵) کنز العمال، ۳/ ۳۱۰. (۶) تفسیر قرطبی، ۲۹/ ۵۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۹۳ عده دیگری از مفسرین نیز در این معنی

از ابن عباس پیروی نموده‌اند.

نتیجه

نتیجه چون منظور از حق مذکور در آیه شریفه برای سائلان و مستمندان در اموال ثروتمندان، حق مستحبی به عنوان حقوق اخلاقی، اجتماعی و انسانی است نه یک حق واجب علاوه بر زکات بنابراین معما، وقوع نسخ در این آیه مفهوم و جایگاهی ندارد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۹۴ (۳۵)

نسخ در آیه نجوا

اشاره

نسخ در آیه نجوا یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً ذلِکَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ. «۱» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا گفت و گوی سرّی کنید، قبل از آن صدقه‌ای [در راه خدا] بدهید. این عمل برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر توانایی نداشته باشید، پس خداوند بخشایشگر و مهربان است. اکثر علما می‌گویند که این آیه با آیه دیگری نسخ گردیده و آن آیه این است: أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ. «۲» آیا ترسیدید که فقیر شوید و از دادن صدقه قبل از نجوا خودداری کردید؟ اکنون که این کار را نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت؛ نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید و [بدانید که خداوند از آن چه انجام می‌دهید، آگاه است. (_____ ۱) مجادله/ ۱۲. (۲) مجادله/ ۱۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۹۵ (۱)-

احادیث عمل به آیه نجوا

احادیث عمل به آیه نجوا روایات فراوانی به طریق شیعه و سنی وارد شده است که چون این آیه شریفه نازل گردید، به جز امیر مؤمنان (ع) کسی به آن عمل نکرد و آن حضرت تنها یک دینار پول داشت که آن را به ده درهم تبدیل نمود و هر وقت می‌خواست با رسول اکرم (ص) به گفت و گوی سری بپردازد، یک درهم صدقه می‌داد تا گفت‌وگوی وی به ده بار رسید بنابراین، آیه شریفه نجوا، جز به وسیله آن حضرت، مورد عمل قرار نگرفته است. اینک نمونه چندی از روایات این فصل: ۱- ابن بابویه با اسناد خود از مکحول روایت می‌کند که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) فرمود: حافظان حدیث و دانایان از صحابه پیامبر (ص) می‌دانند: در میان آنان کسی نیست که دارای مقام و فضیلتی باشد، مگر این که من در آن فضیلت با وی شریکم و سهم من بیش‌تر است، ولی من هفتاد فضیلت دارم که در آن‌ها، از اصحاب پیامبر (ص) کسی با من شرکت ندارد. مکحول می‌گوید گفتم: یا امیر مؤمنان! این فضایل را برای من بگو، آن گاه آن حضرت، یکایک این فضایل را شمرد و در ضمن آن‌ها فرمود: و اما فضیلت بیست و چهارم به هنگامی که خداوند آیه إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ ... را بر پیامبر (ص) نازل فرمود، من یک دینار داشتم و آن را به ده درهم

فروختم و پیش از هر گفت و گوی سری که با پیامبر (ص) به عمل می‌آوردم، یک درهم در راه خدا صدقه می‌دادم، به خدا سوگند! این عمل را هیچ یک از یاران پیامبر نه پیش از من و نه بعد از من انجام نداد تا این که خداوند آیه أَ أَشْفَقْتُمْ را درباره آن فرستاد. «۱» ۲- ابن جریر طبری با اسناد خود از مجاهد نقل می‌کند که: امیر مؤمنان (ع) فرمود: آیه‌ای در کتاب خدا وجود دارد که کسی پیش از من به آن آیه عمل نکرده و کسی هم بعد از من عمل نخواهد نمود: من یک دینار داشتم و آن را به ده درهم تبدیل نمودم (۲)- و هر وقت به نزد پیامبر (ص) می‌آمدم، یک درهم از آن‌ها را در راه خدا می‌دادم، سپس آن آیه نسخ گردید و کسی پیش از من بدو عمل نکرد و آن آیه إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ است. «۲» ۳- شوکانی می‌گوید: عبد الرزاق و عبد بن حمید و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از امیر مؤمنان (ع) نقل نموده‌اند که: به آن آیه به جز من کسی عمل ننمود تا نسخ گردید و مدت آن (بیش از یک ساعت) نبود و منظور آن حضرت از این آیه همان آیه نجوا بود.

(_____ ۱) تفسیر برهان، ۲/ ۱۰۹۹. (۲) تفسیر طبری، ۲۸/ ۱۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۹۶ ۴- سعید بن منصور، ابن راهویه، ابن ابی شیبه، عبد بن حمید، ابن منذر، ابن ابی حاتم و ابن مردویه باز از آن حضرت نقل نموده‌اند که: در کتاب خدا آیه‌ای وجود دارد که پیش از من کسی بدان عمل ننموده و بعد از من نیز کسی عمل نخواهد نمود و آن آیه نجواست. إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ آن گاه فرمود: این آیه که نازل گردید، در نزد من یک دینار موجود بود و آن را به ده درهم فروختم و هر وقت می‌خواستم با رسول خدا (ص) گفت و گوی سری انجام دهم، قبلا یک درهم در راه خدا می‌دادم و کسی پیش از من به آن دستور عمل نکرد تا آن که نسخ شد و آیه أَ أَشْفَقْتُمْ نازل گردید. این حدیث را حاکم نیز نقل نموده و از روایات صحیح معرفی کرده است. «۱» روایات فراوان دیگری نیز در این باره وارد گردیده است.

فلسفه این حکم

فلسفه این حکم این آیه شریفه به دو موضوع دلالت دارد: اول: صدقه دادن پیش از گفت و گوی سری با رسول خدا (ص) مستحسن، نیکو و وسیله طهارت و پاکی دل‌هاست لذا این فرمان و دستور متضمن خیر و صلاح بندگان است. دوم: این حکم و فرمان تنها به افرادی متوجه است که قدرت و امکان مالی داشته و واجد تمکن پرداخت صدقه باشند و اما کسانی که از امکانات مالی محروم هستند، از این تکلیف و حکم، معاف می‌باشند و مجبور به پرداخت صدقه نیستند زیرا که خداوند بخشایشگر و مهربان است. (۱)- این است حکمی که آیه نجوا متضمن آن می‌باشد، بدیهی است که عقل به تنهایی می‌تواند، به حسن و نیکویی از این فرمان قضاوت کند و وجدان به صحت و درستی آن اعتراف نماید زیرا این حکم از طرفی به نفع فقرا و نیازمندان و وسیله بهبودی وضع بیچارگان و درماندگان است و از طرف دیگر متضمن یک نوع تخفیف و ارفاق است برای رسول اکرم (ص) و کاستن از فشار کار و مراجعات بی‌حد است. زیرا با صدور این فرمان از تعداد افرادی که می‌خواهند همیشه به گفت و گوی سری و خصوصی

(_____ ۱) فتح القدیر، ۵/ ۱۸۶. در این زمینه روایات زیادی هست به تفسیر برهان و تفسیر طبری و کتاب‌های حدیث مراجعه شود و قسمتی از این روایات را مرحوم علامه مجلسی در بحار، ۱۹/ ۱۷۹ (ج ۹۰ طبع جدید) آورده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۹۷ بپردازند و اوقات عزیز آن بزرگوار را انحصاری و دربست در اختیار خود بگیرند، کاسته می‌شود و تنها کسانی به گفت و گوی سری با وی می‌پردازند که علاقه و محبت آنان به گفت و گو با رسول خدا (ص) بیش از علاقه و محبت به پول و مال دنیاست. سوم: گذشته از همه آن چه گفته شد، این حکم وسیله آزمایش افراد و سنجش ارزش انسانی، اخلاقی و ایمانی آنان بود و بذل مال و انفاق به فقرا در راه خدا و به خاطر تماس و گفت‌وگو با رسول خدا (ص) موجب تکامل روحی و پرورش جنبه‌های ایمانی آنان نیز می‌گردید. جای تردید

نیست که حسن و زیبایی این حکم اختصاص به یک زمان معین و وقت خاصی ندارد بلکه دائمی و همیشگی می‌باشد، خاصیت آزمایش و درجه ایمان افراد و سنجش شخصیت‌های آنان که در این حکم وجود دارد، بیش‌تر در آن جا نمایان می گردد که آیه دوم می گوید، پس از صدور این حکم تمام مسلمانان به جز امیر مؤمنان (ع) به جهت ترس از صدقه و کثرت علاقه به مال دنیا از گفت و گوی سری و خصوصی با رسول خدا (ص) اعراض نمودند. چرا این حکم نسخ گردید؟ همان طور که لزوم صدقه دادن در نجوا منافعی در برداشت، طبعا جلوی منافع دیگری را نیز می گرفت زیرا شکی در این نیست که اعراض نمودن مسلمانان و اصحاب پیامبر (ص) در اثر همان حکم از تماس‌ها و گفت و گوهای خصوصی با رسول خدا (ص)، آنان را از منافع و استفاده‌های زیادی محروم می‌ساخت و به مصالح عمومی لطمه وارد می‌نمود. برای مقدم داشتن همان مصالح عمومی بر مصالح خصوصی و ترجیح دادن منافع عام بر منافع خاص فقرا، خداوند حکم وجوب این صدقه را برداشت و حکم به پا داشتن نماز و پرداختن زکات و پیروی از رسول خدا (ص) را جایگزین آن ساخت. با این بیان معلوم گردید که در مفهوم این آیه جز التزام به وقوع نسخ چاره‌ای نیست و باید قبول نمود که حکم آیه اول با آیه دوم نسخ شده است ولی باید توجه داشت که این نسخ همان قسم اول از اقسام نسخ است که آیه نسخ کننده دلالت بر این کند که مدت حکم آیه اول سپری شده است و در اول بحث گفتیم که وقوع این گونه نسخ در قرآن خالی از اشکال است. گرچه نسخ شدن آیه شریفه به این معنی است که مدت حکم آن سپری شده است ولی با این حال پایان یافتن مدت این حکم از این نظر نبوده است که فواید و مصالح آن حکم به زمان معینی اختصاص داشته است زیرا قبلا- روشن گردید که این مصالح در تمام دوران حیات و زندگی پیامبر (ص) موجود بود ولی علاقه شدید عده‌ای از مسلمانان به مال و ثروت و ترس و خودداری آنان از بذل ما پیش از گفت و گو با رسول خدا (ص) مانع از استمرار و دوام این حکم گردید و همین بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۹۸ سبب شد که این حکم نسخ گردیده و برداشته شود. (۱)-

اشکالی و پاسخی:

اشکالی و پاسخی: شاید اعتراض کنند که خدای دانا از روز اول می‌دانست که مانعی در راه انجام دادن این حکم به وجود خواهد آمد و این فرمان عملی نخواهد گردید و به نسخ منجر خواهد شد، با این حال چگونه و چرا چنین قانونی را گذاشت و دستور و وجوب صدقه قبل از نجوا را صادر فرمود؟! پاسخ: اصل تشریع این حکم و نسخ آن که خداوند در مرحله اول تشریع و در مرحله دوم نسخ کرد، فواید و نتایج زیادی را در برداشت: از جمله این که نسخ این حکم بهترین عامل تنبیه و بیداری مسلمانان و مهم‌ترین وسیله اتمام حجت برای آنان بود زیرا با صدور فرمان نسخ برای همه روشن گردید که تمام صحابه و یاران پیامبر (ص) مال دنیا را بر تماس و گفت و گو با پیامبرشان مقدم داشتند و از یاران وی کسی بر این حکم عمل نکرد مگر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع). گرچه ترک تماس و گفت و گو با رسول خدا (ص) معصیت و گناه محسوب نمی گردید چون ملاقات و صحبت خصوصی با رسول خدا (ص) نبود تا ترک آن معصیت باشد، تنها این که در صورت ملاقات خصوصی صدقه‌ای به افراد واجب می‌شد و اگر این نوع ملاقات انجام نمی گرفت، نه معصیتی در میان بود و نه صدقه‌ای واجب می‌شد ولی در عین حال این حکم همین قدر می‌رساند: کسانی که به خاطر پول و بذل مال تماس‌های خصوصی و ارتباطشان را با رسول خدا (ص) قطع می کنند، به مال و ثروت بیش‌تر از ملاقات خصوصی و دیدار رسول خدا (ص) اهمیت و ارزش قائل هستند. علت تشریع این حکم با نسخ شدن آن معلوم و روشن گردید، زیرا همان نسخ بود که لطف و عنایت پروردگار را نسبت به بندگانش آشکار و عدم اهتمام مسلمانان را نسبت به مناجات با پیامبرشان برملا ساخت و با همین نسخ بود که مقام و شخصیت امیر مؤمنان (ع) در میان سایر صحابه شناخته شد. این علل و مصالح که در تشریع حکم وجوب صدقه در «نجوا با رسول خدا (ص)» و در نسخ آن وجود داشت، از ظاهر قرآن مجید به دست

می‌آید و روایات فراوانی نیز به آن دلالت دارند ولی اگر این حکم و وجوب بذل مال قبل از «نجوا» یک حکم ظاهری و امتحانی باشد- مانند مأمور بودن حضرت ابراهیم (ع) به ذبح فرزندش- در این صورت نسخ آیه را نباید نسخ حقیقی و اصطلاحی نامید، زیرا نسخ یک حکم امتحانی از مقوله نسخ لغوی است نه از مقوله نسخ اصطلاحی. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۴۹۹ فخر رازی از ابی مسلم نقل نموده است که وی امتحانی بودن این حکم را قطعی دانسته و عقیده داشته که این حکم برای تمییز و تشخیص دادن مسلمانان (۱)- حقیقی و واقعی از مسلمانان غیر واقعی و افراد منافق و دورو بوده است، بنابراین، نسخ به معنای واقعی در این حکم واقع نگردیده است. فخر رازی پس از نقل کلام ابو مسلم می‌گوید: این گفتاری است نیکو و ایرادی در آن نیست. «۱» شیخ شرف الدین می‌گوید: محمد بن عباس در تفسیر خود هفتاد حدیث از طریق شیعه و سنی در این معنی نقل نموده است که از میان تمام صحابه تنها کسی که بذل مال را متحمل گردید و با رسول خدا (ص) گفتار سری انجام داد، علی بن ابی طالب (ع) بود، سپس از شیخ طوسی بزرگ دانشمند و فقیه شیعه این حدیث را آورده و می‌گوید: ترمذی در سنن خود و ثعلبی در تفسیرش از علقمه انماری مرفوعا «۲» از امیر مؤمنان نقل نموده‌اند که فرمود: «خداوند به وسیله من بر این امت تخفیف داد، زیرا خداوند صحابه پیامبر (ص) را با بذل مال در برابر مناجات و تماس خصوصی با رسول خدا (ص) آزمایش کرد، ولی آنان از ملاقات و از نجوا با آن حضرت خودداری نمودند و رسول خدا (ص) نیز در منزل خویش از ملاقات خصوصی خودداری می‌ورزید، مگر با کسانی که در راه خدا بذل مال کنند و من تنها یک دینار داشتم که آن را در راه خدا دادم و تنها من بودم که به این آیه عمل نمودم و وسیله توبه و عفو خدا نسبت به تمام مسلمانان شدم و اگر کسی پیدا نمی‌گردید که به این آیه عمل کند، به جهت امتناع و خودداری تمام مردم از فرمان خدا، عذاب خدا بر آنان نازل می‌شد. «۳»» مؤلف: این روایت در نسخه چاپی سنن ترمذی وجود ندارد و به نسخه‌های قدیمی و خطی هم دسترسی پیدا نکردیم و تفسیر ثعلبی نیز که این حدیث در اکثر کتاب‌ها از آن نقل شده است، به دست نیامد و از محلی که این تفسیر در آن جا وجود داشته باشد، اطلاع ندارم. «۴»

(_____ ۱) تفسیر فخر رازی، چاپ مطبعهٔ عامرهٔ، ۸/ ۱۶۷. (۲) مرفوع: در اصطلاح به حدیثی گفته می‌شود که نام یک یا چند نفر از راویان آن حذف شود. (۳) بحار، ۹/ ۷۲، تفسیر برهان، ۲/ ۱۱۰۰. (۴) در موقع ترجمه کتاب، ما یک نسخه خطی بسیار نفیس و قدیمی از تفسیر ثعلبی در کتابخانه عمومی حضرت آیت اللّه العظمی نجفی به شماره (۹۰۸) در قم به دست آوردیم و پس از مراجعه به این تفسیر معلوم شد که تنها، بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۰۰ ولی به هر حال تردیدی در این نیست که حکم این آیه مدت کم و کوتاهی در میان مسلمانان بوده و سپس برداشته شده است و به جز علی بن ابی طالب (ع) کسی به حکم آن، عمل نکرده و به وسیله عمل نمودن به حکم این آیه یکی دیگر از فضائل آن حضرت آشکار شده است، اعم از این که این امر و حکم، یک امر امتحانی بوده است و یا یک حکم واقعی و حقیقی. (۱)-

تعصب و غرض ورزی آشکار

تعصب و غرض ورزی آشکار فخر رازی در مقام اعتذار از خودداری بزرگان صحابه از عمل نمودن به حکم آیه «نجوا»- با این که فرصتی برای عمل داشتند- تعصب و غرض ورزی آشکار و صریحی به خرج داده، می‌گوید: اقدام و عمل نمودن به دستور این آیه سبب اندوه فقرا و کناره گیری و دوری اغنیا و ثروتمندان می‌شد، زیرا فقرا و افراد نادار قدرت بذل مال را نداشتند و نمی‌توانستند به آن عمل کنند و در نتیجه دلگیر و اندوهناک می‌شدند و ثروتمندان نیز می‌دیدند که عده‌ای اقدام به عمل و بذل مال می‌کنند، ولی آن‌ها نمی‌کنند و این عمل قهرا سبب طعن و ایراد به آنان خواهد شد و در نتیجه کناره گیری می‌کردند، پس عملی که سبب غم و

اندوه فقرا و دوری و کناره گیری اغنیا شود، ترک آن، چندان ضرری ندارد زیرا کاری که سبب الفت و محبت باشد، بهتر از کاری است که سبب دوری و عزلت گردد. گذشته از این، مناجات و تماس سری با رسول خدا (ص) نه از واجبات بوده و نه از مستحبات،

_____قسمت اول این حدیث به وسیله

علقمه انماری از امیر مؤمنان (ع) نقل گردیده است و قسمتی از مضمون آن نیز از مجموع چند روایت که ثعلبی نقل نموده است، به دست می‌آید. اینک متن این چند روایت را که ثعلبی در ذیل همین آیه نقل کرده است. در این جا می‌آوریم: قال مجاهد: نهوا عن مناجاة النّبی صلی اللّه علیه و سلم حتی یتصدقوا، فلم یناجه الّا علیّ بن ابی طالب رضی اللّه عنه، قدّم دینارا فتصدّق به ثم نزلت الرّخصة. و قال علی بن ابی طالب رضی اللّه عنه: ان فی کتاب اللّه لایة ما عمل بها احد قبلی و لا یعمل بها أحد بعدی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً فانها فرضت ثم نسخت. اخبرنی عبد اللّه بن حامد اجازة ... عن علی بن علقمة الانماری عن علی بن ابی طالب (ع) قال: لما نزلت یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً دعانی رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم فقال لی: ما تری بدی دینار. قلت: قال: کم؟ قلت: حبة او شعیرة. قال: انک لزهید فنزلت أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقاتٍ الایة. قال علی: فبی خفف اللّه سبحانه عن هذه الامة و لم ینزل فی أحد قبلی و لم ینزل فی أحد بعدی. قال ابن عمر: کان لعلی ثلاث لو کانت لی واحدة منهن کانت احبّ لی من حمر النّعم: تزویجه فاطمة و اعطاؤه الرایة یوم خیبر و آیة النجوی. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۰۱ بلکه به طوری که گفتیم این شرط در واقع برای این بوده که قهرا تماس و ارتباط با رسول خدا کم‌تر شود و هرچه این گونه تماس‌ها کم‌تر می‌شد، به هدف حکم و فرمان این آیه نزدیک‌تر می‌گردید. بدیهی است که ترک این گونه تماس، نیکو و مستحسن است و سبب طعن و ملامت ترک کننده آن نمی‌باشد. «۱» مؤلف: خواننده ارجمند! این بود عذر فخر رازی در موضوع خودداری بزرگان صحابه از عمل نکردن به فرمان صریح قرآن مجید، به طوری که ملاحظه می‌کنید، عذری که فخر رازی آورده، چیزی نیست جز این که طرف را به شک و تردید وادارد ولی ابراز چنین مطلبی از کسی که کوچک‌ترین اطلاع از معانی کلمات و مفاهیم آیات قرآن داشته باشد، صحیح و درست نیست. زیرا فرض می‌کنیم که در این مورد هیچ روایتی وارد نشده و نکوهشی از طریق روایات به عمل نیامده است ولی آیا آیه أَ أَشْفَقْتُمْ دلیل عتاب و نکوهش از قطع ارتباط با رسول خدا (ص) که در اثر ترس از فقر یا شدت علاقه به مال دنیا بوده است، نمی‌باشد؟! آیا این آیه دلالت ندارد که صحابه و یاران پیامبر تقصیر و کوتاهی نموده‌اند و خدا از تقصیرشان در گذشته است؟! ولی چه باید کرد که تعصب مرضی است مهلک و خطرناک! جای تعجب این است که فخر رازی این جملات را پس از آن مطرح نموده که به این حقیقت اعتراف کرده و می‌گوید: یکی از فواید این حکم این است که توسط آن، طرفداران ثروت و مال دنیا از اهل معنی و طرفداران آخرت، معلوم و مشخص می‌شدند، زیرا این مال دنیاست که وسیله آزمایش و سنجش انگیزه‌هاست. اما گفتار فخر رازی که «این گونه بذل مال، سبب اندوه فقرا و فاصله گرفتن از اغنیاست، پس ترک آن که قهرا موجب الفت خواهد بود، بهتر است.» اگر این گفتار صحیح باشد، ترک نمودن تمام واجبات مالی (۱)- بهتر از عمل نمودن به آن‌ها خواهد شد و این گونه اوامر و دستورات خداوند با حکم عقل، عرف و مصالح مردم مخالف بوده و به ضرر اجتماع و فقرا و اغنیا تشریع شده است و بعید نیست که فخر رازی به این معنی و بدتر از آن نیز ملتزم گردد تا بتواند یکی از فضائل علی (ع) را انکار کند.

(_____۱) تفسیر رازی، ۸/ ۱۶۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۰۲ بسیار بجاست که در این جا گفتار نظام الدین نیشابوری را که در مقام ایراد و انتقاد از گفتار فخر رازی و تعصب شدید او و پیروانش آورده است، نقل کنیم: متن گفتار نیشابوری این است: «قاضی می‌گوید این عمل یعنی بذل ما قبل از تماس خصوصی با رسول خدا (ص) نمی‌تواند گواه فضیلت و برتری علی به بزرگان صحابه باشد، زیرا شاید وقت اجازه نداده که آنان نیز به این حکم عمل نمایند.» گذشته از این فخر رازی می‌گوید: «اگر فرض کنیم، وقت و فرصت نیز به آنان اجازه

می‌داد که به حکم آیه عمل کنند، اصلا اقدام به یک چنین عمل سبب اندوه فقرا که قدرت مالی به انجام دادن این دستور نداشتند می گردید و همچنین باعث نفرت و فاصله گرفتن اغنیا و ثروتمندان می‌شد.» روی این اصل، ترک عمل به چنین حکمی ضرری ندارد زیرا کاری را که سبب الفت و محبت و هماهنگی است، بهتر از کاری است که سبب دوری و نفرت یا غم و اندوه شود وانگهی صدقه دادن و بذل مال در تماس خصوصی با رسول خدا (ص) نه تنها واجب نبود، بلکه از مستحبات نیز محسوب نمی‌شد و ترک آن از عمل کردن به آن، بهتر و سزاوارتر بود، زیرا این تماس‌های خصوصی باعث ناراحتی پیامبر (ص) می‌شد.» نیشابوری پس از نقل این سخن از فخر رازی می گوید: «این کلام خالی از تعصب نیست و چرا ما باید خود را ملزم بدانیم، در هر فضیلتی که برای علی ذکر می‌شود، اشکال تراشی کنیم و از ارزش آن بکاهیم و یا آن را کلا مورد تردید قرار دهیم، مگر امکان ندارد که او دارای فضیلتی باشد که سایر بزرگان صحابه دارای آن فضیلت نباشند؟ در صورتی که از پسر عمر نقل شده است که می گفت: در علی بن ابی طالب (ع) سه فضیلت وجود داشت که اگر یکی از آن سه فضیلت را من داشتم، برای من بهتر از شتران سرخ موی بود. ۱- ازدواج او با فاطمه (س)، یگانه دخت رسول اللّه ۲- پرچمداری در جنگ خیبر ۳- عمل به آیه نجوا علاوه بر این آیا شخص باانصاف می‌تواند بگوید که گفت و گوها و تماس‌های خصوصی با رسول خدا (ص) نقیصه است نه فضیلت؟ عیب است نه کمال؟ مگر در آیه شریفه از این عمل نهی شده بود؟! نه هرگز! بلکه در آیه دستور داده شده بود که قبل از هر گفت‌وگوی خصوصی بذل مال شود و هر کس به این آیه عمل نموده، از دو جهت به فضیلت و امتیاز دست یافته است. از یک طرف احتیاج و گرسنگی فقرا را برطرف ساخته و به نیازمندان کمک کرده و از طرف بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۰۳ دیگر محبت و دوستی رسول خدا (ص) را در دل خود جایگزین نموده است و با این عشق و علاقه شدید، خود را به حضور پیامبر (ص) نزدیک‌تر ساخته (۱)-، مشکلات و مسائل را از نزدیک به وسیله خود آن حضرت حل و فصل نموده و عملا نشان داده است که گفت و گوی خصوصی با پیامبر (ص) در نظر او مهم‌تر و محبوب‌تر از ثروت و مال دنیا است.» «۱»

(_____ ۱) تفسیر نیشابوری، در حاشیه تفسیر طبری، ۲۸/ ۲۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۰۴ (۳۶)

نسخ در آیه فیء

اشاره

نسخ در آیه فیء ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ. «۱» آن چه خداوند از اموال قریه‌ها و آبادی‌ها به پیامبرش ارزانی داشته است، پس آن اموال برای خداست و برای پیامبر و نزدیکان او و برای یتیمان و بیچارگان و درماندگان راه است.

توجیه نسخ

توجیه نسخ می گویند که قتاده بر نسخ شدن این آیه قائل است و در توضیح آن چنین می گوید: کلمه «فیء» و کلمه «غنیمت» به یک معنی است. بنابراین، در این آیه که کلمه «فیء» به کار رفته است، همان احکام غنیمت را بیان می کند و در اول اسلام غنایم را طبق مفهوم این آیه تقسیم می کردند و همه آن را در مواردی که در این آیه شریفه آمده است، توزیع می‌نمودند و به افرادی که در

جنگ شرکت نموده‌اند، از غنایم، سهمی داده نمی‌شد مگر این که یکی از مصادیق آیه باشد ولی بعدا این آیه با آیه دیگری در سوره انفال، نسخ گردید و یک پنجم غنائم به افرادی که در این آیه آمده است، اختصاص یافت و چهار قسمت دیگرش برای رزمندگان در جنگ و سربازان مجاهد معین (_____ ۱) حشر/ ۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۰۵ گردید. «۱» آیه‌ای که در سوره انفال آمده است، این است: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ. «۲» بدانید آن چه از راه غنیمت به دست آورده‌اید یک پنجم آن برای خداست. این بود نظریه «قتاده» تنها طرفدار نسخ در این آیه، ولی علما و محققین به این نظریه اعتنایی نکرده و می‌گویند: غنایمی که در جنگ به دست مسلمانان می‌افتد موضوعا غیر از «فیء»، آن مالی را می‌گویند که بدون جنگ از کفار به دست آمده است و غنیمت مالی را می‌گویند که در جنگ از دشمن عاید شود. بنابراین، مفهوم این دو آیه منافاتی با هم ندارند تا یکی را ناسخ دیگری قرار دهیم و هر کدام حکم مستقل و جداگانه‌ای را دربر دارد که در محل و مورد خود قابل اجرا و عمل است و نسخ نشده است. نظر ما: گفتار محققین در این مورد درست و بجاست و جای بحثی در آن نیست و در تأیید نظریه محققین می‌گوییم: ادعای نسخ آیه با سیره و روش پیامبر (ص) سازگار نیست، زیرا در هیچ تاریخی نیامده که رسول خدا (ص) غنایم جنگی را به خود و اقوامش اختصاص داده و به افرادی که در جنگ شرکت نموده‌اند، چیزی نداده باشد. یکی دیگر از دلایل بطلان نسخ آیه این است که: می‌گویند سوره انفال قبل از سوره حشر نازل گردیده است، در صورتی که چنین نیست و لااقل مؤخر بودن سوره انفال مشکوک است. بنابراین، «غنیمت» که در سوره انفال است، از نظر نزول، بر آیه «فیء» که در سوره حشر می‌باشد، مقدم است، در صورتی که باید ناسخ، مؤخّر از منسوخ باشد نه مقدم بر آن، این است که می‌گوییم آن غنیمت نمی‌تواند ناسخ آیه مورد بحث ما که از نظر زمان نزول، مؤخّر بوده و یا احتمال تأخّر آن در میان هست، واقع شود (_____. ۱) الناسخ و المنسوخ، نحاس، ۲۲۱. (۲) انفال/ ۴۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۰۷ (۱)-

بخش ۱۲ مسئله بدا در آفرینش

اشاره

بخش ۱۲ مسئله بدا در آفرینش (۲)- رابطه تقدیر و اراده خدا حقیقت بدا دلایل بدا آن جا که بدا راه ندارد آثار عقیده به بدا معنای بدا از نظر شیعه بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۰۸ (۱)-

رابطه تقدیر و اراده خداوند

چرا از بدا بحث می‌کنیم؟

چرا از بدا بحث می‌کنیم؟ بحث ما در نسخ احکام بود، اینک در این بخش به مناسبت بحث نسخ، در پیرامون مسئله «بدا» سخن می‌گوییم زیرا بدا همان نسخ است، با این تفاوت که نسخ در افق تشریع و قانونگذاری است ولی بدا در افق تکوین و آفرینش. یعنی نسخی را که در تکوین به وقوع پیوندد «بدا» می‌گویند و اگر در احکام و قوانین واقع شود «نسخ» می‌نامند، چون در بخش پیش، بحث ما در پیرامون نسخ بود، مناسبت و ارتباطی که در میان «نسخ» و مسئله «بدا» وجود دارد، ما را بر آن وامی‌دارد که در این بخش هم از بدا سخن بگوییم. انگیزه و علت دیگری که بحث «بدا» را در این مورد ایجاب و اقتضا می‌کند، این است که گروهی از علمای مسلمین مفهوم و حقیقت بدا را که شیعه بدان معتقد است، نیکو نفهمیده‌اند؛ خوب و دقیق بررسی نکرده‌اند و در نتیجه به

اشتباهات بزرگی مرتکب شده‌اند و نسبت‌های ناروایی به شیعه داده‌اند، در صورتی که اگر اینان عقیده شیعه را در مسئله بدا درک می‌کردند، به اشتباه‌شان پی می‌بردند که شیعه از چنین نسبت‌ها و تهمت‌ها بدور و بری و از این گونه افترائات و اتهامات پاک و مبراست. ای کاش! این علما دقیقا بررسی و تعمق می‌کردند و حقیقت را در می‌یافتند. تقوا و امانت در نقل آرای دیگران را می‌داشتند، از قضاوت‌های بی‌جا و تهمت‌های ناروا و از اظهار نظرهای ناپخته و نسنجیده، خودداری می‌کردند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۰۹ این است که بر خود لازم می‌دانیم در این جا مسئله بدا را مورد بحث و گفت و گو قرار دهیم تا شاید معنی و حقیقت آن از نظر شیعه روشن شود و اشکالاتی که در این باره وجود دارد، بر طرف و لکه‌های این همه تهمت‌های ناروا از دامنشان زدوده شود.

مقدمه بحث

مقدمه بحث بدیهی است که تمام جهان خلقت و آفرینش در زیر سلطه و قدرت پروردگار توانا بوده و به وجود آمدن هر پدیده، وابسته و منوط به مشیت و اراده او می‌باشد که اگر او اراده کند، چیزی را می‌آفریند و اگر اراده او تعلق نگیرد چیزی تحقق نمی‌پذیرد و به وقوع نمی‌پیوندد. باز بدیهی است که علم خداوند دانا از روز اول، به تمام اشیاء و پدیده‌ها تعلق یافته و تمام هستی‌ها و هر آن چه در جهان هستی وجود دارد، در علم ازلی خداوند علما مشخص گردیده و اندازه معین داشته‌اند که این تعیّن در علم الهی را (۱)- گاهی «تقدیر» و گاهی «قضا» می‌نامند. حالا که به این دو مسئله مسلّم یعنی مسئله قدرت دائمی و مسئله تقدیر و علم ازلی خداوند توجه نمودید، به این نکته نیز توجه فرمایید که میان این دو مسئله کوچک‌ترین برخورد و اصطحکاکی وجود ندارد، یعنی علم ازلی خداوند به تمام موجودات جهان هستی و تعیین علمی هستی‌ها در پیشگاه خداوند، مانع از قدرت خداوند بر «ابداء» و ایجاد نیست و با قدرت جاری و همیشگی خداوند منافات و مزاحمتی ندارد زیرا خلقت هر چیز وابسته به مشیت خداست که آن را گاهی «اراده» و گاهی «اختیار» می‌نامند. بنابراین اگر مشیت خدا به پیدایش چیزی تعلق گیرد، ایجاد می‌شود و اگر نه، به وقوع نخواهد پیوست. این است معنای قدرت جاری و همیشگی خداوند. اما تقدیر و علم ازلی خداوند بدین معناست که علم خداوند به تمام اشیاء و هستی‌ها با تمام شرایط و واقعیت‌های آن‌ها حتی مشیت و اراده خداوندی که در به وجود آمدن آن‌ها به کار رفته، تعلق گرفته است. یعنی خداوند از روز اول تمام پدیده‌ها و هستی‌ها را همان طور که در واقع هستند و خواهند بود و این که مشیت و اراده خداوند به وجود آن‌ها تعلق خواهد گرفت و یا نه؟ همه آن‌ها را می‌داند، زیرا علم خدا به واقعیت اشیا تعلق می‌گیرد و واقعیت آن‌ها هم آمیخته و توأم با اراده و مشیت خداوند است که بدون آن تحقق نمی‌پذیرد و این مشیت هم طبق مصالح و مفاسد تغییر و با اختلاف احوال و اوضاع اختلاف پیدا می‌کند و علم خداوند هم به همه این احوال و شرایط و به تمام این مصالح و مفاسد و در نتیجه به تعلق اراده و مشیت بر پیدایش چیزی و عدم تعلق آن، کاملا احاطه دارد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۱۰

حقیقت بدا

قدرت خداوند از نظر یهود

قدرت خداوند از نظر یهود گفتیم که علم پروردگار به موجودات و پدیده‌ها، آن‌ها را از مرحله امکان و از اختیار و سلطه قدرت پروردگار خارج نمی‌کند، ولی عقیده یهود بر خلاف این حقیقت و واقعیت است، زیرا به عقیده یهود، قلم «قضا و تقدیر» از نخستین روز به ضبط و اندازه‌گیری اشیاء و هستی‌ها جاری شده است و دیگر محال است که مشیت خدا بر خلاف آن تعلق گیرد و آن را تغییر دهد. در اثر این عقیده است که یهود می‌گویند: خداوند از دادن و پس گرفتن و از کم و زیاد کردن در جهان خلقت دست

بسته است، زیرا به همه این‌ها قلم «تقدیر» و علم ازلی جاری شده و به اصطلاح، مقدر گردیده است و تغییر آن محال و غیر ممکن است: «و قالت الیهود ید اللّه مغلولة». واقعا جای شگفت و تعجب است که یهود- خدا خوارشان کند- چگونه خدا را عاجز و دست بسته می‌دانند و از او سلب قدرت و اختیار می‌کنند، ولی انسان را در اعمالش قادر و صاحب اختیار می‌دانند، در صورتی که ملاک در هر دو مورد یکی است که اگر تقدیر و علم ازلی خداوند باعث سلب قدرت و اختیار خداوند در خلق و ایجاد گردد، در افعال و اعمال انسان نیز مؤثر خواهد بود، قدرت و اختیار را از وی نیز سلب خواهد نمود زیرا همان طور که علم ازلی پروردگار به افعال خویش تعلق یافته است، به افعال و اعمال انسان نیز احاطه دارد پس اگر این علم ازلی با اراده و اختیار خدا در افعالش مغایر باشد، با اختیار و اراده انسان نیز مغایر خواهد بود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۱۱ (۱)-

بدا از نظر شیعه

بدا از نظر شیعه شیعه درست بر عکس یهود دست خدا را به همه گونه خلق و ایجاد و حتی تغییر و تبدیل در خلق شده‌ها و تقدیر شده‌ها باز می‌دانند و خداوند را به این گونه عملیات قادر می‌شناسند و نام این عمل را نیز «بدا» می‌نامند، ولی باید توجه داشته باشید که این «بدا» و تغییر در پدیده‌ها و سرنوشت‌ها که شیعه بدان معتقد است، در مواردی می‌تواند به وقوع بپیوندد که تقدیر حتمی نبوده و به تصویب نهایی الهی نرسیده باشد و اما مقدرات حتمی و مصوبات نهایی از نظر شیعه هیچگونه قابل تغییر و تبدیل و بدا بردار نیست و اگر می‌خواهید موارد بدا را کاملا- بشناسید به معنی و اقسام قضا و سرنوشت که ذیلا توضیح داده می‌شود، توجه فرمایید:

اقسام قضا و موارد بدا:

۱- علم مکنون یا اختصاصی

۱- علم مکنون یا اختصاصی بعضی از قضاها و تقدیرات الهی به طوری است که جز خدا کسی از آن آگاه نیست. علومی است که خداوند کسی را از آن مطلع و آگاه نساخته و از علوم اختصاصی وی می‌باشد. جای تردید نیست که در این نوع قضاها و تقدیرات بدا و تغییری واقع نمی‌شود بلکه همان طور که گفتیم: «بدا» خود یکی از اقسام و مصادیق این گونه قضاها و تقدیرات می‌باشد و از علم انحصاری و اختصاصی خداوند سرچشمه می‌گیرد، نه این که در قضا و تقدیر الهی تغییری به وجود آرد و آن را بر هم زند. چنان که مرحوم شیخ صدوق در عیون از حسن بن محمد نوفلی نقل می‌کند که حضرت رضا (ع) به سلیمان مروزی فرمود: پدرم از پدر خویش امام صادق (ع) نقل نمود که: علم خداوند بر دو گونه می‌باشد: اول: علم مکنون و یا علم سری و اختصاصی که غیر از وجود اقدس پروردگار کسی بر آن آگاهی ندارد و بدا هم از همین گونه علوم منشأ و سرچشمه می‌گیرد، یعنی بدا در تقدیرات یکی از همان علوم سری و اختصاصی خداوند است. دوم: علمی که خداوند فرشتگان و پیامبرانش را بر آن مطلع و آگاه ساخته است. دانایان اهل بیت (ع) و پیامبران نیز از این گونه علوم و اسرار خداوندی اطلاع و آگاهی دارند. «۱»

(_____ ۱) عیون اخبار الرضا، باب ۱۳؛ بحار، باب بدا و نسخ ۲/ ۱۳۲ طبع کمپانی. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۱۲ محمد بن حسن صفار هم در کتاب بصائر الدرجات از ابو بصیر و او از امام صادق (ع) چنین آورده است که خداوند دو نوع علم دارد: یکی علم مخزون و سری که کسی به جز پروردگار به آن راه ندارد (۱)- و علم دیگری نیز دارد که فرشتگان و پیامبرانش را از آن آگاه نموده است و ما هم از آن اطلاع داریم. «۱»

۲- قضای حتمی

۲- قضای حتمی آن چه را که خداوند به پیامبر و یا فرشته‌ای وقوع حتمی آن را اطلاع داده است، قضای حتمی می‌نامند و به این گونه تقدیرات بدا و تغییر راه ندارد همان طور که به گونه اول تقدیرات راه نداشت. با این تفاوت که نوع اول منشأ و سرچشمه بدا است ولی نوع دوم به آن ارتباطی ندارد، چنان که در همان روایت قبلی حضرت رضا (ع) به سلیمان مروزی چنین می‌فرماید که علی (ع) می گفت: علم خدا بر دو گونه است، یک نوع آن همان است که به فرشتگان و پیامبرانش اطلاع داده است و در این گونه علوم و تقدیرات تغییر و بدایی حاصل نمی گردد، زیرا خداوند خود، پیامبران و فرشتگان را با تغییر دادن آن چه را که یادشان داده است، در اجتماع دروغگو معرفی نمی کند و نوع دوم آن همان علوم و تقدیرات است که خداوند در پیش خود مکنون و مستور ساخته و از اسرار نامکشوف او می‌باشد و کسی را بر آن مطلع و آگاه نساخته است. در این گونه علوم و تقدیرات است که بدا جریان دارد. خداوند آن چه را که بخواهد مقدم می‌دارد و آن چه را که بخواهد به تأخیر می‌اندازد و هر طور که بخواهد آن را تغییر می‌دهد و یا تحکیم و تثبیت می کند. «۲» عیاشی از فضیل نقل می کند که از امام باقر (ع) شنیدم، می‌فرمود: وقوع پاره‌ای از امور و تقدیرات خداوند حتمی و غیر قابل تغییر می‌باشد و این گونه تقدیرات به ناچار واقع خواهد شد و بدایی در آن‌ها رخ نخواهد داد، ولی پاره‌ای از آن‌ها در نزد خدا مکتوم و مستور است که کسی را از وقوع آن‌ها مطلع و آگاه نساخته است و این گونه امور قابل تأخیر و تقدیم است که خدا آن چه را که بخواهد مقدم می‌دارد و به اراده خود آن را محو یا اثبات می‌نماید ولی توجه داشته باشید، آن چه را (_____ ۱) نقل از بحار، باب بدا و نسخ ۲/ ۱۳۶ چاپ کمپانی؛ وافی، باب یدا ۲/ ۱۱۳، کلینی هم در کافی از ابی بصیر این روایت را آورده است. (۲) نقل از بحار، باب بدا و نسخ ۴/ ۱۳۳ چاپ کمپانی. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۱۳ که از این علوم و تقدیرات به پیامبرانش اطلاع داده است حتما واقع خواهد گردید چون خداوند، پیامبران و فرشتگان خویش را تکذیب نمی کند. «۱» (۱)-

۳- قضای غیر حتمی

۳- قضای غیر حتمی اگر خداوند وقوع چیزی و یا عدم آن را تقدیر کند و چگونگی آن را به فرشتگان و پیامبرانش اطلاع دهد، ولی تحقق و وقوعش را به اراده و مشیت خویش مشروط و معلّق سازد، این گونه تقدیرات را قضای غیر حتمی می گویند و در این نوع تقدیرات گاهی بدا حاصل می‌شود، یعنی گاهی ممکن است در این گونه موارد به علل و مصالح خاصی، مشیت خدا بر خلاف آن تعلق بگیرد و تغییری در آن به وجود آید که آن را «بدا» می‌نامند و خداوند در این مورد می‌فرماید: یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ. «۲» خداوند آن چه را که بخواهد، محو می کند و از صفحه لوح تقدیرات می‌زداید و آن چه را که بخواهد، در همان لوح ثابت می‌دارد و در نزد اوست ریشه و سرچشمه کتاب [علم حتمی . لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ. «۳» تمام امور همیشه و در هر حال در سلطه قدرت پروردگار است. (_____ ۱) عیون اخبار الرضا، باب ۱۳؛ وافی، باب بدا ۱/ ۱۱۳، مرحوم کلینی هم این روایت را به واسطه فضل بن یسار از ابی جعفر (ع) آورده است. (۲) رعد/ ۳۹. (۳) رم/ ۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۱۴

دلایل بدا

دلایل بدا گفتیم که علوم و تقدیرات الهی بر سه گونه است و نوع سوم آن را علوم مشروط یا به اصطلاح «تقدیرات معلق» می‌نامند.

گـاهی مشیت خـدا بر خلاـف آن‌ها تعلق می‌گیرد و تغییرات در آن رخ می‌دهـد و این گونه تغییرات را که در تقـدیرات غیر حتمی واقع می‌شود، «بـدا» می‌گوینـد که شیعه بـدان معتقـد است. شـیعه عقیـده به بـدا در تقـدیرات غیر حتمی را از آیات قرآن و روایات صحیح و معتبر اسـتفاده و استخراج کرده و اما آیات قرآن؛ دو نمونه «۱» از آن‌هـا را در آخر فصل پیش آوردیم و اما روایات؛ اینک نمونه‌هایی چند: ۱- در تفسیر علی بن ابراهیم از عبـد اللّه بن مسـکان از امـام صـادق (ع) چنین آمـده است که «چـون شب قـدر فرا می‌رسـد، فرشـتگان و کاتبان اعمال بنـدگان به نزدیک‌ترین آسـمان، فرود می‌آینـد و در آن جا تمام تقـدیرات همان سال را انـدازه گیری کرده و آن‌ها را ثبت می‌کننـد و هر وقت خدا خواست چیزی از آن را تقدیم و تأخیر و یا کم و زیاد کند و تغییراتی در آن به وجـود آورد، به فرشـته مربوط که مـأمور این گونه تغییرات می‌باشـد، دسـتور می‌دهـد آن چه را که می‌خواهـد از صـفحه تقـدیرات بزدایـد و به جای آن چیز دیگری را بنگارد.» ابن مسـکان می‌گوید: به امام صادق (ع) عرضه داشـتم: همه چیز در پیش خدا ضـبط و در کتـابی مرقـوم اسـت؟ فرمـود: آری. گفتـم: بعـد از همـه این‌هـا چـه امر و پدیـده دیگری می‌توانـد بـه وقـوع

(_____ ۱) رعد/ ۳۹ و عنکبوت/ ۴. بیان در علـوم و مسائـل کلی قرآن، ص: ۵۱۵ بپیونـدد؟ فرمود: آن چه که خـدای بزرگ بخواهد. «۱» ۲- باز در همان تفسیر از عبـد اللّه بن مسـکان از امـام باقر، امام صادق و امام کاظم (ع) در آیه شـریفه فِیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ چنین آمـده است که خداونـد تمام امور و پدیـده‌ها و تمام آن چه را که در طول یک سال واقع خواهـد شـد، در شب قـدر همان سال، تقدیر و تثبیت می‌کند ولی با این حال، مشـیت، بـدا و تغییرات همه آن‌هـا در دست قـدرت و اختیار اوست؛ (۱)- از عمرهـا و روزی‌هـا، از امراض و مصایب، از پدیـده‌ها و حوادث آن چه را که بخواهـد مؤخر می‌سـازد و هر طور که مصـلحت و حکمت خداونـدی تقاضا کنـد، تغییراتی در آن‌ها به وجود می‌آورد، آن جا که بخواهـد، می‌افزاید و آن جا که بخواهد، می‌کاهد ...» «۲» ۳- در کتاب احتجاج از امیر مؤمنان چنین آمده است که اگر در قرآن یـک آیه وجـود نـداشت، من به شـما از آن چه تـا به حـال واقـع شـده و از آن چه تـا روز بازپسـین به وقوع خواهد پیـوست، خبر می‌دادم و آن آیه این است یَمْحُوا اللَّهُ مـا یَشـاءُ وَ یُثْبِتُ خداونـد آن چه را که بخواهـد محـو می‌کنـد و آن چه را که بخواهد به جای آن ثبت می‌نماید، یعنی همه گونه تغییرات در جهان خلقت و آفرینش در اختیار خدا و به مشیت و اراده اوست. «۳» صـدوق (علیه الرحمه) نیز مشـابه همین روایت را به واسـطه اصـبغ از امیر مؤمنان در کتاب امالی و توحیـد آورده است. ۴- در تفسیر عیاشـی به نقل زراره از امام صادق (ع) چنین آمده است که امام صادق، امام باقر، امام سـجاد، حضـرت حسین بن علی، امام حسن و امیر مؤمنان (ع) می‌فرمودنـد: به خـدا سوگنـد! اگر یک آیه در قرآن نبود، آن چه را که تا به روز رسـتاخیز به وقوع خواهد پیوست، برای شـما بـازگو می‌نمـودم و آن آیـه «محـو و اثبـات» است. «۴» جز این‌هـا روایـات فراوان دیگری نیز دربـاره وقـوع بـدا و علـوم و تقـدیرات غیر حتمی و معلـق، وجـود دارد کـه برای نمـونه بـه نقـل همیـن پنـج روایـت اکتفـا نمـودیم.

(_____ ۱) نقـل از بحار، باب بـدا و نسـخ ۲/ ۱۳۳ چاپ کمپانی. (۲) همان، ص ۱۳۴. (۳) احتجاج طبرسی، ۱۳۷، چاپ چاپخانه مرتضوی نجف. (۴) همان، ۱۳۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۱۶ (۱)-

آن جا که بدا راه ندارد

آن جا که بدا راه ندارد از همه آن چه که در این جا آوردیم چنین به دست می‌آید: علوم و تقدیرات حتمی خداوند که گاهی «لوح محفوظ» و گاهی «امّ الکتاب» و یا «علم مخزون» نامیـده می‌شود و در علم خـدا همان طور که واقع خواهـد شـد، حاضـر است و قابل تغییر و بـدا بردار نیست، زیرا خداونـد از نخستین روز به تمـام اشـیاء و پدیـده‌ها و هستی‌های جهان هستی آگاه و داناست و در تمام جهـان هستی حتی ذرّه بسیار ریز و بی‌نهایت کوچک نیز از دایره علم و احاطه او به دور و بیرون نیست. آیا در چنین علم و احاطه و

در چنین آگاهی وسیع و همه جانبه بدا و تغییر امکان خواهد داشت؟! نه هرگز بلکه خداوند هر چیزی را هر طور که می‌داند، همان طور و با همان شرایط و خصوصیات واقع خواهد شد و در این باره روایات زیادی آمده است که اینک نمونه چندی از آن‌ها در این جا می‌آوریم: ۱- مرحوم صدوق در کتاب اکمال الدین از ابو بصیر و سماعه چنین آورده است که امام صادق (ع) می‌فرماید: دوری کنید از کسی که به خدا نسبت جهل دهد و چنین پندارد که خداوند چیزی را که دیروز نمی‌دانست، امروز در اثر بدا برای وی آشکار و معلوم شده است. «۱» ۲- عیاشی از ابن سنان نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: خداوند آن چه را که بخواهد، مقدم

(_____ ۱) نقل از بحار، باب بدا و نسخ، ۲/ ۱۳۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۱۷ می‌دارد و آن چه را که بخواهد به تأخیر می‌اندازد و هر چه را که اراده کند، از لوح تقدیرات می‌زداید و آن چه را هم که مشیتش تعلق گیرد، ثابت می‌دارد و در پیش اوست نسخه اصلی کتاب. امام (ع) افزود: بنابراین، هر آن چه که خدا اراده کند، پیش از وقوع، در علم او حاضر است. بدا و تغییر در چیزی به وقوع نمی‌پیوندد مگر این که قبلا از علم خدا بگذرد و برای او از روی جهل، بدا حاصل نمی‌شود. «۱» ۳- عیاشی از عمار بن موسی چنین آورده است که از امام صادق (ع) درباره آیه شریفه یَمْحُوا اللَّهُ ... سؤال گردید، امام (ع) در جواب فرمود: در این مورد دو کتاب وجود دارد، کتابی که نوشته‌های آن قابل تغییر و قابل محو و اثبات است. خداوند آن چه را که بخواهد، از آن کتاب می‌زداید و آن چه را که بخواهد تثبیت می‌کند. برطرف شدن قضا و سرنوشت به وسیله دعا از مقوله اخبار و گزارشات همان کتاب است، ولی اگر این قضا و سرنوشت به وسیله دعا از مقوله اخبار و گزارشات همان کتاب است، ولی اگر این قضا و سرنوشت از همان کتاب اول که کتاب محو و اثبات نامیده می‌شود، بگذرد و در کتاب دیگری به نام کتاب محفوظ و یا امّ الکتاب ضبط و ثبت گردد، قابل تغییر نمی‌باشد و دعا در آن مؤثر نخواهد بود و کوچک‌ترین سودی در تغییر آن نخواهد داشت. «۲» (۱) - ۴- شیخ طوسی در کتاب غیبت از بزنطی از حضرت رضا (ع) نقل می‌کند که حضرت زین العابدین، امام علی بن ابی طالب، امام باقر و حضرت صادق (ع) می‌فرمودند: ما با وجود آیه «محو و اثبات» چگونه می‌توانیم از آینده خبر دهیم (یعنی قضاها و تقدیرات الهی قابل تغییر و بدا بردار است و به همین جهت هم برای کسی قابل پیش بینی حتمی نیست، ولی با این حال خداوند بر حقایق و بر هر گونه تغییر و تبدیلی که شاید بدان راه یابد با تمام جزئیات و شرایطش آگاه می‌باشد.) اگر کسی چنین پندارد که خداوند به علت احتمال تغییر و بدا، چیزی را نمی‌داند مگر بعد از به وقوع پیوستن آن، چنین کسی کافر بوده و از دایره توحید خارج شده است. «۳»

(_____ ۱) نقل از بحار، باب بدا و نسخ، ۲/ ۱۳۹. (۲) همان. (۳) همان، ۲/ ۱۳۶ طبع کمپانی؛ وافی، باب بدا، ۱/ ۱۱۳، کلینی نیز این روایت را از عبد اللّه بن سنان و او هم از امام بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۱۸ روایاتی که از ائمه اهل بیت (ع) نقل شده است که خداوند قبل از آفرینش و پیدایش اشیاء و موجودات و پیش از وقوع حوادث و پدیده‌ها از آن‌ها اطلاع و آگاهی داشته و همه آن‌ها مشمول علوم بی‌پایان خداوندی می‌باشد، این گونه روایات از حد احصا و شمارش بیرون است و عقیده شیعه نیز از گفتار و راهنمایی‌های پیشوایانشان و از کتاب خدا و از سنت و روش مسلّم پیامبر (ص) ریشه گرفته و بر پایه عقل و فطرت استوار گردیده است و به همین طریق پیش رفته و شکل گرفته است _____. صادق (ع) چنین آورده است که: «بدا در چیزی رخ نمی‌دهد مگر آن که خداوند قبلا- از آن اطلاع و آگاهی داشته است.» بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۱۹

آثار عقیده به بدا

آثار عقیده به بدا گفتیم که بدا در علوم و تقدیرات معلق و مشروط که آن را «لوح محو و اثبات» می‌نامند، واقع می‌شود و عقیده به

وقوع بـدا در این گونه موارد ابـدا مستلزم آن نیست که نسبت جهـل به خداونـد داده شود، زیرا همین بـدا نیز در علم بی‌پایان الهی حضور دارد و با علم او انجام می‌گیرد. بنابراین، مسئله بـدا نه تنها نسبت دادن جهل به خدا نیست و با عظمت و مقام والای الوهیت کوچک‌ترین منافاتی نـدارد بلکه آثار و فوایـد مختلفی را نیز در بر دارد: ۱- مسئله بدا انسان را به این نکته متوجه می‌سازد که تمام جهان آفرینش در پیـدایش، در چرخش و گردش، در وقوع و بقا و در تغییر و تبـدیل و در تمام احوال و شـرایط وابسـته به قـدرت و سلطه خداوند است، مشیت و اراده خداوند در تمام شئون آن همیشه نافذ و جاری است، اگر چیزی به وجود آید و ادامه پیدا کند، بـه اراده اوسـت و اگر تغییر حاصـل شـود، بـاز به مشیت و قـدرت اوست. ۲- بـا مسئله بـدا تفـاوت علم مخلوق و علم خالق روشـن می‌گردد و این دو از هم جـدا و مجزا می‌شونـد. علم مخلوق و حتی علم پیـامبران و امامان نمی‌توانـد به آن چه علم خالق دانا احاطه دارد، احاطه داشـته باشـد، زیرا خداوند از بدا و تغییرات نیز آگاه است و همه آن‌ها با مشیت و اراده اوست، ولی علم مخلوق تنها به ظاهر تقـدیرات تعلق دارد و از بـدا و تغییراتی که شایـد بدان راه یابد، نا آگاه و بی‌اطلاع است. (۱)- به عبـارت دیگر، گرچه امکان دارد که علم و آگـاهی بعضـی از بنـدگان به وسیله تعلیم خداونـد به تمام زوایای علم آفرینش گسترش یابـد، ولی به فرض داشـتن چنیـن علمی، بـاز هـم به دامنه علم خـدا نخواهـد رسـید، زیرا چنین شخصـی، دیگر نمی‌توانـد به آن مرحله از علم مخزون و مکتـوم پروردگـار بیـان در علـوم و مسائـل کلی قرآن، ص: ۵۲۰ کـه تنهـا به خـود وی اختصـاص و انحصـار دارد، دست یابـد، مگر این که خداونـد وقوع حتمی چیزی را به کسـی خبر دهد و از تصویب نهایی آن خالی از بدا باشد وی را آگاه سازد. در غیر این صورت هر پیـامبر و امـامی در هر مورد، احتمال بـدا خواهـد داد که این احتمال سـطح علم آنان را از علم خداونـد که به تصویب نهایی رسـیده است، حتی از وقوع بـدا و عدم وقوع آن نیز آگاهی کامل دارد، پایین می‌آورد و مرز آن را مشـخص می‌سازد. ۳- طرح مسئله بدا و عقیـده به آن، موجب آن خواهد بود که انسان توجه کامل خود را به خداوند معطوف بدارد و به درگاه وی روی آورد و از او طلب حاجات و دفع بلایا و مصیبات کند. عزت، توفیق عمل و عبادت و همه گونه وسایل خیر و سعادت را در پیش وی بجوید و از عوامل بدبختی و شـقاوت به او پناه ببرد. این مرحله از عبودیت و بندگی در گرو عقیده به بدا است زیرا با در نظر گرفتن مسئله بدا خداوند می‌تواند سـرنوشت‌ها و تقدیرات را تغییر دهد و در اثر دعا و نیایش، اصرار و الحاح انسان، دگرگونی‌هایی در تقدیرات ایجاد کند و محو یا اثباتی در سـرنوشت او به عمل آورد. ولی اگر به مسئله بدا معتقد نباشـیم، در این صورت باید ملتزم شویم به این که، آن چه قلم تقدیر به آن جاری گردیده و آن را ثبت و ضبط نموده است، به ناچار واقع خواهد شد و تغییر و تبدیلی به آن راه نخواهد یافت. بنا به این عقیـده، دعا، نیایش و الحاح به سوی خداونـد جهت رفع حوایج و توجه به خدا مفهومی نخواهد داشت، زیرا آن چه انسان از خـدا می‌خواهـد، اگر قلم قـدرت به وقوع آن جاری شـده است، به ناچار به وقوع خواهـد پیوست و دیگر نیازی به دعا و نیایش و درخواست مـا نیست و اگر قلم تقـدیر برخلاف آن جاری گردیـده و عـدم وقوع آن مقـدّر شـده است، در این صورت واقع نخواهد گردیـد و دعای ما کوچک‌ترین اثری نخواهـد داشت. و در اثر این طرز تفکر، یأس و نومیدی از پذیرفته شدن دعاها و تأثیر توجه به پروردگـار، در دل بنـدگان خـدا و انسان‌هـا به وجود می‌آیـد. دعا و تضـرع، ترس و توجه به پروردگار را کنار گذاشـته و این گونه اعمال و اظهار بندگی را یک امر موهوم و بی‌اثر خواهند پنداشت و این پندار خطرناک به دعا اختصاص نداشـته بلکه به عبادت‌های دیگر، صـدقه‌ها، نیکی‌ها و هر گونه اعمالی که انسان برای به وجود آمدن یک سـرنوشت خوب انجام می‌دهد، کشانده می‌شود. آن چه گفته شد، نکته بسیار دقیق و حساسی است که به مسئله بدا، شأن و عظمت خاصی می‌بخشد و از همین جاست که این مسئله در روایات ائمه اهل بیت (ع) بسیار آمده و مورد تأکید قرار گرفته است، چنان که مرحوم صدوق در کتاب توحید از امام صادق و یا از امـام باقر (ع) چنین بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۲۱ آورده است که خداونـد بزرگ با هیچ عبادتی به مانند عقیده به بدا پرستش نگردیده است. «۱» باز صدوق از هشام بن سالم و او هم از امام صادق (ع) نقل می‌کند که نسبت به پیشگاه خداوند از هیچ راهی مانند بدا تعظیم و تجلیل به عمل نیامده است. «۲» (۱)- از محمد بن مسلم نیز چنین آورده است که امام صادق (ع) می‌فرماید:

خداونـد هیچ پیامبری را به پیامبری مبعوث نکرده است، مگر این که از وی به سه چیز پیمان گرفته باشد: اعتراف به بندگی، اجتناب از شـرک، عقیده به بدا و این که خداوند آن چه را که بخواهد، می‌تواند پس و پیش کند. «۳» علت و راز این که ائمه اهل بیت (ع) به مسئله بـدا اهمیت فوق العاده قائل شـده و پیروانشان را به امر سوق داده‌انـد، این است که انکار نمودن بدا، مساوی با انکار قدرت خـداست و به این معنی است که خداوند قدرت ندارد آن چه را که قلم تقدیر بر آن جاری گردیده است، تغییر دهد، یعنی تقدیم و تأخیر، زیادت و نقصان که همان بدا است، در آن‌ها به وجود آورد تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا. در صورتی که این هر دو عقیده، یعنی «انکار بـدا» و «انکار قـدرت خـدا در تغییر مقدرات»، علاوه بر این که یک پندار باطل و بی‌اساس است، موجب آن خواهد بود که انسان از اجابت دعا و نیایش و از تأثیرات آن در سرنوشت و مقدرات خود مأیوس شود و در موقع نیاز و ضرورت، کوچک‌ترین تـــوجهی بـــه ســـوی خـــدا نکنـــد و نظری بـــه ســـوی او نیفکنـــد و از ایـــن فیض الهی محروم بمانـــد.

(_____ ۱) در بعضـی از نسـخه‌ها بـه جـای «مثل البـداء» جمله «افضل من البداء» آمده است. (۲) توحید صدوق، باب بدا ۲۷۲ چاپ سال ۱۳۸۶ (ه. ق)؛ کافی وافی، باب بدا ۱/ ۱۱۳. (۳) همان. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۲۲

معنای بدا از نظر شیعه

اشاره

معنای بـدا از نظر شـیعه «بـدا» یی که شـیعه بـدان معتقـد است، به معنای «ابـداع» و اظهار می‌باشـد، یعنی آن چه برای بشـر مجهول و نـاروشن بـود، خداونـد آن را اظهـار نموده و آشـکار سـازد. اسـتعمال بـدا که به معنـای خلقت و آفرینش است، در «اظهـار» به علت مناسبت و شباهت خاصی است که در میان آن دو- خلق کردن و ظاهر نمودن- وجود دارد زیرا که خلق کردن چیزی در واقع ظاهر نمودن آن چیز است. اتفاقا در بعضـی از روایت‌های اهل سنت بدا به همین معنی استعمال شده است چنان که بخاری از ابو عمر و او از ابو هریره نقل می‌کنـد که رسول خـدا (ص) فرمود: در میان بنی اسـرائیل سه نفر بودند: یکی کور، دیگری کچل و سومی ابرص، «بـدا» پیش آمـد که خـدا آن‌هـا را امتحـان کنـد و بـدین منظور ملائکه‌ای به سوی آن‌ها فرسـتاد ... «۱» (۱)- در قرآن نیز نظیر این اسـتعمال، فراوان آمـده است، آن جا که خداوند می‌فرماید: الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفاً. «۲» حالا خداوند برای شما تخفیـف داد و ظـاهر نمـود کـه در شـما نـاتوانی هسـت. و نیز می‌فرمایـد: لِنَعْلَـمَ أَیُّ الْحِزْبَیْـنِ أَحْصـی لِمـا لَبِثُـوا أَمَـداً. «۳»

(_____ ۱) صحیح بخاری، باب احادیث بنی اسرائیل، ۴/ ۱۴۶. (۲) انفال/ ۶۶. (۳) کهف/ ۱۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۲۳ تا ببینیم (ظاهر کنیم) که کدام یک از آن دو گروه داناترنـد بر این که چه مـدتی توقف کرده‌انـد. و باز می‌فرمایـد: لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. «۱» به خـاطر این که آنان را آزمایش کنیم تا ظاهر گردد که کـدام یک از آنان بهترین عمل را انجام می‌دهنـد. در روایات فراوانی از اهل سـنت آمـده است که انفاق و دعا سرنوشت انسان را تغییر می‌دهد. «۲»

بدا در پیشگویی‌ها

بـدا در پیشـگویی‌ها اگر یکی از ائمه اهل بیت (ع) از وقوع چیزی در آینـده به طور جزم و حتم خبر دهد و آن را مشـروط و معلق به مشیت پروردگـار نسـازد، قضا و تقـدیر حتمی نامیـده می‌شود و این همان قسم دوم از اقسام سه‌گانه قضا است که قبلا توضـیح داده شـد. این‌گونه پیشـگویی‌ها همان طور که پیش بینی شـده است، به وقوع خواهـد پیوست و کوچک‌ترین تغییر و «بدا» یی در آن رخ

نخواهد داد زیرا خداوند با تغییر دادن آن‌چه را که به مردم ابلاغ نموده است، بندگان راستگو و پیامبرش را در میان مردم کاذب و دروغگو قلمداد نمی‌کند و آنان را رسوا و بی‌اعتبار نمی‌سازد. و اگر از وقوع چیزی خبر دهند ولی آن را به مشیت و خواست خدا معلق و مشروط سازند و این شرط و تعلیق هم از قرائن و شواهدی که در همان خبر به کار رفته و از علایم خارجی دیگر استفاده شود، این گونه پیشگویی‌ها است که مورد بدا قرار می‌گیرد و احتمال تغییر در آن وجود دارد و اگر چنان‌چه مشیت پروردگار بر خلاف چنین پیشگویی تعلق گیرد و به وقوع نپیوندد، دروغ محسوب نمی‌شود و آن را یک پیشگویی صحیحی می‌توان نامید که خداوند وقوع آن را نخواسته است، زیرا به طوری که بیان گردید، وقوع آن از اول مشروط به این بود که مشیت و اراده خدا بر خلاف آن تعلق نگیرد. (۱)- عیاشی در این مورد از عمرو بن حمق نقل می‌کند که وی می‌گفت: هنگامی که فرق مبارک علی امیر مؤمنان (ع) شکافته شده بود، من به حضورش بار یافتم. امام فرمود: عمرو! من به این زودی از

(_____ ۱) کهف/ ۷. (۲) به بخش تعلیقات، پاورقی شماره ۱۱ مراجعه فرمایید. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۲۴ دنیا می‌روم و از شما جدا می‌شوم، سپس فرمود: در سال هفتاد بلایی به وقوع خواهد پیوست. عرضه داشتم: پدر و مادرم فدایت باد، آیا بعد از سال هفتاد از این بلا گشایشی خواهد بود یا نه؟ فرمود: آری ای عمرو! بعد از آن گشایش و رفاه است. آن گاه امام (ع) این آیه را تلاوت نمود: یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ «۱» خداوند آن چه را که بخواهد از لوح تقدیرات می‌زداید و آن چه را که بخواهد ثابت می‌دارد.

(_____ ۱). رعد/ ۳۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۲۵ (۱)-

بخش ۱۳ قواعد کلّی در تفسیر قرآن

اشاره

بخش ۱۳ قواعد کلّی در تفسیر قرآن (۲)- معنای تفسیر مدارک تفسیر تفسیر قرآن با خبر واحد تخصیص قرآن با خبر واحد اشکال‌ها و پاسخ‌ها بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۲۶ (۱)-

معنای تفسیر

معنای تفسیر تفسیر، روشن ساختن مفهوم آیات قرآن و واضح کردن منظور پروردگار است. بنابر این، در تفسیر نباید به مدارک ظنی و غیر قابل اطمینان، استناد نمود بلکه باید به دلایلی تکیه کرد که عقلا و یا شرعا حجیت و اعتبار آن ثابت و مسلّم است زیرا: اولا- پیروی از دلایل ظنی و غیر یقینی، شرعا ممنوع و نارواست. و ثانیا: نسبت دادن مطلبی به خدا، بدون اذن وی حرام و گناه بزرگ و نابخشودنی است چنان که خداوند می‌فرماید: قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اللَّهِ تَفْتَرُونَ. «۱» [به آنان بگو که آیا [در این گفتار] خدا به شما اذن داده است یا به وی افترا می‌بندید؟ وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ. «۲» از آن چه علم و آگاهی کامل بر آن نداری پیروی مکن! در این مورد، آیات و روایات فراوانی در دست داریم که انسان را از استناد و عمل نمودن به آن چه که اطلاع دقیقی از آن در دست نیست، سخت برحذر می‌دارد علاوه بر آن، روایات فراوان دیگری از طریق شیعه و سنی به ما رسیده که در قرآن از تفسیر به رأی و سلیقه‌ای و از تأویلات دلبخواهی شدیدا نهی و جلوگیری می‌کنند.

(_____ ۱). یونس/ ۵۹. (۲). بنی اسرائیل/ ۳۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۲۷ با این بیان، روشن می‌شود که در تفسیر قرآن، اعتماد نمودن به آرای شخصی

مفسرین و پیروی کردن از رأی و نظر آنان صحیح و روا نیست زیرا تبعیت از آرا و نظرات شخصی افراد جز پیروی از ظن و گمان، چیز دیگر را به حق و واقعیت نمی‌رساند «إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً».

منابع تفسیر

منابع تفسیر گفتیم که در تفسیر قرآن، نباید از ظن و گمان و آن‌چه حجیّت و اعتبار عقلی و یا شرعی ندارد، پیروی کرد بلکه باید به دلایل علمی و اطمینان بخش و به مدارکی که از نظر عقل و یا شرع اعتبار و مدرکیت آن ثابت شده است، استناد شود، مفسر قرآن در مسیر تفسیرش باید تنها از این گونه مدارک علمی، عقلی، و شرعی که در موضوعات ذیل خلاصه می‌شود، پیروی کند: ۱- ظواهر الفاظ قرآن یکی از منابع و مدارک معتبر تفسیر است (۱)- زیرا در صفحات گذشته روشن گردید که ظواهر الفاظ قرآن اعتبار و حجیّت قطعی دارد. ۲- عقل فطری و سالم از تأثیرات افکار و سلیقه‌های شخصی نیز در مسیر تفسیر یکی از منابع قابل تبعیت است زیرا عقل حجت و راهنمای صحیح و معتبر درونی است، همان طور که پیامبر حجت و راهنمای برونی است. ۳- دستورها و گفتارهایی که به طور حتم از ناحیه معصوم (ع) رسیده، در تفسیر قرآن کاملا دارای اعتبار و قابل تبعیت است زیرا آنان در مسائل دینی مرجع معتبر و اطمینان بخشی هستند و پیامبر اکرم (ص) نیز لزوم تمسک به گفتار آنان را برای ما به صراحت و قاطعیت اعلان کرده و فرموده است: «من در میان شما دو امانت سنگین به یادگار می‌گذارم که اگر بدان‌ها تمسک بجویید، هرگز به ضلالت و گمراهی نخواهید افتاد.» «۱» ۴- اخبار ظنی معتبر هم در تفسیر قرآن قابل استناد و اتکا می‌باشند. توضیح این که: روایات صحیحی که به طور قطع از معصوم (ع) صادر گردیده، در تفسیر قرآن بدون شک قابل اتکا و استناد است و استناد کردن به روایات ضعیف هم مسلما جایز و روا نیست، ولی آیا از روایات غیر قطعی اما معتبر یعنی از «خبر واحدی» که دارای شرایط حجیّت و اعتبار است، می‌توان در تفسیر قرآن (_____ ۱). این حدیث در کنز العمال، باب اعتصام به کتاب و سنت، ۱/ ۱۵۳ و ۳۳، چاپ دائرة المعارف عثمانی آمده است که مطالب زیادی را از طریق این حدیث می‌توان اثبات نمود. مصادر این حدیث را در بخش تعلیقات پاورقی شماره (۱) مطالعه فرمایید. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۲۸ پیروی نمود یا نه؛ مسئله‌ای است که در میان مفسرین و دانشمندان تفسیر و حدیث، بسیار مورد اختلاف است و به نظر ما این‌گونه روایات در تفسیر قرآن، قابل اعتماد و تبعیت است و مفسر می‌تواند در مسیرش به آن‌ها استناد کند زیرا اقتضای حجیت و اعتبار، همین است.

تفسیر قرآن با خبر واحد

تفسیر قرآن با خبر واحد گفتیم: خبر واحد موثق- خبری که شرایط حجیّت و اعتبار را داراست- در تفسیر قرآن نیز حجیّت دارد و می‌توان قرآن را با این گونه اخبار و روایات تفسیر نمود ولی گروهی در این مورد، اشکالی دارند که توضیح آن بدین قرار است: می‌گویند: معنای اعتبار و حجیتی که برای خبر واحد و یا به دلایل ظنی دیگر ثابت شده است، این است که در صورت عدم اطلاع از واقع، به آن خبر واحد و یا دلیل ظنی دیگر ترتیب اثر داده شود و از آن پیروی گردد، به همان گونه که از خود واقع در صورت شناختن آن پیروی می‌شود. این گونه ترتیب اثر دادن به روایت ظنی، در صورتی صحیح است که مفهوم آن حکم شرعی باشد و یا به موضوعی دلالت کند که دارای حکم شرعی است زیرا در احکام شرعی، انسان در صورت عدم اطلاع از حکم واقعی به ظاهر مکلف است و باید طبق آن‌چه از دلایل ظنی ظاهر می‌شود، عمل کند! این است معنی و شرط حجیّت و ترتیب اثر دادن به مفهوم روایت، ولی این شرط گاهی در روایتی که از معصوم (ع) درباره تفسیر نقل گردیده است، موجود نیست چون روایات تفسیری غالبا مربوط به غیر احکام شرعی است، مانند روایاتی که در تفسیر آیات قصص و سرگذشت ملل و اقوام گذشته و یا در تفسیر

آیات اصول و عقاید و امثال آن آمده است، پس دلایل حجیّت و اعتبار خبر واحد نمی‌تواند شامل تمام اخبار تفسیری گردد و اعتبار همه آن‌ها را تثبیت کند. این بود خلاصه اشکالی که در اعتبار روایات غیر قطعی تفسیری وجود دارد ولی این اشکال به نظر ما بسیار سست و مخالف تحقیق است زیرا در مباحث «علم اصول» ثابت شده که معنای اعتبار علایم و امارات که به طور ظنی و احتمالی، واقع را به ما ارائه و نشان می‌دهند، این است که آن علایم شرعا و طبق نظر شارع به جای دلایل علمی و یقین آور به کار می‌رود. ظن به واقع و واقع‌یابی احتمالی که از آن‌ها استفاده می‌شود، جانشین قطع و یقینی است که از دلایل علمی به دست می‌آید. (۱)- با این حساب، در هر موردی که از دلایل علمی پیروی می‌شود، از این گونه علایم و دلایل ظنی که شرعا معتبر می‌باشد، می‌توان تبعیت کرد و خبر واحد معتبر هم یکی از همان دلایل ظنی معتبر بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۲۹ است که شرعا در تمام موارد به جای یک دلیل علمی می‌توان از آن استفاده نمود. دلیل ما بر آن چه گفتیم، روش جاری و دائمی عقلا و خردمندان است زیرا عقلا- همان گونه که از دلایل علمی و یقین آور پیروی می‌کنند، از علایم و دلایل ظنی معتبر نیز که «امارات» نامیده می‌شود، پیروی می‌کنند و در ترتیب اثر دادن به دلایل معتبر، فرقی در میان دلایل علمی و ظنی قایل نمی‌شوند. مثلا در تصرف داشتن چیزی که آن را در اصطلاح «ید» می‌نامند، به ظاهر نشانه مالکیت متصرف است و مردم با همان علامت و نشانه، او را رسما مالک و صاحب آن چیز می‌شناسند و شارع هم مردم را از این روش عرفی بازنداشته و آن را یک روش نادرستی معرفی نکرده است. آری، آن چه که در خبر واحد و طرق ظنی دیگر شرط و لازم می‌باشد، این است که تنها به وجود آن‌ها نتوان تکیه کرد بلکه باید تمام شرایط حجیت را دارا و جامع باشد و یکی از آن شرایط خالی بودن از دروغ قطعی است، خبری که به طور قطع دروغ است، مشمول دلایل حجیّت خبر واحد نمی‌تواند باشد. بنابر این، اخباری که مخالف اجماع یا مخالف سنت و گفتار قطعی پیامبر (ص) یا مخالف قرآن و یا حکم عقلی صحیح است، حجیّت و اعتبار ندارد، گرچه سایر شرایط حجیت را دارا و جامع باشد و در این مورد تفاوتی در این نیست که آن دلیل ظنی مربوط به احکام شرعی باشد یا به مسایل و موضوعات دیگر. علت ضرورت این همه شرایط برای خبر واحد این است که ناقل یک خبر گرچه در مرحله‌ای از اطمینان و وثاقت باشد، باز هم احتمال خلاف در گفتارش وجود دارد، زیرا حداقل از احتمال اشتباه و خطا خالی نیست، با وجود این احتمال، عمل کردن به خبر واحد، جایز و روا نیست مگر این که دلایلی داشته باشیم که اعتبار خبر واحد را ثابت کند و احتمال اشتباه را در آن بی‌اثر سازد. با داشتن چنین دلایلی که همان «ادله حجیّت خبر واحد» می‌باشند، می‌توانیم احتمال اشتباه را در خبر واحد نادیده بگیریم و این در صورتی است که به کذب خبر یقین نداشته باشیم ولی اگر به دروغ بودن آن یقین کنیم، در این صورت درست نیست که این علم و یقین را نادیده بگیریم و آن خبر واحد را بپذیریم زیرا نشان دادن واقع و کشف واقعیت، در ذات و طبیعت یقین است و اعتبار و مدرکیت آن عقلی و فطری است، آن جا که قطع و یقین و دروغ بودن خبر وجود دارد، دلایل حجیّت خبر و امارات ظنی، مفید نمی‌باشد و حجیّت چنین خبری را ثابت نمی‌کند و اساسا شامل چنین خبری نیست بلکه این دلایل به مواردی اختصاص دارند که یقین به دروغ بودن مضمون خبر در میان نیست. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۳۰ این حقیقتی است که فصول و مسایل زیادی از آن منشعب می‌گردد و پاسخگوی اشکالات و اعتراضات زیادی می‌باشد و باید خواننده عزیز، آن را همیشه در مد نظر بدارد. (۱)-

تخصیص قرآن با خبر واحد

تخصیص قرآن با خبر واحد خبر واحدی که با دلایل محکم و قطعی حجیّت و اعتبار آن ثابت شده است، آیا می‌تواند مخصص عمومات قرآن باشد؟ به عبارت دیگر: آیا تخصیص زدن عمومات قرآن با خبر واحد معتبر، صحیح و رواست؟ اکثر دانشمندان به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهند و تخصیص آیات قرآن را با خبر واحد معتبر جایز می‌دانند، ولی عده‌ای از علمای اهل سنت در این مسئله نظر مخالف دارند که بعضی از آن‌ها به طور کلی تخصیص قرآن را با خبر واحد صحیح نمی‌دانند ولی «عیسی بن ابان»

می گوید اگر عمومیت آیه‌ای قبلا با یک دلیل قطعی دیگر تخصیص خورده باشد، می‌توان آن را با خبر واحد هم تخصیص زد و در غیر این صورت درست نیست. «کرخی» می گوید: اگر عمومیت آیه قرآن با یک دلیل جداگانه و غیر قرآنی قبلا تخصیص پذیرفته باشد، با خبر واحد نیز قابل تخصیص خواهد بود. «قاضی ابو بکر» نیز در این مسئله توقف کرده و نفیا و اثباتا نظریه‌ای نداده است. نظر ما در این مسئله این است که خبر واحد واجد شرایط اعتبار، حجیّت قطعی و مدرکیت حتمی دارد و می‌توان عمومات قرآن را با چنین خبری تخصیص زد زیرا مقتضای اعتبار و حجیّت هر دلیل و گفتار معتبر این است که در صورت نبودن رادع و مانع، در هر مورد باید از آن پیروی شود و مفهومش مورد عمل قرار گیرد.

اشکال‌ها و پاسخ‌ها

اشکال‌ها و پاسخ‌ها گفتیم که با خبر واحد معتبر، می‌توان به عمومات و آیات کلی قرآن تخصیص و تبصره زد ولی گروهی از علما که با این نظریه مخالف می‌باشند، امور چندی را مانع از این عمل می‌دانند، در صورتی که هیچ یک از آن‌ها نمی‌توانند مانع تخصیص باشند. اینک آن موانع را در این جا می‌آوریم و به پاسخ آن‌ها می‌پردازیم: ۱- می گویند: قرآن قطعا گفتار خداست و بدون شک و تردید تمام آن از سوی خدا نازل شده است ولی خبر واحد نه صدورش از معصوم قطعی است و نه مطابق بودن مضمون آن با واقع، مسلم بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۳۱ و ثابت است زیرا احتمال می‌رود که راوی در نقل آن، اشتباه مرتکب شده باشد و از طرف دیگر عقل جایز و روا نمی‌داند که به خاطر یک دلیل ظنی و گفتاری که احتمال خطا و اشتباه در آن می‌رود، از یک مدرک قطعی و یقین‌آور دست برداشت. پاسخ: گرچه صدور قرآن قطعی است و شک و تردیدی در آن نیست ولی مفهوم کلی عمومات قرآن و منظور بودن آن، قطعی نیست (۱)- و این که عمل کردن به عمومات قرآن واجب می‌باشد، به این دلیل است که کلیت و عمومیت، در بعضی از آیات قرآن از ظاهر آن استفاده می‌شود و روش همیشگی عقلا- و عرف مردم هم همیشه بر اعتبار و حجت ظاهر کلام، جریان دارد و شارع نیز آنان را از این روش معمول منع و جلوگیری نکرده است. ولی این روش که عقلا- در موضوع حجیت ظواهر کلام دارند، به مواردی اختصاص دارد که سخن و یا دلیل دیگری بر خلاف ظاهر آن کلام وجود نداشته باشد اگر یک علامت و دلیل متصل و یا منفصلی بر خلاف آن در میان باشد، در این صورت باید از آن ظاهر صرف نظر نمود و بر طبق همان دلیل و یا علامت عمل کرد. با این حساب، اگر روایت و خبری که با دلیل قطعی حجیّت و اعتبار آن ثابت شده است، بر خلاف عمومیت ظاهر یک آیه به دست ما رسد، ناچاریم که از عمومیت و کلیت آن آیه دست برداریم و مفهوم کلی و عام این آیه را با آن خبر معتبر گرچه خبر واحد باشد، تخصیص بزنیم زیرا معنای حجیت و اعتبار خبر واحد این است که مضمون آن خبر از معصوم (ع) صادر گردیده است، گرچه این صدور، تعبّدی و به عنوان تبعیت از گفتار شارع باشد نه حتما و واقعا. می‌توان این مطلب را با بیان دیگر و به طور خلاصه چنین آورد که: سند قرآن گرچه قطعی و مسلّم است ولی دلالت آن ظنی است و از نظر عقل هیچ اشکال و مانعی نیست که از یک مفهوم و دلالت ظنی به خاطر یک دلیل ظنی دیگری که حجیت و اعتبار آن با دلایل مسلّم و قطعی ثابت شده است، دست برداشته شود. ۲- می گویند: طبق مضمون روایات صحیح که از معصومین (ع) به دست ما رسیده است، باید روایات را به قرآن عرضه داشت، پایه اعتبار و صحت و سقمش را با همان قرآن سنجید و هر روایتی که مخالف قرآن است، آن را طرد کرد و نباید چنین روایتی را پذیرفت زیرا سخنی برخلاف قرآن از معصوم (ع) صادر نمی گردد و سخن مخالف قرآن، قطعا گفتار معصوم (ع) نیست. پاسخ: درست است که هر گفتار و روایت مخالف قرآن، مردود است و نباید مورد عمل قرار گیرد، ولی سخن این جاست که باید معنای صحیح مخالفت را فهمید و دید که مخالفت چیست و بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۳۲ کدامست؟ اگر در موردی، علایم و قراین عرفی وجود داشته باشد که مراد و هدف واقعی بعضی از آیات قرآن را که بر خلاف ظاهرش می‌باشد، بیان کند، این گونه بیان مراد، از نظر عرف و عقل مخالفت نامیده نمی‌شود و چنین

علایم و دلایل، مخالف قرآن محسوب نمی‌شود بلکه روشنگر و بیان کننده واقعیت و هدف اصلی آن به حساب می‌آید. بنابر این، اگر خبر واحد معتبری به ما رسد که با کلیت و عمومیت ظاهر آیه‌ای از آیات قرآن تصادم جزیی و موردی داشته باشد نه با اصل آن، این گونه خبر، مبیّن و مفسر آن آیه است و نشان دهنده این است که کلیت ظاهری آن آیه منظور و مقصود نبوده است. این نوع تصادم را مخالفت نمی‌نامند، مخالفت در صورتی است که خبر واحد به طوری با آیه قرآن معارض و مخالف باشد که اگر هر دو از یک گوینده صادر می‌شد مخاطبین در درک معنای آن‌ها توقف می‌نمودند و یا به تناقض‌گویی حمل می‌کردند ولی در میان مفهوم خبر واحد «خاص» و مفهوم آیه «عام» نه تنها چنین مخالفت و تصادم کلی وجود ندارد بلکه یکی روشنگر و بیان کننده مفهوم آن دیگری است. (۱)- از طرف دیگر ما می‌دانیم که روایات زیادی به عنوان مخصص و بیان کننده عمومات قرآن با مقیّد مطلقات آن به طور متواتر از ائمه معصومین (ع) وارد شده است. پس اگر تخصیص و تقیید آیات قرآن با خبر واحد، مخالفت با قرآن محسوب شود، نقض سخن معروف ائمه (ع) خواهد بود که فرموده‌اند: «آن‌چه مخالف گفتار خدا باشد، سخن ما نیست، با گفته‌اند: «مخالف قرآن، باطل و بی‌پایه است.» در صورتی که تخصیص قرآن با گفتار حتمی و متواتر ائمه (ع)، فراوان وجود دارد و صدور این‌گونه تخصیص‌ها و تقییدها که از ائمه (ع) نقل گردیده است، گواه این است که تخصیص و تقیید قرآن مخالفت با قرآن محسوب نمی‌شود. دلیل دیگر این که: ائمه اهل بیت (ع) موافق بودن یکی از دو خبر متعارض با قرآن را موجب انتخاب و ترجیح خبر موافق نموده‌اند و این خود دلیل بر این است که خبر مخالف با ظاهر عموم آیه قرآن، به ذات خود اعتبار و حجیّت داشته است، منتها در اثر داشتن یک معارض قوی‌تر و موافق با قرآن از آن خبر به ظاهر مخالف، انصراف حاصل گردیده است و اگر در اصل اعتبار و حجیّت نداشت، دیگر مجالی برای معارضه و ترجیح دادن باقی نمی‌ماند. ۳- آخرین دلیل مخالفین تخصیص قرآن با خبر واحد این است که می‌گویند اگر تخصیص زدن به قرآن به وسیله خبر واحد صحیح باشد، باید نسخ قرآن را هم با خبر واحد صحیح بدانیم، بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۳۳ در صورتی که مسلما نسخ قرآن با خبر واحد جایز نیست، پس تخصیص هم جایز نمی‌باشد. دلیل ارتباط و ملازمه نسخ و تخصیص این است- به طوری که در بخش نسخ توضیح دادیم- نسخ همان تخصیص است ولی در ادامه و مدت حکم نه در کمیت آن، نسخ نشان دهنده این است که حکم قبلی تا زمان معین و محدودی ادامه داشته و با آمدن حکم بعدی دوران آن سپری گردیده است. بنابر این، نسخ یک حکم در واقع برداشتن آن حکم نیست بلکه برداشتن ادامه حکم است و به عبارت دیگر، نسخ تبصره زدن بر یک حکم از نظر زمان است، همان‌طور که تخصیص تبصره‌ای است از نظر کمیت و تعداد و برگشت نسخ و تخصیص هر دو به استثنا و تخصیص زدن می‌باشد، پس در هر موردی که تخصیص صحیح است، نسخ نیز صحیح خواهد بود و اگر تخصیص قرآن با خبر واحد جایز است، نسخ قرآن با خبر واحد هم صحیح و بلااشکال می‌باشد، در صورتی که کسی آن را جایز نمی‌داند. (۱)- پاسخ: گرچه نسخ و تخصیص هر دو تخصیص‌اند ولی آن‌چه که در میان این دو نوع از تخصیص زمانی و مصداقی، فرق می‌گذارد و آن دو را از هم جدا می‌سازد، وجود اجماع قطعی و مسلّم علماست و بر این که نسخ قرآن با خبر واحد صحیح نیست ولی در تخصیص، این چنین اجماعی وجود ندارد اگر اجماع در نسخ هم نبود آن نیز به مانند تخصیص جایز می‌شد زیرا- چنان که قبلاً گفتیم- قرآن گرچه از نظر سند قطعی است ولی از نظر دلالت و مفهوم، قطعی نیست. بنابر این، هیچ گونه اشکال و مانعی ندارد که از مفهوم ظنی به وسیله خبر واحدی که اعتبار آن با دلیل قطعی ثابت گردیده است، دست برداشته شود، این دست برداشتن و انصراف از ظاهر جمله‌ای خواه به صورت نسخ باشد و یا به صورت تخصیص، تفاوت ندارد. آری! تنها تفاوت این است که: در عدم جواز نسخ قرآن با خبر واحد، اجماع وجود دارد و این اجماع مانع از آن است که آیه‌ای از قرآن را به وسیله خبر واحد گرچه اعتبار و حجّیت آن ثابت گردیده باشد، نسخ کنیم. به این نکته هم باید توجه نمود که این اجماع یک اجماع تعبدی، بی‌پایه و بلادلیل نیست، بلکه اجماعی است که اساس آن را یک دلیل عقلی تشکیل داده است زیرا بعضی از امور و مسایل از نظر اهمیت و موقعیت در شرایطی می‌باشد که اگر در بیرون تحقق یابد طبعا با تواتر و نقل‌های فراوان و

پیاپی به مردم می‌رسد و اگر چنین مطلب پر اهمیتی را تنها عده کم و معدودی نقل کنند، نشانه دروغ و اشتباه بودن آن خواهد بود و دلایل حجت و اعتبار خبر واحد به چنین نقل‌ها شامل نمی‌باشد و اعتبار آن را نمی‌تواند، ثابت کند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۳۴ از این جاست که گفتیم قرآن بودن چیزی با نقل‌های معدود و خبر واحد ثابت نمی‌گردد بلکه نقل‌های پیاپی و متواتر لازم است و نسخ قرآن هم از همین باب است که با خبر واحد به ثبوت نمی‌رسد. زیرا اگر آیه‌ای از قرآن به راستی نسخ می‌گردید، به علت موقعیت و اهمیت جریان، همه مسلمانان و یا اکثرشان از آن اطلاع پیدا می‌کردند و آن را به صورت تواتر، نقل می‌نمودند و اگر نسخ قرآن را عده معدودی نقل کنند و به صورت خبر واحد به ما برسد، قابل اعتماد و اطمینان نمی‌باشد، این است که قبلاً گفتیم نسخ قرآن، با خبر واحد ثابت نمی‌شود. در این جاست که تفاوت «نسخ» و «تخصیص» ظاهر می‌شود، ارتباط و ملازمه‌ای که در میان آن دو تصور می‌شد از بین می‌رود و اشکالات تخصیص قرآن با خبر واحد برطرف و جواز آن ثابت می‌شود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۳۵ (۱)-

بخش ۱۴ مسئله حدوث و قدم قرآن

اشاره

بخش ۱۴ مسئله حدوث و قدم قرآن (۲)- پیدایش عقیده به کلام نفسی و قدم قرآن تحقیق در کلام نفسی بررسی دلایل اشاعره به وجود کلام نفسی بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۳۶ (۱)-

پیدایش عقیده به کلام نفسی و قدم قرآن

تأثیر فلسفه یونان در زندگی مسلمانان

تأثیر فلسفه یونان در زندگی مسلمانان در میان مسلمانان شکی در این نیست که قرآن سخن خداست و خداوند آن را برای اثبات نبوت پیامبر اسلام (ص) و راهنمایی مسلمانان فرستاده است. باز شکی در این نیست که تکلم و سخن گفتن، یکی از صفات جمال و یا صفات ثبوتیه خداوند است و قرآن مجید هم او را با همان صفت توصیف می‌کند، آن جا که می‌گوید کَلَّمَ اللَّهُ مُوسی تَکْلِیماً خداوند با موسی سخن گفت. آری، همه مسلمانان به این دو مسئله معتقد بودند و کوچک‌ترین اختلافی با همدیگر در آن نداشتند تا فلسفه یونان به میان مسلمانان راه یافت؛ فرقه‌ها و گروه‌های مختلفی از آنان به وجود آورد به طوری که فرقه‌ای فرقه دیگر را تکفیر و گروهی از گروه دیگر تبرّی و دوری نمود ولی این نزاع و دودستگی در همین جا پایان نیافت بلکه تا به مرحله جنگ و خونریزی پیش رفت. چه رسوایی‌ها که به وسیله همین نزاع در اسلام به بار نیامد و چه احترام‌هایی که هتک نگردید و چه خون‌هایی که ریخته نشد؟! با این که هر دو طرف، هم قاتل و هم مقتول به مبدأ و معاد معتقد بوده و به رسالت پیامبر خدا ایمان داشتند و از امت اسلام محسوب می‌شدند. راستی آیا جای تعجب و تأسّف نیست که مسلمانی به هتک ناموس و ریختن خون برادر مسلمانش اقدام کند؟! در صورتی که هر دو به یگانگی خدا و نبوت پیامبر (ص) گواهی می‌دهند و به روز رستاخیز و هر آن چه پیامبر از سوی خدا آورده است اذعان و اعتراف دارند!! آیا روش پیامبر اسلام (ص) و روش (۲)- آنان که پس از وی حکومت و زمام مسلمانان را به دست گرفتند، این بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۳۷ نبود که صاحبان عقاید مذکور را مسلمان نامیده و از امّت اسلام می‌پنداشتند؟ خون، ناموس، جان و مال آنان را محترم و از هر گونه تعدّی و تجاوز محفوظ و مصون می‌دانستند؟! آیا هیچ مورخ و محدّثی نقل کرده است که پیامبر یا جانشینان وی درباره حدوث و قدم قرآن و یا مسائلی امثال آن که بعدها در میان مسلمانان مطرح گردید و اختلاف عمیقی به وجود آورد از کسی سؤال کنند و اگر ندانست و یا نپذیرفت، او را از اسلام خارج

بدانند؟ ما نمی‌دانیم و کاش می‌دانستیم! کسانی که این اختلاف را در میان مسلمانان انداخته‌اند، چه عذر و بهانه‌ای در پیشگاه خدا خواهند داشت و در روز رستاخیز، روزی که همگان به سوی خدا خواهند برگشت و از کرده آنان سؤال خواهد شد، چه جوابی خواهند داد؟ آری، مسئله حدوث و قدم قرآن هنگامی پدیدار شد که مسلمانان به دو گروه به نام اشعری و غیر اشعری تقسیم گردیدند. اشعری‌ها به قدم قرآن معتقد شدند و کلام را به دو نوع کلام لفظی و کلام نفسی تقسیم کردند و گفتند که: کلام خدا از گونه کلام «نفسی» و معنوی است که قائم به ذات پروردگار و یکی از صفات ذات اوست. بنابراین، قرآن که کلام خداست، مانند ذات و دیگر صفات ذات وی قدیمی خواهد بود. معتزلی‌ها و عدلیه نیز معتقد به حدوث قرآن شدند و کلام را تنها به کلام لفظی منحصر نموده و تکلم را از صفات فعلی خداوند دانستند نه از صفات ذاتی او. برای توضیح این دو نظریه و تشخیص نظریه صحیح و غیر صحیح، لازم است در این جا فرق صفات ذاتی و صفات فعلی را بیان کنیم.

صفات ذاتی و صفات فعلی خداوند

صفات ذاتی و صفات فعلی خداوند تفاوت صفات ذاتی خداوند با صفات فعلی او در این است که: صفات ذاتی همان اوصافی را می‌گویند که همیشه ذات اقدس خداوندی با آن‌ها متصف بوده و هیچ وقت از آن اوصاف، خالی و عاری نمی‌باشد و هرگز با ضد آن اوصاف متصف نمی‌شود مانند علم، قدرت و حیات زیرا خداوند همیشه دارای علم، قدرت و حیات بوده خواهد بود و محال است که یک وقت دارای این اوصاف نباشد و محال است با ضد این صفات یعنی با جهل، عجز و امثال آن متّصف شود. «صفات فعلی» صفاتی را می‌گویند که خداوند گاهی این صفات را داراست و گاهی نقیض و ضد آن را یعنی ممکن است که خداوند در یک وقت یا در موردی به این وصف متصف شود و در بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۳۸ وقت دیگر و یا در مورد دیگر با نقیض و ضد آن، مانند آفریدن و روزی دادن زیرا این درست است که بگوییم: خداوند فلان موجود را آفرید و فلان موجود را نیافرید و به فلان شخص فرزند داد ولی ثروت نداد. با این بیان به خوبی روشن می‌شود که تکلّم یکی از صفات فعلی خداوند است نه از صفات ذاتی او زیرا می‌توان گفت که خداوند با موسی (ع) تکلم نمود ولی با فرعون تکلم ننمود و صحیح است که بگوییم خداوند در کوه طور با موسی (ع) تکلم کرد ولی در دریای نیل با او تکلم نکرد. (۱)-

کلام نفسی چیست؟

کلام نفسی چیست؟ اشعری‌ها بدین موضوع اتفاق دارند که غیر از کلام لفظی معمولی یک نوع کلام دیگر نیز وجود دارد و این کلام را «کلام نفسی» نامیده‌اند و آن گاه در میان خود اختلاف نموده‌اند که آیا کلام نفسی مدلول و معنای همان «کلام لفظی» است و یا غیر آن است و در میان آن دو کلام ارتباط نیست؟ طرفداران نظریه دوم می‌گویند که: «کلام لفظی» به «کلام نفسی» دلالت می‌کند ولی به گونه دلالت وضعی که لفظ بر معنی دلالت دارد، نمی‌باشد بلکه دلالت کلام لفظی بر کلام نفسی به مانند دلالت حرکات اختیاری ما به علم، اراده و حیات ماست و این نوع دلالت را دلالت وضعی که همان دلالت مستقیم لفظ بر معنی می‌باشد، نمی‌گویند بلکه دلالت عقلی و قهری می‌نامند. اشاعره که قرآن را «کلام نفسی» و تکلم را صفت ذاتی خداوند می‌دانند، قهرا به قدم و ازلی بودن آن معتقدند زیرا صفات ذات به مانند خود ذات الهی قدیم و ازلی می‌باشد. معروف در میان آنان این است که قدیمی بودن قرآن تنها به الفاظ و سخنان آن اختصاص دارد ولی فاضل قوشچی به بعضی از آنان نسبت می‌دهد که حتی در جلد و پوشش قرآن نیز عقیده به قدمت دارند. «۱» غیر از اشاعره، مسلمانان دیگر قرآن را «کلام لفظی» و «تکلم» را «صفت فعلی» می‌دانند و بدین جهت به حدوث و غیر قدیمی بودن آن معتقدند و می‌گویند: قرآن که کلام لفظی خداوند است، همان طور که پدیده‌های جهان هستی که کلمات قرآن نیز علایم و نشانه‌های او می‌باشند، این است که جمله‌ها و بندهای آن، آیات نامیده

می‌شونـد. به هر صورت، بحث و تحقیق در این مسئله، چندان فایده و ثمره مهمی دربر ندارد زیرا نه از اصول دین محسوب می‌شود و نـــــه از فروع دیـــــن، نـــــه از معـــــارف الهی می‌باشـــــد و نـــــه از تعـــــالیم مـــــذهبی ولی (_____ ۱) شرح تجریـد، مقصـد سـوم، ص ۳۵۴. بیـان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۳۹ به هر حـال ما به این بحث ادامه می‌دهیم تا شایـد برای برادران «اشاعره «که امروز اکثریت مسـلمانان را تشـکیل می‌دهند، روشن گردد که: آن چه آنان در این مورد معتقدند و دو دستی آن را گرفته‌اند و به خیالشان یکی از اصلی‌ترین مسائـل مـذهبی و از واجبـات مهم دینی به شـمار می‌رود، یـک امر واهی و خیالی بیش نیست که نه اساس عقلی دارد و نه پایه شرعی و مذهبی. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۴۰

تحقیق در کلام نفسی

اشاره

تحقیق در کلام نفسـی در فصـل پیش، معنـا و پیـدایش عقیـده به «کلام نفسـی» و ارتباط آن را با قـدیم بودن قرآن روشن کردیم و اینـک در این فصل نیز می‌خواهیم وجود چنین کلامی را بررسـی کنیم و در این مورد می‌گوییم: بـدیهی است کلام و سـخنی که از حروف «تهجی» تشـکیل می‌شود جز یک امر حادث و پدیـده جدیـد بیش نیست و محال است که خداونـد با چنین پدیـده جدیـد و حـادث به طـور ازلی و ذاتی متصـف گردد ولی بحث و اختلاـف در وجود یـک نوع دیگری از کلام است که واقعیت دفعی و غیر تـدریجی و وجود معنوی و غیر لفظی داشـته و تمـام اجزای آن به صورت جمع و دفعتـا در عـالم واقع، موجود باشـد. «اشاعره» وجود چنین کلامـی را اثبات نموده و آن را «کلام نفسـی» می‌نامنـد و می‌گوینـد که این نوع کلام از صـفات ذاتی پروردگار است و دیگر گویندگان نیز با چنین کلامی متصف می‌باشند ولی گروه دیگری از مسلمانان- بر خلاف اشاعره وجود چنین کلام را قبول ندارند و کلام را تنها (۱)- به «کلام لفظی» منحصر می‌داننـد و می‌گوینـد، همان طور که هر عملی، وابسـته و منوط به فاعل آن عمل اسـت وجود و پیدایش کلام نیز وابسـته به متکلم و گوینده آن است که در موقع تکلم و سخن گفتن تدریجا به وجود می‌آید. به عقیده ما صحیـح‌ترین و بهترین نظریه، همـان نظریه دوم است که به جز کلام «لفظی»، کلام دیگری به نام «کلام نفسـی» وجود نـدارد. به این دلیـل که: ما در محاورات و گفت و گوهای روزمره خود جملاتی را که به کار می‌بریم، مجموعا بیش از دو گونه نیست: جمله‌های خبری، جمله‌هـای انشـایی. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۴۱ امـا جمله‌های خبری: اگر ما جملات خبری را کاملا بررسـی کنیم، خواهیم دیـد که هر جمله خبری به طور کلی از نه قسـمت تشـکیل یـافته است: ۱- کلمه‌هـا و مواد ترکیبی جمله و ساختار آن کلمه‌ها. ۲- معانی و مـدلول هر کدام. ۳- ساختـار و هیئت مجموع جمله ۴- آن چه که هیئت ترکیـبی جمله بر آن دلاـلت دارد ۵- تصویر ذهنی گوینده از مواد و ساختمان جمله ۶- تصویر ذهنی گوینده از معنی و مفهوم جمله ۷- مطابقت و عدم مطابقت مفهوم با آن چه در واقع است ۸- علم و یـا شک گوینـده به این مطابقت و عـدم مطابقت ۹- اراده متکلم و گوینـده به ایجاد کلام و سـخن گفتن تمـام مواد و مقـدمات و شـرایط به وجود آمـدن جمله خبری در این نه قسـمت خلاـصه می‌شود و هیـچ یـک از آن‌ها حتی به اعتراف خود «اشاعره «نیز «کلام نفسـی» نمی‌باشـد، بنابراین برای «کلام نفسـی» در جمله خبری مصـداق و مفهومی پیـدا نمی‌گردد و اثری از آن دیـده نمی‌شود. و اما مفهوم و مفاد جمله خبری، آن نیز نمی‌توانـد «کلام نفسـی» باشـد زیرا مفهوم جمله خبری به عقیـده اکثر علما عبارت است از «وقوع و یا عـدم وقوع آن چه از آن خبر داده می‌شود» و به عقیـده ما هم عبارت است از «قصـد حکایت از وقوع و عـدم وقوع آن» نه خود وقوع و عـدم وقوع. زیرا مـا در محـل خود ثـابت کرده‌ایم که هیئت ترکیـبی جمله خبری به مقتضـای وضـعش، علاـمت و نشـانه ایـن است که (۱)-: متکلـم و گوینـده قصـد دارد از وقـوع و عـدم وقـوع چیزی حکـایت کنـد. بنـابراین،

جمله‌های خبری نیز مانند سایر الفاظی که به عنوان علامت و نشانه چیزی، ساخته شده‌اند، خواهند بود. این موضوع را نیز در محل خود تحقیق و ثابت نموده‌ایم «۱» که مسئله «وضع» و ساختن لفظی برای یک معنای خاص، نوعی تعهد و قرار داد است که به وسیله آن قصد متکلم را که به تفهیم و فهماندن امر خاصی تعلّق یافته است ابراز و تفهیم کند. نتیجه این که: مفاد و مفهوم جمله خبری پیش از آن چه گفته شد، چیزی دیگر نمی‌تواند باشد و

(۱) اجود التقریرات در علم اصول.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۴۲ آن را نیز «کلام نفسی» نمی‌توان گفت زیرا «کلام نفسی» در نزد طرفداران آن، یک حقیقت نفسانی و ذاتی است، از سنخ کلام ولی مغایر با «وقوع و یا عدم وقوع موضوع خبر» که مفهوم کلام، از نظر اکثر دانشمندان است و مغایر با «قصد حکایت از آن وقوع» که مفهوم کلام از نظر ماست. خلاصه این که: از هیچ راهی نمی‌توان کلام نفسی را با مفهوم جمله خبری و دیگر قسمت‌های آن تطبیق نمود. و اما جمله‌های انشایی: آن هم، مانند جمله‌های خبری نمی‌تواند مصداق «کلام نفسی» باشد زیرا فرقی در بین جمله‌های خبری و انشایی وجود ندارد مگر تنها از این لحاظ که مفهوم جمله‌های خبری گاهی درست و مطابق با واقع می‌باشند و گاهی نبوده و با واقع مطابق نیستند ولی در جمله‌های انشایی چنین حالاتی وجود ندارد، چون در جمله‌های انشایی اساسا واقعیت خارجی وجود ندارد تا مطابقت و عدم مطابقت در آن، ملحوظ شود. بنابراین، جمله‌های انشایی را نیز همان موارد ترکیبی نه گانه جمله‌های خبری، تشکیل می‌دهند و تنها امر هفتم و هشتم که «مطابقت و عدم مطابقت با واقع و علم و شک گوینده به این مطابقت یا عدم مطابقت» است، در جمله‌های انشایی وجود ندارد و از طرف دیگر همان طور که در سطور پیش گفتیم؛ هیچ یک از این امور و موارد نه گانه حتی در نزد طرفداران کلام نفسی هم مصداق کلام نفسی نیست بلکه حقیقت «کلام نفسی» در نظر طرفداران آن غیر از این‌هاست. شاید کسی سؤال کند که مفهوم جمله‌های انشایی چیست و آیا مفهوم آن‌ها نمی‌تواند مصداق کلام نفسی باشد؟ در پاسخ به این سؤال می گوییم که: به عقیده اکثر دانشمندان جمله‌های انشایی برای ایجاد معنی است، یعنی معنای جمله‌های انشایی ایجادی است که به وسیله همان جمله ایجاد می‌شود نه این که قبلا واقعیتی داشته باشد که این جمله از آن واقعیت حکایت کند، چنان که در زبان عده کثیری از دانشمندان، این جمله تکرار می‌شود که: انشا، ایجاد معنی است به وسیله لفظ ولی ما در بحث‌های خود در علم اصول یاد آور شدیم که وجود انشایی حقیقت ندارد و معنی با لفظ ایجاد نمی‌شود و در میان هر لفظ و معنای آن گرچه یک نوع وحدت عارضی وجود دارد ولی منشأ آن وحدت، همان ارتباط می‌باشد که در اثر آن، وضع به وجود آمده است. پس لفظ، وجود مستقلی دارد نسبت به خود و وجود عارضی و مجازی دارد نسبت به معنایش و در اثر همان ارتباط است که زشتی و زیبایی معنی، به خود لفظ هم سرایت می‌کند و باز از همین جاست که گفته می‌شود معنی به وسیله لفظ، وجود پیدا می‌کند اما با وجود لفظی و ظاهری، نه بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۴۳ وجود واقعی زیرا که وجود واقعی به لفظ مربوط نیست ولی باید توجه داشت که این نوع به وجود آمدن معنی از لفظ، به جمله‌های انشایی اختصاص ندارد بلکه در جمله‌های خبری و مفردات هم تحقق دارد. (۱)- اما وجود معنی بدون وجود لفظ تنها به دو صورت می‌باشد و در هیچ یک از این دو صورت، لفظ کوچک‌ترین تأثیر و دخالتی در پیدایش آن ندارد: ۱- وجود واقعی: این گونه وجود در جهان هستی، به صورت جوهر و یا عرض که حقیقت و هستی آن را تشکیل می‌دهد؛ ظاهر می‌شود، ظهور و تحقق پیدا کردن چنین وجود، منوط به تحقق یافتن علل و اسباب طبیعی آن است، بدیهی است الفاظی که چنین معنا را حکایت می‌کنند، از علل و اسباب طبیعی آن محسوب نمی‌شوند تا در تحقق یافتن آن دخالت داشته باشند. ۲- وجود اعتباری: و این گونه وجود نیز نوعی از هستی و تحقق است ولی تنها در عالم فرض و اعتبار، نه در خارج و واقع. تحقق یافتن این نوع وجود مبتنی بر اعتبار و فرض کردن معتبر و فرض کننده‌ای است و بدیهی است که اعتبار هر اعتبار کننده، با خود آن شخص قائم و پابرجا می‌باشد و با وجود و تخیّل وی تحقق پیدا می‌کند و به وجود لفظی که از آن حکایت می‌کند، هیچ گونه توقف و وابستگی ندارد. اما این که شارع و یا عقلا قراردادها و

ایقاعاتی را که در میان مردم واقع می‌شود امضا و تأیید نموده‌اند، تحقق این امضا گرچه موقوف و مبتنی بر این است که از ناحیه شخص، این فرض و اعتبار اثر و ارزشی ندارد ولی با این حال همان امضای شارع هم در صورتی است که تلفظ الفاظ عقود و ایقاعات، توأم با اعتبار و قصد انشای عاقد باشد. اما محل بحث ما مفهوم و معنای جمله است در مرحله‌ای، قبل از قصد انشای عاقد که شرط قبل امضای شارع است. خلاصه این که: نه وجود حقیقی و نه وجود اعتباری چیزی، به لفظی که به آن دلالت دارد، متوقف نمی‌باشد و اما امضا نمودن شارع و یا عرف عقلاء وجود اعتباری مفهوم یک جمله انشایی را در عقود و ایقاعات گرچه مشروط به صدور لفظ است ولی این شرط و وابستگی از این جهت است که لفظی در معنای خود استعمال گردیده و به وجود آن دلالت می‌کند نه این که یک وجود لفظی به آن می‌بخشد زیرا وجود لفظی و ظاهری معانی، اختصاص به جمله انشایی ندارد بلکه معانی تمام جملات خواه جمله انشایی و یا جمله خبری آن را دارا می‌باشد. بنابراین، آن چه گفته‌اند و مشهور شده است که «انشا، ایجاد معنی است به وسیله لفظ» اساس و پایه صحیح و استواری ندارد. نظریه صحیح در این مورد این است که ساختمان جمله‌های انشایی برای ابراز و اظهار یک امر بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۴۴ نفسانی و واقعی است و این امر نفسانی گاهی چیزی است که اعتبار و فرض گردیده، مانند امر و نهی، عقود و ایقاعات و گاهی هم صفات و حالات خاصی است مانند جملاتی که به امید و آرزو (ترجّی و تمنّی) دلالت می‌کنند، (۱)- پس ساختمان جملات هر کدام علامت و نشانه امری است از امور نفسانی که این امور در جمله‌های خبری همان «حکایت از وقوع و یا عدم وقوع چیزی» است و در جمله‌های انشایی «فرض اعتبار امری و یا صفات و حالات خاصی» است. ولی انگیزه آوردن جملاتی که یک امر نفسانی را ابراز می‌دارد، گاهی ابراز و اظهار داشتن همان امر نفسانی است و گاهی شاید یک انگیزه دیگری داشته باشد و در مورد نوع دوم، بحث و اختلاف است که آیا این استعمال به صورت حقیقت است یا مجاز که این جا، محل طرح آن بحث نیست و اگر کسی بخواهد از این بحث مفصلا آگاهی یابد به تعلیقات ما که در مباحث اصول داریم، مراجعه نماید.

آیا طلب، کلام نفسی است؟

آیا طلب، کلام نفسی است؟ آن چه که از موارد استعمال لفظ «طلب» به دست می‌آید، این است که این کلمه ساخته شده است برای «مباشرت و کوشش کردن در به دست آوردن چیزی» لذا نمی‌توان گفت: فلانی گمشده را طلب نمود و یا سعادت روز بازپسین را طلب کرد مگر در صورتی که برای تحصیل و به دست آوردن آن‌ها مباشرت و کوشش نماید. و در لسان العرب آمده است که: «الطّلب محاولة وجدان الشّیء و اخذه» طلب، خواستن پیدایش چیزی را می‌گویند و از این جاست که شخص امر کننده را طالب نیز می‌نامند زیرا او پیدا شدن فعل، مورد امر را می‌خواهد. بنابراین، «امر» همان خود طلب است نه این که «امر» لفظ باشد و «طلب» معنای آن و از این جا روشن می‌گردد؛ آن چه گفته‌اند «أمر» برای طلب ساخته شده و یا این که گفته‌اند «طلب» کلام نفسی است و لفظ «امر» که همان کلام لفظی است، به آن دلالت دارد؛ هیچ یک از این گفته‌ها صحیح نیست و اساس محکمی ندارد. باز معلوم می‌شود که گفتار اشاعره که طلب را غیر از اراده می‌دانند، صحیح می‌باشد و اما در این که طلب را صفت نفسی دانسته و آن را معنا و مدلول کلام نفسی شمرده‌اند، راه خطا و اشتباه پیموده‌اند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۴۵ نتیجه از تمام آن چه گذشت، چنین بر می‌آید که نه در جمله‌های خبری و نه در قسمت جمله‌های انشایی، چیز قائم به ذات و مستقلی که از سنخ کلام باشد و کلام نفسی نامیده شود، وجود ندارد. آری آن چه مسلّم است، این است که هر گوینده‌ای به ناچار باید قبل از ایجاد کلام و گفتار خویش، آن را تصور کند و تصویر و نقشی از آن در ذهن خود داشته باشد و این تصویر، یک نوع وجودی است در ذهن که «وجود ذهنی» نامیده می‌شود. اگر منظور طرفداران «کلام نفسی» همان معنی باشد و وجود ذهنی را کلام نفسی بنامند (۱)-، مطلب درستی است ولی به طوری که می‌دانید وجود ذهنی اختصاص به کلام ندارد بلکه به تمام افعال اختیاری انسان عمومیت دارد و در

همه افعال انسانی وجود ذهنی هست و اگر در تکلم و سخن گفتن، تصور قبلی و وجود ذهنی لازم است، از این جهت است که کلام یک نوع عمل اختیاری برای گوینده آن است. این بود، خلاصه آن چه درباره کلام نفسی می‌توان گفت ولی با این حال اشاعره به وجود چنین کلامی و در نتیجه به قدیم بودن قرآن معتقدند که به یاری خدا در فصل آینده به توضیح و رد آن خواهیم پرداخت. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۴۶

بررسی دلایل اشاعره به وجود کلام نفسی

بررسی دلایل اشاعره به وجود کلام نفسی اشاعره یعنی طرفداران «کلام نفسی» در اثبات آن به دلایلی چند استناد و استشهاد می‌کنند که اینک ما آن‌ها را در این جا مطرح و بررسی می‌کنیم: ۱- می‌گویند: هر متکلم و گوینده‌ای قبل از سخن گفتن، کلام خویش را در نفس و درون خود مرتب و منظم می‌کند آن گاه سخن می‌گوید و کلامش را به وجود می‌آورد و این کلام لفظی و خارجی از وجود همان «کلام نفسی» که در درون و ذهن گوینده وجود دارد، کشف و حکایت می‌کند. این مطلبی است وجدانی که هر گوینده‌ای وجدانا آن را در نفس خود احساس می‌کند و «اخطل» شاعر معروف عرب نیز در شعر خود به این حقیقت اشاره کرده و می‌گوید: انّ الکلام لفی الفؤاد و انّما* جعل اللّسان علی الفؤاد دلیلا راستی، کلام شخص در دل اوست و این زبان، مترجم و نشان دهنده آن است. پاسخ: از آن چه در پیش گفتیم، پاسخ این دلیل، به خوبی روشن گردید که تصویر و ترسیم کلام در دل، همان تصویر و حضور سخن در ذهن گوینده است که از آن به وجود ذهنی تعبیر می‌کنند و به تمام افعال اختیاری انسان عمومیت دارد و اختصاص به کلام ندارد زیرا هر نویسنده و نقاش هم ناچار است که عمل خویش را قبل از انجام آن، در ذهن خود تصور کند و آن گاه به اقدام آن بپردازد، پس این گفتار و حقیقت، ربطی به کلام نفسی ندارد تا دلیل بر وجود آن گردد. ۲- می‌گویند: مطلبی را که در ذهن انسان است، می‌توان کلام نامید و این نوع نام‌گذاری و گفتار، بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۴۷ صحیح می‌باشد بدون این که ما در این نامگذاری احتیاج به قرینه و دلیلی داشته باشیم، چنان که گاهی انسان می‌گوید در دل من سخن و کلامی است که نمی‌خواهم آن را اظهار کنم و در قرآن مجید هم چنین می‌خوانیم: وَ أَسِرُّوا قَوْلَکُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ. «۱» گفتار خود را پنهان کنید یا آشکار، او به آن چه در سینه‌هاست، آگاه است. می‌بینیم در این آیه شریفه، آن چه در دل‌ها مخفی و پنهان است، سخن و کلام نامیده شده است. پاسخ: پاسخ این دلیل نیز از آن چه گفته شد، روشن می‌شود زیرا گرچه به کلام حتی در مرحله وجود ذهنی هم کلام گفته می‌شود، به همان نحو که در مرحله وجود خارجی و لفظی، کلام می‌گویند چون از هر چیز، دو نوع وجود دارد: وجود خارجی، وجود ذهنی و هر دو وجود و هستی همان یک چیز بیش‌تر نیست، این است که بدون احتیاج به قرینه و شاهد می‌توانیم هر دو وجود را با یک اسم بنامیم، مثلا هر دو را کلام بگوییم ولی سخن در این است که این دو موضوع، وسعت و عمومیت دارد و اختصاص به کلام و سخن ندارد، به طوری که حتی یک مهندس هم می‌تواند بگوید که: در (۱)- ذهن من نقشه ساختمانی هست که در کاغذ ترسیم خواهم نمود و یک شخص متعبّد نیز می‌تواند بگوید: در ذهن من هست که فردا روزه بگیرم. ۳- می‌گویند: شکی در این نیست که اطلاق کلمه «متکلم»- که به معنای گوینده است- بر خداوند متعال صحیح می‌باشد ولی شکل و ساختار این کلمه که اسم فاعل می‌باشد، دلالت دارد به این که، پیام و ریشه اصلی کلمه متکلم که همان کلام است با وجود گوینده، قائم و پابرجا شده و به عنوان صفت وی انجام گرفته است چنان که لفظ متحرک، ساکن و نائم که اسم فاعل هستند، به کسانی که حرکت و سکون و نوم را ایجاد می‌کنند، اطلاق نمی‌گردد، بلکه به کسانی صدق می‌کند که با این اوصاف متصف بوده و این اوصاف قائم با آن‌ها باشد. بنابراین توضیح، در صورتی می‌توانیم خدا را متکلم بنامیم که با کلام متصف باشد، در صورتی که خداوند با کلام لفظی متصف نیست زیرا کلام لفظی حادث و پدیده‌ای بیش نیست و محال است که خداوند قدیم با صفت حادث و پدیده‌ای عارض، متصف گردد. پس به ناچار باید وجود یک نوع کلام غیر لفظی را

که قدیم باشد بپذیریم تا اطلاق «متکلم» بر خداوند به اعتبار این که با همان کلام (_____ ۱) ملک/ ۱۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۴۸ غیر لفظی قدیم، متصف است، صحیح و بلا اشکال باشد. پاسخ: پاسخ این دلیل نیز به این است که مفهوم اصلی کلمه «متکلم» کلام نیست زیرا کلام حتی در غیر خداوند نیز وصف گوینده و متکلم نمی‌باشد و قیام او با متکلم نیست زیرا کلام کیفیتی است در صورت انسان که به وسیله تموّج هوا پیدا می‌شود. بنابراین، کلام، قائم با هواست نه قائم با گوینده و متکلم، این است که باید گفت: مبدأ و مفهوم اصلی در لفظ «متکلم» تکلم است که به معنای ایجاد کلام می‌باشد و این کلمه در خدا و غیر خدا به همان معنی استعمال می گردد. و اما این که می گویند که: «هیئت و ساختار اسم فاعل ساخته شده است که قیام مفهوم اصلی کلمه را با کننده آن، صورت وصفی نشان دهد» غلطی است آشکار زیرا ساختمان اسم فاعل، به قیام فعل با فاعل آن دلالت می کند، به هر صورتی که باشد، خواه به صورت وصفی و یا ایجادی و یا به شکل دیگر. به عبارت دیگر: چگونگی و خصوصیات قیام فعل با فاعل از هیأت اسم فاعل مستفاد نمی‌شود و هیچ ضابطه و قاعده کلی نیز نمی‌توان برای آن پیدا نمود، چون خصوصیات و چگونگی قیام فعل با فاعل با اختلاف موارد، تفاوت می کند. مثلا علم و نائم بر ایجاد کننده علم و نوم اطلاق نمی‌شود بلکه تنها برای کسانی که متصف به این دو وصف هستند، اطلاق می‌شود ولی «باسط»، «قابض»، «نافع» و «ضار» بر ایجاد کننده این اوصاف اطلاق می گردد نه بر کسانی که به آن‌ها متصف باشند، پس عدم صحت اطلاق متحرک مستلزم بر موجد حرکت، عدم صحت اطلاق متکلم بر موجد کلام نخواهد بود. خلاصه تمام گفتار این که (۱)-: کلام نفسی یکی امر واهی و خیالی صرف بیش نیست و وجود چنین کلامی را هیچ دلیل عقلی و وجدانی تأیید نمی کند. مناسب است که این بحث را با گفتار امام صادق (ع) که در نفی «کلام نفسی» از آن بزرگوار نقل شده است، خاتمه بدهیم: شیخ کلینی با اسناد خود از ابو بصیر نقل می کند: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: «خداوند بزرگ از ازل وجود داشت و علم او هم عین ذاتش بود یعنی همه چیز را از اول می‌دانست؛ قبل از آن‌که آن‌ها وجود داشته باشند. شنوایی خدا عین ذات او بود حتی آن گاه که شنیدنی وجود نداشت و دیدن، عین ذاتش بود بدون این که دیدنی وجود داشته باشد و قدرت عین ذاتش بود آن گاه که هیچ موجودی که قدرت بدان تعلق بگیرد وجود نداشت و چون موجودات را آفرید و دانستنی‌ها را به وجود آورد، علم او به معلومات و دانستنی‌ها، شنوایی و سمع او به مسموعات و بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۴۹ شنیدنی‌ها، دید و بصر او به دیدنی‌ها و قدرتش بر مقدورات تعلق گرفت.» ابو بصیر می گوید: «به امام عرضه داشتم که خداوند از ازل متحرک هم بود؟ امام فرمود: تعالی اللّه عن ذلک، خداوند از این صفت برتر و بالاتر است زیرا حرکت صفتی است حادث که با فعل پدید می‌آید. ابو بصیر می گوید: باز پرسیدم که خداوند از اول متکلم هم بود؟ امام فرمود: کلام صفتی است حادث و پدیده‌ای است غیر ازلی و خداوند از اول بود بدون این که متکلم باشد و کلامی وجود داشته باشد. «۱ (_____» ۱) اصول کافی، باب صفات ذات، ص ۵۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۵۱ (۱)-

بخش ۱۵ تفسیر سوره حمد

اشاره

بخش ۱۵ تفسیر سوره حمد (۲)- مسائل کلی در پیرامون سوره حمد تفسیر آیه «بسمله» نکاتی در پیرامون آیه «بسمله» تفسیر بخش اول سوره حمد تفسیر بخش دوم سوره حمد مسئله عبادت و اطاعت مسئله استعانت و شفاعت تفسیر آخرین بخش سوره حمد بحثی پیرامون مسئله هدایت بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۵۲ (۱)- بسم اللّه الرّحمن الرّحیم (۱) الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ (۲)

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ (۳) خداوندی که رحمتش فراگیر و ثابت است. مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ (۴) خداوندی که مالک روز جزاست. إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ (۵) بار الها! تو را می‌ستاییم و از تو یاری می‌طلبیم. اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ (۶) ما را به راه راست هدایت فرما! صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ، غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ، وَ لَا الضَّالِّینَ (۷) راه کسانی که مشمول نعمت‌های خود کردی، نه راه خشم زدگان، و نه راه گمراهان بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۵۳ (۱)-

مسائل کلی در پیرامون سوره حمد

محل نزول

محل نزول مشهور در میان مفسیرین این است که سوره حمد در مکه نازل گردیده است، ولی از بعضی دیگر نقل شده است که این سوره در مدینه نازل شده است. نظریه اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد و دو دلیل ذیل این نظریه را تأیید می‌کند: ۱- سوره حمد همان «سبع مثانی» است «۱» که در سوره «حجر» اسمی از آن به میان آمده است، آن جا که می‌گوید: وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی وَ الْقُرْآنَ الْعَظِیمَ. «۲» سوره «حجر» که این آیه در آن سوره آمده و نزول سوره حمد و سبع مثانی را بازگو می‌کند، از سوره‌هایی است که حتما در مکه نازل گردیده است، بنابراین باید نزول سوره حمد نیز در مکه باشد. ۲- دلیل دوم بر مکی بودن سوره حمد این است که دستور نماز در مکه آمده است و این مطلب نیز در میان تمام مسلمانان قطعی و روشن است که در اسلام، نمازی که بدون سوره حمد خوانده شود، سابقه ندارد و پیامبر اکرم (ص) در این باره می‌فرماید: «لا صلاة الّا بفاتحة الکتاب» نمازی (_____۱) در روایات زیادی به این مطلب تصریح شده است و از جمله آن‌ها روایاتی است که از صدوق و بخاری آورده‌اند که ما بعدا آن را نقل خواهیم نمود. (۲) حجر/ ۸۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۵۴ بدون سوره حمد وجود ندارد و این حدیث به طریق شیعه و سنی نقل گردیده است، بنابراین مسلما این سوره در مکه نازل گردیده است و مسلمانان از آغاز اسلام، نمازشان را با این سوره می‌خوانده‌اند. (۱)- بعضی از مفسرین نظریه سومی را اختیار نموده‌اند و آن این است که سوره حمد به جهت عظمت و اهمیتی که دارد، دو بار نازل شده است: یک بار در مکه و یک بار دیگر در مدینه. این نظریه هم در حد خود خالی از اعتبار و احتمال نیست، تنها این که دلیلی در دست نیست که آن را ثابت و تأیید کند و شاید به علت همان دو بار نازل شدن، این سوره «سبع مثانی» نامیده شده است و شاید هم این نامگذاری علت دیگری دارد و آن این که، این سوره در هر نماز دوبار خوانده می‌شود: یک بار در رکعت اول، بار دیگر در رکعت دوم؛ این است که سبع مثانی نام یافته است.

فضیلت سوره حمد

فضیلت سوره حمد در فضیلت این سوره مبارکه همین بس که اولا خداوند متعال آن را در سوره حجر برابر تمام قرآن مجید معرفی کرده است و ثانیا باید تمام نمازها با این سوره خوانده شود و هیچ یک از سوره‌های قرآن نمی‌تواند در نماز جای این سوره را بگیرد، در صورتی که نماز اساس و استوانه دین است و مسلمان از غیر مسلمان با همان نماز شناخته می‌شود. امتیاز دیگر سوره حمد این است که این سوره دارای تعالیم و معارف زیاد و نکات علمی فراوان است که به یاری خدا در صفحات آینده آن را به طور اجمال بیان خواهیم نمود. فضیلت سوره حمد به حدی است که در روایات فراوانی از آن سخن به میان آمده است، چنان که شیخ صدوق با اسناد خود از امام حسن عسکری (ع) از پدران ارجمندش از امیر مؤمنان (ع) نقل می‌کند که فرمود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ

الرَّحِیمِ آیه‌ای است از سوره حمد و این سوره با آیه بسم اللّه مجموعا دارای هفت آیه است. آن گاه امیر مؤمنان اضافه نمود: از رسول اکرم (ص) شنیدم که می‌فرمود: خداوند متعال به من فرمود: یا محمد! «و لقد اتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم»، پس خدا مرا به وسیله سوره حمد مورد منت قرار داده و آن را با تمام قرآن برابر شمرده است. آری، سوره حمد از عزیزترین و پربهاترین کنوز و خزائن عرش الهی است. «۱» (۲)- بخاری از ابی سعید بن معلی نقل نموده است که می گوید: من مشغول نماز بودم و رسول

(_____ ۱) تفسیر برهان، ۱/ ۲۶. بیان در علوم

و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۵۵ خدا (ص) مرا صدا کرد، جواب او را ندادم پس از تمام شدن نماز عرضه داشتم: یا رسول اللّه! مشغول نماز بودم که جواب تو را ندادم. رسول اکرم (ص) فرمود: مگر خداوند نفرموده است: اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ. «۱» دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، آن گاه که شما را می‌خواند! رسول اکرم (ص) سپس فرمود: آیا می‌خواهی پیش از آن که از مسجد خارج شوی، بزرگ‌ترین سوره قرآن را به تو یاد دهم؟ آن گاه دست مرا گرفت و خواستیم از مسجد خارج شویم، عرضه داشتم: یا رسول اللّه! فرمودید که می‌خواهید بزرگ‌ترین سوره قرآن را به من یاد دهید. رسول خدا (ص) سوره حمد را برای من خواند و فرمود: این سوره همان سبع مثانی و قرآن عظیم است که به من داده شده است. «۲»

تعداد آیات سوره حمد

تعداد آیات سوره حمد مشهور در میان مسلمانان این است که سوره حمد دارای هفت آیه است، بلکه می‌توان گفت در این نظریه اختلافی نیست، فقط از حسین جعفی نقل شده است که سوره حمد دارای شش آیه و از عمرو بن عبید نقل گردیده است که این سوره دارای هشت آیه می‌باشد ولی این نظریه بسیار شاذ و نادر است و با نظریه مشهور نیز مخالف است زیرا: اولا- اکثر علمای اسلامی سوره حمد را هفت آیه می‌دانند. ثانیا: روایات زیادی که از طریق شیعه و سنی آمده است، همین نظریه مشهور را تأیید می‌کنند. ثالثا: در سطور گذشته گفتیم که منظور از «سبع مثانی» در قرآن، همان سوره حمد می‌باشد و خود این نامگذاری، هفت آیه بودن سوره مذکور را نشان می‌دهد. بنابراین نظریه، کسانی که «بسم اللّه» را یک آیه مستقل حساب می‌کنند و جزء سوره حمد می‌دانند، صِراطَ الَّذِینَ را تا آخر سوره، یک آیه حساب می‌کنند ولی کسانی که «بسم اللّه» را آیه مستقلی از سوره حمد نمی‌دانند، غَیْرِ الْمَغْضُوبِ ... را آیه مستقل می‌شمارند و بدین گونه بنا به هر دو نظریه هفت آیه بودن سوره حمد، محفوظ و قطعی است.

(_____ ۱) انفال/ ۲۴. (۲) صحیح بخاری، ۶/

۱۰۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۵۶

هدف سوره حمد

هدف سوره حمد هدف این سوره این است که دو مسئله بسیار مهمی را به انسان یاد آوری کند. یکی مسئله توحید، مخصوصا توحید در عبادت و این که عبادت و پرستش انسان‌ها باید منحصرا برای خدا و به خاطر او انجام گیرد و جز او کسی و یا چیز دیگری قابل ستایش و پرستش نمی‌باشد. دوم مسئله معاد و ایمان به روز حساب و پاداش که انسان را از گناه و آلودگی باز می‌دارد. این دو مسئله (مبدأ- معاد)، هدف اصلی و نهایی اسلام و علت غایی قرآن است و تمام آئین تعالیم اسلام بر اساس این دو اصل بنیان شده است، زیرا (۱)- دین اسلام تمام افراد بشر را به سوی ایمان به خدا و یگانه پرستی دعوت می‌کند و با صدای بلند و رسا اعلام می‌دارد که: قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ. «۱» بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که به جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را به او شریک قرار ندهیم و بعضی از ما بعض دیگر را به جز پروردگار یگانه به خدایی نپذیرد! آری هدف از ارسال پیامبر و

نزول قرآن این است که به مردم جهان اعلام و تفهیم کند که جز پروردگار کسی و یا چیزی سزاوار ستایش و پرستش نیست، پس واجب است خضوع و توجه افراد بشر و هر موجودی که از عقل و شعور برخوردار است، به خداوند اختصاص داشته باشد و در این سوره مبارکه این مطلب با دلیل و برهان بیان شده است. توضیح این که: یک انسان عاقل که در برابر یک انسان دیگر، خضوع و پرستش می‌کند و حوایج و خواسته‌های خویش را به نزد او می‌برد یا به جهت امتیاز و کمالی است که در آن شخص مورد خضوع و توجه احساس می‌کند؛ چه آن که هر ناقصی، قهرا و فطرتا در برابر کامل‌تر از خویش، خاضع است و یا به جهت احسان و انعامی است که نسبت به شخص خاضع از سوی وی رسیده است و یا به جهت احتیاجی است که در شخص ناقص وجود دارد و می‌خواهد به وسیله آن خضوع و اظهار کوچکی، منفعتی را به سوی خود جلب و یا ضرری را از خود برطرف سازد و یا این که شخص مورد ستایش و توجه، تسلط و تفوق خاصی بر ستایش کننده دارد که وی در اثر این تسلط و برتری خود را در برابر او مجبور و موظف به خضوع و تواضع می‌بیند و از سرکشی و عصیان او

(_____ ۱) آل عمران/ ۶۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۵۷ می‌ترسد. این‌ها علل و اسباب عبادت و خضوع در برابر دیگری است و یک انسان خردمند اگر در هر یک از این علل و عوامل دقت کند، به قطع و یقین متوجه خواهد شد که همه آن‌ها در ذات خداوند جمع است و بلکه همه آن‌ها به ذات اقدس الهی، انحصار و اختصاص دارد، پس تنها اوست که شایسته و سزاوار حمد و ستایش است زیرا تنها اوست که تمام صفات جمال و کمال را به طور کمال دارا و از تمام عیوب و نواقص عاری و به دور است و کوچک‌ترین عجز و نقص به ساحت قدس او راه ندارد و هم اوست نعمت بخش تمام عوالم و هستی بخش همه موجودات جهان هستی که به وجود آمده‌اند و یا بعدا لباس هستی بر تن خواهند کرد و همان خدا است که این عوالم را از راه تکوین و تشریع پرورش می‌دهد و به سوی کمالشان رهبری می‌کند. او است که دارای رحمت بی‌پایان و زوال ناپذیر و مالک مطلق و سلطان حقیقی بر کل جهان هستی است. آری هم اوست معبود به حق و آن که سزاوار پرستش است و جز او کسی سزاوار عبادت و پرستش نیست زیرا کمال مطلق و بی‌پایان، منعم حقیقی و بی‌مانند هم اوست و رحمت وسیع و سلطنت مطلق برای اوست. آیا با این حال شخص عاقل جز او به کس دیگر روی می‌آورد و به جز وی کسی را عبادت و پرستش می‌کند و از کسی استعانت و یاری می‌جوید و به جز او بر دیگری تکیه و توکل تواند کرد؟! در صورتی که همه چیز و همه کس به جز خداوند، «ممکن الوجود» است و ممکن الوجود هم قهرا و ذاتا محتاج و سرتا پا نیاز است، در حالتی که باید تنها از ذات خداوند، استعانت و یاری جست زیرا تنها اوست که بی‌نیاز است و غیر او همه یکسره محتاج و نیازمند!! یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ «۱» ای مردم شما [همگی نیازمند به خدایید. تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است. پس از آن که خداوند در این سوره، حمد و ثنا را به خود اختصاص می‌دهد، به بندگان خود چنین یاد می‌دهد که با زبانشان (۱)- از اعماق جان و دلشان بگویند، إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ یعنی بار الها! تنها تو را می‌ستاییم و از تو استعانت می‌طلبیم! سپس خداوند متعال به وضعیت کلّی انسان‌ها اشاره می‌فرماید که: آنان پس از فرستاده شدن

(_____ ۱) فاطر/ ۱۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۵۸ پیامبران و فرود آمدن کتاب‌های آسمانی به سه گروه عمده تقسیم گردیده‌اند: گروه اول: کسانی هستند که مشمول توجهات و عنایات الهی و نعمت‌های شیرین و لذتبخش خداوند گردیده و به راه راست و مستقیم هدایت و رهنمون شده‌اند، به راهی که آنان را به مقصد و مطلوب نهایی و هدف غایی انسانی رسانیده است و اعوجاجی در آن راه ندارد. گروه دوم: کسانی هستند که راه راست و مستقیم را که انسان را به سوی سعادت ابدی می‌برد، گم کرده و به چپ یا راست منحرف گردیده و راه حق را گم کرده‌اند ولی در برابر حق، عناد و لجاجت نورزیده‌اند گرچه در پیدا کردن راه حق تقصیر و کوتاهی کرده‌اند و از روی لغزش و اشتباه، راه خلاف و انحراف می‌پیمایند که اگر به اشتباه‌شان پی‌ببرند و راه حق را بیابند، در برابر حق تمرد و سرکشی

نمی‌کنند و از آن سرباز نمی‌زنند و راه خلاف و انحراف را ادامه نمی‌دهند. گروه سوم: کسانی هستند که حب ثروت و مقام آنان را به سوی عناد کشانده است و در برابر حق، لجاجت به خرج می‌دهند و با آن خصومت و دشمنی می‌ورزند، بعضی از آن‌ها از اول، حق را نشناخته‌اند و بعضی دگر نخست با حق آشنا بودند، بعدا به مقام انکار حق بر آمده‌اند و این افراد در واقع بنده و برده هوای نفس خود بوده و از امیال و هوس‌هایشان پرستش و پیروی می‌کنند. خداوند در سوره دیگر قرآن مجید به این گروه اشاره می‌فرماید، آن جا که می‌فرماید: أَ فَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ. «۱» آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را، خدا و معبود خود قرار داده است؟ البته این طایفه در کفر و ضلالت شدیدترند و در اثر عناد و لجاجتی که در برابر حق دارند، به عذاب بیش‌تری سزاوارند و بیش‌تر از طایفه دوم مورد غضب پروردگار قرار می‌گیرند و چون بشر طبعا از غریزه حب ثروت و مقام خالی نیست، تا هدایت ربانی شامل حالش نشود، از سقوط در ضلالت و گمراهی و غلبه هوی و هوس در امان نیست، چنان که در قرآن مجید به این حقیقت اشاره شده، آن جا که آمده است: وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَکی مِنْکُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَ لکِنَّ اللَّهَ یُزَکِّی مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ. «۲» و اگر فضل و رحمت الهی بر شما متوجه نبود، هرگز احدی از شما پاک نمی‌شد ولی خداوند

(_____ ۱) جاثیه/ ۲۳. (۲) نور/ ۲۱. بیان در

علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۵۹ هر که را بخواهد تزکیه و پاکیزه می‌کند و خداوند شنوا و داناست. چون انسان بدون عنایت پروردگار اسیر امیال درونی خود می‌باشد و هر آن احتمال می‌رود که مغلوب هوی و هوس خویش واقع شود، این است که خداوند به بندگانش تعلیم می‌کند که همیشه از پیشگاه او طلب هدایت و راهنمایی کنند و بگویند: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ: «خدایا! تو ما را به راه راست هدایت فرما، راه کسانی را که برای آنان احسان و انعام نموده‌ای نه راه کسانی که مورد غضب تو واقع شده‌اند و نه راه کسانی که گمراه گردیده‌اند.» نماز گزاران با این جملات، هدایت دائم و انحراف ناپذیری را که به مؤمنان و نیکان اختصاص دارد، از خداوند درخواست می‌کنند (۱)- و از او می‌خواهند که آنان را در صف بندگانی که انعام‌شان نموده و انعام‌شان داده است، قرار دهد و از رهروان همان راه راست و مستقیم‌شان بگرداند. در آیه دیگر صاحبان و رهروان آن راه مستقیم را چنین معرفی می‌کند که: أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ مِنْ ذُرِّیَّةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّیَّةِ إِبْراهِیمَ وَ إِسْرائِیلَ وَ مِمَّنْ هَدَیْنا وَ اجْتَبَیْنا إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُکِیًّا. «۱» آنان کسانی هستند که خداوند مشمول لطف و نعمتش قرار داده است و آن‌ها عبارتند از پیامبرانی از نسل آدم و از کسانی که با نوح بر کشتی سوارشان کردیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب و از کسانی که آن‌ها را برگزیدیم و هدایت‌شان کردیم و آن‌ها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می‌شد، به خاک می‌افتادند، سجده کنان و گریان. و باز خداوند به بندگانش تعلیم می‌کند که از انحراف و عدم شناخت راه مستقیم به او پناه ببرند و از درگاهش بخواهند که آنان را از سرنوشت شوم این دو گروه «مغضوبین» و «گمراهان» محفوظ و مصونشان بدارد.

خلاصه

خلاصه خلاصه مفهوم سوره حمد، این است که خداوند نخست خودش را با اوصاف کمال و جمالش تمجید و توصیف می‌کند و با افعال و اوصاف متعالی‌اش خود را معرفی می‌نماید: تربیت عمومی، رحمت عامّه و سلطنت روز جزا را که از آن او است، به بشر یادآوری می‌کند، آن‌گاه نتیجه‌گیری می‌کند که عبادت، پرستش و استعانت اختصاص به خدا دارد و جز او کسی سزاوار ستایش و

(_____ ۱) مریم/ ۵۸. بیان در علوم و مسائل

کلی قرآن، ص: ۵۶۰ پرستش نیست، این است که باید تنها خدا را پرستش نمود و از او یاری و مدد خواست. سپس راه دعا و نیایش را به انسان‌ها تعلیم می‌کند و تذکرشان می‌دهد که از خداوند درخواست کنند تا آنان را به صراط مستقیم و راه راست و به سوی سعادت جاودانی هدایت‌شان کند، به یک حیات جاودانه و زندگی ابدی و به نعمت‌های غیر قابل زوال و پایان ناپذیرشان

برساند و در نور و روشنایی که تاریکی و ظلمتی بعد از آن وجود ندارد، قرارشان دهد. و در آخرین مرحله این نکته را بیان می‌کند که راه مستقیم و هدایت به کسانی اختصاص دارد که خداوند با رحمت و فضل خویش آن‌ها را مشمول رحمت بی‌پایان و نعمت‌های فراوان خویش ساخته و الطاف خاصی مبذولشان داشته است و این راه با راه کسانی که مورد خشم و غضب خدا قرار گرفته‌اند و با راه کسانی که از راه صحیح منصرف گردیده‌اند، متمایز و جداست. بنابراین، سوره حمد از چهار بخش تشکیل یافته و هر بخش هدفی در بر دارد و مجموعا چهار هدف عالی و مهم را تعقیب می‌کند: ۱- خدا را با صفات عالی و کمالی‌اش برای انسان‌ها توصیف و معرفی می‌کند. ۲- عبادت، پرستش و استعانت مخصوص به خداست و جز او کسی سزاوار آن نیست. ۳- هدایت به راه راست و شناخت راه راست و راه نیکان را باید از پیشگاه الهی خواست و در راهیابی از او مدد و یاری جست. ۴- راه نیکان از راه خشم زدگان (مغضوبین) و از راه گمراهان (ضالّین) متمایز و جداست. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۶۱ (۱)-

تفسیر آیه بسمله

توضیح لغات و مفردات آیه

توضیح لغات و مفردات آیه اولین آیه از سوره حمد، آیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ می‌باشد که در این فصل مورد سخن و تفسیر ماست. این آیه را آیه «بسمله» می‌نامند آیه «بسمله» از پنج کلمه تشکیل یافته است که توضیح آن به قرار ذیل است: «ب»: حرف جرّ است، متعلّق به ابتدا که به آغاز کردن دلالت دارد و هر چیزی باید با نام خدا آغاز شود، در غیر این صورت ابتر، ناقص، بی‌ارزش و بی‌برکت خواهد بود که توضیح آن در آخر همین فصل خواهد آمد. اسم: کلمه «اسم» در لغت به معنای علامت و نشانه است و همزه‌اش همزه وصل است و از حروف اصلی کلمه نیست، این است که در صورت اتصال به کلمه دیگر در تلفظ ساقط می‌شود ولی در جمله «بسم اللّه» حتی در ضبط و نگارش هم افتاده است. در کلمه «اسم» لغات و تلفظهای زیاد و گوناگونی وجود دارد که مشهورترین آن‌ها چهار لغت است: «اسم» و «سم» که هر دو هم با کسر اول و هم با ضم آن خوانده شده است. کلمه «اسم» از «سموّ» که به معنای ارتفاع و بلندی است، گرفته شده است، به اعتبار این که معنا و یا مسمّا به وسیله اسم، ارتفاع و بلندی پیدا می‌کند و از خفا و پنهانی به مرحله ظهور می‌رسد زیرا معنی با شنیدن لفظی که به آن دلالت دارد، در ذهن شنونده حاضر و ظاهر می‌شود در صورتی که بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۶۲ قبلا در ذهن وی نبود یا بدین اعتبار اسم را اسم گفته‌اند که لفظ با وضع و منظور کردن آن در برابر یک معنی، ارتفاع و ارتقا پیدا می‌کند و از حالت مهمل و بی‌معنی بودن خارج می‌گردد و معنا و محتوا می‌یابد. بعضی از دانشمندان «اسم» را مشتق از «سمة» که به معنای علامت می‌باشد دانسته‌اند ولی این نظریه اشتباه است، زیرا به طوری که می‌دانیم، جمع اسم، «اسماء» است، مصغرش «سمیّ» و در نسبت «سمویّ و اسمیّ» و در مقام تعدیه «سمیّت» و «اسمیت» می‌گویند و اگر متخذ از واژه «سمه» بود، در موقع جمع بستن «اوسام» و در تصغیر «وسیم» و در موقع نسبت «و سمیّ» و در مقام تعدیه «و سمّت» و «اوسمت» گفته می‌شد. «اللّه»: کلمه «اللّه» علم و نام مختصّ به ذات مقدس پروردگار است. عرب‌ها حتی در دوران جاهلی نیز با این کلمه آشنایی داشتند. لبید شاعر عصر جاهلی می‌گوید: الا کلّ شیء ما خلا اللّه باطل* و کلّ نعیم لا محالة زائل «۱» و خداوند سبحان می‌فرماید: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ. «۲» و هرگاه از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، مسلّما می‌گویند: اللّه کسانی که خیال کرده‌اند که «اللّه» علم و نام شخصی و اختصاصی نیست بلکه اسم جنس است، اشتباه کرده‌اند و می‌توان علم و نام اختصاصی بودن آن را با دلایل زیر اثبات نمود: ۱- «تبادر»: کلمه «اللّه» را لفظ جلاله می‌نامند. این کلمه بدون این که به شاهد و قرینه‌ای نیازمند باشد، در موقع تلفظ به ذات مقدس پروردگار دلالت می‌نماید و با شنیدن آن کلمه، مستقیما همان معنی به ذهن شنونده مبادرت و سبقت می‌کند. این انصراف و تبادر به قدری روشن

است که کسی در آن شک و تردید ندارد و با قاعده «اصالهٔ عدم نقل» هم ثابت می‌شود که این کلمه در اصل لغت و از ابتدا به همان معنی بوده و حجت بودن این قاعده نیز در علم اصول ثابت گردیده است. ۲- «عدم اشتقاق»: لفظ جلاله به هر معنایی در نظر بگیرید، به صورت وصف استعمال

(۱) هر چیز به جز وجود اقدس الهی باطل و هر نعمتی به ناچار زایل شدنی است. (۲) لقمان/ ۲۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۶۳ نمی‌شود، مثلا- نمی‌توان «العالم اللّه» و «الخالق اللّه» گفت و عالم و خالق را با کلمه «اللّه» توصیف نمود و وصف قرار نگرفتن کلمه «اللّه» دلیل بر جامد بودن و عدم اشتقاق آن است و چون جامد بودن آن ثابت گردید، به ناچار باید علم و نام اختصاصی باشد زیرا کسانی که (۱)- به اسم جنس بودن قائل هستند، آن را مشتق می‌دانند، در صورتی که مشتق بودن آن درست نیست. ۳- «کلمه توحید»: اگر لفظ جلاله علم و نام اختصاصی خدا نبود، «لا اله الا اللّه» کلمه توحید نامیده نمی‌شد و نمی‌توانست، به توحید و یگانگی خداوند دلالت کند، چنان که جملات «لا اله الّا الرازق» یا «لا اله الّا الخالق» و امثال این‌ها به توحید خداوند دلالت ندارند و از این جاست که اگر کسی یکی از این جمله‌ها را به جای «لا اله الّا اللّه» به کار برد، اسلام او پذیرفته نیست و نمی‌توان او را تنها با گفتن این جمله‌ها اهل توحید دانست. ۴- «ضرورت نامگذاری»: حکمت و علت در وضع اسماء و الفاظ تقاضا می‌کند همان طور که برای هر مفهوم حقیقی نامی معین شده است، برای ذات مقدس پروردگار نیز اسم خاص و مشخصی معین گردد ولی می‌دانیم که در زبان عرب لفظ دیگری برای ذات مقدس، وضع و منظور نگردیده است. از این جا معلوم می‌شود که لفظ «اللّه» بدین منظور وضع گردیده و نام اختصاصی خداوند می‌باشد.

اشکال ۱

اشکال ۱ شاید گفته شود که وضع و تعیین یک لفظ در برابر یک معنی متوقف و مشروط بر این است که واضع و تعیین کننده، هر یک از لفظ و معنی را مستقلا در ذهن خود حاضر و تصور کند، ولی تصور معنی در این مورد امکان پذیر نیست، زیرا بشر که یک موجود ممکن و محدود است، نمی‌تواند به وجود خدا که واجب و بی‌پایان است احاطه داشته باشد و آن را در ذهن خود تصور کند تا نامی برای او وضع کند، این است که ساختن لفظی در برابر ذات حق سبحانه و نامگذاری او امکان پذیر نیست. اگر گفته شود که: واضع لفظ «اللّه» به معنای ذات اقدس خداوند، خود او است، این احتمال نیز خالی از اشکال نیست زیرا اولا- به یقین می‌دانیم که واضع لفظ اللّه، خود خداوند نیست و ثانیا: علاوه بر مرحله وضع و تعیین در مرحله استعمال هم باید معنی در ذهن گوینده تصور و حاضر گردد، سپس لفظ در آن معنی استعمال شود، در صورتی که گفتیم: تصور ذات اقدس الهی برای بشر امکان پذیر نیست تا بتواند لفظ «اللّه» را در آن به کار ببرد. بنابراین، وضع لفظ و نامگذاری خدا و همچنین استعمال لفظ «اللّه» در برابر ذات اقدس او به بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۶۴ صورت «علم» و نام خاص که به وسیله بشر تعیین و نامگذاری شده باشد، امکان پذیر نیست. نتیجه گفتار این که: لفظ «اللّه»، «علم» و نام خاصّ خداوند نیست.

پاسخ:

پاسخ: وضع نمودن لفظی در برابر معنا، متوقف بر این است که آن معنی اجمالا- ولو به وسیله اشاره و تقریبی در ذهن گوینده، تصویر و حاضر شود و این نوع تصوّر اجمالی، هم از واجب الوجود و ذات اقدس الهی امکان پذیر است و هم از غیر او. و اما آن چه تصورش محال می‌باشد، تصور حقیقی و کامل از چگونگی ذات بی‌حد خداوند است، در صورتی که چنین تصور دقیق نه در وضع و تعیین الفاظ لازم است و نه در استعمال و اگر چنین تصور دقیق و همه جانبه لازم بود، مسئله نامگذاری نه تنها در خداوند به اشکال بر می‌خورد بلکه تعیین الفاظ و نامگذاری در تمام موجودات و حقایقی که چگونگی و حقیقت هستی آن‌ها برای بشر کاملا

روشن و قابل درک نیست، مانند فرشته، جن و روح، محال می گردید. نکته دیگر این است که: هیچکس نمی‌تواند شک و تردید داشته باشد در این که استعمال کردن اسم اشاره و ضمیر در ذات مقدس پروردگار صحیح و درست است و می‌توان اسم اشاره و ضمیری را تلفظ نمود و از آن‌ها خدا را قصد کرد. (۱)- بنابراین، چه اشکال دارد که ما لفظی را بگوییم و از آن، ذات اقدس خدا را قصد کنیم و این لفظ را علم و نام خصوصی او بدانیم و چون ذات اقدس پروردگار تمام صفات کمال و عظمت را دارا می‌باشد و در مرحله وضع و نامگذاری هم همه آن صفات کمال ملحوظ و منظور می‌باشد، این است که باید گفت: لفظ «اللّه» نام خاص آن وجود مطلقی است که تمام صفات کمال و جمال را دارا است.

اشکال ۲

اشکال ۲ اگر کلمه «اللّه» علم و نام خاص باشد معنای این آیه صحیح نخواهد بود که می‌فرماید: وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ. «۱» اوست خداوند در آسمان‌ها و در زمین.

(۱) انعام/ ۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۶۵ زیرا اگر لفظ «اللّه» نام خاص ذات اقدس باشد، در این صورت این آیه برای او اثبات مکان خواهد نمود، در صورتی که خداوند مکان ندارد و جایی را از آسمان‌ها و زمین اشغال نکرده است، این است که باید گفت: لفظ «اللّه» علم و نام خاص خدا نیست بلکه به معنای معبود است، در این صورت معنای آیه شریفه چنین خواهد بود که اوست معبود، در آسمان‌ها و زمین.

پاسخ

پاسخ می گوییم که آیه مذکور به این معنی است که هیچ مکانی از وجود خدا خالی نیست و او به تمام آن چه در آسمان‌ها و زمین است احاطه دارد و هیچ موجودی از او پنهان و مخفی نمی‌باشد و جملات بعدی آیه، مؤید این معنی است که می‌فرماید: یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَ جَهْرَکُمْ وَ یَعْلَمُ ما تَکْسِبُونَ. «۱» خداوند، نهان و آشکار شما را می‌داند و از عملکرد شما آگاه است. ابو جعفر- که به عقیده صدوق همان محمد بن نعمان است- نقل می کند که من از امام صادق (ع) از تفسیر «و هو اللّه فی السّموات و فی الأرض» پرسیدم؛ امام فرمود: آری او در همه جا است. گفتم: آیا با وجود و ذات خود در همه جا حضور دارد؟ امام فرمود: وای بر تو مکان‌ها محدود است. اگر بگویی که خدا به ذاته در فلان مکان وجود دارد، لازمه‌اش این است که بگویی که خداوند در یک مکان محدود قرار گرفته و دارای صفت مخلوق است (۱)- ولی این چنین نیست. او نه محدود است و نه در یک مکان محدود می گنجد و نه صفت مخلوق را دارا است بلکه او جدا از مخلوق را دارا است و در عین حال، علم، قدرت و تسلطاش بر همه مخلوقات، احاطه دارد. «۲» کلمه «اللّه» را به علت عظمت خاص و معنای والای آن، «لفظ جلاله» می‌نامند و در خصوصیات و امتیازات این لفظ که حاکی از ویژگی آن است، این است که حرف «الف و لام» یعنی «ال» در اول آن، گرچه به جهت علم و اسم خاص بودن، جزء کلمه شده است ولی در عین حال همزه‌اش همزه وصل است و مانند همه کلمات و همزه‌های وصل دیگر با اتّصال به حرف دیگر ساقط می‌شود مگر این که بعد از حرف ندا واقع شود، مانند «یا اللّه» که در این صورت همزه ساقط نمی گردد و این یکی از مختصات همان لفظ جلاله است و در کلام عرب نظیری برای این کلمه در این مورد پیدا نشده است.

(۱) انعام/ ۳. (۲) تفسیر برهان، ۱/ ۳۱۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۶۶ ما مضایقه نداریم که بگوییم: لفظ جلاله از الفاظ منقول است، بنابراین ظاهرا از کلمه «لاه» که به معنای احتجاب و پنهان بودن و گاهی هم به معنای ارتفاع و بلندی است، گرفته شده است، پس لفظ «اللّه» از نظر

وضع ساختارش مصدر است و از نظر معنی اسم فاعل است و از نظر مورد استعمال، علم و اسم خاص ذات باری است. بنابراین، در معنای آن، این نکات گنجانده شده است که: «اللّه» یعنی همان ذات مرتفع و صاحب مقام بس بلندی است که هیچ انخفاض و پستی به او راه ندارد، وجودی که در اثر علائم و نشانه‌های بی‌پایانش در غایت ظهور و روشنی است و در عین حال از انظار مردم غایب و پنهان که چشم‌ها نمی‌تواند او را ببیند و افکار بشری نمی‌تواند به کنه ذات او پی‌برد. فیک یا اعجوبهٔ الکون* غدا الفکر کلیلا انت حیّرت ذوی* اللّبّ و بلبلت العقولا کلّما اقدم فکری* فیک شبرا فرّ میلا ناکصا یخبط فی* عشواء لا یهدی سبیلا «۱» و لزومی ندارد که بگوییم لفظ جلاله از «اله» به معنای عبادت کرد و یا به معنای متحیر گردید، ریشه گرفته است. زیرا در این صورت باید بگوییم که کلمه «اله» مصدر است به معنای اسم مفهوم، مانند کتاب که به معنای مکتوب و نوشته شده، می‌باشد؛ در حالی که به این گفتار و تأویل هیچگونه احتیاجی نداریم. «رحمن»: چهارمین کلمه «بسمله» رحمن است. این کلمه از رحمت گرفته شده است و معنای رحمت نیز روشن و واضح است و به مفهوم ضد قساوت و سخت دلی ضد سخت گیری و بی‌مهری می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ. «۲»

(۱) «در راه درک کنه ذات ای اعجوبه هستی! فکرها درمانده و عاجز گردیده است. تویی که صاحبان عقل را متحیر ساخته، عقول و اندیشه‌ها را واله و شیدای خود نموده‌ای! هرگاه فکر من در راه درک تو یک وجب پیش برود، فرسخ‌ها به عقب می‌گریزد. سرافکنده در ظلمت و تاریکی قدم برمی‌دارد و راهی به سوی فهم تو ذات پیش نمی‌برد.» (۲) فتح/ ۲۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۶۷ پیامبر و یارانش نسبت به کفار، شدید و سختگیر و در میان خود، رحیم و مهربانند. اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. «۱» بدانید! خدا دارای مجازات شدید (۱)- [در عین حال آمرزنده و مهربان است. نسبت رحمت به خداوند یک نسبت حقیقی است منتهی در مفهوم آن که رقّت و نازک دلی مأخوذ است، اختصاص به انسان‌ها دارد و در خداوند این معنی ملحوظ نیست، ولی با این حال استعمال کلمه‌های «رحمان و رحیم» در خداوند و نسبت دادن رحمت به او به معنای حقیقی آن است نه مجازی، زیرا رقت قلب درباره خداوند به کار نمی‌رود و رقّت از لوازم رحمت است نه این که مفهوم آن باشد. رحمت همانند آفرینش و روزی رسانی از صفات فعلی پروردگار است که هر وقت بخواهد و حکمت و مصلحت‌اش ایجاب کند، آن را به وجود می‌آورد و انجام می‌دهد، چنان که خود او می‌فرماید: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ. «۲» پروردگار شما بر [نیّات و اعمال شما آگاه‌تر است، اگر بخواهد شما را مشمول رحمت خود می‌سازد و اگر بخواهد مجازات می‌کند. يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ. «۳» خدا کسی را که بخواهد [و مستحق بداند] مجازات می‌کند و هر کسی را که بخواهد، مورد رحمت خویش قرار می‌دهد و برگشت همه شما به سوی او خواهد بود. و در آیات متعددی از قرآن، خداوند مهربان به بندگان خویش تذکر می‌دهد که از او طلب رحمت و مغفرت کنند. وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ. «۴» بگو: پروردگارا! مرا ببخشای و رحمم کن و تو بهترین رحم کنندگانی. اگر مفسرین و بعضی از لغویین گفته‌اند که صیغه «رحمن» مبالغه در رحمت است و این مطلب

(۱) مائده/ ۹۸. (۲) بنی اسرائیل/ ۵۴. (۳) عنکبوت/ ۲۱. (۴) مؤمنون/ ۱۱۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۶۸ در مورد کلمه «رحمان» درست است، اعم از این که هیئت ترکیبی آن در مبالغه استعمال شود یا نه، زیرا کلمه «الرّحمان» در تمام موارد به طور مطلق و بدون قید استعمال شده است و این نوع استعمال، حاکی از عمومیت، وسعت و کلیت مفهوم آن است و دلالت دارد بر این که رحمت او به تمام موجودات احاطه دارد، به همین جهت است که در هیچ مورد دیده نشده است که گفته شود: «انّ اللّه بالنّاس او بالمؤمنین لرحمن»: خداوند به مردم یا به مؤمنان رحم کننده است، یعنی هرگز کلمه «رحمان» را در مقام استعمال با ناس یا مؤمنین و یا با هر کلمه و قید دیگری محدود و مقیّد نمی‌کنند، ولی در کلمه «رحیم» این گونه استعمال شایع است که می‌گویند: «انّ اللّه بالنّاس او بالمؤمنین لرحیم». و کلمه

«رحمان» بمانند لقب است برای خداوند و در غیر خدا به کار نمی‌رود و از این جا است که می‌بینیم در بعضی از آیات مستقلا و بدون اتّکا به کلمه دیگر در ذات اقدس خداوند به کار رفته است، مانند: قالُوا ما أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا وَ ما أَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَیْءٍ. «۱» گفتند: شما هم به مانند ما بشری بیش نیستید، [خداوند] چیزی برای شما نفرستاده است. إِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لا تُغْنِ عَنِّی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً وَ لا یُنْقِذُونِ. «۲» اگر [خداوند] رحمان بخواهد ضرری به من برساند، شفاعت آنان کم‌ترین سودی به حال من نمی‌بخشد و نجاتم نمی‌دهند. هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ. «۳» این همان است که [خداوند] رحمان وعده داده است و پیامبران او راست گفتند. ما تَری فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ. «۴» در آفرینش [خدای رحمان تفاوتی نخواهی دید. (۱)- باز از دلایلی که گفتار ما را در مورد لقب بودن «رحمان» نسبت به خدا تأیید می‌کند، این آیه است:

(_____۱) یس/ ۱۵. (۲) یس/ ۲۳. (۳) یس/ ۵۲. (۴) ملک/ ۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۶۹ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا. «۱» اوست پروردگار آسمان‌ها، زمین و آن چه در میان آن‌هاست پس او را پرستش کن و در راه عبادتش شکیبا باشد! آیا مانند و همنامی برای او می‌یابی؟! ملاحظه می‌کنید که خداوند متعال در این سوره (مریم) به کلمه «رحمان» عنایت بیش‌تری نموده و شانزده بار آن را در همان سوره به کار برده است، از این جا فهمیده می‌شود که منظور از این آیه که برای خداوند همنامی نمی‌داند، همان نام رحمان است که به خدا اختصاص دارد و در غیر او استعمال نمی‌گردد. «رحیم»: پنجمین کلمه «بسمله» رحیم است؛ این کلمه صفت مشبهه و یا صیغه مبالغه است و از خصایص و اوصاف این صیغه و این شکل که شکل «فعیل» است، این است که غالبا در صفات غریزی و غیر قابل انفکاک از ذات به کار می‌رود، مانند «علیم، قدیر، شریف، وضیع، سخی، بخیل، علیّ، دنیّ» و امثال این‌ها، پس فرق این دو صفت «رحمان و رحیم» به این است که رحیم دلالت می‌کند به این که رحمت از لوازم ذات و صفات همیشگی و غیر قابل انفکاک ذات اقدس الهی است ولی رحمان فقط دلالت می‌کند بر این که خداوند دارای صفت رحمت است. کلمه «رحیم» در قرآن مجید آن جا که با متعلقش آمده است، همیشه به وسیله «با» متعدی گردیده است، مانند: إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ. «۲» راستی خداوند نسبت به مردم رؤف و مهربان است. وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً. «۳» خداوند نسبت به مؤمنان مهربان است. گویا این کلمه در این موارد که با متعلقش ذکر شده است از متعدی بودن منسلخ و جدا گردیده و به صورت لازم استعمال شده است زیرا اگر لازم فرض نمی‌شد به وسیله «با» متعدی نمی‌شد و لازم فرض کردن این کلمه، غریزی و ذاتی بودن مفهوم آن را تثبیت می‌کند، مانند شریف و وضیع_____.

(۱) مریم/ ۶۵. (۲) بقره/ ۱۴۳. (۳) احزاب/ ۴۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۷۰ آلوسی درباره این کلمه چنین نظریه داده که آن‌ها صفت مشبهه نیستند، به دلیل این که هر دو کلمه در جمله «رحمن الدّنیا و الآخرة و رحیمهما» به سوی مفعول اضافه شده‌اند، در صورتی که صفت مشبهه از فعل لازم می‌آید نه از فعل متعدی «۱» به عبارت دیگر صفت مشبهه هیچ وقت دارای مفعول نیست تا به سوی آن اضافه شود. این سخن از آلوسی بسیار شگفت انگیز است زیرا اضافه این دو کلمه در جمله مذکور از باب اضافه (۱)- کلمه به سوی مفعولش نیست بلکه از باب اضافه به سوی مکان و یا زمان است و در اضافه به سوی زمان و مکان نیز فرقی در میان متعدی و لازم نیست. در بعضی از روایات آمده است که «رحمان» اسم خاص است و معنایش عام، ولی «رحیم» اسم عام است و معنایش خاص، زیرا که اختصاص به آخرت و یا مؤمنین دارد. «۲» ولی باید این روایات را تأویل نمود یا به کنار گذاشت زیرا ظاهر آن‌ها با کتاب خدا مخالفت دارد چون کلمه رحیم در قرآن بدون این که به مؤمنین و یا به آخرت اختصاص داشته باشد، استعمال شده است که اینک نمونه‌هایی از آن‌ها: فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ. «۳» هر کس از من پیروی کند، از من است و هر کس از من نافرمانی کند، پس تو بخشنده و مهربانی. نَبِّئْ عِبادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ. «۴» بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربانم! إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ. «۵» خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است. رَبُّکُمُ

الَّذِی یُزْجِی لَکُمُ الْفُلْکَ فِی الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ کانَ بِکُمْ رَحِیماً. «۶» پروردگارتان کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت در می‌آورد تا از نعمت او

(۱) تفسیر آلوسی، ۱/ ۵۹. (۲) تفسیر طبری، ۱/ ۴۳؛ تفسیر برهان، ۱/ ۲۸. (۳) ابراهیم/ ۳۶. (۴) حجر/ ۴۹. (۵) حج/ ۶۵. (۶) بنی اسرائیل/ ۶۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۷۱ بهره‌مند شوید. او نسبت به شما مهربان است. وَ یُعَذِّبَ الْمُنافِقِینَ إِنْ شاءَ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً. «۱» اگر بخواهد منافقان را عذاب می‌کند و یا اگر توبه کنند، توبه‌شان را می‌پذیرد که خداوند بخشایشگر و مهربان است. می‌بینیم در این آیات و دیگر آیاتی که در این جا نیامده است، کلمه «رحیم» در معنای عمومی به کار رفته است که خداوند بر همه کس از مؤمن و منافق و بر هر انسانی در هر دو جهان رحیم و مهربان است. در بعضی دعاها نیز آمده است: «یا رحمن الدّنیا و الآخرة و رحیمهما» که در این دعاها، «رحمان» و «رحیم» هر دو به یک صورت به کار رفته است و از این جا معلوم می‌شود که از نظر عمومیت و خصوصیت، فرقی بین این دو کلمه نیست. شاید منظور از آن روایات که کلمه «رحیم» را از نظر معنی خاص می‌دانند و آن را تنها به عالم آخرت مختص می‌کند، این است که اگر رحمت خدا تا عالم آخرت امتداد و ادامه نداشته باشد و در این جهان منقطع گردد، وجود این گونه رحمت با نبودش مساوی است زیرا رحمتی که در پشت سر آن عذاب و بدبختی بیاید، چه سودی خواهد داشت و در واقع رحمت نیست و رحمتی که زائل و منقطع شود، به ناچار در عذاب و بدبختی دائمی مندک و محو خواهد شد، با این حساب می‌توان گفت که رحمت به معنای واقعی آن، تنها و تنها به حال مؤمنین سود می‌بخشد و اختصاص رحمت به مؤمنین به این معناست نه بدان معنا که خداوند به غیر مؤمنان اصلا رحم نکند. (۱)-

یک توضیح ادبی

یک توضیح ادبی بعضی علمای تفسیر معتقدند که جار و مجرور «بسم اللّه» به «اقول» یا «قل» یا «اقرأ» و یا «اقرأ» متعلق است و گروه دیگر از مفسرین می‌گویند که جار و مجرور «بسم اللّه» به «استعین» و یا «استعن» تعلق و وابستگی دارد، گروه سومی آن را به «أبتدأ» متعلق می‌دانند ولی به عقیده ما دو نظریه اولی باطل و نادرست است: اما نظریه اول بدین جهت باطل است که مفعول مادّه قرائت و قول باید جمله‌ای باشد دارای معنای تام، در این صورت مجبوریم علاوه بر خود این کلمات جمله دیگری نیز تقدیر و منظور کنیم

(۱) احزاب/ ۲۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۷۲ تا مقول قول و مفعول قرائت باشد، در صورتی که این تقدیر یک عمل اضافی و بیجاست. و بطلان نظریه دوم به این دلیل است که استعانت و یاری خواستن خود خداوند محال است زیرا او حتی از استعانت کردن از اسمای کریمه‌اش نیز غنی است و اما استعانت نمودن مردم، آن هم باید از خود خدا باشد نه از اسمای او چنان که این حقیقت در جمله إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ آمده است. پس بهترین نظریه در این مورد نظریه سوم است که جار و مجرور «بسم اللّه» به «ابتدأ» متعلق است. نکته دیگری که در این جا از تذکر آن ناگزیریم، این است که اضافه کلمه «اسم» به سوی «اللّه» از قبیل اضافه بیانیّه نیست تا منظور از کلمه «اللّه» و «الرّحمن الرّحیم» مجرد الفاظ این کلمات باشد نه مفهوم آن‌ها زیرا اولا: این احتمال بعید بنظر می‌رسد و ثانیا: اگر منظور از اسم، مجموع این سه کلمه باشد، آن‌ها که به صورت مجموع نام خدا نیست و اگر یک یک آن‌ها منظور باشد، در این صورت نیز لازم بود در میان آن‌ها و او عطف باشد تا آن‌ها را از هم جدا سازد و بدین صورت خوانده شود: «بسم اللّه و الرّحمن و الرّحیم». این است که باید گفت؛ اضافه «اسم» به سوی «اللّه» اضافه معنوی است و منظور از «اللّه» هم مفهوم آن است نه لفظ آن.

آغاز سوره‌های قرآن با بسم اللّه

آغاز سوره‌های قرآن با بسم اللّه چون سوره‌های قرآن برای این نازل گردیده‌اند که بشر را به آخرین سر منزل سعادت و کمال

ممکن سوق دهند و از تاریکی‌های شرک و جهالت بیرون آورده و به سوی نور معرفت و توحید رهنمونشان سازند، مناسب بود که هر سوره‌ای با نام گرامی پروردگار شروع شود زیرا نام وی از ذات مقدسش حکایت می‌کند و قرآن هم بدین منظور فرود آمده است که در مسیر کمال انسانی ذات اقدس الهی را برای بشر مطرح و معرفی کند. (۱)- تنها سوره برائت از این قاعده مستثنا است زیرا این سوره به منظور تبرّی و دوری جستن از مشرکین که نشانه خشم خداست، نازل شده و با همان عنوان نیز آغاز گردیده است و به همین جهت نام خدا که عامل رحمت است، در آغاز این سوره که نشانه خشم خداست، مناسبت نداشته، مخصوصا آن جا که نام خدا با صفت رحمان و رحیم متصف باشد. «۱»

(_____ ۱) ابن عباس نقل می‌کند که از امیر مؤمنان پرسیدم: چرا در سوره برائت، بسم اللّه نوشته نشده است؟ فرمود: بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۷۳ خلاصه گفتار این که: خداوند متعال کتاب تدوینی خود (قرآن) را با نام خود شروع فرموده است، چنان که کتاب تکوینی‌اش را با بزرگ‌ترین و کامل‌ترین اسمش که نور پیامبر گرامی و وجود معنوی وی می‌باشد، شروع نموده و آن را پیش از سایر موجودات جهان هستی آفریده است. توضیح این معنی، بدین گونه است که: اسم آن را می‌گویند که به ذات و وجود واقعی چیزی دلالت کند. با در نظر گرفتن این معنا، اسماء و نام‌های خداوند بر دو گونه است: تکوینی و جعلی. الفاظی را اسمای جعلی خداوند می‌گویند که از حروفی چند ساخته شده‌اند تا به ذات اقدس و یا به یکی از صفات جمال و جلال او دلالت کنند. و اما اسمای تکوینی همان موجودات و آفریده‌هایی هستند که با وجود و هستی خویش به وجود خالق‌شان و به توحید و عظمت او دلالت می‌کنند و شهادت می‌دهند، چنان که در قرآن مجید آمده است: أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخالِقُونَ. «۱» یا آن‌ها از هیچ آفریده شده‌اند یا خود خالق خویشند؟! لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا. «۲» اگر در زمین و آسمان جز اللّه، خدایان دیگری بود، فساد در آن‌ها ایجاد می‌شد. از این آیات چنین بر می‌آید که در هر موجود و پدیده‌ای، یک نوع دلالت بر وجود خداوند و بر توحید و عظمت وی وجود دارد، بدین جهت است که می‌توان آن‌ها را کلمات و یا اسمای خداوند نامید، ولی اسمای تکوینی نه اسمای لفظی و جعلی. ولی باید توجه داشت، همان طور که اسمای لفظی خداوند از نظر دلالت به ذات اقدس او، مختلف و متفاوتند که بعضی از آن‌ها به اصل ذات پروردگار و تمام کمالات وی دلالت می‌کند و بعضی دیگر تنها به یک جهت خاصی از کمالات او دلالت دارند و هر نامی به اندازه گنجایش و وسعت مفهومی خود از عظمت و کمالات او بازگو می‌کند. اسمای تکوینی او نیز گرچه در اصل دلالت به وجود خداوند، توحید، علم، قدرت و سایر صفات کمالی او مشترکند ولی در شدت و

_____بسم اللّه نشانه امن و رحمت است و

این سوره به منظور برداشتن امن از مشرکین نازل شده است. مستدرک، ۲/ ۳۳۰. (۱) طور/ ۳۵. (۲) بقره/ ۲۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۷۴ وسعت دلالت بر عظمت و کمالات خداوندی با هم متفاوتند که کامل‌ترین و پرمعنی‌ترین آن‌ها وجود پیامبر و ائمه هدی (ع) می‌باشند که آفرینش جهان هستی و کتاب تکوینی با خلقت و آفرینش نور آن‌ها شروع گردیده است. منشأ این اختلاف و تفاوت این است که موجود، هر چه کامل‌تر و شایسته‌تر و سعه وجودی آن وسیع‌تر باشد دلالت آن بر وجود و عظمت خداوند، قوی‌تر خواهد گردید و از این جاست که اطلاق (اسمای حسنی) بر ائمه طاهرین (ع) به طوری که در پاره‌ای از روایات وارد گردیده است، بسیار صحیح و پر معنی است. «۱» پس خدای بزرگ، کامل‌ترین کتاب تدوینی خود (قرآن) را با گرامی‌ترین الفاظ و نزدیک‌ترین آن‌ها به اسم (۱)- اعظمش که از سیاهی چشم به سفیدش نزدیک‌تر است، شروع کرده است. «۲» همان طور که کتاب تکوینی خود را با بزرگ‌ترین نشانه عظمت و قدرت خویش و با بزرگ‌ترین اسماء و موجودات جهان هستی که نور محمدی می‌باشد، آغاز فرموده است «۳» و خواسته است که با این عمل پر معنا و آموزنده، به انسان‌ها یاد بدهد که هم گفتار خود را با نام خدا آغاز کنند و هم اعمالشان را، همان طور که خود وی، کتاب تدوینی و گفتار خویش را با بزرگ‌ترین نام‌های لفظی و

کتاب تکوینی خود را با عظیم‌ترین نام‌های تکوینی‌اش شروع کرده است. از رسول اکرم (ص) نقل شده است که فرمود: هر گفتار یا امر مهمی که با نام خدا شروع نشود، «ابتر» و بی‌نتیجه و یا «اقطع» و ناقص خواهد بود. «۴» امیر مؤمنان (ع) نیز از رسول اکرم (ص) چنین نقل می‌کند: هر عمل مهم که بدون نام خدا شروع گردد، ناقص و بی‌نتیجه خواهد بود. «۵» این بود، خلاصه تفسیر آیه «بسمله» و در این مورد نکات جالب دیگری هم که به تمام آیه مربوط می‌باشد، وجود دارد که به یاری خدا در فصل آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت (_____. ۱) کافی، باب نوادر از باب‌های توحید، ۷۰؛ وافی، ۱/ ۱۰۶؛ تفسیر برهان، ۱/ ۳۷۷. (۲) وافی، ۵/ ۹۹؛ تهذیب، ۱/ ۲۱۸؛ مستدرک حاکم، ۱/ ۵۵۲؛ کنز العمال، ۳/ ۱۹۰ عثمان نیز این روایت را با مختصر تفاوتی در الفاظ از رسول خدا (ص) نقل نموده است. (۳) توضیحات کتاب تکوینی را در بخش تعلیقات در تعلیقه (۱۳) بخوانید! (۴) مسند احمد، ۲/ ۳۵۹. (۵) بحار ۱۶، باب ۵۸ و ۱۹/ ۶۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۷۵

نکاتی در پیرامون آیه بسمله

قرآن کتاب رحمت است

قرآن کتاب رحمت است خداوند بزرگ و مهربان در آغاز سخن و گفتارش خود را به رحمت و رحمانیت ستوده و از میان تمام صفات کمالش تنها این صفت را برای آغاز سخنش انتخاب نموده است، زیرا همان صفت رحمت خداوند است که موجب گردیده تا پیامبران را به سوی بشر بفرستد و قرآن را به آن‌ها نازل کند، پس بسیار بجا و سزاوار است که قرآن با رحمانیت خداوند شروع شود و این کتاب با صفت رحمت آغاز گردد. آری، قرآن کتاب رحمت و آورنده آن، پیامبر رحمت است، چنان که خداوند در آیات فراوانی به این حقیقت تصریح نموده و قرآن و پیامبر را با صفت رحمت توصیف فرموده است: هذا بَصائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ. «۱» این [قرآن وسیله بینایی از طرف پروردگارتان و مایه هدایت و رحمت است برای جمعیتی که ایمان می‌آورند. وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ. «۲» و درمانی است برای دردهایی که در سینه‌ها است [درمان بیماری‌های روحی شما] و هدایت و رحمت است برای مؤمنان. (_____ ۱) اعراف/ ۲۰۳. (۲) یونس/ ۵۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۷۶ وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمِینَ. «۱» و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان باشد. وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ. «۲» و از قرآن، آن چه شفا و رحمت است برای مؤمنان نازل می‌کنیم و ستمگران را جز خسران و زیان نمی‌افزاید. وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ. «۳» ما تو را [ای پیامبر!] جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم. وَ إِنَّهُ لَهُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ. «۴» و این قرآن براستی مایه هدایت و رحمت است برای مؤمنان.

ذکر رحیم بعد از رحمان نکته‌ای دارد

ذکر رحیم بعد از رحمان نکته‌ای دارد در صفحات پیش گفتیم که هیئت «فعیل» از هر ریشه و کلمه‌ای آمده باشد، دلالت دارد که مفهوم اصلی و مصدری آن از حالات غریزی غرایز و یا صفات دائمی (۱)- و غیر قابل انفکاک ذات است، مانند: شریف و بخیل که دلالت دارند بر این که شرافت و بخالت از صفات دائمی و لوازم ذات مرد شریف و بخیلند. با این بیان علت تأخیر کلمه «رحیم»- که بر شکل «فعیل» ساخته شده است- از کلمه رحمان، روشن و معلوم می‌شود زیرا هیئت «رحمان» گرچه بر وسعت و

عمومیت رحمت دلالت دارد، ولی دلالت نمی‌کند که این صفت از لوازم ذات است این است که پس از ذکر رحمان، رحیم آورده شده است تا بدین معنی نیز دلالت و اشارت شده باشد و هر دو هدف در این آیه کوتاه تأمین گردد که خداوند، هم رحمان است، یعنی رحمت او به همه چیز وسعت و احاطه دارد و هم رحیم است یعنی رحمت او از صفات دائمی و لوازم ذاتش می‌باشد و از ذات او منفک نمی‌گردد چون بعضی از

(۱) نحل/ ۸۹. (۲) بنی اسرائیل/ ۸۲. (۳) انبیاء/ ۱۰۷. (۴) نمل/ ۷۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۷۷ مفسرین به این نکته علمی و ادبی- که کلمه رحمان به وسعت رحمت و کلمه رحیم به لازمه ذات الهی بودن آن دلالت دارد- توجه نکرده‌اند، به ناچار در تفاوت رحمان و رحیم راه دیگری پیموده و چنین تصور نموده‌اند که کلمه رحمان از نظر معنی وسیع‌تر از کلمه «رحیم» است و این گفتار را بدین گونه توجیه و تعلیل کرده‌اند که: زیادت مبانی و حروف به زیادت معنی و وسعت آن دلالت دارد، ولی این دلیل بسیار مضحک و خنده‌آور است، زیرا دلالت کلمات، تابع چگونگی وضع و نحوه ساختار آن‌هاست و هیچ ارتباطی به کثرت و قلت حروف ندارد و چه بسا الفاظی وجود دارد که حروف آن‌ها کم ولی معنای آن‌ها زیاد است و بالعکس، الفاظ و کلماتی وجود دارد که از نظر حروف، زیاد ولی از نظر مفهوم و معنا، بسیار تنگ و محدود است. مثلا کلمه «حذر» بر وزن «فعل» با کسر عین دلالت بر مبالغه در زیادت دارد که به معنای خیلی ترسو است ولی در کلمه «حاذر» این مبالغه و زیادت وجود ندارد، در صورتی که یک حرف بیش‌تر از کلمه «حذر» را داراست و چه بسا الفاظی که «مجرد» و «مزید فیه» آن‌ها هر دو به یک معنی است، مانند «ضرّ و «اضرّ» که هر دو به معنای ضرر کرد می‌باشند. همه آن چه درباره کلمه «رحیم» بعد از کلمه «رحمان» گفتیم، در صورتی است که «رحمان» در معنای اشتقاقی و لغوی خود استعمال گردد و اما اگر در معنای اسمی و به صورت لقب خاص ذات مقدس استعمال شود، چنان که قبلا این مطلب را ثابت نمودیم، در این صورت مسیر بحث و گفتار عوض می‌شود و باید گفت: علت تعقیب رحمان با کلمه رحیم اضافه بر آن چه گفته شد، این است که معلوم شود، علت نقل رحمان از معنای لغوی‌اش و لقب خاص پروردگار قرار دادن آن، همان وسعت رحمت و غایت مهربانی او است.

آیا «بسم اللّه» از قرآن است؟

اشاره

آیا «بسم اللّه» از قرآن است؟ در میان شیعه امامیه این مطلب مورد اتفاق است که «بسم اللّه» در هر سوره‌ای که با آن شروع گردیده است، جزو همان سوره و یکی از آیات آن است و بسم اللّه با هر یک از سوره‌های قرآن نازل شده است. ابن عباس و ابن مبارک و اهل مکه مانند ابن کثیر و کوفی‌ها، مانند عاصم (۱)- و کسائی و دیگران به استثنای حمزه همه در این عقیده بوده‌اند. بیش‌تر اصحاب شافعی نیز همین عقیده را داشته‌اند. «۱» و

(۱) تفسیر آلوسی، ۱ / ۳۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۷۸ قاریان مکه و کوفه نیز، جزء بودن بسم اللّه را قطعی و مسلّم دانسته‌اند. «۱» این نظریه از عبد اللّه بن عمرو بن زبیر و ابو هریره و عطا و طاوس و سعید بن جبیر و مکحول و زهری و احمد بن حنبل بنا به نقلی و اسحاق بن راهویه و ابو عبید قاسم بن سلام هم نقل گردیده است. «۲» و بیهقی این نظریه را از ثوری و محمد بن کعب نیز آورده است. «۳» باز همین نظریه را فخر رازی در تفسیر خود اختیار نموده و به قاریان مکه و کوفه و به اکثریت فقهای حجاز و به ابن مبارک و ثوری نسبت داده است. جلال الدین سیوطی هم این نظریه را اختیار نموده و اضافه می‌کند که روایات در این مورد به تواتر معنوی رسیده است. «۴» ولی حمزه و بعضی از علمای شافعیه گفته‌اند که «بسم اللّه» فقط در سوره حمد جزو آن است و در سایر سوره‌ها جزئیت ندارد.

این نظریه به احمد بن حنبل نیز نسبت داده شده، چنان که بعضی ناقلین، نظریه اول را به وی نسبت داده‌اند. «۵» در این مورد نظریه سومی هم وجود دارد که گروهی از علما مانند مالک و ابو عمر و یعقوب معتقدند که «بسم اللّه» یک آیه مستقلی است و جزء هیچ یک از سوره‌های قرآن حتی جزء سوره حمد هم نیست و این آیه برای تیمّن و تبرّک در موقع آغاز نمودن سوره‌های قرآن و این که در میان سوره‌ها فاصله باشد و آن چه را از همدیگر جدا سازد، خوانده می‌شود و به طور مستقل، بدون این که به یک سوره خاصی وابستگی داشته باشد، نازل گردیده است. این نظریه در میان حنفی‌ها بسیار شهرت دارد، ولی اکثر آنان با داشتن این نظریه، تلاوت آن را در نماز قبل از سوره حمد واجب می‌دانند، چنان که «زاهدی» از مجتبی نقل می‌کند که می‌گفت: بنا به نقل صحیح ابو حنیفه خواندن «بسم اللّه» را در تمام رکعات نماز واجب می‌دانسته است. «۶» (۱)- به عقیده مالک، خواندن «بسم اللّه» در نماز فی حد نفسه کراهت دارد ولی به منظور حفظ اتحاد و عدم مخالفت با افکار و آرای مسلمین که اکثر علما خواندن آن را در نماز واجب می‌دانند (_____، ۱) تفسیر شوکانی، ۱/ ۷.

(۲) تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۱۶. (۳) تفسیر خازن، ۱/ ۱۳. (۴) اتقان، ۱/ ۱۳۶- ۱۳۵؛ نوع ۲۲- ۲۷. (۵) همان. (۶) تفسیر آلوسی، ۱/ ۳۹.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۷۹ خواندن آن را خوب و مستحسن دانسته است. «۱»

نظریه صحیح و دلایل آن

اشاره

نظریه صحیح و دلایل آن البته در این مسئله اقوال و نظریه‌های شاذّ و غیر معروف دیگری نیز وجود دارد که نقل آن‌ها چندان فایده‌ای ندارد و نظریه صحیح در میان اقوال و آرای سه گانه همان جزء بودن «بسم اللّه» است در تمام سوره‌های قرآن، یعنی «بسم اللّه» جزو تمام سوره‌ها و یکی از آیات آن‌هاست جز سوره «توبه» که بدون «بسم اللّه» نازل گردیده است. ما برای اثبات این نظریه که در میان دانشمندان شیعه مورد اتفاق است، دلایل فراوانی داریم که بخشی از آن‌ها را در این جا می‌آوریم:

۱- روایات اهل بیت

۱- روایات اهل بیت روایات معتبر فراوانی از اهل بیت پیامبر (ص) به دست ما رسیده است که از همه آن‌ها جزء بودن «بسم اللّه» نسبت به سوره‌های قرآن استفاده می‌شود «۲» و همین روایت‌ها در اثبات این نظریه کافی است و ما را از دیگر دلایل بی‌نیاز می‌سازد زیرا رسول اکرم (ص) آنان را قرین و همدوش قرآن معرفی نموده است که باید در تمام مسائل و مشکلات دینی به آنان مراجعه نمود و در حل غوامض از آنان الهام و مدد گرفت. «۳» اینک قسمتی از آن روایات: ۱- معاویهٔ بن عمار می‌گوید: به امام صادق (ع) عرضه داشتم: در نماز که سوره حمد را تلاوت می‌کنم «بسم اللّه» را نیز بخوانم؟ امام فرمود: بلی. مجددا پرسیدم: بعد از سوره حمد، سوره دیگری در نماز می‌خوانم «بسم اللّه» را با آن سوره هم باید بخوانم؟ امام فرمود: آری. «۴» ۲- یحیی بن عمران همدانی می‌گوید: به امام باقر (ع) نوشتم: فدایت شوم چه می‌فرمایید درباره کسی که در نماز خود سوره حمد را با «بسم اللّه» می‌خواند ولی به سوره دیگر رسید، «بسم اللّه» را (_____ ۱)

الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ۱/ ۲۵۷. (۲) برای اطلاع از این سلسله روایات به کتاب فروع کافی، باب قرائت قرآن، ص ۸۶؛ استبصار، ۱/ ۳۱۱؛ تهذیب، ۱/ ۱۵۳- ۲۱۸ و وسائل الشیعهٔ، ۱/ ۳۵۲ مراجعه فرمایید. (۳) قسمتی از مصادر این حدیث در بخش‌های پیشین

همین کتاب آمده است. (۴) کافی، ۳/ ۳۱۲، چاپ دار الکتب الاسلامیهٔ. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۸۰ ترک می‌کند؟ این جمله را نیز در نامه خود اضافه نمودم که عباسی در این مورد می‌گوید: اشکالی ندارد. نظریه شما در این باره چیست؟ امام به خط خود نوشت: «یعیدها» یعنی باید نماز را اعاده کند این جمله را علی رغم نظریه عباسی مخصوصا دوبار نوشته بود. «۱» ۳- در صحیحه ابن اذینه است که: چون پیامبر از تکبیر و آداب شروع نماز فارغ گردید، خداوند بر وی وحی نمود که مرا با نامم یاد کن! این بود که «بسم اللّه» در اول سوره قرار گرفت. سپس خدا وحی نمود که بر من حمد کن! چون «الحمد للّه رب العالمین» را بر زبان راند، در دل خود گفت: شکرا. در این جا باز خداوند بر وی وحی نمود که حمد مرا قطع کردی، پس دوباره مرا با نام خودم یاد کن! این است که در سوره حمد «الرّحمن الرّحیم» دوبار خوانده می‌شود و چون به «و لا الضّالّین» رسید، پیامبر به عنوان شکر گزاری گفت: «الحمد للّه ربّ العالمین» این جا هم خدا وحی کرد؛ نام مرا که یاد می‌کردی، بریدی. باز دوباره نام مرا یاد کن! رسول خدا (ص) در این جا طبق همین فرمان باز «بسم اللّه» را گفت، این بود که در اول سوره‌ای که بعد از حمد در نماز خوانده می‌شود، آیه «بسم اللّه» قرار گرفت، سپس خداوند فرمود: یا محمد! بخوان آن چه را که اوصاف پروردگارت را بیان می‌کند! بگو: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ. وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ. «۲»

۲- روایات اهل سنت

اشاره

۲- روایات اهل سنت روایات زیادی نیز به طریق اهل سنت نقل گردیده که به جزء بودن «بسم اللّه» در تمام سوره‌های قرآن دلالت دارند. اینک بخشی از آن روایات را در این جا می‌آوریم: ۱- انس می‌گوید: رسول خدا (ص) در میان ما نشسته بود که یک بی‌حالی شبیه خواب خفیف بر وی مستولی شد، (۱)- سپس سرش را تبسّم‌کنان بلند کرد، عرضه داشتیم: یا رسول اللّه! سبب خنده شما چیست؟ فرمود: همین الآن سوره‌ای بر من نازل گردید، آن گاه خواند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ .... «۳» ۲- دارقطنی با سند صحیح از امیر مؤمنان (ع) چنین آورده که از آن حضرت درباره «سبع

(_____ ۱) کافی، ۴/ ۳۱۲، چاپ دار الکتب الاسلامیهٔ. (۲) اخلاص/ ۱- ۴. (۳) صحیح مسلم، ۲/ ۱۲؛ سنن نسائی ۱/ ۱۴۳؛ سنن ابی داود ۱/ ۱۲۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۸۱ مثانی» سؤال شد، فرمود: «سبع مثانی» سوره حمد است. گفته شد که این سوره شش آیه بیش‌تر نیست! فرمود: «بسم اللّه» هم یک آیه از آن است. «۱» ۳- باز دار قطنی با سند صحیح از ابو هریره نقل نموده است که رسول خدا (ص) فرمود: هر وقت سوره حمد را خواندید، «بسم اللّه» را هم بخوانید زیرا این سوره اصل قرآن و امّ الکتاب و سبع مثانی است و «بسم اللّه» هم یکی از آیات آن است. «۲» ۴- ابن خزیمه و بیهقی با سند صحیح از ابن عباس آورده‌اند که: سبع مثانی سوره حمد است. گفته شد: آیه هفتمین‌اش کدام است؟ پاسخ داد: «بسم اللّه». «۳» ۵- باز ابن خزیمه و بیهقی در المعرفهٔ با سند صحیح از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس نقل نموده است که (۱)- شیطان، بزرگ‌ترین آیه قرآن را از میان مردم دزدید و آن آیه «بسم اللّه» است. «۴» ۶- سعید بن جبیر از ابن عباس نقل نموده است که مسلمانان تمام شدن سوره‌ای را نمی‌دانستند تا آن که «بسم اللّه» نازل می‌شد، بدین صورت می‌دانستند که سوره تمام شده است. «۵» ۷- باز سعید بن جبیر از ابن عباس نقل نموده است که چون جبرئیل بر پیغمبر (ص) نازل می‌گردید و «بسم اللّه» را می‌خواند، رسول خدا (ص)، متوجه می‌شد که از همین جا سوره تازه‌ی شروع می‌شود. «۶» ۸- ابن جریح می‌گوید: پدرم نقل نمود که سعید بن جبیر به من گفت: منظور از کلمه «سبع مثانی» در آیه وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی، «سوره حمد» است که «امّ القرآن» نیز نامیده می‌شود. ابن جریح گوید: پدرم اضافه نمود که سعید بن جبیر «بسم اللّه» را برای من به عنوان

آیه هفتم قرائت نمود، آن گاه گفت: همان طور که من «بسم اللّه» را برای تو به صورت آیه هفتم می‌خوانم، ابن عباس نیز آن را برای من به همین صورت خواند و گفت: خداوند این سوره را برای شما مسلمانان فرستاده است و پیش از شما مثل آن را بر هیچ امتی نفرستاده بود. «۷ (_____» ۱) اتقان، ۱/ ۱۳۶؛ نوع ۲۲- ۲۷؛ این دو حدیث را بیهقی نیز در سنن خود ۲/ ۴۵ آورده است. (۲) همان، به اضافه مستدرک حاکم، ۱/ ۵۵۱. (۳) همان. (۴) همان، به اضافه سنن بیهقی، ۲/ ۵۰. (۵) مستدرک حاکم، ۱/ ۲۳۲. حاکم درباره این حدیث گفته است که بنا به شرط شیخین صحیح است. (۶) همان، ۱/ ۲۳۱. (۷) همان، به اضافه فضائل القرآن، ۵۵۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۸۲ (۱)-

روایات معارض

روایات معارض در برابر این همه روایات که به جزء بودن «بسم اللّه» دلالت می‌کنند، فقط دو روایت هست که از آن‌ها چنین بر می‌آید که «بسم اللّه» جزء سوره‌های قرآن نیست: ۱- قتاده از انس بن مالک نقل می‌کند که: من با رسول خدا (ص) و با ابو بکر، عمر و عثمان نماز خواندم و از هیچ یک از آنان نشنیدم که «بسم اللّه» را در نماز قرائت کنند. «۱» ۲- یزید بن عبد اللّه بن مغفل می‌گوید: من «بسم اللّه» را خواندم، چون پدرم شنید، گفت: فرزندم! از خواندن «بسم اللّه» خودداری کن! آن گاه پدرم چنین توضیح داد که: من در میان تمام اصحاب رسول خدا (ص)، بدعتی بدتر از خواندن «بسم اللّه» ندیدم و من با رسول خدا (ص)، ابو بکر، عمر و عثمان نماز خواندم و از هیچ یک از آنان نشنیدم که «بسم اللّه» را بخوانند. تو نیز قرائت نماز را با «الحمد للّه ربّ العالمین» شروع کن بدون این که در اول آن «بسم اللّه» بگویی! «۲» اما پاسخ روایت اول: گذشته از این که این روایت با روایات زیادی که از اهل بیت پیامبر (ص) نقل شده است، مخالفت دارد؛ از جهات دیگر نیز مخدوش است زیرا: ۱- این روایت با روایات فراوانی که به حد تواتر معنوی از طریق اهل سنت نقل شده، معارض است، مخصوصا این که قسمتی از آن روایت‌ها از نظر سند صحیح می‌باشد (۲)- و ابن عباس و ابو هریره و ام سلمه شهادت می‌دهند بر این که رسول اکرم (ص) در نماز «بسم اللّه» را می‌خواند و آن را آیه‌ای از سوره حمد محسوب می‌داشت. ابن عمر می‌گفت: «اگر بنا بود، بسم اللّه خوانده نشود، چرا در مصحف نوشته شده است؟» علی (ع) نیز می‌فرمود: «هر کس بسم اللّه را ترک کند، از سوره قرآن کم کرده است» و باز می‌فرمود: «بسم اللّه متمم و مکمل سبع مثانی (سوره حمد) است.» «۳» با این وصف ما چگونه می‌توانیم این همه روایات، گفتار و شهادت بزرگان حدیث و یاران پیامبر را نادیده بگیریم و تنها این یک روایت را تصدیق کنیم که «بسم اللّه» را جزء سوره‌های قرآن نمی‌داند. (_____ ۱) مسند احمد، ۳ / ۱۷۷ و ۲۷۳- ۲۷۸؛ صحیح مسلم، ۲/ ۱۳؛ سنن نسائی، ۱/ ۱۴۴ از عبد اللّه بن مغفل نیز روایتی شبیه آن نقل گردیده است. (۲) مسند احمد، ۴/ ۸۵ و این حدیث را ترمذی نیز با اختلاف مختصر نقل نموده است ۲/ ۴۳. (۳) برای توضیح بیش‌تر، به بخش تعلیقات شماره (۱۴) مراجعه فرمایید! بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۸۳ ۲- این روایت با آن چه در میان مسلمانان عملا شهرت و معروفیت دارد، مخالف است و آن این که مسلمانان «بسم اللّه» را در نماز می‌خوانده‌اند حتی معاویه در دوران خلافتش یک بار «بسم اللّه» را ترک کرد، مسلمانان بر وی اعتراض نمودند و گفتند که: آیا بسم اللّه را دزدیدی یا فراموش کردی؟ «۱» با این حال چگونه می‌توان باور نمود که رسول خدا (ص) و خلفا «بسم اللّه» را نمی‌خواندند. ۳- این روایت با روایت مشهور دیگری که از خود انس نقل شده، «۲» تعارض دارد. با این دلایل باید به صراحت و جرأت گفت که این روایت بدون شک از موضوعات و جعلیات است و دروغی بیش نمی‌تواند باشد. و اما پاسخ روایت دوم: از آن چه درباره روایت اول گفتیم، ضعف و سستی این روایت نیز به خودی خود روشن می‌شود و نیازی به تکرار آن نیست، به اضافه این که این روایت مطلبی را متضمن است که با آن چه به ضرورت و روشنی از اسلام می‌دانیم مخالفت دارد و آن این که تردیدی در این نیست که خواندن «بسم اللّه» در اول سوره حمد و دیگر سوره‌های قرآن

گرچه به عنوان تیمّن و تبرّک هم باشد، مستحسن و مستحب است. با این حال یزید بن مغفل چگونه از خواندن «بسم اللّه» در اول سوره‌های قرآن نهی می‌کند و آن را بدعت بزرگی در میان مسلمانان می‌داند که بدعتی در اسلام مانند آن وجود نداشته باشد؟ مگر شروع کردن عملی با نام خدا می‌تواند تا این حد زشت و در اسلام بدعت باشد؟!

۳- سیره مسلمانان

۳- سیره مسلمانان سیره و روش همیشگی مسلمانان از اول اسلام تا به امروز بر این جاری است که در آغاز تمام سوره‌های قرآن به استثنای سوره برائت، «بسم اللّه» را قرائت می‌کنند و به طور تواتر ثابت گردیده است که خود رسول خدا (ص) نیز بسم اللّه را در آغاز سوره‌ها قرائت می‌فرمود و اگر بسم اللّه جزء سوره‌های قرآن نبود، بر پیامبر (ص) خدا لازم بود (۱)- آن را به صراحت بیان فرماید زیرا نحوه قرائت و تلاوت وی با توجه به این که او در مقام بیان و تعلیم بود، بصراحت می‌رساند که همه آن چه را که می‌خوانده، قرآن بوده است و اگر قسمتی از آن چه رسول خدا (ص) تلاوت می‌نمود، جزء قرآن (_____۱) به بخش تعلیقات، به تعلیقه شماره (۱۵) مراجعه فرمایید! (۲) به بخش تعلیقات، به تعلیقه شماره (۱۶) مراجعه فرمایید! بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۸۴ نبود حتما تذکر می‌داد و آن را یاد آور می‌شد زیرا در غیر این صورت، عمل رسول خدا (ص) باعث تحریف قرآن و موجب گمراهی، نادانی و انحراف مردم می‌گردید و این عمل از رسول خدا (ص) مخصوصا در موضوعی که با مسئله وحی ارتباط دارد، استبعاد آن بیش‌تر و شدیدتر است و ساحت قدس رسول اکرم (ص) از این گونه نسبت‌ها و تهمت‌ها پاک و مبراست. بنابراین، اگر «بسم اللّه» که رسول خدا (ص) در آغاز سوره‌های قرآن می‌خواند از قرآن نبود، آن را یاد آوری می‌نمود و گفتار وی هم حتما به طور متواتر و با نقل‌های پیاپی و قطعی به ما می‌رسید، در صورتی که این مطلب حتی به صورت خبر واحد هم برای ما نقل نشده و به دست ما نرسیده است

۴- وجود «بسم اللّه» در تمام مصاحف

۴- وجود «بسم اللّه» در تمام مصاحف از مطالبی که هیچ شکی بدان راه ندارد، این است که قرآن‌هایی که قبل از جمع آوری عثمان و بعد از وی در دست صحابه و تابعین بوده، همه دارای «بسم اللّه» بوده‌اند و این آیه در اول تمام سوره‌ها به جز سوره برائت ضبط شده بود. اگر «بسم اللّه» جزو سوره‌های قرآن نبود، صحابه پیامبر (ص) آن را در قرآن‌های خود ضبط نمی‌کردند زیرا صحابه از درج و ضبط آن چه که جزء قرآن نیست، در قرآن، شدیدا ابا و امتناع داشتند تا آن جا که عده‌ای از مسلمانان حتی از اعراب و نقطه گذاری قرآن هم جلوگیری می‌نمودند. با این حساب، وجود «بسم اللّه» در مصاحف و قرآن‌های اصحاب پیامبر و تابعین آنان، شاهد و گواه حق است بر این که در نظر آنان «بسم اللّه» هم مانند سایر آیاتی که در قرآن مجید تکرار شده است، جزء قرآن می‌باشد. از این گفتار روشن می‌شود که ضبط «بسم اللّه» در قرآن برای جزئیت آن است نه تنها برای فاصله بودن در میان سوره‌ها. دلیل دیگر بر بطلان این نظریه که می‌گویند: «بسم اللّه» تنها برای فاصله بودن در میان سوره‌هاست، ضبط «بسم اللّه» در سوره حمد و عدم ضبط آن در سوره برائت است زیرا اگر هدف تنها علامت گذاری و ایجاد فاصله در میان سوره‌ها بود جریان بر عکس می‌شد، «بسم اللّه» در اول سوره برائت ضبط می‌شد نه در اول سوره حمد که قبل از آن سوره‌ای نیست تا «بسم اللّه» نقش فاصله بودن را ایفا کند. این خود دلیل مسلّم دیگری است بر این که «بسم اللّه» آیه مستقلی از آیات سوره حمد است و در این سوره به صورت جزئیت

نازل گردیده و در سوره برائت نازل نشده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۸۵

دلایل مخالفین

اشاره

دلایل مخالفین کسانی که «بسم اللّه» را جزو سوره‌های قرآن نمی‌دانند، با دلایل چندی به گفتارشان استدلال می‌کنند که اینک ذیلا بررسی می‌شود: ۱- می‌گویند: طریق ثابت شدن قرآن منحصر است به تواتر، بنابراین، هرچه که ثابت شدن آن محل اختلاف و مورد نزاع است، نمی‌تواند (۱)- جزو قرآن باشد و چون جزء بودن «بسمله» هم مورد نزاع و اختلاف است لذا نمی‌توان آن را جزء قرآن به حساب آورد.

پاسخ:

پاسخ: در جوابشان می‌گوییم: اولا: جزء بودن «بسم اللّه» نسبت به قرآن از ناحیه اهل بیت (ع) با تواتر و قاطعیت ثابت گردیده است، حجیت و مدرکیت گفتار آنان، چنان که قبلا گفتیم از نظر رسول خدا (ص) مسلّم و قطعی است. بنابراین، هر چه از اهل بیت (ع) با تواتر به ما برسد، مانند این است که از خود رسول خدا (ص) با تواتر رسیده است و کوچک‌ترین فرقی از این لحاظ در میانشان نیست. ثانیا: پس از آن که عده زیادی از صحابه به جزء بودن «بسم اللّه» از سوره‌های قرآن شهادت می‌دهند و روایات فراوانی نیز به طور تواتر معنوی به این معنی دلالت می‌کنند، نظریه عده قلیلی درباره عدم جزئیت که در اثر یک پندار واهی و باطل به وجود آمده است، نمی‌تواند کوچک‌ترین ضرر و لطمه‌ای به تواتر وارد کند. ثالثا: به طور تواتر نقل شده است که رسول خدا (ص) هر وقت یکی از سوره‌های قرآن را تلاوت می‌فرمود: «بسم اللّه» را نیز می‌خواند و با این که او در مقام بیان و تعلیم بوده هیچگاه نگفته است: این «بسم اللّه» را که می‌خوانم جزء سوره نیست و این مطلب به تنهایی می‌تواند، دلیل قطعی و مسلّمی باشد بر این که «بسم اللّه» از قرآن است. آری، تنها چیزی که در این جا می‌توان گفت؛ این است که عمل رسول خدا (ص) می‌تواند، قرآن بودن «بسم اللّه» را ثابت کند نه جزء بودنش را، در اثبات جزئیت هم علاوه بر روایات زیادی که به طریق شیعه و سنی در این مورد آمده است، می‌توان به روایاتی که قبلا در این جا آوردیم، استناد نمود و با همان روایات جزء بودن «بسم اللّه» را در سوره‌های قرآن اثبات کرد. زیرا در اثبات قرآن بودن جمله‌ای، تواتر و نقل‌های پیاپی و یقین آور لازم است ولی جزو سوره‌ای از سوره‌های قرآن بودن، با خبر واحد هم ثابت می‌شود و دلیلی بر لزوم تواتر در این مورد وجود ندارد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۸۶ ۲- می‌گویند: مسلم از ابو هریره چنین آورده است که رسول خدا (ص) می‌گفت: خداوند فرمود: من نماز را در میان خود و بنده‌ام، دو قسمت نموده‌ام و برای بنده‌ام هر چه بخواهد، خواهم داد، پس چون بنده نمازگزار می‌گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ خداوند می‌فرماید: بنده‌ام از من سپاسگزاری نمود و چون می‌گوید: الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ خدا می‌فرماید: بنده‌ام ثنایم گفت و چون گوید: مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ خدا می‌فرماید: بنده‌ام ستایشم نمود و چون می‌گوید: إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ خدا می‌فرماید: این در میان من (۱)- و بنده‌ام باشد و برای وی آن چه را که بخواهد، می‌دهم و چون می‌گوید: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ خدا می‌فرماید: هدایت من برای بنده‌ام خواهد رسید و آن چه که او بخواهد. «۱» نحوه استدلال با این حدیث این است که ظاهر آن دلالت می‌کند بر این که سوره حمد از دو قسمت تشکیل یافته است: قسمت اول تا «ایاک نعبد» که نصف آیه چهارم است برای خداست و قسمت دوم آن که از نصف همان

آیه تا پایان سوره می‌باشد برای نمازگزار است. این دو قسمت، هم از نظر تعداد آیات با هم مساویند و هم روایت «تنصیف» که نصف سوره حمد برای خدا و نصف آن برای نمازگزار است، تصحیح و تأیید می‌شود، ولی اگر «بسم اللّه» را جزء سوره حمد بدانیم، در این صورت معنای حدیث صحیح نخواهد بود زیرا به طوری که قبلاً اشاره نمودیم، سوره حمد در این صورت جمعا دارای هفت آیه است و اگر «بسم اللّه» جزء حمد باشد، باید از صراط الذین تا آخر آن یک آیه حساب شود و در نتیجه قسمت اول سوره، چهار آیه و قسمت دوم آن، دو آیه و نصف خواهد بود و موضوع تقسیم‌بندی سوره به دو قسمت مساوی- که در حدیث مذکور آمده است- صحیح نخواهد بود. پاسخ: پاسخ ما به این روایت این است که: اولاً: این روایت از علاً نقل گردیده و دانشمندان علم رجال در توثیق و تضعیف وی با اختلاف سخن گفته‌اند، لذا نمی‌توان به این روایت اطمینان و اعتماد نمود. ثانیا: اگر دلالت این روایت صحیح باشد، با روایات صحیح دیگری که دلالت می‌کنند بر این که سوره حمد با «بسم اللّه» هفت آیه است نه بدون آن، معارض و مخالف است و ما قسمتی از این

(_____ ۱) صحیح مسلم، ۲ / ۶؛ سنن ابی داود، ۱/ ۳۰؛ سنن نسائی، ۱/ ۱۴۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۸۷ روایات را قبلا آوردیم. ثالثا: این روایت دلالت ندارد که این تقسیم بندی به حسب الفاظ سوره حمد بوده است بلکه ظاهر این است که این تقسیم بندی به حسب معنی بوده است و منظور این است که قسمتی از اجزای نماز به حسب معنی و مدلول، راجع به پروردگار و قسمت دیگری نیز راجع به بندگان است. بنابراین، لازم نیست که سوره را از نظر الفاظ در میان خالق و مخلوق به دو قسمت مساوی تقسیم کنیم. رابعا: اگر فرض کنیم که این تقسیم بندی به حسب الفاظ است نه به حسب معانی، از کجا معلوم که به حسب آیات باشد. شاید تنها به حساب کلمات سوره حمد به دو قسمت مساوی تقسیم می‌شود گرچه از نظر آیات مساوی نباشد زیرا کلمات آیاتی که قبل از جمله «ایّاک نعبدو ...» آمده و همچنین کلمات آیاتی که بعد از این جمله آمده است، با حساب نمودن «بسم اللّه» و حذف مکرراتش، مساوی و هر قسمت ده کلمه می‌باشد بدون این که آیات آن مساوی باشد. (۱)- ۳- می گویند: از دلایل عدم جزء بودن «بسم اللّه» روایتی است که ابو هریره نقل نموده و آن این که: سوره کوثر سه آیه «۱» و سوره ملک سی آیه است «۲» و اگر بسم اللّه جزء سوره بود، آیات این دو سوره بیش از این بود که ابو هریره گفته است. پاسخ: این روایت که ابو هریره درباره سوره کوثر نقل نموده است بر فرض صحیح بودن، با روایتی که انس نقل کرده و ما آن را قبلا ذکر نمودیم، معارض است. «۳» روایت انس از روایات صحیح و مورد قبول است که تمام صحاح به جز «موطّأ» «۴» آن را نقل کرده‌اند. بنابراین، روایت ابو هریره را یا باید کنار گذاشت و یا باید بدین گونه تأویل نمود که این روایت (_____ ۱) من چنین روایتی در کتب حدیث به دست نیاوردم. (۲) مستدرک حاکم، ۱/ ۵۶۵؛ صحیح ترمذی، ۱۱/ ۳۰؛ کنز العمال، ۱/ ۵۲۵- ۵۱۶. (۳) در همین بخش کتاب تحت عنوان احادیث اهل سنت حدیث اول. (۴) تیسیر الوصول، ۱/ ۱۹۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۸۸ شماره آیات اختصاصی آن دو سوره را بیان می‌کند نه تمام آیات آن‌ها را و «بسم اللّه» آیه‌ای است اشتراکی که تمام سوره‌های قرآن در آن مشترکند، این است که معمولا در بیان شماره آیات سوره‌ها آن را حساب نمی‌کنند. در این جا، تفسیر آیه «بسمله» در دو فصل پایان یافت که فصل اول مربوط به اصل تفسیر آیه شریفه و فصل دوم مربوط به مسائل کلی و نکات عمومی آیه بود و در فصل آینده به تفسیر سوره حمد خواهیم پرداخت. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۸۹ (۱)-

تفسیر بخش اول سوره حمد

اشاره

تفسیر بخش اول سوره حمد سوره حمد از سه بخش تشکیل گردیده است: بخش اول مربوط به حمد و ثنای خداوند و توجه به صفات عالی کمال و جمال الهی است و بخش دوم آن مربوط به اظهار بندگی و استعانت در پیشگاه اوست و بخش سوم آن مربوط به دعا، نیایش و خواسته‌های انسانی است و اینک در این فصل به تفسیر بخش اول آن می‌پردازیم: بخش اول سوره حمد از سه آیه تشکیل یافته است: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ. «۱»

نحوه قرائت

نحوه قرائت ۱- اکثر دانشمندان علم قرائت، دال «الحمد» را با ضمه و لام «للّه» را با کسره خوانده‌اند ولی بعضی از آنان دال «الحمد» را در اعراب و حرکت به لام «للّه» که بعد از آن واقع شده است، تابع نموده و مانند آن باکسره می‌خوانند و بعضی درست به عکس این قرائت، لام «للّه» را به دال «الحمد» که قبل از آن قرار گفته است، تابع کرده و مانند آن با ضمه تلفظ می‌کنند ولی این دو قرائت بسیار شاذ و غیر معروف است که نباید به آن‌ها توجه نمود. ۲- در کلمه «مالک» نیز قرائت‌های مختلفی نقل گردیده است: بعضی از قراء آن را «ملک» با سکون لازم به شکل فلس و بعضی دیگر «ملیک» مانند فعیل خوانده‌اند و ابو حنیفه آن را «ملک» (_____ ۱) فاتحه/ ۲ - ۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۹۰ به صیغه فعل ماضی تلاوت نموده است ولی هیچ یک از این قرائت‌های شاذ و غیر معروف، قابل توجه و دارای اعتبار نیست و اکثر دانشمندان علم قرائت آن را «مالک» به شکل فاعل و یا «ملک» به شکل کتف خوانده‌اند و این دو مشهورترین و صحیح‌ترین قرائت است.

کدام یک از آن دو قرائت بهتر است؟

کدام یک از آن دو قرائت بهتر است؟ گفتیم که قرائت‌های مختلفی در کلمه «مالک» وجود دارد و از همه مشهورتر و صحیح‌تر دو قرائت «مالک» و «ملک» است ولی در انتخاب و ترجیح یکی از این دو قرائت بر دیگری بسیار سخن گفته‌اند: (۱)- گاهی می‌گویند: «مالک» صحیح‌تر است، به دلیل آن که مفهوم آن وسیع‌تر و عمومی‌تر از مفهوم «ملک» است، مثلا اگر گفته شود فلان شخص مالک قوم است از این جمله استفاده می‌شود که او علاوه بر حق ملکیت و مالکیت که مفهوم اصلی کلمه است، سلطنت و پادشاهی نیز بر آنان دارد ولی اگر بگویند: فلانی ملک قوم است، از این جمله تنها سلطنت و پادشاهی که مفهوم اصلی خود کلمه می‌باشد، استفاده می‌شود نه حق مالکیت. به عبارت دیگر، مالک شامل مفهوم «ملک» می‌باشد، ولی «مالک» شامل مفهوم «ملک» نیست. گروه دیگری می‌گویند که: قرائت «ملک» از «مالک» بهتر است، به دلیل این که کلمه «مالک» غالبا به سوی زمان اضافه نمی‌شود بلکه کلمه «ملک» است که به سوی زمان اضافه می‌گردد، مثلا- می‌گویند: «ملک العصر» یا «ملوک الاعصار المتقدّمة». بنابراین، قرائت «ملک» در این مورد که به سوی زمان و «یوم الدّین» اضافه شده است، رجحان و برتری دارد. این بود نمونه‌ای از استدلال طرفین که در ترجیح و انتخاب یکی از این دو قرائت به آن‌ها تمسک و استناد می‌کنند، ولی به عقیده ما این بحث فایده مهمی ندارد و اساسا در قرائت‌های معروف برتری قرائتی بر قرائت دیگر و انتخاب یکی از آن‌ها امکان پذیر نیست، زیرا اگر این قرائت‌ها با تواتر و نقل‌های پیاپی و یقین آور از پیامبر (ص) ثابت باشند، همه آن‌ها جنبه قرآنی پیدا می‌کنند و تفاوتی در میان آیات و کلمات قرآن نیست و اگر این قرائت‌ها از راه تواتر ثابت نباشد- چنان که حق هم همین است- «۱» در این صورت اگر ترجیح و امتیاز یک قرائت سبب قطع به بطلان قرائت دیگر شود، تحقیق در امتیازات قرائتی بر قرائت دیگر و انتخاب یکی از آن‌ها مانعی ندارد (_____، ۱) این بحث در بخش قرائات گذشت. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۹۱ ولی سخن در این است که از راه ترجیح قرائتی بر قرائت دیگر نمی‌توان بطلان

این قرائت را ثابت نمود و اگر بحث و تحقیق در ترجیح قرائتی بر قرائت دیگر بطلان آن را ثابت نکند- چنان که غالبا هم چنین است- در این صورت این بحث بی‌فایده است چون مسلّم است که از هر یک از قرائت‌های معروف بدون تفاوت می‌توان پیروی نمود. «۱» آری، بحث ترجیح قرائتی بر قرائت دیگر، یک بحث بی‌فایده‌ای است مخصوصا در این مورد زیرا تفاوت معنای «ملک» و «مالک» در جایی است که کلمه «ملک» در سلطنت اعتباری و ساختگی به کار برود که در این صورت مراتب سلطنت به اختلاف موارد تفاوت می‌کند، گاهی توأم با مالکیت خواهد بود و گاهی خالی از آن و اما اگر این کلمه در خداوند که سلطنت‌اش حقیقی می‌باشد، به کار رود؛ در این صورت مراتب آن متفاوت نمی‌باشد و همیشه توأم با مالکیت بوده و مفهوما با کلمه «مالک» یکی خواهد بود و از کلمه «ملک» برتر نخواهد بود. از این جا معلوم می‌شود که اضافه «مالک» به سوی زمان اگر در غیر خداوند جایز نیست، مستلزم آن نخواهد بود که در خداوند هم صحیح نباشد، زیرا او همان طور که مالک همه موجودات است، واقعا مالک زمان هم می‌باشد، پس کلمه «مالک» در اضافه شدن به سوی زمان در خداوند با «ملک» یکسان است و از این نظر هم کلمه «ملک» نمی‌تواند از «مالک» برتر باشد. (۱)- گاهی گفته می‌شود که چون اضافه «مالک» به «یوم الدّین» اضافه لفظی و مفید تعریف نیست، لذا در نکره بودن خود باقی می‌ماند و جمله «نکره» نمی‌تواند برای اللّه- که معرفه است- وصف واقع شود، پس باید «ملک» خوانده شود زیرا مراد از «ملک» سلطان است و این کلمه با داشتن آن معنی در حکم جامد و کلمه اسمی و غیر مشتق خواهد بود و اضافه چنین کلمه، مفید «تعریف» بوده و آن را معرفه و معین می‌سازد و اشکال وصف شدن «نکره» بر «معرفه» پیش نخواهد آمد.

پاسخ دیگران:

پاسخ دیگران: در تفسیر کشاف و کتاب‌های دیگر به این ایراد چنین پاسخ داده شده که اضافه اسم فاعل در صورتی لفظی است و نمی‌توان کسب «تعریف» و تشخّص کند که آن اسم فاعل، به معنای حال و یا آینده باشد ولی اگر به معنای «ماضی» و گذشته و یا مقصود از آن، دوام و همیشگی باشد، در این صورت اضافه اسم فاعل معنوی خواهد بود و از مضاف الیه خود کسب «تعریف» خواهد نمود مانند (_____: ۱) این بحث در بخش قرائت‌های هفتگانه کتاب آمده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۹۲ الْحَمْدُ لِلَّهِ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جاعِلِ الْمَلائِكَةِ رُسُلًا. «۱» ستایش مخصوص خداوندی است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است و فرشتگان را رسولانی قرار داده است. به طوری که می‌بینید: «فاطر» و «جاعل» در آیه اول به معنای «ماضی» و «غافر الذّنب» و «قابل التّوب» در آیه دوم برای دوام و همیشگی است و هر چهار کلمه در اثر اضافه شدن، معرفه گردیده و برای «اللّه» وصف قرار گرفته‌اند. اضافه «مالک» نیز از این قبیل است زیرا مفهوم کلمه «مالک» یعنی مالکیت خداوند به روز قیامت، همیشگی است. بنابراین اضافه آن، از قبیل اضافه معنوی و قابل کسب تعریف است و با کسب تعریف می‌تواند برای «اللّه» وصف واقع شود.

پاسخ ما

پاسخ ما تحقیق در پاسخ این اشکال این است که اصلا اضافه، اعم از لفظی و معنوی، مفید «تعریف» و تشخّص نیست بلکه اضافه، فقط مفید تخصیص و یک نوع تضییق و کم کردن دایره مفهوم و مصادیق لفظ است و اما تعریف و تشخّص باید از شواهد و قراین دیگر استفاده شود نه از اضافه. دلیل و توضیح مطلب این که: بدیهی است که فرقی در بین این دو جمله نیست که بگوییم «غلام، لزید» و یا «غلام زید» و همان طور که جمله اول غیر از تخصیص و کم کردن تعداد و مصادیق غلام، فایده دیگر ندارد- زیرا شاید زید غلام‌های زیاد و متعدد داشته باشد- در موارد اضافه معنوی هم مانند جمله دوم فقط تخصیص حاصل می‌گردد. (۱)- در موارد اضافه لفظی نیز همان گونه تخصیص و کم کردن افراد به دست می‌آید، منتها با این تفاوت که تخصیص در لفظ، ناشی از اضافه

نیست بلکه بدون اضافه هم حاصل می‌شود و اضافه به جز تخفیف فایده دیگر ندارد. آری، اضافه خواه لفظی باشد و خواه معنوی، مفید تخصیص است نه مفید تعریف و تعیین، ولی این مطلب موجب آن نیست که کلمه «مضاف» نتواند برای یک کلمه «معرفه» وصف واقع شود زیر مجوّز وصف بودن اگر تنها تخصیص یافتن باشد که در تمام موارد اضافه خواه لفظی باشد و یا معنوی به طور یکسان وجود دارد و اگر مجوز آن، معرفه بودن باشد، آن هم ممکن است از شواهد و قرائن خارجی به دست بیاید و استفاده تعیین از قرائن خارجی هم در هر دو نوع اضافه یکسان می‌باشد. بنابراین، فرقی در میان اضافه لفظی و معنوی نیست و هرچه در تفاوت این دو نوع اضافه (_____، ۱) فاطر/ ۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۹۳ گفته شده است، مفهوم صحیحی ندارد. سخن دیگری که برای تکمیل بحث در این موارد باید افزود، این است که: دانشمندان ادب اتفاق دارند بر این که: اگر مضاف در اضافه لفظی صفت مشبّهه باشد، وصف برای معرفه واقع نمی‌شود ولی اگر مضاف صفت مشبهه نباشد، سیبویه از خلیل و یونس نقل می‌کند که به نظر آنان، چنین مضافی می‌تواند وصفی برای معرفه واقع شود و در لغت عرب برای این نوع وصف و اضافه مثال‌های فراوانی وجود دارد که محل بحث ما نیز می‌تواند از این نوع اضافه باشد. و اما نظریه تفسیر کشاف که کلمه «مالک» را در «مالک یوم الدّین» به معنای مالکیت همیشگی و استمراری می‌داند، بطلان آن آشکار و روشن است، زیرا احاطه خداوند و مالکیت او نسبت به موجودات، گرچه استمراری است، ولی کلمه «مالک» در این آیه به سوی «یوم الدّین» اضافه شده است و روز جزا هم در آینده خواهد بود. به ناچار باید «مالک» هم برای آینده باشد نه برای استمرار. اما فرقی که بعضی از دانشمندان درباره اسم فاعل مضاف گفته‌اند که اگر برای ماضی و گذشته باشد، در این صورت تعیّن و تشخّص پیدا می‌کند و می‌تواند صفت برای معرفه باشد و اگر به معنای حال و آینده باشد، نمی‌تواند صفت برای معرفه قرار بگیرد و در تفاوت این دو، چنین گفته‌اند که اسم فاعل اگر برای گذشته باشد، حتما به وقوع پیوسته است و هر چیزی که به وقوع پیوسته و تحقّق یافته است، شناخته می‌شود و می‌تواند بر یک موضوع معرفه و شناخته شده وصف قرار بگیرد و اما اسم فاعلی که برای حال و آینده باشد، این خصوصیت را ندارد. به نظر ما این تفاوت نیز بی‌اساس است زیرا تحقق و به وجود آمدن چیزی مستلزم علم و اطلاع نیست که تا آن چیز معرفه و شناخته شده باشد و گاهی ماضی و گذشته در عدم اطلاع از آن و عدم شناخت آن، با آینده یکسان است. خلاصه سخن این که: همه این تعلیل‌ها، فرمول بندی‌ها و قاعده بافی‌ها، پوچ و بی‌اساس است و در کلام عرب، تنها باید از استعمال عرب‌های (۱)- فصیح پیروی نمود و به آنان اعتماد و استناد کرد و قواعد عربی را از استعمالات مختلف آنان به دست آورد.

لغات و مفردات

لغات و مفردات ۱- «الحمد»: این کلمه به معنای سپاس و ضد لوم و ملامت است. این لغت در برابر افعال و اعمال نیک که با اختیار انجام می‌شود، استعمال می‌شود؛ اعم از این که این کار نیک به نفع خود حمد کننده بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۹۴ باشد یا به نفع دیگران ولی کلمه «شکر» که مقابل کفران است، در برابر احسان و نیکی که از دیگری به انسان می‌رسد، استعمال می‌شود و اما کلمه «مدح» که مقابل ذم است، از نظر موارد استعمال عمومیت دارد و این لغت در برابر خوبی و نیکی شخصی و یا چیزی به کار می‌رود؛ خواه این خوبی و نیکی از ممدوح بر مدح کننده برسد یا نرسد و خواه این نیکی اختیاری باشد، مانند فضیلت انسانی و یا غیر اختیاری باشد، مانند روشنایی خورشید و درخشندگی دانه «درّ». الف و لام در کلمه «الحمد» برای جنس است زیرا برای حمد، عهد خارجی یعنی مصداق معهودی در خارج وجود ندارد. ۲- ۳- ۴- «اللّه» و «رحمن» و «رحیم»: این سه کلمه در فصل پیش، در تفسیر «بسم اللّه» توضیح داده شده است و احتیاجی به تکرار آن نیست. ۵- ربّ: از کلمه «ربب» گرفته شده و به معنای مالک، مصلح و مربّی است و «ربیبه» نیز از همان ریشه آمده است. کلمه «ربّ» در غیر خداوند استعمال نمی‌شود مگر با اضافه، مثلا

می‌گویند: «ربّ السّفینة» یعنی صاحب کشتی و «ربّ الدّار» یعنی صاحب خانه. ۶- عالمین: جمع است که از لفظ خود مفرد ندارد، مانند «رهط» و «قوم». این واژه به یک مجموعه متجانس از موجودات، اطلاق می‌گردد. مثلا می‌گویند: عالم جماد، عالم نبات و امثال آن و گاهی هم به مجموعه‌ای اطلاق می‌گردد که اجزای آن با هم ارتباط زمانی و یا مکانی داشته باشند، مانند این که گفته می‌شود «عالم کودکی»، «عالم دنیا» و «عالم آخرت». گاهی نیز کلمه «عالم» در مجموع و تمام موجودات جهان آفرینش با تفاوت و اختلافاتی که در میانشان وجود دارد، به کار می‌رود. جمع این کلمه با واو و نون است و می‌گویند: «عالمون». گاهی جمع آن به شکل «فواعل» می‌آید و می‌گویند: «عوالم» و در لغت عرب کلمه‌ای نیست که به شکل «فاعل»- با فتح عین- باشد و با واو و نون جمع بسته شود به جز این کلمه. (۱)- ۷- ملک: این کلمه به معنای احاطه و سلطه آمده است و این احاطه و سلطه، گاهی دارای حقیقت خارجی و واقعی است، مانند سلطنت خداوند بر تمام موجودات زیرا هستی هر موجودی وابسته خالق و هستی بخش اوست و واقعیت مستقلی از خود ندارد جز همان ارتباط تعلق به علت اصلی و آفریننده‌اش و هر موجود ممکن در پیدایش و بقایش محتاج و نیازمند به هستی بخش بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۹۵ خود می‌باشد و لحظه‌ای از آن غنی و بی‌نیاز نیست و هیچ گاه از نیاز و احتیاج، جدا و منفک نخواهد بود. وَ اللَّهُ الْغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ. «۱» خداوند بی‌نیاز است و شما همه نیازمندید. گاهی نیز این سلطنت، اعتباری و فرضی و یا قراردادی است مانند مالکیت مردم به اشیاء مثلا، مالک بودن زید به اموال شخصی خویش، جز این معنی ندارد که نسبت به این اموال ملکیت و حق خاصی برای وی اعتبار و فرض شده است و اختیار آن اموال از نظر تصرف و استفاده کردن در دست اوست و این فرض و اعتبار هم به وسیله یکی از مقتضیات و علاقه‌ها و قراردادهای عارضی مانند عقد، ایقاع، حیازت، ارث و امثال آن حاصل می‌شود و اما ملکیت از نظر فلاسفه عبارت است از هیأت و وضعیّتی که از احاطه چیزی به چیز دیگر حاصل می‌شود. مالکیت در پیش فلاسفه یکی از «اعراض» نه گانه است و از آن به مقوله «جده» تعبیر می‌کنند، مانند هیأتی که از احاطه عمامه بر سر انسان و یا احاطه انگشتر به وجود می‌آید. ۸- دین: به معنای جزا و حساب است و این هر دو معنی را در جمله «مالک یوم الدین» می‌توان منظور کرد زیرا حساب، مقدمه جزاست و روز حساب عینا همان روز جزاست.

سپاس مخصوص خداست

سپاس مخصوص خداست خداوند متعال با جمله «الحمد للّه رب العالمین» این واقعیت را برای بشر یادآور می‌شود که مفهوم حمد و هر آن چه حمد و سپاس نامیده می‌شود، اختصاص به ذات مقدس او دارد. این یک حقیقت مسلّم و روشنی است که دلایل فراوانی آن را تأیید و ثابت می‌کند. اینک نمونه‌ای از این دلایل: ۱- حسن و کمال هر فعلی ناشی از حسن و کمال فاعل و عامل آن است و چون خداوند متعال، کمال (۱)- مطلق است و کوچک‌ترین عیب و نقصی در او نیست، قهرا کار و عمل او هم یک عمل کامل و شایسته و خالی از هر گونه عیب و نقص خواهد بود، چنان که این معنی در قرآن مجید هم آمده است آن جا که می‌گوید:

(_____ ۱) محمد/ ۳۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۹۶ قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ. «۱» بگو هر کس طبق روش [و خلق و خوی خود عمل می‌کند. اما غیر خدا چون از نقایص خالی نیست، به ناچار اعمال وی نیز بی‌نقص و عیب نخواهد بود، پس عملی که نیک محض و خالی از هر نقص باشد، به خدا اختصاص دارد و صدور چنین عمل کامل و نیک محض از غیر او امکان پذیر نیست. این است که تنها ذات اقدس و کامل او، سزاوار حمد و سپاس است و محال است که کسی جز او سزاوار حمد و سپاس باشد و جمله «الحمد للّه» نیز به همین حقیقت اشارت و دلالت دارد زیرا به طوری که قبلا گفتیم؛ کلمه «للّه» علم و نام خاص همان ذات اقدس و اکملی است که تمام صفات کمال و عظمت را داراست و حمد و سپاس نیز با به کار بردن «لام اختصاص» در جمله به او اختصاص داده شده است. امام صادق (ع) هم در این باره چنین می‌فرماید: استری از پدرم امام باقر (ع) گم شده بود، پدرم گفت: اگر خداوند این استر را به من برگرداند، خدا را

حمدی خواهم گفت که خود وی بپسندد، طولی نکشید استر را با زین و لجامش آوردند و چون پدرم پشت آن قرار گرفت و لباسهایش را جمع نمود، سرش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: «الحمد للّه» و هیچ کلمه‌ای بر آن اضافه ننمود. آن گاه گفت: چیزی از حمد خدا را فرو گذار نکردم و تمام انواع و اقسام حمد و سپاس را به خدا اختصاص دادم و هیچ حمد و سپاس نیست مگر این که این جمله شامل آن است. «۲» باز از امام صادق (ع) نقل شده است که خداوند هیچ نعمت بزرگ و کوچکی بر بنده‌اش نمی‌دهد مگر با گفتن: «الحمد للّه» شکر همه آن نعمت‌ها را بجا می‌آورد. «۳» ۲- دلیل دوم بر اختصاص داشتن حمد به خدا این است که اولین کمال برای هر ممکن اعم از عقول، نفوس، ارواح، و اجساد (۱)-، وجود و هستی اوست و جای تردید نیست که این کمال از سوی خداست زیرا ایجاد کننده و خالق تمام اشیاء هم اوست. اما کمال دوم هر موجود همان امتیازات و مختصاتی است که موجب فضیلت و مزیّت آن می‌باشد و این امتیازات گاهی اختیاری است و گاهی غیر اختیاری، پس آن چه که خارج از اختیار

(_____ ۱) بنی اسرائیل/ ۸۴. (۲) تفسیر برهان، ۱/ ۲۹؛ اصول کافی، باب الشکر، ص ۳۵۶ نیز روایتی نزدیک به این مضمون آمده است. (۳) اصول کافی، باب الشکر، ص ۳۵۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۹۷ مخلوق است، باز بدون شک از افعال پروردگار خواهد بود مانند: نموّ در نباتات و درک نفع و ضرر در حیوانات و قدرت نطق و بیان مقاصد، در انسان‌ها. و اما امتیازاتی که انسان به اختیار خود به آن‌ها دست یافته است، گرچه با اختیار خود اوست ولی برگشت آن نیز به خداوند متعال است، زیرا همان خداست که او را به راه راست، هدایت و به طریق مستقیم رهبری فرموده، درک و استعداد کسب مقام و کمال و به دست آوردن امتیازات را به او داده است. و به این حقیقت نیز با جمله «ربّ العالمین» اشاره شده است. ۳- هیچ یک از اعمال نیکی که از خدا صادر می‌شود، برای خود او نیست زیرا او کامل مطلق است و تکامل نسبت به وی مفهومی ندارد، پس هر فعل و عملی که خداوند انجام می‌دهد، احسان محض و انعام خالصی است که نفعش تنها عاید مخلوقات خواهد بود. و اما افعال نیکی که از دیگران صادر می‌شود، گرچه گاهی سود این اعمال به دیگران هم می‌رسد ولی با این حال، سود آن‌ها در مرحله اول برای خود شخص است که عمل را انجام می‌دهد زیرا او کمال خویش را در گرو این اعمال، درک و احساس می‌کند و به همین انگیزه است که آن را انجام می‌دهد. قرآن مجید در این باره می‌فرماید: إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ. «۱» اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی کرده‌اید. پس احسان محض و نیکی خالص که سودش فقط برای دیگران باشد، فعل پروردگار است و بس، بنابراین تنها اوست که سزاوار حمد و سپاس است نه غیر او و به این مطلب نیز با جمله «الرحمن الرّحیم» اشاره گردیده است. در این جا این نکته را نیز اضافه می‌کنیم که حمد و ثنا در برابر افعال و کارهای نیک، گاهی بر این اساس است که شخص حامد و ثناگو عظمت و ارزش افعال نیک احسان کننده و یا صفات عالی و قابل ستایش او را درک نموده است بدون این که توجهی به بذل و بخشش و نظری به احسان او و یا ترسی از وی داشته باشد، همان درک و شناخت، او را به حمد و سپاس بر می‌انگیزد. و گاهی نیز این حمد و سپاس در اثر توجه به الطاف و عطایای صاحب نعمت است و گاهی به علت طمع و علاقه به احسان اوست و گاهی هم در اثر ترس از او، واقع می‌شود، این است که حمد و

(_____ ۱) بنی اسرائیل/ ۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۹۸ سپاس انگیزه‌های مختلفی دارد و به همه این علل و انگیزه‌های چهارگانه حمد، در این سوره اشارت رفته و علت اختصاص آن به ذات اقدس پروردگار روشن گردیده است. توضیح این که: در جمله «الحمد للّه» به کمال و لیاقت ذاتی پروردگار که اولین علت و انگیزه حمد و سپاس است، اشاره گردیده است که ذات اقدس پروردگار (۱)- تمام صفات کمال را دارا و از تمام عیوب و نقایص منزه و مبراست و در نتیجه ذاتا سزاوار تمام انواع و اقسام حمدها و ثناهاست. در جمله «رب العالمین» به انگیزه دوم حمد اشاره شده است که خلق و ایجاد تمام موجودات، نعمت وجود و هستی، تربیت روحی و جسمی و تمام عوامل رشد و پرورش همه و همه از خداست و باید در برابر این همه احسان و نیکی، او را حمد و سپاس گفت. جمله «الرّحمن

الرّحیم» انگیزه سوم حمد و سپاس را بیان می کند و می گوید: چون خداوند، رحمان و رحیم و سرچشمه رحمت است. باید به احسان و نیکی‌ها و الطاف و مراحم وی امیدوار بود و به اقتضای همان توقع و امیدواری به احسان و عنایت‌های خداوند است که باید او را ستود و حمد و ثنایش نمود، با در نظر گرفتن این نکته معلوم می‌شود که آیه «الرّحمان الرّحیم» در سوره حمد تکراری و یا برای تأکید نیست، بلکه در مرحله اول (در آیه «بسم اللّه» برای تیمن و تبرک و در مرحله دوم برای بیان علت اختصاص داشتن تمام حمد و سپاس به خدا آمده است. جمله «مالک یوم الدّین» نیز انگیزه و علت چهارم حمد و سپاس را بازگو می کند و انسان را به این حقیقت متوجه می‌سازد که پایان و برگشت تمام اعمال و امور همه انسان‌ها به اوست، حکومت و سلطنت روز بازپسین با اوست. حساب و مجازات اعمال تنها در دست اوست. پس باید از او بترسیم و از مخالفت او بپرهیزیم و او را حمد و ثنا بگوییم و سپاس گزارش باشیم. با بیان و تفسیر دیگر: منظور از «مالک یوم الدین» و صاحب روز جزا این است که آن روز، روز عدل و دادگستری است. روز بذل و بخشش خداوند است و چون این دو صفت یعنی عدل و بخشش و که در آن روز از آن‌ها کاملا برخوردار می‌شوند، از صفات جمال و عظمت الهی است، به ناچار باید خدا را در مقابل این دو صفت بزرگ، ستود و حمد و ثنایش نمود همان طور که در برابر عنایت وی که در این جهان به انسانها می‌رسد، سزاوار حمد و ثنا می‌باشد. این بود، تفسیر قسمت اول سوره حمد و به یاری خدا در فصل آینده به تفسیر دومین بخش سوره که آیه عبادت و استعانت می‌باشد، خواهیم پرداخت. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۵۹۹ (۱)-

تفسیر بخش دوم سوره حمد

اشاره

تفسیر بخش دوم سوره حمد إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ. «۱»

لغات و مفردات:

لغات و مفردات: عبادت: این کلمه در لغت به سه معنی آمده است: ۱- گاهی به معنای «اطاعت» و فرمانبرداری می‌باشد، مانند: أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ. «۲» آیا من با شما پیمان نبستم؟ ای فرزندان آدم که اطاعت شیطان نکنید که او برای شما دشمنی است آشکار! ۲- معنای دوم عبادت: خضوع، تذلل و ذلت است، مانند: فَقالُوا أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ. «۳» آن‌ها گفتند: آیا ما به دو انسان، همانند خودمان ایمان بیاوریم در حالی که قوم آن‌ها بردگان ما هستند؟! (۱)- و از این جاست راهی را که عبور و مرور در آن بیش‌تر است و زیاد در زیر پای عابرین قرار

(_____ ۱) فاتحه/ ۵. (۲) یس/ ۶۰. (۳) مؤمنون/ ۴۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۰۰ می گیرد، «معبد» می‌نامند. ۳- گاهی هم کلمه عبادت به معنای پرستش استعمال می‌شود، مانند: قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ. «۱» بگو! من مأمورم که اللّه را بپرستم و به او شرک نورزم. کلمه «عبادت» غالبا در همین معنی به کار می‌رود، به طوری که اگر بدون قرینه و خالی از قید و شرط استعمال گردد، مردم از آن، همین معنی را می‌فهمند. کلمه «عبد» معناهای مختلفی دارد: گاهی در مطلق انسان به کار می‌رود گرچه آزاد باشد زیرا انسان آفریده و تربیت شده پروردگار است و فطرتا در برابر او خاضع و خاشع است گرچه شاید عملا در برابر اوامر و نواهی وی تمرد و سرکشی کند. گاهی هم به معنای برده و سر سپرده می‌باشد زیرا عبد، مملوک است و اختیار وی در دست مالک می‌باشد. در واقع نسبت به مالک سر سپردگی و مملوکیت دارد. گاهی در یک معنای وسیع‌تر به کار می‌رود و بر کسی که نسبت به چیزی اهمیت فراوان

می‌دهد به طوری که توجهی به غیر از آن ندارد «عبد» گفته می‌شود و از همین جاست گفتار حضرت سید الشهدا (ع): النّاس عبید الدّنیا و الدّین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت معایشهم و اذا محّصوا بالبلاء قلّ الدّیّانون. «۲» یعنی مردم بندگان دنیایند. دین لقلقه زبان آن‌هاست تا زندگی‌شان می‌چرخد، دم از دین می‌زنند و چون روز امتحان پیش آید، دینداران چقدر کم خواهند بود؟! گاهی نیز «عبد» به شخص مطیع و فرمانبردار گفته می‌شود و در آیه زیر به همین معنی آمده است: أَنْ عَبَّدْتَ بَنِی إِسْرائِیلَ. «۳» بنی اسرائیل را برده و فرمانبردار خویش قرار داده است.

(۱) رعد/ ۳۶. (۲) بحار، ۱۰/ ۱۸۹.

(۳) شعرا/ ۲۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۰۱ استعانت: به معنای کمک خواستن است. این کلمه به دو گونه بی‌واسطه و یا با واسطه «باء» متعدّی و استعمال می‌شود. می گویند «استعنته» و «استعنت به» یعنی از او درخواست مدد و یاری نمودم. (۱)-

یک نکته ادبی

یک نکته ادبی «ایّاک»، در هر دو مورد مفعول است و برای افاده حصر مقدم شده است و در این آیه از سیاق غیبت به سیاق خطاب یعنی از سوم شخص به دوم شخص منتقل گردیده است و علت این انتقال که «التفات» نامیده می‌شود، یکی از دو چیز می‌تواند باشد: ۱- جملاتی که قبل از این آیه واقع شده، دلالت دارند بر این که خداوند متعال مالک و مربی تمام موجودات و گرداننده تمام شئون هستی و زندگی آن‌ها است و این صفت، مقتضی آن است که تمام اشیاء و موجودات در علم او حاضر باشند و او به تمام بندگان و اعمالشان به تمام موجودات احاطه داشته باشد تا در روز قیامت در برابر اطاعت آنان پاداش دهد و بر معصیت‌شان کیفر کنند و همین معنی و حضور بندگان در برابر او اقتضا می کند که آنان نیز حضورشان را در پیشگاه او اظهار کنند و او را مخاطب قرار دهند و بگویند: «ایّاک نعبد» ۲- حقیقت عبادت و پرستش، خضوع کردن بنده است در برابر پروردگارش به این جهت که او مربی و سرپرست اوست و امورش در اختیار وی بوده و با دست او اداره می‌شود که آن را «ربوبیّت» می گویند. ربوبیّت نیز مقتضی حضور مربی است که تا تربیت و تدبیر شئون بنده و تربیت شده خویش را به عهده بگیرد. استعانت و کمک خواستن نیز مانند عبادت، حضور معبود و مربی را لازم دارد زیرا عدم استقلال انسان و نیاز وی به یاری و عنایت خداوند مقتضی آن است که او در پیش مدد خواهنده حضور داشته باشد تا اعانت و یاری از طرف وی محقق گردد. پس، بنده در مقام عبادت و استعانت خود را در برابر خداوند حاضر می‌بیند نه غایب، به همین جهت او را حضورا خطاب می کند و می گوید: تنها تو را می‌پرستم و از تو یاری می‌طلبم. «ایّاک نعبد و ایّاک نستعین»

تفسیر

تفسیر پس از آن که خداوند با آیات گذشته، خود را تمجید و توصیف نمود، به بندگانش یاد می‌دهد که این آیه شریفه را بخوانند و به مفهوم و حقیقت آن معترف باشند که آنان به جز خدا کسی را ستایش نمی کنند و از کسی به جز او استعانت و مدد نمی‌جویند زیرا تمام موجودات غیر از خدا ذاتا فقیر و بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۰۲ عاجز بلکه با عدم یکسانند مگر این که عنایت و توجه الهی شامل حالشان باشد. پس این چنین موجودی که هم در اصل هستی و هم در ادامه هستی، وجودش احتیاج به دیگری دارد، سزاوار پرستش و استعانت نیست و تمام ممکنات گرچه از نظر کمال و نقص با هم متفاوتند ولی در صفت عجز و احتیاج، با هم یکی و مساوی هستند (۱)- و در این که همه آن‌ها در تحت حکم و اراده خدا می‌باشند، سهیم و یکسانند چنان که خداوند می‌فرماید: أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ. «۱» آگاه باشید که آفرینش و تدبیر [جهان از آن او و به فرمان او است. وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَی اللَّهِ الْمَصِیرُ. «۲» و از برای خداست حکومت و سلطنت آسمان‌ها و زمین و بازگشت

[تمامی موجودات به سوی اوست. کیست که بتوانـد در سـلطنت او معارضه کنـد و در امر و حکومتش با وی به مقام محاجّه برآید؟ در صورتی که اوست بخشنده و گیرنـده. آن چه را که بخواهـد انجام می‌دهـد و آن چنان که بخواهد، فرمان می‌دهد. پس شـخص مؤمن به جز خدا را سـتایش نمی‌کند و از کسی به جز او استعانت نمی‌جوید زیرا غیر از خدا همگان محتاج صرفند و معبود باید غنی و بی‌نیـاز باشـد و چگـونه سـزاست که فقیری همچـون خود فقیری را سـتایش کنـد؟ از همه آن چه گفـتیم، به طور خلاـصه چنین بر می‌آیـد که اقتضای ایمان این است: انسان به جز خدا کسـی را عبادت نکند و نیاز خود را به جز او به پیش کسـی نبرد و به جز او بر کسـی اتکا و اعتماد ننماید و جز او از کسی دیگر استعانت نجوید و یاری نطلبد و در غیر این صورت به خدا و پروردگارش شریک قرار داده و در برابر ملک و سـلطنت الهی، موجود دیگری را نیز به حکومت برگزیـده است، در صورتی که فرمان حتمی و غیر قابل تغییر الهی، غیر از این است که در این مورد می‌فرمایـد: وَ قَضـی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ. «۳» و پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستیـد (_____! ۱) اعراف/ ۵۴. (۲) نور/ ۴۲. (۳) بنی اسرائیل/ ۲۳. بیـان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۰۳ این بود خلاصه تفسیر آیه «ایاک نعبد و ایّاک نستعین» که بخش دوم سوره حمد را تشکیل می‌دهد و در این آیه به دو موضوع بسیار مهم اشارت رفته است: «عبادت و استعانت» که در دو فصل آینده برای تکمیل بحث به توضیح آن خواهیم پرداخت. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۰۴ (۱)-

مسئله عبادت و اطاعت

توحید در عبادت

توحیـد در عبادت یکی از مطالبی که هیـچ مسـلمانی نمی‌تواند نسبت به آن شک و تردید به خود راه دهد، این است که عبادت (به معنـای پرسـتش) فقـط به خـدا اختصـاص دارد. قبلاـ هم گفتیم لفـظ «عبادت» در مقام اطلاق به همین معنی انصـراف دارد و مختص کردن عبـادت به خـدا همـان «توحیـد در عبادت» است و توحیـد در عبادت هم از توحیـد ذات خـدای واحـد سرچشـمه می گیرد که پیامبران برای ترویـج و تعلیم همین مسـئله آمده‌انـد و کتاب‌های آسـمانی نیز به همان منظور نازل شده‌انـد آن جا که می گوید: قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْـرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ. «۱» بگو! ای اهل کتاب بیایید به سوی سـختی که میان ما و شـما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و بعضی از ما بعض دیگر را به جز خـدای یگانه، به خدایی نپذیرد! پس ایمان به خدا با عبادت غیر خدا جمع نمی‌شود، اعم از این که این عبادت ناشـی از عقیده به تعدد خالق و انکار توحید و یگانگی خدا باشد یا از عقیده به حجاب و واسطه‌گری بین خالق و مخلوق سرچشمه می گیرد که هر دو عقیـده، بدون تفاوت، فاسد و شـرک آمیز است، ولی متأسـفانه گروهی به این عقاید فاسد مبتلا شده‌اند و معتقدند که ما بین خالق و مخلوق حجاب و فاصـله وجود دارد، دعا و نـدای خلق به خالقش نمی‌رسـد و ارتباط مسـتقیم با خـدا برای او امکان پـذیر نیست. در (_____۱) آل عمران/ ۶۴. بیـان در علـوم و مسائـل کلی قرآن، ص: ۶۰۵ این دیـدگاه، انسـان خود را در ارتبـاط بـا خـدا، به خـدایان و وسایط واهی نیازمنـد می‌بینـد و آن‌ها را می‌پرستد تا او را به خدایش نزدیک و مرتبط سازد. طرفداران این عقیده و پندار، تشکیلات الهی را مانند تشکیلات سلاطین و دار و دسته آن‌ها می‌پندارند که چون سلاطین از رعایا و افراد ملت خویش دورند و دست آنان به او نمی‌رسد، این است که مردم به ناچار خـود را بـه وسایـط و روابطی محتـاج می‌داننـد و آن‌هـا را می‌پرسـتند که در حـل مشـکلات و رفع نیازهـای آنـان در میـان آنـان و سلاطین‌شان وساطت کنند. (۱)- خداونـد سـبحان هر دو عقیـده و دیدگاه را یعنی هم اعتقاد به تعدد خالق و هم اعتقاد به وسایط را در این آیه شریفه و آیات دیگر قرآن مجید محکوم کرده و آن‌ها را باطل و بی‌اساس معرفی نموده است: ۱- اما عقیده اول: خداوند

در مقام ابطال این عقیده که همان تعدد خدایان است، چنین می‌فرماید: لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا. «۱» اگر در آسمان و زمین جز [اللّه خدایان دیگری بود، فساد در آن‌ها ایجاد می‌شد. وَ ما کانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ. «۲» و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می‌شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‌کردند و بعضی بر بعض دیگر برتری می‌جستند. خداوند پاک و منزه است از آن چه [مشرکین توصیف می‌کنند. ۲- اما عقیده دوم: که همان عقیده به وسایط است و از مقایسه دستگاه الهی به دستگاه‌های سلاطین بشری زاییده می‌شود، خداوند این عقیده و پندار غلط را با بیانات مختلفی محکوم می‌سازد و گاهی از طرفداران این عقیده دلیل می‌خواهد و از راه فطرت، وجدان آنان را بر بی‌اساس بودن عقیده‌شان متوجه می‌سازد، آن جا که می‌گوید:

(_____ ۱) انبیاء/ ۲۲. (۲) مؤمنون/ ۹۱. بیان

در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۰۶ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ. «۱» آیا با وجود خدای [حقیقی خدای دیگری هم هست، بگو که اگر راست می‌گویید، دلیل‌تان را بیاورید! قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاکِفِینَ. قالَ هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ إِذْ تَدْعُونَ. أَوْ یَنْفَعُونَکُمْ أَوْ یَضُرُّونَ. قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا کَذلِکَ یَفْعَلُونَ. «۲» گفتند ما بت‌ها را می‌پرستیم و همه روزه ملازم عبادت آن‌ها هستیم [ابراهیم گفت: آیا صدای شما را می‌شنوند آن گاه که آن‌ها را می‌خوانید یا بر شما نفع و ضرری می‌رسانند؟ گفتند: نه، بلکه پدران خود را چنین یافتیم [ما نیز چنین می‌کنیم.] گاهی نکته‌ای را برای آنان یاد آوری می‌نماید که خودبه‌خود به اشتباه‌شان پی‌ببرند و متوجه شوند که آن چه قادر به نفع و ضرر رساندن نیست، قدرت بخشیدن و یا پس گرفتن نیز ندارد. نه نفعی به آنان می‌رساند و نه ضرری، نه میراندن در دست او می‌باشد و نه حیات و زندگی بخشیدن. بنابراین چنین موجودی نمی‌تواند به جز مخلوق ضعیفی باشد و شایسته نیست، انسانی که دارای عقل و تفکر می‌باشد، چنین مخلوق ضعیف را بپرستد و به خداوندیش بپذیرد: قالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَنْفَعُکُمْ شَیْئاً وَ لا یَضُرُّکُمْ. أُفٍّ لَکُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ. «۳» [ابراهیم گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که کوچک‌ترین نفع و ضرری به شما ندارد؟! افّ بر شما و بر آن چه غیر از خدا می‌پرستید، آیا اندیشه نمی‌کنید [و عقل ندارید؟] قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً. «۴» بگو به آنان: آیا غیر از خدا چیزی را می‌پرستید که مالک سود و زیان نیست و قدرت نفع و ضرر رساندن به شما را ندارد؟! أَ لَمْ یَرَوْا أَنَّهُ لا یُکَلِّمُهُمْ وَ لا یَهْدِیهِمْ سَبِیلًا اتَّخَذُوهُ وَ کانُوا ظالِمِینَ. «۵ (_____» ۱) نمل/ ۶۴. (۲) شعراء/ ۷۱-

۷۴. (۳) انبیاء/ ۶۶، ۶۷. (۴) مائده/ ۷۶. (۵) اعراف/ ۱۴۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۰۷ آیا نمی‌دیدند که آن [گوساله با آنان سخن نمی‌گوید و آنان را به راهی هدایت نمی‌کند، آن را [به خدایی گرفته‌اند و ستمگر شده‌اند [و بر خویشتن ظلم روا داشته‌اند] این مطلب که مخلوق هرگز قابل ستایش نیست، یک قانون عقلی و فطری، روشن و مسلّم، عام و همه شمول است و جز خدا، همه چیز و همه کس و حتی پیامبران را نیز در بر می‌گیرد که پرستش آن‌ها به طور کلی خلاف عقل و فطرت انسانی و از نظر عقل، قرآن و اسلام ممنوع است و قرآن این حقیقت را چنین بیان می‌کند: (۱)- وَ إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّیَ إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَیْسَ لِی بِحَقٍّ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی وَ لا أَعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ. ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا ما أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ. «۱» و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم گفت: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا به خدایی برگزینید؟! او گفت: منزّهی تو [ای پروردگار من!]. من حق ندارم آن چه را که شایسته من نیست، بگویم؛ اگر چنین سخنی گفته باشم، تو می‌دانی. تو از آن چه در روح و جان من است، آگاهی و من از آن چه در ذات [پاک توست آگاه نیستم. به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها با خبری. من جز آن چه را که مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آن‌ها نگفتم. [به آن‌ها گفتم خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست. قرآن مجید گاهی نیز عقیده به وساطت را از راه دیگر محکوم ساخته و جایی برای چنین طرز تفکری در اسلام

نگذاشته است. قرآن در این زمینه می گوید: خداوند نسبت به بندگانش نزدیک است به طوری که حتی گفتار سرّی آنان را نیز می‌شنود و جوابشان را می‌دهد و مستقیما به تدبیر امورشان می‌پردازد، با این وصف نیازی به اعوان و وسایط ندارد. خداوند این حقیقت را در قرآن مجید چنین بیان می کند: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. «۲» و ما به او [انسان ، از رگ قلبش نزدیک‌تریم.

(_____ ۱) مائده/ ۱۱۶، ۱۱۷. (۲) ق/ ۱۶.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۰۸ أَ لَيْسَ اللَّهُ بِكافٍ عَبْدَهُ. «۱» آیا خداوند برای [نجات و دفاع از] بنده‌اش کافی نیست؟! ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ. «۲» مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیریم! وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ. «۳» اوست که بر بندگان خود قاهر و مسلّط است و اوست حکیم آگاه. قُلْ إِنْ تُخْفُوا ما فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. «۴» بگو آن چه را که در سینه‌های شماست، خواه پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند همه آن‌ها را می‌داند [و نیز] از آن چه در آسمان‌ها و زمین است، آگاه می‌باشد. خدا بر هر چیزی تواناست. وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ. «۵» و اگر خداوند [برای امتحان یا کیفر گناه ضرری به تو برساند، هیچ کس جز او، آن را برطرف نخواهد ساخت و اگر اراده خیری به تو کند، هیچ کس مانع فضل او نتواند شد. وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. «۶» و [خداوند] اگر خیری به تو رساند، او برای همه چیز تواناست. اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ. «۷» خدا روزی را برای هر کس که بخواهد [شایسته بداند] فراوان می کند. إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ. «۸»

(_____ ۱) زمر/ ۳۶. (۲) مؤمن/ ۶۰. (۳) انعام/ ۱۸. (۴) آل عمران/ ۲۹. (۵) یونس/ ۱۰۷. (۶) انعام/ ۱۷. (۷) رعد/ ۲۶. (۸) ذاریات/ ۵۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۰۹ راستی خداوند که تنها اوست روزی دهنده، صاحب قوت، قدرت و متانت. لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. «۱» هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست. أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ. «۲» آگاه باشید که خداوند بر همه چیز احاطه دارد! آن چه به طور کلی از این آیات استفاده می‌شود، این است که خداوند از مخلوقات و آفریده‌هایش جدا و به دور نیست و دست از کار آنان نکشیده است بلکه تمام امور و شئون هستی و زندگی آنان در دست قدرت او اداره می گردد و بندگان وی احتیاجی به وسایط ندارند تا بدان وسیله حوایج‌شان را به خداوند برسانند و در نتیجه، آن وسایط در عبادت و پرستش با خداوند شریک و سهیم باشند. آری، خداوند در همه جا، با همه کس هست و به اعوان و انصار و وسایطی که قابل ستایش و پرستش باشند، احتیاجی ندارد چنان که در این مورد می‌فرماید: ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا. «۳» هیچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی کنند مگر این که خداوند چهارمین آن‌هاست و هیچ گاه پنج نفر با هم نجوا نمی کنند مگر این که خداوند ششمین آن‌هاست و نه تعدادی کم‌تر (۱)- و نه بیش‌تر از آن مگر این که او همراه آن‌هاست هر جا که باشند. كَذلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ ما يَشاءُ. «۴» بدین گونه خداوند هر کاری را بخواهد، انجام می‌دهد. إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ. «۵» خداوند هر چه بخواهد [و مصلحت باشد]، حکم می کند.

(_____ ۱) شورا/ ۱۱. (۲) فصّلت/ ۵۴. (۳) مجادله/ ۷. (۴) آل عمران/ ۴۰. (۵) مائده/ ۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۱۰

نتیجه:

نتیجه: از همه آن چه گفته شد، چنین بر می‌آید که عبادت و پرستش از آن خداست و اختصاص به او دارد و عبادت غیر از خدا به هر صورت و به هر عنوان و فکری باشد، جایز و روا نیست و با همین طرز تفکر و عقیده است که اهل توحید و خداپرستان از مشرکان و افراد غیر موحد جدا می‌شوند زیرا کسی که غیر از خدا را بپرستد قهرا آن را معبود خود می‌داند و هر کس هم غیر از

خدا معبود دیگری را برای خود اتخاذ کند، کافر و یا مشرک خواهد شد.

حکم اطاعت در اسلام

حکم اطاعت در اسلام اما اطاعت خدا: تردیدی در این نیست که اطاعت خداوند عقلا بر همه واجب و تخلف از آن موجب عذاب است و خداوند در قرآن مجید برای اطاعت کنندگانش اجر و پاداش فراوان و به کسانی هم که از اطاعت او سر پیچیده و راه مخالفت با فرمان او پیموده‌اند، عذاب سخت و مجازات دردناکی وعده داده است. و اما اطاعت غیر خدا: آن نیز از نظر حکم شرعی به چند قسم است: گاهی واجب می‌شود و گاهی حرام و گاهی هم مباح می‌باشد و توضیح آن بدین قرار است: ۱- گاهی اطاعت غیر خدا با دستور و فرمان خدا انجام می گیرد، یعنی از ناحیه پروردگار امر به اطاعت آن صادر می‌شود و برای اطاعت از فرمان خدا این شخص مورد اطاعت واقع می‌شود، مانند اطاعت رسول اکرم (ص) و اوصیای پاک وی که خدا به اطاعت‌شان فرمان داده است. این نوع اطاعت نه تنها هیچ گونه اشکال و ایرادی ندارد بلکه چنین اطاعتی به حکم عقل و شرع، واجب و لازم است زیرا این نوع اطاعت غیر خدا، در حقیقت اطاعت خدا و به اجازه و فرمان خدا و برای خداست چنان که خداوند می‌فرماید: مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ. «۱» و کسی که از پیامبر او اطاعت کند، خدا را اطاعت نموده است. وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِیُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ. «۲» ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به فرمان خدا از وی اطاعت شود.

(_____ ۱) نساء/ ۸۰. (۲) نساء/ ۶۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۱۱ این است که خداوند در هر مورد که به اطاعت خود فرمان می‌دهد، اطاعت پیامبرش را هم مقرون اطاعت خود می‌سازد و بر آن فرمان می‌دهد و می‌فرماید: وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِیماً. «۱» و هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند، به رستگاری و پیروزی بزرگی نائل گردیده است. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ. «۲» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر را! ۲- گاهی اطاعت غیر خدا از طرف خدا نهی و ممنوع می‌شود، مانند اطاعت شیطان و اطاعت کسانی که (۱)- انسان را به معصیت و مخالفت خداوند سوق می‌دهند. شکی نیست که چنین اطاعتی از نظر شرع، حرام و عقلا نیز یک عمل زشت و ناشایستی است و گاهی این اطاعت تا به سر حد کفر و شرک پیش می‌رود، مانند این که کسی انسان را به کفر و یا شرک فرمان دهد و او هم از وی اطاعت کند و سخن وی را در این مورد بپذیرد، چنان که خداوند می‌فرماید: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لا تُطِعِ الْکافِرِینَ وَ الْمُنافِقِینَ. «۳» ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کفار و منافقین اطاعت مکن! فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً. «۴» پس در [تبلیغ و اجرای حکم پروردگارت، شکیبا [و با استقامت باش و از هیچ گنهکار یا کافری از آنان، اطاعت مکن! وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما. «۵» اگر [پدر و مادرت بکوشند که تو چیزی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری، از آنان اطاعت مکن! ۳- گاهی هم انسان از غیر خدا اطاعت می‌کند بدون این که نهی و یا امری از سوی پروردگار

(_____ ۱) احزاب/ ۷۱. (۲) نساء/ ۵۹. (۳) احزاب/ ۱. (۴) دهر/ ۲۴. (۵) لقمان/ ۱۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۱۲ نسبت به آن متوجه شود. این گونه اطاعت، نه حرام است و نه واجب بلکه عملی است بی‌اشکال و مباح مگر این که اطاعت در حرام باشد و به حدّ عبادت و پرستش برسد، در این صورت نیز مشمول نوع دوم اطاعت خواهد بود که معصیت و شرک می‌باشد.

فرق پرستش و خضوع

فرق پرستش و خضوع تردیدی در این نیست که مخلوق علاوه بر اطاعت از اوامر خالق و پروردگارش باید در برابر او خاضع و

خاشع باشد و در پیشگاهش اظهار بندگی کند و این، یک حقیقت مسلّم است که عقل و شرع هر دو گواه آن است و به دلیل و برهان نیاز ندارد. و اما خضوع و اظهار ذلت در برابر مخلوق، آن هم مانند اطاعت اقسام مختلفی دارد. ۱- گاهی انسان در برابر مخلوق، خضوع و اظهار کوچکی می‌کند بدون این که مقام و منصب خاصی از سوی خدا برای آن مخلوق مورد توجه و احترامش معتقد باشد و همین احساس و اعتقاد او را بر احترام و خضوع در برابر او برانگیزد، مانند خضوع فرزند در برابر پدر و خضوع شاگرد در برابر استاد و امثال این احترام‌های عرفی که در جامعه معمول و متداول است. این نوع تعظیم و خضوع بدون شک جایز است و کوچک‌ترین اشکالی در آن وجود ندارد مگر این که از طرف شارع نهی و منعی به آن متوجه شود، مانند سجده برای غیر خدا که شرعا ممنوع و حرام است. بنابراین، تمام انواع و اقسام این گونه خضوع و تعظیم تا آن جا که نهی و منعی از سوی خدا نیامده است، قطعا جایز و خالی از اشکال می‌باشد و هیچ‌گونه بوی شرک از آن استشمام نمی‌شود چنان که خداوند می‌فرماید: وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي صَغِيراً. «۱» و بال‌های تواضع و فروتنی را از محبت و لطف، در برابر آنان بگشای و بگو: پروردگارا! همان گونه که آنان در کوچکی تربیتم کردند، مشمول رحمتت قرارشان ده! (۱)- ملاحظه می‌فرمایید که خداوند متعال در این آیه به «خفض جناح» در برابر پدر و مادر که نهایت اظهار ذلت و کوچکی است، فرمان می‌دهد. با این که در آیه قبلی از عبادت غیر خدا نهی نموده و چنین فرموده است:

(_____ ۱) بنی‌اسرائیل/ ۲۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۱۳ وَ قَضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً. «۱» پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید و به پدر و مادر، نیکی کنید. آیا «خفض جناح» که نوعی اظهار ذلت و کوچکی است- و در آیه پیش به آن دستور داده است- همان احسان و نیکی نیست که در این آیه شریفه به آن امر شده و هم ردیف با عبادت خدا قرار گرفته است؟ آیا از این آیه به دست نمی‌آید که هر خضوع و اظهار ذلت برای غیر خدا نمی‌تواند، شرک به خدا باشد؟ ۲- گاهی هم ممکن است انسانی برای انسان دیگر، مقام و منصب خاصی از سوی خدا معتقد باشد و در اثر همان اعتقاد و احساس در برابر وی خضوع و تذلل کند ولی این عقیده باطل باشد و این خضوع و تذلل بدون اذن پروردگار انجام گیرد، مانند خضوع و تذللی که پیروان ادیان و مذاهب باطل در برابر رهبران و پیشوایان خود انجام می‌دهند. شکی در این نیست که این نوع خضوع و تذلل، افترا به خدا و بدعت در دین است و به دلایل چهارگانه (قرآن- سنت- عقل- اجماع) حرام و ممنوع است چنان که خداوند می‌فرماید: فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً. «۲» کیست ظالم‌تر از آن که به خدا افترا ببندد و نسبتی دروغ به او دهد. ۳- گاهی هم انسان در برابر انسان دیگر اظهار کوچکی می‌کند ولی به اذن و فرمان خدا، مانند اظهار ادب و کوچکی در برابر پیامبر (ص) و جانشینان وی و یا خضوع در برابر هر انسان مؤمن و یا هر چیزی که به خدا نسبتی دارد و در اثر همان نسبت، مقام و منزلتی را در پیشگاه خدا به دست آورده است، مانند: مسجد، قرآن، حجر الاسود و امثال این‌ها که به خدا منسوبند. این گونه خضوع و اظهار تذلل نه تنها با توحید خداوند منافات ندارد و خالی از اشکال است بلکه از نظر خداوند بسیار محبوب و مورد پسند است چنان که می‌فرماید: فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ. «۳» خداوند به زودی افرادی را می‌آورد که دوستشان می‌دارد و آنان نیز خدا را دوست می‌دارند (_____. ۱) بنی‌اسرائیل/ ۲۳.

(۲) کهف/ ۱۵. (۳) مائده/ ۵۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۱۴ در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سر سخت و نیرومندند. آری، این نوع خضوع و تذلل که به فرمان خدا می‌باشد، در واقع خضوع و تذلل در برابر خداست، اظهار عبودیت و بندگی در پیشگاه اوست زیرا کسی که به یگانگی و توحید خالص پروردگار معتقد است و عقیده دارد که زنده کردن و میراندن، آفریدن و روزی دادن، قبض و بسط، عفو و عقاب، همه و همه در دست اوست و از طرف دیگر معتقد است که پیامبر و جانشینان وی (۱)- بندگانی بیش نیستند ولی بندگان پاک و فرمانبردار و گرامی که در گفتار، سبقت به پروردگارشان نمی‌جویند و همیشه از

فرمان وی اطاعت می‌کنند. اگر چنین کسی با چنین عقیده پاک و بی‌آلایش آنان را وسیله تقرب به پیشگاه پروردگار و شفیع به درگاه وی قرار دهد و آن هم به اذن پروردگار باشد، از حدود ایمان خارج نگردیده و غیر خدا را نپرستیده است و نباید نسبت شرک به او داد. هر مسلمانی می‌داند که رسول اکرم (ص) برای احترام و تجلیل، حجر الاسود را می‌بوسید و دست به آن می‌کشید و به زیارت قبور مؤمنین و شهیدان و افراد صالح می‌رفت و در برابر قبور این افراد می‌ایستاد و سلام می‌گفت و درباره آنان دعا می‌کرد و صحابه رسول اکرم (ص) و مسلمانان دوران‌های بعد نیز به همین روش پیش می‌رفتند و قبر پیامبر (ص) را زیارت می‌نمودند و آن قبر مطهر را می‌بوسیدند و با آن تبرک می‌جستند و رسول اکرم (ص) را به درگاه خداوند شفیع می‌آوردند، همان طور که در حال حیاتش آن حضرت را شفیع قرار می‌دادند و با قبور پیشوایان دینی و بندگان صالح خدا نیز چنین رفتار می‌کردند. هیچ یک از اصحاب پیامبر (ص) و یا از علما و دانشمندان، این گونه اعمال را انکار نکرده و مخالفتی با آن نمی‌نمودند تا روزی که احمد بن عبد الحلیم حرانی معروف به «ابن تیمیه» پیدا شد و مسافرت نمودن برای زیارت قبور، دست زدن به قبور و بوسیدن آن‌ها و شفیع قرار دادن صاحبان قبور را تحریم نمود و کار را به آن‌جا رسانید که با کسانی که قبر پیامبر (ص) را می‌بوسیدند و به وسیله بوسیدن و دست زدن به قبر آن بزرگوار تبرک می‌جستند، شدیدا مخالفت نموده و این اعمال را گاهی شرک اصغر و گاهی هم شرک اکبر و بدترین نوع شرک معرفی نمود. و چون علما و دانشمندان معاصر «ابن تیمیه» عقاید وی را شناختند، دیدند که او با آن چه از بدیهیات و مسلّمات آئین اسلام است، مخالفت می‌کند و آن چه که در اسلام ثابت شده است؛ انکار می‌نماید، حکم به فسق و گمراهی او دادند زیرا آنان می‌دانستند که روایات فراوانی در تشویق و ترغیب مردم به زیارت قبور مؤمنان و مخصوصا در تشویق به زیارت قبر رسول خدا (ص) از آن بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۱۵ حضرت نقل گردیده است، در یکی از این روایت‌ها است که رسول خدا (ص) می‌فرماید: «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند، به مانند آن است که در حال حیاتم مرا زیارت نموده است» و ده‌ها روایت دیگر بدین مضمون از رسول خدا (ص) نقل گردیده است. «۱» این بود که چون علما مخالفت «ابن تیمیه» را در برابر این روایات صریح مشاهده نمودند، از وی دوری و تبری جسته و به گمراهی‌اش فتوا دادند و (۱)- گفتند که او باید زندانی شود تا آن که از گفتار و عقایدش توبه کند. آن چه که «ابن تیمیه» را به اشتباه انداخته است (اگر نگوییم که او در این کار تعمد داشته و هدفش ایجاد اختلاف در میان مسلمانان بوده است) این بود که وی پنداشته که این اعمال، یک نوع پرستش غیر خدا و شرک ورزیدن به خداست. ولی وی اشتباه کرده و نفهمیده است آنان که این گونه اعمال را انجام می‌دهند، به توحید و یگانگی خدا معتقدند و به جز او خالق و رازق دیگری را نمی‌شناسند و ایجاد و آفرینش را تنها در دست او می‌دانند و هدف آنان از این اعمال به جز احترام مشروع و تعظیم شعائر دینی چیز دیگری نیست و قبلا- گفتیم که برگشت تعظیم شعائر دینی به تعظیم خود پروردگار است، خضوع و تذلل در برابر خود اوست، جز اطاعت از فرمان خدا و تقرب به پیشگاه و اخلاص به ذات اقدس او چیز دیگری نیست و در این اعمال اثری از شرک دیده نمی‌شود زیرا چنان که قبلا توضیح دادیم، شرک آن است که انسان غیر خدا را پرستش کند و پرستش هم این است که شخص چیزی را خدا و سزاوار پرستش بداند و با همین عقیده او را بپرستد و در برابرش پیشانی عبادت بر زمین بساید ولی این عمل و عقیده کجا و تعظیم پیامبر و جانشینان گرامی‌اش کجا؟! تعظیمی که انگیزه‌اش این باشد که او پیامبر خداست و اینان اوصیا و جانشینان وی و همگان، بندگان عزیز و گرامی پروردگارند و این عزت و شرافت را نیز در اثر اعمال نیک و اطاعت از فرمان خدا به دست آورده‌اند و بدیهی است که هیچ مسلمانی خود پیامبر را عبادت نمی‌کند، کجا برسد که قبر او را ستایش کند. خلاصه این که: زیارت نمودن اهل قبور و بوسیدن قبر آن‌ها و هر نوع تعظیم و تجلیلی که در برابر قبور و ضرایح انجام می‌گیرد، به هیچ وجه و به هیچ عنوان، شرک محسوب نمی‌شود. اگر این

(_____۱) برای اطلاع از روایات مستفیض و فراوانی که در جواز زیارت قبور وارد گردیده است که حتی خود ابن تیمیه هم آن‌ها را نقل نموده است، به پاورقی شماره (۱۷) در

بخش تعلیقات مراجعه فرماییـد! بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۱۶ نوع تعظیم و تجلیل شـرک محسوب شود، باید تعظیم و تجلیـل از افراد زنـده را نیز شـرک محسوب داشت زیرا از نظر شـرک بودن فرقی در میان مرده و زنـده وجود نـدارد، در صورتی که «ابن تیمیه» و پیروانش نمی‌توانند به این معنی ملتزم گردند و تعظیم از شـخص زنده را نیز شرک بدانند. گذشته از این اگر این گونه اعمال، شـرک محسوب شود باید رسول خدا (ص) نیز مشـرک نامیده شود زیرا به طوری که گفتیم آن حضـرت این گونه اعمال را انجام می‌داد. کسـی که این اعمال را شـرک و مرتکبین آن را مشـرک می‌نامـد، آیا می‌تواند نسـبت شـرک به رسول خدا (ص) هم بدهد؟ کلّا و حاشا!! زیرا که شـرک با مقام نبوت تناسبی ندارد. این است که باید گفت: یا بعضی از شرک‌ها عیب و ایرادی ندارد و یا این که زیارت قبور، تعظیم و تجلیل از شعائر الهی و آن چه منسوب به خدا است بدون قصد پرستش از دایره شرک بیرون است و این گونه اعمـال اصـلا شـرک نامیـده نمی‌شود و چون احتمال اول و تجویز پاره‌ای از شـرک‌ها حتما باطل و بی‌اساس است به ناچار باید احتمال دوم را پذیرفت که زیارت قبور و تعظیم صاحبان قبور شرک نیست و این گونه اعمال که با اذن خدا انجام می‌پذیرد، در واقع عبـادت خـدا و اطـاعت از فرمان اوست، تعظیم و بزرگـداشت شـعائر دینی، از علایم و نشانه‌های تقوا و معنویت است، چنان که خداونـد می‌فرماید: وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَـعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ. «۱» و هر کس شـعائر الهی را بزرگ بـدارد، این کار نشانه تقوای الهی است. (۱)- در جواز زیـارت قبر رسول اکرم (ص) و افراد نیک و بنـدگان صالـح خـدا، روایات فراوانی نقل گردیـده است که نمونه‌هایی از آن‌ها را قبلا برای خواننده عزیز بازگو نمودیم.

سجده برای غیر خدا

سجـده برای غیر خـدا از آن چه تا به حال گفتیم، روشن گردید که هر نوع خضوع و تذلل در برابر غیر خدا در صورتی که از طرف خـدا نهی گردد، بدون تردید حرام و ممنوع است گرچه این خضوع به مرحله پرسـتش نرسد و از این نوع خضوع که شـرعا ممنوع و حرام است، یکی سجده کردن برای غیر خداست که تمام مسلمانان در این مطلب اجماع دارند و خداوند نیز در این مورد می‌فرماید: (_____ ۱) حج/ ۳۲. بیـان در علوم و مسـائل کلی قرآن، ص: ۶۱۷ لا تَسْـجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَ اسْـجُدُوا لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ إِنْ کُنْتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُـدُونَ. «۱» برای آفتاب و ماه سـجده نکنیـد و برای خـدایی که آفریننـده آن‌هاست، سـجده کنیـد! اگر می‌خواهیـد، او را بپرستید. از این آیه اسـتفاده می گردد که سـجده اختصاص به خدا دارد و برای هیچ مخلوقی جایز و روا نیست. باز خداوند می‌فرماید: وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً. «۲» و این که مساجـد از آن خـداست، پس هیـچ کس را بـا خـدا نخوانیـد! این آیه در صورتی به مقصود مـا دلالـت می کنـد که منظور از «مساجـد» همان هفت عضو باشـد که انسان به هنگام سـجده کردن آن‌ها را بر زمین می گـذارد چنان که از ظاهر آیه هم همین معنی استفاده می‌شود و روایتی نیز بدین معنی دلالت دارد. «۳»

افترا و تهمت

افترا و تهمت امـا آن چه به شـیعه نسـبت داده شـده است که آن‌ها به قبور ائمه (ع) و پیشوایان سـجده می کننـد، بهتان عظیم و افترای بی‌اساس و نابخشودنی است و خداوند به زودی آنان را با کسانی که بر آنان افترا بسته‌اند، در دادگاه عدلش جمع خواهد نمود و او اسـت احکـم الحـاکمین و قاضـی دادگر!! آری، بعضـی از آنـان در افـترا بسـتن و نـاروا گفتن به حـد افراط رسـیده‌اند و تهمت‌هـای بزرگ‌تر و تلخ‌تر و غیر قابل بخشـش بر شـیعه زده‌اند تا آن‌جا که گفته‌اند: شیعیان (۱)- از قبور ائمه و پیشوایان خاک برمی‌دارنـد و برای همان خاک سـجده می کنند «سبحانک اللّهمّ هذا بهتان عظیم» خدایا! تو گواهی که این تهمتی است بس بزرگ و بهتانی است بس نـاروا و عظیم. «۴» اینـک کتب قـدیم و جدیـد شـیعه به صورت خطی و چاپی در دسترس همگان و در بیش‌تر نقاط دنیا منتشـر

است و در تمام این کتاب‌ها موضوع سجده برای غیر خدا حرام و ممنوع شده است. (_____ ۱) فصّلت/ ۳۷. (۲) جن/ ۱۸. (۳) وسائل، ۳/ ۴۴۸. (۴) برای آگاهی از تهمتی که آلوسی درباره روزه به شیعه زده است، به پاورقی شماره (۱۸) از بخش تعلیقات مراجعه فرمایید! بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۱۸ کسانی که سجده کردن برای خاک قبور را به آنان نسبت می‌دهند، یا اشخاصی مفتری هستند که دانسته و عمدا به آنان افترا و بهتان گفته‌اند و یا افراد جاهل و بی‌اطلاعی هستند که از کتب شیعه خبر و اطلاعی ندارند و یا نمی‌توانند تفاوت سجده کردن به چیزی و سجده کردن برای چیزی را بفهمند. شیعه در سجده نماز شرط می‌داند که باید پیشانی را بر اجزای اصلی زمین گذاشت و بر سنگ، کلوخ، شن و خاک یا آن چه از زمین می‌روید- به استثنای خوراکی و پوشاکی- سجده نمود. منتها به عقیده شیعه، سجده بر خاک بهتر از سجده بر اجزای دیگر زمین است و در میان خاک‌ها هم «تربت حضرت سید الشهداء (ع)» که یک خاطره جانبازی و فداکاری بی‌سابقه‌ای را در اطاعت از خداوند در افکار زنده می‌سازد، بهتر و دارای اجر و ثواب بیش‌تری می‌باشد. این خلاصه نظریه شیعه است، در موضوع سجده که از ائمه اهل بیت (ع) و خاندان وحی فرا گرفته است. «۱» با این حال چگونه می‌توان نسبت شرک به شیعه داد و آنان را گروهی که به غیر خدا سجده می‌کنند متهم ساخت؟! «۲» آیا این گفتار ناروا و افترا نیست؟ آیا این افترا قابل عفو و بخشش است؟

تربت حسینی

تربت حسینی به عقیده شیعه، خاک قبر امام حسین (ع) هم، خاکی است مانند خاک‌های دیگر و جزیی از همان زمین وسیع خداست که برای پیامبرش پاک و پاک کننده و محل سجده قرار داده است. «۳» ولی چه تربت پاک و مقدسی که پاره تن پیامبر (ص) و ریحانه او را به آغوش گرفته و سیّد جوانان بهشت در آن آرمیده است. این تربت، جسد شخصیتی را دربرگرفته است که خود، فرزندان، قوم و خویش و تمام یاران باوفایش را در راه خدا و زنده ساختن آئین جد بزرگوارش رسول اکرم (ص) و به خاطر آزادی انسان‌ها و مبارزه با ظلم و ستم، فدا نموده است. (_____ ۱) وسائل، ۱/ ۳۲۶- ۳۲۳. (۲) به پاورقی شماره (۱۹) در بخش تعلیقات به گفت و گوهایی که مؤلف عالیقدر با یکی از علمای حجاز در این مورد داشته است، مراجعه فرمایید! (۳) سنن بیهقی، ۱/ ۲۱۳- ۲۱۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۱۹ این تربت، درس جانبازی و فداکاری در راه خدا و درس شرافت و فضیلت را به انسان‌ها می‌آموزد و یک خاطره تکان دهنده و بی‌سابقه تاریخی را در ذهن انسان‌ها زنده می‌سازد و با این دلایل طبعا یک ارزش و اهمیت خاصی به خود می‌گیرد. شیعه که برای این تربت، فضیلت و امتیاز خاصی قائل است، در واقع به جانبازی و فداکاری در راه خدا، معنویت و انسانیت، آزادی و حریت، مبارزه با ظلم و ستم و به نیکی و نیکان ارج می‌نهد نه این که آن را ستایش کند. گذشته از این‌ها به طریق شیعه و سنی روایاتی در فضیلت تربت کربلا از رسول اکرم (ص) نقل شده است. «۱» و اگر فرض کنیم، هیچ روایتی از رسول خدا (ص) در این باره صادر نشده است، آیا عقلا بهتر و سزاوار نیست که هر مسلمانی مشتی از این خاک را به همراه داشته باشد و در موقع سجده کردن به جای خاک‌های معمولی دیگر به آن خاک پیشانی بگذارد؟ زیرا این خاک (۱)- علاوه بر این که جزو زمین است و مانند تمام خاک‌های روی زمین، شرعا سجده بر آن صحیح می‌باشد، دارای درسی است بزرگ و رمز و اشاره‌ای است به این که هر کس این تربت را به همراه دارد و خود را پیرو راستین و پابرجای صاحب آن می‌داند، باید در راه حق شجاع، غیور، فداکار، جانباز و دارای فکر و هدف عالی الهی باشد نه ضعیف و سست و متزلزل. چنین کسی باید در راه اصلاح امور اسلام و مسلمانان و در راه دین و سعادت از خود، از مقام، از مال و منال و از همه چیزش بگذرد و هر چه هست و هر چه دارد، در راه این هدف عالی و مقدس زیر پا نهد. آیا جای تأسف نیست چنین

عملی که چنین درسی را به انسان‌ها می‌آموزد و در سازندگی و تربیت انسان اثر عمیق دارد، شرک محسوب شود؟! چه حیرت آور و شگفت انگیز؟!

نظریاتی درباره سجده آدم (ع)

نظریاتی درباره سجده آدم (ع) در این جا بحثی باقیمانده است و آن این که: اگر سجده برای غیر خدا جایز نیست پس سجده فرشتگان برای آدم (ع) چگونه بوده و چرا جایز شده است؟ دانشمندان علم تفسیر و کلام به این سؤال، جواب‌های مختلفی داده‌اند که اینک قسمتی از آن‌ها: ۱- می گویند: سجده فرشتگان برای آدم (ع) به معنای خضوع و اظهار کوچکی است نه به معنای معروف و معهود آن (_____. ۱) به وسائل، ۱/ ۳۲۶ و به پاورقی شماره (۲۰) از قسم تعلیقات درباره فضیلت تربت حضرت سید الشهداء (ع) مراجعه فرمایید. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۲۰

پاسخ:

پاسخ: به نظر ما این نظریه مردود است زیرا مفهوم سجده که در آیه سجده فرشتگان آمده است، غیر از مفهوم خضوع است و این دو، مفهوما با هم تفاوت دارند و بدون داشتن گواه و قرینه هم نمی‌توان آن را بدین معنی تفسیر کرد. علاوه بر این روایات فراوانی دلالت می کنند بر این که چون فرزندان آدم، به خدای خود سجده می کنند، شیطان سخت ناراحت می‌شود و گریه بلندی سر می‌دهد و این روایات می‌رساند: سجده‌ای که خداوند فرشتگان را به آن مأمور ساخت و شیطان از آن فرمان سرپیچی نمود، به همان معنای معروف و به معنای اصلی سجده می‌باشد که بندگان برای خدا انجام می‌دهند و شیطان از دیدن آن ناراحت می گردد چه آن که می‌بیند انسان با انجام دادن عملی از فرمان خدا اطاعت می کند و به پیشگاه او تقرب می‌جوید ولی شیطان با ترک آن از اطاعت پروردگارش سرباز زد و از درگاه وی رانده شد. ۲- می گویند: سجده فرشتگان برای خدا بود و مأموریت داشتند که در این سجده آدم را قبله خویش قرار داده و به سوی وی سجده کنند چنان که می گویند نماز باید به سوی قبله خوانده شود و خداوند برای تجلیل و تعظیم آدم به فرشتگان دستور داد که رو به سوی آدم نموده و سجده‌ای برای خدا انجام دهند. پاسخ: به عقیده ما این نظریه نیز مردود است زیرا این تأویل و توجیه با ظاهر آیات و روایاتی که در موضوع سجده بر آدم وارد شده است، منافات و مخالفت دارد بلکه این تأویل با صراحت آیه شریفه نیز مخالف است. زیرا بنا به صراحت آیه شریفه، شیطان به این جهت از سجده بر آدم ابا و امتناع ورزید که به خیالش از آدم برتر و شریف‌تر است و اگر منظور از آن سجده، همان سجده برای خدا بود و آدم تنها جنبه قبله بودن داشت، در این صورت گفتار شیطان أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً آیا برای کسی که از خاک آفریده‌ای، سجده کنم (۱)-، معنی نداشت زیرا چه بسا می‌شود که سجده کننده اشرف و برتر از چیزی باشد که در موقع عبادت خدا آن را قبله خویش قرار داده است. ۳- عده‌ای می گویند: چون سجده برای آدم به فرمان خدا بود، پس انجام دادن آن برای خدا و بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۲۱ به خاطر اطاعت و فرمان از خدا بوده است، این است که آن سجده در واقع جز سجده بر ذات مقدس پروردگار چیزی دیگری نمی‌تواند باشد. توضیح این که: سجده غایت و نهایت خضوع و تذلّل و آخرین مرحله اظهار عبودیت و بندگی است، از این جاست که خداوند سجده را به ذات اقدس خود اختصاص داده و بر بندگانش اجازه سجده به دیگران را صادر نکرده است گرچه این سجده به قصد عبودیت و بندگی انجام نگیرد ولی سجده کردن برای غیر خدا اگر به فرمان خداوند باشد، چنین سجده‌ای همان پرستش و اطاعت خدا و تقرب جویی به پیشگاه اوست زیرا این سجده نیز به خاطر اجرای امر پروردگار به عنوان فرمانبرداری در برابر حکم و دستور ذات اقدس او انجام می گیرد. از این جاست که مجازات افراد متمرد از چنین فرمان، صحیح و رواست و بهانه و

اعتذار شخص متمرد مسموع نیست که بگوید این سجده تذلل و خضوع در برابر مخلوق است و خضوع در برابر غیر خدا هم جایز نیست. «۱» به عقیده ما این نظریه بهترین و کامل‌ترین نظریات در این مورد است زیرا بنده باید فرمانبردار مولا و سرور خویش باشد و طبق دستور و به دلخواه وی عمل کند و در هیچ مورد برای خود استقلال قائل نشود که مثلا «در برابر فلان شخص خضوع و اظهار کوچکی کن!» او باید از این فرمان اطاعت و دستور وی را اجرا نماید و در برابر شخص مورد نظر مولی، تذلل و اظهار کوچکی کند ولی این خضوع و این اظهار کوچکی و تذلل در واقع در برابر خود مولا است زیرا به فرمان او و به خاطر عظمت و مولویت وی انجام گرفته است. «۲»

نتیجه

نتیجه از همه آن چه گفته شد، چنین استفاده می‌شود: هر عملی که برای تقرب به پیشگاه پروردگار انجام می گیرد باید از طرف خدا برای انجام دادن آن عمل به طور خصوص و یا به طور عموم دستور و امر و اجازه صادر شود، خواه این امر و اجازه به طور عموم باشد و یا به طور خصوص و اگر در موردی صدور امر و فرمان مورد شک و تردید باشد، تقرب و عبادت با یک چنین عملی طبق «دلایل (_____ ۱) به پاورقی شماره (۲۱) در بخش تعلیقات مراجعه فرمایید و با نظر بعضی مکاشفه گران در این مورد آشنا شوید! (۲) برای توضیح بیش‌تر به پاورقی (۲۲) در بخش تعلیقات مراجعه فرمایید! بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۲۲ چهارگانه»، بدعت در دین و حرام خواهد بود. ولی در موضوع جواز زیارت قبور و بوسیدن آن‌ها، تعظیم و تجلیل از مردان با فضیلت و شایسته، به احترام فضیلت و شایستگی آنان از مطالبی است که جواز آن‌ها، هم با دلایل عقلی و عمومی و هم با روایات فراوان ثابت و مسلّم گردیده است مخصوصا روایاتی که از ائمه اهل بیت (ع) به دست ما رسیده است، جریان را بیش‌تر روشن و مسلّم می‌سازد زیرا پیامبر (ص) آنان را همتا و مقرون با قرآن معرفی نموده و گفتارشان را مانند قرآن حجت و مدرک قرار داده است، (۱)- آن جا که فرموده است: «من در میان شما دو امانت سنگین به یادگار می گذارم: کتاب خدا، عترت و اهل بیتم» «۱» علاوه بر دلایل عمومی و روایات اهل بیت (ع)، روایاتی است که به طریق اهل سنت در صفحات قبل نقل کردیم «۲» و همچنین سیره و روش مسلمانان که در گذشته و امروز در موضوع زیارت قبور در میان آنان معمول بوده است، جایز بودن آن را تأیید و تثبیت می کند و جای شک و سخنی برای آن باقی نمی گذارد.

شرک چگونه محقق می‌گردد؟

شرک چگونه محقق می گردد؟ اگر نوع خاصی از خضوع و تذلل در برابر غیر خدا مورد نهی واقع گردد و یا یک نوع عبادت گرچه برای خداست، ممنوع شود مانند: روزه عید فطر، عید قربان، نماز خواندن زنان در حال حیض، انجام دادن حج در غیر ماه‌های حرام، همه این‌ها حرام و شرعا ممنوع می‌باشد و مرتکبین آن‌ها سزاوار عقاب و مجازات خواهند بود ولی با این حال انجام دادن چنین عبادت‌های حرام که ممنوع گردیده است، انسان را مشرک و کافر نمی‌سازد. بنابراین، ارتکاب هر کار حرام، مستلزم شرک و کفر نمی‌باشد زیرا قبلا- روشن گردید که شرک عبارت است از این که انسان در برابر انسان و یا موجود دیگر اظهار ذلت و کوچکی کند ولی با این عقیده و انگیزه که شخص خضوع کننده، خود را بنده و طرف خضوع را «رب» و خدای خود پندارد و به قصد بندگی و عبودیت، از آن تجلیل و احترام کند. پس کسی که بدون قصد بندگی، به غیر خدا سجده کند گرچه این عمل گناه و حرام است ولی (_____ ۱) به پاورقی شماره (۱) از بخش تعلیقات مراجعه فرمایید! (۲) به پاورقی شماره (۱۷) از بخش تعلیقات مراجعه شود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۲۳ هیچ گاه موجب کفر و ارتداد و خارج شدن از دین نخواهد شد زیرا املاک اسلام و مسلمان بودن، اقرار به

شهادتین یعنی توحید و نبوت است و همین اقرار به شهادتین مال و جان انسان را محترم نموده و از نظر شرعی از هر گونه تعدی و تجاوز مصون و محفوظ می‌دارد. این یک حقیقت مسلّم است که با روایات متواتر و یقین آور که از طریق شیعه و سنی نقل گردیده و ثابت شده است. «۱» وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً. «۲» به کسی که اظهار صلح و سلام می کند، نگویید که تو مسلمان نیستی! آری! این است حقیقت توحید و یکتا پرستی ولی بگذار افراد مغرض و متعصب در تهمت‌ها و افتراهایشان پیش بروند، بگویند، افترا ببندند، تهمت بزنند و تکفیر کنند زیرا روزی خواهد آمد که خداوند دادگر در آن روز در میان بندگانش به عدالت حکم و داوری کند و اوست احکم الحاکمین و بهترین دادگران. (۱)-

انگیزه‌های پرستش

انگیزه‌های پرستش چون عبادت و پرستش، یک کار اختیاری و عمل ارادی می‌باشد به ناچار باید در درون انسان داعی و انگیزه‌ای وجود داشته باشد تا او را بدان عمل برانگیزاند و به عبادت و پرستش وادارش سازد و این انگیزه هم ممکن است یکی از امور زیر باشد: ۱- گاهی انگیزه انسان همان علاقه‌ای است که نسبت به احسان خداوند در درون خود احساس می کند و اجر و پاداش اعمال نیکی است که خداوند وعده داده و فرموده است: وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ. «۳» هر کس، خدا و پیامبرش را اطاعت کند، خداوند او را به بهشت‌هایی وارد می‌سازد که همواره آب از زیر درختانش جاری است. وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ. «۴»

(۱) برای آشنایی با این حقیقت که اسلام دایره مدار شهادتین است- به پاورقی شماره (۲۳) از بخش تعلیقات مراجعه فرمایید! (۲) نساء/ ۹۴. (۳) نساء/ ۱۳. (۴) مائده/ ۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۲۴ خداوند برای کسانی که عمل نیک و شایسته انجام دهند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است. ۲- و گاهی انگیزه پرستش در انسان ترس از مجازات است که از عقاب مخالفت می‌هراسد و در اثر همان ترس است که عبادت و پرستش می کند و در آیات قرآن به این انگیزه چنین اشاره گردیده است: إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. «۱» من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از مجازات روز بزرگ [قیامت می‌ترسم. إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً. «۲» ما از پروردگارمان خائفیم در آن روز که عبوس و سخت است. و در بعضی از آیات نیز به هر دو انگیزه اشاره گردیده است: تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً. «۳» پهلوهایشان در دل شب از بسترهایشان جدا می‌شود و بپا می‌خیزند و رو به درگاه خدا می‌آورند و پروردگار خود را با بیم و امید می‌خوانند. وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ. «۴» خدا را با بیم و امید بخوانید، زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. یَبْتَغُونَ إِلی رَبِّهِمُ الْوَسِیلَةَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ وَ یَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ یَخافُونَ عَذابَهُ. «۵» برای تقرب به پیشگاه پروردگارشان وسیله می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیک‌تر و به رحمت او امیدوارند و از عذابش بیمناک. ۳- گاهی انسان، خدا را پرستش می کند به این جهت که او را سزاوار پرستش می‌داند و تنها احساس شایستگی و برازندگی ذات اقدس الهی او را به عبادت بر می‌انگیزاند، چون خداوند ذاتا کامل و جامع کامل و جامع تمام صفات جمال، جلال و عظمت است. این نوع عبادت، بهترین و عالی‌ترین مرتبه عبادت است که کسی نمی‌تواند این چنین عبادتی را

(۱) یونس/ ۱۵. (۲) دهر/ ۱۰. (۳) سجده/ ۱۶. (۴) اعراف/ ۵۶. (۵) بنی اسرائیل/ ۵۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۲۵ انجام دهد مگر آنان که وجودشان را در ذات اقدس حق فانی و محو ببینند و در برابر وجود مطلق الهی برای خود موجودیتی احساس نکنند تا در عبادت‌شان نفع شخصی در نظر بگیرند و یا از عقوبتی که متوجه آنان است بترسند و تنها توجه‌شان به پروردگارشان و خالق‌شان باشد و به جز او از همه جا و از همه کس ببرند و قطع توجه کنند. آری، تنها آنان که به این مرحله از بندگی رسیده‌اند، می‌توانند عبادت خالصانه انجام دهند

به طوری که در عبادتشان جز ذات پاک پروردگار انگیزه دیگری در خود احساس نکنند و ما جز معصومین (ع) کسی را سراغ نداریم که به این مرتبه از بندگی برسد و چنین عبادتی را انجام دهد چون که تنها آنانند که به مرحله اخلاص رسیده‌اند و از بندگی خالص و مخلص گردیده‌اند (۱)- که شیطان نمی‌تواند به آنان نزدیک گردد و آن‌ها را اغوا کند. آنان مصداق کامل همان آیه شریفه هستند که می‌فرماید: وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. «۱» و همه آن‌ها را گمراه خواهم ساخت. مگر بندگان مخلصت را. علی (ع) امیر مؤمنان و پیشوای پرستش کنندگان نیز در این مقام می‌گوید: از ترس آتش و یا به آرزوی بهشت تو را پرستش نمی‌کنم بلکه تو را سزاوار پرستش می‌بینم و تو را می‌پرستم. «۲» این مرحله از عبادت تنها امیر مؤمنان و افرادی چون آن حضرت که به کمال عبودیت رسیده‌اند و جز خدا کسی یا چیزی را نمی‌شناسند و حتی از خویشتن نیز بی‌خبرند اختصاص دارد و پرستش سایر عبادت‌کنندگان به همان دو قسم اول منحصر است، زیرا افراد دیگر به آن مرتبه از بندگی نرسیده‌اند که جز خدا کسی را نبینند و در برابر ذات اقدس الهی، هستی و وجود خویش را به دست فراموشی بسپارند و در فکر سود و زیان خویشتن نباشند، خدا را تنها برای خدا بپرستند. با این مقدمه، بطلان و بی‌اساس بودن نظریه عده‌ای روشن می‌شود که می‌گویند: اگر عبادت خدا از بیم و امید انسان سرچشمه گیرد و انگیزه آن ترس یا طمع باشد، این عبادت درست نیست، بلکه باید عبادت برای خدا انجام گیرد، آن هم فقط به این جهت و انگیزه که ذات اقدس خداوند سزاوار عبادت و پرستش است. این نظریه و گفتار بدین جهت باطل است که این مرحله از عبادت برای تمام افراد بشر به جز معصومین (ع) امکان پذیر نیست و چیزی که امکان ندارد، قابل تکلیف نیست. به عبارت دیگر: این (_____ ۱) حجر/ ۳۹، ۴۰.

(۲) مرآت العقول، ۲/ ۱۰۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۲۶ مرحله از عبادت برای افراد عادی غیر مقدور است و تکلیف به عمل غیر مقدور هم از طرف خدا محال است. علاوه بر این، از آن دو آیه گذشته چنین استفاده می‌شود که اگر عبادت در اثر ترس و یا طمع انجام گیرد، صحیح می‌باشد زیرا خداوند در این دو آیه کسانی را که از راه ترس و طمع خدا را می‌خوانند و ستایش می‌کنند، ستوده و آن‌ها را مدح و تعریف نموده و این مدح و تعریف، صحت و محبوبیت آن عمل را می‌رساند و مشعر بر این است که خداوند بر چنین عملی امر فرموده و در مقام امتثال و اطاعت از فرمان وی، این گونه عبادت کفایت می‌کند. از ائمه معصومین (ع) نیز روایاتی وارد گردیده است که به صحیح بودن عبادتی که ناشی از خوف یا طمع باشد، دلالت می‌نمایند. «۱» در صفحات گذشته هم توضیح دادیم که آیات اول سوره حمد، حمد و سپاس را به ذات اقدس پروردگار منحصر می‌کند. از این جهت که دارای کمال ذاتی و دارای ربوبیت، رحمت، سلطنت، قدرت است و مالک روز پاداش و مجازات می‌باشد. بنابراین در خود همین آیات هم یک نوع اشاره به منشأ و انگیزه‌های مختلف عبادت و پرستش خداوند وجود دارد.

خلاصه:

خلاصه: از آن چه گفته شد، به طور خلاصه چنین بر می‌آید که عبادت و پرستش یا از این‌جا سرچشمه می‌گیرد که پرستش کننده، کمال معبود و استحقاق و سزاوار بودن او را برای عبادت و پرستش درک می‌کند و او را بر این اساس می‌پرستد، این نوع عبادت همان عبادت احرار و آزادمردان است که بدون توجه به جلب منفعتی و یا دفع ضرری به عبادت و پرستش خدا می‌پردازند. و یا از این جا ناشی می‌شود که (۱)- عبادت کننده، نعمت و احسان معبود را درک نموده و چشم طمع بر انعام و بذل و بخشش‌های او دوخته است و این نوع عبادت، همان عبادت تجار و یا اشخاص مزدبگیر است که برای سود و پاداش، کاری را انجام می‌دهند. و گاهی نیز عبادت از این جا ناشی می‌شود که انسان به سطوت و قهر و غضب خدا پی‌برده و ترس از مجازات تمرد و مخالفت، او را به عبادت وا می‌دارد و این نوع عبادت، عبادت بردگان و بندگان است که معمولاً ترس از عقاب و عتاب مولا، آنان را به کار و عمل نیک وا می‌دارد (_____ ۱) برای

آگاهی از حقیقت نیت و انگیزه‌های عبادت به پاورقی شماره (۲۴) از بخش تعلیقات مراجعه فرمایید! بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۲۷

مسئله استعانت و شفاعت

استعانت منحصر به خداست

استعانت منحصر به خداست در صفحات پیش گفتیم که در آیه مورد تفسیر یعنی در إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ به دو موضوع بسیار مهم اشارت آمده است، یکی موضوع عبادت است که در فصل گذشته مورد گفت و گو قرار گرفت، دوم موضوع استعانت است که در این فصل به توضیح آن می‌پردازیم و اینک می گوییم: عقلا و شرعا هیچگونه محذور و مانعی ندارد که انسان در افعال و مقاصدش از غیر خدا و از مخلوقات و حتی از اعمال و افعال، استعانت بجوید و از آن‌ها مدد و یاری بخواهد و استمداد کند، خداوند متعال در این باره می‌فرماید: وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ. «۱» از صبر و نماز یاری بجویید! وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى «۲» در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون و همکاری کنید! قالَ ما مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ. «۳» [ذو القرنین گفت: آن چه پروردگارم در اختیار من گذارده، بهتر است [از آن چه شما پیشنهاد

(_____ ۱) بقره/ ۴۵. (۲) مائده/ ۲. (۳) کهف/ ۹۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۲۸ می کنید] مرا با نیرویتان یاری دهید! از این آیات چنین بر می‌آید که استمداد و یاری جستن اختصاص به خدا ندارد از همه کس و از همه چیز می‌توان یاری و مدد خواست و کمک گرفت. بنابراین، منظور از استعانت در آیه شریفه «... و ایاک نستعین» که به ذات اقدس پروردگار اختصاص یافته است، هر استعانتی نیست بلکه منظور از آن یاری و کمک خواستن برای عبادت بهتر و خالص‌تر و توفیق یافتن برای عبادت بیش‌تر و سزاوارتر است. اختصاص دادن چنین استعانتی به خداوند برای نشان دادن این حقیقت است که امور و اعمال اختیاری بشر در میان دو حالت جبر و تفویض انجام می گیرد، بدین گونه که کار و عبادت با اختیار و اراده انسان از وی سرمی‌زند. این است که در جمله «ایاک نعبد» انجام دادن عبادت به خود وی نسبت داده شده است ولی این افعال در عین اختیاری و ارادی بودن به کمک و مدد خداوند وابسته می‌باشد که هر آن باید از طرف او افاضه و عنایت شود، عنایت همیشگی و غیر مقطوع «عطاء غیر مجذوذ» به طوری که اگر این کمک و مدد یک لحظه قطع شود بنده قادر به اتمام آن نخواهد بود و هیچ عبادت و عمل نیکی از او صادر نخواهد گردید. این عقیده و نظریه، همان نظریه بین جبر و تفویض است و بهترین نظریه‌ای است در اعمال و افعال انسان که ایمان خالص به خدا این نظریه را اقتضا و تأیید می کند، زیرا عقیده به جبر مستلزم آن است که خداوند گنهکاران را در برابر اعمالی که در انجام آن مجبورند، عذاب و شکنجه کند، در صورتی که عذاب در برابر عمل غیر اختیاری، ظلم و خلاف عدالت است که ساحت قدس پروردگار از این نسبت، پاک و مبراست. «سبحانه و تعالی عما یقولون علوّا کبیرا» عقیده به تفویض هم مستلزم این است که به خالق دیگری غیر از خدا قائل شویم زیرا برگشت مفهوم تفویض بر این است که بندگان در اعمال و کردار خودشان مستقلند. خالق و به وجود آورنده اعمال خویشند و این طرز تفکر هم موجب شرک به خدای بزرگ و عقیده به تعدد خالق می‌باشد. (۱)- این است که باید گفت: عقیده به جبر و تفویض هر دو باطل و در میان آن دو، راه سومی وجود دارد و آن این که: افعال و کردار بندگان خدا افعال و کردار خود آنان است و با اختیار خود، آن‌ها را انجام می‌دهند و بدین سبب سزاوار ثواب و عقاب می گردند و از سوی دیگر خداوند نیز در اعمال بندگان دخالت دارد که حیات، قدرت و مقدمات لازم افعال را به طور مدام و مستمرّا بر آنان افاضه می کند و این افاضه هیچ لحظه و آنی قطع نمی‌شود. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۲۹ پس انسان در اعمال و افعال خود مستقل نیست و

کوچک‌ترین امکان تصرف در برابر تسلط و قدرت پروردگار ندارد. ما موضوع جبر و اختیار را در بحث اعجاز همین کتاب مشروحا بیان نمودیم و در این جا احتیاج به تکرار و توضیح بیش‌تر از این نیست. این بود خلاصه معنای آیه شریفه و علت اختصاص دادن استعانت به ذات اقدس پروردگار. بنابراین معنی، اگر افاضه و عنایت خداوند نباشد، هیچ فعل و عملی نمی‌تواند از بندگان سر بزند گرچه در به وجود آوردن آن عمل، تمام انس و جن دست یاری به هم داده و مددکار هم باشند زیرا موجود ممکن که در وجود و هستی خودش محتاج و نیازمند است و از خود استقلالی ندارد، محال است که در ایجاد و انجام کارهایش مستقل و غیر محتاج باشد. از این بیان علت تأخیر جمله «ایاک نستعین» از «ایاک نعبد» نیز روشن می‌گردد زیرا خداوند نخست با جمله «ایاک نعبد» عبادت و پرستش را به خودش اختصاص می‌دهد که باید مؤمنان به جز خدا کسی را پرستش نکنند، آن گاه با جمله «ایاک نستعین» برای آنان روشن می‌سازد که این عبادت و پرستش گرچه از آنان صادر می‌شود ولی به وسیله کمک و نیروی خداوند است. بنابراین، هر بنده‌ای مرهون افاضه و مشیت پروردگار است و خداوند به اعمال نیک بندگانش از خود آنان مؤثرتر و سزاوارتر است زیرا اوست که نیرو و توفیق عمل و عبادت به بنده خویش می‌دهد چنان که هر بنده‌ای به اعمال زشت و گناهان خویش از خداوند سزاوارتر است زیرا اوست که به اختیار خود، این اعمال زشت را انجام می‌دهد. «۱»

شفاعت

شفاعت گروهی از آیات قرآن مجید دلالت دارند بر این که خداوند متعال، کفیل و سرپرست امور بندگان است. امر، فرمان و تدبیر شئون آنان در دست قدرت و اختیار اوست که با رحمت خویش انسان‌ها را به سوی کمال‌شان هدایت و رهبری می‌کند و هم اوست که به آنان از همه نزدیک‌تر است. ندای آنان را می‌شنود، به خواسته‌هایشان جواب می‌دهد، دعاهایشان را اجابت می‌کند و در این مورد می‌فرماید (_____: ۱) برای آگاهی بیش‌تر در مورد مسئله جبر و اختیار، به پاورقی شماره (۲۵) در بخش تعلیقات مراجعه فرمایید. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۳۰ أَ لَیْسَ اللَّهُ بِکافٍ عَبْدَهُ. «۱» آیا خداوند [برای نجات و دفاع از] بنده‌اش کافی نیست؟! وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ. «۲» و هنگامی که بندگانم از تو درباره من سؤال می‌کنند، [بگو] من به آنان نزدیکم و دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می‌خوانند، پاسخ می‌گویم پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند. [و به مقصد برسند]. (۱)- پس انسان با داشتن چنین خدا و تکیه گاهی نباید از انسانی همچو خویش شفاعت بخواهد و او را در میان خود و خدایش واسطه قرار دهد زیرا که این عمل مسافت را زیاد و راه دور را دورتر می‌سازد و فاصله‌ای در میان خالق و مخلوق به وجود می‌آورد و این عمل اظهار حاجت به غیر خداست، در حالی که فرد نیازمند درباره نیازمند دیگری چه می‌تواند کند و شخص گنهکار چه بهره‌ای می‌تواند ببرد از شفاعت کسی که هیچ حکومت، اختیار و سلطنتی از خود ندارد؟ بلکه اختیار و زمام تمام امور در دست قدرت خداوند است و تمام شفاعت‌ها برای خداست. سلطنت آسمان‌ها و زمین از آن اوست. آری، شفاعت طلبیدن از دیگری در صورتی که خداوند اذن شفاعت کردن به وی نداده باشد، جایز و روا نیست و اما اگر خداوند برای کسی اذن شفاعت بدهد، طلب شفاعت از چنین فردی خضوع و اظهار نیاز به درگاه خود پروردگار است و این شفاعت خواستن اظهار بندگی و کوچکی در پیشگاه خود اوست. از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که خداوند، چنین رخصت و اجازه‌ای را به بعضی از بندگانش داده و آن‌ها را درباره شفاعت نمودن مأذون فرموده است، منتها اسم این رخصت یافتگان را جز با عنوان کلی، فاش نکرده و آنان را شخصا معرفی نفرموده است. خداوند این حقیقت را در قرآن چنین آورده است: لا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً. «۳»

(_____ ۱) زمر/ ۳۶. (۲) بقره/ ۱۸۶. (۳)

مریم/ ۸۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۳۱ آنان هرگز مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارد. یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ. «۱» در آن روز [قیامت ، شفاعت هیچ کس سودی نمی‌بخشد جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده است و به گفتار او راضی است. وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى. «۲» در پیشگاه وی شفاعت سودی نمی‌بخشد مگر برای کسی که اذن داده است. وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً. «۳» اگر آنان که بر خود ستم می‌کردند به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنان استغفار می‌کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند. این بود نمونه‌هایی از آیات شفاعت. اما روایاتی که در موضوع شفاعت از رسول اکرم (ص) و از جانشینان گرامی‌اش نقل شده، به حد تواتر رسیده و یقین‌آور است.

روایات شفاعت به طریق شیعه

روایات شفاعت به طریق شیعه اما روایاتی که به طریق شیعه نقل گردیده است، بیش از آن است که به شمار آید و مسئله شفاعت در نزد «امامیه» واضح‌تر از آن است که مورد بحث واقع گردد. این است که ما در این مورد به عنوان تبرک و تیمن تنها به نقل یک روایت قناعت می‌کنیم: (۱)- برقی در کتاب محاسن با اسناد خود از معاویهٔ بن وهب نقل می‌کند که او می‌گوید: من از امام صادق (ع) تفسیر این آیه را پرسیدم که خداوند می‌فرماید: لا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً. تکلم نمی‌کنند مگر کسی که خدا به او اذن دهد و نیکو گوید. امام فرمود: به خدا سوگند! ما از کسانی هستیم که به آنان اذن داده شده است و ما همان حق‌گویان و صاحبان گفتار نیک می‌باشیم. معاویه می‌گوید: سؤال کردم فدایت شوم در موقع سخن

(_____ ۱) طه/ ۱۰۹. (۲) سبا/ ۲۳. (۳) نساء/ ۶۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۳۲ گفتن چه خواهید گفت؟ فرمود: خدا را می‌ستاییم و به پیامبرش درود می‌فرستیم و شیعه خود را شفاعت می‌کنیم، خدا هم سخن ما را رد نمی‌کند. کلینی نیز در کافی حدیثی بدین مضمون از محمد بن فضیل و او هم از حضرت موسی بن جعفر (ع) نقل کرده است. «۱»

روایات شفاعت به طریق اهل سنت

روایات شفاعت به طریق اهل سنت و اما روایاتی که درباره شفاعت به طریق اهل سنت نقل شده است، باز فراوان و متواتر است «۲» که اینک نمونه‌های چندی از آن‌ها را در این جا می‌آوریم: ۱- یزید فقیر از جابر بن عبد اللّه نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: پنج نعمت بزرگ به من داده شده است که قبل از من به هیچ کس داده نشده بود: با ترس و رعب که از من در دل دشمن جای گرفته بود، یاری شدم و زمین برای من سجده گاه و پاک کننده قرار گرفت ... و غنایم جنگی برای من حلال گردید که پیش از من بر کسی حلال نبود و مقام شفاعت به من داده شد. «۳» (۱)- ۲- انس بن مالک نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: من در بهشت اولین شفاعت کننده خواهم بود. «۴» ۳- ابو هریره نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: برای هر پیامبری دعایی هست و من به اذن پروردگار، دعای خویش را ذخیره کرده‌ام که در واپسین روز برای شفاعت امتم از آن استفاده کنم. «۵» ۴- باز از ابو هریره نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: من در روز قیامت سیّد فرزندان آدم خواهم بود و اول کسی می‌باشم که قبر او شکافته می‌شود و من اولین شفاعت کننده خواهم بود که قبل از همه شفاعتش پذیرفته شود. «۶» ۵- باز ابو هریره نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: پنج چیز است که شفاعت می‌کنند:

(_____ ۱) بحار، ۳۳ / ۳۰۱. (۲) در کنز العمال، ۲۱۵- ۲۸۰ بیش از هشتاد روایت در این مورد نقل گردیده است. (۳) صحیح بخاری، ۱/ ۸۶. (۴) صحیح مسلم، ۱/ ۱۳۰. (۵)

برای شناختن مدارک این حدیث به پاورقی شماره (۲۶) در بخش تعلیقات مراجعه کنید! (۶) صحیح مسلم، ۷/ ۵۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۳۳ قرآن، قرابت، امانت، پیامبر شما و اهل بیتش. «۱» ۶- عبد اللّه بن ابی جدعا نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: به وسیله شفاعت یکی از افراد امت من، تعداد زیادی قبیله بنی تمیم وارد بهشت می‌گردند. این حدیث را ترمذی و حاکم نیز نقل نموده‌اند. «۲» از این روایت‌ها چنین بر می‌آید که شفاعت خواستن از رسول اکرم (ص)، از اهل بیت گرامی‌اش نه تنها کوچک‌ترین اشکالی ندارد بلکه امری است مستحسن که شرعا مورد تأیید قرار گرفته و همان روایات دینی ما را به سوی آن دعوت و راهنمایی می‌کند. با این حال نمی‌دانم گروهی که خود را مسلمان معرفی می‌کنند، چگونه آن را شرک و طالبان شفاعت را مشرک می‌دانند؟! خداوند ما را از متابعت هوای نفس حفظ کند و از لغزش قدمها و قلمها مصونمان بدارد! تا این جا در ضمن چند فصل، تفسیر دو بخش از سوره حمد پایان یافت و به یاری خدا در فصل آینده به تفسیر آخرین قسمت سوره خواهیم پرداخت.

(_____ ۱) کنز العمال، ۷/ ۲۱۴. (۲) همان.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۳۴ (۱)-

تفسیر آخرین بخش سوره حمد

اشاره

تفسیر آخرین بخش سوره حمد اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ. صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ، غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّینَ. «۱»

نحوه قرائت

نحوه قرائت قاریان مشهور حرف آخر «غیر» را با «جر» و صدای پایین تلاوت کرده‌اند ولی زمخشری نقل می‌کند که رسول اکرم (ص) و عمر آن را با «نصب» و صدای بالا- قرائت می‌نمودند. و به نظر ما صحیح همان قرائت اول است زیرا نقل قرائت «نصب» از رسول خدا (ص) ثابت نگردیده است و اگر رسول خدا (ص) آن را با نصب چنین قرائت می‌فرمود، قهرا زیاد نقل می‌شد و شایع می‌گردید در صورتی که افراد مورد اعتماد و اطمینان، این قرائت را از رسول خدا (ص) نقل نکرده‌اند و قرائت عمر هم بر فرض ثبوت نمی‌تواند حجت و دلیل باشد زیرا قبلا ثابت کردیم که قرائت غیر معصوم در صورتی مورد اطمینان و قابل اعتبار است که از قرائت‌های مشهور باشد و گرنه در مقام امتثال و اطاعت از فرمان خدا این گونه قرائت‌ها که نه از معصوم است و نه مشهور کافی و موجب سقوط تکلیف نمی‌باشد. باز قرائت مشهور بدین گونه است: صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّینَ ولی به امیر مؤمنان و عمر نسبت داده شده است که این آیه را بدین صورت قرائت

(_____ ۱) فاتحه/ ۶، ۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۳۵ نموده‌اند: «صراط من انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین». ولی به نظر ما این نوع قرائت از امیر مؤمنان (ع) ثابت نگردیده و بلکه عکس آن ثابت شده است زیرا اگر آن حضرت آیه را بدین صورت قرائت می‌نمود، در میان شیعیان منتشر و معروف می‌گردید و پیشوایان بعد از وی نیز همان قرائت را به کار می‌بردند و تأییدش می‌نمودند، در صورتی که چنین مطلبی حتی به وسیله یک نفر هم (۱)- که مورد اعتبار باشد، نقل نگردیده است و اما قرائت عمر به طوری که قبلا گفتیم، به فرض ثبوت، عملی است شخصی و مربوط به خود وی و هرگز نمی‌تواند مبنای حکم بوده و برای ما مدرکیت و حجیّت داشته باشد.

مفردات و ترکیبات

مفردات و ترکیبات صراط: به معنای طریقی است که سیر و حرکت در آن، انسان را به مقصود می‌رساند. گاهی این راه راست که انسان را به مقصد می‌رساند، راه محسوسی نیست بلکه معنوی و غیر حسی است چنان که می گویند: «احتیاط راه نجات است» و «اطاعت خدا راه بهشت است». در این دو عبارت «احتیاط» و «اطاعت» راه نامیده شده و راه نامیدن آن‌ها یا از باب تشبیه و کنایه‌گویی است یا «طریق» در لغت دارای معنای جامع و عمومی است که شامل راه معنوی و غیر حسی نیز می‌شود. استقامت: به معنای اعتدال است و اعتدال به معنای ضد انحراف می‌باشد که انسان در مسیر خود به چپ و راست منحرف و متمایل نشود پس «صراط مستقیم» آن راهی را می گویند که سالک و سیر کننده را به هدف نهایی یعنی به نعمت ابدی و رضوان پروردگار می‌رساند و این راه عبارت است از این که مخلوق از خالق خود اطاعت کند و در برابر هیچ یک از اوامر و نواهی او مخالفت نورزد و چیزی غیر از او را نپرستد و این راه مستقیمی است که اعوجاج و انحرافی در آن نیست. خداوند متعال می‌فرماید: وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ. صِراطِ اللَّهِ الَّذِی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ. «۱» و تو مسلّما به سوی راه راست، هدایت می کنی راه خداوندی که هر چه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست. وَ هذا صِراطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیماً. «۲»

(۱) شورا/ ۵۲، ۵۳. (۲) انعام/ ۱۲۶.

و این راه پروردگار تو، مستقیم است. إِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ. «۱» خداوند (۱)-، پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید. این است راه راست. وَ أَنِ اعْبُدُونِی هذا صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ. «۲» و مرا پرستش کنید که راه مستقیم همین است و بس. وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ. وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ. «۳» و به پیمان خدا وفا کنید، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا متذکر شوید. و این راه مستقیم من است. از آن پیروی کنید و از راه‌های پراکنده و انحرافی پیروی نکنید که شما را از طریق حق دور می‌سازد. و چون عبادت پروردگار، نوع خاص و معینی ندارد بلکه به تمام اعمال نیک و شایسته‌ای که از اعضا و جوارح انسان سر می‌زند و به همه نیات و افکار پاک و درستی که از دل و مغز انسان سرچشمه می گیرد، شامل می‌باشد و همه آن‌ها عبادت نامیده می‌شود، به همین جهت از کلمه صراط هم گاهی یک معنای عمومی که شامل تمام این افعال و عبادات می‌باشد، اراده می‌شود و تمام عبادت‌های قلبی و جسمی، ظاهری و باطنی را به طور فراگیر در بر می گیرد یعنی کلمه و یا جمله «صراط مستقیم» و «صراط سویّ» و امثال آن به صورت مفرد گاهی در مجموعه این اعمال نیک و عبادی به کار می‌رود و گاهی نیز در هر تک‌تک این اعمال و عبادت‌ها استعمال می گردد و مانند ایمان به خدا و پیامبرش، ایمان به معاد و انجام دادن نماز و روزه و حج و امثال این‌ها، در این صورت به جای کلمه مفرد صراط، کلمه جمعی «سبل» به کار می‌رود، چنان که در آیات متعدد آمده است: قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ. یَهْدِی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ. «۴» از طرف خدا نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد. خداوند به برکت آن، کسانی را که از

(۱) آل عمران/ ۵۰. (۲) یس/ ۶۱. (۳) انعام/ ۱۵۲، ۱۵۳. (۴) مائده/ ۱۵، ۱۶.

رضای او پیروی کنند، به راه‌های سلامت هدایت می کند. وَ ما لَنا أَلَّا نَتَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ وَ قَدْ هَدانا سُبُلَنا. «۱» و چرا به خدا توکل نکنیم در صورتی که او ما را به راه‌های سعادت هدایت نموده است؟ وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا. «۲» و آنان را که در راه ما جهاد کنند قطعا به راههای خودمان هدایت می کنیم. انعام: به معنای احسان و دادن نعمت فراوان آمده است. آنان که خداوند نعمت فراوان به آنان بخشیده، افرادی هستند که همان راه مستقیم را پیموده و هواهای نفسانی و امیال خطرناک درونی نتوانسته آنان را به اطاعت شیطان متمایل سازد، این است که به یک سعادت ابدی، حیات دائمی، لذایذ بی‌پایان معنوی نائل آمده‌اند و بالاتر از همه این‌ها به رضوان و خشنودی پروردگار، فائز شده‌اند. وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ

هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. «۳» خداوند به مردان و زنان با ایمان باغ‌های بهشتی را وعده داده است که نهرها از زیر درختانش جاری است و در آن جا همیشگی خواهند ماند و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌های جاودان [نصیب آن‌ها ساخته و [خشنودی و رضای خدا [از همه آن‌ها] برتر است و پیروزی بزرگ همین است. (۱)- غضب: به معنای سخط و مقابل آن، رحمت است و منظور از «مغضوب علیهم» مطلق کفار نیست بلکه افرادی هستند که در کفر غوطه‌ور بوده و در برابر حق، عناد و لجاجت می‌ورزند و آیات خدا را به باد استهزا می‌گیرند. وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ. «۴» و آن‌ها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آن‌هاست و عذاب عظیمی در انتظارشان.

(_____ ۱) ابراهیم/ ۱۲. (۲) عنکبوت/ ۶۹.

(۳) توبه/ ۷۲. (۴) نحل/ ۱۰۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۳۸ ضلال: به معنای گمراهی است و مقابل آن، هدایت است و افراد گمراه کسانی هستند که راه غیر مستقیم و غیر هدایت را در پیش گرفته‌اند و این راه منحرف، آنان را به هلاکت ابدی و عذاب دائمی کشانده است. ولی این افراد ضال و گمراه در شدت کفر و بی‌دینی از گروه قبلی که همان «مغضوب علیهم» و خشم زدگانند؛ پایین‌ترند زیرا آنان گرچه در اثر سستی و عدم تحقیق و مجاهدت در راه خدا، راه راست و مستقیم را گم کرده و به ضلالت افتاده‌اند ولی به هر حال اگر حق برای آنان روشن می‌گردید، به مقام عناد و لجاجت بر نمی‌آمدند. اما گروه «مغضوب علیهم» و خشم زدگانند در برابر حق عنود و لجوجند گرچه برای آنان حق، آفتابی و روشن گردد. و در بعضی روایات وارد شده است که گروه «مغضوب علیهم»، عبارتند از «یهود» و گروه گمراهان و «ضالین»، عبارتند از مسیحی‌ها و ما در اوایل همین کتاب گفتیم که آیه‌های قرآن به مورد معینی اختصاص ندارد و معانی خاصّی که درباره آیات گفته می‌شود، بیش‌تر از باب تطبیق یک معنای کلی بر مصادیق خاص آن است که آن را تفسیر به «مصداق» می‌نامند و این حدیث هم که در معنای «مغضوب علیهم» و «ضالین» آمده است، از همین قبیل بوده و تفسیر به مصداق می‌باشد نه تفسیر حقیقی و مفهومی.

اعراب و حرکات

اعراب و حرکات جمله «غیر المغضوب علیهم» بدل است از جمله «الذین انعمت علیهم» یا صفت است به «الذین» و صفت بودن آن بر این اساس است که نعمت پروردگار هم مانند رحمت او به تمام افراد بشر عمومیت دارد ولی گروهی در برابر نعمت‌های او شکر گزارند و گروه دیگر ناسپاس به طوری که در این آیه شریفه به آن اشاره گردیده است: أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدیً وَ لا کِتابٍ مُنِیرٍ. «۱» آیا ندیدید که خداوند آن چه را در آسمان‌ها و زمین است، برای شما مسخر نموده، نعمت‌های ظاهری و باطنی‌اش را برای شما گسترده است [با این حال بعضی از مردم، بدون هیچ دانش و هدایت و بدون استناد به کتاب روشنگری درباره خدا مجادله می‌کنند.

(_____ ۱) لقمان/ ۲۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۳۹ (۱)- خلاصه این که نعمت‌های خدا مانند رحمتش وسیع و همگانی است و کسانی هم که از سوی خدا نعمت به آنان داده شده است، زیادند و همه آنان به طور کلی به دو گروه تقسیم می‌شوند: سپاسگزاران و ناسپاسان. در این جا فایده وصف (غیر المغضوب علیهم) ظاهر می‌گردد و آن این که جمله «انعمت علیهم» به تمام کسانی که نعمت به آنان داده شده است، عمومیت دارد ولی صفت دوم، مفهوم و هدف آن را تعیین می‌کند و به گروه اول یعنی به انعام شده‌هایی که در برابر نعمت‌های خداوند شکر و سپاسگزاری می‌کنند، اختصاص می‌دهد. بنابراین، مفهوم آیه به طور خلاصه چنین خواهد بود که: بنده نمازگزار با این جملات از خداوند درخواست می‌کند که او را به راه بندگان نیکش هدایت فرماید و بندگان نیک خدا دارای دو صفت هستند، یکی این که خداوند نعمت فراوان به آنان داده است «انعمت علیهم»، صفت دوم این که آنان از این نعمت‌های خدادادی سوء

استفاده نکرده و راه کفران و ناسپاسی و راه گمراهی و ضلالت نپیموده‌اند و از غضب شدگان و گمراهان نگردیده‌اند «غیر المغضوب علیهم و لا- الضالین». این گروه همان طور که به نعمت‌های دنیا رسیده‌اند، در اثر اطاعت و اعمال نیک انسانی، به نعمت‌های آخرت نیز نائل گردیده و در نتیجه به هر دو خیر و سعادت دست یافته‌اند. وصف قرار گرفتن کلمه «غیر» مانند این آیه شریفه، بسیار معمول است و در موارد زیادی آمده است و از آن موارد است جمله فقهی معروف که می‌گویند: این جمله «یجوز اقتناء کل کتاب غیر کتب الضلال» یعنی نگه داشتن هر نوع کتاب جز کتاب ضلال و گمراهی جایز است، در این گفتار می‌بینیم که جمله «غیر کتب الضلال» به صورت وصف استعمال گردیده است. بنابراین، محلی برای گفتار بعضی‌ها باقی نمی‌ماند که می‌گویند: کلمه «غیر» از کلماتی است که در ابهام غوطه‌ور است و نمی‌تواند به سبب اضافه معرفه گردد و برای «الذین» که معرفه می‌باشد، وصف واقع شود پس به ناچار باید گفت که این جمله از لحاظ ترکیبی، صفت «الذین» نیست بلکه بدل از جمله قبل است. این خلاصه سخنی است که در این مورد گفته شده است ولی با آن بیان که گفتیم جایی برای این سخن و جوابی که از آن گفته‌اند، باقی نمی‌ماند. خلاصه این که: عملی که در یک قضیه ذکر می‌شود- اعم از قضیه خبری یا انشایی- در صورتی که شمول و عمومیت به تمام افراد داشته باشد همان طور که با کلمه‌های دیگر تخصیص می‌زنیم، می‌توانیم با کلمه غیر هم توصیف کنیم و تخصیص بزنیم و می‌توانیم مثلا- بگوییم: «جائنی جمیع بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۴۰ اهل البلد» و یا «اکرم جمیع اهل البلد غیر الفاسقین» در این دو جمله می‌بینیم که کلمه «غیر» به صورت وصف از «اهل بلد» به کار رفته است. ضالّین: عطف است بر جمله «غیر المغضوب علیهم» و کلمه «لا» که بعد از کلمه «غیر» بر سر «ضالّین» آمده است برای تأکید نفی می‌باشد تا تصور نشود که ملاک خروج و استثنا از شمول نعمت و رحمت پروردگار مجموعه مغضوبیت و ضلالت نیست بلکه هر کدام از آن‌ها عامل خروج و ملاک استثنا می‌باشند به همین جهت در این آیه شریفه با تکرار کلمه «غیر» و «لا» هر کدام از این دو گروه به طور مستقل مورد نفی و استثنا از گروه «انعمت علیهم» قرار گرفته است زیرا کلمه «غیر» نیز مانند «لا» به طور ضمنی به نفی دلالت می‌کند و به جای اسباب و ادوات نفی و استثنا به کار می‌رود، چنان که می‌گویند: «جالس رجلا غیر فاسق و لا سیّء الخلق» با مردی همنشین باش که فاسق و بد اخلاق نباشد و «اعبد اللّه بغیر کسل و لا ملل» خدا را ستایش کن بدون این که سست و یا خسته باشی! می‌بینیم در این دو جمله، کلمه «غیر» برای نفی به کار رفته است ولی بعضی از دانشمندان تقریبا معاصر، چنین پنداشته‌اند که استعمال «غیر» در نفی درست نمی‌باشد، این است که مجبور گردیده‌اند، آیه را به نحو دیگر توجیه و تفسیر کنند و خود را در این راه به زحمت و تکلف انداخته‌اند ولی چون نتواسته سخن قانع کننده‌ای بیاورند به عجز خود اعتراف نموده‌اند.

تفسیر

تفسیر پس آن که خداوند متعال در آیات قبلی بر بندگانش تلقین و یاد آوری نمود که در برابر وی به بندگی خود اعتراف و به یکتایی او گواهی دهند و از او استعانت و استمداد نمایند، در این آیه شریفه نیز بر آنان تلقین می‌فرماید که از خداوند بخواهند تا آنان را به راه راست و صراط مستقیم هدایت و رهبری‌شان فرماید. آغاز سوره حمد مشتمل است بر (۱)- مدح و ثنا و تمجید و توصیف پروردگار، آن چنان که لایق و سزاوار اوست و پایان سوره هم مشتمل است بر درخواست هدایت از وی و در وسط این ابتدا و انتها خداوند متعال این جمله را نازل فرموده است: إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ که این جمله نیز در واقع نتیجه تمجید و توصیف سابق مقدمه دعا و درخواست لاحق است. زیرا تمجید و توصیف سابق ملاک و علت منحصر بودن عبادت به خداست و مقدمه استعانت و استمداد از اوست، چون خداوند سزاوار عبادت است، به علت کمال ذات و رحمتش و به علت قدرت و سلطنتی که منحصر به اوست و غیر خدا نمی‌تواند سزاوار عبادت باشد، زیرا که ملاک و علل پرستش را که اختصاص به بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۴۱ ذات اقدس پروردگار دارد، فاقد است و چون عبادت و استعانت با این مقدمات که از آغاز سوره چیده

می‌شود، به خدا منحصر گردید پس انسان به ناچار باید از خداوند درخواست هدایت و رهبری نماید زیرا عبادت و استعانت را به او اختصاص داده است و تنها او را سزاوار آن می‌داند. از این جاست که به طریق شیعه و سنی نقل گردیده که خداوند متعال این سوره را در میان خود و بنده‌اش تقسیم نموده که نصفش برای خدا و نصف دیگرش به نفع بنده آمده است چون بنده می گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ خداوند می‌فرماید: بنده‌ام مرا تمجید نمود و چون می گوید: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ خداوند می‌فرماید: این برای بنده‌ام؛ برای بنده‌ام آن چه را که بخواهد، خواهم داد. «۱» قبلا- روشن گردید که طرق و راه‌هایی که بشر در اعمال و افکارش انتخاب می کند، یکی از این سه راه است: ۱- راهی که خدا برای بندگانش آماده نموده و این راه را کسانی انتخاب می کنند که خدا با فضل و احسان خویش، هدایت‌شان فرموده است. ۲- راهی که افراد ضال و گمراه انتخاب می کند. ۳- راهی که «مغضوب علیهم» یعنی خشم زدگان و افرادی که مورد غضب الهی واقع گردیده‌اند، در پیش می گیرند. راه اول همان راه راست و مستقیم و راه هدایت است و مغایرت این راه با دو راه دیگر در این آیات، بدین گونه آمده است که سالکان و رهروان صراط مستقیم غیور از رهروان آن دو راه می‌باشند. این‌ها ضد هم و درست در دو قطب مخالف هم قرار گرفته‌اند و دارای صفات و خصوصیات جدا از هم و متفاوتند، نشانه‌ها و علائم مخصوص به خود دارند که با این خصوصیات و با این صفات و علایم، از هم متمایز می گردند و شناخته می‌شوند. این است خلاصه بیان این آیات در راه‌هایی که بشر در زندگی خود پیش می گیرد و با این بیان، خداوند می‌خواهد بدین نکته نیز اشاره نماید که هر کس از راه مستقیم اجتناب ورزد و دوری گزیند، به ناچار راه بدبختی را در پیش خواهد گرفت که یا به ضلالت و گمراهی خواهد افتاد یا گمراهی و غضب الهی، هر دو دامنگیرش خواهد شد. خداوند همه ما را از خذلان و بدبختی حفظ کند و به سوی راه راست هدایت‌مان فرماید.

(_____۱) عیون اخبار الرضا، چاپ ایران، ۱۳۱۷ ه، ۱۶۶ و نظیر این روایت را در بحث جزئیت بسم اللّه از ابو هریره آوردیم. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۴۲ (۱)-

بحثی پیرامون مسئله هدایت

اشاره

بحثی پیرامون مسئله هدایت (۲)- سؤال: مفسرین در آیه اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ سخنی دارند و می گویند: طالب هدایت باید قبلا فاقد آن باشد تا بتواند آن را از خداوند بخواهد، بنابراین مسلمان خداشناس و یکتاپرستی که خود هدایت یافته و واجد هدایت است و در راه مستقیم هدایت قدم برمی‌دارد، چگونه در حال نماز از درگاه ذات اقدس الهی دوباره هدایت می‌طلبد و مکرر می گوید: «اهدنا الصراط المستقیم» مگر آن چه را که انسان خود در میان آن است، صحیح است که آن را از خدا بخواهد؟! پاسخ‌ها: در پاسخ این سؤال و یا در جواب این اشکال سخنانی گفته‌اند که توضیح آن بدین قرار است: ۱- می گویند: منظور از هدایت در این آیه، استمرار و ثابت بودن در هدایت است و بعد از آن که خداوند به فضل و عنایت خویش بر شخص نمازگزار منت نهاده و او را به سوی ایمان و توحید هدایت فرموده است، از خداوند درخواست می کند که این نعمت را برای او ثابت و همیشگی بدارد تا پس از هدایت، لغزشی در او پدیدار نگردد و از مسیر هدایت منحرف نشود. ۲- می گویند: منظور از هدایت در این آیه ثواب و پاداش اعمال است، بنابراین معنای آیه چنین خواهد بود که نماز گزار عرضه می‌دارد: بار الها! در برابر اعمال نیک و عبادت‌های من راه راست را- که انسان را مستقیما به بهشت و سعادت می‌رساند- برای من پاداش ده. ۳- باز می گویند: شاید منظور از طلب هدایت، طلب افزایش هدایت باشد زیرا هدایت قابل زیادت و نقصان است و کسی که به یک مرتبه از هدایت رسیده است، می‌تواند درخواست مرتبه کامل‌تری را نماید. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۴۳ ۴- به نظر ما: همه این وجوه و احتمالات بافتگی

است که نه تنها از آیه شریفه استفاده نمی‌شود بلکه با ظاهر آیه نیز سازش ندارد زیرا ظاهر آیه همان راهنمایی خواستن و هدایت طلبیدن است و جز آن چیز دیگری نیست به آیه شریفه به مراحل هدایت مربوط است که ذیلا توضیح داده می‌شود.

اقسام و مراحل هدایت

اقسام و مراحل هدایت پاسخ صحیح در این باره این است که بگوییم: آن هدایتی که شخص مسلمان در نمازش از خداوند درخواست و تقاضا می کند، یک نوع هدایتی است که برای وی حاصل نگردیده است و از خداوند متعال درخواست می کند که با فضل و رحمتش این نوع هدایت را به او هم عنایت کند. توضیح این که: هدایت پروردگار دو قسم است: هدایت عمومی و هدایت خصوصی و هدایت عمومی گاهی تکوینی است و گاهی تشریعی که ذیلا همه این اقسام سه گانه هدایت را توضیح می‌دهیم آن گاه به نتیجه بحث می‌پردازیم. هدایت عمومی (۱)- تکوینی: همان هدایتی است که خداوند در طبیعت تمام موجودات اعم از جماد، نبات و حیوان به ودیعت نهاده است که این موجودات طبعا و یا به اختیار خویش به سوی کمال و ترقی در سیر و حرکتند و این نیروی کمال بخش و سیر به سوی کمال را خداوند از روز اول در نهاد تمام موجودات نهاده است. ملاحظه می کنید که نباتات چگونه به رشد و نمو، رهبری شده و به سوی این کمال ره می‌سپارند و در این مسیر به سمتی حرکت می کنند که مانعی در آن وجود ندارد و باز حیوانات از هدایت تکوینی برخوردار گردیده و طبعا موجوداتی را که مزاحم و موذی آن‌هاست، از موجودات غیر موذی و غیر مزاحم تمیز و تشخیص می‌دهند، مثلا- موش از گربه فرار می کند ولی از گوسفندان فرار نمی کند و مورچگان و زنبوران عسل تکوینا به تشکیل اجتماع، حکومت، خانه‌سازی و آماده ساختن وسایل زندگی، هدایت شده‌اند و در اثر همین هدایت تکوینی است که اطفال در اولین روزهای تولد به پستان مادر راه یافته، به تغذیه و شیر خوردن رهبری شده‌اند. در این آیه شریفه که خداوند از زبان موسی (ع) نقل می کند، به همان مرحله از هدایت «تکوینی» اشاره شده است: قالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی «۱ (_____» ۱) طه/ ۵۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۴۴ گفت [موسی پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، هستی بخشیده و سپس آن را هدایت نمود. هدایت عمومی تشریعی: همان هدایتی است که خداوند تمام افراد بشر را به وسیله ارسال پیامبران و فرستادن کتاب‌های آسمانی هدایت‌شان نموده و به تمام انسان‌ها اتمام حجت فرموده است که به آن‌ها عقل و نیروی تشخیص حق و باطل داده، سپس پیامبرانی فرستاده است تا آیات خدا را برای آنان بخوانند و قوانین و احکام الهی را در میان آنان اجرا کنند و رسالت آنان را به معجزاتی مقرون ساخته و با براهینی توأم گردانیده است تا دلیل صدق گفتار و مؤید ادعای آنان گردد. عده‌ای از هدایت عمومی بهره‌برداری نموده و عده دیگر راه ضلالت را پیش گرفته‌اند و همان هدایت تشریعی را، آیه ذیل بیان می کند: إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً. «۱» ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد یا ناسپاس. هدایت خصوصی: یک نوع هدایت تکوینی و عنایت ربانی است که خداوند متعال به مقتضای حکمتش این نوع هدایت را به بعضی از بندگانش اختصاص می‌دهد که برای آنان مقدمات نیل به کمال و وصول به مقصود را آماده و مهیا می‌سازد و اگر خداوند توجه خاصی به آنان نمی‌نمود و وسایل کمال و شایستگی برای آنان مهیا نمی کرد و بالأخره از انحراف و شقاوت محفوظشان نمی‌داشت، قطعا در ضلالت و گمراهی واقع می‌شدند. این الطاف خاص، عنایات و توجهات مخصوص ربانی را هدایت خصوصی می‌نامند که در آیات زیادی به آن اشاره گردیده است. اینک نمونه‌ای از آن آیات: فَرِیقاً هَدی وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَةُ. «۲» گروهی را هدایت نموده و گروه دیگر [که شایستگی نداشته‌اند] گمراهی بر آنان مسلّم شده است. قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداکُمْ أَجْمَعِینَ. «۳» بگو دلیل رسا [و قاطع برای خدا است و اگر او بخواهد همه شما را [به اجبار] هدایت می کند!

(_____ ۱) دهر/ ۳. (۲) اعراف/ ۳۰. (۳)

انعام/ ۱۴۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۴۵ لَیْسَ عَلَیْکَ هُداهُمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ. «۱» هدایت آنان [به طور اجبار] بر تو نیست ولی خداوند هر که را بخواهد [و شایسته بداند] هدایت می‌کند. (۱)- إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ. «۲» حقا که خداوند ستمگران را راهنمایی نمی‌کند. وَ اللَّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ. «۳» خداوند کسی را که بخواهد به راه راست، هدایت می‌فرماید. إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ. «۴» تو آن کسی را که بخواهی و دوستش داری، نمی‌توانی هدایت کنی ولی خداوند هر کس را که بخواهد، هدایت می‌کند. وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا. «۵» آنان را که در راه ما کوشش و مجاهدت کنند حتما به راه‌های خویش رهبری می‌کنیم. فَیُضِلُّ اللَّهُ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. «۶» خداوند کسی را که بخواهد گمراه و کسی را که بخواهد هدایت می‌کند، اوست پیروز دانا. از همه این آیات و آیات دیگری که در این زمینه آمده است، چنین به دست می‌آید که عنایات و توجهات خاص پروردگار به گروه معینی اختصاص دارد، نه به همه مردم که آن عنایات خاص را هدایت خصوصی می‌نامند.

نتیجه

نتیجه با این بیان که اقسام هدایت‌ها و معنای هدایت عام و خاص و هدایت تکوینی و تشریعی روشن گردید، معنای آیه مورد بحث نیز به خودی خود روشن و معلوم می‌گردد که: شخص مؤمن و

(_____ ۱) بقره/ ۲۷۲. (۲) انعام/ ۱۴۴. (۳) بقره/ ۲۱۳. (۴) قصص/ ۵۶. (۵) عنکبوت/ ۶۹. (۶) ابراهیم/ ۴. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۴۶ نمازگزار پس از آن که در آغاز سوره اعتراف و اقرار می‌کند بر این که خداوند بر وی منت نهاده، با هدایت تکوینی و تشریعی عمومی او را هدایت و رهبری نموده است، پشت سر آن از پیشگاه خداوند منان و هدایتگر درخواست می‌کند که او را با هدایت خصوصی تکوینی خویش نیز که به عده معدودی از بندگان اختصاص دارد، هدایت و رهبری کند، این است که می‌گوید: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ. خلاصه این که چون بشر طبعا و فطرتا در معرض هلاکت و طغیان است، عوامل زیادی سعادت انسان را تهدید می‌کند و موانع و مشکلات فراوان در سر راه هدایت و تکامل روحی و اخلاقی او وجود دارد، این است که فرد مسلمان هیچ گاه نباید جز خدا بر وجود خویش متکی باشد و بر خود توکل و اتّکا کند بلکه همیشه از پروردگار خویش استعانت و استمداد بجوید و به سوی او پناه ببرد و از او درخواست هدایت و رهبری نماید تا بتواند بدون این که، با اشکال و مانعی مواجه شود، راه راست و جاده مستقیم را بپیماید و به آخرین مقصد و کمال نهایی نائل شود و از کسانی که مورد غضب پروردگار قرار گرفته و یا گمراه گردیده‌اند، نباشد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۴۷ (۱)-

بخش ۱۶ تعلیقات و پاورقی‌ها

اشاره

بخش ۱۶ تعلیقات و پاورقی‌ها (۲) - ۱- مصادر حدیث ثقلین ۲- شرح حال حارث همدانی ۳- مصادر حدیث «لترکبنّ سنن من قبلکم» ۴- گفت‌وگوی مؤلف با یک دانشمند یهودی ۵- ترجمه قرآن و شرایط آن ۶- مجادله قریش با رسول خدا (ص) ۷- تحریف حدیث متعه ۸- نظریه محمد عبده درباره مسئله سه طلاق ۹- افترای رازی بر شیعه ۱۰- احادیث اراده خدا در آفرینش ۱۱- احادیث تأثیر دعا در سرنوشت ۱۲- اهمیت آیه «بسم اللّه» ۱۳- احادیث آغاز آفرینش ۱۴- احادیث جزء قرآن بودن «بسمله» ۱۵- معاویه «بسم اللّه» را در نماز فراموش کرد ۱۶- احادیث تلاوت «بسم اللّه» در نماز ۱۷- احادیث زیارت قبور ۱۸- تهمت آلوسی بر

شیعه ۱۹- مناظره مؤلف با یک دانشمند حجازی ۲۰- فضیلت خاک قبر امام حسین (ع) ۲۱- تأویل آیه سجده ۲۲- گفت‌گوی ابلیس با خدا ۲۳- اسلام با شهادتین است ۲۴- انگیزه‌های عبادت و اقسام آن ۲۵- مسئله الامر بین الامرین ۲۶- مصادر حدیث شفاعت بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۴۸ (۱)- (۱)

مصادر حدیث ثقلین

مصادر حدیث ثقلین «حدیث ثقلین» را احمد در مسند خود، ج ۱، صص ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۲۹، از ابو سعید خدری و ج ۴، ص ۳۶۶، ۳۷۱، از زید بن ارقم و ج ۵، ص ۱۸۲، از زید بن ثابت نقل کرده است. دارمی هم در کتاب فضائل القرآن، ج ۲، ص ۴۳۱، وارد کرده است. جلال الدین سیوطی در الجامع الصغیر از طبرانی، آن هم از زید بن ثابت آورده، صحتش را نیز امضا کرده است. علامه مناوی در شرح خود، ج ۳، ص ۱۵، می‌گوید: هیثمی ناقلان حدیث ثقلین را توثیق نموده و اعتبار آنان را تصدیق کرده است. ابو یعلی هم با سندی که می‌توان به آن اطمینان کرد، این روایت را نقل کرده است. حافظ بن عبد العزیز اخضر نیز پس از نقل این حدیث می‌گوید: رسول خدا، این حدیث را در حجة الوداع صادر کرده است و هر کس در صحت این حدیث تردید کند و مانند ابن جوزی آن را جعلی و دروغ بداند، بسیار راه خطا و اشتباه پیموده است. سمهودی می‌گوید: در اسناد این حدیث بیش از بیست تن از صحابه بزرگ پیامبر خدا شرکت دارند. حاکم نیز این روایت را در مستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹، از زید بن ارقم آورده، صحتش را هم تصدیق نموده است. ذهبی که یک مرد منتقد، خرده‌گیر و حاشیه پرداز است- در این روایت ایرادی نکرده است. روایت‌های حدیث ثقلین در الفاظ و عبارات گاهی با هم متفاوت ولی در معنی و مفهوم، همه آن‌ها یکی است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۴۹ (۱)- (۲)

شرح حال حارث همدانی

شرح حال حارث همدانی حارث فرزند عبد اللّه اعور همدانی است. علمای امامیه اتفاق دارند در این که وی یکی از یاران بزرگ امیر المؤمنین (ع) محسوب می‌شد و از موقعیت حساس و خطیری برخوردار بود و مقام بس ارجمندی داشت، در خدمت گزاری به سرور خویش علی (ع) سخت می‌کوشید. علمای امامیه متفقا او را به صفت تقوی و پرهیزکاری توصیف و تمجید کرده‌اند و بزرگان علم و رجال شناسان محقق، وی را در نقل روایت توثیق نموده و مورد اعتبار می‌دانند. اکثر علما و دانشمندان اهل سنت نیز شرح حال حارث را بررسی کرده و او را ستوده‌اند. ابن حجر عسقلانی در کتاب تهذیب التهذیب در بیوگرافی حارث از دوری نقل می‌کند که ابن معین می‌گفت من شرح حال وی را از ابن مسعود شنیدم، مردی مورد اعتماد و اطمینان بوده است. عثمان دارمی از ابن معین آورده است که: وی مرد مورد اعتمادی بوده است. اشعث بن سوار از ابن سیرین نقل می‌کند که: «من مردم کوفه را دیدم که پنج نفر را از همه مقدم و گرامی می‌داشتند و در میان آن پنج نفر هم دو نفر از همه برتر و معروف‌تر بود: حارث و عبیده که هر کس از حارث سخن می‌گفت، از عبیده نیز سخن به میان می‌آورد و هر کس از عبیده سخن می‌گفت، نام حارث را هم بر زبان می‌راند.» ابن ابی داود می‌گوید: «حارث در فقه، دانشمندترین مردم، در حسب و نسب شریف‌ترین و در مسائل ارث داناترین آنان بود و او فرائض و مسائل ارث را از علی (ع) فرا گرفته بود.» ابو جعفر طبری در منتخب کتاب ذیل المذیّل تحت عنوان کسانی که در سال ۱۶۱ از دنیا بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۵۰ رفته‌اند، می‌گوید: حارث بن عبد اللّه اعور از پیشگامان اصحاب امیر مؤمنان در فقه و در علم فرائض و علم حساب بود. ذهبی در بیوگرافی حارث نوشته است که روایات حارث در سنن چهارگانه اهل تسنن نیز آمده است و نسائی که در توثیق رجال و راویان حدیث بسیار سخت‌گیر و محتاط بود، به روایت حارث اطمینان داشت و در گفتارش به او استناد می‌کرد زیرا وی وعاء علم و جایگاه دانش بود. مرّة بن خالد می‌گوید (۱)-: محمد بن سیرین به من اطلاع

داد که: پنج نفر از یاران نزدیک و مقرب ابن مسعود بودند که از آنان حدیث نقل می‌شد، من به حضور چهار نفر از آنان نائل شدم ولی به دیدار حارث موفق نشدم و او از همه آنان داناتر و نکوتر بود. مؤلف: در این جا از گفتن این نکته ناگزیریم: با این همه توثیق و تمجیدی که علمای شیعه و سنی از حارث دارند، شعبی وی را تکذیب می‌کند و می‌گوید: «حارث اعور برای من حدیث نقل می‌کرد ولی دروغگو بود.» و گروهی هم در این گفتار از وی پیروی نموده، حارث را با صفت کذب توصیف کرده‌اند، ولی به نظر ما این گفتار نمی‌تواند جز تعصب و لجاجت، انگیزه دیگری داشته باشد، زیرا به طوری که گفتیم، اکثر دانشمندان و رجال شناسان او را توثیق و تحسین کرده‌اند و دروغی از وی نشنیده‌اند، این است که گروهی از علما، انگیزه شعبی را بر این سخن جز عناد و لجاجت چیز دیگری نمی‌دانند. ابو عبد اللّه قرطبی می‌گوید که شعبی، حارث را متهم به کذب کرده است، ولی گفتار او در این مورد قابل اعتبار نیست، چون از حارث دروغی ظاهر نشده است، حتما شعبی، حارث را در اثر علاقه شدیدی که نسبت به پیشگاه علی (ع) ابراز می‌کرد و او را از دیگران برتر می‌دانست، دشمن می‌داشته است، زیرا شعبی ابو بکر را برتر از دیگران می‌دانست و می‌گفت: او اول کسی است که اسلام را پذیرفته است. «۱» ابن حجر در بیوگرافی حارث می‌گوید: «ابن عبد البر در کتاب علم راز گفتار شعبی را چنین بیان می‌کند که شعبی، حارث را به علت علاقه‌ای که نسبت به علی (ع) داشت، تنقید و تکذیب کرده و به عقیده من جزای این عمل مغرضانه خود را هم چشیده است و آن این که از حارث کوچک‌ترین دروغی دیده نشده و در نتیجه، دروغ خود شعبی ثابت شده است.» ابن شاهین می‌گوید: احمد بن صالح گفت: «حارث اعور، مردی است مورد اطمینان و اعتبار،

(_____ ۱) تفسیر قرطبی، ۱/ ۵. بیان در علوم

و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۵۱ چقدر نیکو آورده آن چه را که از علی (ع) نقل کرده و در مدح و تمجید وی گفته است!! به او گفتند که شعبی، حارث را تکذیب می‌کند، در جواب آنان گفت: حارث در نقل حدیث دروغ نمی‌گفت بلکه شعبی او را در اعتقادش به علی (ع) تکذیب کرده است.» مؤلّف: شما را به خدای محققان روشن ضمیر و آگاه! بگویید ببینم! آیا روا و سزاوار است که یک مسلمان پاک و بی‌گناه به جرم دوست داشتن علی امیر مؤمنان آن بنده والا و صالح خدا، متهم به دروغگویی شود و به عنوان فردی کذاب و دروغگو معرفی شود؟ آیا آیین علم و کاوشگری و یا دین و عقیده، چنین اجازه‌ای را به ما می‌دهد؟! مگر خود رسول خدا نبود که با صدای بلند برتری علی (ع) را بر دیگران اعلام کرد تا آن جا که فرمود: «یا علی تو نسبت به من مانند هارون هستی نسبت به موسی؟!» رسول اکرم آن چنان سخنان افتخار آمیز تاریخی درباره علی گفته است که درباره احدی از اصحاب و یارانش آن چنان سخنی را ابراز نداشته است. دوست و دشمن فضائل و افتخارات بی‌شماری برای علی از زبان پیامبر شنیده و به آن معترفند؛ فضائلی که درباره هیچ یک از صحابه شنیده نشده است. چنان که حاکم می‌گوید: روزی معاویه، سعد بن ابی وقاص را به سبّ علی وا می‌داشت. او در جواب معاویه گفت: ای معاویه! من چگونه درباره مردی سخن زشت و ناسزا بر زبان آرم که (۱)- افتخارات و فضایل فراوانی از زبان رسول اللّه درباره وی نقل شده است که اگر یکی از آن‌ها درباره من نقل می‌شد، برای من بیش از شتران سرخ موی ارزش داشت، سپس حدیث کساء، حدیث منزلت: حدیث بیدق و جریان معروف جنگ خندق را به عنوان شاهد گفتارش برای وی خواند. «۱» رسول خدا (ص) در شناساندن شخصیت بزرگ امیر مؤمنان به این مقدار اکتفا نکرده بلکه شخصیت علمی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، فضایل و کمالات ذاتی علی را برای امت خویش بیش از این روشن ساخته است. چنان که باز حاکم نقل می‌کند که رسول خدا به علی فرمود: «یا علی هر کس از من فرمان برد، از خدا فرمان برده است و هر کس از تو فرمان برد، از من فرمان برده و هر کس با تو راه عداوت و مخالفت در پیش گیرد با من مخالفت ورزیده است.» «۲»

(_____ ۱) مستدرک، حاکم ۳/ ۱۰۸. (۲)

همان. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۵۲ این‌ها نمونه‌های مختصری از فضائل و نشانه‌های شخصیت عظیم امیر مؤمنان بود که در این جا اشاره شد و اگر نه، افتخارات و فضائلی که از زبان رسول خدا درباره علی (ع) صادر شده، بیش از آن است که در

این جا بگنجد. با این حال عجبی در این نیست که شعبی، حارث را به جرم این که دوستدار علی بود، دشمن بدارد و او را متهم به کذب سازد زیرا شعبی هوادار و از دوستداران امویان بود و از سفره رنگین آنان برخوردار می‌شد و در چمنزار سرسبز دنیای آنان می‌چرید و شیره جان می‌گرفت، این بود که طبق امیال و خواسته‌های آنان قدم برمی‌داشت و پیش می‌رفت و موافق رضا و رغبت آنان زبان به سخن می‌گشود، چنان که در تاریخ آمده است: عبد الملک بن مروان، شعبی را به سوی مصر فرستاد تا از مردم برای فرزند وی «ولید بن عبد الملک» بیعت بگیرد، سپس از ناحیه بشر بن مروان که از طرف عبد الملک استاندار کوفه بود، به سمت سرپرستی «امور حسبیه» منصوب شد. «۱» بعد از آن هم از طرف عمر بن عبد العزیز منصب قضا و ریاست دادگاه کوفه را به عهده گرفت. «۲» آری، شعبی از هواداران مروان اموی بوده، در راه ارضای وی و دیگر امویان، هر آن چه دلش می‌خواست، می‌گفت و انجام می‌داد و در این راه نه از دروغ گفتن ابا و امتناع داشت و نه از افترا گفتن می‌ترسید. ابو الفرج از حسن بن عمر فقیمی چنین آورده است که وی می‌گوید: من روزی به پیش شعبی رفتم و در خانه وی صدای جالب و مهیجی به گوشم رسید، از وی پرسیدم که این صدا از همسایه به گوش می‌رسد؟ وی دست مرا گرفت و به درون اتاق شخصی خود برد، ناگه چشمم به جوان زیبارو و ماه پیکری افتاد که با صدای شهوت انگیزی ترانه می‌خواند، آن گاه شعبی رو به من کرد و گفت: آیا او را می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این همان کسی است که در طفولیت و صباوت علم و هنر به او عطا شده است، این همان ابن سریج است. «۳» باز ابو الفرج می‌گوید: از عمر بن ابی خلیفه نقل شده است که او می‌گوید: شعبی با پدرم در طبقه دوم خانه بودند، از طبقه پایین صدای جالب خوانندگی به گوش ما رسید، پدرم به شعبی گفت: آیا صدایی به گوشت می‌رسد؟ گفت: نه!! (۱)- نگاهی به پایین انداختیم، ناگهان جوان خوش منظر و (_____ ۱) اغانی، ۲/ ۱۲۰. (۲) تاریخ طبری، ۵/ ۳۱۰. (۳) اغانی، ۱/ ۱۲۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۵۳ زیبارویی را دیدیم که آوازه خوانی می‌کرد، او همان ابن عایشه معروف بود. شعبی از سر تعجب و شگفت انگشت حیرت به دندان گرفته بود و می‌گفت: خداوند علم و هنر را به هر کسی که بخواهد می‌دهد. «۱» باز ابو الفرج نقل می‌کند که مصعب بن زبیر در دوران استانداری خویش در کوفه دست شعبی را گرفت و به اتاق شخصی همسر خویش عایشه، دختر طلحه وارد نمود، در آن وقت عایشه لخت و عریان بود و لباسی که او را بپوشاند بر تن نداشت. مصعب گفت: شعبی! عایشه را چگونه دیدی؟ شعبی عایشه را بسیار ستود و به دلخواه مصعب او را توصیف و تحسین کرد. مصعب دستور داد که ده هزار درهم پول و سی دست لباس به او داده شود. «۲» چنان که می‌گویند: شعبی سوگند یاد می‌کرد که علی از این جهان رخت بربست، در حالتی که چیزی از قرآن حفظ نکرده بود. «۳» صاحبی می‌گوید: این سخن درباره علی (ع) بسیار زشت و بی‌اساس است، درباره کسی که با صدای بلند اعلام می‌داشت: قبل از آن که مرا از دست دهید، مشکلات علمی و دینی خویش را از من بپرسید تا جوابتان دهم. آیه‌ای در قرآن نیست مگر این که از تمام خصوصیات و مشخصات آن آگاهم و می‌دانم که به هنگام شب فرود آمده؛ یا روز، در کوه نازل شده یا در دشت. «۴» سدی از عبد الخیر نقل می‌کند که علی (ع) در روز وفات رسول خدا (ص) در مردم سبکسری نسبت به قرآن احساس کرد و سوگند یاد نمود که تا قرآن را جمع آوری نکرده است، عبا بر دوش نکند. علی (ع) از آن روز در خانه خود نشست و مشغول جمع آوری قرآن شد و قرآن علی اولین قرآنی بود که جمع آوری شد و همه آن را علی از حفظ نوشت و آن قرآن در پیش اولاد امام صادق (ع) است. ای مسلمانان غیور! ملاحظه می‌کنید که این مرد جسور چسان به خدا و پیامبرش جسارت می‌کند؟! چگونه سخن زشت و نا به جایی به زبان می‌راند (_____؟! ۱) اغانی، ۲/ ۷۱. (۲) همان، ۱/ ۱۳۳. (۳) القرطبی، ۱/ ۱۵۸. (۴) فقه اللغة، ۱۷۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۵۴ (۱)- آری، امیر مؤمنان به گواه روایات فراوان، دروازه شهر علم رسالت است «۱» و به زبان روایات فراوان دیگر، دروازه شهر حکمت و رازهای خلقت است، «۲» علی همیشه با قرآن است و قرآن با اوست. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در واپسین روز، هر دو با هم در حوض کوثر به پیش

رسول خدا وارد آیند. این است، واقعیت علی (ع) و آن است نظر دشمن خفاش صفت که چشم دیدن آفتاب حقیقت را ندارد، باشد تا آنان که افترا می‌گویند و به گناه مرتکب می‌شدند، به مجازات دروغ و افترایشان مبتلا شوند. «۳» (_____ ۱) کنز العمّال، ۶/ ۱۵۶. (۲) صحیح ترمذی، ۱۴/ ۱۷۱. (۳) مستدرک، ۳/ ۱۲۴؛ جامع الصغیر سیوطی، ۴/ ۳۵۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۵۵ (۱)- (۳)

مصادر حدیث «لترکبنّ سنن من قبلکم»

مصادر حدیث «لترکبنّ سنن من قبلکم» این حدیث علاوه بر کنز العمّال در مدارک معتبر دیگر نیز نقل شده است. این حدیث را «احمد» در مسند خود از واقد لیثی: ج ۵، ص ۲۱۸، از ابو سعید خدری: در ج ۳، ص ۷۴، آورده است. بخاری هم این حدیث را در کتاب اعتصام، فصل گفتار نبی، ج ۸، ۱۵۱، بدین صورت نقل کرده است «لتتبعنّ سنن من قبلکم». مسلم در کتاب علم در فصل پیروی از سنن یهود و نصاری: ج ۸، ص ۵۷، هیثمی در مجمع الزّواید، ج ۷، ص ۲۶۱ از ابن عباس، این حدیث را آورده‌اند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۵۶ (۱)- (۴)

گفت و گوی مؤلف با یک دانشمند یهودی

گفت و گوی مؤلف با یک دانشمند یهودی من با یکی از علمای یهود گفت‌وگویی داشتم و در این باره که «دوران دین یهود سپری شده و دلایل و معجزاتشان تمام شده است»؛ به او گفتم: آیا شریعت تنها برای یهودی‌هاست و یا به تمام مردم و ملت‌ها عمومیت دارد؟ اگر اختصاص به ملت یهود داشته باشد، ملت‌های دیگر به پیامبر دیگری نیازمند خواهند بود و آن پیامبر به نظر شما جز پیامبر اسلام چه کسی می‌تواند باشد؟ اگر شریعت موسی همگانی و جهانی است و به تمام بشر و انسان‌ها عمومیت دارد، پس به یک دلیل همیشگی و گواه زنده‌ای نیازمند خواهد بود، در صورتی که امروز چنین دلیل و گواهی در دست نیست، زیرا معجزات حضرت موسی به عصر خود وی اختصاص داشت و بعد از وی اثری از آن باقی نمانده است تا موجب باور و یقین شود و بقا و استمرار آئین یهود را برای همیشه ثابت کند و در تمام اعصار و قرون گواه حقانیت آن باشد. اگر بگویید: گرچه این معجزات فعلا وجود ندارد ولی تواتر اخبار و نقل‌های فراوان وجود آن‌ها را روشن و مسلم می‌سازد، در جواب خواهیم گفت که: اولا: معجزه، در صورتی می‌تواند، از راه تواتر ثابت شود که تعداد ناقلانش به حدی برسند که در میان مردم موجب یقین شود و شما نمی‌توانید چنین تواتر را در اثبات معجزات حضرت موسی در هر عصری و میان هر ملت و نسلی ثابت کنید. و ثانیا: اگر تنها نقل معجزات در اثبات یک حقیقت کفایت کند، این که به معجزات حضرت بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۵۷ موسی اختصاص ندارد، شما معجزات حضرت موسی را نقل می‌کنید، مسیحیان معجزات حضرت عیسی را نقل می‌کنند، مسلمانان نیز معجزات پیامبرشان را، چه تفاوتی در میان این نقل‌ها هست که گفتار شما در نقل معجزات حضرت موسی پذیرفته شود ولی گفتار دیگران نه!! اگر همان نقل معجزات پیامبری موجب تصدیق آن پیامبر شود، شما چرا نبوت پیامبران دیگر را که معجزات همه آنان نقل شده است، تصدیق نمی‌کنید؟! او در پاسخ من گفت: معجزاتی که یهودیان برای حضرت موسی نقل می‌کنند مسیحیان و مسلمانان نیز آن‌ها را تصدیق می‌نمایند و به صحت آن‌ها اعتراف دارند و اما معجزات پیامبران دیگر مورد قبول همه نیست، این است که آن‌ها به دلائل دیگر نیازمندند تا به مرحله ثبوت برسند. (۱)- در پاسخ وی گفتم: آری، درست است که مسیحیان و مسلمانان نیز معجزات حضرت موسی را قبول دارند ولی نه از راه تواتر و نقل‌های یقین آور یهودیان بلکه به علت این که پیامبرانشان از آن معجزات خبر داده‌اند. مسیحیان و مسلمانان، معجزات حضرت موسی را به وسیله پیامبرانشان می‌شناسند و اگر نبوت آنان را نپذیرند، راهی به تصدیق معجزات حضرت موسی نخواهند داشت تا او را به پیامبری قبول بدارند. این اشکال تنها به دین یهود اختصاص ندارد بلکه به تمام

ادیان گذشته هم متوجه است و تنها دین اسلام است که معجزه آن جاودان و در تمام قرون و اعصار زنده و در میان تمام ملت‌ها و نسل‌ها جریان دارد و تا روز رستاخیز با جهانیان سخن می‌گوید و آنان را به سوی حق دعوت می‌کند. ما از راه این معجزه جاودان و جاری که همان قرآن است، اسلام را می‌شناسیم و آن را تصدیق می‌کنیم، اسلام را که شناختیم و پذیرفتیم از تصدیق تمام پیامبران گذشته نیز ناگزیریم زیرا که قرآن و پیامبر اسلام آنان را امضا و تصدیق کرده است. کوتاه سخن این که قرآن تنها معجزه جاودان و همیشگی است که صحت تمام کتب آسمانی پیشین را امضا و به صدق و پاکی تمام پیامبران گذشته شهادت می‌دهد و به آنان ارج می‌نهد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۵۸ (۱)- (۵)

ترجمه قرآن و شرایط آن

ترجمه قرآن و شرایط آن خداوند پیامبر اسلام را برای هدایت و راهنمایی مردم برانگیخته و او را در این مسیر مقدس به وسیله قرآن پیروز گردانیده است، پس قهرا این قرآن به هر آن چه که انسان را به سعادت ابدی می‌رساند و به اوج عزت، عظمت و کمالش می‌کشاند، مشتمل می‌باشد. این لطف و عنایتی است، از سوی پروردگار به تمام افراد بشر متوجه شده است و به ملت خاصی اختصاص ندارد، منتهی حکمت الهی چنین اقتضا کرده است که کتاب خویش را با زبان قوم پیامبرش نازل کند ولی قوانین و تعالیم آن، همگانی و راهنمایی‌های آن عمومی و جهانی است، پس همه باید قرآن را بفهمند تا بتوانند از آن الهام و راهنمایی بگیرند و این چراغ فروزان را به دست گرفته و در مسیر سعادت و هدایت پیش بروند. تردیدی در این نیست که همگانی بودن قرآن، ضرورت ترجمه آن را اقتضا می‌کند که باید این کتاب آسمانی به تمام زبان‌های زنده جهان ترجمه گردد تا کسانی که با زبان قرآن آشنا نیستند، بتواند از حقایق عالی و همگانی آن برخوردار شوند ولی نکته‌ای که باید در ترجمه قرآن حتما بدان توجه داشت، این است که ترجمه کننده قرآن باید هم به زبان قرآن و هم به زبانی که قرآن را به آن زبان بر می‌گرداند، کاملا احاطه و در آن تخصص داشته باشد زیرا ترجمه هر چه هم محکم و شیوا باشد، باز نمی‌تواند مزایای بلاغتی قرآن را- که اختصاص به خود قرآن دارد و آن را معجزه کرده و از دیگر سخنان، ممتاز می‌سازد- کاملا به خود بگیرد ولی با این حال باید مترجم نکات و دقایقی که در آیات و اسلوب قرآن به کار رفته است، در ترجمه خود بگنجاند، معنی و مفهوم اصلی آیات و بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۵۹ کلمات را با عبارات ساده و شیوا به روشنی نشان دهد، این هم در صورتی ممکن خواهد بود که مترجم، معنی و منظور قرآن را خوب بفهمد و در فهم دقیق آن نیز از شناخت، سه موضوع زیر ناگزیر است: ۱- آن چه از ظاهر لفظ استفاده می‌گردد. ۲- آن چه عقل و فطرت سالم انسان بر آن حکم می‌کند. ۳- روایاتی که در تفسیر قرآن از معصوم و خاندان وحی آمده است. مترجم قرآن باید این سه موضوع را کاملا بشناسد و در ترجمه قرآن آن‌ها را به کار بندد و به کمک آن‌ها معنی و مفهوم اصلی قرآن را خوب دریابد و سپس آن را به سادگی به زبان دیگر بر گرداند. (۱)- و اما آرا و نظرات شخصی مفسرین که در کتاب‌های تفسیرشان آورده‌اند، از درجه اعتبار ساقط است و مترجم نباید در ترجمه خویش به آن‌ها اتکا و استناد کند. اگر در ترجمه قرآن همه این شرایط رعایت گردد، در این صورت نه تنها ترجمه قرآن اشکالی نخواهد داشت بلکه بسیار لازم و به جا خواهد بود که هر قوم و ملتی بتوانند با زبان خودشان از حقایق و مفاهیم قرآن برخوردار شوند زیرا قرآن برای عموم مردم فرود آمده است و نباید لغت و زبان قرآن اختصاصی باشد و کسانی را که با این زبان خاص آشنایی ندارند، از حقایق عالی و تعالیم ربانی آن محروم و بی‌نصیب بمانند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۶۰ (۱)- (۶)

مجادله قریش با رسول خدا (ص)

مجادله قریش با رسول خدا (ص) روایاتی که در شأن نزول آیات و «معجزات اقتراحی» قریش «۱» وارد شده است، همان معنی را

که در تفسیر این آیات در متن کتاب آوردیم، تأیید می‌کند، چنان که در تفسیر برهان در ذیل همان آیه نقل شده است از رسول خدا که در کنار کعبه نشسته بود، گروهی از قریش اطراف وی را گرفتند، از آنان بود: ولید بن مغیره مخزومی، ابو بختری پسر هشام، ابو جهل فرزند هشام، عاص بن وائل سهمی، عبد اللّه فرزند بنی امیه مخزومی و عده‌ای دیگر. رسول خدا با یک نفر دیگر از یارانش کتاب خدا را بر آنان می‌خواند و فرمان خدا را ابلاغ می‌کرد، آنان به یکدیگر گفتند که آئین محمد توسعه و گسترش یافته و سخنانش ارج و عظمت خاصی به خود گرفته است. بیایید که عرصه را بر وی تنگ سازیم، توبیخ و ملامتش کنیم، به باد انتقاد و مذمتش بگیریم، براهین و دلایلی علیه وی اقامه نموده و سخنانش را باطل بسازیم تا در پیش یارانش از عظمت و موقعیت وی کاسته شود و گفتارش از ارج و ارزش بیفتد و از مسیری که در پیش دارد، باز گردد. از گمراهی و ضلالت دست بر دارد و از سرکشی و طغیان نادم شود. اگر از این راه توانستیم او را از مسیر باطلش برگردانیم، چه بهتر و اگر نتوانستیم در آن صورت باید راه دیگری بپیماییم و با شمشیرهای آخته بر وی بتازیم و نابودش بسازیم.

(_____ ۱) معجزات اقتراحی همان معجزات درخواستی قریش است که از راه عناد و لجبازی از رسول خدا درخواست می‌کردند و در «سوره اسراء، آیه ۹۰- ۹۳» به این گونه معجزات اشاره شده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۶۱ سخن که به این جا رسید، ابو جهل گفت: کیست که این مأموریت را به عهده گیرد و با محمد به مجادله و گفت و گو بپردازد و او را محکوم و مجاب سازد، عبد اللّه بن ابی امیه برای این کار داوطلب شد و گفت: من حاضرم که این مأموریت را انجام دهم. آیا نمی‌خواهید مرا برای این کار انتخاب کنید، در حالی که من هماورد اصیل و شریفم و سخنور بسنده و پاسخگو!! ابو جهل گفت: آری می‌پذیرم و تو را برای این کار انتخاب می‌کنم، همگان پیش وی روید و عبد اللّه سخنگوی شما باشد. از همان جا پیش رسول اللّه رفتند و عبد اللّه چنین سخن آغاز نمود: عبد اللّه: ای محمد! راستی که مقام بس بلند و عظیمی را ادعا می‌کنی!! سخنی بس بزرگ و شگفت انگیزی به زبان می‌رانی!! می‌گویی که تو رسول رب العالمین و پیام آور پروردگار جهانی!! به پروردگار خلق و آفرینش و به خداوندگار جهان هستی نمی‌سزد که (۱)- همچون تویی پیامبر و نماینده‌ای برای خود انتخاب کند، زیرا تو هم مانند ما بشری بیش نیستی و کوچک‌ترین امتیازی بر ما نداری، مانند ما می‌خوری و می‌آشامی و مانند ما در کوچه و بازار راه می‌روی. این پادشاهان روم و ایرانند که نمایندگان آنان دارای ثروت عظیم، شخصیت بزرگ، خانه‌های زیبا و پرشکوه هستند و کاخ‌های مجلل، خیمه و خرگاه عالی و اشرافی دارند و صاحب بندگان و خدمت گزاران فراوان و متعدد می‌باشند. آیا پروردگار جهانیان که برتر از این ملوک و سلاطین است و آنان بندگان اویند، نباید نماینده او برتر از نماینده آنان باشد!؟ اگر خداوند بخواهد پیامبری به سوی ما برانگیزد، قاعدتا باید ثروتمندترین و مرفه‌ترین کس را از میان ما انتخاب کند نه فقیرترین و ناشناس‌ترین را، پس چرا این قرآن که می‌گویی از سوی خداست، بر عظیم‌ترین مردم دو شهر بزرگ نازل نگردیده است؟! چرا قرآن بر ولید بن مغیره در مکه و یا عروة بن مسعود ثقفی در طائف که سرشناس‌ترین و ثروتمندترین عربند فرود نیامده است؟! سخن عبد اللّه که بدین جا رسید، پیامبر فرمود: ای بنده خدا، آیا سخنت به پایان رسید؟ عبد اللّه: بلی، سخنم به پایان رسید ولی در پایان سخنم اضافه می‌کنم که ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که در همین سرزمین مکه، چشمه‌هایی برای ما جاری کنی، چه آن که زمین مکه ناهموار و سنگلاخ است و از دره‌ها و کوه‌ها تشکیل یافته است، تو باید آن را هموار سازی و چشمه‌هایی از آن برای ما جاری کنی زیرا که ما به این چشمه‌ها بسیار نیازمندیم و باید باغ‌های خرما و انگور داشته باشی که نهرهای آب در میان آن‌ها جاری گردد و از این باغ، هم خود استفاده کنی و هم به دیگران بهره برسانی و یا آسمان را قطعه قطعه بر سر ما فرود آری چنان که تو خود می‌گویی که: «اگر بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۶۲ قطعاتی از آسمان بر سر آنان فرود آید، می‌گویند: چیزی نیست ابری است متراکم و درهم ریخته.» شاید ما نیز همان سخن را بگوییم. عبد اللّه گفتارش را بدین گونه ادامه داد: اگر همه این کارها را انجام دهی، باز ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که خدا و فرشتگان را برای ما

بیاوری و در برابر ما قرار دهی تا آن‌ها را از نزدیک ببینیم و قبول‌شان کنیم و یا خانه‌ای از طلا برای خود به وجود بیاوری و برای ما نیز از آن بخشش کنی و ما را غنی و بی‌نیاز سازی تا شاید طغیان کنیم و تنها با پرواز کردنت به آسمان‌ها نیز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که نامه‌ای از سوی خدا برای ما بدین مضمون نازل کنی که: «این نامه‌ای است، از خداوند به سوی عبد اللّه بن ابی مخزوم و یارانش تا به محمد بن عبد اللّه ایمان بیاورند، چون که او پیامبر من است و گفتار وی را تصدیق کنند زیرا گفتار وی سخن و گفتار من است.» عبد اللّه در پایان سخنش افزود: ای محمد! اگر همه آن چه را که گفتیم، انجام دهی؛ باز نمی‌دانم که به تو ایمان می‌آوریم یا نه زیرا اگر ما را به آسمان‌ها بالا ببری و درهای آسمان را به رخ ما بگشایی و به درون آن واردمان سازی، باز هم خواهیم گفت که شاید ما را سحر کرده‌ای و چشمان‌مان را بسته‌ای. (۱)- رسول اللّه: خداوندا! تو به هر سخن شنوایی و از همه چیز آگاهی و بر گفتار بندگانت دانا، سپس گفت: اما گفتار تو که می‌گویی: «پادشاهان ایران و روم؛ استانداران، فرمانداران و نمایندگانشان را از افراد مقتدر و ثروتمند انتخاب می‌کنند.» گرچه به جای خود درست و به جاست ولی حساب خدا از حساب آنان جداست، او در حکومت خود تدبیر و تقدیر خاصی دارد، در راه اداره امور جهان از افکار و امیال شما پیروی نمی‌کند، آن چه را که می‌خواهد، انجام می‌دهد و هر طور که بخواهد فرمان می‌راند. اگر پیامبران خدا، دارای کاخ‌های مجلل بودند و در آن می‌غنودند و یا بندگان و خدمتگزارانی داشتند که بدان وسیله احساس غرور و برتری می‌نمودند و از مردم فاصله می‌گرفتند، آیا در این صورت دستگاه رسالت ضایع و بی‌نتیجه نمی‌شد؟! چرخ هدایت و رهبری به کندی و رکود نمی‌گرایید؟! و ... و اما گفتار تو که می‌گویی: «اگر تو پیامبر بودی، فرشته‌ای با تو می‌بود که به نبوت تو شهادت دهد و ما آن را با چشم خود می‌دیدیم و شهادتش را حضورا می‌شنیدیم»، سخنی است بس شگفت انگیز زیرا: بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۶۳ اولا: فرشته قابل درک و دیدن نیست تا تو بتوانی آن را مشاهده کنی، فرشته به مانند همین هواست که وجود عینی و ظاهری ندارد. ثانیا: بر فرض اگر نیروی دیدتان از نظر معنا قوی شود و بتوانید فرشتگان را مشاهده کنید حتما خواهید گفت: این فرشته نیست بلکه بشر است زیرا اگر فرشته برای شما ظاهر شود، به صورت همان بشر که با او انس و الفت دارید، ظاهر می‌شود تا بتوانید با او سخن بگویید و گفتار او را در شهادت بر نبوت بفهمید در این صورت هم خواهید گفت که او بشری بیش نیست و به دروغ به نام یک فرشته به نفع تو شهادت و گواهی می‌دهد. اما گفتار تو که: مرا به سحر متهم می‌سازی و می‌گویی: «تو سحر زده هستی» بسیار سخن نابه‌جایی است، زیرا چگونه می‌توانید مرا سحر زده بنامید، در صورتی که می‌دانید من در عقل و تشخیص از شما برترم؟ آیا از آن روز که من هستی به خود گرفته‌ام تا به امروز که چهل سالگی را پشت سر گذاشته‌ام، جرم و خطایی از من دیده‌اید؟ دروغ و یا سخن زشتی از من شنیده‌اید یا عملی بر خلاف عقل و تفکر از من سر زده است؟ اگر کسی در این مدت طولانی تا این حد از خطا و اشتباه و از لغزش و لرزش محفوظ و مصون بماند و در تمام دوران زندگی با آن همه فراز و نشیبی که دارد، کوچک‌ترین گناه و معصیت از وی سر نزند، آیا به گمان شما چنین انسانی به نیروی خود اتکا دارد و یا به یک نیروی معنوی و الهی؟! و اما آن چه که گفتی: «این قرآن به یک مرد سر شناس و مقتدر و ثروتمندی از دو شهر معروف نازل نشده است.» پاسخ این سؤال، روشن است زیرا خداوند عظمت و کمال انسانی را در مال و ثروت نمی‌داند، چنان که شما می‌پندارید، به مال و منال دنیا کوچک‌ترین ارزش و ارجی نمی‌نهد، چنان که شما ارزش قائلید و از کسی نمی‌ترسد، چنان که شما از افراد مقتدر بیمناکید و با چشم عظمت و بزرگی به آنان می‌نگرید و این گونه افراد را به هر مقام و منصبی حتی به رسالت و نبوت نیز لایق و برازنده می‌دانید. و اما آن چه که گفتی: «به تو ایمان نمی‌آوریم تا چشمه‌هایی از زمین برای ما جاری سازی» سخنی نیست که بر پایه منطق استوار باشد و از عقل و تفکر سرچشمه گیرد زیرا در این بخش از سخنت معجزاتی را درخواست می‌کنی که هیچ یک از آن‌ها قابل عمل نیست چون: قسمتی از آن‌ها اگر هم انجام گیرد، نمی‌تواند دلیل پیامبری باشد (مانند داشتن باغ و بستان و نهرهای آب) محمد رسول اللّه برتر از آن است که از نادانی و جهالت مردم سوء استفاده کند، آن چه را که دلیل و نشانه نبوت نیست، دستاویزی برای خود قرار دهد و رهبری خویش را بر آن مستند و بیان در

علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۶۴ استوار سازد. (۱)- قسمت دوم این معجزات درخواستی تو، طوری است که اگر انجام گیرد، موجب هلاکت تو خواهد بود، در صورتی که پیامبر برای اثبات حقیقت و ایجاد ایمان در دل مردم، معجزه را نشان می‌دهد نه برای هلاکت و نابودی آنان، تو با خواستن این معجزه در واقع هلاکت خویش را درخواست می‌کنی، خداوند بر بندگانش مهربان‌تر و به مصلحت آنان داناتر از آن است که در اثر درخواست جاهلانه آنان به ورطه هلاکت و بدبختی رهسپارشان سازد. قسمت دیگر معجزات درخواستی تو از حیطه امکان به دور است و اصلا قابل عمل نیست تا طبق درخواست تو انجام گیرد (مانند دیدن خدا و فرشتگان و آوردن نامه کتبی و دستخطی از سوی خدا). قسمت چهارم درخواست‌های تو طبق اعتراف صریح تو جز عناد و لجاجت و جز به باد مسخره گرفتن حقیقت و پیامبر خدا، انگیزه دیگری نداری. موضوع حق جویی و حقیقت‌یابی در میان نیست، بنابراین آوردن چنین معجزه‌ای، عملی است بیهوده. خدا و پیامبرش برتر از آنند که به عناد و لجاجت یک مشت مردم عنود و بوالهوس ارج نهند و با درخواست آنان به یک عمل عبث دست بیالایند. کوتاه سخن این که، این درخواست‌های تو جز بهانه‌جویی چیز دیگری نیست، این است که جواب مثبت و عملی ندارد و اینک جواب منفی تک تک آن‌ها: اما درخواست تو ای عبد اللّه! که می‌گویی: «از زمین چشمه‌هایی جاری ساز یا تو باید باغ، بستان و نهرهای آب داشته باشی»، این درخواست‌های تو از جهل و نادانیت سرچشمه می‌گیرد. تو از راز معجزات خدا بی‌خبر و نا آگاهی. اگر این کارها را انجام دهم و هر آن چه را که گفتی داشته باشم، آیا به گمان تو پیامبر خواهم بود؟! این درخواست‌های تو به مانند آن است که بگویی اگر برخیزی و راه بروی نبوت تو را می‌پذیرم!! آیا تو و یارانت باغ‌ها و بستان‌هایی در طائف ندارید و در آن باغ و بستان‌ها نهرها جاری نیست؟ آیا شما با داشتن آن‌ها پیامبر شده‌اید تا من نیز با داشتن باغ و بستان پیامبر باشم؟! و اما درخواست تو که می‌گویی: «آسمان را قطعه قطعه کن، بر سر ما فرود آر!» آیا در این صورت مرگ و هلاکت شما قطعی نخواهد بود؟ شما با این درخواست‌هایتان می‌خواهید پیامبر خدا شما را نابود کند ولی او مهربان‌تر از آن است که شما می‌پندارید. او شما را نابود و هلاک نمی‌سازد بلکه برای هدایت شما دلایلی از سوی خدا برایتان نشان می‌دهد ولی به این حقیقت توجه داشته باشید که حجج و دلایل پروردگار به دلخواه بندگانش نیست که هر چه را بخواهند آن بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۶۵ را انجام دهد، زیرا شاید انسان در این مورد صلاح و فساد خویش را تشخیص ندهد و آن چه را که صلاحش در آن نیست، درخواست کند. ای عبد اللّه! آیا تو تا حال دیده‌ای که دکتری به دلخواه بیمار برای وی دارو تجویز کند و یا دیده‌ای که قاضی به دلخواه طرف دعوا از مدعی و شاکی دلیل بخواهد؟! اما درخواست تو که می‌گویی: «خدا و فرشتگان او را برای ما بیاور تا آنان را ببینیم و شهادتشان را بر نبوت تو حضورا بشنویم» با این سخن چیزی را درخواست می‌کنی که از دایره امکان بیرون است، زیرا بدیهی است که خداوند مانند انسان نیست که بیاید، برود، حرکت کند، در برابر چیزی قرار گیرد و دیده شود، پس شما این امر محال را که شدنی نیست، درخواست می‌کنید؟! اما درخواست تو ای عبد اللّه! که می‌گویی: «یا خانه‌ای از طلا داشته باشی». این که دلیل نبوت نمی‌تواند باشد. آیا تو شنیده‌ای (۱)- که پادشاهان مصر خانه‌هایی از طلا دارند؟ عبد اللّه: آری. رسول اللّه: آیا آنان با داشتن آن خانه‌های طلایی به مقام نبوت رسیده‌اند؟ عبد اللّه: نه. رسول اللّه: پس داشتن خانه‌ای از طلا، محمد را نیز نمی‌تواند به مقام پیامبری برساند. محمد نمی‌خواهد از جهل تو سوء استفاده کند، با طلا و خانه طلایی نبوت خود را اثبات کند. و اما درخواست تو ای عبد اللّه! که می‌گویی: «به آسمان پرواز کنی» و سپس اضافه می‌کنی که: «تا نامه‌ای از سوی خداوند برای ما نیاوری به تو ایمان نمی‌آوریم.» این هم یک بهانه جویی بیش نیست زیرا پرواز کردن به آسمان‌ها سخت‌تر از فرود آمدن است. تو خود که می‌گویی: «به آسمان پرواز کردنت، موجب ایمان آوردن من نخواهد بود.» پس با این حال از آسمان نازل شدن و نامه آوردنم، چگونه موجب تصدیق و ایمان آوردن تو خواهد شد؟ وانگهی، تو خود در آخر سخنت به صراحت اعتراف می‌کنی به این که با همه این‌ها باز معلوم نیست که تو را تصدیق کنم یا نه!! پس تو در برابر حجت خدا عناد و لجاجت می‌ورزی. تو و یارانت افراد لجوج، بهانه‌جو و عنودی بیش نیستید، جواب تو همان است که خدا می‌فرماید: بگو: ای محمد! «خداوند پاک و منزه

است- از آن چه می‌پندارید- من نیستم جز بشری پیامبر، پس به من نمی‌رسد که به خداوند فرمان صادر نمایم و به دلخواه خود معجزاتی را از وی بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۶۶ درخواست کنم.» «۱» آن چه بررسی شد، تنها یکی از روایاتی بود که در شأن نزول آیه‌های معجزات اقتراحی آمده است و در شأن نزول این آیات، روایت‌های متعدد دیگری نیز نقل گردیده است و طبری هم آن‌ها را در تفسیر خود در ذیل همین آیات وارد ساخته است که از بررسی آن‌ها خودداری می کنیم زیرا که مشت نمونه خروار است (_____.!! ۱) اسراء/ ۹۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۶۷ (۱)- (۷)

تحریف حدیث متعه

تحریف حدیث متعه «حدیث متعه» از رسول خدا (ص) بدین صورت نقل گردیده است که عبد اللّه بن مسعود می گوید: ما، در یکی از جنگ‌ها پیش رسول خدا (ص) بودیم، همسران‌مان را به همراه نداشتیم، به رسول خدا (ص) اظهار نمودیم که یا رسول اللّه آیا اجازه می‌فرمایی که خویشتن را خصی کنیم؟ آن حضرت ما را از این عمل جلوگیری نمود و به ما دستور داد که با زنان در برابر تکه لباسی به عنوان مهر، ازدواج موقت کنیم. آن گاه عبد اللّه به فرمان رسول خدا (ص) اعلام نمود که: ای مؤمنان! آن چه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نسازید و به ناموس دیگران تجاوز نکنید زیرا خداوند تجاوزکنندگان را دوست ندارد. گروهی از علما و ناقلان حدیث و مفسران و دانشمندان علم فقه، این حدیث را با همین عبارت که نقل کردیم، از صحیح بخاری نقل نموده‌اند ولی آن چه در صحیح بخاری فعلی «۱» موجود است، از دو جهت با روایت مذکور متفاوت می‌باشد: ۱- طرفداران عدم جواز متعه «ابن مسعود» را از سند حدیث بخاری انداخته‌اند زیرا آنان به یقین می‌دانستند که ابن مسعود به جواز متعه معتقد است و وجود وی در سند این روایت قرینه و گواه روشنی خواهد بود بر این که منظور از نکاح که در روایت تجویز گردیده است، همان متعه و ازدواج موقت می‌باشد_____.

(۱) ۶/ ۵۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۶۸ ۲- طرفداران عدم جواز یک تصرف دیگری نیز در این مورد به عمل آورده‌اند و کلمه «الی اجل» را از آخر روایت برداشته‌اند زیرا این کلمه صریح است در این که منظور از نکاح در این روایت همان متعه و ازدواج موقت است، چنان که شارحان حدیث آن را به همین معنی تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند که منظور از نکاحی که پیغمبر اسلام (ص) در روز جنگ به آن اجازه و رخصت داده است، ازدواج موقت می‌باشد نه ازدواج دائم، مخصوصا این که جمله «لیس معنا نساء» زنان با ما نبودند این معنی را تأیید و تثبیت می کند زیرا منظور از «زنان» در این جمله همسران دائمی سربازان جنگی بود که در جنگ، آنان را به همراه نداشته‌اند نه منظور هر زنی باشد چون اگر هیچ زنی در آن جا نبود، مفهومی برای ازدواج باقی نمی‌ماند تا پیامبر (ص) به آنان رخصت دهد، به خصوص این که این جمله در بعضی از روایت‌ها بدین گونه آمده است که «لیس لنا نساء» زنان اختصاصی ما (همسران رسمی) با ما نبودند. با این بررسی کوتاه معلوم می‌شود که سربازان جنگی در آن جنگ همسرانشان را به همراه نداشتند و برای پیشگیری از گناه و ارتکاب به حرام، پیامبر خدا (ص) به آنان اجازه فرمود که از متعه و نکاح موقت استفاده کنند تا به زنانشان برسند. (۱)- دلالت این روایت بر جواز متعه و نکاح موقت به طوری قطعی و روشن است که حتی گروهی از مخالفین متعه هم نتوانستند آن را انکار کنند و در رد جواز متعه راه دیگری پیش گرفته و گفته‌اند که این روایت گرچه بر جواز «متعه» دلالت دارد ولی به وسیله روایات دیگری که بعدا در تحریم «متعه» صادر شده، نسخ شده است. ولی این گفتار هم به دلایلی که در مسئله عدم نسخ آیه متعه گفتیم، سودی برای آنان نمی‌بخشد و نظریه آن‌ها را ثابت نمی کند و روایات مورد بحث را در دلالتش بر جواز متعه، متزلزل نمی‌سازد. این است که طرفداران حرمت متعه همان طور که گفتیم، در این روایت دست به تحریف زده‌اند و تغییراتی در آن به وجود آورده‌اند! خدا ریشه تحریف را بر کند و نقشه طرفداران تحریف را نقش بر آب

سازد. ولی گروهی از مفسرین و دانشمندان فقه و علمای حدیث این روایت را به طور صحیح از بخاری آورده‌اند. اینک اسامی آنان و کتبی که این حدیث در آن‌ها به طور صحیح و تحریف نشده آمده است: ۱- بیهقی در سنن خود، ۸/ ۲۰۰، چاپ حیدرآباد ۲- سیوطی در تفسیر خود، ۳/ ۲۰۷، چاپ میمنیه مصر ۳- زیلعی در نصب الرایه، ۳/ ۱۸۰، چاپ دار التألیف بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۶۹ ۴- ابن تیمیه در المنتقی، ۲/ ۵۱۷، چاپ حجاز ۵- ابن قیم در زاد المعاد، ۴/ ۸، چاپ محمد علی صبیح ۶- قنوچی در الروضهٔ الندیه، ۲/ ۱۶، چاپ منیریه ۷- محمد بن سلیمان در جمع الفواید، ۱/ ۵۸۹، چاپ دار التألیف این‌ها کسانی هستند که حدیث متعه را بدون تحریف و به طور صحیح از بخاری گرفته‌اند، این حدیث غیر از مصادر مذکور در مصادر دیگر نیز آمده است: ۱- مسند احمد، ۱/ ۴۳۰ ۲- تفسیر قرطبی، ۵/ ۱۳۰ ۳- تفسیر ابن کثیر، ۲/ ۸۷ (۱)- ۴- احکام القرآن، ۲/ ۱۸۴ ۵- اعتبار حازمی، ص ۱۷۶ این روایت علاوه بر مصادری که در این جا آوردیم، مصادر و اسناد دیگری نیز دارد، مانند: صحیح ابی حاتم بستی و دیگر مصادر معتبر. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۷۰ (۱)- (۸)

نظریه محمد عبده درباره مسئله سه طلاق

نظریه محمد عبده درباره مسئله سه طلاق شیخ محمد عبده می‌گوید: اگر برای زنی در یک مجلس سه بار طلاق گفته شود و یا به عبارت صحیح‌تر، صیغه طلاق در یک مجلس سه بار تکرار شود و یا طلاق مقید با عدد ۳ باشد، همه آن‌ها یک طلاق محسوب می‌گردد. عبده که این عقیده شیعه را در مورد مسئله سه طلاق می‌پذیرد و آن را با دلایل محکمی اثبات می‌نماید، آن گاه می‌گوید: هدف، آن نیست که با افراد مقلد و آنان که دارای استقلال فکری نیستند و از خود نظری ندارند، بحث و مجادله کنیم و یا قاضیان و مفتیان را از عقیده‌شان بر گردانیم که بر سه طلاق بودن این گونه طلاق فتوا ندهند و یا طبق آن، حکم نکنند زیرا اکثر آنان حقیقت را می‌دانند و از نصوص و روایاتی که بر خلاف رأی و گفتار آنان در کتب حدیث آمده است، اطلاع دارند منتها در برابر این همه نصوص بی‌مبالاتند و ارجی بر آن‌ها نمی‌نهند، زیرا اعمال و افکار آنان طبق کتاب‌هایشان می‌باشد نه بر طبق کتاب خدا و گفتار پیامبر. «۱» مؤلّف: ای کاش که عبده در مسئله ازدواج موقت نیز مثل همین سخن را می‌گفت و بدین گونه حقیقت را ابراز می‌نمود زیرا ازدواج موقت هم مانند مسئله «سه طلاق» در آیین اسلام ثابت و روشن است و احتمال نسخ در این مورد بی‌اساس است و دلیلی ندارد. بنابراین، کسانی که متعه را تحریم می‌کنند جز پیروی از کتاب‌های مخصوص خودشان و بی‌اعتنایی به کتاب خدا و گفتار پیامبر، انگیزه دیگری ندارند.

(۱) تفسیر المنار، ۲ / ۳۸۶. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۷۱ (۱)- (۹)

افترای رازی بر شیعه

افترای رازی بر شیعه از کسانی که در عقاید شیعه بدون علم و تحقیق قضاوت نموده‌اند، یکی هم فخر رازی است زیرا وی در تفسیر آیه شریفه یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ ... می‌گوید: رافضی‌ها (شیعه)، «بدا» را درباره خدا روا می‌دارند و بدا هم بدین معناست که علم خداوند به چیزی تعلق بگیرد ولی خلاف آن به وقوع پیوندد. منظور رازی از این سخن آن است که به نظر وی شیعه با پذیرفتن مسئله بدا نسبت جهل به خدا می‌دهد. پروردگارا! گواهی که آن چه رازی درباره شیعه می‌گوید، افترایی بیش نیست!! همان «رازی» که این تهمت ناروا را به شیعه می‌بندد، در کتاب محصل سخنی از سلیمان بن جریر می‌آورد که از بیان آن شرم دارم و برای من زیبنده نیست که آن را در این جا بنگارم و صفحات کتاب را با این گونه سخنان زشت، سیاه کنم. رازی این سخن را بعد از سخن دیگری آورده است که آن هم در زشتی و قباحت به این سخن شباهت دارد، سخنی است که بعضی از مسیحیان آن را درباره

رسول اللّه به زبان رانده‌اند. چه بزرگ سخنی که از دهانشان در می‌آید! ستمگران به زودی خواهند دانست که در چه جایگاه بد و خطرناکی قرار خواهند گرفت!! بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۷۲ (۱)- (۱۰)

احادیث اراده خدا در آفرینش

احادیث اراده خدا در آفرینش مرحوم صدوق در کتاب توحید و معانی الاخبار از امام صادق (ع) چنین آورده است که در تفسیر آیه شریفه وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ فرمود: منظور از آیه شریفه و بسته بودن دست خدا که یهود معتقد بودند، این است که خداوند نه چیزی بر کار خلقت و آفرینش می‌افزاید و نه چیزی از آن کم می‌کند. خداوند برای تکذیب آنان این آیه را نازل کرد و فرمود: «بلکه دست خود آنان بسته است و لعنت خدا بر آنان باد که به خداوند نسبت ناروا و نابجایی می‌دهند و دست خدا را بسته می‌دانند خداوند دست‌هایش همیشه (برای خلق، آفرینش و بخشش) باز است و هر طور که بخواهد، انفاق و احسان می‌کند.» «۱» آیا نشنیده‌ای که خدای بزرگ در این مورد می‌فرماید: «خدا آن چه را که بخواهد (از لوح قضا و سرنوشت) می‌زداید و آن چه را که بخواهد ثابت می‌دارد و در پیش اوست امّ الکتاب.» «۲» عیاشی نیز از یعقوب بن شعیب و او هم از حماد، روایتی به این مضمون نقل کرده و مرحوم مجلسی همه این روایت‌ها را در بحار الانوار آورده است. «۳»

(_____ ۱) غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ. مائده/ ۶۴. (۲) یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ. رعد/ ۳۹. (۳) بحار الانوار، ۲/ ۱۴۲- ۱۳۱. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۷۳ (۱)- (۱۱)

احادیث تأثیر دعا در سرنوشت انسان

احادیث تأثیر دعا در سرنوشت انسان راوی‌ای به نام سلیمان می‌گوید: رسول خدا (ص) فرمود: هیچ عاملی نمی‌تواند قضای الهی را برطرف کند مگر دعا و چیزی عمر انسان را نمی‌افزاید مگر احسان و نیکی به مردم. ترمذی این روایت را در صحیح خود آورده است. «۱» ثوبان می‌گوید که رسول اللّه فرمود: چیزی عمر انسان را زیاد نمی‌کند مگر احسان و نیکی و هیچ عاملی تقدیر الهی را تغییر نمی‌دهد مگر دعا، اعمال زشت و گناهانند که انسان را از نعمت‌های الهی محروم و بی‌نصیب می‌سازند. این روایت را ابن ماجه در سنن خود، «۲» حاکم در مستدرک «۳» و احمد در مسند خود «۴» آورده‌اند. حاکم در مستدرک، صحت این روایت را تأیید نموده و ذهبی هم ایرادی در این مورد ندارد و در این زمینه روایات زیادی آمده است که با مراجعه به کتب و فصول مربوطه، می‌توانید به تعداد دیگری از این روایت‌ها دست یابید.

(_____ ۱) صحیح ترمذی، ۸/ ۳۵۰. (۲) ۱/ ۲۴. (۳) ۱/ ۹۳. (۴) ۵/ ۲۸۲، ۲۸۰، ۲۷۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۷۴ (۱)- (۱۲)

اهمیت آیه «بسم اللّه»

اهمیت آیه «بسم اللّه» در توضیح ادبی آیه «بسم اللّه ...» گفتیم که اضافه کلمه «اسم» به سوی کلمه «اللّه» اضافه معنوی است و کلمه «اللّه» هم در معنای خود به کار رفته است نه این که منظور از آن خود لفظ «اللّه» باشد. بنابراین، باید گفت که کلمه «اسم» در معنای عمومی و جامع خود که می‌تواند به تمام اسما و نام‌های الهی مشتمل باشد، به کار رفته است. بنابراین، با گفتن کلمه «بسم اللّه» مفهوم کلی اسم خدا منظور می‌شود و به مصداق اشاره می‌گردد، چون اسم اعظم پروردگار بزرگ‌ترین مصداق نام‌های پروردگار است. پس با مفهوم کلی اسم پروردگار بهتر و بیش‌تر تطبیق می‌کند و با گفتن کلمه اسم از تمام اسما و نام‌های دیگر پروردگار

پیش‌تر و بیش‌تر به ذهن گوینده و شنونده سبقت و مبادرت می‌کند. با این توضیح معنای آن روایت، روشن می‌گردد که می‌گوید: «بسم اللّه به اسم اعظم پروردگار نزدیک‌تر است تا سیاهی چشم به سفیده آن. «۱»» چون قرب و نزدیکی مفهوم «بسم اللّه» به اسم اعظم که مصداق حقیقی آن است، قرب ذاتی و کامل است چه آن که در این جا مصداق با مفهوم در خارج متحد و یکی هستند ولی قرب سیاهی چشم نسبت به سفیده آن، قرب مکانی و اتحادشان وضعی است یعنی این دو در وضع و مکان به هم نزدیکند نه ذاتا و حقیقتا، طبیعی است که قرب ذاتی قوی‌تر از قرب مکانی است.

(_____ ۱) این حدیث در متن کتاب قسمت تفسیر «بسم اللّه» گذشت. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۷۵ (۱)- (۱۳)

احادیث آغاز آفرینش

احادیث آغاز آفرینش رسول خدا (ص) فرمود: نخستین پدیده‌ای که خداوند آفرید و جهان خلقت را با آن آغاز نمود، نور من بود. «۱» محمد بن سنان می‌گوید: در پیش امام جواد (ع) بودم، به من فرمود: ای محمد بدان که خداوند در یکتایی خود منفرد و تنها بود و جز وجود وی چیز دیگری وجود نداشت، آن گاه محمد (ص) و علی و فاطمه (ع) را آفرید. آنان بعد از خلقت نورشان هزار دوران در همان حال ماندند. «۲» (_____ ۱) بحار الانوار، ۱/ ۳۳. (۲) اصول کافی، ۱/ ۲۳۹؛ وافی، ۲/ ۱۵۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۷۶ (۱)- (۱۴)

احادیث جزء قرآن بودن بسمله

احادیث جزء قرآن بودن بسمله بیهقی از ام سلمه نقل می‌کند که: رسول خدا (ص) بسم اللّه را در نماز خواند و آن را یک آیه مستقل حساب نمود. حاکم این روایت را در مستدرک نقل کرده و می‌گوید که این روایت طبق شرایط مسلم و بخاری صحیح است. «۱» بیهقی از عبد الخیر نیز نقل کرده است که علی (ع) از رسول خدا (ص) «سبع مثانی» را پرسید؛ وی پاسخ داد که «سبع مثانی» همان سوره «حمد» است. گفتند: یا رسول اللّه! سوره حمد شش آیه است نه هفت آیه. رسول خدا (ص) فرمود: «بسم اللّه» هم یکی از آیات آن است. این روایت را بیهقی از ابو هریره هم آورده است. باز بیهقی از ابو هریره نقل می‌کند که رسول خدا (ص) می‌فرمود: سوره حمد، هفت آیه است و یکی از آیات آن، همان آیه «بسم اللّه» است. بیهقی از ابن عباس هم نقل می‌کند که وی گفت: رسول خدا (ص) همیشه سوره حمد را با بسم اللّه شروع می‌نمود. این روایت را ترمذی نیز در صحیح خود آورده است. «۲» بیهقی از ابن عمر نیز نقل می‌کند که وی نماز را با «تکبیر»، سپس با «بسم اللّه» شروع می‌نمود، تا (_____ ۱) مستدرک، ۱/ ۲۳۲. (۲) ۲/ ۴۴.

بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۷۷ پایان سوره حمد را می‌خواند. بعد از سوره حمد «بسم اللّه» می‌گفت و این عمل را چنین توجیه و مدلل می‌کرد که اگر خواندن «بسم اللّه» لازم نبود، در قرآن نوشته نمی‌شد. این‌ها چند نمونه از روایت‌های این فصل است و غیر از آن‌ها روایات دیگری نیز در این مورد وجود دارد که برای اطلاع بیش‌تر، به سنن بیهقی مراجعه فرمایید. «۱» (۱)- و در کنز العمال آمده است که ثعلبی نقل می‌کند: علی (ع) هر سوره‌ای را که در نماز تلاوت می‌نمود، با «بسم اللّه» شروع می‌کرد و می‌گفت: هر کس این آیه را نخواند، از سوره کاسته است و باز می‌فرمود: آیه «بسم اللّه» مکمل «سبع مثانی» است، یعنی با آیه «بسم اللّه» آیات هفتگانه سوره حمد کامل و «سبع مثانی» نامیده می‌شود. «۲» (_____ ۱) سنن بیهقی، ۲/ ۴۷- ۴۳. (۲) کنز العمال، ۲/ ۳۷۵ و ۱۹۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۷۸ (۱)- (۱۵)

معاویه «بسم اللّه» را در نماز فراموش کرد

معاویه «بسم اللّه» را در نماز فراموش کرد بیهقی از انس بن مالک نقل می‌کند که: معاویه در مدینه نماز خواند و در سوره حمد «بسم اللّه» را تلاوت نمود ولی برای سوره‌های دیگر- که بعد از سوره حمد در نماز خوانده می‌شود- «بسم اللّه» را قرائت نکرد، سپس سوره که تمام گردید، تکبیر نگفته به سجده رفت و بدین گونه نماز را به پایان رسانید، از نماز که فارغ گردید، افرادی از مهاجرین که در آن جا حضور داشتند و ناظر جریان بودند، از هر سو بر سر وی داد زدند که ای معاویه! آیا از نماز سرقت کردی و یا فراموش؟! در اثر همین اعتراض مسلمانان بود که معاویه در نماز بعدی در اول هر سوره «بسم اللّه» می‌خواند و در موقع سجده رفتن نیز تکبیر می‌گفت. «۱» این روایت را بیهقی به طریق دیگر هم نقل می‌کند ولی در آن نقل، می‌گوید: معاویه نه برای سوره حمد «بسم اللّه» خواند و نه برای سوره دیگر و باز اضافه می‌کند که علاوه بر مهاجرین، انصار هم که در آن جا بودند، بر وی اعتراض کردند. این روایت را حاکم هم نقل نموده و می‌گوید که این روایت طبق شرایط مسلم و بخاری از احادیث صحیح است.

(_____ ۱) سنن بیهقی، ۲/ ۴۹. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۷۹ (۱)- (۱۶)

احادیث تلاوت «بسم اللّه» در نماز

احادیث تلاوت «بسم اللّه» در نماز بنا به مضمون روایات فراوان، رسول خدا «بسم اللّه» را همیشه با سوره‌های قرآن تلاوت می‌کرده که یکی از آن روایات را قبلا- در متن کتاب در بحث جزئیت آن در قرآن آوردیم. اینک در این جا نیز به روایت‌های دیگری در این مورد توجه فرمایید: قتاده از انس نقل می‌کند که: رسول خدا (ص) سوره حمد را با «مد» و کشش می‌خواند، سپس آیه «بسم اللّه الرحمن الرحیم» را شروع می‌کرد، «بسم اللّه» را با مد می‌خواند، «رحمن» را با مد و «رحیم» را نیز با مد تلفظ می‌نمود. «۱» شریک از انس نقل می‌کند که او می‌گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که «بسم اللّه» را بلند می‌خواند. حاکم این روایت را نقل می‌کند و می‌گوید: راویان این حدیث کاملا مورد اطمینان و اعتبارند. عسقلانی می‌گوید: من در پشت سر معمّر بن سلیمان، زیاد نماز صبح و مغرب خواندم و در همه آن‌ها شنیدم که «بسم اللّه» را، هم قبل از سوره حمد و هم بعد از آن با صدای بلند تلاوت می‌نمود و می‌گفت: من همیشه در نمازهایم به پدرم اقتدا می‌نمودم و پدرم نیز می‌گفت که من همیشه در نماز انس حضور می‌یافتم و او هم اظهار می‌داشت که من همیشه در نماز پیامبر خدا (ص) شرکت می‌جستم و همه آنان در نمازشان «بسم اللّه» را در سر هر سوره که در نماز تلاوت می‌شد، بلند

(۱) سنن بیهقی، ۲/ ۴۶؛ مستدرک حاکم، ۱/ ۲۳۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۸۰ می‌خواندند. حاکم می‌گوید: راویان این حدیث تماما مورد اعتبار و موثقند. «۱» ابو نعامه از انس نقل می‌کند که رسول خدا (ص) و ابو بکر و عمر هیچ یک از آنان «بسم اللّه» را بلند نمی‌خواندند. «۲» مؤلف: (۱)- از همه این روایات چنین بر می‌آید که رسول خدا (ص) در نمازهای خود «بسم اللّه» را تلاوت می‌کرده است. بنابراین، روایت انس- که می‌گوید: پیامبر «بسم اللّه» را با سوره‌های قرآن نمی‌خواند و عده‌ای نیز آن را دستاویز قرار داده‌اند که «بسم اللّه» جزو قرآن نیست- باید معنی دیگری داشته باشد و شاید منظور از عدم تلاوت «بسم اللّه» در این روایت، تلاوت جهری بوده باشد، یعنی رسول خدا (ص) «بسم اللّه» را به طور بلند تلاوت نمی‌کرده است. و شاهد این معنی همان روایت اخیر است که آن نیز از خود انس می‌باشد و در آن روایت، انس می‌گوید که رسول خدا «بسم اللّه» را با صدای بلند نمی‌خواند. گواه دیگر این که انس در روایت مورد بحث نیز صریحا نمی‌گوید که رسول خدا (ص) «بسم اللّه» را در نماز نمی‌خواند بلکه می‌گوید: من از رسول خدا (ص) نشنیدم که «بسم اللّه» را با صدای بلند بخوانند و در روایت دیگر می‌گوید: رسول

خدا (ص) برای ما نماز خواند و ما قرائت «بسم اللّه» را از وی نشنیدیم. «۳» با در نظر گرفتن این معنی برای روایت انس، دیگر تعارضی در میان این روایت‌ها با روایت انس باقی نمی‌ماند. یک روایت دیگر هم در صحیح مسلم بدین مضمون آمده است که رسول خدا (ص) و همچنین ابو بکر و عمر هیچ کدام «بسم اللّه» را در نماز نمی‌خواندند، نه در اول سوره حمد و نه در آخر آن «۴» ولی در سند این روایت «ولید بن مسلم قرشی» وجود دارد و مورد اعتبار بودن وی خالی از تردید

(_____ ۱) مستدرک، ۱ / ۲۳۴ - ۲۳۳. (۲) سنن بیهقی، ۲ / ۵۴۲. (۳) سنن نسائی، ۱ / ۱۴۴. (۴) صحیح مسلم، ۲ / ۱۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۸۱

نیست بلکه چنان که در تهذیب التهذیب می‌خوانیم: عده‌ای از علما صریحا گفته‌اند که «ولید بن مسلم» زیاد مرتکب خطا و اشتباه می گردد و یا تدلیس در نقل روایت می کرد. سومین روایتی که با روایات مذکور به ظاهر مخالفت دارد، روایت قتاده است. او از انس نقل می کند که رسول خدا (ص) و ابوبکر، عمر و عثمان قرائت نماز را با «الحمد للّه رب العالمین» شروع می کردند. «۱» ولی این روایت هم شاید معنای دیگری داشته باشد که با روایات مذکور مطابقت کند، می‌توان گفت که منظور از «الحمد للّه رب العالمین» در این روایت، خود آن آیه نیست بلکه منظور از آن، سوره حمد است زیرا گاهی سوره حمد و یا «فاتحة الکتاب» را با همان نام می‌نامند. بنابراین، معنای روایت چنین خواهد بود که رسول خدا (ص)، عمر، ابو بکر و عثمان نماز را با سوره «فاتحة الکتاب» شروع می کردند نه این که معنای روایت این باشد که آنان سوره فاتحه را با جمله «الحمد للّه» آغاز می‌نمودند و در آغاز آن سوره «بسم اللّه» را نمی‌خواندند. نه تنها این روایت بلکه بعضی از روایات دیگر نیز با همین بیان آمده و شافعی هم همه آن‌ها را به معانی‌ای که ما گفتیم، حمل نموده است. با این حساب و با این تحقیق و بررسی، معلوم می‌شود که در میان روایات این فصل، کوچک‌ترین تعارض و اختلافی وجود ندارد و روایاتی که دلالت دارند بر این که: رسول خدا (ص) هر سوره‌ای که در نماز می‌خواند، «بسم اللّه» را نیز در آغاز آن تلاوت می‌نمود، کاملا درست و بلا معارض است.

(_____ ۱) صحیح ترمذی، ۲ / ۴۵؛ سنن ابی داود، ۱ / ۱۲۵؛ سنن نسائی، ۱ / ۱۴۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۸۲ (۱)- (۱۷)

احادیث زیارت قبور

احادیث زیارت قبور در جواز زیارت قبور، روایات فراوانی نقل گردیده است که در اثر وفور و کثرت از نقل آن‌ها بی‌نیازیم ولی ما تنها بخشی از روایاتی را که عبد السلام فرزند عبد اللّه- نیای احمد بن عبد الحکیم معروف به ابن تیمیه- در کتاب المنتقی آورده است، در این جا می‌آوریم و از دیگران نیز روایاتی چند بر آن‌ها می‌افزاییم: عبد السلام بن عبد اللّه فرزند عبد الحکیم بن تیمیه: ۱- از بریده نقل می کند که رسول خدا (ص) فرمود: من شما را از زیارت قبور نهی می کردم ولی خداوند در زیارت قبر مادر به محمد اجازه فرمود، پس قبرها را زیارت کنید زیرا زیارت قبور وسیله یاد آوری واپسین روز است. ۲- از ابو هریره نقل می کند: رسول خدا (ص) قبر مادرش را زیارت نمود و گریست. در اثر گریه او، اصحابش نیز گریه کردند، سپس فرمود: از خدای منان اجازت طلبیدم که برای مادرم استغفار و طلب آمرزش کنم ولی اجازه نداد و از او اجازه خواستم که قبر مادرم را زیارت کنم، درخواست مرا پذیرفت و به زیارت مادرم اجازه فرمود، پس قبرها را زیارت کنید زیرا زیارت قبور موجب یاد آوری مرگ است. ۳- از عبد اللّه بن ابی ملیکه چنین می‌آورد که (۲)-: عایشه روزی از سوی قبرستان می‌آمد، به وی گفتم: ای مادر مؤمنان! از کجا می‌آیی؟ گفت: از زیارت قبر برادرم عبد الرحمان. گفتم: مگر رسول خدا (ص) زیارت قبور را تحریم نکرده است؟ گفت: آری، رسول خدا (ص) از زیارت قبور، منع بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۸۳ کرده بود ولی بعدا این منع را برداشت و به زیارت قبور مأمور و توصیه نمود. ابن تیمیه این روایت را نقل می کند، سپس می گوید: این روایت را «اثرم» نیز در سنن خود آورده است. مؤلّف: این روایت را

نه تنها ابن تیمیه و اثرم نقل کرده‌اند بلکه شیخ محمد حامد فقی در پاورقی خود بر کتاب المنتقی می‌گوید که این روایت را ابن ماجه و حاکم و بغوی نیز در شرح السنه آورده‌اند. ۴- از ابو هریره نیز آورده است که رسول خدا (ص) به قبرستان آمد و در آن جا چنین گفت: سلام بر شما ای گروه مؤمنان! ما نیز به شما ملحق خواهیم گردید. ابن تیمیه این روایت را نقل می‌کند، آن گاه می‌گوید: این روایت را احمد، مسلم و نسائی هم نقل کرده‌اند و احمد از عایشه هم همین روایت را آورده، ولی در روایت عایشه، این جمله را افزوده است که پیامبر خدا (ص) عرضه داشت: خداوندا! ما را از اجر و پاداش آنان محروم مگردان و بعد از آنان آزمایشی نکن (که نتوانیم از عهده آن بربیاییم). ۵- از بریده نقل می‌کند که: پیامبر خدا (ص) به اصحاب خود تعلیم می‌کرد که در موقع رفتن به زیارت قبور، گوینده‌ای از آنان بگوید: سلام بر شما ای اهل دیار مردگان، از مؤمنان و مسلمانان! ما هم به خواست خداوندگار به شما خواهیم پیوست. از خداوند برای همه ما و شما طلب عافیت و خوشی می‌نماییم. ابن تیمیه بعد از نقل این روایت نیز می‌گوید: «احمد، مسلم و ابن ماجه هم این روایت را در کتب‌شان آورده‌اند.» «۱» (۱)- ۶- ابن عمر از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: هر کس، خانه خدا را زیارت کند، سپس به زیارت قبر من بیاید، به مانند این است که مرا در حال حیاتم زیارت کرده است. این روایت را طبرانی در اواسط و بیهقی در سنن خود آورده‌اند. ۷- باز از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: هر کس قبر مرا زیارت کند من نیز او را حتما شفاعت خواهم کرد. این روایت را ابن عدی در کامل و بیهقی در سنن خود، فصل شعبه‌های ایمان وارد ساخته‌اند (_____. ۱)

ابن تیمیه همه این روایت‌های پنجگانه را در کتاب خود المنتقی ۲/ ۱۱۶ آورده است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۸۴

۸- انس از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که وی فرمود: هر کس مرا بعد از مرگم در مدینه زیارت کند، من نیز در واپسین روز، ناظر اعمال و یا شفیع وی خواهم بود. «۱» ۹- ابو هریره از پیامبر خدا (ص) چنین آورده است که فرمود: هیچ کس قبر خویشاوند خود را زیارت نمی‌کند که به او سلام گوید و در سر قبر وی، دمی بنشیند مگر این که سلام وی را پاسخ می‌گوید و با او انس می‌گیرد تا از سر قبر وی برخیزد. این روایت را ابو شیخ و دیلمی نیز نقل کرده‌اند. ۱۰- باز ابو هریره از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند که فرمود: کسی از کنار قبر آشنا و دوست خویش عبور نمی‌کند و سلامی به او نمی‌گوید مگر این که صاحب آن قبر، او را بشناسد و به سلامش پاسخ گوید. این روایت را تمام، خطیب، ابن عساکر و ابن نجار نیز نقل کرده‌اند و در کنز العمال بعد از نقل این روایت می‌افزاید که سند این حدیث نیکو و قابل اعتماد است. تعداد روایاتی که صاحب کنز العمال در زمینه زیارت و بوسیدن قبور آورده است، شاید به هشتاد روایت بالغ گردد و علاقه‌مندان می‌توانند مستقیما به همان کتاب مراجعه فرمایند. «۲» ۱۱- باز ابو هریره از پیامبر (ص) آورده است که فرمود: کسی به من سلام نمی‌گوید مگر این که خداوند سلام او را بر من می‌رساند و من نیز به سلام او پاسخ می‌گویم. «۳» (۱)- ۱۲- ابن عمر درباره «استلام» و لمس کردن حجر الاسود و بوسیدن آن سخن می‌گفت تا بدین جا رسید که: رسول خدا (ص) حجر الاسود را می‌بوسید و دست به آن می‌مالید و استلام می‌کرد. کسی گفتار او را قطع کرد و پرسید: آیا احتمال نمی‌دهی که در اثر ازدحام و کثرت مردم به زحمت و مشقت بیفتم و یا مغلوب و ناتوان شوم؟! ابن عمر گفت: این احتمالات را کنار بگذار! این اگرها و شایدها را دور بینداز! زیرا من با چشم خود، رسول خدا (ص) را دیدم که حجر الاسود را بغل می‌گرفت و می‌بوسید و استلام می‌کرد. این روایت را بخاری نیز در صحیح خود از مسند نقل کرده است. ۱۳- ابن عباس می‌گوید: من خودم دیدم که عمر حجر الاسود را می‌بوسید و پیشانی بر آن (_____ ۱) سنن بیهقی، فصل شعب ایمان؛ کنز العمال، ۸/ ۹۹. (۲) کنز العمال، ج ۸، ص ۹۹ و صفحه‌های دیگر. (۳) سنن بیهقی، ۵/ ۲۴۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۸۵

می‌گذاشت و دیدم که رسول اللّه نیز همین کار را انجام می‌داد. این روایت را طیالسی و دیگران هم نقل کرده‌اند. ۱۴- ابو جعفر می‌گوید: ابن عباس رکن خانه خدا را بوسید و پیشانی بر آن گذاشت باز بوسید و پیشانی بر آن گذاشت و سه بار این عمل را

تکرار نمود. ۱۵- عکرمه از ابن عباس نقل می‌کند که: من دیدم رسول خدا (ص) را که صورت و پیشانیش را بر حجر الاسود می‌گذاشت. «۱» ۱۶- داود بن صالح می‌گوید: روزی مروان مردی را دید که صورت خود را بر قبر رسول خدا (ص) گذاشته، مروان پشت گردن وی را گرفت و سخت فشارش داد و به او گفت: آیا می‌دانی که چه می‌کنی؟! او در پاسخ مروان گفت: آری، می‌دانم که چه می‌کنم. مروان چون به دقت نگاه کرد، دید که وی ابو ایوب انصاری است. (۱)- ابو ایوب به او گفت: من به حضور رسول اللّه بار یافتم و شنیدم که می‌فرمود: برای دین، گریه نکنید. روزی که زمام آن را نیکان و شایستگان به دست گیرند، آن وقت برای دین اشک تأسف و تأثر بریزید که زمام آن به دست ناکسان بیفتد. این روایت را حاکم در مستدرک آورده و صحت آن را تصدیق نموده است. «۲» و ذهبی نیز ایرادی بر آن وارد نکرده است. ابن تیمیه روایات مسئله تقبیل (بوسیدن) و استلام (لمس کردن) حجر الاسود را همچنین روایات گذاشتن صورت بر حجر الاسود را در کتاب خود المنتقی آورده است. «۳» ۱۷- ابن عساکر نقل می‌کند که فاطمه (س) بر قبر پدرش پیامبر (ص) آمد و در برابر قبر توقف نمود و مشتی از خاک آن برداشت، در چشمانش گذاشت و گریست. ۱۸- باز ابن عساکر آورده است که: یک نفر عرب بادیه‌نشین به سر قبر رسول خدا (ص) آمد و از خاک‌های آن برداشت و بر سر و صورتش ریخت و خطاب به آن حضرت گفت: یا رسول اللّه! در قرآن تو می‌خوانیم: «آنان (مؤمنان) هر وقت بر خویشتن ستم روا دارند، بر تو پناه آرند.» اینک من هم ستمی در حق خود روا داشته‌ام و به تو پناه آورده‌ام، درباره من استغفار و طلب مغفرت بنما. از قبر صدایی شنیده شد که می‌گفت: «تو بخشوده شدی ای شخص!» ابن عساکر می‌گوید: این

(_____ ۱) سنن بیهقی، ۵ / ۷۴. (۲) مستدرک، ۴/ ۵۱۵. (۳) ج ۲، صص ۲۶۱- ۲۶۳. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۸۶ جریان در حضور علی (ع) اتفاق افتاد.

۱۹- باز ابن عساکر نقل می‌کند که: بلال به قبر رسول اکرم (ص) آمد و در سر قبر وی گریست و صورتش را به قبر مالید، آن گاه حسن و حسین (ع) به پیش او آمدند. بلال آنان را از سر مهر و محبت به سینه خود می‌چسبانید و از سر و صورتشان می‌بوسید. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۸۷ (۱)- (۱۸)

تهمت آلوسی بر شیعه «۱»

تهمت آلوسی بر شیعه «۱» نظیر افترا و تهمتی که در متن کتاب ملاحظه فرمودید، تهمت دیگری است که آلوسی به شیعه بسته است. آلوسی در تفسیر آیه کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ ... «۲» می‌گوید: شیعیان، روزه را از طلوع آفتاب شروع می‌کنند. به عقیده آنان روزه‌دار تا طلوع آفتاب برای خوردن و آشامیدن آزاد است. من نمی‌دانم آلوسی این علوم و اطلاعات شگفت‌انگیز را از کجا گرفته و در این گفتار و قضاوت واهی به چند سند و دلیلی تکیه و استناد کرده است؟! در صورتی که وی در بغداد، پایتخت عراق سکونت داشت و عراق در گذشته و امروز مرکز شیعه بوده است؛ مخصوصا این که مشاهد مقدس در نزدیکی بغداد واقع شده و در دسترس او بود و کم تر کسی از غیر شیعه در آن جا زندگی می‌کند، او می‌توانست اطلاع صحیحی از خود شیعیان به دست آورد. علاوه بر این، آلوسی از کتب معتبر و مدارک اصلی شیعه به دور و بی‌اطلاع نیست ولی نمی‌دانم با این وضع چگونه در این مسئله روشن، به چنین اشتباه بزرگی دچار گردیده و به قضاوت بیجا و بی‌اساس زبان گشوده است، تهمتی بر شیعه بسته است که با عمل و عقیده هیچ شیعه‌ای و به هیچ وجه تطبیق نمی‌کند و اساسا شیعه از آن خبر ندارد و در کتب و مدارک‌شان نیز اثری از آن به

(_____ ۱) الغدیر، ۵/ ۱۲۸- ۱۲۷. (۲) بقره/ ۱۸۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۸۸ چشم نمی‌خورد، با این حال من نمی‌دانم آلوسی این سخن را از کجا در آورده و به شیعه نسبت داده است؟ واقعا جای شگفت و تعجب است! آری، همین تهمت‌های ناروا و قضاوت‌های بیجاست که موجب اختلاف و تشتت در میان مسلمانان گردیده و دشمنان را بر آنان مسلط نموده است!!. کسی چه می‌داند شاید دست‌های مرموزی در

کار است که در پشت پرده فعالیت می‌کند و این چنین زبان تهمت و افترا را در میان برادران علیه یکدیگر می‌گشاید و بدان وسیله تخم عداوت و دشمنی در میان‌شان می افشاند!! نفاق، تشتت و در نتیجه ذلت و سقوط مسلمانان را به دست خودشان فراهم می‌سازد. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۸۹ (۱)- (۱۹)

مناظره مؤلف با یک دانشمند حجازی

مناظره مؤلف با یک دانشمند حجازی به سال (۱۳۵۳ ه. ق) که به زیارت خانه خدا مشرف بودم، در مسجد النبی پیرمرد فاضل و دانشمندی را دیدم به نام شیخ زین العابدین که کار او مراقبت از کسانی بود که به مهر سجده می‌کردند و در دست هر کسی مهری می‌دید، از دست‌شان می‌گرفت. به او گفتم: ای شیخ! آیا در حرم رسول خدا (ص) تصرف در مال مسلمان بدون اذن و رضای وی جایز و روا است؟! گفت: نه. گفتم: به چه مجوزی تو مال این مردم مسلمان را غارت می‌کنی، در صورتی که آنان شهادت می‌دهند بر این که خدا یکی است و محمد بنده و پیامبر اوست. در پاسخ من گفت: آنان مسلمان نیستند بلکه مشرکند و لذا خاک و یا مهر را برای خود بت قرار داده و به آن سجده می‌کنند. گفتم: آیا حاضری در این باره مفصلا با هم بحث و گفت‌وگو کنیم؟ گفت: چه بهتر! بحث و گفت‌وگو شروع گردید، دامنه بحث تا آن جا کشید که وی از عمل و گفتار خویش عذر خواهی کرد و از پروردگارش استغفار و طلب آمرزش نمود و گفت: من فرد عنود و متعصبی نیستم. اما تا به امروز در اشتباه بودم و حقیقت جریان بر من پوشیده بود. آن گاه از من خواست که به بحث و مذاکره در موضوعات دیگر نیز ادامه دهیم تا قسمتی از حقایق پوشیده، آشکار شود و شب‌ها در مسجد النبی (ص) جلسه بحث و مذاکره مفصلی منعقد می‌گردید و گروه زیادی از صاحبان مذاهب مختلف در آن جلسه شرکت می‌کردند و ما با آن پیرمرد دانشمند به گفت‌وگو و مذاکره می‌پرداختیم و مدت ده روز که من در مدینه منوره اقامت بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۹۰ داشتم، این جلسه ادامه داشت. نتیجه مذاکرات این بود که آن مرد فاضل مجبور شد از عقایدی که نسبت به شیعه داشت دست بردارد و عقاید شیعه را محترم بشمارد و به افکار و نظریات آنان ارج بگذارد. او وعده داد که نتیجه مذاکرات را در مجله ام القری انتشار دهد تا حقیقت برای طالبان حق و آنان که واقع بینند و از عناد و لجاجت، پاک و به دورند ولی در اشتباه به سر می‌برند، روشن شود و نسخه‌ای از آن مجله را برای من ارسال دارد، اما به وعده خویش عمل نکرد. ما چه می‌دانیم، شاید اقتضا نکرده است و یا موانعی به وجود آمده و او را از هدف خویش باز داشته و از وعده‌ای که به من داده بود، منصرفش ساخته است. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۹۱ (۱)- (۲۰)

فضیلت خاک قبر امام حسین (ع)

فضیلت خاک قبر امام حسین (ع) ابو یعلی در مسند خود، ابن ابی شیبه و سعید از منصور در مسند امیر مؤمنان چنین آورده است که آن حضرت می‌گفت: من روزی به حضور پیامبر (ص) وارد شدم و دیدم که از چشمانش اشک جاری است، گفتم: یا رسول اللّه! مگر کسی تو را ناراحت کرده یا خشمگینت ساخته است؟ چرا از چشمانت اشک جاری است؟! فرمود: آری یا علی، جبرئیل در پیش من بود و می‌گفت: حسین من در نزدیک شط فرات کشته خواهد شد، آیا می‌خواهی عطر تربت قبر حسین را استشمام کنی؟ گفتم: آری یا رسول اللّه، وی دستش را پیش برد و مشتی از خاکی که در اختیار داشت، به من داد. من که آن خاک را مشاهده کردم، بی‌اختیار اشک از چشمانم سرازیر گردید. طبرانی در تاریخ کبیر از ام سلمه نقل می‌کند که وی می‌گوید: شبی رسول خدا (ص) از بستر برخاسته بود و به عبادت می‌پرداخت، ناگه من هم از خواب بیدار شدم و او را بسیار شکسته حال دیدم و خاک قرمز رنگی را در دست وی مشاهده کردم که آن خاک را تماشا می‌نمود. پرسیدم: یا رسول اللّه! این چه خاکی است که تو در دست داری؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داد که این حسین تو در سرزمین عراق کشته می‌شود، به او گفتم: از خاک زمینی که حسینم در

آن جا کشته خواهد شد، به من نشان دهد و این همان خاک است که در دست من می‌بینی. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۹۲ این روایت را ابن ابی شیبه نیز با مختصر تفاوتی در لفظ از ام سلمه نقل کرده است، ابن ماجه طیالسی و ابو نعیم هم روایتی را به همین مضمون از ام سلمه آورده‌اند. ابو نعیم مثل همین حدیث را از انس هم نقل کرده است. «۱»

(_____ ۱) کنز العمال، ۷/ ۱۰۶- ۱۰۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۹۳ (۱)- (۲۱)

تأویل آیه سجده

تأویل آیه سجده حسن بن منصور می‌گوید: هنگامی که به ابلیس فرمان صادر شد که به آدم سجده کند، ابلیس عرضه داشت: خدایا! ارزش و شرافت والایی که سجده دارد از سجده بردار تا من به آدم سجده کنم و سجده کردن من نشانه فضیلت کسی جز تو نباشد. تو از یک طرف مرا به سجده کردن بر آدم فرمان می‌دهی و از طرف دیگر مرا از سجده کردن بر غیر خود نهی می‌کنی. خداوند فرمود: اگر به آدم سجده نکنی به عذاب دائمی گرفتارت خواهم کرد. ابلیس گفت: خداوندا! آیا مرا در میان عذاب و شکنجه‌ات خواهی دید؟ خدا فرمود: آری! ابلیس گفت: همان که تو مرا در میان عذابت ببینی نظری به حال من بیفکنی، عذاب را بر من شیرین و گوارا می‌سازد و مرا بر آن وا می‌دارد که همیشه در عذاب تو باشم، پس هر چه می‌خواهی درباره من بکن! «۱» مؤلّف: چشم یاران و طرفداران مکاشفه روشن باد که ابن روزبهان و همفکران وی با این گونه مکاشفه‌هایی که نه با عقل و منطق می‌سازد و نه با صراحت قرآن و بداهت دین مطابقت دارد، دست یافته‌اند.

(_____ ۱) تفسیر ابن روزبهان، ۲۱، طبع هند. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۹۴ (۱)- (۲۲)

گفت‌وگوی ابلیس با خدا

گفت‌وگوی ابلیس با خدا از امام صادق (ع) نقل گردیده است که: ابلیس به خداوند عرضه داشت: خدایا! تو مرا از سجده کردن به آدم معاف دار و من هم تو را آن چنان ستایش کنم که نه ملک مقربی توانسته است و نه پیامبر مرسلی. خداوند فرمود: من به عبادت تو نیازی ندارم و عبادت من باید طبق فرمان و اراده من انجام گیرد نه آن طور که تو بخواهی. «۱» در روایت دیگر آمده است که زندیقی از امام صادق (ع) پرسید: خداوند چگونه فرشتگان را فرمان داد که به آدم سجده کنند؟ امام صادق (ع) در پاسخ وی فرمود: هر کس به فرمان خدا سجده کند، به خدا سجده کرده است. بنابراین سجده فرشتگان به آدم که به فرمان خدا بوده در واقع سجده کردن به خداست. «۲»

(_____

(۱) تفسیر صافی، ذیل آیه فَسَجَدَ ... إِلَّا إِبْلِیسَ، ص ۲۶. (۲) بحار الانوار، فصل سجود ملائک، ۵/ ۳۷. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۹۵ (۱)- (۲۳)

اسلام با شهادتین است

اسلام با شهادتین است سماعه از امام صادق (ع) نقل می‌کند که اسلام عبارت است از: «شهادت بر وحدانیت خدای واحد و بر رسالت رسول اللّه اعظم»، با این دو شهادت خون‌های مردم محترم می‌شود و مصونیت جانی پیدا می‌کنند. ازدواج و توارث در میانشان جریان می‌یابد. «۱» ابو هریره از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که می‌فرمود: ما با این مردم می‌جنگیم تا به وحدانیت و یگانگی خدای واحد شهادت دهند و به نبوت من و به آن چه بر من فرود آمده است، ایمان بیاورند، هر گاه این دو را انجام دادند،

در امان خواهند بود و کسی حق تعدی و تجاوز به جان و مال آنان نخواهد داشت مگر به جهت حقوق الناس و اعمال‌شان با خداست. این حدیث را جابر و عبد اللّه بن عمر با مختصر تفاوتی نقل کرده و در کتب معتبر اهل سنت نیز وارد شده است: این حدیث در صحیح بخاری، ج ۱/ ۳۹؛ صحیح ترمذی، ج ۱/ ۶۸؛ سنن نسائی ج ۲/ ۲۲۴ و ۱۶۱ آمده و احمد هم آن را در مسند خود ج ۲/ ۵۲۸ و ۳۴۶ از ابی هریره ج ۳/ ۲۲۴ و ۱۹۹ از انس ج ۵/ ۲۴۶ از معاذ بن جبل ج ۵/ ۴۳۳ از عبد اللّه بن عدی آورده است، در تیسیر الوصول ۱/ ۲۰۱، همین روایت را از عبد اللّه بن عمر نقل می‌کند، سپس می‌گوید: این روایت را مسلم و بخاری نیز آورده‌اند و از عبید اللّه هم نقل می‌کند سپس می‌گوید: این روایت را مالک نیز نقل کرده است. (_____ ۱) وافی، ۳/ ۱۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۹۶ (۱)- باز ابو هریره از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: من مأمورم که با مردم بجنگم تا «لا اله الا اللّه» بگویند و هر کس «لا اله الا اللّه» گفت، جان و مالش در امان خواهد بود مگر حق الناس به وی تعلق بگیرد و حساب اعمال او با خداست. این روایت را مسلم، ابو داود، ابن ماجه، ترمذی، نسائی، احمد، طیالسی و بخاری نیز نقل کرده‌اند. «۱» اوس بن اوس ثقفی می‌گوید: ما، در مسجد مدینه بودیم که پیامبر خدا (ص) وارد گردید، در آن هنگام مردی به نزد وی آمد و سخنی گفت که ما نفهمیدیم، پیامبر در جواب وی فرمود: برو بگو او را بکشند. بعد از این فرمان، دوباره آن مرد را به پیش خود خواند و گفت: شاید او به وحدانیت خدا و رسالت من شهادت می‌دهد. آن مرد گفت: آری! رسول خدا (ص) فرمود: حالا که چنین است، برو به آنان بگو که از کشتن او خودداری کنند و رهایش سازند زیرا مأموریت دارم که با مردم بجنگم تا به وحدانیت پروردگار و رسالت من گواهی دهند. هر وقت به این دو حقیقت اعتراف کردند، مال و جان‌شان محترم و محفوظ خواهد بود مگر حقی بر آنان تعلق گیرد و حساب اعمال‌شان با خداست. این روایت را ابو داود، طیالسی، احمد دارمی و طحاوی نقل کرده‌اند. «۲» (_____ ۱) صحیح بخاری، ۸/ ۵۰. (۲) کنز العمال، ۱/ ۳۷۵. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۹۷ (۱)- (۲۴)

انگیزه‌های عبادت و اقسام آن

انگیزه‌های عبادت و اقسام آن محمد بن یعقوب کلینی از امام صادق (ع) روایت می‌کند که: عبادت بر سه گونه است، گروهی خدا را از ترس و بیم ستایش می‌کنند. این گونه ستایش و عبادت «عبادت بندگان» است و گروه دیگر برای پاداش و ثواب، به عبادت می‌پردازند و این نوع عبادت هم «عبادت مزدبگیران» است و گروهی نیز هستند که عشق و محبت خدا آنان را به عبادت و پرستش پروردگار بر می‌انگیزد و وادارشان می‌سازد، این عبادت همان «عبادت آزادمردان» است که بهترین عبادت‌هاست. مرحوم صدوق نیز روایتی بدین مضمون نقل کرده است: علی (ع) همین مطلب را به بیان دیگری آورده و می‌گوید: گروهی به علت عشق به پاداش، عبادت می‌کنند که عبادت تاجران است و گروهی هم از ترس که عبادت بندگان است و گروه دیگری برای شکر و سپاس، خدا را می‌ستایند و به عبادت او می‌پردازند و این همان عبادت احرار و آزاد مردان است. «۱» (_____ ۱) نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹؛ وسائل الشیعه، ۱/ ۱۰. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۹۸ (۱)- (۲۵)

مسئله الامر بین الامرین

مسئله الامر بین الامرین حسن وشا می‌گوید: از حضرت امام رضا (ع) پرسیدم که آیا خداوند تمام امور و کارها را به بندگان خویش تفویض و واگذار نموده است؟ فرمود: نه، خداوند برتر از آن است که امور خلقت را به مردم وابگذارد. گفتم: پس خداوند

در کارها و اعمال مردم دخالت می‌کند و آنان را بر گناهان مجبور می‌سازد؟ امام جواب داد: نه، بلکه خداوند دادگر، داناتر و عادل‌تر از آن است که مردم را به گناه وابدارد، سپس اضافه نمود که خداوند فرموده است: ای فرزند آدم! من به اعمال نیک تو از تو نزدیک‌ترم زیرا همه آن‌ها را با نیرو، توفیق و وسایل لازمی که من در اختیارت گذاشته‌ام، انجام داده‌ای و به اعمال زشت و گناهانت از من اولی‌تر و سزاوارتری. «۱»

(۱) وافی، ۱ / ۱۱۹: از این روایت چنین بر می‌آید که در اعمال و افعال بشر نه جبری وجود دارد که در انجام آن مجبور و بی‌دخالت باشد و نه تفویض که در انجام آن کاملا مستقل باشد و خداوند در آن بی‌اثر و بی‌دخالت باشد. بلکه راه سومی در این مورد وجود دارد و آن این که: در افعال و اعمال بشر، هم خداوند دخالت دارد که نیرو، اراده، اختیار، توفیق عمل و دیگر مقدمات و وسایل لازم را در اختیار بشر می‌گذارد و هم خود بشر در اعمال خویش دخالت دارد که همه آن‌ها را با اراده و اختیار خود انجام می‌دهد و کننده کار هم اوست. منتها همان طور که در روایت مذکور آمده است، تأثیر و دخالت خداوند مهربان در عبادات و اعمال نیک بشر بیش‌تر است تا دخالت وی در گناهان زیرا در اعمال نیک علاوه بر اراده و نیرو، دیگر وسایل لازم را نیز فراهم می‌سازد و توفیق عمل هم عنایت می‌فرماید. تشویق و راهنمایی نیز می‌کند ولی در گناهان و معاصی تنها نیرو و بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۶۹۹ زیرا این گناهان را بشر به اختیار خود انجام می‌دهد، تنها به دلیل این که خداوند به او نیروی عمل و اختیار بخشیده است. اختیار داده است و آن هم به این صورت که خداوند این نیرو و اختیار را به بشر داده است تا در مسیر خیر به کار برد و اگر اعمال زشت انجام می‌دهد و یا افساد می‌کند، از نعمت‌های الهی سوء استفاده کرده است. این است یکی از معانی سخن معروف «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» یعنی، در اعمال بشر نه جبر است و نه تفویض بلکه راه سومی وجود دارد. «مترجم» بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۰۰ (۱)- (۲۶)

مصادر حدیث شفاعت

مصادر حدیث شفاعت درباره مسئله شفاعت روایات زیادی وارد گردیده است که در متن کتاب نمونه‌ای از آن‌ها را آوردیم و برای خواننده عزیز نشان دادیم و یکی از آن روایات این است که رسول خدا (ص) فرمود: «هر پیامبری حق دارد که دعا کند و دعایش هم به مرحله پذیرش و اجابت رسد، ولی من این حق را ذخیره کرده‌ام که در واپسین روز برای شفاعت امتم از آن بهره برداری کنم.» این حدیث در مصادر ذیل آمده است: صحیح بخاری فصل دعا ۷/ ۱۴۵، صحیح مسلم ۱/ ۱۳۰ به دو سند از انس و جابر، موطا مالک چاپ مصطفی محمد ۱/ ۱۶۶ از ابو هریره، سنن ابن ماجه طبع چاپخانه علمیه مصر ۲/ ۳۰۱، مسند احمد از ابو هریره ۲/ ۲۷۵، ۳۱۳، ۱۸۱، ۳۹۶، ۱۰۹، ۴۲۶، ۴۸۶ و از ابی سعید خدری ۳/ ۱۳۴، ۳۰۸، ۲۱۸، ۲۰۹، ۲۵۸، ۲۷۶ و ۲۹۲ و از جابر ۲/ ۳۸۴، ۳۹۶ و از ابوذر ۵/ ۱۴۸. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۰۱

نمایه

نمایه آ آجری ۱۹۲ آغاز آفرینش، احادیث ۶۷۵ آلاء الرحمن (کتاب) ۲۵۴ آلوسی، تهمت بر شیعه ۶۸۷، ۶۸۸ آمدی ۲۶۰، ۲۶۱ آیات تکوینی ۱۷۱ آیات لازم التبعیة ۲۶۹، لازم التمسک ۲۶۹ ا ائمه اهل بیت (ع) ۴۳ ابراهیم بن شریک ۳۸۵ ابن ابی حاتم ۱۸۶، ۱۹۵ ابن ابی داود ۲۵۹ ابن ابی سفره ۲۱۵ ابن اشته ۲۵۷ ابن اعرابی ۱۹۶ ابن انباری ۲۵۹ ابن بابویه، محمد بن علی شیخ صدوق ابن تیمیه ۶۶۹ ابن جریر ۴۱۳، ۴۳۹ ابن جزری ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵- ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۱۷ ابن جوزی ۱۸۷ ابن

حاجب ۲۱۳ ابن حیّان ۱۸۶، ۱۹۹ ابن داود ۱۸۲ ابن درید ۱۹۲، ۲۰۵ ابن ذکوان ۱۸۱ ابن زید ۴۶۵، ۴۶۷ ابن سعد ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۲ ابن سکیت ۶۳ ابن شهاب ۲۵۹ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۰۲ ابن شهر آشوب ۲۹۰ ابن عباس ۴۸، ۴۹، ۱۶۲، ۲۰۰، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۵، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۹، ۴۷۷، ۴۹۲، ۴۹۳، ۶۵۵ ابن عبد البر ۲۳۳ ابن عساکر ۳۱۳ ابن عیینه ۱۹۶ ابن قتیبه ۲۴۵ ابن قولویه ۲۹۰ ابن قیم ۶۶۹ ابن ماجه ۴۳۶ ابن مردویه ۴۴۵، ۴۴۶ ابن مسلمهٔ ۲۵۹ ابن مسیب ۳۸۱ ابن منذر ۴۳۶، ۴۴۶ ابن مهدی عبد الرحمن بن مهدی ابن نحاس ۲۱۶ ابو الاحوص ۱۸۷ ابو الاخریط وهب بن واضح مکی ۱۸۴ ابو الاسود دئلی ۱۹۹ ابو الحارث حارث بن خالد بغدادی لیث بن خالد ابو الحسن احمد بن محمد قواس ابو الحسن ادریس بن عبد الکریم ۱۹۸ ابو الخیر بن جزری ابن جزری ابو الربیع سلیمان بن مسلم بن جمّاز ۲۰۰ ابو العالیه ۳۶۳ ابو القاسم عبد الرحمان بن اسماعیل ۲۰۶ ابو الکنود سهد بن مالک ۲۵۹ ابو بصیر ۲۹۴ ابو بکر ۳۰۰- ۳۲۵ ابو بکر احمد بن موسی بن عباس بن مجاهد ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷ ابو بکر بن عیاش ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۵ ابو جهل ۹۱ ابو حاتم ۱۸۴، ۱۹۹ ابو حرب بن اسود ۲۵۸ ابو حنیفه ۴۸، ۲۲۳، ۳۳۵، ۴۱۷، ۴۲۷، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۵۳، ۴۸۶ ابو خزیمه ۳۱۱ ابو درداء ۲۳۴ ابو زرین ۴۷۱ ابو زید ۲۰۵، ۳۱۳ ابو سعید فرج بن لب (مفتی اندلس) ۱۷۸، ۲۱۲، ۴۵۲ ابو شامّه ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۷ ابو عبد الرحمان سلمی ۴۹، ۱۸۵ ابو عبید قاسم بن سلام ۲۱۶، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۸۷ ابو عمر بصری ۱۸۸- ۱۹۰، ۲۰۵، راویان ۱۸۹، ۱۹۰ ابو عمر عثمان بن سعید دانی ۲۰۶ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۰۳ ابو عمر کسائی ۲۰۸ ابو عمرو شیبانی ۱۸۵ ابو عمرو محمد بن عبد الرحمان بن ابی لیل ابو عمر ابو عمر بصری ابو عیسی شیبانی خلاد بن خلاد ابو محمد خلف بن هشام ۱۹۲، ۱۹۳ ابو موسی عیسی بن میناء ۱۹۵، ۲۱۶ ابو نضرهٔ نافع مولی ابن عمر ۴۵۲ ابو نعیم ۴۳۹ ابو واقد لیثی ۲۸۴ ابو هریره ۲۰۰، ۲۲۹، ۴۵۲، ۴۵۴ ابو یعقوب اسحاق بن ابراهیم ۱۹۸ ابهری ۲۴۰ ابی السائب ۲۳۴ ابی بکر ۲۳۴ ابیّ بن کعب ۴۸، ۲۲۶- ۲۲۹، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۱۳ ابی داود ۲۳۴ ابی کریب ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۹ الاتقان سیوطی (کتاب) ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۴۱، ۲۵۷ - ۲۶۰، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴، ۵۷۸، ۵۸۱ اثبات نبوت، نقش اعجاز ۵۷- ۵۹ اجود التقریرات در علم اصول (کتاب) ۳۴۰، ۴۸۶، ۵۴۱ احتجاج طبرسی (کتاب) ۲۷۸، ۲۸۵، ۵۱۴، ۵۱۵ الاحکام فی اصول الاحکام (کتاب) ۲۶۰، ۲۶۱، ۴۲۲ احکام القرآن (کتاب) ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۱، ۳۹۵، ۳۸۱، ۳۹۵، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۳۸، ۴۴۵، ۶۶۹ احمد بن حنبل ۱۸۶، ۱۹۲- ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۶۰، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۲۱، ۴۳۶ احمد بن سنان ۱۹۲، ۲۰۵ احمد بن صالح مصری ۱۹۵ احمد بن منصور ۲۲۸ اخبار غیبی در قرآن ۱۰۸- ۱۱۱ اختلاف در قرآن، اشکال گوناگون ۲۴۴، ۲۴۵ اختلاف در قرائات ۲۴۲- ۲۴۴ اخضر، حافظ بن عبد العزیز ۶۴۸ ادعای نبوت ۱۶۶، ۱۷۵ اراده خدا در آفرینش، احادیث ۶۷۲ ازدی ۱۹۲ استبصار (کتاب) ۵۷۹ استعانت، مسئله ۶۲۷- ۶۲۹ اسحاق بن عمار ۴۴ اسرار آفرینش در قرآن ۱۱۲- ۱۲۰ اسلم منقری ۱۸۷ اسماعیل بن جابر ۴۹۱ اسم (تفسیر بسم اللّه) ۵۶۱، ۵۶۲ اشعری، ابو موسی ۲۵۸، ۴۴۱ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۰۴ اشکال ادبی در قرآن ۱۲۲، ۱۲۳ اصبغ بن نباته ۲۹۲ اصول کافی (کتاب) ۳۹، ۴۴- ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۶۴، ۱۳۴، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۵۱، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۵۱۲، ۵۴۹، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۹۶، ۶۳۲، ۶۷۵ اطاعت در اسلام، حکم ۶۱۰- ۶۱۲ اطاعت، مسئله ۶۰۴- ۶۲۴ اظهار الحق (کتاب) ۳۵۴ اعتبار حازمی (کتاب) ۶۶۹ اعتصام (کتاب) ۶۵۵ اعجاز القرآن (کتاب) ۲۰۸، ۲۴۷، ۲۵۵ اعجاز قرآن ۱۳۹ اعجاز قرآن، از نظر معارف عقلی و فلسفی ۷۳- ۷۹، نقض ۱۳۶ اعراب قرآن ۲۸ اغانی (کتاب) ۶۵۲، ۶۵۳ افترا به شیعه ۶۱۷، ۶۱۸ اکمال الدین (کتاب) ۲۸۲، ۵۱۶ اللّه، دلایل اسم خاص بودن ۵۶۲ ام القری (مجله) ۶۹۰ امالی و توحید (کتاب) ۵۱۵ امام جعفر صادق (ع)، در اکثر صفحات امام حسین (ع)، تربت ۶۱۸، ۶۱۹ امام علی (ع)، در اکثر صفحات الامر بین الامرین، مسئله ۶۹۸، ۶۹۹ انتصار (کتاب) ۱۷۹ انجیل ۱۷۳، ۱۷۴ انجیل لوقا ۸۶، ۸۷، ۹۲ انجیل متی ۸۶، ۸۷، ۹۲ انجیل مرقس ۸۶، ۹۲ انجیل یوحنا ۸۶، ۹۲ انس بن مالک ۴۴۵ انصاری، ابو ایوب ۶۸۵ انصاری، جابر بن عبد اللّه ۵۰، ۴۰۷ انصاری، خزیمهٔ بن ثابت ۳۰۳ انصاری، سید مرتضی ۲۴ انصاری، مسلمهٔ بن مخلد ۲۵۹ انماری، علقمه ۴۹۹، ۵۰۰ اواسط (کتاب) ۶۸۳ اوزاعی ۳۸۷، ۴۸۷ اهل سنت، روایات شفاعت ۶۳۲، ۶۳۳ ایوب بن تمیم (قاری قرآن) ۱۸۱ ب بابرتی،

محمد ۴۰۲ باقوری (شیخ) ۲۳ بحار الانوار (کتاب) ۳۴، ۳۵، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۱۰۴، ۲۷۸، ۲۸۲، ۴۷۳، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۱۲، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۷۴، ۶۳۲ ۶۷۲، ۶۷۵، ۶۹۴ بخاری ۱۸۶، ۲۲۶، ۲۲۸، ۳۶۷، ۳۷۵، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۳۶، ۶۵۵ بدا، تعریف ۵۰۸- ۵۲۴، در پیشگوییها بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۰۵ ۵۲۴، دلایل ۵۱۴، ۵۱۵، معنا از نظر شیعه ۵۲۱، موارد ۵۱۱- ۵۱۳، نظر شیعه ۵۱۱- ۵۱۳ بّراء بن عازب ۲۳۶ بزی ۱۸۳، ۱۸۴ بسم اللّه، احادیث تلاوت در نماز ۶۷۹، ۶۸۰، اهمیت آیه ۶۷۴، دلایل جزء بودن ۵۷۹- ۵۸۸ البسمله (کتاب) ۲۰۷ بسمله، احادیث جزء قرآن بودن ۶۷۶، ۶۷۷، تفسیر آیه ۵۶۱- ۵۷۴ بشار، احمد بن محمد ۱۸۴ بشیر بن ذکوان ۱۸۲ بصائر الدرجات (کتاب) ۵۱۲ بصری، حسن ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۳۸، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۸۳، ۴۸۷ بلاغی، شیخ محمد جواد ۲۵۴، ۳۵۴ بنی اسرائیل (قوم) ۷۱، ۸۵، ۱۵۵، ۱۷۳ بیهقی ۲۴۰، ۴۱۲، ۴۳۹، ۴۹۲ پ پادشاهان (کتاب) ۸۵ پرستش، انگیزهها ۶۲۳- ۶۲۶ پرستش و خضوع، تفاوت ۶۱۲- ۶۱۶ پیشگویی درباره پیروزی اسلام ۱۰۹، ۱۱۰ پیشگویی درباره جنگ ایران و روم ۱۱۰ پیشگویی درباره جنگ بدر ۱۰۸، ۱۰۹ پیشگویی در سرنوشت ابو لهب ۱۱۱ پیشگویی در سرنوشت دشمنان پیامبر ۱۰۹ پیشگویی در هزیمت دشمن ۱۱۰، ۱۱۱ ت التاج (کتاب) ۴۲۱ تاریخ اسلام ۶۵ تاریخ طبری (کتاب) ۷۱، ۶۵۲ تاریخ کبیر (کتاب) ۶۹۱ تأثیر دعا در سرنوشت انسان، احادیث ۶۷۳ تأسیس الشیعهٔ العلوم الاسلام (کتاب) ۲۰ تبیان (کتاب) ۲۸، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۵۴، ۳۸۴، ۴۸۴، ۴۸۵ تحریف، اقسام ۲۵۰- ۲۵۳، تورات و انجیل ۲۸۲- ۲۸۴، قرآن ۲۳۵- ۲۳۷، قرآن از نظر سنت و احادیث ۲۶۷- ۲۷۲، معنی ۲۵۰- ۲۵۳ تحریف قرآن، اقسام ۲۷۵- ۲۷۹، باور مسلمانان ۲۵۴، ۲۵۵ تحریم متعه، بررسی روایات ۴۱۰- ۴۱۴ تدوین قرآن، نظریه صحیح ۳۲۳- ۳۲۵ تذکرهٔ الحفّاظ (کتاب) ۱۹، ۴۸۵ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۰۶ ترمذی ۴۷، ۲۲۸، ۴۳۶ تشریع و قانون گذاری، اعجاز قرآن ۹۴- ۱۰۵ تفسیر آلوسی (کتاب) ۲۶۱، ۵۷۰، ۵۷۷، ۵۷۸ تفسیر ابن روزبهان (کتاب) ۶۹۳ تفسیر ابن کثیر (کتاب) ۳۶۳، ۳۶۷، ۴۰۲، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۵۵، ۵۷۸، ۶۶۹ تفسیر المنار (کتاب) ۳۷۵، ۳۸۰، ۴۰۴، ۴۱۸- ۴۲۰، ۴۲۲، ۶۷۰ تفسیر برهان (کتاب) ۱۶۲، ۲۱۳، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۷۱، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۵۴، ۵۶۵، ۵۷۰، ۵۷۴، ۵۹۶، ۶۶۰ تفسیر ثعلبی (کتاب) ۴۹۹ تفسیر خازن (کتاب) ۵۷۸ تفسیر رازی (کتاب) ۵۰۱ تفسیر سیوطی (کتاب) ۶۶۸ تفسیر شوکانی (کتاب) ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۵۳، ۵۷۸ تفسیر صافی (کتاب) ۲۸۵، ۶۹۴ تفسیر طبری (کتاب) ۹۱، ۱۶۲، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۳۶۵، ۴۰۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۳، ۵۷۰ تفسیر عیاشی (کتاب) ۳۵، ۲۹۲، ۵۱۵ تفسیر فخر رازی (کتاب) ۴۹۹ تفسیر فرات کوفی (کتاب) ۴۰، ۲۹۲ تفسیر قرآن با خبر واحد ۵۲۸- ۵۳۰ تفسیر قرآن با قرآن ۲۲ تفسیر قرآن، معنا ۵۲۶، ۵۲۷، منابع ۵۲۷، ۵۲۸ تفسیر قرطبی (کتاب) ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۹۱، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۳۳، ۳۱۲، ۳۶۴، ۳۶۷، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۴۶، ۴۸۴- ۴۸۷، ۴۹۲، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۶۹ تفسیر نیشابوری (کتاب) ۵۰۳ تقدیر و اراده خداوند، رابطه ۵۰۸- ۵۲۴ تکذیب معجزه ۱۵۸ تلاوت قرآن، نسخ ۲۵۶- ۲۶۱ تناسب در اعجاز ۶۱- ۶۴ تواتر قرائتها، دلایل ۲۱۰- ۲۱۳ تواریخ (کتاب) ۳۵۲ توحید در تورات و انجیل ۸۰- ۸۸، در عبادت ۶۰۴- ۶۱۰، در قرآن ۷۴- ۷۷ توحید صدوق (کتاب) ۵۲۰، ۵۲۱ توحید و معانی الاخبار (کتاب) ۶۷۲ تورات ۱۷۳، ۱۷۴ تهذیب الآثار (کتاب) ۴۱۲ تهذیب التهذیب (کتاب) ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۵، ۳۷۱، ۵۷۴، ۵۷۹، ۶۴۹، ۶۸۱ تیسیر الوصول (کتاب) ۵۸۷، ۶۹۵ التیسیر و المستنیر (کتاب) ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۰۰ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۰۷ ث ثقفی، عروهٔ بن مسعود ۶۶۱ ثوری ۳۶۷، ۴۸۷ ج جابر ۴۱۶ جامع الصغیر سیوطی (کتاب) ۱۰۴، ۲۱۷، ۶۴۸، ۶۵۴ جامع بیان العلم و فضله (کتاب) ۱۹ جبیر بن نفیر ۴۳۹ جزائری، محدث ۲۹۰ جزیره العرب ۱۳۸ جصاص، ابو بکر ۳۹۵ جعفر بن محمد بن ابراهیم ۴۴۶ جعفی، جابر ۲۹۰ جمع آوری در قرآن، متن روایات ۳۰۱- ۳۰۸ جمع الفواید (کتاب) ۶۶۹ جواهر الکلام (کتاب) ۳۸۴ جویباری، احمد بن عبد اللّه ۴۸ ح حارث همدانی ۳۴، ۳۵، شرح حال ۶۴۹- ۶۵۴ حاشیه فقهی بر منتقی (کتاب) ۴۰۲، ۴۲۲ حافظ ابو العلاء همدانی ۱۸۳ حافظ ابو عمر ۱۸۳ حجاج بن یوسف ۲۸۰، ۲۸۱ حجال ۲۹۱ حجت باطنی ۲۹، ظاهری ۲۹ حجهٔ الوداع ۲۹۳ حجیت ظواهر قرآن، دلایل ۳۲۸- ۳۳۱ حجیت ظواهر قرآن، دلایل عدم ۳۳۴- ۳۴۲ حدیث ثقلین ۱۸، مصادر ۶۴۸ حدیث شفاعت، مصادر ۷۰۰ حدیث

متعه، تحریف ۶۶۷- ۶۶۹ حذاء، ابو الحارث عیسی بن وردان ۲۰۰ حرکت زمین در قرآن ۱۱۵ حروف هفت‌گانه قرآن ۲۲۶- ۲۳۲ حروف هفت‌گانه قرآن، تأویلات ۲۳۳- ۲۴۸ حروف هفت‌گانه قرآن، معانی ۲۳۳- ۲۴۸ حزقیال نبی (کتاب) ۳۵۲، ۳۵۳ حسن الایجاز (کتاب) ۱۴۴ حسن بن حمزه ۴۴۶ حسن بن عطیه ۲۹۰ حضرت عیسی (ع) ۶۲- ۶۴، ۱۷۳، ۱۷۴ حضرت محمد (ص)، پیامبر مسلمانان در اکثر صفحات حضرت موسی (ع) ۶۲- ۶۴، ۱۷۳، ۱۷۴، معجزات ۶۵۶، ۶۵۷ حضرمی ۲۰۵ حضرمی، یعقوب ۱۹۹، ۲۱۵ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۰۸ حقانیت پیامبر ۱۵۸ حقایق ثابت در قرآن ۱۰۶، ۱۰۷ حماد بن سلمه ۱۸۶ حمد، تعداد آیات ۵۵۵، تفسیر آخرین بخش سوره ۶۳۴- ۶۴۱، تفسیر اعراب (حرکات) آخرین بخش سوره ۶۳۸- ۶۴۰، تفسیر بخش اول سوره ۵۸۹- ۵۹۸، تفسیر بخش دوم سوره ۵۹۹- ۶۰۳، تفسیر ترکیبات آخرین بخش ۶۳۵- ۶۳۸، تفسیر مفردات آخرین بخش ۶۳۵- ۶۳۸، فضیلت سوره ۵۵۴، ۵۵۵، محل نزول ۵۵۳، ۵۵۴، مسائل کلی سوره ۵۵۳، نحوه قرائت سوره ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۳۴، ۶۳۵، هدف سوره ۵۵۶- ۵۵۹ حمران بن اعین ۱۹۱ حمزه کوفی ۱۹۱- ۱۹۳، راویان ۱۹۲، ۱۹۳ حوض کوثر ۱۵۰ خ خدری، ابو سعید ۴۴۵، ۶۵۵ خزاعی ۲۲۳ خزیمهٔ بن ثابت ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۲ خصال (کتاب) ۲۹۰ خطیب بغدادی ۱۹۳ خلاد بن خالد ۱۹۲، ۱۹۳ خلاف (کتاب) ۴۸۵ خلف بن هشام ۱۹۸ خلیلی ۲۰۵ خوئی، ابو القاسم (آیت اللّه) ۲۱، ۲۴ د داجویی، ابو بکر محمد بن احمد بن عمر ۲۱۷ دار قطنی ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۸ دارمی، عثمان ۱۸۶، ۱۸۷ داستان آدم و حوا ۸۰، ۸۱ داستان ابراهیم و نمرود ۸۱، ۸۲ داستان اسحاق و یعقوب ۸۲، ۸۳ داستان داود و اوریا ۸۴ داستان لوط و دخترانش ۸۲ داودی ۲۱۵ درخت معرفت ۸۰، ممنوع ۸۰ دلالت، انواع ۵۳۸ الدلائل (کتاب) ۴۳۹ دمشقی، عبد اللّه بن عامر ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۱۴ دوران ابو بکر ۱۴۱ دوری، حفص بن عمر ۱۹۷ دوری، عباس ۱۹۳ ذ ذهبی ۱۸۶ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۰۹ ذیل المذیل (کتاب) ۶۴۹ ر رازی، ابو الفضل ۲۴۴، افترا به شیعه ۶۷۱ رافعی ۲۰۸، ۲۴۷، ۲۵۵ رضا، سید محمد رشید ۳۸۰ روایات تحریف ۲۸۸- ۲۹۷ روایات تدوین قرآن، تناقض ۳۰۹- ۳۱۵ روایات تدوین قرآن، سوء استفاده ۳۰۰، ۳۰۱ روح المعانی (کتاب) ۲۶۱ الروضهٔ الندیه (کتاب) ۶۶۹ ز زاد المعاد (کتاب) ۶۶۹ زر بن حبیش ۱۸۵ زرقانی ۱۷۸، ۲۱۲، ۲۴۴، ۲۴۵ زرکشی ۲۰۵، ۲۱۳ زفر ۴۴۵ زکات، پرداخت ۴۴۴- ۴۴۸، ۴۹۰- ۴۹۳ زمخشری ۲۸، ۲۰۵ زندگی مسلمانان، تأثیر فلسفه یونان ۵۳۶، ۵۳۷ زهری ۵۰ زیاد بن لبید ۱۰۴ زیارت قبور، احادیث ۶۸۲، ۶۸۳ زید بن ابی حبیب ۴۵۲ زید بن ارقم ۶۴۸ زید بن اسلم ۳۶۳، ۴۴۰، ۴۵۵ زید بن ثابت ۱۴۰، ۳۰۰- ۳۲۵، ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۱۹، ۶۴۸ زیلعی ۶۶۸ س ساجی ۱۹۲ سامری، حسن بن حسن ۲۹۰ سبع مثانی (نام دیگر سوره حمد) ۵۵۳، ۵۵۴، ۶۷۶، ۶۷۷ سجده آدم (ع) نظریات ۶۱۹، ۶۲۰ سجده، تأویل آیه ۶۹۳ سجستانی، ابو داود ۲۵۲، ۴۳۶ سدی ۳۶۳، ۴۴۰، ۴۷۱ سعید بن جبیر ۳۶۴، ۴۴۰، ۴۷۱ سعید بن عاص ۳۰۳، ۳۰۶- ۳۰۸ سعید بن مسیب ۲۳۴، ۴۴۰، ۴۷۵ سعید بن منصور ۱۹۴ سعید بن یحیی ۲۳۰ سلمان فارسی ۱۰۴ سلمهٔ بن اکوع ۴۱۲، ۴۱۴ سلمهٔ بن شبیب ۱۹۲ سلیمان بن ارقم ۱۹۶ سلیمان بن اعمش ۱۹۱ سلیمان بن جریر ۶۷۱ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۱۰ سلیمان بن صرد ۲۲۷ سنن ابن ماجه (کتاب) ۱۹، ۴۱۱، ۶۷۳، ۷۰۰ سنن ابی داود (کتاب) ۴۱۱، ۴۵۴، ۵۸۰، ۵۸۶، ۶۸۱ سنن بیهقی (کتاب) ۳۶۹، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۴۷، ۵۸۱، ۶۱۸، ۶۶۸، ۶۷۷- ۶۸۰، ۶۸۳- ۶۸۵ سنن ترمذی (کتاب) ۴۹۹ سنن دارمی (کتاب) ۳۵ سنن نسائی (کتاب) ۴۳۰، ۴۵۴، ۵۸۰، ۵۸۶، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۹۵ سوسی، ابو شعیب صالح بن عمر بن عبد العزیز ۱۸۹، ۱۹۰ سه طلاق، نظریه محمد عبده ۶۷۰ سیاری، احمد بن محمد ۲۸۹ سید بن طاووس ۲۹۰ سیری در صحیحین (کتاب) ۱۹ سیوطی، جلال الدین ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۵۷، ۶۴۸ ش شارح وافیه (کتاب) ۲۹۶ شاطبی ۲۶۰ الشاطبیه و التیسیر (کتاب) ۲۱۷ شافعی، ابو عبد اللّه زبیر بن احمد زبیری ۱۹۹، ۲۶۰، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۸۷ شافی (کتاب) ۲۱۵ شاهد نبوت ۱۶۷ شرح السنهٔ (کتاب) ۶۸۳ شرح تجرید (کتاب) ۴۲۱، ۵۳۸، ۶۴۸ شرح مختصر ابی الضیاء زرقانی (کتاب) ۴۰۲ شرف مرسی ۲۱۵ شرک، چگونگی تحقق ۶۲۲، ۶۲۳ شریح ۴۴۰ شعب الایمان (کتاب) ۴۹۲، ۴۳۹ شعبی ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۷۱ شعراء النصرانیه (کتاب) ۶۳ شفاعت، مسئله ۶۲۷- ۶۲۹ شموئیل (کتاب) ۸۴ شناخت قرآن (کتاب) ۲۱ شوشتری، نور اللّه (قاضی) ۲۵۵ شهاب بن شرنفه مجاشعی ۱۹۹ شهادتین در اسلام ۶۹۵، ۶۹۶

شهشهانی ۲۵۴ شیخ انصاری انصاری، سید مرتضی شیخ بهائی، محمد بن حسین ۲۵۵، ۲۹۵ شیخ صدوق (ره) ۲۵۴، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۸۸، ۴۷۳، ۴۹۵ شیخ طوسی ۲۸، ۲۹۵، ۴۳۷، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵ شیخ مفید ۲۵۵، ۲۹۵ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۱۱ شیطان (ابلیس)، گفت‌وگو با خدا ۶۹۴ شیعه، روایات شفاعت ۶۳۱، ۶۳۲ ص صالح بن محمد ۱۸۲، ۱۸۶ صحیح بخاری (کتاب) ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۵۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۷۴، ۴۵۴، ۵۲۲، ۵۵۵، ۶۳۲، ۶۶۷، ۶۸۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۰۰ صحیح ترمذی (کتاب) ۳۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۸۴، ۵۸۷، ۶۵۴، ۶۷۳، ۶۷۶، ۶۸۱، ۶۹۵ صحیح مسلم (کتاب) ۲۲۶- ۲۲۹، ۲۵۸، ۲۵۹، ۴۰۷- ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۵۴، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۶، ۶۳۲، ۶۸۰، ۷۰۰ صحیفه سجادیه (کتاب) ۱۱۸ صدر، سید حسن ۲۰ صدق پیامبری صدق نبوت صدق نبوت ۱۶۵- ۱۶۷، ۱۷۰ صدور معجزه ۱۵۶ صفات خدا ۸۰- ۸۸، ذاتی ۵۳۷، ۵۳۸، فعلی ۵۳۷، ۵۳۸ صفوة العرفان (کتاب) ۹۵ صلاة (کتاب) ۲۵۱، ۴۳۹ صنعانی، محمد بن عبد الاعلی ۲۲۷ ض ضامن جریره ۴۲۴- ۴۲۷ ضحاک ۴۵۲، ۴۸۳ ضمرة بن حبیب ۴۳۹ ط طبرانی ۲۵۷، ۳۱۳، ۴۳۹، ۴۴۶، ۶۴۸ طبرسی ۲۸، ۲۵۵، ۲۶۱، ۴۶۱، ۴۸۴ طبری، ابو جعفر محمد بن جریر ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۲۶- ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۲، ۴۹۲، ۴۹۵، ۶۴۹ طبقات ابن اسعد (کتاب) ۱۹، ۴۲۱ طبقات القراء (کتاب) ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۸۲- ۱۹۱، ۱۹۳- ۱۹۶، ۱۹۸- ۲۰۰، ۳۱۸ طرفداران تحریف قرآن، دلایل ۲۸۲- ۲۹۷ طلحة بن زید ۴۸۲ طلحة بن مصرف ۱۹۱ طوسی، ابو جعفر ۲۵۴ طوسی، احمد بن محمد ۲۲۹ ظ ظواهر قرآن، استدلال ائمه ۳۳۱- ۳۳۳ ع عاصم بن بهدلد کوفی ۱۸۵- ۱۸۷ عبادت، انگیزه‌ها و اقسام ۶۹۷، مسئله ۶۰۴- ۶۲۶، معنی ۵۵۹- ۶۰۲ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۱۲ عبادة بن صامت ۳۱۹، ۳۹۴ عبد الرحمان ابن مهدوی ۱۸۷ عبد الرحمان بن ابی بکره ۲۲۸ عبد الرحمان بن ابی لیلی ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹ عبد الرحمان بن حرث بن هشام ۳۰۳ عبد الرحمن ابن مهدی ۱۹۲، ۲۰۵ عبد الرحمن بن عمر ۳۸۷ عبد اللّه بن ابی مخزوم ۶۶۲ عبد اللّه بن احمد بن حنبل ۱۸۵- ۱۸۷ عبد اللّه بن زبیر ۳۰۳، ۴۱۶ عبد اللّه بن طلحه ۲۲۸ عبد اللّه بن عمر ۳۸۷، ۴۱۲، ۴۸۷ عبد اللّه بن عیاش بن ابی ربیعه ۲۰۰ عبد اللّه بن کثیر مکی ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۵، ۲۱۴، ۳۶۷ عبد اللّه بن مسائل ۱۸۳ عبد اللّه بن مسعود ۴۷، ۵۰، ۱۸۵، ۲۳۰، ۲۳۴، ۴۱۲، ۶۶۷ عبد اللّه بن موسی ۱۹۱ عبد بن حمید ۴۳۹ عبید بن اسباط ۲۲۹ عبیده ۴۴۰ عثمان ۳۰۰- ۳۲۵ عثمان بن صلاح ۴۸ عثمانی، عمرو بن عثمان ۲۲۹ عجلی، عبد اللّه ۱۹۱ عدالت در عقیده و افکار ۴۱، در عمل و اخلاق ۴۱، در قضا و داوری ۴۱، اجتماعی ۴۱ عدم تحریف قرآن، از سوی خلفا ۲۷۵- ۲۷۹، از نظر قرآن ۲۶۲- ۲۶۷، در دوران بعد از خلفا ۲۸۰، ۲۸۱، در دوران خلافت ابو بکر ۲۷۷، ۲۷۸، در دوران خلافت عثمان ۲۷۹، ۲۸۰، در دوران خلافت عمر ۲۷۷، ۲۷۸، دلایل ۲۶۲- ۲۸۱ عدم ثبوت قرآن با غیر تواتر، اجماع مسلمانان ۳۲۰- ۳۲۲ عروة الوثقی (کتاب) ۲۵۴ عروة بن زبیر ۲۵۸ عریان، شیخ محمد سعید ۲۰۸ عزرمی ۱۹۶ عسقلانی، ابن حجر ۶۴۹ عشتورت (بت صیدانیان) ۸۵ عطاء بن سائب ۱۸۷، ۴۳۸، ۴۵۵، ۴۸۳ عطیة بن قیس ۴۳۹ عقیده به بدا، آثار ۵۱۹- ۵۲۱ عقیلی ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰ عکاظ (بازار) ۶۳ عکرمه ۴۸، ۳۶۳، ۳۸۱، ۳۹۴، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۳ علم اجمالی ۲۷۱، ۲۷۲ علم الهدی، سید مرتضی ۲۵۴ علم الیقین (کتاب) ۲۵۴، ۶۵۰، ۶۵۵ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۱۳ علم مکنون یا اختصاصی ۵۱۱، ۵۱۲ علم نحو ۲۶، اخلاق ۲۶ علوم اجتماعی ۲۶، سیاسی ۲۶ علوم قرآن (کتاب) ۲۱ علی بن سوید ۲۹۰ علی بن مدنی ۳۶۷ علی بن مدینی ۱۸۳، ۲۰۵ العمده (کتاب) ۶۳ عمر ۲۲۸، ۳۰۰- ۳۲۵ عمر بن عبد الرحمان بن عوف ۲۵۹ عمر بن یزید ۳۹ عمر دانی ۱۸۳ عمرو بن حریث ۴۱۲ عمرو بن شعیب ۳۶۹ عمرو بن عمر ۴۵۲ عمونیان (قوم) ۸۵ عهدین (مجعولات کتب مقدس) ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۸ عیاشی ۳۹، ۵۱۶ عید اضحی ۱۵۰ عیسی ابن عمر ۱۹۶ عیسی بن عبد اللّه ۴۳۹ عیسی ربیب ابو موسی عیسی بن میناء عیون اخبار الرضا (کتاب) ۵۱۱، ۵۱۳، ۶۴۱ غ الغدیر (کتاب) ۶۸۷ غزوان بن ابی حاتم ۴۹۲ غیاث بن ابراهیم ۲۸۲ ف الفاظ قرآن ۲۸ فتح القدیر شوکانی (کتاب) ۳۸۳، ۴۰۲، ۴۳۶، ۴۹۶ فخر رازی ۳۶۰، ۴۰۸، ۴۹۹- ۵۰۲ فروع کافی (کتاب) ۱۰۴، ۱۰۵، ۵۷۹ فصول هفت‌گانه (قرآن) ۲۳۸- ۲۴۰ فضائل القرآن (کتاب) ۵۸۱ فضل بن روزبهان ۵۹، ۶۰ فضیل بن یسار ۲۳۱ فضیلت قرآن، احادیث ۳۴- ۴۲ فضیلت قرائت قرآن ۴۳ فضیلت قرائت قرآن، احادیث ۴۷، ۴۸ فقه اللغة (کتاب) ۶۵۳ الفقه علی المذاهب الاربعه (کتاب) ۵۷۹ فن

بلاغت ۱۴۵ ، ۱۴۶ فیض کاشانی، ملاـ محسن ۲۵۴ ، ۴۷۳ ق قاره‌هـای ناشـناخته در قرآن ۱۱۵ - ۱۱۶ قاریـان ده‌گـانه ۱۹۷ قاریان هفت‌گانه ۱۸۱ - ۲۰۱ بیـان در علـوم و مسائـل کلی قرآن، ص: ۷۱۴ قـاسم بن فیره ۱۹۷ قاضـی ابو بکر ۱۷۹ قاضـی ابو سعید (مفتی اندلس) ۲۰۹ قاضی عیاض ۲۴۶ قالون ابو موسی عیسی بن میناء قاموس (کتاب) ۲۴۰ قانون تلقیح در قرآن ۱۱۳، ۱۱۴ قانون توازن در قرآن ۱۱۳ قـانون زوجیـت در قرآن ۱۱۴ قبایـل فصیح هفت‌گانه عرب ۲۴۰ قبایـل فصیح هفت‌گانه عرب، لغات ۲۴۰، ۲۴۱ قبر امام حسین، فضیلت خاک ۶۹۱، ۶۹۲ قتاده ۳۶۳، ۳۹۴، ۴۲۸، ۴۵۲، ۴۶۳، ۴۶۹، ۴۷۱ قدم قرآن، پیدایش عقیده ۵۳۶- ۵۳۹ قرآن، احکام ۳۶، ۴۵، الفاظ ۳۶ قرآن از دیـدگاه قرآن ۳۲- ۴۲ قرآن، اعجـاز ۵۲- ۱۲۰، الفاظ ۴۰، تخصـیص با خبر واحد ۵۳۰- ۵۳۴، ترجمه، ۶۵۸، ۶۵۹، دقـت در معـانی ۴۹- ۵۰، سـوره ۴۸، شـرایط ترجمه ۶۵۸، ۶۵۹، عـدم تناقض ۱۲۸- ۱۳۵، قـابلیت معارضه ۱۲۵، ۱۲۶، کلمات ۴۰، مخالفت با کتب آسـمانی پیشین ۱۲۷ قرآن امیر مؤمنـان (ع) ۲۸۴- ۲۸۸ قرآن و انجیل، مقایسه ۸۰- ۸۸ قرآن و تورات، مقایسه ۸۰- ۸۸ قرآن معجزه الهی ۶۵- ۶۸، اشکال ۶۶- ۶۸ قرآن معجزه جاوید ۶۹- ۷۲ قرآن و حدیث ۳۲- ۴۲ القرائات (کتاب) ۱۹۶ قرائت قرآن، آداب ۴۳- ۴۶، احادیث ۴۳- ۴۶، در نماز ۲۷۲- ۲۷۵، فضیلت ۴۳- ۴۶، لهجه‌های مختلف ۲۴۷، ۲۴۸ قرائت نماز، انواع ۲۲۶- ۲۳۰ قرائت‌هـا و حروف هفتگانه، تمایز ۲۱۴- ۲۱۸ قرائت‌های هفت‌گانه ۲۴۶، ۲۴۷ قرائت‌های هفت‌گانه، حجیت ۲۱۹- ۲۲۱ قرائت‌هـای هفتگانه، عـدم تواتر ۱۷۸ - ۱۸۰، ۲۰۴- ۲۰۹ قرائت‌هـای هفت‌گانه، نماز ۲۲۱- ۲۲۳ قراب، اسـماعیل بن ابراهیم بن محمد ۲۱۵ قراء سبعه ۱۹۷ قرطبی، ابو عبد اللّه ۴۷، ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۳، ۴۰۹، ۴۶۱، ۴۶۵، ۶۵۰ قریش، مجادله با رسول خدا ۶۶۰- ۶۶۶ قضای حتمی ۵۱۲، ۵۱۳ قضـای غیر حتمی ۵۱۳ قضاء، اقسام ۵۱۱- ۵۱۳ بیـان در علوم و مسائـل کلی قرآن، ص: ۷۱۵ قطب راوندی ۲۹۷ قطبهٔ بن میمون ۲۹۱ قمی، سعد بن عبد اللّه ۲۹۰ قمی، علی بن ابراهیم ۲۶۶، ۲۸۹، ۲۹۵ قنبل ۱۸۳، ۱۸۴ قنوچی ۶۶۹ قواس ۱۸۴ ک کـافی وافی (کتاب) ۵۲۱ الکامل (کتاب) ۲۰۰ کامـل ابن اثیر (کتاب) ۵۴ کامل الزیارات (کتاب) ۲۹۰، ۶۸۳ کتاب السبعه ۲۱۵ کتـاب الهی (لوح محفوظ) ۱۵۹ کتب اربعه ۲۸۳ کثرت در مرتبه آحـاد ۲۴۶ کرمانی، محمـد بن عکاشه ۴۸ کرویـت زمین در قرآن ۱۱۷ - ۱۲۰ کسـائی کوفی، علی بن حمزه ۱۹۶، ۱۸۲، ۲۱۴ کشف الغطا (کتاب) ۲۸، ۲۵۴، ۵۹۱، ۵۹۳ الکفایهٔ الکبری (کتاب) ۱۹۱ کلاعی، ابو سفیان ۲۵۹ کلام، انواع ۵۳۷ کلام لفظی، تعریف ۵۳۸، ۵۳۹ کلام نفسی، پیدایش عقیده ۵۳۶- ۵۳۹، تعریف ۵۳۸- ۵۴۹ کلینی، ابو جعفر محمد ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۲، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۴، ۴۸۲، ۴۹۱، ۵۱۷، ۶۳۲ کلینی (کتاب) ۵۱۲، ۵۱۳ کلینی، محمد بن یعقوب (ثقهٔ الاسـلام) ۴۷ کمـوش (بت موآبیین) ۸۵ کنـدی، محمد بن حاتم ۱۹۳ کنز العمـال (کتاب) ۳۶، ۳۰۵، ۳۱۹، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۹۲، ۵۲۷، ۵۷۴، ۵۸۷، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۷۷، ۶۸۴، ۶۹۲، ۶۹۶ کنز الفوائد (کتاب) ۲۹۲ کوفی، احمد بن جبیر بن محمد ۲۱۶ کوفی، علی بن احمـد ۲۸۹ ل لالکائی ۱۹۳ لسـان العرب (کتاب) ۳۸۰ لسـان المیزان (کتاب) ۱۸۴، ۴۷۸ لغات قبیله مضـر ۲۴۲ لوایح (کتاب) ۲۴۴ لیث بن ابی سلیم ۱۹۱ لیث بن خالـد ۱۹۷ لیث بن سـعد ۲۵۷ لیثی، واقد ۶۵۵ لؤلؤای، محمـد بن متوکل ۱۹۹ بیان در علـوم و مسائـل کلی قرآن، ص: ۷۱۶ م مالـک بن انس ۱۹۴، ۳۸۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۸۷ مالکی زرقانی، عبـد الباقی ۴۰۲ مالکی، قاضی اسماعیل بن اسحاق ۲۱۶ مبسوط (کتاب) ۴۸۴ متعه حج ۴۰۷ متعه زنان ۴۰۶، ۴۰۷ متنبی ۲۱۱ مجاهد بن جبر ۱۸۳، ۳۹۵، ۴۲۸، ۴۵۵، ۴۷۱ مجلسـی، سید محمد باقر ۳۴، ۵۰، ۲۷۸، ۴۹۶، ۶۷۲ مجمع البیان (کتاب) ۲۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۶، ۴۶۱، ۴۸۴ مجمع الزوائد (کتاب) ۱۹، ۶۵۵ محاربی، مسلمهٔ بن محارب ۱۹۹ محاسن (کتاب) ۶۳۱ محصل (کتاب) ۶۷۱ محقق خراسانی، محمد باقر بن محمد مؤمن ۲۴ محقق کرکی، علی بن حسـین ۲۹۶ محمد بن بشّار ۲۳۴ محمد بن جابر ۳۹۴ محمد بن حنیفه ۴۴۵ محمد بن سلیمان ۶۶۹ محمد بن سنان ۶۷۵ محمد بن سیرین ۳۰۴، ۴۴۰ محمـد بن عبد الرحمان بن ابی لیلی ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۶ محمد بن فضیل ۲۹۲ محمد بن مثّنی ۲۲۸، ۲۲۹ محمد بن مسـلم ۳۷۵، ۴۷۳ محمد بن نصـر ۴۳۹ محمـد بن هـارون تمار ۱۹۹ مخـالفین معجزه ۱۶۸ مختصر ابی الضیاء (کتاب) ۴۰۲ مخزومی، ولیـد بن مغیره ۶۶۰، ۶۶۱ مخزومی، عبـد اللّه بن سائب ۱۸۳ مرآت الانوار (کتاب) ۴۰ مرآت العقول (کتاب) ۶۲۵ مرزبانی ۱۹۶ المرشد الوجیز (کتاب) ۲۰۶، ۲۰۷ مرغینانی، علی بن ابو بکر (شیخ الاسلام) ۴۰۲، ۴۳۶ مرو ۱۸۹ مروزی،

ابو عصمت فرج بن ابی مریم ۴۸، ۱۸۲ مسائل اخلاقی ۲۸، اجتماعی ۲۸ مستدرک حاکم (کتاب) ۳۱۹، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۸۱، ۵۸۷، ۶۴۸، ۶۵۱، ۶۵۴، ۶۷۳، ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۵ مسلم بن قاسم اندلسی ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۲۸، ۴۱۱ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۱۷ مسند احمد بن حنبل (کتاب) ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۰۳، ۳۱۹، ۴۰۷- ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۹، ۵۷۴، ۵۸۲، ۶۴۸، ۶۶۹، ۶۷۳، ۶۸۴، ۶۹۱ مسور بن مخرمهٔ ۲۵۹ مسیلمه کذاب ۵۳، ۱۴۹، ۱۵۱ المصاحف (کتاب) ۲۵۲، ۲۵۷ مصعب بن سعد ۳۰۷ معاذ بن جبل ۳۱۳ معارضه با سوره فاتحه ۱۴۵- ۱۴۸ معارضه با سوره کوثر ۱۴۸- ۱۵۱ معارضه با قرآن ۱۴۴- ۱۵۱ معارضه با قرآن، انصراف ۱۳۷- ۱۳۹ معاویه، فراموش کردن بسم اللّه در نماز ۶۷۸ معاویهٔ بن حجاج ۴۴۵ معجزه آیات ۱۶۰- ۱۶۲، اقتراحی ۶۶۰ معجزات پیامبران ۱۵۵ معجزات حضرت محمد (ص) ۶۴ معجزات حضرت موسی (ع) ۶۲، ۶۳ معجزه، انواع ۱۵۶- ۱۶۲، پشتوانه نبوت ۵۶- ۶۰، شرایط ۵۲- ۵۵، شناخت ۵۲- ۵۵، لزوم ۵۶، معنا ۵۲ معجزه پیامبر اسلام، امتیازات ۱۵۴، ۱۵۵ معجم الادباء (کتاب) ۱۹۷ المعرفهٔ (کتاب) ۵۸۱ معلقات سبعه ۶۳ معمّر بن سلیمان ۶۷۹ مغازی محمد بن اسحاق ۴۸ مغنیه، محمد جواد ۲۳ مغیرهٔ بن مقسم ۱۹۱ مفید، محمد بن محمد شیخ مفید مقام نبوت ۱۶۷ مقبری ۲۲۹ مقداد ۷۰ مقدمه، تفسیر برهان (کتاب) ۲۸۵ مکی، ابو محمد بن ابی طالب ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۷ ملکوم (بت عمونیان) ۸۵ مناظره خویی (آیت اللّه) با دانشمند حجازی ۶۸۹، ۶۹۰ مناوی، محمد ۶۴۸ مناهج العرفان (کتاب) ۲۸۰ مناهل العرفان (کتاب) ۱۷۸، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۴۵ منتخب کنز العمال (کتاب) ۲۵۸، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۳ منتقی (کتاب) ۴۱۲، ۴۲۶، ۴۳۶، ۴۴۱، ۶۶۹، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۵ منتهی (کتاب) ۴۸۵ الموافقات (کتاب) ۲۶۰ موسی بن عمران ۶۳ موضوعات (کتاب) ۱۸۷ مهدوی، ابو العباس احمد بن عمار ۲۰۶، بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۱۸ ۲۱۵، ۲۱۷ ن الناسخ و المنسوخ (کتاب) ۳۴۴، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۵، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۴، ۴۸۸، ۵۰۵ نافع مدنی ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۵۷، ۴۱۶ نبال، احمد بن محمد بن عون ۱۸۴ نبوت پیامبر ۱۷۶ نبوت در انجیل ۸۰- ۸۸ نبوت در تورات ۸۰- ۸۸ نبوت در قرآن ۷۷- ۷۹ نبوت محمد (ص) در کتب مقدس ۱۷۳، ۱۷۴ نجمی، محمد صادق (آیت اللّه) ۱۹، ۴۹۹ نحاس، ابو بکر ۳۴۴ نحاس، ابو جعفر ۳۵۷، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۵ نخعی، ابراهیم ۳۶۷، ۴۳۸ نزول قرآن ۹۵ نسائی ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۴۳۶ نسخ آیه متعه با آیه ارث ۴۰۵، ۴۰۶ نسخ آیه متعه با آیه طلاق ۴۰۴، ۴۰۵ نسخ آیه متعه با اجماع ۴۱۵، ۴۱۶ نسخ آیه متعه با گفتار رسول خدا (ص) ۴۰۶- ۴۰۹ نسخ آیه سکر با آیه تحریم خمر ۴۲۹، ۴۳۰ نسخ آیه سکر با آیه وضو ۴۳۰، ۴۳۱ نسخ، اقسام ۳۵۵- ۳۵۷، دلایل محال بودن ۳۴۷- ۳۵۰، کیفیت ۳۵۷- ۳۵۸، معنا ۳۴۴- ۳۴۶ نسخ در آیات ۳۵۱- ۵۰۵ نسخ در احکام ۳۴۷- ۳۵۰، در اسلام و قرآن ۳۵۵- ۳۵۸، در اصطلاح ۳۴۵، ۳۴۶، در تورات و انجیل ۳۵۱- ۳۵۴، دلیل محال بودن ۳۴۷- ۳۵۰ نسخ شرعی، معنا ۳۴۸، ۳۴۹ النشر فی القرائات العشر (کتاب) ۱۸۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۷ نصب الرایه (کتاب) ۶۶۸ نصر بن علی جهضمی ۱۸۸ نصیر بن مسیره ۱۸۱ نفحات الاعجاز (کتاب) ۱۴۴ نفی اعجاز، دومین آیه ۱۶۳- ۱۶۷، سومین آیه ۱۶۸- ۱۷۲، نخستین آیه ۱۵۴- ۱۶۲ نفی معجزات ۱۷۵ نماز واجب ۲۳ نهج البلاغه (کتاب) ۳۸، ۱۲۰، ۲۸۰، ۳۳۷، ۶۹۷ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۱۹ نیشابوری، نظام الدین ۵۰۲ و واسطی، ابو بکر ۲۴۱ وافی (کتاب) ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۸۵، ۳۷۵، ۳۸۱، ۴۴۱، ۴۵۴، ۴۷۳، ۴۸۳، ۴۹۲، ۵۱۲، ۵۱۷، ۵۷۴، ۶۷۵، ۶۹۵، ۶۹۸ وجدی، محمد فرید ۹۵ وجود کلام نفسی، دلایل اشاعره ۵۴۶- ۵۴۹ ورش ۱۹۵ وسائل الشیعه (کتاب) ۴۴، ۴۵، ۱۱۸، ۲۹۶، ۲۹۷، ۵۷۹، ۶۱۷- ۶۱۹، ۶۹۷ وسائل چاپ عین الدوله (کتاب) ۴۳۸ ولید بن مغیره ۹۱ ه هدایت، اقسام و مراحل ۶۴۳- ۶۴۵، انواع ۶۴۳- ۶۴۶، طالب ۶۴۲- ۶۴۶، طلب ۶۴۲- ۶۴۶، طلب افزایش ۶۴۲- ۶۴۶، مسئله ۶۴۲- ۶۴۶ الهدایهٔ فی شرح البدایهٔ (کتاب) ۴۰۲ الهدایهٔ و فتح القدیر (کتاب) ۴۱۷ الهدی الی دین المصطفی (کتاب) ۳۶، ۳۵۴ هشام، بن ثعلب بزاز ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۴۷ هشام بن حکم ۲۲۸، ۲۴۱، ۴۴۱ هشام بن سالم ۲۹۵ هشام بن عمار (قاری قرآن) ۱۸۱ هماهنگی قرآن، اعجاز ۸۹- ۹۳ هندی، رحمهٔ اللّه بن خلیل الرحمن ۳۵۴ هوشع (کتاب) ۸۵ هیثم بن عمران ۱۸۱ ی یحیی بن مبارک یزیدی ۱۸۹ یحیی بن معین ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰ یحیی بن یعمر ۴۴۰ یزید بن قعقاع ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱ یزید بن هارون ۱۹۲، ۲۰۵ یعقوب بن اسحاق ۱۹۹،

۲۰۰ یعقوب بن سفیان ۱۸۵ یعقوب بن شعیب ۶۷۲ یعقوب بن شیبه ۱۸۷ یونس بن عبد الاعلی ۲۲۸ یونس بن مسعود ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۷ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۲۱

فهرست آیات

فهرست آیات آل عمران/ ۳/ ۳۳ آل عمران/ ۵، ۶/ ۷۵ آل عمران/ ۷/ ۱۸ آل عمران/ ۷/ ۳۴۰ آل/ عمران/ ۲۹/ ۶۰۸ آل عمران/ ۳۳/ ۷۸ آل عمران/ ۳۳/ ۲۹۵ آل عمران/ ۴۰/ ۶۰۹ آل عمران/ ۴۱/ ۱۲۸ آل عمران/ ۵۰/ ۶۳۶ آل عمران/ ۶۴/ ۵۵۶ آل عمران/ ۶۴/ ۶۰۴ آل عمران/ ۱۰۶/ ۲۸۹ آل عمران/ ۱۳۸/ ۳۲۹ آل عمران/ ۱۴۶/ ۹۸ آل عمران/ ۱۸۰/ ۹۷ ابراهیم/ ۱/ ۳۳ ابراهیم/ ۴/ ۶۴۵// ابراهیم/ ۱۲/ ۶۳۷ ابراهیم/ ۲۲/ ۲۰۵ ابراهیم/ ۳۶/ ۵۷۰ احزاب/ ۱/ ۶۱۱ احزاب/ ۲۳/ ۳۰۳ احزاب/ ۲۳/ ۳۰۸ احزاب/ ۲۴/ ۵۷۱ احزاب/ ۳۶/ ۴۲۱ احزاب/ ۴۳/ ۵۶۹ احزاب/ ۷۱/ ۶۱۱ اخلاص/ ۱- ۴/ ۵۸۰ اسراء/ ۲۷/ ۹۷ اسراء/ ۲۹/ ۹۷ اسراء/ ۳۳/ ۹۸ اسراء/ ۳۶/ ۳۳۲ اسراء/ ۵۸/ ۱۵۹ اسراء/ ۵۹/ ۱۵۶ اسراء/ ۹۰- ۹۳/ ۱۶۳ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۲۲ اسراء/ ۹۰- ۹۳/ ۶۶۰ اسراء/ ۹۳/ ۶۶۶ اعراف/ ۳۰/ ۶۴۴ اعراف/ ۳۲/ ۱۰۰ اعراف/ ۵۴/ ۶۰۲ اعراف/ ۵۶/ ۱۰۲ اعراف/ ۵۶/ ۶۲۴ اعراف/ ۱۳۷/ ۱۱۷ اعراف/ ۱۴۸/ ۶۰۶ اعراف/ ۱۵۷/ ۷۷ اعراف/ ۱۵۷/ ۱۷۳ اعراف/ ۲۰۳/ ۵۷۵ انبیاء/ ۵/ ۱۶۱ انبیاء/ ۶۶، ۶۷/ ۶۰۶ انبیاء/ ۱۰۷/ ۲۳ انبیاء/ ۱۰۷/ ۵۷۶ انبیاء/ ۲۲/ ۶۰۵ انسان/ ۳۰/ ۱۳۱ انشقاق/ ۱/ ۱۶۵ انشقاق/ ۱۹/ ۳۵ انعام/ ۳/ ۵۶۴ انعام/ ۳/ ۵۶۵ انعام/ ۸/ ۱۶۹ انعام/ ۱۲/ ۳۷۶ انعام/ ۱۷/ ۶۰۸ انعام/ ۱۸/ ۶۰۸ انعام/ ۳۷/ ۱۶۹ انعام/ ۷۵/ ۷۸ انعام/ ۸۴- ۸۷/ ۷۸ انعام/ ۱۰۲، ۱۰۳/ ۷۵ انعام/ ۱۲۴/ ۱۶۰ انعام/ ۱۲۴/ ۱۷۱ انعام/ ۱۲۶/ ۶۳۵ انعام/ ۱۴۱/ ۹۷ انعام/ ۱۴۱/ ۴۴۴ انعام/ ۱۴۴/ ۶۴۵ انعام/ ۱۴۵/ ۳۳۳ انعام/ ۱۴۵/ ۴۴۹ انعام/ ۱۴۹/ ۳۹۲ انعام/ ۱۴۹/ ۶۴۴ انعام/ ۱۵۲/ ۹۶ انعام/ ۱۵۲، ۱۵۳/ ۶۳۶ انفال/ ۷/ ۱۰۸ انفال/ ۱۵، ۱۶/ ۴۵۱ انفال/ ۲۴/ ۵۵۵ انفال/ ۳۲، ۳۳/ ۱۵۹ انفال/ ۳۳/ ۱۵۸ انفال/ ۴۱/ ۵۰۵ انفال/ ۴۲/ ۵۷ انفال/ ۶۱/ ۴۵۵ انفال/ ۶۵، ۶۶/ ۴۵۷ انفال/ ۶۶/ ۴۵۱ انفال/ ۶۶/ ۵۲۲ انفال/ ۷۵/ ۴۲۴ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۲۳ انفطار/ ۱/ ۱۶۵ بقره/ ۲۲/ ۵۷۳ بقره/ ۲۳/ ۲۹۲ بقره/ ۲۳/ ۲۹۴ بقره/ ۴۵/ ۶۲۷ بقره/ ۵۱/ ۱۲۹ بقره/ ۱۰۹/ ۳۵۹ بقره/ ۱۰۹/ ۳۶۱ بقره/ ۱۱۵/ ۱۱۶ بقره/ ۱۱۵/ ۳۶۳ بقره/ ۱۱۶، ۱۱۷/ ۷۵ بقره/ ۱۴۳/ ۳۶۴ بقره/ ۱۴۳/ ۵۶۹ بقره/ ۱۵۰/ ۳۶۳ بقره/ ۱۶۳/ ۷۵ بقره/ ۱۷۸/ ۳۶۶ بقره/ ۱۷۸/ ۳۷۰ بقره/ ۱۸۰/ ۳۷۳ بقره/ ۱۸۰/ ۳۷۵ بقره/ ۱۸۳/ ۳۷۷ بقره/ ۱۸۴/ ۳۷۹ بقره/ ۱۸۵/ ۳۷۹ بقره/ ۱۸۶/ ۶۳۰ بقره/ ۱۸۷/ ۳۷۷ بقره/ ۱۸۷/ ۶۸۷ بقره/ ۱۹۰/ ۳۶۰ بقره/ ۱۹۱/ ۳۶۱ بقره/ ۱۹۱/ ۳۸۲ بقره/ ۱۹۴/ ۹۸ بقره/ ۱۹۴/ ۳۶۸ بقره/ ۱۹۵/ ۱۰۲ بقره/ ۲۱۳/ ۶۴۵ بقره/ ۲۱۶/ ۳۹۰ بقره/ ۲۱۷/ ۳۸۴ بقره/ ۲۱۹/ ۴۲۹ بقره/ ۲۲۱/ ۳۸۷ بقره/ ۲۲۲/ ۲۱۹ بقره/ ۲۲۸/ ۱۰۱ بقره/ ۲۳۰/ ۳۳۲ بقره/ ۲۵۵ / ۷۵ بقره/ ۲۵۶ / ۳۸۹ بقره/ ۲۷۲ / ۶۴۵ بقره/ ۲۷۵ / ۱۰۰ بقره/ ۲۸۲ / ۴۴۲ بنی‌اسرائیل/ ۷ / ۵۹۷ بنی‌اسرائیل/ ۹ / ۳۲ بنی‌اسرائیل/ ۲۳/ ۶۰۲ بنی‌اسرائیل/ ۲۳/ ۶۱۳ بنی‌اسرائیل/ ۲۴/ ۶۱۲ بنی‌اسرائیل/ ۳۶/ ۵۲۶ بنی‌اسرائیل/ ۵۴/ ۵۶۷ بنی‌اسرائیل/ ۵۷/ ۶۲۴ بنی‌اسرائیل/ ۶۶/ ۵۷۰ بنی‌اسرائیل/ ۸۲/ ۵۷۶ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۲۴ بنی‌اسرائیل/ ۸۴/ ۵۹۶ بنی‌اسرائیل/ ۸۸/ ۶۷ توبه/ ۵/ ۳۸۳ توبه/ ۵/ ۳۸۵ توبه/ ۵/ ۴۷۷ توبه/ ۲۹/ ۳۵۹ توبه/ ۳۶/ ۳۸۵ توبه/ ۳۸، ۳۹/ ۴۶۱ توبه/ ۳۹/ ۴۶۰ توبه/ ۴۱/ ۴۶۱ توبه/ ۴۳- ۴۵/ ۴۶۳ توبه/ ۶۱/ ۳۳۲ توبه/ ۷۲/ ۶۳۷ توبه/ ۷۳/ ۳۸۹ توبه/ ۱۲۰/ ۴۶۵ توبه/ ۱۲۲/ ۴۶۰ توبه/ ۱۲۸/ ۳۰۵ توبه/ ۱۲۸، ۱۲۹/ ۳۰۲ توبه/ ۱۲۸، ۱۲۹/ ۳۱۱ جاثیه/ ۱۴/ ۴۷۷ جاثیه/ ۱۴، ۱۵/ ۴۷۹ جاثیه/ ۲۳/ ۵۵۸ جمعه/ ۲/ ۷۷ جن/ ۱۸/ ۶۱۷ حاقه/ ۷/ ۱۲۹ حاقه/ ۴۴- ۴۶/ ۵۸ حج/ ۳۲/ ۶۱۶ حج/ ۶۵/ ۵۷۰ حج/ ۷۸/ ۳۳۳ حجر/ ۶/ ۲۶۳ حجر/ ۶، ۷/ ۱۶۹ حجر/ ۹/ ۲۳۶ حجر/ ۹/ ۲۶۲ حجر/ ۹/ ۲۶۳ حجر/ ۱۹/ ۱۱۳ حجر/ ۲۲/ ۱۱۳ حجر/ ۳۹، ۴۰/ ۶۲۵ حجر/ ۴۹/ ۵۷۰ حجر/ ۸۵/ ۴۶۹ حجر/ ۸۷/ ۵۵۳ حجر/ ۹۴- ۹۶/ ۱۰۹ حجر/ ۹۴، ۹۵/ ۴۶۹ حجرات/ ۶/ ۳۳۱ حجرات/ ۱۳/ ۱۰۳ حشر/ ۷/ ۵۰۴ حشر/ ۹/ ۴۹۲ حشر/ ۲۲- ۲۴/ ۷۶ حمد/ ۵/ ۴۰۵ دخان/ ۴۳، ۴۴/ ۲۳۴ دهر/ ۳/ ۳۹۲ دهر/ ۳/ ۶۴۴ دهر/ ۸/ ۴۹۲ دهر/ ۱۰/ ۶۲۴ دهر/ ۲۴/ ۶۱۱ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۲۵ ذاریات/ ۱۹/ ۴۹۰ ذاریات/ ۵۸/ ۶۰۸ دخان/ ۵۸/ ۳۲۹ رحمن/ ۱۷/ ۱۱۶ رعد/ ۲/ ۷۶ رعد/ ۳/ ۱۱۴ رعد/ ۷/ ۳۹ رعد/ ۷/ ۱۶۸ رعد/ ۲۱/ ۳۹ رعد/ ۲۶/

۶۰۸ رعد/ ۳۶/ ۶۰۰ رعد/ ۳۸/ ۱۷۱ رعد/ ۳۹/ ۵۱۳ رعد/ ۳۹/ ۵۱۴ رعد/ ۳۹/ ۵۲۴ رعد/ ۳۹/ ۶۷۲ روم/ ۲، ۳/ ۱۱۰ روم/ ۴/ ۵۱۳ روم/ ۵۴/ ۱۸۶ زخرف/ ۲۶، ۲۷/ ۷۸ زخرف/ ۳۱/ ۱۶۷ زخرف/ ۳۸/ ۱۱۶ زلزله/ ۷، ۸/ ۹۹ زمر/ ۹/ ۱۰۴ زمر/ ۱۰/ ۹۸ زمر/ ۲۵/ ۱۶۱ زمر/ ۲۷/ ۳۲۹ زمر/ ۳۶/ ۶۰۸ زمر/ ۳۶/ ۶۳۰ سباء/ ۹/ ۱۶۵ سبا/ ۲۳/ ۶۳۱ سجده/ ۱۶/ ۶۲۴ شعرا/ ۲۲/ ۶۰۰ شعراء/ ۷۱– ۷۴/ ۶۰۶ شعرا/ ۱۹۲– ۱۹۵/ ۳۲۹ شورا/ ۱۱/ ۶۰۹ شورا/ ۵۲، ۵۳/ ۶۳۵ ص/ ۴۸/ ۷۹ صافات/ ۵/ ۱۱۷ صف/ ۶/ ۱۷۳ صف/ ۸/ ۶۷ صف/ ۹/ ۱۰۹ طلاق/ ۱/ ۴۰۴ طلاق/ ۲/ ۴۴۲ طلاق/ ۱۰، ۱۱/ ۲۶۳ طور/ ۳۰/ ۱۵۰ طور/ ۳۵/ ۵۷۳ طه/ ۵۰/ ۶۴۳ طه/ ۵۳/ ۱۱۵ طه/ ۱۰۹/ ۶۳۱ عنکبوت/ ۴/ ۵۱۴ عنکبوت/ ۲۱/ ۵۶۷ عنکبوت/ ۵۳/ ۱۶۰ عنکبوت/ ۶۹/ ۶۳۷ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۲۶ عنکبوت/ ۶۹/ ۶۴۵ فاتحه/ ۲– ۴/ ۵۸۹ فاتحه/ ۵/ ۱۴۷ فاتحه/ ۵/ ۵۹۹ فاتحه/ ۶/ ۹۶ فاتحه/ ۶/ ۱۴۷ فاتحه/ ۶، ۷/ ۶۳۴ فاتحه/ ۷/ ۱۴۸ فاطر/ ۱/ ۵۹۲ فاطر/ ۱۵/ ۵۵۷ فاطر/ ۳۲/ ۳۳۶ فتح/ ۲۹/ ۵۶۶ فرقان/ ۷، ۸/ ۱۷۰ فصلّت/ ۳۷/ ۶۱۷ فصلت/ ۴۱، ۴۲/ ۲۶۶ فصّلت/ ۵۴/ ۶۰۹ ق/ ۱۶/ ۶۰۷ قصص/ ۴۸/ ۱۶۱ قصص/ ۵۶/ ۶۴۵ قصص/ ۷۰/ ۷۶ قصص/ ۷۷/ ۱۰۰ قصص/ ۷۷/ ۱۰۲ قصص/ ۸۵/ ۵۰ قلم/ ۳، ۴/ ۷۸ قمر/ ۱، ۲/ ۱۷۱ قمر/ ۱۷/ ۳۲۹ قمر/ ۴۴، ۴۵/ ۱۱۰ کوثر/ ۱/ ۱۵۰ کوثر/ ۲/ ۱۵۰ کوثر/ ۳/ ۱۵۱ کهف/ ۷/ ۵۲۳ کهف/ ۱۲/ ۵۲۲ کهف/ ۱۵/ ۶۱۳ کهف/ ۲۹/ ۱۳۱ کهف/ ۸۲/ ۲۸۶ کهف/ ۹۵/ ۶۲۷ لقمان/ ۱۵/ ۶۱۱ لقمان/ ۲۰/ ۶۳۸ لقمان/ ۲۵/ ۵۶۲ لهب (مسد)/ ۱– ۴/ ۱۱۱ لیل/ ۱/ ۱۲۹ مائده/ ۱/ ۱۰۰ مائده/ ۱/ ۶۰۹ مائده/ ۲/ ۶۲۷ مائده/ ۵/ ۳۸۷ مائده/ ۶/ ۴۲۸ مائده/ ۸/ ۹۶ مائده/ ۹/ ۶۲۳ مائده/ ۱۵، ۱۶/ ۶۳۶ مائده/ ۳۳/ ۴۸۳ مائده/ ۴۲/ ۴۳۷ مائده/ ۴۵/ ۳۶۶ مائده/ ۴۸/ ۳۹۲ مائده/ ۴۸/ ۴۳۸ بیـان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۲۷ مائده/ ۵۴/ ۶۱۳ مائده/ ۶۴/ ۶۷۲ مائده/ ۷۶/ ۶۰۶ مائده/ ۸۷/ ۴۰۸ مائده/ ۹۱/ ۴۳۰ مائده/ ۹۸/ ۵۶۷ مائده/ ۱۰۶/ ۴۴۰ مائده/ ۱۱۶، ۱۱۷/ ۶۰۷ مجادله/ ۷/ ۶۰۹ مجادله/ ۱۲/ ۴۹۴ مجادله/ ۱۳/ ۴۹۴ محمد/ ۴/ ۴۸۰ محمد/ ۲۴/ ۴۹ محمد/ ۲۴/ ۳۲۹ محمد/ ۳۵/ ۴۵۶ محمد/ ۳۸/ ۵۹۵ مدثر/ ۲۴/ ۱۴۵ مریم/ ۱۰/ ۱۲۸ مریم/ ۵۸/ ۷۹ مریم/ ۵۸/ ۵۵۹ مریم/ ۶۵/ ۵۶۹ مریم/ ۸۷/ ۶۳۰ مزمل/ ۶/ ۲۳۴ معارج/ ۲۴، ۲۵/ ۴۹۰ معـارج/ ۲۴، ۲۵/ ۴۹۲ معـارج/ ۴۰/ ۱۱۷ ملـک/ ۳/ ۵۶۸ ملک/ ۱۳/ ۵۴۷ مؤمن/ ۶۰/ ۶۰۸ مؤمن/ ۷۸/ ۱۷۱ مؤمنون/ ۵– ۷/ ۴۱۸ مؤمنون/ ۴۷/ ۵۹۹ مؤمنون/ ۹۱/ ۶۰۵ مؤمنون/ ۱۱۸/ ۵۶۷ نحل/ ۲۶/ ۱۶۱ نحل/ ۳۵/ ۳۹۳ نحل/ ۶۵– ۶۹/ ۴۷۲ نحل/ ۶۷/ ۴۷۱ نحل/ ۷۵/ ۳۳۳ نحل/ ۸۹/ ۵۷۶ نحل/ ۱۰۳/ ۲۳۴ نحل/ ۱۰۶/ ۶۳۷ نساء/ ۳/ ۱۰۱ نساء/ ۱۲/ ۴۰۵ نساء/ ۱۳/ ۶۲۳ نساء/ ۱۳، ۱۴/ ۹۹ نمل/ ۱۵/ ۷۹ نساء/ ۱۵، ۱۶/ ۳۹۴ نساء/ ۱۹/ ۱۰۱ نساء/ ۲۳/ ۳۳۳ نساء/ ۲۴/ ۳۹۹ نساء/ ۲۴/ ۴۰۱ نساء/ ۳۳/ ۴۲۳ نساء/ ۳۶/ ۱۰۲ بیـان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص: ۷۲۸ نساء/ ۴۳/ ۴۲۸ نساء/ ۴۳/ ۴۲۹ نساء/ ۴۳/ ۴۳۰ نساء/ ۴۳/ ۴۳۱ نساء/ ۴۶/ ۲۵۰ نساء/ ۵۸/ ۹۶ نساء/ ۵۹/ ۲۹۴ نساء/ ۵۹/ ۶۱۱ نساء/ ۶۴/ ۶۱۰ نساء/ ۶۴/ ۶۳۱ نساء/ ۸۰/ ۶۱۰ نساء/ ۸۲/ ۹۰ نساء/ ۸۲/ ۳۳۰ نساء/ ۸۲/ ۳۵۸ نساء/ ۸۸– ۹۰/ ۴۳۴ نساء/ ۹۰/ ۴۳۳ نساء/ ۹۴/ ۴۳۵ نساء/ ۹۴/ ۶۲۳ نساء/ ۱۰۴/ ۴۵۹ نمل/ ۶۴/ ۶۰۶ نمل/ ۷۷/ ۵۷۶ نمل/ ۹۰/ ۹۶ نور/ ۳/ ۴۷۵ نور/ ۲۱/ ۵۵۸ نور/ ۳۲/ ۱۰۱ نور/ ۳۲/ ۴۷۵ نور/ ۴۲/ ۶۰۲ نور/ ۶۲/ ۴۶۳ واقعه/ ۷۷/ ۲۸۷ واقعه/ ۷۸/ ۲۸۷ واقعه/ ۷۹/ ۲۸۷ واقعه/ ۸۰/ ۲۸۷ هود/ ۸/ ۱۶۰ هود/ ۶۵/ ۱۲۹ یس/ ۱۵/ ۵۶۸ یس/ ۲۳/ ۵۶۸ یس/ ۳۶/ ۱۱۴ یس/ ۵۲/ ۵۶۸ یس/ ۵۳/ ۲۳۴ یس/ ۶۰/ ۵۹۹ یس/ ۶۱/ ۶۳۶ یوسف/ ۶/ ۲۸۶ یوسف/ ۳۶/ ۲۸۶ یوسف/ ۱۰۰/ ۲۸۶ یونس/ ۱۲/ ۴۸ یونس/ ۱۵/ ۲۳۶ یونس/ ۱۵/ ۶۲۴ یونس/ ۲۰/ ۱۶۸ یونس/ ۳۴/ ۷۶ یونس/ ۵۰/ ۱۶۰ یونس/ ۵۷/ ۵۷۵ یونس/ ۵۹/ ۵۲۶ یونس/ ۱۰۷/ ۶۰۸ یونس/ ۱۰۹/ ۴۶۷

www.noorfatemah.org